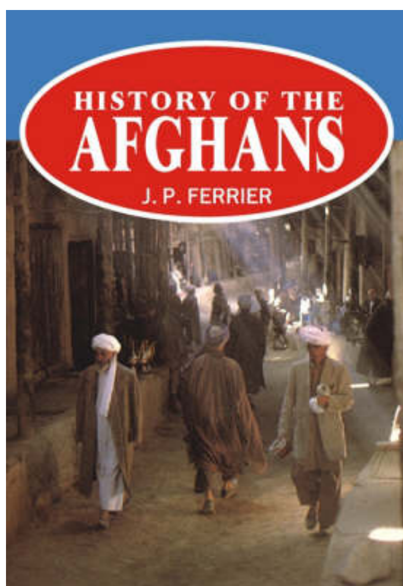


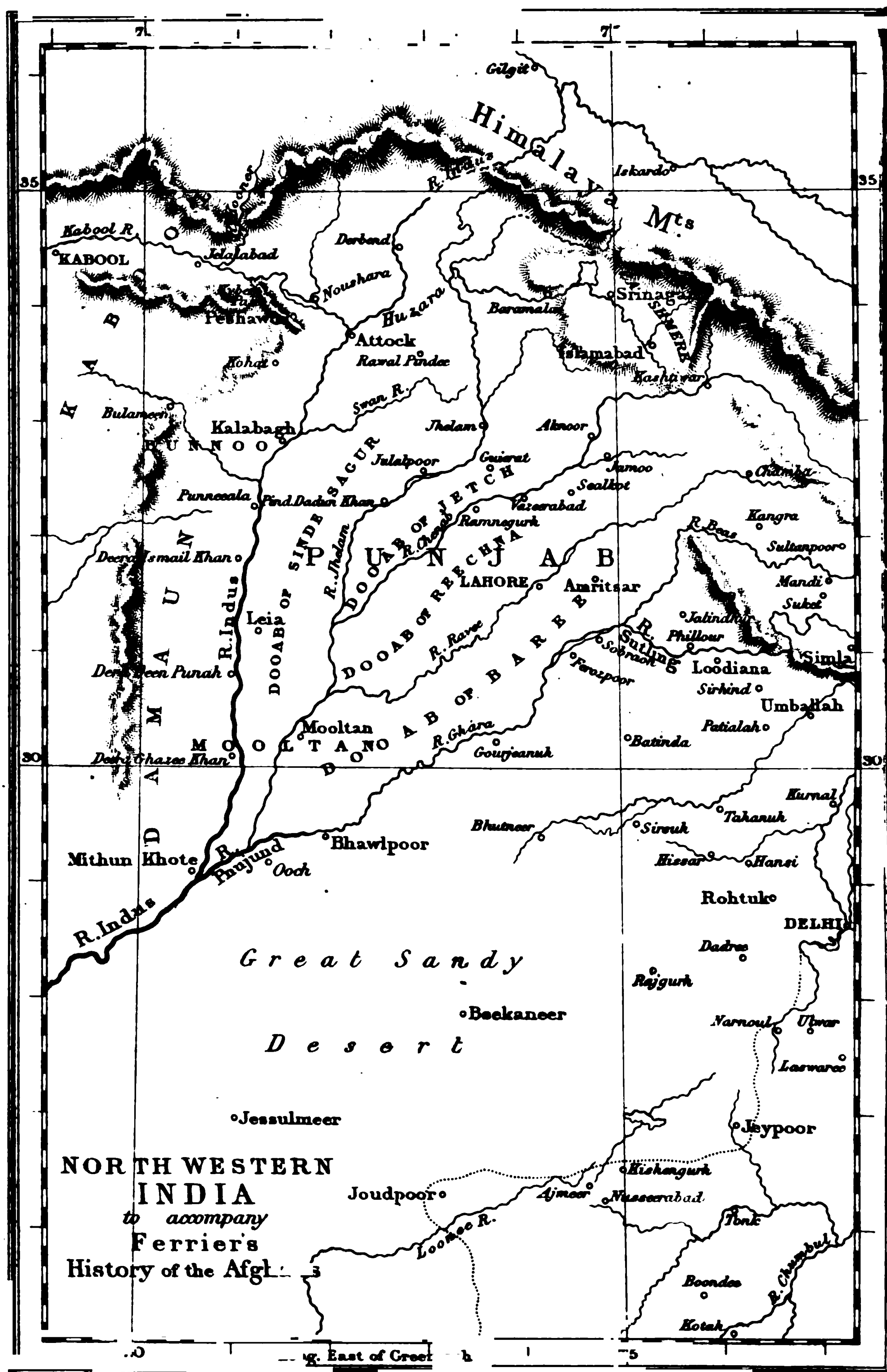
تاریخ افغان ها

نویسنده: ژوسیف. پیری. فیریَر، قبلا شارژدافیر و بعدا معاون – جنرال ارتش پارسیان

برگردان انگلیسی ازمتن فرانسوی: کپتان ویلیام جیسی، لندن، مارچ ۱۸۵۸

برگردان فارسی ازمتن انگلیسی: پروفیسور دکتور لعل زاد

لندن، جون ۲۰۰۹


NORTH WESTERN
INDIA
to accompany
Ferrier's
History of the Afgh
Himalaya Mts
PUNJAB
Great Sandy
Desert
KABOOL
Peshawar
Attock
Kalabagh
Leia
Mooltan
Mithun Khote
Bhawlpoor
LAHORE
Amritsar
Loodiana
Simla
Umballah
Rohtuk
DELHI
Beekaneer
Jessulmeer
Joudpoor
Jeypoor
Srinagar
Gilgit
Iskardo
Jelalabad
Kohat
Rawal Pindee
Jhelam
Goojerat
Sealkot
Ferozpoor
Patialah
Batinda
Hissar
Hansi
Ajmeer
Nusseerabad
Boondee
Kotah
Tonk
R. Indus
R. Chumbul
Sutlej R.


MAP
TO ILLUSTRATE
GENERAL FERRIER'S HISTORY
OF
AFGHANISTAN.
K H I V A
K H O R A S A N
A F G H A N I S T A N
55
60
65
70
40
35
30

پیشگفتارمترجم انگلیسی

مترجم با ابرازدلچسپی وباوجود زحمات زیاد، که وظیفه برگرداندن دستنویس جنرال فیریررا بانگلیسی بعهده گرفته است، آروزمند است با استفاده ازاین فرصت و بخاطرافزودن این آثرآموزنده به ادبیات شرقی به آن افسرتبریک گوید. این اثرمیتواند بطورکامل درانگلند نسبت به فرانسه مورد قدردانی بیشترقرارگیرد؛ ارزش واقعی این اثردرانگلند با درنظر داشت منافع بزرگ آن درانکشاف (تجارتی، اجتماعی ومذهبی) آن قارۀ وسیع که مشیت الهی آنرا تحت فرمان ما قرارداده، آشکاراست.

بحیث یک سربازقدیمی، مترجم میخواهد با شیوه صریح واحساس رک گوئی جنرال فیریردرمورد خدمات دشوارارتش انگلیسی-هندی در افغانستان ارزش بگذارد؛ بخصوص، دردورانیکه اواین عواطف را بیان میدارد – 1845 – رابطه بین ملت او(فرانسه) وانگلند بهیچوجه حسنه نبوده است. انتقادات شدید مولف، بصورت عام بربنیاد مستحکم استوار است؛ بدون شک نادرستیها را میتوان دربعضی حصص "تاریخ افغانها" دید، ولی آشکاراست که اینها ازمعلومات ناقص بوجود آمده، نه ازتمایل نادرست که درمخالفت با امپراطوری برتانیه یا سربازان دلیرما بنویسد. بارتباط ملاحظات اودرباره سیاست هندی این کشور، یا شیوه ایکه این سیاست تطبیق گردیده، مترجم نمیتواند با آن موافق بوده وبا شدت آنها متعجب شده است، باوجودیکه با تعداد زیاد آنها توافق دارد؛ درحقیقت، اومیخواهد ما باید این ملاحظات را با سپاس قبول کنیم، البته درصورتیکه ارائه کننده یک نظرمنصفانه موضوع باشد، نسبت به آنهائیکه ما دیده ایم.

دردورانهای سابق، سیاحان فرانسوی خود را درشرق کاملا برجسته ساخته ونامهای تاویرنیر، بیرنیر و تیوونیت ثبوت این مدعاست؛ اما سفرنامه جنرال فیریرنسبت به این پیشاهنگان درماجراهای آسیائی بمراتب دلچسپتراست ؛ بعلاوه، مصایب او بهنگام مسافرت درراههای خسته کننده ودربالای دشتهای آسیای مرکزی بسیارعظیم بوده، درنواحی ایکه پای اروپائیان هرگزنقش خود را دربالای ریگهای سوزان آن باقی نمانده اند. مظالم وسختیهای که اوتحمل کرده، باعث دلسوزی هرفرد با احساسی بوده، مجاهدت وپشتکاری ایکه اورا قادرساخت مواد تاریخ و

سفرنامه خود را تحت چنان شرایط دشواری جمع آوری وحفظ کند، ارزش تحسین کامل دارد.

مهمترنظرات کسانی است که توانائی دادن مشوره های سالم وبررسی انتقادی برخورد برتانیای بزرگ را در رابطه به کشورهای مرزهای شمالی وشمالغربی هند ما دارند. معلومات ما به ارتباط این کشورها، باشندگان آنها وسیاست آنها تا کنون بطورانحصاری فقط ازطریق کارمندان کمپنی هند شرقی بوده است؛ این بسیارمفید خواهد بود اگراین مضامین، ازدیدگاه دیگران وازنقطه نظرمتفاوت دیده شود، که دلایل آن برای همه گان آشکاراست.

جنرال فیریردرفصل تهاجم هند در"سفرنامه کاروان" خاطرنشان ساخته است که احتمالات پیوستن سربازان محلی به ارتش روسیه وترک بیعت شهزادگان وراجا ها وجود دارد؛ نظراتی که بدون شک، بیانات خشمگین استخراجی ازخوانندگانش بوده است، بخصوص کسانیکه خدمتگارکمپنی هند شرقی بوده اند – اما تخمین وفاداری بومی اواززمان نشرآن اثر چقدرمیتواند بیمناک باشد!

خواننده باید با یاد داشتها وضمایم فوق العاده دلچسپی سُر ایچ راولینسن، سُرجان لوگین و دنبی سیمور در"سفرنامه کاروان" مراجعه نماید، چون اینها نقاط زیادی را درتاریخ افغانها روشن میسازد.

سبک مولف تا اندازهٔ شدید بوده وچندین قسمت اثرحاضرمیتواند منبع یا روزنهٔ برای تعداد زیاد آثارسوزناک ودرخواستهای عالیترین وبهترین احساسات طبیعت ما باشند؛ حتی جابجائی چند کلمه میتواند بطورقابل توجهی، دلچسپی مضمون را افزایش بخشد، اما مترجم خود را آزاد نمیداند تا غیرآن عمل کند بجزاینکه قویا به متن بچسبد. وقتی درجائی تکراراندیشه یا نیازتنظیم بنظرمیرسد، تلاش شده است تا این نواقص درمان گردد؛ درغیرآن، اثرجنرال فیریربا تمامیت آن دراختیارخواننده قراردارد.

ویلیام جیسی
مایسونیت، اینگاتیستون، 27 مارچ 1858

فهرست مطالب

فصل 1 – منشای افغان ها

منشای افغانها، نظریهٔ مونسیرروفین، یوگین بوری ودیگران، نطریهٔ نویسندگان افغان، تذکرافغانها توسط تیمورلنگ، امکان منشای یهودی آنها، گرویدن آنها به اسلام، اهدای یک انجیل عبری توسط یوسفزی به نادرشاه، افغانهای دارای منشای هندی وخراسانی، جنگ و استقلال درزمان سبکتگین، بومیان افغانستان، شناخت افغانها بحیث پتانها وروهیله ها درهند، اولین تذکرافغانها درزمان سلطنت ابوسعید، تقسیمبندی قبایل افغان، پذیرش نویسندگان ازعبدالله خان، آزارافغانها درزمان چنگیزخان، مسکون شدن ابدالی ها درکوههای سلیمان، استقرار یوسفزیها درکشمیر، ابدالیها وغلجیها بحیث باشندگان افغانستان، لیست قبایل افغان و شاخه های آن، اختلاف دربین آنها دررابطه باین موضوع، ماکوهیها و خوگانیها، دلیل تجاوز، تقسیمات فرعی قبایل و شاخه های آن.

+ + +

مجهول بودن منشای افغانها باعث ایجاد نظریات گوناگونی درمورد آنها گردیده و باین علت نمیتوان هیچیک ازاین نظریات را بطورخاص و یا برجسته قبول نمود. بعضیها میگویند که اینها اولادۀ سربازان الکساندر بزرگ (که پس ازاشغال این سرزمینها دراینجا ماندند) و یکتعداد ناقلین یونانی اند که درزمان شاهان بعدی آنها، باین سرزمین آمده اند ویا آورده شده اند. یکتعداد دیگرتاکید دارند که قبطی های مصری، کلدانی و حتی ارمنی نیاکان آنها اند؛ اما اکثریت نویسندگان شرقی، اینها را اولادۀ یکی ازده قبیلۀ اسرائیلی میدانند و نظر خود افغانها نیزچنین است. بالاخره تعدادی ازنویسندگان عقیده دارند که این قوم دارای منشای یهودی نبوده و کسانیکه دین اسلام را دربین آنها ترویج نمودند یهودان مسلمان شده بودند.

ایم. روفین شرقشناس مشهوردراثرخویش بنام "افغان ها" میگوید که "منشای افغانها ازالبانیهای آسیا است که متعاقب اغتشاشات متعدد ایشان، ازیک محدودۀ پارس بمحدودۀ دیگرآن یعنی خراسان انتقال داده شدند؛ اینها یک مردم بسیارجنگجوبنام اغوان یا اوغان بوده و خود را درتاریخ پارس مشهورساختند. منشای البانی آنها ازنام آنها آشکاراست، چون برای اگوان، واژه یونانی آن HA'ΛB است".

این نظریه با وجود آنکه توسط نویسندگان زیادی متناقض دانسته شده، از توجه خاصی برخورداراست، چون این نظریه با کردار شاهان پارس تطابق دارد که یکتعداد مردمی را که کمترین نا آرامی ایجاد میکردند، از

سواحل مدیترانه یا بحیرهٔ سیاه انتقال داده اند، وهم مطابق یونانی ها، یکتعداد قابل توجهی اینها درتمام دوران درارتش پارسیان وجود داشته وبآنها اجازه داده میشد که دربدل خدمات ایشان، خود را درقسمت های معینی ازآن قلمرو مستقرسازند. مورخین الکساندر، ما را درجریان یکی ازاین ناقلین گذاشته وازآنها میآموزیم که وقتی او بتعقیب بیسوس بداخل بکتریا پیشروی میکند، شهر برانسیز را تخریب نموده و باشندگان آنرا که اولادهٔ یونانیهای میلیزیان بودند محکوم بمرگ میکند، مجازات بخاطر جرمی که نیاکان آنها انجام داده بودند – یک عمل بسیاربیرحمانه وغیر عادلانه.

نظر ایم. روفین برخلاف دانشمند شرقشناس دیگر(ایم. ایوگین بوری) است که او درمکاتبات خویش دربارهٔ شرق درموضوع این البانی ها چنین میگوید:

"اغوانها یک مردم قدیمی و متمایزاند که باراول توسط پومپی درزمان تهاجم برقفقازبرملا گردیدند. یونانیها ولاتین ها با رونوشت یا استنساخ نادرست ازنام ایشان، آنها را البانیها نامیدند؛ آنها باشندگان کوههای بلند ووادیهای هم مرزبحیرهٔ کسپین بودند که حالا تشکیل کنندهٔ ولایات داغستان و شیروان میباشند. ارمنیها هرگزتوانائی آنرا نداشتند تا این مردم شجاع را تحت انقیاد آورند، مردمی که بواسطهٔ قوانین فئودالی اداره میشدند، مانند اروپا درجریان قرون وسطی؛ اینها قبل ازمسلمان گردیدن عیسوی بوده و قرارمعلوم آنها آزادی خود را تا زمان رسیدن بوزان، جنرال سلطان سلجوقی ملک شاه، حفظ نموده بودند. زبان این قوم بطور کامل ازارمنی ها متفاوت است. ... خلاصه، میتوانیم بگوئیم که مردم متذکره توسط نویسندگان یونانی وتحت قیمومیت البانیها با درنظرداشت زبان خاص آنها نمیتواند دارای منشای کلدانی درنظرگرفته شوند – نظریه ایکه در تناقض مستقیم با نظریهٔ مورخین آنهاست (موسیز گالگاندیراستی که درحدود سدهٔ نهم عصرعیسوی زندگی داشته و موسیز کورینوس که میگوید اینها اولادهٔ سیسَگ ازنژاد ارمنی اند). ما امیدواریم این نکته را پس از جمعآوری ازنواحی کوهستانی که این پسران وانمودی اغووانها زندگی میکردند و بقایای زبانی که آنها سخن میگفتند آشکار سازیم. این چندان مدلل نیست که بعضیها با درنظرداشت مشابهت واژه ها گمراه شده، اغووانها را با افغانها (قبایل فئودالی پراگنده درجنوب پارس که آنها

بیشترازدیگران پارتیان قدیمی بنظرمیرسند) اشتباه گرفتند. زبان افغانها مشابه پارسی اولیه بوده و بنظرسُرویلیام جونز، اینها نه منشای یهودی دارند ونه کلدانی. فرضیۀ اینکه اینها با اغووانها مشخص شده اند، وقتی شکل گرفت، باین منتج گردید که اینها اولادۀ یهودان اند، چونکه ولایت کیر، که آشوریها اسیران قبایل یهودی را بآن انتقال دادند، برای مفسرین منطقۀ آبیاری شونده توسط کور، سایروس (کوروش) یونانی، درنظر گرفته شد".

بعضیها با دلایل تصدیق میکنند که تیمورلنگ بعلت غارت و تاراج مردمان باشندۀ مازندران درجنوب کسپین خشمگین گردیده و تمام آنها را به کوههای واقع دربین هند وپارس انتقال میدهد. اما آنها دراین فرض اشتباه میکنند که افغانهای امروزی ازاین مردم بوجود آمده اند. زیرا اولادۀ این مردمان بدبخت که ازاین کوهها توسط فاتحان تاتارانتقال داده شدند درزمان حاضریک قبیلۀ کوچک ایماق را بنام فیروزکوهی (پس از نام گذاری شهرایشان که درحدود 63 میلی تهران واقع است) تشکیل میدهند، جائیکه آنها شکست خورده و توسط تیمورلنگ اسیرشدند: این قبیله اکنون باشندۀ مناطق بین هرات و میمنه میباشند. بعلاوه، جنگجویان و قانون گذاران تاتاری درتذکرات خود ازافغانها بحیث قومی نام میبرند که درطول سالیان زیاد، باشندگان کوههای سلیمان بوده ومصروف تاراج ویغماگری بوده اند.

نویسندگان افغان که تصدیق کنندۀ منشای یهودی قوم خود میباشند، گزارش دهندۀ انتقال نیاکان خویش به آسیای مرکزی اند: بعضیها میگویند افغانه که نام خود را به افغانها داده است بطورمستقیم اولادۀ ابراهیم و هاجرازطریق اسماعیل اند؛ ولی تمام ایشان فکرمیکنند که بخت النصر(نیبوکد نضر) بایست یکتعداد اسیران یهودی را به کوهای غور فرستاده باشد. این اسیران بزودی بطورقابل ملاحظۀ افزایش مییابند، و باوجود دوری از مادروطن خویش، بدون شک آنها باید عقیدۀ خویش را حفظ میکردند، که با اخذ دوامدارنامه ازهموطنان شان زنده نگهداشته شده و به سرزمین مقدس برگشتند. مسئله بهمین منوال باقی میماند تا اینکه محمد خود را پیامبرخدا معرفی میکند. یک یهودی بنام خالد که جدیدا مسلمان شده است دراینزمان نامۀ به برادران خود درغور فرستاده، ازاین حادثۀ میمون خبر داده و ازآنها میخواهد که این دین جدید را بپذیرند؛

لیکن آنها قبل از قبولی اسلام، یکتعداد روسای خویش را بنزد پیامبر میفرستند. دربین آنها شخصی بنام قیس وجود دارد که ادعا میکند ازطریق 47 نسل به ساول و ازطریق 65 نسل به ابراهیم میرسد. محمد اورا با یارانش مورد پذیرائی قرارداده و بموصوف لقب مِلِک عبدالرشید را میدهد، عنوانی که نشاندهندهٔ اولادهٔ شاهان یهودی است. این سفیران افغان که حالا مسلمان شده اند، محمد را درچندین جنگ همراهی نموده و با اعمال دلیرانه، خود را متمایز میسازند؛ بآنهم، با موافقت پیامبر و دعای خیر او، آنها با همراهی یکتعداد اعراب بخانه های خود برگشته وبکمک آنها درجریان 40 سال موفق میشوند تمام هموطنان خود را معتقد باسلام سازند.

یکتعداد نویسندگان میگویند که افغانه پسرخالد بوده است، ولی دیگران اورا معاصرسلیمان دانسته وادعا میکنند که یکی ازافسران عمدهٔ او بوده است.

این ادعاهای متفاوت را که هیچگونه بنیاد اثباتی ندارند بمشکل میتوان قبول کرد؛ اما خود افغانها میگویند که آنها سند اثبات منشای یهودیت خویش را دارند وآنرا اینطورارائه میدارند: زمانیکه نادربقصد فتح هند به پشاورمیرسد، روسای قبیلهٔ یوسفزی یک انجیل نوشته شده به زبان عبری ویکتعداد موادی را به او تحفه میدهد که آنها بهنگام عبادات قدیمی خویش بکاربرده و حفظ نموده بودند؛ این مواد، زمانی توسط یهودانی که قرارگاه را تعقیب نموده بودند، شناخته شده بوده است. اگرفرض کنیم این موضوع واقعیت داشته و برای متقاعد ساختن یکتعداد کافی باشد، فقط میتواند در رابطه به یوسفزی صدق نماید. لذا نمیتواند دربرگیرندهٔ این باشد که دیگر قبایل افغان، شاخه های ازاین ساقه اند. برعکس، نتیجه گیری آخری اینست: باوجودیکه تمام قبایل با یک زبان مشترک (پشتو) صحبت می کنند، دارای منشای واحدی نبوده و بواسطهٔ خصوصیات معین اخلاقی و فزیکی فرق میشوند. افغان های کابل خود را افغانهای هندی میدانند، در حالیکه افغانهای هرات خود را افغان های خراسانی میگویند؛ یک قبیله منکرقبیلهٔ دیگر بوده، منشای افغانی او را انکار نموده و حد اقل همدردی دربین ایشان وجود ندارد. ما میتوانیم باور کنیم، بعلت دشمنی دراعصار متوالی، اتحاد ایشان طوری بوده است که فقط چند درجه انکشاف نموده اند (یعنی رهائی ازبردگی و دفع دشمن مشترک). نامهای پتان، روهیله و

افغان که درزمان حاضرنشاندهندۀ قوم افغان است درواقعیت دربرگیرندۀ تعداد زیاد نژادهای متفاوت میباشند که حالا یکجا ساخته شده اند. اگرما منشای یهودیت آنها را بپذیریم (طوریکه خود آنها قبول دارند)، ما باید فرض کنیم آنها درهمان مکانی که انتقال داده شدند تمام مشخصات یک مردم برده ساز، زبون و تبهکار را انکشاف داده باشند. اما واقعیت چنین نبوده وما افغانها را ازاولین زمان یعنی دوران سلطنت سبکتگین میابیم که شجاع ومشتاق استقلال بوده اند – همیشه جنگجو و با انرژی، عقب نشینی کننده به تندیهای کوههای ایشان جهت فرار ازمستبدین و باقی گذاشتن کمترین امیدواری جهت تسخیرسرزمینهائیکه فکرمیکنند مربوط خودشان است – اینها یک نژاد بدوی بوده و بصورت بسیارقوی وابسته به زمین میباشند.

هیچکسی دربارۀ مردمان بومی این سرزمین فکرنکرده است، باوجودی که آنها نباید ازنظردورانداخته شوند. چون تعداد آرین ها، اراکوزی ها و دیگران نیزمطابق کوینتوس کورتیوس و آرین بسیارزیاد و دلاوربودند. فتوحات الکساندرباعث انقراض آنها نگردیده واین بسیارطبیعی است فرض شود که نژاد آنها تا زمان حاضرازطریق ازدواجها باقی مانده اند، چه ازطریق یونانیهای که دربین آنها ماندند وچه ازطریق فاتحان تاتارو پارسیانی که بعدا به اینجا هجوم آوردند. درهرصورت، قرابت کمی در بین اینها واین دوقوم وجود دارد؛ ولی نه با بلوچ ها، یعنی با آنهائیکه مشابهت زیادی از نگاه اخلاقی وفزیکی دارند. با درنظرداشت سلطۀ اجانب که برای چندین نسل بالای افغانها تحمیل گردیده است، آیا میتوان بآنها باورداشت که میگویند نژاد آنها هرگزبا دیگران مخلوط نشده است، چون درزمان حاضر آنها با هیچکس دیگری جزخودشان اتحاد نمیکنند؛ یک افغان که دخترخود را درازدواج به یک بیگانه میدهد خود را بی عزت و بی آبرو میسازد؛ بآنهم این احساس سختگیری فقط به قبایلی اطلاق میشود که باشندگان افغانستان اصلی میباشند، چون آنهائیکه درهند منتشرشده اند، بدون هیچگونه تمایزی خود را با تمام اقوام مسلمان وصل میسازند.

بومیان هند درطول سده ها، افغان ها را بنام پتان و روهیله (کوهی) میشناسند، نامیکه هنوزهم بآنها اطلاق میشود؛ آنها را بدلیل زبانیکه صحبت میکنند بنام پشتون ها نیزمینامند؛ فقط اززمان سلطنت سلطان

ابوسعید (ازنژاد چنگیزخان) است که یکتعداد نویسندگان شرقی ازآنها بنام افغان یاد میکنند که شکل جمع واژۀ عربی فغان است. آنها بعلتی باین نام یاد شدند که همیشه درحالت نفاق دربین خود بوده وبطوردوامدار شکایت خویش را به حاکمانی پیش میکردند که تابع آن بودند؛ بآنهم این نام تا زمان سلطنت شاه عباس بزرگ بندرت بکارمیرفت تا اینکه او با ضجه وزاری پیوسته آنها خسته شده و ازآن ببعد فرمان میدهد که فقط باین نام یاد شوند.

تقسیمبندی قبایل افغان بسیارزیاد وتقریبا باندازۀ نویسندگان شرقی میباشد که دربارۀ آنها بحث کرده اند؛ آنها نه تنها با همدیگرتوافق ندارند، بلکه یکدیگررا بنام های زشتی یاد میکنند تا درستی خود را ثابت سازند. اگر بخواهیم بدانیم چه کسی راست میگوید، ما باید نظریۀ عبدالله خان هرات را بحیث یکی ازبا اعتبارترین نظریات پذیرفته واینکه افغانها چگونه به افغانستان آورده شدند بررسی میکنیم:

"واژۀ افغان ازعربی مشتق شده که معادل اوغان درپارسی بوده وهردو واژه درزبان عبری کاربُرد دارد.

مِلِک تالوت (ساول) شاه یهودان دوپسر بنامهای افغان وجالوت داشت – اولی پدرقوم افغان بوده ونام خود را بایشان داده است. پس ازسلطنت داود و سلیمان که جانشین ساول بود، هرج ومرج باعث تقسیم قبایل یهود گردیده و تا دورانی ادامه مییابد که بخت النصر(نیبوکد نضر) هیروشلیم را تسخیرنموده، 70 هزاریهود را قتل عام و پس ازتخریب آن شهر، باشندگان باقیمانده آنرا بحیث اسیربه بابل میفرستد. متعاقب این فاجعه، قبیلۀ افغان با ترس ازترور، ازجده فرار نموده و درعربستان مستقر میشوند؛ آنها مدت قابل توجهی درآنجا باقی میمانند، اما بعلت کمیابی چراگاه وآب، مردم و گله آنها ازمحرومیت، رنج برده و بعضی قبایل تصمیم میگیرند تا به هندوستان مهاجرت کنند. شاخۀ ابدالی همچنان در عربستان مستقرمانده ودرزمان خلافت ابوبکر، روسای آنها با یک شیخ قدرتمند بنام خالد ابن ولید (ازقبیلۀ قریش) متحد میشود. موقعیت وشرایط ابدالیها بطورمحسوسی متعاقب معاونتی که آنها ازخالد بدست میآورند، بهترمیشود، اما زمانیکه عربها پارس را تسخیرمیکنند، ابدالیها عربستان را ترک گفته ودرمناطق مفتوحه، خود را درولایات فارس وکرمان مستقر

ساخته وتا زمانی درآنجا میمانند که چنگیزخان این مناطق را مورد هجوم قرار میدهد. اقدامات ظالمانۀ این فاتح چنان اثرات فلاکتباری بالای مردم میگذارد که ابدالیها پارس را ترک گفته وازطریق مکران، سند وملتان به هند میروند؛ اما نتایج این مهاجرت جدید نیزچندان قناعت بخش نمیباشد، چون زمانیکه اینها دراینجا مستقرمیشوند همسایگان برآنها هجوم آورده ومجبورمیشوند که جلگه ها را ترک گفته و درکوههای صعب العبور سلیمان مستقرشوند، جائیکه بحیث گهوارۀ قبیله پنداشته شده وتوسط آنها بنام کوه- خاصه (عدن وماحول آن درزمان حاضرتوسط یک قبیله عرب وهم قبیله عمده افغان مسکون میباشد که بنام ابدالی یاد میشوند. آیا چنین نتیجه میگیریم که آنها دارای یک منشای واحد اند، طوریکه مولف افغان میگوید؟ من فکرمیکنم نبایدچنین نتیجه گرفت: زیرا مشابهت نام واتحاد ابدالیهای افغان با قبیله عرب قریش، اثبات کافی برای تائید نمیباشند) یاد میگردد. تمام قوم افغان با رسیدن ابدالیها به کوههای سلیمان با هم جمع گردیده و24 قبیله را تشکیل میدهند. طوریکه گفته شد، افغان (پسرساول) سه پسربنامهای سربند، ارغوش و کیرلین دارد که هریک پدر 8 پسر بوده ونامهای خود را به 24 قبیله میدهند.

تقسیمبندی آنها قرارذیل است:

پسران سربند	نامهای قبایل	پسران ارغوش	نامهای قبایل
ابدال	ابدالیها	غلج	غلجیها
یوسف	یوسفزیها	کاکر	کاکرها
بابر	بابریها	جوموریان	جومورینها
وزیر	وزیریها	ستوریان	ستورینها
لوهان	لوهانیها	پین	پینیها
بریس	بریسها	کاس	کاسیها
خوگیان	خوگیانیها	تکان	تکانیها
چیران	چیرانیها	ناصر	ناصریها

پسران کیرلین	نامهای قبایل	پسران کیرلین	نامهای قبایل
ختک	ختکها	زاز	زازیها
سور	سوریها	باب	بابیها
افرید	افریدیها	بنگیش	بنگیشها
تور	توریها	لینده پور	لینده پورها

تعداد زیاد این قبایل درهند پراگنده شده اند؛ اما درآنجا بعوض ازدیاد، آنقدرمنقرض شدند که بندرت میتوان اثری ازآنها دراین روزها پیدا کرد. یگانه استثنا دراینمورد، قبیلهٔ یوسفزی است که درکشمیرمستقرمیگردد. نادرشاه که مشتاق تثبیت تعداد آنها بود فرمانی صادرمیکند مبنی براینکه هرخانواده مکلف است یک نیزه به قرارگاه او بیاورد وزمانیکه تعداد آنها شمارمیگردد، حدود 600 هزار بوده است که درزمان حاضر نیم آن هم وجود ندارد. این قبیله برای مدت بیش از30 سال زیرسلطهٔ سیکها میباشد. باشندگان افغانستان اصلی تقریبا بطورکامل ابدالی ها وغلزی ها بوده و ازاینها بطورخاصی صحبت خواهیم کرد. ابدالی ها با وجود اینکه تقریبا باشندهٔ تمام حصص افغانستان اند، بطورعمده درهرات وکندهار مسکون اند؛ غلزی ها درکندهاروکابل مستقراند؛ کاکرها در نزدیکی معبربولان؛ بابریها، ناصریها، لوهانیها و بابیها درکندهار و سند، جائیکه آنها بدنبال تجارت پرمنفعت اند؛ بریس ها درهمسایگی پشین قراردارند؛ چیرانیها و مهمندها درشمالشرق کابل؛ بنگشها (شیعه) دربین کابل و مناطق هزاره ها وشامل چهارشاخه اند: بیدی خیلی، چلوزانی، جاجی و بیرتیجی؛ بالاخره، چیرانی را میتوان درهمه جا یافت، باوجودیکه تعداد آنها کم است: قبایل باقیمانده یا درهند اند ویا منقرض شده اند.

اگرتنها افغانستان اصلی را درنظرگیریم، حالا میتوانیم معلومات موجزبه ارتباط ابدالی ها وغلزی ها ارائه نمائیم که قسمت عمدهٔ نفوس این منطقه را تشکیل میکند؛ با وجودیکه تعداد شاخه های آنها فراوان اند، بهتراست آنها را بشکل جدولی ارائه کرد که من کوشیده ام تا حد ممکن درست باشد.

قبیلهٔ قدرتمند ابدالی درزمان حاضربنام درانی شناخته شده واین نام توسط احمدشاه سدوزی بهنگام تخت نشینی در1747 بآنها داده شده است. زمانی که نادرشاه فرمانی جهت دریافت احصاییهٔ قبیلهٔ ابدالی صادرمیکند، تعداد آنها درحدود 195 هزارخانواده بوده وازآنها 12هزارسوارعالی انتخاب میکند؛ اما تعداد ابدالی ها اززمان نادربسیارکم شده اند.

ابدال پسرسربند، موسیس این قبیله، فقط یک پسربنام تیرین داشته که او دارای دوپسربنامهای زیرک و پنجپا بودند: ازاولی سه قبیله وازدومی پنج قبیله بوجود آمده است.

قبایلی که اززیرک منشا گرفتند:

1. قوفلزی، که بصورت عام بنام پوپلزی شناخته شده و به پنج شاخه به نامهای حسینزالی{حسین علی؟}، بادوزی، قلندرزی، ایوبزی و سدوزی تقسیم میشوند. فرمانروایانی که دربالای افغانها درسده های 17 و 18 حکومت کردند مربوط شاخۀ سدوزی اند. تعداد قبیلۀ قوفلزی حدود 20 هزارخانواده میباشد.

2. بارکزی. این قبیله درزمانهای بسیارقدیم یکی ازمهمترین شاخه های ابدالی بوده است؛ این قبیله به شش شاخۀ محمدزی، خرزی {کرزی؟}، صیفریتزی، انگوزی، گورجیزی واچکزی تقسیم شده است. فرمانروایان کابل مربوط شاخۀ محمدزی اند. تعداد بارکزیها 40 هزارخانواده میباشند.

3. الکوزی که بسه شاخۀ جلوزی (که روسای قبیلۀ الکوزی مربوط آنهاست)، ملازی و سرکانی تقسیم شده است. تعداد الکوزیها 20 هزار خانواده اند.

قبایلی بوجود آمده ازپنجپا عبارتنداز:

1. اسحاقزی که تعداد آنها 10 هزارخانواده بوده و به چهارشاخۀ احمدزی، عوازی، مردانزی و بیروزی تقسیم شده اند.

2. علیزی که تعداد آنها 10 هزارخانواده بوده وبه سه شاخۀ حسنزلی (که روسای قبیلۀ علیزی مربوط آنست)، علیکزی {الکوزی؟} و گورازی تقسیم شده اند.

3. نورزی که تعداد آنها 30 هزارخانواده بوده و بسه شاخۀ چالاک زی، بهادرزی و درزکی تقسیم شده اند.

4. خوگانی که تعداد آنها 6 هزارخانواده بوده و به دوشاخهٔ خوگانی کلان وخوگانی کوچک تقسیم گردیده اند.

5. ماکوهی که تعداد آنها 10 هزارخانواده بوده و به سه شاخهٔ بدلزی، فیروزی و سبزعلی تقسیم شده اند.

قبیلهٔ غلزی که ازآن میرویس، میرمحمود (پسرش) ومیراشرف (برادر زاده اش) بوجود آمده اند، غلج پسرارغوش را موسیس خود میپندارند. غلج دو پسربنام های ابراهیم و توران داشت که ازآن شش قبیلهٔ سلیمان خیلی، هوتکی، توخی (که ازآن شاخهٔ لودها بوجود آمده وفرمانداران هند بودند)، خلیلی، تورکی و ایودری بوجود آمده اند. سه قبیلهٔ اولی ازابراهیم و سه آخری ازتوران سرچشمه گرفته اند".

جدول قبایل ابدالیها

موسیس	خیل	قبیله	شاخه ها
ابدال وپسرش ترین	زیرک	پوپلزی	سدوزی، حسینزالی، بادوزی، قلندرزی وایوبزی
		بارکزی	محمد زی، خرزی، سیفریتزی، انگوزی، گرجیزی، اچکزی
		الکوزی	جلوزی، میلازی، سرکانی
	پنجپا	اسحاقزی	عوازی، مردانزی، بیروزی،
		علیزی	حسنزالی، علیکزی، غیورزی
		نورزی	شلکزی، بهادرزی، دیرزکی،
		خوگانی	خوگانی کلان، خوگانی کوچک
		ماکوهی	بیدیلزی، فیروزی، سبزعلی

جدول غیلجیها

ابراهیم	سلیمانخیل، هوتکی، توخی
توران	خلیلی، تورکی، اندیری

قبیلهٔ بدوی افغانها طایفه نامیده میشود، یک واژه ایکه مربوط آن قوم است: اولین تقیسمات این قبیلهٔ بدوی بنام فرقه است؛ تقیسمات بعدی آن تیره ها یا شاخه ها است. لذا فامیلهای ایجادی ازاولین نسل – سربند، ارغوش و کیرلین – بحیث ابدالیها، غیلجیها و کاکرها طایفه را تشکیل دادند؛ آنهائیکه ازاینها ایجاد شدند مانند پوپلزی، بارکزی، ابراهیم، توران وغیره بنام فرقه یاد میشوند؛ و شاخه های اینها بنام تیره یاد میشوند.

ابدالیها وغیلجیها بعلت تعداد زیاد شان نسبت بدیگرقبایل وهم بدلیل داشتن قدرت درافغانستان حتی تا امروزبه یکنوع ادعای بیجای برتریخواهی و

تفوق بالای قبایل دیگر عادت نموده و خود را دارای منشای نجیب تراز دیگران تصورمیکنند: اینها حتی حق خود شان درداشتن عنوان افغان را رد میکنند. بخصوص ابدالیها دراینمورد زیاد پیشقدم بوده و چنین تظاهر مینمایند. اینها نتنها عنوان افغان را رد میکنند – وحتی به غیلجیها – بلکه همچنان یک تفرقه دراینموضوع دربین خودشان وجود داشته و زیرکها اظهارمیکنند که آنها ازیک نسل بمراتب نجیب تر نسبت به پنج پاها هستند. این فرضیهٔ اهانت آمیزودردناک غالبا باعث تصادمات خونیین بین ایشان گردیده و براین حقیقت استواراست که مادرابدال زن مشروع بوده، در حالیکه مادرغلج یک زن نامشروع (رفیقه) بوده وطوریکه آنها میگویند، میتواند توسط نام آنها یعنی غلزی اثبات شود که درپشتو بمعنی حرام زاده است.

ازطرف دیگرقبایل ماکوهی و خوگانی باوجودیکه منشای افغانی دارند، درلیست اولی قبیلهٔ ابدالی شامل نبوده، مگربعلت دوستی دوامداری که بین ایشان وجود داشته، ابدالیها آنها را پذیرفته، دربین پنجپاها تقسیمات نموده وازآن ببعد مربوط آن خانواده شده اند. پس ازمرگ نادرشاه، اتفاقاتی رخ داده که میتواند تصوری دربارهٔ اهمیت افغانها بدست دهد که چرا خود را به نجیب ترین قبیله وصل میکنند.

احمدشاه زمانی سلطنت سدوزی را بنیاد نهاد که قریب بود باثرتوطیهٔ که توسط سردارنورمحمد خان بمقابل اوبرانگیخته شده بود، سقوط نماید. او مجبورشد تا تدابیرشدیدی جهت سرکوب شریران اتخاذ نموده وفرمان میدهد که ازهرقبیله باید ده، ده نفر(ازبین مقصرترین) کشته شوند. این اولین بار بود که او خون رعیت خود را میریخت و این تجربه بدون خطر نبود، چون افغانها دربارهٔ انتقام گیری وتلافی ازشاه وخانوادهٔ او صحبت میکردند؛ اما صاحبان قدرت پیروزشدند وازاین لحظه قبایل پذیرفتند که شاه حق دارد خون دیگران را بریزد بدون اینکه کسی حق سوال وپرسان داشته باشد. ماکوهی ها و خوگانیها دراین عمل تشدد آمیز شامل نبودند بعلت اینکه ازنقطه نظرنسلی، ابدالی نبوده، تقصیرآنها درجهٔ کمترداشته ولذا میتوانستند موردعفو قرارگیرند؛ اما این قبایل با این استثنا مورد توهین آشکارقرارگرفته وازقرارگاه شاه کنارمیروند. تفسیری بدنبال آمده واحمدشاه جهت ارضای آنها، فرمان میدهد که ده ماکوهی وده خوگانی نیزکشته میشوند، بمحض اینکه آنها بوظایف خویش برگردند، چون آنها

خود را با این استثنای که بطرفداری آنها صورت گرفته بود، بدنام می پنداشتند.

قبایل وشاخه های را که ما ازابدالی ها وغلزی ها تقسیمبندی کردیم بازهم بتعداد زیاد تیره وخانواده تقسیم شده و دراین تقسیمات آنقدرسردرگمی وجود دارد که حتی یک افغان که بیشترین معلومات درموضوع را داشته باشد، نمیتواند لیست مکمل آنها را بدهد. حتی مبالغه نخواهد بود اگرتعداد آنها را بیش از300 بدانیم. اینها درجریان زمان وافزایش نفوس یک قبیله رخ داده که مجبورشده اند ازآن جدا شده ومناطق جدیدی را جستجونمایند ویا زمانیکه یکی ازاقارب با نفوذ رئیس سوئ تفاهمی با او پید میکند، او را با مربوطین او از خود دورمیکند. زمان دیگری یک فاتح پیروزمند میتواند یک قبیله را شکستانده وآنرا کم قوت سازد، هریک ازین شاخه ها بعدا نام رئیسی را انتخاب میکند که بخت با او بوده، اما آنها همیشه خود را بحیث اعضای قبیلهٔ اصلی درنظرمیگرفتند، با وجودیکه آنها غالبا در فواصل بعیدی ازهم قرار داشتند. این جدائیها را نیزمیتوان بعلت ترس از حاکمان بعضی قبایل درنظرگرفت. شاه عباس بزرگ آخرین کسی بود که این تدبیررا درمقیاس بزرگی اتخاذ میکند؛ اوجهت تامین آرامش وثبات دایمی مردمی که برای آنها یک ساحهٔ جدید درنظرمیگرفت، تعداد زیاد گروگانها را باخود به اصفهان انتقال میداد.

ابدالیها درپهلوی داشتن نام درانی که ازاحمدشاه حاصل نمودند هنوزهم بنام سلیمانی (ازکوههای که آمده اند) یاد شده وناحیه ایکه بعدا آنها باشندهٔ آن شدند بنام توبه- معروف نامیده میشود.

فصل 2 – فتح منطقه

اشغال منطقه توسط الکساندر، فتح دوباره توسط بومیان، تسخیرتوسط تاتارها، مرگ منصور، پیروزی سبکتگین، مشخصهٔ افغانها دراین دوران، اعطای ساحه به قبیلهٔ ابدالی، مخالفت غلزی ها با سلطهٔ تاتار، اولین فرماندارمستقل افغانستان، محمود پسراو، استبداد شهزادگان تاتار، اخراج بیرم، خسروملک آخرین فرماندارغزنویان، لیست شاهان این نژاد، شهزادگان افغان غور، محمودغوری، فتوحات اودرهند، ایلدوز، جلال الدین، اشغال افغانستان توسط چنگیز خان، ملِک کُرت، شمس الدین غوری، اختیارداری آنها درزمان تاتارها، فتوحات تیمورلنگ، توصیف افغانها توسط آن مهاجم، فرمانروائی افغانها درهند، محمودسوم، شکست بلال توسط ابراهیم خان وتسخیرکابل وکندهار، میرزا بابر، کمک پارسیان، شکست توسط یوزبیک ها و پیروزی درهند، سقوط ابراهیم خان، مرگ میرزا بابر، جانشینی پسرش همایون، حمایه توسط شاه طهماسب، حکایت شاه، کمک همایون توسط ارتش پارسی، شکست لودها، تلاش جهت تسخیردوبارهٔ دهلی، نبوت کمال الدین، اخراج لودها توسط شاه جهان، انحلال آنها توسط اورنگزیب، تسلیمی کندهاربه پارس توسط همایون، تسخیردوباره توسط پارسها ومغولها، هیئت افغانی به شاه عباس، استخراجی از"تاریخ پارس" توسط سُرجان ملکم، آرامش فغانها در زمان شاه عباس، استبداد نواسه اش شاه صفی، تسخیرکندهارتوسط شاه عباس دوم در1642، پیروزی غلزیها، سرکوب اغتشاش آنها توسط شاه حسین، گرگین خان، هیئت افغانها به دربار پارسیان در1706.

+ + +

دربین فتوحات الکساندربزرگ یکی هم افغانستان بوده و بهنگام مرگ این مهاجم، لیتنانت او، سیلیکوس موفق میشود فرمانروائی قسمت اعظم سلطهٔ اودرآسیا را بدست آورد. فکرمیشود، پسر و نواسه اش نیزاو را دنبال می کنند؛ مگرتاریخ بما نمیگوید که چطوروچرا دروقت شاه آخری، افغانستان ازدست سیلیوکیدها توسط روسای بومی تسخیرشده و بزودی، بکتریا دولت مستقلی را تشکیل میدهد که با شکوه زیادی حدود 150 سال دوام میکند. پس ازاین دوران، تاتارها بالای منطقه حاکم گردیده وقرارمعلوم حاکمیت آنها تا سدهٔ دهم ادامه مییابد. این دوران درتاریکی عمیقی قرار داشته وفقط درسالهای997 م است که ما معلومات روشنی دربارهٔ تاریخ افغانها بدست میآوریم.

دراین زمان منصوردرتاتارسلطنت نموده ووقتی فوت میکند، یک افسراو بنام سبکتگین، بیعت به جانشین اورا قبول ننموده، سلطهٔ خویش را درتمام حصص جنوبی افغانستان مستقروغزنی را پایتخت خویش میسازد. قبایل افغان دراین زمان عمدتا بشکل کوچی و وحشی بوده، با غارت و چپاول زندگی کرده، تحت قیادت روسای میباشند که بسیارطرفدار استقلال بوده و

تقریبا همیشه دردشمنی با همدیگرقرارداشته وآماده فروش خود درمقابل پول به قیمتترین خریدارمیباشند. لذا اکثرا اتفاق میافتد که یک قسمت قوم دریک قرارگاه و قسمت دیگردرمخالفت با آن در صف دیگرقرارگرفته و مانند سربازان واقعا اجیر، بدون هیچ تردیدی درمقابل یکدیگرمیجنگیدند. نفاق موجود دربین قبایل افغان، درزمان حاضر، میتواند تا زمانهای بسیار دور ردیابی شده واین عجیب نیست که، آنها دراینمدت طولانی نتوانسته اند خود را بحیث یک قوم تنظیم نمایند. عادات و رسوم کوچیگری نیزدر آن سهم داشته وآنها برای مدتهای طولانی بحیث یک نژاد وحشی در پارس، هند و کوههای افغانستان پراگنده میباشند، اما درهمه جا ودرتمام دوران بشکل یاغی و سرکش زندگی کرده، اداره نمودن آنها بسیارمشکل بوده و توانسته اند بسیارکم با عادات ورسوم اقوام غیرازخودشان درداخل ساحاتیکه مستقرشده اند، موافق وسازگار شوند. عواقب آن طوری بوده که درموارد متعدد نزاعها بوجود آمده ودرنتیجهٔ آن تعداد زیاد بدون ترحم نابود گردیده، درحالیکه باقیمانده مجبورشده اند درکوه های پناهگزین شوند که امروزدر آنجا زندگی دارند. قبیلهٔ ابدالی یعنی مقتدرترین قبیله درزمان فعلی، تا زمانیکه ازطرف سبکتگین اجازه مییابند (دادن این ساحه دربدل کمک به کمپاین هند)، نتوانسته بودند درکوه های سلیمان مستقرشوند. غلزیها، برخلاف، همیشه قویا با سلطهٔ تاتارها درمنطقهٔ خود مخالفت نموده و خطرجدی درمقابل آنها میباشند، چون قبیلهٔ آنها ازنگاه تعداد درآنزمان، بسیارزیاد بوده است. اما خلافرفتاری آنها تا حدی توسعه مییابد که محمود (پسرسبکتگین که پس ازاوبرتخت غزنه مینشیند) مجبور میشود تقریبا تمام آنهارا منقرض سازد. اما غلزیها در جریان سده های بعدی قادرمیشوند از این فاجعه، بهبودی حاصل نموده، حالا درمجاورت ابدالی قرارداشته، پرنفوس ترین و قدرتمندترین قبیله درافغانستان میباشد.

سبکتگین را میتوان اولین فرماندارمستقل دانست که برافغانستان اصلی حکومت میکند؛ اما افغانها بعلت منشای تاتاری او، بالای او وجانشینانش بحیث ظالمان وغاصبان نگاه کرده وکمتردربارهٔ کارهای خوب او و مفاد حاصله بایشان فکرمیکردند. محمود پس ازمرگ پدرش، بداخل پارس و هند لشکرکشی نموده وبا غارت وغنایم جنگی حاصله از این مناطق، افغانستان را غنی ساخته وغزنی پایتخت خود را به یکی از قشنگترین شهرهای آسیا تبدیل میکند. مرگ اودرسال 1028 میباشد. جانشینان او، که ارزش کمتری برای جانشینی او دارند، بزودی قلمروی اضافه شده

توسط اوبرسلطنت ایجادی توسط سبکتگین را ازدست میدهند؛ سلطهٔ آنها بزودی به ولایات افغان ها کاهش میبابد که درآن، قدرت آنها زیاد مورد احترام قرارندارد؛ اگرآنها میتوانند سلطهٔ خویش برای دو سده نگهدارند، بیشتربااین علت است که افغانها درگیرمشکلات میباشند، نه اینکه آنها از سلطه تاتارها میترسیدند.

بیرم یکی ازشهزادگان آنها، درسالهای 1151، یک رئیس افغان بنام سوری را که درولایت غورفرمانده است، دستگیرنموده و او را بخاطر مخالفت با فیصله هایش، بشکل ظالمانهٔ بقتل میرساند. وحشت شهزادهٔ تاتاردراینمورد بیش ازاندازهٔ تصوربوده واو را باشکال مختلفی مورد اهانت، توهین وشکنجهٔ فراوان قرارمیدهد.

علاوالدین برادراین افغان نگون بخت وجانشین اودرحاکمیت غوربا زور سلاح به انتقام برخاسته و موفق میشود. او شهرغزنی را اشغال نموده و درجریان هفت روزآنرا با آتش خشم، غضب وانتقام غارت نموده وچنان روحیه وحشی صفتی بکارمیبرد که خون کشتگان را بامصاله ساختمانی مخلوطه میکند تا دیوارهای شهررا با آن مرمت کنند.

بیرم که درهم شکسته شده است، به ماورای اندوس عقب نشینی نموده و به فرمانروائی درپنجاب ادامه میدهد، ولی ولایات غربی سلطنت خویش را دراختیاردشمن پیروزمند خویش میگذارد.

درموارد متعددی جنگ بین این دوشهزاده اعلان میگردد، مگربیرم از بخت کمی برخورداربوده وقلمروی کاهش یافته را پسرش، خسروشاه بمیراث میبرد؛ اما سلطنت غزنویان درجریان زندگی نواسه اش خسرو ملِک بپایان میرسد. با حملهٔ محمودغوری، پسرکاکا و جانشین علاوالدین در1160، خسروملک سقوط نموده وسلطنت اوضمیمهٔ افغانستان میشود. یک لیست شهزادگان غزنوی که بالای منطقه افغانستان حکومت کردند، قرارذیل است:

سبکتگین......976 م .....365 ق	علی..........1049 م.....441 ق
اسماعیل......997 م .....387 ق	عبدالرشید...1052 م.....443 ق
محمود ....997 م .....387 ق	فرخزاد .... 1053 م ....444 ق

محمود ...... 1030م... 421 ق	ابراهیم ..... 1059 م ...450 ق
مسعود ......1031م ...422 ق	مسعود ......1098 م .....492 ق
محدود ......1041 م ...433 ق	ارسلانشاه....1104م .....508 ق
مسعود ..... 1049 م ...441 ق	بیرامشاه......1108 م.....512 ق

شهزادگان افغان غورکه بطورساده، فقط روسای مناطق کوچکی بودند، بقدرت حاکمهٔ افغانستان ارتقا یافته وبزودی قلمروهای مهم هند را علاوه میکنند. غوریک ولایت کوچک بوده، موقعیت خوبی برای دفاع داشته و درقلب کوههای صعب العبورپاروپامیزوس قراردارد، اما افغانها هیچیک از وسایل تعرضی دراختیارنداشتند تا آنها را قادرسازد درمقابل دشمنان قدرتمندی چون غزنویها امیدوارپیروزی باشند. میتوان فرض نمود که علاوالدین ازقبایل دیگری کمک دریافت میکند که زیرسلطهٔ تاتارها قرار داشتند. اما توهین واهانتی که افغانها بحیث یک مردم زیر سلطه، تحمل میکند به احساس قومگرائی آنها افزوده، باعث انگیزش احساس قهرمانانه دربین آنها شده وآنها را بالای نژاد بیگانهٔ پیروز میگرداند که آنها را سرکوب میکرد.

محمود غوری بداخل هند یورش برده، بنارس را اشغال نموده و درآن شهرهزاران قساوت وبیرحمی را مرتکب میشود. این شهزاده، وارثی بجا نگذاشته ودر1205 میمیرد. امپراطوری، مطابق میل اودربین طرفداران او تقسیم میشود. افغانستان اصلی بدست ایلدوزمیافتد، اما بزودی توسط یک شهزادهٔ خوارزمی ربوده شده وجانشین او، جلال الدین بعین ترتیب مجبورمیشود درمقابل ارتش های پیروزمند چنگیزخان عقب نشینی کند. فرشته بما میگوید که جانشینان این فاتح تا سال 1251 اختیاردارافغانستان میباشند – زمانیکه یک شاه افغان یا پتان میتواند غزنی وکابل را تسخیر نموده وآنرا ضمیمهٔ امپراطوری هند سازد.

تقریبا نیم قرن بعد، سلطنت جدیدی خود را درولایت غورمستقرگردیده وسلطهٔ خویش را بالای کندهاروهرات از1336م (736 ق) تا 1383م (785 ق) گسترش میدهد که نویسندگان غربی آنرا بنام مِلِک کُرت می نامند (واژه کرت شکل انحرافی واژه غوربوده ودرصورت یکجا شدن با واژه ملِک، بمعنی شهزاده غورمیباشد. این خانواده ازنژاد افغانها بودند).

اولین حاکم مستقل این سلاله، شمس الدین غوری میتواند مورد تائید شاهان تاتارقرارگیرد؛ این حالت درزمان پسران وجانشینان او، رکن الدین و فخرالدین ادامه مییابد، اما سومی، یعنی غیاث الدین تابعیتی را بدورمیاندازد که دربالای او توسط اولادهٔ چنگیزخان تحمیل شده است. شمس الدین، ملِک حافظ، معزالدین حسین و ملِک باقر که جانشین اواست استقلال خود را حفظ میکنند؛ اما آخری ازتاتارها کمک میخواهد تا اورا درمقامش نگهدارند؛ ولی سلطنت او کوتاه مدت میباشد، چون برادرش معزالدین اورا برانداخته وقدرت را بدست پسرش غیاث الدین میسپارد که نهمین وآخرین حکمران این سلسله است. این شهزاده توسط امیرتیمور لنگ بهنگام تسخیرقلمروی او وهم غزنی وکابل، اسیرمیشود.

تیمورلنگ درخاطرات خود درمورد افغانها، آنها را یک مردم وحشی و غارتگرخوانده و مدنیت آنها را بمراتب پائینتر از تاتارها میداند؛ اما او منطقه آنها را فقط بکوههای سلیمان محدود میداند، ازاینجا میتوان نتیجه گرفت که منظوراوازافغان یا اوغان، فقط قبیلهٔ ابدالی باشد که ازروزگار سبکتگین اختیاردارااین منطقه میباشند. لذا تمام این معلومات، تائید کنندهٔ نظریاتی است که ما قبلا دربارهٔ مبهم بودن منشای افغانها ارائه کردیم.

اززمان اشغال افغانستان توسط تیمورلنگ تا آغازسدهٔ شانزدهم، معلومات دربارهٔ آنها کاملا مبهم است، بآنهم این مبدا بایست یکی ازقابل افتخارترین دوره درسالنامهٔ تاریخ افغانها بوده باشد؛ اما یکقسمت حقایق مربوط بآنها درهند بوقوع پیوسته وبیرون ازساحهٔ تاریخی است که ما تلاش داریم آنرا شرح دهیم: لذا بسرعت ازآن عبورنموده و بمسیری میرویم که ما قبلا مقداری ازآنرا بررسی کردیم.

حاکمیت افغانها درهند بهنگام مرگ محمود غوری آغازمیشود که در 1205 بوقوع میپیوندد؛ لذا طوریکه قبلا گفتیم، قلمروهای این محمود بعلت نبودن یک وارِث مستقیم، دربین طرفداران اوتقسیم میشود. ولایات هند به قطب، یکی ازجنرالهای قبیلهٔ افغان لود تعلق میگیرد. این قبیله، با دیدن رئیس خود درحاکمیت یک امپراطوری وسیع که دهلی پایتخت آن است، افغانستان را ترک گفته ودرهند مستقرمیشوند، جائیکه توسط شاه حفاظت و حمایت شده و بسرعت افزایش مییابند. آنها با عادت گرفتن از طفولیت تا زندگی درقرارگاه وآنهم با عادات بسیارساده وخشن، با کمترین

مشکلات در بالای بومیان هند مسلط گردیده وبا ایجاد رعب وترس موفق میشوند سلطهٔ خود را بالای هندیها بقبولانند. این سلطه تا سالهای 1398 ادامه دارد، وقتیکه تیمورلنگ این منطقه را اشغال میکند. محمود سوم بعدا برتخت نشسته واشغالگران باواجازه میدهند قدرت خویش را دربدل کمک او بهنگام قتلهای عام و خونینی نگهدارد که برای او لقب ویرانگر و نابود کنندهٔ انسانیت میدهند.

محمودسوم در1450 وفات میکند وآنهم زمانیکه یک خان دیگرافغان بنام بلال ومربوط قبیلهٔ لود، خانوادهٔ شاهی را برمیاندازد. این حاکم جدید آگره را پایتخت خویش قرارمیدهد. درجریان سلطنت او، امپراطوری دستخوش توطئه های دوامدارقرارگرفته، اغتشاشات دربین لودها پیوسته جریان داشته وبالاخره، بلال رانده شده وابراهیم خان، رئیس دیگرافغان ازهمین قبیله جانشین اومیگردد که هریک ازرقیبان خود را مطیع میسازد؛ اوپیهم کندهار و کابل را مورد تهاجم قرارداده، با مقاومت ناچیزی مواجه شده وتوسط قبایل افغان طرفداری میگردد. پیروزیهای که با سهولت بدست میآورد، جاه طلبی او را افزایش داده و تصمیم میگیرد که بالای سلطنت تاتار در فرغانه مارش نماید، درحالیکه این سلطنت ازعقب توسط شاهی بیگ، سلطان بخارا موردحمله قرارگرفته و با موصوف پیمان تعرضی ودفاعی عقد میکند که مناطق اشغالشده را دربین هم تقسیم نمایند. میرزا بابرمربوط قبیلهٔ گورکانی واولادهٔ پنجم تیمورلنگ (پسرعمرشیخ، پسر ابوسعید، پسرمیرانشاه، وپسرتیمورلنگ بود) دراینزمان حاکم مستقل فرغانه بوده، ازیکطرف قسمتهای مهم قلمروی خویش را به شاهی بیگ باخته وازطرف جنوب توسط ابراهیم خان مورد تهدید قرار گرفته و با نومیدی درمقابل دشمنان خود مقاومت میکند، اما درآخراز سلطنت خود گریخته و خود را تحت حمایه شاه پارس قرارمیدهد. این واقعه درسال 1498 (904 ق) بوقوع میپیوندد. شاه اسماعیل صفوی او را با بخشنده ترین شیوه پذیرفته وبزودی برای او یک نیروی 20 هزار سوار تحت فرماندهی میرنجم فراهم میسازد که سلطنت او را اعاده کند. میرزا بابر نیزبمیدان آمده وعملیات بمقابل یوزبیکها را آغازمیکند؛ بمجردیکه او بمحاصره بخارا میپردازد، باشندگان آن با تقویهٔ سربازان ابراهیم خان، شب هنگام بالای پارسیان حمله نموده، آنها را تارومار ساخته وفرماندهٔ آنها (میرنجم) را میکشند. این حادثه درسال 1505 (911 ق) رخ داده است.

پس ازاین فاجعه میرزا بابربطرف بلخ عقب نشینی میکند، یگانه راهیکه بطرف شهربازمانده است: اما اوآنقدرخوش قسمت است که میتواند کابل را تسخیرنموده ودرمدت کوتاهی، طرفداران زیاد دراین منطقه پیدا میکند. او در1508 (913 ق) کندهاررا تسخیرنموده وپس ازمدت کوتاهی پنجاب را میگیرد. بومیان هند با دیدن پیروزیهای اودر1511 (916 ق) برای او نامه ارسال نموده وازاومیخواهند تا آنها را ازاستبداد ابراهیم خان نجات دهد. این تقاضا که با تمایلات انتقامجویانۀ اوبمقابل ابراهیم خان همنوائی دارد، با آمادگی پذیرفته میشود. لذا در1525 بمقابل شاه مارش نموده، او را شکست داده وادارۀ تمام قلمروی هند را بدست میگیرد.

پس ازاین توضیح مختصرقدرت انتقالی که افغانها دراین قسمت هند در اختیارداشتند، دستنویس عبدالله خان هراتی بدینگونه پیش میرود. بومیان هند بخاطرشاه جدید خویش، دلایل کمی برای تبریک وشاد باش گفتن دارند، زیرا میرزا بابرآنقدرظلم وغارت میکند که آنها را تقریبا پشیمان ابراهیم خان لود میسازد.

بهنگام مرگ میرزا بابر، حاکم مستقل هند وافغانستان، که در 1530 (937 ق) بوقوع میپیوندد، پسربزرگ اوجانشین تمام قلمروی اومیشود، اما برادرش کامران ووزیرش شیرخان (مربوط قبیلۀ لود افغان)، بمقابل اواغتشاش نموده واورا مجبورمیسازند که فرارنماید؛ ازطرف دیگر، پارسیان مدتی قبل بکندهارحمله نموده وآنرا ازمغولها گرفته بودند. بدون درنظرداشت این عمل دشمنانه، همایون آن کاری را میکند که پدرش کرده است – او به دربارپارسیان عقب نشینی نموده وخواستارحمایه شاه طهماسب میشود. شاه اطلاع مییابد که شهزاده فراری به قلمروی او نزدیک شده، او به حاکم خود درهرات فرمان میدهد که او را با کمال احترام پذیرائی نموده واو را به قزبین{قزوین}، پایتخت خود، بدرقه کند، با چنان شیوۀ که شایان شکوه ومنزلت شاهانۀ اوست. هر دو شاه پس از ملاقات، علاقمندی زیادی بهمدیگرپیدا میکنند. شاه طهماسب نه تنها خواهشات مهمان همایونی خود را میپذیرد، بلکه تمام آنچه را انجام میدهد که بتوان انتظارداشت، طوریکه حکایت زیرنشان میدهد:

همایون یکروزبا قدم زدن درقزوین به جویباری میرسد که آب صاف و زلالی دربین آن بسرعت جریان داشته و هردو کنارآن پوشیده با گلها و سبزه هاست؛ این محل او را بسیار زیاد خوش آمده و بیکی ازافسران خویش میگوید "اگر من امکانات میداشتم، دراینجا یک مسجد مجلل می ساختم". یک اشرافزاده پارسی با شنیدن این جملات، آنرا به شاه طهماسب میگوید و او قسم میخورد که آرزوی همایون نباید بدون تحقق بماند، بنابران، مهندس خویش را احضارنموده وفرمان میدهد که درمدت شش ماه، در محلی که شهزاده تبعیدی نشان داده بود، یک مسجد مجلل اعمارنماید. اوهمچنان تمام خدمتگاران خویش را ازتذکرآن برحذرداشته ودستورمیدهد تا زمانیکه عمارت تکمیل نشده است، همایون را نگذارند تا درنزدیکیهای آن محل به قدم زدن برود. درمدت شش ماه، مسجد قشنگ تکمیل شده و نام شاه مهمان دربالای دروازه مدخل ونمای بیرونی آن بحیث بنیانگذارآن حک میشود. همایون که هیچگونه اطلاعی ازموضوع ندارد، بآن محل برده میشود. حیرت وشگفتی اوبهنگام دیدن این منظره غیرقابل تصور و سپاسگذاری او نسبت به شاه طهماسب، بینهایت می گردد. شاه، متعاقبا نشانه های بیشتری جهت ابرازعلاقه ودلبستگی در اختیاراو میگذارد که اندازه آن بیحساب است.

بآنهم همایون با گذشت زمان احساس میکند که اوضاع درهند هیچوقت بهبود نخواهد یافت اگراو وقت خود را با گذراندن در بین بزم و سرور دربار قزوین سپری نماید؛ لذا اوازشاه درخواست میکند که برای او یکتعداد سرباز فراهم کند تا اوبتواند تخت خود را دوباره بدست آورده و غاصبان تخت خود را مجازات کند. شاه پارس این درخواست جدید اورا مانند سایر تقاضاهای او پذیرفته و بتعداد 12 هزار سوار تحت فرماندهی بیرم خان دراختیارش میگذارد. این افسرچندین سال درهند مسکون بوده وبنحو احسنی با رسوم واحساس مردم آن منطقه آشنا بوده و شاه برایش وظیفه میسپارد تا همایون را با تمام حقوقش دوباره مستقرسازد. مارش این ارتش بطرف دهلی بزودی آغازگردیده و لودها برای دفاع آن آمادگی کامل میگیرند که بیهوده است. همایون بکابل رسیده است که رعیت هندی او بمقابل شیرخان اغتشاش نموده وپس ازکشتارقسمت اعظم افغانها، اورا مجبورمیسازند تا ازمنطقه فرارکند. همایون باشنیدن این خبر و با ترک بیرم خان و پارسیان روزو شب سفرمیکند تا خود را به قلمروهای خود برساند، با یکتعداد زیاد تاتارها و پارسیوانها که با او یکجا شده و بدنبال

او میآیند. این ارتش بزرگ ومجرب بهنگام رسیدن به هند بچندین قسمت تقسیم شده، همایون آنها را به جهات مختلف فرستاده وفرمان میدهد که افغانهای لود را درهرجائیکه مقابل شوند قتل عام نموده ویکی را هم زنده نگذارند. این هدایات بشدت اجرا شده وآنهائیکه موفق بفرارمیشوند با شرایط رقت باری سرکوب میشوند؛ اما آنهائیکه ازترور رهائی مییابند، خود را درنقاط مختلف مسلح ساخته و دوباره امپراطور مغول را مورد تهدید قرارمیدهند. بآنهم درزمان حیات همایون هیچگونه اقدامی نتوانسته، ولی پس ازمرگ اوکه درسال 1555 بوقوع میپیوندد ودرزمان سلطنت پسرش، محمد حکیم میرزا ملقب به جلال الدین اکبر، بایزید روشان یکی ازروسای لودها، تقریبا بحیث روحانی و پیامبردربین ایشان پدیدار شده، جنگجویان پراگنده قبایل را متحد ساخته، خود را درراس آنها قرارداده وادعای تخت دهلی میکند. اوبرای چندین سال یک جنگ غیرمنظم را به مقابل مغولها براه انداخته، ولی بدون بدست آوردن نتیجۀ مثبتی، مرگ بزندگی او پایان میدهد. پسرش عمرشیخ کمال الدین مجاهدت را ادامه داده وبهمکاری شهزاده نورالدین جهانگیر، پسردوم همایون میپردازد که اوهم بمقابل اکبربه اغتشاش برخاسته است. لودها این جنگ را برای یک مدت طولانی ادامه میدهند، اما نمیتوانند باردوم اقتدارهند را بدست گیرند، چون مغولها نیزبسیارمقتدرشده بودند.

پس ازمرگ عمرشیخ کمال الدین، یک دوشیزه جوان قبیلۀ لود بنام کمال خاتون سعی میکند یک فرقۀ جدید درمذاهب اسلام را بوجود آورد که توسط تعدادی ازافغانها، مغولها و قبایل هندی پیروی میگردد؛ موعظه ها و مریدان او باعث آشوبهای بزرگی درامپراطوری میشود: لودها که همیشه درراس هراغتشاش قراردارند، به بدبختیهای جدیدی دچارشده و قتل عام تازه، بطورقابل توجهی، تعداد آنها را کاهش میدهد. این مشکلات تا آغاز سلطنت شاه عابدین محمد شاه، ملقب به شاه جهان ادامه داشته و اوهم مجبورمیشود افغانهای لود را تعقیب نموده ودر1632 (1042 ق) آنها را ازهند بیرون براند، مگراغتشاشاتی که توسط این فرقه مذهبی ایجاد شده است، تا پایان سلطنت اورنگزیب که جانشین اومیباشد، بپایان نرسیده است. از این زمان ببعد، قبیلۀ لود هرگونه نفوذ درهند را ازدست میدهد؛ آنها دیگر برای احرازقدرت سعی نکرده و ما بعدا بطورمفصل با تاریخ ایشان درافغانستان اصلی آشنا خواهیم گشت.

میرزا بابر موسیس شاهان مغول، کابل را دراختیارداشته وآنرا به جانشینان خویش باقی میگذارد؛ اما کندهار را ازدست داده ویکجا با ولایت هرات وغوربدست پارسیان قرارمیگیرد. متعاقبا، باوجودیکه او کندهاررا با فرستادن پسرخود کامران میرزا تسخیرمیکند، اما بزودی بازهم دراختیارشاه طماسب قرارمیگیرد. صفاوی همایون جانشین بابر یکباردیگرآنرا میگیرد، اما بخاطرقدردانی ازخدمات شاه پارس، آنرا را دوباره توسط معاهدهٔ 1545 باومسترد میکند؛ کندهار درزمان حیات همایون دراختیارپارس قراردارد، اما بعدا پسرش اکبرآنرا دوباره میگیرد. بازهم در1609 (1018 ق) بدست شاه عباس بزرگ صفوی میافتد، اما امپراطورجهانگیرتوسط حمله آنرا میگیرد. این بارآخراست که مغولها میتوانند این قلعه را تسخیرنموده وموقعیت مناسب آن باعث مناقشه زیاد و شدیدی دربین این دودولت میشود. منازعه برسرآن بازدرسال 1620 توسط شاه عباس تجدید شده و مساعی اورنگزیب برای تسخیردوبارهٔ آن درزمانهای بعدی کاملا بناکامی مواجه میگردد. افسران مقررشده توسط شاهان پارس آنقدرافغانها را سرکوب میکنند که آنها مجبورمیشوند دو سردارعمدهٔ خویش را بخاطر تخفیف تدابیرشدیدی که بآن مواجه بودند، فرستاده ومیخواهند که پس ازاین حاکمی ازبین روسای قبایل افغان تعین شده ووعده میکنند که وفاداری آنها اثباتی بمقابل هرفریب باشد. جملات ذیل قسمتی ازشرایطی است که سُرجان ملکولم دراثرعالی خویش دربارهٔ پارس ازاین نمایندگان سخن میگوید؛ این معلومات ازدستنویس میرزا سید محمد اصفهانی گرفته شده است:

"درزمان شاهان صفوی پارس، افغانها غالبا سرکوب میشدند؛ دریک مورد آنقدرازحاکم پارسی ناراض میشوند که یک نمایندهٔ مخفی به اصفهان فرستاده وخواستاربرکناری اووتعین یکی ازقبیلهٔ خود میشوند. درخواست آنها قبول شده ودونفرازقبیلهٔ ابدالی به حیث ریش سفید یا کدخدای قبایل، تعین شده وصلاحیت آنها توسط فرمان شاهی تائید میشود. نام یکی ازاین دوشخص، سدو و مربوط خانوادهٔ بامیهی است که از او احمدشاه موسیس خانوادهٔ شاهی فعلی کابل بوجود میآید. نام دیگرآن، احمد ازفامیل بارکزی است که ازاو روسای فعلی افغان، سرفرای خان و فتح خان بوجود آمده اند. افغانها با این تعینات خوشنود شده و اطاعت کامل خویش را به رئیس تعین شده توسط حکومت پارس نشان میدهند. گذشت زمان این احترام را تائید نموده و تفوق روسای تعین شده بحیث میراث

درخانوادهٔ آنها باقی میماند. نژاد سدو حاکمیت مستقل را بدست میآورند درحالیکه نژاد احمد فقط مقام بلند وفرماندهی را بدست دارند. سدوزائی ها (اولادهٔ سدو) درچنان حالت تکریم قرارمیگیرند که اگریکی ازآنها کوشش قتل یک امیریا خان قبیلهٔ دیگررا نماید، درست نخواهد بود که با یورش به سدوزائیها، سلامتی بدست آورد. اگریک افغان طور دیگری عمل کند، او دربین قبیله خود بحیث یک مطرود درنظر گرفته میشود. بآنهم دراینجا یک استثنا بطرفداری اولادهٔ احمد وجود داشته و احمدزائیها میتوانند بدون توهین یک سدوزائی را بقتل برسانند؛ اما تعداد زیاد افغانها این امتیازرا حتی برای احمدزائیها رد میکنند. سدو و احمد (این نویسنده میافزاید) توسط شاه عباس باین مقام ارتقا یافته واقبال خویش را ازآن منبع کرامت وجلال اشتقاق کرده اند".

درروزگارما، این احترام برای سدوزیها دربین افغانها، ازبین رفته است؛ چون ازتخت برکنارشده اند، نتنها آنهائیکه مربوط این شاخه اند، بلکه تمام اعضای قبیلهٔ پوپلزی نیزکه ازآنها مشتق شده اند، توسط محمد زائیها که درقدرت اند، تعقیب وغالبا غارت میشوند.

تازمانیکه شاه عباس زنده بود افغانهای مسکون درهرات وکندهار تحت سلطهٔ او، درآرامش کامل بودند؛ اما یک حاکم پارسی مقررشده توسط نواسهٔ او و جانشین شاه صیفی، با آنها برخورد نادرست نموده وباعث اغتشاش آنها میشود. این حاکمیت مستقل میتواند هراتیها را در رسیدگی نگهدارد اما حاکم اودرکندهار، خیانت نموده وبا سربازان پارسی تحت فرمانش به کمپ امپراطورمغول رفته و قلعه را درسال 1634 به شاه تسلیم میکند.

کندهاردرسال 1642 درزمان سلطنت شاه عباس دوم توسط پارسیان از مغولها گرفته میشود. فاتحان دهلی متعاقبا تمام مساعی را بخرچ میدهند تا شهررا دوباره تسخیرکنند، اما موفق نشده ومجبورمیشوند با اختیارداشتن کابل قناعت کنند که اززمان بابردراختیارایشان قراردارد. پارسیان می توانند هرات وکندهاررا با وجود مخالفت افغان ها نگهدارند که همیشه مایل بودند تحت سلطهٔ مغول اعظم قرارداشته باشند، زیرا آنها نسبت به پارسیان کمترظالم پنداشته میشدند.

افغانهای قبیلهٔ غلزی که درولایت کندهارپراگنده بوده وازجملهٔ نا آرام ترین وثابت ترین دشمنان پارس بودند، دراواخرسدهٔ هفدهم تقریبا بطور کامل، خود را آقایان این قلمرومیپندارند.

شاه سلطان حسین در 1698 کمی قبل ازنشستن برتخت، احساس میکند، مطلقا ضروراست آنها را سرکوب نموده وبخاطرتطبیق این هدف، والی گرجستان، گرگین خان، را بحیث حاکم خود درکندهارتعین میکند که ملقب به شاه نوازخان است. موصوف یک آدم هوشیارو پرانرژی بوده وبا یک ارتش قوی ومجرب فرستاده میشود تا تدابیرشدیدی بمقابل افغانها اتخاذ کند.

شاه نوازخان در1702 بکندهاررسیده وبا افغانها بحیث یک مردم یاغی و طغیانگر بیرحمانه برخورد میکند؛ هیچ چیزی نمیتواند مانع اقدامات سخت وانعطاف ناپذیراو باشد – نه مقام، نه عمر و نه جنس؛ سربازان او مانند قاتلان وغارتگران برخورد نموده، زنها و دختران بحالت برده درآمده و قربانیان خشونت اصلی آنها را تشکیل میدهند. افغانها با این وضع، گیج و مبهوت شده ودرسال 1706، هیئتی به اصفهان میفرستتند تا ازشاه بخواهند که باین مصیبتها پایان دهد؛ اما این هیئت موفق نمیشود (درحالیکه هیئت مشابهی درزمان سلطنت شاه عباس موفق شده است)، هیئت با تکبر و بیتفاوتی مواجه گردیده وبخانه های خویش برمیگردند تا احساس و نومیدی خود را با هموطنان خود شریک سازند.

افغانها با نا امید شدن نمیتوانند خیال رهائی ازیوغ سنگین گرگین خان را توسط زور بازو یا سلاح نمایند، چون نظارت او مساوی به شدت اواست؛ فرار ناممکن و شکایت بیفایده بوده و وسیلهٔ دیگری هم برای پایان دادن باین ظلم واستبداد وجود ندارد، آنها درسکوت انتظارکشیده وباغم واندوه خم وچم شده ومنتظرلحظهٔ میباشند تا بتوانند انتقام خویش را ازاین ظالمان بگیرند؛ اینزمان چندان دورنمیباشد، زیرا گرگین خان عملی انجام میدهد که بزودی برای آنها یک فرصت مناسب فراهم میسازد.

فصل 3 – توقیف میرویس

فرستادن کلانترکندهاربحیث اسیربه اصفهان، دسایس او بمقابل گرگین خان، مکه رفتن موصوف، دریافت فتوا ازملا (مفتی) بزرگ اسلام، برگشت به اصفهان و کندهار، خشم گرگین خان، حوادث بعدی، نظرعبدالله خان درمورد آنها، مرگ گرگین خان، ورود میرویس به کندهار، بیانیهٔ میرزا مهدی، اعلان استقلال توسط غلجیها و نابودی سربازان پارسی، استقرار قبیلهٔ ابدالی درهرات، حملهٔ جنرالهای پارسی به کلانتروشکست او، محاصرهٔ کندهار توسط کیخسرو خان، شکست وقتل موصوف با 30 هزارسربازش، حملهٔ مجدد محمد رستم وشکست موصوف، تعیین میرویس بحیث رئیس مستقل توسط افغانها، مرگ میرویس در1715، جانشینی برادرش میرعبدالله، مذاکره موصوف با پارس، کشتن موصوف توسط پسربزرگ میرویس وجانشینی او، الله یارخان حاکم هرات، تعیین زمان خان توسط شاه پارس بحیث جانشین او، حیات سلطان، مارش او بطرف کندهار، حمله توسط اسدالله وشکست او، ورود به هرات، کمپاین پارسها بمقابل یوزبیکها، صفی قلی خان، شکست توسط افغانها، استقراراستقلال افغانها، محاصره فراه توسط اسدالله، حمله توسط میرمحمود کندهار، تسخیرهرات توسط میرمحمود یک رئیس بلوچ.

+ + +

میرویس کلانترکندهار و رئیس یک شاخهٔ قبیلهٔ غلزی دربین افغان های اشرافی بود که درخواست بشاه را درمقابل نوازخان امضا کرده بود. این سرداربا شیوهٔ دلپذیر، سخاوت، قدرت اقناعی وهوشمندی زیاد میتواند در بین هموطنانش موردعلاقه فراوان قرارگیرد. گرگین خان ازاوترسیده و میداند که محرک اساسی نفرتی است که افغان ها بمقابل اوپیدا کرده اند؛ لذا فرمان میدهد که کلانتربه بهانهٔ توطئه بمقابل حکومت توقیف شده و او را با چند ریش سفید دیگری افغان به اصفهان میفرستند تا درآنجا مورد باز پرسی قرارگیرد.

میرویس دراینمورد نمیتواند ازتوانائی خود استفاده کند. اما با رسیدن به دربار اصفهان متوجه میشود که فساد درتمام دربارسلطنت برقراربوده وبا توزیع یکمقدارطلا به افراد دربارموفق میشود، اسارت خود را به گزارش دهی تبدیل کند. دریک محضررسمی که توسط شاه برگذارمیشود، میتواند سندی مبنی بربیگناهی درمورد اتهامات وارده برخود، ازسلطنت حاصل نماید؛ چنین است مهارت وقابلیت میرویس که درجریان چند روز بیکی از مقربان عمدهٔ شاه سلطان حسین ودوست تمام اشراف بزرگ درباراو تبدیل میشود.

با اطمینان درمورد نفوذ آینده خود دربین درباریان منحط شاه پارس، نظر میرویس وسعت بیشتریافته ونتیجه میگیرد، کشوریکه توسط چنین مردان بی ارزش و فاسد اداره شود، اگرتوسط یکتعداد افراد شجاع مورد حمله قرارگیرد میتواند بآسانی فتح شود. اوبا قوت ذکاوت عمیقا باین فکرمیشود که میتواند برای یک معاملهٔ عظیمی چون حمله به پارس آمادگی گیرد؛ برای اینکه بتواند چانس موفقیت خود را بیشترسازد، تصمیم میگیرد تا بالای هموطنان خویش، توسط قدرتمندترین عامل یعنی تعصبگرائی کار نماید. اوبعوض برگشت بوطن، ازشاه برای خود اجازهٔ رفتن به حج مکه را بدست آورده وهم رضایت شاه را برای برگشت ریش سفیدان همراهش به کندهارحاصل میکند؛ اما آنها قبل ازاینکه اصفهان را ترک کنند، دستورمیگیرند که بطورمخفیانه افغانها را برای قیام آماده سازند. پس از چند روزازعزیمت ایشان، میرویس در راه خود بسوی مکه، همدردی ملای عمومی (مفتی) اسلام را بدست میآورد که اوهم مثل افغان ها سنی بوده وازاو فتوا حاصل میکند مبنی براینکه هموطنان او مکلف اند با تمام وسایلی که دراختیاردارند خود را ازبندگی واسارت شیعیان رافضی رها سازند.

میرویس بزودی پس ازانجام حج به اصفهان برگشته وخود را مصروف تحقق توطیهٔ میسازد که قبل ازسفرش طرح کرده است.

گرگین خان مانند سایراشراف پارسی دارای مقامات بلند، دشمنان زیادی هم ازنقطهٔ نظرحسادت وهم به امید رسیدن بحاکمیت کندهار و یا تعویض آن توسط یکی ازهمدستان خود، دردربداردارد. دربین این دشمنان، وزیر شاه سلطان حسین قراردارد که دشمن گرگین وبرادرزادهٔ اش سپه سالار کیخسروخان را میباشد، بخاطرمقام ونفوذی که آنها بالای شاه داشته واز آن همیشه بمقابل اواستفاده میکردند. میرویس با زیرکی زیاد میبیند که این شخص میتواند درتخریب کاکا و برادرزاده، با حسادت و تبعیض، مفکورهٔ شاه بمقابل آنها را درهرموقعیکه میسرگردد، آماده سازد؛ لذا او ملاقاتهای مخفی با وزیرنموده وامیدوارمیباشد تا درنقشه اش همکاری نماید. وزیربا یقین کامل ازمخالفت رئیس افغان بمقابل شاه نواز خان و اعتماد باینکه او وفاداربمنافع شاه است، داخل نظریات اوشده و یکی از گرمترین پشتیبانان میرویس میشود. بخاطرسرنگونی سریع گرگین، وزیر تمام مساعی را بخرچ میدهد تا رئیس افغان را بمقابل او تقویه نموده و از شاه اجازهٔ

برگشت میرویس به کندهاررا میگیرد. این شهزادۀ ضعیف قانع میشود که گرگین خان و برادرزاده اش بطورمخفی توسط تزار روس پشتیبانی شده، خواستارظهورقیام درگرجستان بوده ومیخواهند خود را مستقل اعلام کنند. این کافی است شاه را وادار سازد تا به میرویس اجازه دهد که به شهر خود با فرمانی برای پیشبرد وظایف مهم کلانتری برگشته و متیقین میشود که وفاداری و نظارت او میتواند دردرک احساس حقیقی گرگین کمک نموده و درعین زمان میتواند بحیث یک وزنه متقابل با قدرت اوباشد که بطورقابل توجهی افزایش یافته وباعث ایجاد بعضی تشویشها شده است. میرویس کاملا متیقین میشود که همه طرفداراو بوده واز طریق کرمان و سیستان با مشاهدۀ دقیق اوضاع محلات، به کندهار برمیگردد. بهنگام برگشت، میبیند که قدرت و ظلم گرگین خان به نهایت رسیده وفکرمیکند شاید دشمن او فرمان تقررش به وظیفۀ کلانتری را قبول نکند. اما حاکم، باوجودیکه از برگشت او خشمگین است فرمان سلطنت را قبول نموده و او را درمقام او تعین میکند. بآنهم بجهت اهانت او درچشم مردم واثبات اینکه او درحکومت خود مطلق العنان است، فرمان میدهد که یکی از دختران زیبایش را بدون معطلی به حرم او بفرستد – منظوراو نه نکاح بلکه صیغه یا رفیقه ساختن اوبوده است (تذکرعبدالله خان با میرزا علی محمد دراینمورد متفاوت است که من آنرا دنبال میکنم. عبدالله خان میگوید که گرگین خان واقعا علاقمند اتحاد با میرویس میباشد، با کسیکه دارای استعداد ونفوذ زیاد بوده و او میخواهد با این ازدواج، به اختلافات موجود دربین ایشان پایان بخشد). افغان ها با مطلع شدن ازاین توهین آشکاربه رئیس خود و مشتاق انتقام، فورا مسلح میشوند؛ اما میرویس با تجهیز مخفیانه روسای مهم خود، حرارت آنها را کاهش داده و تصمیم میگیرد با دفع الوقت، تدابیری اتخاذ کند تا بصورت بهتری موفقیت پلان خود را تامین کند. بآنها میگوید که "زمان اثبات شجاعت ما فرا رسیده است، اما احتیاط ماری که ناظرومراقب است برقدرت شیری غلبه میکند که بخواب میرود؛ ما باید شمشیرهای خود را دربستر گل ها پنهان کنیم و کسانیکه بمن اعتماد کامل داشته و سرنوشت خود را بمن میسپارند باید متیقین شوند که عمیقترین رازداری، اولین شرط پیروزی است".

پس ازاین ملاقات، میرویس حاضرمیشود درخواست حکومت را بپذیرد؛ اما بعوض فرستادن دخترخود، یکی ازکنیزان بسیارزیبای خود را با زیبا ترین لباس وبحالت بزرگی به حریم شاه نوازخان میفرستد. میرویس با

کمترین انگیزشی بمقابل ستمگران، ازاینکه کنیزاو قبول شده ونقشی که او بایست اجرا کند، خوش میشود. گرگین خان بدون هیچگونه بد گمانی در مورد توطئه او، باین باورمیرسد که افغانها واقعا مایل به فراموشی گذشته بوده وبا اودرآینده دوست خواهند شد؛ لذا اونیزتلویحا بایشان اعتماد میکند.

میرویس از این دوستی جدید با حاکم استفاده نموده ومیخواهد سقوط او را با اطمینان بیشتری عملی نماید؛ درعین زمان او همکاری افسران قصر را جلب نموده و قبایل یاغی ابدالی و کاکر را تحریک به قیام واغتشاش میکند که بزودی درتمام حصص جنوبی ولایت کندهارتوسعه مییابد. این قیام باعث میشود که گرگین با اضطراب زیاد تصمیم بگیرد بهترین نیرو های گرجی خود را جهت سرکوب آنها فرستاده و فقط 12 یا 15 صد را نزد خود وجهت دفاع ارگ نگهمیدارد.

میرویس با بهره گیری ازغیابت این نیروها وجهت تطبیق پلانی که مدت طولانی منتظراواست، به شاه نواز دعوتی جهت صرف طعام شب می فرستد که دریکی ازخانه های اطرافی خویش و به فاصلۀ نیم ساعت سوار از شهر فاصله دارد. اواین مهمانی را بدون بد گمانی پذیرفته وبا احساس امنیت بآنجا میرود، بعدا درجریان ضیافت، او و همراهانش مقدار زیاد شراب نوشیده وبتدریج بخواب میروند. همه چیزدرمدت کوتاهی برای میرویس خوب کارمیکند؛ توطئه کنندگان، تمام بخواب رفتگان مست را قصابی نموده، پس ازآن میرویس خود را با لباس گرگین ملبس نموده وبه افغانهای که درخدمت اوبودند فرمان میدهد تا لباس گرجی های را بپوشند که با والی همراه بودند. با چنین تغیرقیافه، آنها در نیمه شب به کندهار برگشته، سربازان پارسی محافظ دروازه را بقتل رسانیده و بدون اینکه شناخته شوند، داخل شهرمیشوند. شورشیان که دراول تعداد آنها کم است، بسرعت توسط افغان های ماحول که باین منظورقبلا آماده شده بودند تقویه گردیده وگارنیزون پارسیان را چنان نابود میسازند که حتی یکنفر زنده نمیماند. میرزا مهدی، یکنفرپارسی و نویسندۀ "زندگی نادرشاه" گذارش متفاوتی ازمرگ نواز خان میدهد. اومیگوید حاکم، کندهار را بغرض تنبیه تعدادی از شورشیان قبیلۀ کاکر ترک کرده بود، وقتی میرویس میرسد با والی گرجستانی در دهچیر مقابله نموده، اوراشکست داده، اسیرساخته و توسط مراد خان افغان بقتل میرساند. قرارمعلوم، این گفتارنادرست است.

بومیان مناطق مختلف که درکندهارمسکون میباشند دراین زمان باهمدیگر دراختلاف قرارداشته و پس ازاین فاجعه، میرویس آنها را باهمدیگریکجا میکند تا باهم مصالحه نمایند. اودرسبک معمولی اقناعی وفصاحت خود بآنها از مفاد بدست آمده ازآزادی صحبت نموده وهم آنها را دعوت به ایجاد اتحادی میکند که بتواند آنها را برای همیشه ازیوغ پارس ها نجات دهد. اوبعدا فتوای بدست آورده ازمفتی بزرگ مکه را نشان میدهد که تاثیرغیرقابل مقاومتی دربین این مردم متعصب داشته وغریزه جنگجوئی آنها را با قوت عظیمی تحریک نموده وفقط ضرورت دارند که هوشیارانه هدایت شوند. آنها مدت زیادی منتظرتصمیم گیری نمانده وسوگند میخورند که میرویس را اطاعت کرده، خود را به سرنوشت او وصل نموده و او را احترام کنند.

سه روزپس ازاین حادثهٔ غیرقابل پیشبینی، گرجیهائیکه بمقابل شورشیان در جنوب جنگیده ودر وظیفهٔ خود موفق بودند، به پای دیوارهای کندهار میرسند. آنها دراینجا فورا توسط 5 هزار سوارافغان تحت فرماندهی میرویس مورد حمله قرارمیگرند؛ باوجودیکه آنها با قهرمانی میجنگند، نمیتوانند درمقابل یک حملهٔ غیرمترقبه ایستادگی نموده و یا بطوردرست عقب نشینی نمایند: فقط 18 نفرفرارنموده وخبراین فاجعه را به پارس میرسانند. چنین است گذارش میرزا علی محمد که بازهم با گذارش عبدالله خان تفاوت دارد. عبدالله خان میگوید "گرگین خان درراس سربازانش بمقابل ابدالیها و کاکرها مارش میکند که موقعیت آنها حدود 20 لیگ از کندهارفاصله داشته، مالیه نپرداخته وهر پارسی را که مییافتند بدون ترحم میکشتند. گرگین خان حدود 10 میل ازشهرفاصله دارد، وقتی میرویس بسرعت روسای عمده را آماده نموده و بعدا با تمام مردان جنگجوی قبایل ابدالی، غلزی و کاکر درکندهاربسرعت بتعقیب گرگین خان میپردازند. این عادت حاکم و گرجی ها بوده که بطورمنظم هرروز پس ازغروب، نوشیده وهیچگونه تدابیر وقایوی جهت محافظت قرارگاه خود نمیگرفتند که همه غرق عیاشی بودند. میرویس ازاین موضوع با خبربوده ودر جریان شب بالای آنها هجوم میآورد: این تهاجم یک کشتار دستجمی میباشد، چون شاه نواز و سربازانش تقریبا بدون مقاومتی بقتل میرسند. میرویس پس ازاین کودتا، فورا با مردانش به کندهاربرمیگردد که در محاصره قرارداشته وپس ازچند روزبه پیروزی آسانی برپارسیان گرسنه

دست مییابد که قصر را دفاع میکردند. میرویس تمام اینها را بهمرای کسانیکه منشای افغانی نداشتند ویا کسانیکه ملاقاتی با حاکم مرحوم داشتند، بقتل میرساند. اما وقتیکه باید غنایم تقسیم گردیده وشمشیر ها غلاف شوند، اختلافات آغاز میشود؛ ابدالی ها وکاکرها توسط غلزیها سرکوب گردیده وبالاخره مجبورمیشوند که تسلیم شوند وازطرف دیگر نمیتوانند بدون اجازۀ آنها درکندهار باقی بمانند. ابدالیها تا اینزمان همیشه باشندگان منطقۀ جنوب ارغنداب و هلمند بودند، بدون اینکه هیچوقت رضایت شاهان مغول یا پارس را برای عبورازاین دریاها بدست آورند؛ اما حالا، باساس یک موافقتنامه تازه با غلزی ها، میتوانند چنین نموده و تعداد زیادی ازآنها دربین کوههای سیاه بند واقع دربین کندهار و قلمروی غورمسکون میشوند. مهاجرت ابدالیها بشهرهرات ازاین دوران آغازشده ودرمدت چند سال تعداد آنها زیاد و بسیارثروتمند میشوند. بآنهم افغان ها دراین موضوع توافق نظردارند که یک شاخۀ نورزی درجلگه های اوبی و چیهراک بیش ازیکصدسال قبل مستقرشده بودند قبل ازاینکه تمام قبیله دراین قلمرومتوطن شوند".

میرویس با راندن ستمگران ازمنطقۀ خود توجه خویش را بشیوۀ میگرداند که باید قدرت خویش را مستحکم سازد: او اتحاد دربین قبایل مختلف را اعاده، یکنوع دسپلین را دربین آنها ایجاد و آنها را ازمالیات سنگین معاف میکند که تا آنوقت بالای آنها سنگینی میکرد. بالاخره در1713، خانواده های عمده ومهم، او را بحیث شهزاده مستقل کندهارمیپذیرند.

دربارپارس بعوض اینکه این اغتشاش را قویا سرکوب نماید، سیستمی را اتخاذ میکند که ضعیفی عام وتام آنرا آشکارمیسازد. این امربا مذاکره آغاز میشود؛ اما میرویس، پس ازاینکه نمایندگان فرستاده شده جهت مذاکره با اورا اسیرمیسازد، بالاخره، شاه پس ازمدت طولانی تصمیم میگیرد تا ارتشی بطرف کندهار بفرستد. باین منظور، به روسای خویش درخراسان فرمان میدهد که نیروهای خویش را متحد ساخته وبالای شورشیان حمله کنند. آنها چنین میکنند ولی با وجود کمیت ناچیزسربازان افغان (به تناسب هشت بریک)، بعلت عدم همکاری دربین روسای پارسیان، درسه حملۀ پیاپی توسط میرویس شکست میخورند. این حوادث درسال 1713 بوقوع میپیوندد.

شاه با دریافت این فاجعه، بیکبارگی متوجه خطرقریب الوقوعی میشود که شورش شاید دردیگرولایات امپراطوری او گسترش یابد، چنانچه علایم خطررا نشان میدهد؛ بآنهم دوسال سپری میشود تا اینکه اوفرمان ارتش 30 هزار نفری را جهت تسخیرآنجا صادرمیکند. این ارتش متشکل از پارسیان، عربها و افغان های ابدالی (دردشمنی با غلزیها) میباشند که توسط سپه سالارکیخسروخان والی گرجستان و برادرزادهٔ گرگین فرماندهی میشود.

دراین کمپاین، میرویس موفق نمیباشد. او تمام ساحات گرفته شده از روسای خراسان را ازدست داده و دربین هلمند وارغنداب بطورکامل توسط کیخسرو شکست خورده و با عقب نشینی مجبورمیشود درداخل دیوارهای کندهارپناهنده شود، شهریکه بزودی مورد محاصره قرار میگیرد. این سپه سالاربا فعالیت وپشتکارزیاد پیشروی نموده، تمام اطراف شهررا چنان ویران میکند که درعرض چند روزبه یک دشت تبدیل میشود. بخاطرجبران اعمالی که ابدالیها و کاکرها انجام داده اند، او تمام افغانهای را که بچنگ میآوردند بقتل رسانیده و حتی زنان و اطفال نیزنجات نمییابند.

محاصره بزودی بحالت نهایی رسیده و ازعواقب دهشتناکی خبرمیدهد اگرشهرتوسط حمله تسخیرشود، آنها اصرارمیکنند که میرویس باید شرایط موافقت به جنرال پارسی را تقدیم کند. اما کیخسرو خان بفکر اطمینان پیروزی خود وهم بخاطرانتقام مرگ کاکایش خواستارتسلیمی بدون قیدوشرط قصرمیشود. گارنیزون با دریافت این جواب که نمیتوانند امیدوارچیزی باشند، با ناچاری وانرژی جدید بدفاع شهرمیپردازند.

میرویس با گمراه سازی نظارت محاصره کنندگان، موفق میشود از کندهار فرارنموده، چند هزارسوارافغان را آماده ساخته، محلاتی را که خسروبمقصد ذخیرهٔ قرارگاه استفاده میکرد تخریب نموده و پارسیان را روزوشب بستوه میآورد. نتیجه آشکاراست. سپه سالارمجبورمیشود محاصره را برطرف نموده ومصروف تهیه تدارکاتی شود که سخت بدان محتاج است؛ اما بطوردوامداردرمارش خود مورد تعرض قرارگرفته و تامین استراحت برای سربازانش را ناممکن میسازد، چون تلفات دیده، دلسرد شده ومتفرق میشوند. این خطرجدید اورا وادارمیسازد که جنگ را

به افغانها واگذارشود، آنها با قبول این امردر26 رمضان 1714 (1126 ق)، ارتش پارسیان را چنان نابود میسازند که فقط یکصد نفراز30 هزار، میتوانند فرارنمایند. خسروخان با ناچاری، خود را در راس چند نفر شجاع قرارداده، درقعرجنگ داخل گردیده ودرآنجا بمرگ با افتخارمواجه میشود. این روایات ازمتن میرزا علی محمد است. عبدالله خان میگوید که خسرو به افغان ها حمله ننموده ولی آنها اورا دریک حملهٔ شبانه غافلگیر وشکست میدهند.

محمد رستم جنرال پرآوازه دیگرپارسی، متعاقبا با یک ارتش سومی جهت سرکوب میرویس فرستاده میشود، اما اونیز همانند قبلی چانس چندانی به دست نمیآورد. او با شکست خوردن درچندین مقابله توسط افغانها، میتواند خود را با یک عقب نشینی سریع نجات داده ومیرویس را آقای مطلق تمام ولایت کندهارباقی میگذارد. پس ازاین موفقیت تازه، تمام قبایل افغان الحاق خود را به میرویس داده واو را بحیث رئیس مستقل خود میپذیرند، طوریکه باشندگان مرکزپس ازمرگ گرگین خان کرده بودند. بآنهم این مرد زرنگ و شجاع کاربزرگی را که تا این زمان بطور هوشیارانه پیش میبرد، نمیتواند ادامه داده ودرپایان 1715 درسال هشتم فرمانروائی بالای افغانها و پیروزی آخری بالای پارسیان وفات میکند. این همان لحظاتی است که تدابیراتخاذ شده توسط او جهت ضمانت استقلال منطقه وبهتر سازی شرایط مردمش باید تحقق پذیرند؛ اما این امید ها با وجود اینکه زمانی مورد آزمایش قرارمیگیرد، خاموش نمیشود، چون این تدابیردر زمان حکومت پسرش محمود، یک انگیزهٔ تازه بوجود میآورد.

میرویس دوپسربنامهای میرمحمود و میرحسین برجا میگذارد. اولی که بزرگتراست، درآوان هجده سالگی خویش درزمان مرگ پدرش قرار داشته و متعاقب این حادثه، روسای افغان اعلان میکنند که او شایستهٔ جانشینی او نیست. لذا کاکای او، میرعبدالله را بحیث رئیس امورات تعین میکنند، اما توقعات ایجادی بواسطهٔ برخورد جسورانه برادرش توسط او تحقق نمیپذیرد: اولین اقدام اوگشودن مذاکرات با حکومت پارس میباشد، که اختیارداری آنها و پرداخت باج را میپذیرد، اگرشاه حکومت کندهاررا باوداده، آنرا درخانوادهٔ اومیراثی ساخته وگارنیزون پارسیان را ازقلمرو اوخارج سازد.

دوسال دراین مذاکرات شرم آورسپری میگردد، اما پلان میرعبدالله بطور نادرست توسط افغانها درک گردیده، به تمایلات اوبدگمان شده وتا جائیکه میتوانند به مخالفت با اوبرمیخیزند؛ اما وقتی طرح های پارسیان آشکار میشود که با اجرای آن امیدواربودند تخم نفاق را دربین آنها بکارند، بینهایت خشمگین میشوند.

پسربزرگ میرویس که با تعداد زیاد خصایل پدرش مشخص میشود و باوجودیکه هنوزبسیارجوان است، اقدامات متهورانه خود را درجنگ با پارسیان نشان داده، میخواهد با بهره گیری ازنارضائیتی مردم درمقابل برخوردهای کاکایش، قدرت مستقل را بدست خود گیرد که فکرمیکند بطورغیرعادلانه ازاومحروم ساخته شده است. عدم محبوبیت میرعبدالله پیروزی اورا سهل تر میسازد؛ اوبا پنجاه نفربه خانهٔ کاکایش حمله نموده، با دستهای خود اورا بقتل رسانیده واز روسای افغان میخواهد درهمان خانهٔ که کاکایش را کشته است او را حاکم کندهارتعین کنند. مردم خواستارانتخاب اومیباشند، ولی برای تعدادی ازسرداران جاه طلب قابل قبول نمیباشد؛ اما وقتی آنها میبینند که رئیس جوان پشتیبانی مردم را با خود دارد، به اوضاع جدید تن میدهند.

عبدالله خان هراتی گزارش متفاوتی ازانگیزهٔ قتل میرعبدالله ارائه میکند. مورخین میگویند که میرعبدالله کمترفعال وکمتربی پروا بود اما ازبرادر خود(میرویس) کمترذکی وکمترمحتاط نبود. پس ازمرگ میرویس، چندین رئیس غلزی بصورت آشکارعلاقهٔ خودرا برای احرازقدرت بیان می کردند؛ تخم زیاد نفاق نیزدربین قبایل وجود داشته و میرعبدالله دقیقا میداند که اونمیتواند قدرت مستقل را با درجهٔ ازآرامش نگهدارد، مگر اینکه بتواند مانع دشمنیهای جدید با پارس گردد. لذا مذاکراتیکه اوبا شاه پیش میبرد فقط باین خاطربود که او میدانست هروقتی خود را توانمند احساس کند این تابعیت را دورمیاندازد، زنجیرهای سبکی که حالا به پوشیدن آن راضی شده است. افغانهای آتشین مزاج عقلانیت این سیستم را درک ننموده و مخالفت دوامداربرادرزاده اش(محمود) باعث کاهش نفوذ او بالای سردارانی میشود که تعدادی ازایشان خواستاراشغال مقام اوبودند. قتل میرغیرعادلانه وقابل تاسف است واگربیشترتحقیق شود، جانشین او فقط مشخصات جنگی داشته، باعث تفرقه بیشترقبایل شده وآنها را باندازهٔ ضعیف میسازد که درزمان سلطنت نادرشاه، دوباره تحت سلطهٔ پارسیان

قرارمیگیرند. قدرت نیزپس ازمحمود بدست قبیلۀ ابدالی میافتد – در مخاصمت با غلزیها، یعنی اولین کسانیکه استقلال قوم افغان را بدست آورده واعلام کردند.

تقریبا درهمان زمانیکه میرویس میمیرد، مردم هرات نیزمیکوشند تا بیعت خود را ازصفویها پس بگیرند. خراسانیان که عمده ترین بخش آنجا را تشکیل میدادند ازنادرشاه این امتیازرا بدست میآورند که توسط روسای خودشان اداره شوند. الله یارخان که درزمان شکست رستم خان حاکم آن ولایت است، باوجودیکه خود را مثل میرویس مستقل اعلام نمیکند، از آن زمان خود را فقط ازنگاه رسمی تابع دربارپارسیان میداند؛ اما ازاینکه گارنیزون هرات، باوجودیکه بسیارکوچک است، باعث ترس آنها شده و یا اینکه امیدواربود با زیرکی ودفع الوقت بالاخره مستقل خواهد شد، به ظاهرسازی و ادای احترام بمقابل شاه حسین ادامه میدهد؛ زمانیکه هرج ومرج درچندین ولایات پارس بوجود میآید، اوفکرمیکند شاه ممکن است این خم وچم کردنها را اثبات اطاعت او بحیث تابع درنظرگیرد.

الله یارخان که با میرویس بطورمخفیانه پیمان مخالفت برضد شاه بسته بود، قبل ازاینکه بتواند طرحهای خویش را جامۀ عمل بپوشاند، میمیرد. دربارپارس زمان خان کورتچی باشی را جانشین اوتعین میکند. این افسر که فرمانده سربازان درولایت هرات است، دستورمیگیرد بخشهای خود را با شاملسازی تمام داوطلبان آن نواحی تقویه نموده وبمقابل میرعبدالله مارش کند. اگراین رئیس مثل خلفش محتاط میبود، اومیتوانست امیدوار باشد که اگرنتواند موفقیت کامل بمقابل شورشیان جنوب بدست آورد، حداقل میتواند مانع تهاجم بعدی میرمحمود به پارس شود؛ لیکن زمان یکمرد کودن وپراگنده بوده ومهارت آنرا نداشت تا عناصرنفاق موجود دربین افغانها را برانگیزاند. قبیلۀ ابدالی، که تقریبا تماما تحت حکومت اومستقربودند، دشمنان ارثی غلزیها بوده ومیتوانستند بمقابل آنها موفقانه استفاده شوند؛ اما اوآنها را آشکارا توهین نموده و مجبور میشود با یک ارتش ضعیفی به میدان جنگ برآید که عمدتا متشکل ازپارسیان است. نه اهمیت اقدامات که اوباید انجام میداد و نه بارمسئولیتی که بالای او وجود داشت، مانع برخوردهای او نشده واضافه رویهای او بحدی میباشد که باعث خرابی اومیشود قبل ازاینکه با دشمن مواجه شود.

مدت کوتاهی قبل ازاین، یک شاخهٔ قبیلهٔ سدوزی خود را درهمسایگی سوکورمستقرساخته و رئیس آنها حیات سلطان، که مشتاق بدست آوری امتیازاتی اززمان خان است، دهشتناکترین تخطی را بمقابل پسرخود مرتکب میشود. باوجودیکه باورکردنی بنظرنمیرسد، اواسدالله یک پسر جوان وزیبای خود را بنزد این انسان پست بغرض یک مقصد نامناسب میفرستد. جرم واقع شده، جوان بدبخت اولین فرصت را غنیمت شمرده، ازقرارگاه پارسیان فرارنموده و به قبیلهٔ خود برمیگردد، با شریک ساختن احساس خشم وغضب که باعث تحریک این رئیس جوان میشود، مصمم به انتقامگیری عمیق میگردد. اولین اقدام اسد اینستکه اقارب فاسد و غیرطبیعی خود را دستگیرنموده و آنها را دریک قلعه محبوس میسازد، پس ازآن بهمرای چندهزارسواربدنبال زمانخان حرکت نموده وسرعت ایشان طوری بوده است که فرمانده پارسیان را درنیمه شب درناحیهٔ زمینداورغافلگیرمیسازد، قبل ازاینکه کمترین نشانهٔ ازمسلح بودن خود آشکارسازد، با شجاعت وتهورزیادبالای سربازان خوابیده وخسته حمله نموده و تقریبا تمام آنها را ازدم شمشیرمیکشد. شخص فرومایه که اورا بسیارزحمت داده بود اولین کسی میباشد که بدست اسد میافتد؛ پس ازآن جوان پیروز بطرف هرات مارش نموده وبا دریافت یک مدخل بطرف شهر، یکتعداد پارسیانی را که درآنجا پیدا میکند نابود میسازد. پس ازآن دوباره بمیدان برآمده، خود را تقریبا بدون مخالف وآقای تمام ولایت ساخته ودر26 رمضان 1716 یک قلمروی مستقل را ایجاد میکند.

سربازان پارسی که ازقتل عام زمینداورجان سالم بدربرده بودند، خود را بدون فرمانده یافته، متفرق شده و به اصفهان برمیگردند. تمام آنچه حکومت میتواند انجام دهد، اینستکه آنها را جهت برگشت به افغانستان تحت فرماندهی یک جنرال جدید وادارسازد، اما بی نتیجه میماند؛ آنها با مارش مخالفت میکنند؛ شاه سلطان حسین ضرورت دارد تا ازطرح آوردن آن منطقه درتحت سلطهٔ خود چشم پوشی کند. اسدالله خان حدود یکسال قبل از اینکه میرمحمود کاکای خود را بقتل رسانیده و شهزادهٔ کندهارگردد، بقدرت صعود میکند.

پارس که با ازدست دادن بهترین دوولایت وسه ارتش خود بسیارضعیف شده، توسط یوزبیکها غارت گردیده، بواسطه ترکیه وروسیه تهدید شده وتوسط دربارمنحط وخرافاتی سلطان حسین ضعیف اداره میشود، توان

ایستادگی درمقابل اینهمه فجایع را ندارد. بآنهم شاه پارس آخرین کوشش خود را نموده ودر1719 یک ارتش 35 هزارنفری و مجهزبا توپخانه آماده نموده، تحت فرماندهی صفی قلی خان یک جنرال با استعداد قرار داده واولین وظیفۀ اورا راندن یوزبیکها وبعدا تسخیرهرات وکندهارتعین میکند.

خان بآسانی میتواند بالای دسته های بدون دسپلین یوزبیک پیروزشود که بنحوخرابی مجهزورهبری میشوند، زیرا دورنمای آنها فقط غارت بوده نه اشغال دایمی خراسان و باینترتیب دراولین حملۀ ارتش پارسیان فرار می کنند. با مغرورشدن با یک موفقیت آسان، صفی قلی خان با شکوه زیاد، تمایل خود برای نابودی شورشیان افغان را اعلام نموده، فرمان آمرانه صادر میکند تا آنها به قرارگاه او آمده وشفاعت بخواهند. اسدالله خان با اخذ این پیام، درراس 12 هزارافغان وهزاره بطرف او حرکت کرده و باوجود عدم تناسب دو ارتش مستقیما باو حمله میکند. افغانها فقط با شمشیرهای خراب و بدترین تفنگهای فتیلۀ مجهزمیباشند، اما ازمقابله با آتش توپخانۀ ترسناک پارسیان هراسی نداشته ودرجریان یک روزکامل، یک جنگ بسیارلجوجانه را پیش میبرند که درجریان آن 3 هزارسربازان آنها جان خود را ازدست میدهند. پیروزی تا غروب معلوم نیست، وقتی یک حادثۀ تصادفی باعث انفجارترسناکی دربین توپخانۀ پارسیان میشود. این حادثه باعث وحشت فوری دربین ارتش و فرارآنها شده، محموله و قسمت اعظم تفنگهای خود را درمیدان جنگ ترک میگویند. صفی قلی خان و تعداد زیاد اعضای خانواده او یکجا با تعداد زیاد روسا و10 هزار سربازپارسی درجنگ نزدیک دهکدۀ کاریزازدم تیغ کشیده میشوند.

این پیروزی بخت وسرنوشت افغانها را تعین میکند. ازاین ببعد استقلال وقدرت ازآنها میباشد، اما استقرارنیمۀ اسدالله خان نه فقط درهرات بلکه درقسمت اعظم خراسان مستحکم میگردد، باستثنای مشهد که درمقابل تمام حملات او مقاومت میکند. او با دیدن مساعی بیهودۀ خود جهت سرکوب آنها، به نظارت قناعت نموده وبطرف جنوب قلمروی خود مارش میکند تا آنرا درآنجهت گسترش دهد. اودرفرصت اول، سبزواررا تسخیرنموده و بعدا بطرف فراه حرکت کرده وآنجا را محاصره میکند، دراینجا اوتوسط میرمحمود کندهارمورد حمله قرارمیگیرد که فکرمیکند این پیشروی ها ممکن است بمنافع او زیان آورباشد، بیشترباین خاطرکه اسدالله شجاعت

وظرفیت یک جنرال خوب را بنمایش گذاشته و مربوط قبیلهٔ ابدالی یعنی دشمنان اومیباشد. مگرمتاسفانه اسدالله خان درآغاز جنگ بقتل میرسد، چون یک توپ دروسط پیشانی اواصابت میکند؛ ارتش او دلسرد شده وبه هرات عقب نشینی میکند، جائیکه درجریان چند ماه هرج ومرج برقرار میباشد، تا اینکه یک رئیس بلوچ سیستان، مربوط میرمحمود، هرات را تسخیرونظم را درشهربرقرارمیسازد.

فصل 4 – دسایس پارس

توطئه های پارس درافغانستان، آمادگیهای میرمحمود، فریب دادن درباریارسیان، تقرربحیث حاکم اعلی کندهار، طرحهای آزمندانهٔ او، تسخیرقلعه های هلمند، وضع ارتش پارسیان، محاصرهٔ کرمان، تسلیمی به ارتش، شکست آنها توسط لطف علی خان جنرال پارسی، عقب نشینی میرمحمود به کندهار، رسوائی لطف علی، قیام برضد میرمحمود درکندهار، مارش میربا لشکرش بمقابل پارسیان، تدارکات قلعهٔ بام، تسلیمی کرمان، عقب زدن او قبل ازیزد، حرکت بسوی اصفهان، وضع سربازان میرمحمود، دستورالعمل رشادت، بزدلی پارسیان، نفاق دربین آنها، پیامدها، تارومارشدن ارتش آنها توسط افغانها، اعتمادالدوله و والی گرجستان، واگذاری ستادارتش به والی، پیشنهاد شاه حسین به میرمحمود، تنگ شدن محاصره، مساعی پارسیان برای ترک شهر، ظهورقحطی بزرگ، نتیجه، مصائب وحشتناک باشندگان، رفتن شاه حسین به قرارگاه افغانها، واگذاری تاج و تخت، برخورد محمود پس ازپیروزی.

+ + +

حکومت پارس درحالیکه ارتشی برای سرکوب کندهار میفرستد، ازهنر مذاکره نیزکارگرفته وکوشش میکند میرویس، برادر و پسرش را با دسایس ووعده های فریب دهد که دربین اقوام شرقی بسیارمعمول است. اما این روسا دردامی که برایشان تنیده شده نمیافتند: بآنهم میرمحمود که کاکای خود را بخاطرپیشنهادات شاه بقتل رسانیده، متوجه میشود که این طرح خوبی بوده و خود را برای تحقق آن آماده میسازد؛ اما نه باین خاطرکه اوازشاه پارس هراس دارد، بلکه او چند سال ضرورت دارد تا خود را برای حملهٔ آماده سازد که بمقابل شاه طرح کرده است. ازاینکه مبادا پیروزی بالای اسدالله خان، پارسیان را بیدارساخته وآنها را وادار سازد یکی ازارتشهای خود را بالای اوبفرستد، شتاب نموده، فورا فراه را رها ساخته وبه شاه حسین میفهماند که اوبخاطری بالای ابدالیها حمله کرده بود که مانع تسخیرشهرتوسط آنها شود وحالا کاملا دراختیار شاه قراردارد. نامهٔ ارسالی میرمحمود به شاه بدست همان وزیری سپرده میشود که همدست میرویس میباشد. این وزیربعوض روشن سازی آقای خود در بارهٔ جاه طلبی شهزادهٔ افغان، تمام آنچه دراختیار دارد دراین جهت بکار میبرد که غلزیها بهترین رعیتی اند که برای او بزرگترین خدمات را انجام داده وآنها گرگین خان، برادر زاده او و گرجی ها را بخاطراضافه روی هائیکه مرتکب شده بودند، مجازات میکنند. با چنین نمایندگی او نه فقط میخواهد انتقام خویش را ازگرجیها بگیرد که روسای آنها خطرناکترین دشمن او میباشند، بلکه کوشش میکند عدم رضائیت شاه

ازخود را نیزرفع سازد که همیشه بمقابل اواحساس شده ودرنتیجهٔ کوشش اواست که شاه وادار میشود و به میرویس اجازه میدهد که به کندهار برگردد.

سلطان سبک مغزیکباردیگرتصمیم میگیرد به میرمحمود لقب حسین قلی خان (یعنی غلام حسین) بخشیده، برایش فرمان تقرربحیث والی عمومی کندهارارسال نموده وحکومت را درخانوادهٔ او میراثی میسازد. میر محمود این افتخارات را با سپاس واحترام پذیرفته و این تفاهم خوب بین میر و دربار اصفهان او را قادرمیسازد تا درامنیت کامل، نیروهای لازمی را فراهم سازد تا بتواند طرحهای بلند پروازانهٔ خود را عملی سازد. بآنهم بخاطر صافسازی راه و رفع مشکلات، او به شاه مینویسد، ابدالیها که دراین اواخردرهرات مستقرشده اند دردوسال گذشته درحالت طغیان بوده ومالیهٔ نپرداخته اند، لذا ازشاه اجازه میخواهد تا آنها را سرکوب نماید. سلطان حسین آنقدراحمق است که باین تهاجم رضائیت میدهد، ولی میرمحمود بعوض مارش نمودن بطرف شمال، یک قطعهٔ کوچک را بآنجا فرستاده وخودش با قسمت اعظم لشکرخود بامتداد سواحل هلمند مارش نموده و تمام قلعه های واقع دررود هلمند را تسخیر میکند، چون آنها فرمانده راه های اساسی سیستان میباشند که بطرف پارس میرود. این واقعیت دارد که اواین مناطق را بنام شاه تسخیرمیکند، لیکن مقصد مخفی او تقویهٔ خود و جمعآوری تدارکات است تا بتواند فرماندهی یک مسیرآسان به ولایات جنوبی را فراهم نموده ودرآینده با مشکلات کم به قلمرو پارس حمله نماید. اینرا باید بخاطر داشت که پدرش ازاینطریق بهنگام برگشت به کندهارسفرنموده ومعلومات ارزشمندی جمعآوری نموده بود که حالا توسط پسرش مورد بهره برداری قرار میگیرد، آمادگیهای که برای این حمله تا سال 1720 بتعویق میافتد. اما هنوزهم تعداد ارتش او فقط 12 هزارنفرمیباشد؛ بآنهم تمام افراد او دستچین، جنگی وآماده برای هراتفاق ناگهانی میباشند. برخلاف، پارس دراینزمان دررقت انگیزترین شرایط قرارداشته وهمه چیزبینظم است؛ یگانه اقداماتی که دراین درباروجود دارد اینستکه چه کسی میتواند بزگترین ضعف وانحطاط را بنمایش بگذارد. مقرریهای مقامات بلند، بعوض اینکه برای افراد شایسته باشد، به بلندترین خریدارها بفروش میرسد؛ ارتش بدون نظم بوده، نه دستورمیگیرد ونه پرداخت میشود، لذا اغلبا متفرق شده ومصروف غارت دهکده ها وکاروانها میباشد. شهرها

پرازدزدان بوده وآنها بطورآشکار وظیفهٔ شریرانه خویش را با اطمینان خاطرومعافیت انجام میدادند. خلاصه، همه چیزنشاندهندهٔ زوال کامل این سلطنت بزرگ است که درتمام مرزها توسط افغان ها، تاتارها، روسها وعربها مورد حمله قرارداشته و قرارمعلوم، یک اشغال آسان نصیب اولین کسی میشود که کوشش تهاجم آنرا نماید.

این میرمحمود جوان است که برای اولین باربا حس انتقام بخاطرمصایب منطقه اش درتحت حاکمیت پارسیان، این اقدام بزرگ را بعهده میگیرد. محمود درسال 1720 ببهانهٔ حمله بر شداد خان یک رئیس بلوچ که با کوچی های خود ولایت کرمان را غارت میکند، خود را درراس یک ارتش کوچک قرار داده وبا مشکلات بیسابقه، مناطق خشک ودشت های جنوب پارس را میپیماید. دراین مارش، سربازان او بزودی دراثرسختی و خستگی تارومارشده وازجملهٔ 12 هزارسرباز او، فقط 7 هزاربپای دیوارهای کرمان رسیده وبمحاصرهٔ شجاعانه آن میپردازند. همزمان با این عملیات، او دوباره کوشش میکند تا سلطان حسین را درجانب غلط قضیه قرارداده و مراقبت حکومت را کم سازد، لذا به شاه مینویسد که محاصرهٔ کرمان فقط بخاطرمجبورساختن حاکم آن ولایت جهت تامین تدارکات و پرداخت مصارف ارتش بخاطرمنافع شاه پارس بوده است.

دراینجا تعداد زیاد یاغیان پارسی به محمود پیوسته و محمود بزودی کمبودات ارتش خود را ازایشان جبران میکند. محمود شهر را تحت فشارسخت قرارمیدهد تا اینکه درجریان چند روزتسلیم میگردد؛ بآنهم محمود فکرمیکند ضروراست باشندگان را بخاطرمقاومت ضعیف ایشان مجازات کند، اما نه فقط آنها بلکه تمام مردم نواحی آنرا. درجریان چهار ماه سربازان او مصروف غارت بوده و چنان اضافه رویهای غیر قابل تصوری مرتکب میشوند که بالاخره توسط یک جنرال پارسی بنام لطف علی خان (که بکمک شهرمورد تهاجم وبا یک نیروی بسیارقوی مارش میکند) مورد حمله قرارگرفته وسربازان او را فرارمیدهند. میرمحمود چنان شکست میخورد که مجبورمیشود بسرعت به کندهارعقب نشینی نموده وبا خود فقط بقایای مصایب ارتشی را میآورد که با چنان شوقی برای اشغال پارس با خود برده بود! شاید حتی یکنفرهم جان سالم بدر نمیبرد اگرشیطان بزرگی که بالای سرنوشت آن امپراطوری سایه انداخته، مانع پیشرفت این فرماندهٔ پیروزمند نمیشد. لطف علی خان یگانه

جنرال خوبی بود که دراختیار شاه قرارداشت، اما بعوض تقدیرازاین پیروزی درخشانی که بدست آورده بود، ازفرماندهی محروم وبه زندان انداخته میشود. یک دسیسه دربار که منشای آن، وزیراست باعث این توطیه غیرعادلانه میشود، چون نامۀ میرمحمود بطورخاینانه توسط اوبه شاه سلطان حسین تفسیرغلط میشود. درحالیکه اگرمیرمحمود شکست داده نمیشد منافع مهم دیگری اورا مکلف میساخت تا آن ولایت اشغالی را ترک کند، چون اواطلاع یافته بود که عقب او بطورجدی مورد تهدید قراردارد. بیرم سلطان لکزی حاکم فراه وملِک جعفرخان سیستان با ایجاد اتحادی، یک قسمت ولایت کندهار را تحریک نموده بودند که بمقابل حاکم خویش قیام کنند. آنها با پشتیبانی چند هزارنفر، حتی میتوانستند شهررا بنام شاه حسین تسخیرکنند، اما توسط میرحسین برادرمیرمحمود بیرون رانده میشوند. لذا میرمحمود برگشت خود را سرعت بخشیده و موجودیت او بزودی نظم را برقرارمیسازد. اما تصمیم او برای یک لحظه هم لرزان نمیگردد، چون اوبطورعاقلانه تمام آنچه را گذشته، بررسی نموده وخطا های خود را ارزیابی میکند. علت شکست اوعمدتا جهالت بوده است تا شجاعت – لذا اصلاح او برایش سهل بنظرمیرسد: شجاعت وهوشمندی ایکه اودرتهاجم مرگبار1720 نشان میدهد باعث اطاعت وتحسین سربازانش شده و اورا قادرمیسازد با زحمت کم، یک ارتش بزرگ دیگر را فراهم سازد، ارتشی که کمترازاولی نمیباشد. افغان های هرقبیله حتی آنهائیکه درولایات هرات، کابل وحتی هزاره زندگی میکردند بسرعت بنزد روسای میشتابند که وعدۀ غنی ساختن آنها را با غنایم حاکمان قدیمی خویش میدهند. بلوچهای مسکون درجنوب هلمند نیز او را با یک قطعۀ چند هزارنفری تجهیز نموده ومیشود تا انتقام فجایع تحمیلی توسط لطف علی خان را بگیرد.

پس ازتقررمیرحسین برادرش بحیث نایب کندهار، او دوباره درجنوری 1722 درراس یک ارتش28 هزارنفری وبا انتقال تدارکات کافی(بخاطر جلوگیری ازمحرومیت ارتش خویش که بهنگام تهاجم اولی ازکمبودغذا و علوفه زحمات زیادی متقبل شدند) داخل پارس میشود.

میرمحمود این کمپاین را با قطع سریع سیستان شروع نموده، بدون هیچ مانعی به قلعۀ بام رسیده وبرای چند روزدرآنجا باقی میماند. او این قلعه را ترمیم وبا مواظبت زیادی تقویه نموده وآنرا بیک دیپوی مهم تدارکات

ومهمات جنگی تبدیل میکند. به گارنیزیون خویش فرمان میدهد تا تمام جواری باشندگان منطقه را که بیشترازضروریات ایشان است جمعآوری نموده و هم تعداد زیاد حیوانات باربری تهیه سازند، تا زمانیکه دستور حرکت صادرمیگردد. فرماندهی این محل مهم را به یکی ازاقارب خود بنام نورالله خان میسپارد که یک مرد شجاع و پرانرژی بوده و به وفا داری اواعتماد دارد؛ باینترتیب با تکمیل آمادگیهای خویش، به پیشروی شروع نموده، به کرمان رسیده ومیخواهد آنرا محاصره کند، باشندگان آن تقریبا بدون هیچ مقاومتی دروازه های شهررا بازمیکنند: اما گارنیزیون شهرکه متشکل ازافراد انتخاب شده است تسلیمی را نمیپذیرد. فرمانده به رئیس افغان مینویسد، اگرهدف او گرد آوری ثروت بزرگ و رسیدن به تخت شاهی پارس است، وقت خود را ضایع ساخته و منابع خود را بیهوده درمحاصرۀ محلی مصرف نکند که برای ده سال تدارک داشته و مدافعین آن مصصم اند تا خود را در زیرخاکسترآن دفن نمایند، بعوض اینکه تسلیم شوند؛ همچنان میافزاید، اگرمیربخواهد بطرف اصفهان مارش کند ومحاصره او را برطرف سازد، حاضراست برایش 18 هزار تومان بخاطر جبران کمپاین او بپردازد. محمود این شرایط را قبول میکند، نه باین علت که عزت ارتش خود را نگهدارد بلکه بیشتر باین علت که او توپخانۀ سنگین ندارد تا محل را تخریب نماید – زیرا یگانه توپهای که دراختیارداشتند آنهای بودند که درپارس آنرا بنام زنبورک نامیده و برای این مقصد کاملا غیرموثربودند. تعداد آنها حدود یکصد عدد بوده و توپی بوزن یکصد تا دوصد پوند را حمل میکرد، هرزنبورک توسط یک شتر با نفرتوپچی آن حمل میگردید.

محمود بطورمستقیم پول موافقه شده را اخذ نموده و ازطریق راه مستقیم یزد بسوی اصفهان حرکت نموده وکوشش میکند با یک حملۀ گذرا یزد را نیزتسخیرکند؛ اما با اجرای چندین حمله وآنهم توسط شجاعترین سربازان خویش موفق نگردیده ولذا ازمحاصرۀ آن صرفنظرمیکند. بنظرمیرسد هر تاخیری باعث ضیاع وقت گرانبهای اومیباشد، لذا او بمارش خود بطرف اصفهان ادامه میدهد بدون اینکه خود را ازعقب زحمت دهد، چون منطقه آنقدرعاری از سربازان دشمن است که اضطرابی دراین مورد ندارد. در مسیرعملیات خویش هرجائیکه ممکن است تدارکات بدست آورده وبا خود ذخیرۀ بزرگی را انتقال میدهد که درهر زمان ازدهکده های مسیرراه تجدید میشود. باینطریق او به دهکدۀ گل آباد میرسد که ده میل ازاصفهان

فاصله دارد، بدون اینکه یک پارسی را ملاقات کند که با عبور اومخالفت نماید. اودراینجا ارتش خود را مستقرمیسازد که بعلت سختی و خستگی اززمان حرکت ازکندهار وجنگهای کرمان و یزد کاهش یافته است؛ اما این ضایعات را توسط چند هزارگبری ترمیم میکند که آنها نیز کمتراز افغانها خواهان انتقام ازحاکمان مشترک خویش نمیباشند. محمود زمانی که به گل آباد میرسد، 23 هزارجنگجوتحت فرمان خویش دارد، اما باجود شهامت شان بسهولت نابود میشدند اگر پارسیان دراینزمان دارای کمترین درکی ازاحساس ملی بوده وبا خاطرات عظمت وشکوه باستانی کشورشان تحریک میشدند؛ اما این مردم بیچاره از شاه ضعیف خود فقط آموخته بودند چطوربربدبختی های خود سوگواری و بر بیچارگیهای خود ماتم نمایند بعوض اینکه ازطریق مبارزه دلیرانه ازآن جلوگیری کنند، فقط درآخرین لحظات، پول واسلحه دربین مردم توزیع شده وتصمیم میگیرند ازپایتخت امپراطوری دفاع کنند.

ارتش میرمحمود درشرایط رنجوری به گل آباد میرسد: لباس مندرس آنها بزحمت میتواند آنها را بپوشاند؛ آنها ازذخایرجنگی محروم میباشند؛ بدون استثنا، شمشیر یگانه سلاحی است که آنها میتوانستند ازآن بهره گیرند و توپخانهٔ سبک آنها برای محاصره مناسب نمیباشد. اصفهان برخلاف، در پهلوی نفوس خود که درآنزمان بیش از600 هزارتخمین میشد دارای یک گارنیزیون 60 هزار نفری میباشد؛ دیوارهای شهرمستحکم ودارای یک توپخانهٔ خوفناک است. اما متاسفانه روحیهٔ ارتش بسیاربزدلانه وخرافاتی بوده ودرآنروزها برای یک وزیر، بهتراین بود تا شاه را فریب دهد ویا با مباحثات تیولوژیکی تملق وجانبداری نماید، بعوض اینکه وظایف خویش را اجرا کند. یکی ازجنرالهای مطلوب او فتح علی خان قاجار، شاه حسین را متیقین میسازد که اوازیک زن پیر استرآبادی شنیده که اگر دو پای یک بز نر را با 325 دانه نخود درآب جوشانده ودربالای آن یک دختر باکره 1200 دفعه کلمهٔ "لا اله الاالله" را تکرارکند، شوربای تهیه میشود که اگر کسی آنرا بخورد نامرئی میگردد: لذا شاه خرافاتی فرمان میدهد که ارتش او روزانه با شوربای بزتغذیه شوند. هزاران چرندیات دارای این اثرات فرمان داده میشود؛ درآنجا فقط یک یا دونفری بودند که مغزمتفکرداشته، با وضع ناهنجارامور برانگیخته شده وکوشش میکردند تا روحیهٔ درحال سقوط گارنیزیون را بالا ببرند؛ مگربا درنظرداشت ضعف شاه، آنها وچند نفری که بآنها وفاداربودند، بزودی قربانی برخورد سبک مغزانه آنها

میشوند. فقط به خائنین گوش داده شده و فرماندهی ارتش بایشان سپرده میشود؛ هیچگونه تفاهمی دربین ایشان وجود نداشته و روزانه یکی برضد دیگری مصروف اعمال ناجوانمردانه، خیانت و حماقت میباشند.

اعتماد الدوله (نخست وزیرشاه) و والی عربستان (رئیس ستاد ارتش) همیشه دارای نظریات مخالف میباشند. اولی اظهارمیکند، چون اینها تا کنون چیزی انجام نداده اند بجزاینکه بافغانها اجازه دهند تا درزیردیوار های اصفهان برسند، لذا بهتراست درموقف دفاعی قرارداشته وبگذاریم مصروف مساعی بیهوده باشند؛ اما والی بدون درنظرداشت نظریات آن شخصیت برجسته، تقریبا هرروزدراطراف قرارگاه دشمن طوری به زد وخورد میپردازد که بعوض اینکه بمنافع سلطنت باشد بیشتربمنافع میر محمود است. افسران زیردست اونیزمرتکب چنین خطاها میشوند؛ یورش ها بدون قضاوت وبدون نظم بوده وارتش پارسیان دراولین تاخت و تازها میبازند، بعلاوه، خصومت موجود دربین فرماندهان باعث تصادمات روزمره دربین ارتش شده وغالبا با خونریزی پایان مییابد.

یک شورای جنگی توسط شاه ساخته شده وشخصا آنرا رهبری میکند، درآخرتصمیم گرفته میشود یک حملۀ عمومی بالای افغان ها صورت گیرد. محمود فقط 20 هزارمرد جنگی دارد که باید درمقابل پارسیان بایستد، لیکن قدرت این نیروها بعلت اعتقاد به پیروزی وشجاعت آنها سه چند افزایش یافته است: آنها بتعداد نفرات دشمنان اعتنا نداشته و کور کورانه ازشهزادۀ اطاعت میکنند که همدرد آنها بوده و فرماندهی را کاملا دردست خود دارد؛ درحالیکه پارسیان بچندین بخش تقسیم شده، تماما مستقل ازهمدیگربوده، فرمانهای مختلف میگیرند و اساسا فاقد آمیزش و اراده میباشند که عناصرعمدۀ پیروزی نظامی اند. در بامداد 8 اپریل 1721 پارسیان شهررا ترک گفته وبا سردرگمی بزرگ بقرارگاه افغانها حمله میکنند. اعتمادالدولت و والی عربستان نمیتوانند در فرمان جنگ به تفاهم رسیده ودرنحوۀ حمله نظریات موافقی پیدا کنند؛ لذا هریک با قطعۀ تحت فرمان خود، مطابق میل خود وبدون پشتیبانی همدیگر بحمله آغاز میکنند.

دراول اعتمادالدوله غیرفعال باقی مانده، موقف دفاعی گرفته و منتظر میشود تا افغانها پیشروی کنند، این طرح توسط اکثرجنرالهای دیگرتائید

میشود. اما والی یکمرد کم اندیشه وتند مزاج باین اقدام غیرفعال با دیدهٔ خفت نگریسته وبدون گوشدادن به مشورهٔ دوستان خود فریاد میکند، "ما اینجا نیامده ایم تا فکرکنیم، مگرجنگ". با این کلمات، او به مردان خود فرمان پیشروی داده، به جناح چپ یورش برده و در وهلهٔ اول، راه باز میکند. حال ضروربود با مساعی کم، افغانها را برگردانده وآنها را کاملا تارومارکرد؛ اما عربها که بیشترمایل غنیمت اند تا پیروزی، به قرارگاه میرمحمود یورش برده و مصروف غارت میشوند. اعتمادالدولت میبیند که والی مصروف شده است، بطرف راست افغانهای حمله میکند که می خواستند بالای عربها حمله کنند؛ اما امان الله خان با استعداد ترین لیتنانت میرمحمود وفرماندهٔ این قسمت، با درک تمایل او، با او مقابل شده و برای مدتی درمقابل پارسیان عقب نشینی میکند؛ بعدا فورا مکث نموده، گروه خود را باز و یکصد زنبورک خود را ظاهر میسازد که در یک لحظه طوفان توپ ها را درصفوف آنها میبارد. دشمن، بعوض دویدن فوری بطرف توپها که نمیتوانستند فورا برای فیردیگرآماده شوند، ناگهان مکث نموده و بالاخره فرارمیکنند. امان الله با استفاده ازاین لحظهٔ مناسب، با سواران خود بالای فراریها حمله نموده و یک کشتارمهیب براه میاندازد؛ توپخانهٔ آنها نیزکه متشکل از24 توپ کالیبرکلان بوده ودرعقب خود جا گذاشته بودند بدست آمده و برعلیهٔ ارتش شاهی برگردانده میشود. ازاین لحظه تارومارشدن پارسیان کامل شده و سربازان بعوض ورود به اصفهان، هریک بطرف ولایت خود فرارنموده و منتظر پایان حوادث میمانند. افغانها دراین جنگ غنایم گزافی بدست میآورند که از25 هزار سربازپارسی درساحه باقی مانده است: دربین ایشان رستم خان قلی آغاسی رئیس بردگان واحمدخان رئیس توپخانه (دوافسربسیارمهم ارتش) وجود داشتند.

این حادثه آشفتگی بزرگی دراصفهان براه انداخته وشاه، شورای جنگی دیگری تشکیل میدهد واعتمادالدوله پیشنهاد میکند که شاه باید بدون معطلی پایتخت را ترک نموده، به خراسان عقب نشینی کرده وازآنجا با درخواست ازافراد وفادارخویش، یک ارتش قدرتمند بوجود آورده و با برگشت، اصفهان را ازمهاجمین افغانی نجات دهد. والی عربستان که سربازانش درجنگ آخری بسیاربد برخورد کرده وعلت اساسی شکست شده بودند بازهم نظردیگری داشته وموافقت شاه ضعیف را دراثرنفوذ خائنین و ترسوهای حاصل میکند که کورکورانه بخرابی خودش رضائیت

میدهد. او فرماندهی کل ارتش را به والی اعطا میکند؛ ولی با تمرکز قدرت دریکدست اونمیتواند وحدت بیشتری درعملیاتهای بعدی کمائی نماید. شکستهای پیاپی که پارسیان را مضمحل نموده است بعوض باز نمودن چشمهای شاه به عجزوبی ظرفیتی جنرالهای خود، باعث افزایش تمایلات مضحکی میشود که همیشه به شکست های قسمی منجرشده و بالاخره ارتش را آنقدرضعیف ودلسرد میسازد که سربازان اوازترس نمیتوانند ازدیوارهای شهر بیرون بروند.

درحالیکه شاه حسین سرنوشت امپراطوری خویش را بچنان مرد کم ارزش میسپارد، میرمحمود باوجودیکه یک اشغالگراست، دستخوش ظالمانه ترین اضطراب میباشد، چون تعداد زیاد سربازان اوبدون قدرت استخدام بیشتربشدت کاهش مییابد؛ کوچکترین چرخش بخت بطرفداری پارسیان میتواند میرمحمود را دریک موقعیت بسیاربحرانی قراردهد؛ درچنین یک لحظۀ بی تصمیمی و دودلی است که او ازدادن فرمان به جنرالهایش ابا میورزد. با دریافت این اطلاع که اصفهان پس از این پیروزی نیزتسلیم نمیشود، اورا بفکرعقب نشینی به کرمان وتنظیم مجدد ارتش خویش میاندازد؛ مگربا شنیدن زنگ خطردرشهر و اینکه تدارکات رو به اتمام است، امید او دوباره احیا شده وانگیزۀ برای انصراف او از عقب نشینی میشود. بعوض حفظ ثبات که غالبا یک قضیۀ نزولی را نگهمیدارد وبعوض جنگیدن پرانرژی با دشمن خود، دیده میشود که شاه سلطان حسین، جاه وجلال امپراطوری را ازطریق باتلاق کشانیده و با تعقیب مثال حاکم کرمان خویش، ازدشمن خود درخواست میکند تا دربدل مقدارپول هنگفت، قلمروی پارس را تخلیه کند. این آشکاراست که پیشنهاد اوازترس و نا امیدی سرچشمه گرفته است؛ میرمحمود متیقین میشود که بزودی آقای شهرخواهد شد اگر در سرمایه گذاری محل پشتکار بیشتر بخرچ دهد. اوساعتوار میبیند که جنرالهای پارسی مرتکب خطاهای عظیمی شده و حتی ساده ترین تدابیربرای بقای خویش را نادیده میگیرند. اومیداند که مشاورین بی تدبیروجاهلی بشاه مشوره میدهند که ناگزیر باعث سرنگونی اومیشود؛ تمام این اوضاع واحوال اورا مصصم میسازد که طرح عقب نشینی خویش را ترک گفته و پارسیان را با قدرت بیشتری تحت فشارقراردهد.

خطاها و یا درحقیقت خیانتهای اشراف پارسیان، محمود را قادرمیسازد تا شهررا توسط یک خط سنگربندی محاصره کند که دفاع آن با یک ارتش کوچک ناممکن میباشد، اگروالی کوچکترین تلاشی برای راندن آن بخرج میداد؛ اما او قطعات ضعیفی را بطورمتوالی بمقابل افغانها میفرستد که بطورنادرست هدایت شده ودرهرحمله ناکام میمانند. محمود فرح آباد و جلفا را که والی ترک نموده، با حمله تسخیرمیکند، صرفنظرازمقاومت قهرمانانۀ باشندگان آن، رئیس ستاد کمترین تظاهری بطرفداری آنها نشان نمیدهد؛ فرض میگردید که تعصب این وحشی ها با تخریب جلفا جبران شود، زیرا این محل توسط عیسویان ارمنی مسکون گردیده بود. بطور مختصر، والی وسربازانش همیشه بصوبی میرفتند که دشمن آنجا نبود؛ اگراوبا افغانها مواجه میشد، بازهم با بهانه های پوچ عقب نشینی میکرد؛ او درحضور شاه با جملات بلند بالائی لاف میزد، اما وقتیکه باید انرژی و اراده نشان دهد، همیشه دریک حالت غیرعملی باقی میماند.

محمود بادرک اینکه اودرتمام جوانب پیروزاست، خط محاصره را تنگتر میسازد ولی آنها کمترین کوششی برای بازرسی این عملیاتها انجام نمی دهند: آنها که با ستمگری وتعصب خرافاتی دربار زبون شده بودند، بطور کامل درمانده وبیچاره بنظرمیرسیدند؛ درحالیکه افغانها با موفقیتهای خود مغرورشده و با داشتن امیال مردم که آزادی خود را بدست آورده اند، با بزرگترین اشتیاق میجنگیدند. آنها بطور محتاط راهها را بررسی نموده، کاروانهای تدارکاتی را که سعی داشتند داخل پایتخت شوند قطع کرده، ماحول را با آتش و شمشیرخوابانیده و فقط چیزهای را نگهمیداشتند که برایشان ضروری بود؛ تا اینکه این منطقۀ بسیارغنی و حاصلخیز بیک دشت خشک تبدیل شده ودرآن هیچ چیزی دیده نمیشد، باستثنای استخوان های آدم واسپ و مخروبه های سوختۀ ودهکده های متروک.

درآغازجنگ، مردم دهکده ها بعلت حملات وغارت به پایتخت روی می آورند، جائیکه هیچگونه دفاع وجود نداشته و موجودیت آنها فقط باعث افزایش قحطی بیشتر گردیده و بزودی چند هزار شهروند قحطی زدۀ اصفهان خود را از استحکامت پائین انداخته وازشهرفرارمیکنند، باامید رسیدن بشهرهای که غذای وافرداشتند. اما افغانها که ازنزدیک مراقب بودند، آنها را بدون ترحم سلاخی کرده وفقط یکتعداد بسیارکم موفق به فرارمیشدند؛ با وجود عواقب آشکارچنین کاری، کتله های وسیع مردم

روزانه به چنین تلاش پرمخاطره دست میزدند. اجساد انسانها درهمه جا دیده شده و نیازمند خاکسپاری بودند، درحالیکه اجساد تعداد زیادی در سطح زنده رود شناوربوده و آب خون آلود آن دیگرحتی برای مصارف عادی زندگی مناسب نمیباشد؛ درنهایت، این آب نیزبه پایتخت نمیرسد، چون افغانها تمام کانالهای را قطع میکنند که به شهرآب میرساند؛ تانکهای آب برای مصرف شهرکافی نبوده وتشنگی نیزبه گرسنگی افزوده میشود. بزودی تمام انواع تدارکات بشهرقطع گردیده؛ چند شتروحیوانات باری باقیمانده بچنان قیمت بلندی فروخته میشوند که فقط مردان بزرگ دربار میتوانستند آنرا خریداری نمایند؛ مردم بچنان حالتی میرسند که مجبور بخوردن ناپاک ترین حیواناتی میشوند که مذهب ایشان نتنها خوردن گوشت آنها را حرام میداند، بلکه حتی تماس کردن با آنها نیزحرام شمرده میشود. شب هنگام باشندگان یک قسمت شهربقسمت های دیگر میروند تا چیزی دریافت نمایند اما غالبا نتیجهٔ آن، صحنه های خشونت وخونریزی میباشد؛ موارد زیادی دیده میشود که پدربمقابل پسرمسلح شده و برادر به مقابل برادر؛ عواطف ومهربانی دربین اعضای خانواده کاملا ازبین میرود؛ آنها به همدیگر بحیث دشمنان خونین دیده و بر سر یک توته یا پارچهٔ غذای میجنگیدند که برحسب تصادف پیدا میکردند. سرانجام تمام انواع گوشت ناپدید شده و درختان نیز از برگ و پوست بغرض ارضای گرسنگی این موجودات تیره روز خالی میگردد که درجستجوی زباله، فضولات و فاضلابهای عام افتاده و با هرنوع ماده نرمی زندگی میکنند صرفنظرازاینکه هرچه باشد. پارچه های کهنه چرم را ترنموده، جوشانده و با اشتها میخورند؛ پلستردیوارها با بورهٔ اره مخلوط شده و به غذای تبدیل میشود که بعضی اوقات باعث مناقشات خشمگین تا سرحد مرگ میگردد. نفوس اصفهان که چند ماه قبل بسیار صحتمند، خوشقلب وغنی بودند حالا به تودهٔ موجوات لاغر، رنگ پریده و بدخلق تبدیل شده و به مشکل میتوانستند درکوچه ها و محلاتی راه بروند که پوشیده از اجساد هموطنان آنها بوده وخیلی وحشتناک است اگرگفته شود که بعضی اوقات آنها را میخوردند تا رفع سد جوع کنند. تعداد زیادی بزندگی خود پایان میدهند تا ازاین رنج وعذاب خود را رها سازند. دربین تمام این مصایب ترسناک، مردم تا آخرین دم به شاه خویش وفادارمیماند که از رسیدن زود هنگام پسرش طهماسب اطمینان میدهد. این شهزاده با طفره روی از نظارت افغانها موفق بفرارشده و بطرف شمال امپراطوری میرود، جائی که توقع دارد ارتشی فراهم نموده وبرای نجات اصفهان مارش کند؛ اما

پنج ماه میگذرد بدون اینکه اثری ازاو پدیدارشود، باشندگان ازبازگشت او نا امید شده وازشاه میخواهند به مصایب آنها پایان دهد. این شاه ضعیف النفس با اضطراب ازشرایط هولناک مردم خود تصمیم میگیرد بآن خاتمه دهد؛ زیرا دیگرنمیتواند دفاع را طولانی سازد. تمام ارتش او ازبین رفته، چند سربازیکه درپارس مانده، در ولایات دور دست قرارداشته و تعدادی ازآنها بخاطرمنافع جاه طلبانۀ روسای خویش از وضع فلاکت بارکشور بهره برداری نموده، باهم متحد شده و قدرت های مستقل ایجاد میکنند.

هشت ماه ازآغازمحاصره سپری میشود، وقتی در14 صفر1135 ق مطابق 23 اکتوبر1722، شاه سلطان حسین با مشایعت افسران بزرگ دربارخود شهررا ترک گفته، بقرارگاه میرمحمود آمده وبا تمام رسمیات، شمشیر و تاج صفویان را باو بحیث شاه امپراطوری پارس تسلیم میکند. درعین روز، مهاجمین اختیارتجهیزات نظامی و موسسات عمومی را بدست میگیرند، اما پس ازپنج روز، ورود پیروزمندانه خود باصفهان را جشن میگیرند. اولین اقدام او تهیۀ مسکن برای شاه سرنگون شده و مقداری هزینه جهت رفع ضروریات او میباشد؛ دومین اقدامش، فرمان قتل عام سربازان باقیمانده درشهراست، نه بخاطرانتقامگیری ازمقاومت آنها، بلکه بیشتربخاطرایجاد ترس ووحشت دربین آنهائیکه بخواهند تحت فرمان شهزاده طهماسب کوششی برای تجدید منازعه نمایند. این قتل عام سه روزکامل طول میکشد، تا اینکه میرمحمود فرمان توقف آنرا داده و خودش مصروف اعادۀ آرامش وامنیت پایتخت میشود. میرمحمود با داشتن کمترین اعتماد درقدرت ادارۀ افغانها (کسانیکه تا اینزمان، هرگز درهیچ امراجتماعی سهمی نداشتند) وهم باورنکردن به وفاداری پارسیانی که جدیدا تابع حاکمیت اوشده بودند، دو کارمند را درراس هرادارۀ دولتی میگمارد – یک افغان و یک پارسی؛ اولی جهت مراقبت دومی ودرعین زمان فراگیری تمام آنچه برای فهم اومفید میباشد.

میرمحمود جهت حفاظت اشغال شدگان ازتوهین واهانت، نظم شدید در ارتش وعدالت منصفانه درمقابل همه برقرارنموده و بزودی میتواند احترام پارسیان را بخود جلب کند. روسای پارسیان یعنی خائنین به شاه را که درجریان محاصره باو معلومات میدادند، با شدت بیشترمورد توبیخ قرارمیدهد؛ اما برای والی عربستان یک استثنا قایل میشود که زندگی او را مطابق پیمانی نجات داده واگراو هم پیروزشود چنان خواهد کرد؛ وهم

بخاطرفرصت ندادن به تفسیر های غلط، کسانیرا که به سرنوشت شاه حسین وفادارمانده بودند، مورد قدردانی قرارمیدهد.

تا روزیکه میرمحمود بچنین مقام بلندی نرسیده است برخورد اوهمراه با عواطف بزرگوارانه میباشد؛ اما از وقتی که او احساس میکند بطور مطمئین دربالای تخت صفویان جلوس نموده است، نحوهٔ برخوردی انتخاب میکند که درخشش اقدامات قبلی اش را تیره و لکه دار میسازد؛ درنده خوئی ذاتی و سبعیت فطری افغان ها که برای مدتی منکوب شده بود بزودی عظمت خود را ازسرمیگیرد؛ او حتی درمقابل کسانیکه با بزرگترین وفاداری به او خدمت کرده بودند مظنون و ظالم میشود. لیکن با وجود ستمگری خویش، کوشش میکند پارس را با ادارهٔ سالم خود در آرامش نگهداشته و سلطهٔ خویش را بالای ولایاتی گسترش دهد که صلاحیت او را برسمیت نمیشناختند. او شاید موفق میگردید، اما بعلت تغییراتی که در شخصیت او بوجود آمده، هر روز بیشتر و بیشتر ظالم ترمیشود.

فصل 5 – تسلیمی قزوین

شهزاده طهماسب، فرستادن ارتش بمقابل او، تسلیمی قزوین، دوروئی و بیرحمی اشغالگران، انتقام گیری باشندگان، شکست افغانها، غضبناکی محمود، مصالحه با امان الله خان، قتل عام اشراف، مناظرخونین اصفهان، وضع ولایات، اعلان پادشاهی شهزاده طهماسب، جمعآوری سربازان درآذربایجان، قبضهٔ ترکها و روسها بالای ارمنستان و گرجستان، وضع ارتش افغان، ترک خدمت ازدستجات میرمحمود، محاصرهٔ شیراز، استبداد محمود، تقررمیراشرف بحیث ستاد فرمانده، حرکت ارتش افغان بسوی یزد، دیوانه شدن محمود، ضایعات دردستجات افغان، برگشت قشون به اصفهان، قتل پسران شاه حسین توسط محمود درحالت دیوانگی، مرگ محمود، جانشینی میراشرف، کشتن سردارالله خان، سیاست روسیه، حرکت اشرف به مقابل ترکها، جنگ کایمیره، شکست ترکها، معاهده با افغانها، حوادث افغانستان، تسخیرگیلان توسط روسها، استحکام مسکونه افغانهای اصفهان توسط اشرف، یکجا شدن نادربا شاه طهماسب، تسخیرنیشاپور، تسخیریزد توسط اشرف، جنگ بین نادرواشرف، شکست افغانها، جنگ باغ میران، عقب نشینی افغانها ازاصفهان، تصادم دربند امیر، عقبگرد به شیراز، نابودی ارتش افغان، مرگ اشرف، بازتابها.

+ + +

شهزاده طهماسب میرزا درقزوین پس ازکناره گیری پدرش در1722 عنوان شاه را برخود میگذارد؛ اما زمانیکه میرمحمود ارتشی بصوب اوگسیل میدارد، شهزاده فرارنموده وبه آذربایجان عقب نشینی میکند. باشندگان قزوین که خود را بدون سرپرست مییابند، فورا اطاعت ازافغان ها را اعلان نموده وبا گرمی ازآنها پذیرائی میکنند. مهاجمین این احساس را درنظرگرفته ومایل به برخورد بهتربا ایشان بنظرمیرسند؛ اما پس از مدتی اقامت درشهر، صحنه های قصابی اصفهان را تجدید نموده و سه روزرا مختص قتل وغارت میسازند. قزوینیان میبینند که تسلیمی نمیتواند انتقام اشغالگران را تسکین دهد، لذا پس از اولین لحظهٔ غافلگیری مسلح گردیده، تقریبا نیمی ازافغانها را قتل عام نموده وباقیمانده را ازشهربیرون میرانند. زنده ماندگان فرارنموده، تعدادی بطرف اصفهان و باقیمانده به تعقیب امان الله خان و میراشرف پسرکاکای محمود میروند. این دو رئیس افغان بیش ازهمه درپیروزیها و سرفرازی های پسرمیرویس سهم داشتند؛ مگر محمود با حسادت دربرابر شهرت آنها، بعوض جبران خدمات، آنها را بخیانت متهم نموده ومحکوم بمرگ میسازد که باینعلت، آنها به کندهار فرار میکنند.

میرمحمود با شکست سربازانش درقزوین و همچنان فراردوسردارش، سخت خشمگین ومتهیج میگردد؛ او همچنان نگران این است که اشراف پارسی را که دردربارش نگهداشته است، شاید برای برانداختن یا کشتن اوتلاش نماید ولذا فکرمیکند بعوض داشتن یک قطعۀ کوچک سربازان که بتواند بمقابل یک شورش عمومی ایستادگی کند، شاید ترور به تنهائی بتواند پارسیان را مطیع نگهدارد. با متیقین شدن دراین امر، اووحشتناک ترین تدبیررا اتخاذ نموده وبا مصالحه با امان الله خان، میخواهد این فضا را برای برگذاری یک جشنوارۀ بزرگ تبدیل نماید. باین مناسبت او از تمام اشخاص بزرگ، عالی مقام وسرشناس اصفهان دعوت بعمل میآورد، آنها نیزکه مشتاق دیدن سلطان جدید خویش اند، بدون هیچگونه شک و تردیدی درمورد طرح رذیلانۀ او، این دعوت را پذیرفته وبتعداد 114 نفربه قصراومیآیند، اما بعوض گرفتن سبد گلی (که متوقع بودند)، میبینند سربازان افغانی که درباغ شاهی موضع گرفته اند مطابق به فرمان واصله، تمام ایشان را بقتل میرسانند. پس ازاین قصابی هولناک، سربازان درسراسرشهر پراگنده شده و چندین هزارنفررا بشمول اقارب قربانیان وهم تعداد زیادی سیدها وعلمای پایتخت را قتل عام میکنند. فقط زمانی این تراژیدی خونین بپایان میرسد که خشم وغضب محمود موقتا تسکین مییابد. دو روزپس، بتعداد 500 جوان ازخانواده های اول سلطنت که درداخل محوطۀ مدارس ایشان ازاین قتل عام گریخته بودند، به میدان برده شده ومثل آهوان شکارمیشوند، افغانها آنها را بهنگام فرارازوحشت، برسر نیزه های خویش (مانند چوگان بازی) میکشیدند. کمی بعد سه هزار پارسی که مصروف خدمت درارتش ایشان شده بودند، بعین سرنوشت دچارمیشوند؛ آنها نیزبصورت ناگهانی دریک مهمانی آماده شده برای آنها، مورد حمله قرارگرفته، خلع سلاح شده و قتل عام میشوند. اوبالاخره تمام پارسیانی را که درحکومت شاه کارمیکرد ویا بنحوی رابطه داشت ازدم تیغ میگذراند. این اقدامات دهشتناک که یکماه دوام میکند، تمام خانواده های اول کشوررا درعمق نومیدی فروبرده و اصفهان را از نصف نفوس آن خالی میسازد؛ این کشتاردستجمعی متعاقبا به ولایات گسترش یافته، قتل، غارت و ویرانی درهمه جا حکمفرما میگردد.

درآخر، ظلم واستبداد میرمحمود بنوعی ازجنون ودیوانگی تبدیل میشود، اما پارسیان که کاملا زبون شده بودند، نمیتوانستند خود را از مظالم هولناک او رهائی بخشند. دروسط این صحنه های خونین، آنها درپاهای

کسانی بخاک میافتیدند که دیروز از پدر، برادر، پسر ویا دوستی محروم ساخته شده ومنتظرزمانی بودند که با دستهای او بعین سرنوشت دچار شوند، یعنی باندازۀ کافی فرومایه ومنحط ساخته شده بودند تا تسلیم گردیده و بحیث وسیلۀ غرایزوحشیانه آنها مورد استعمال قرارگیرند. اما سیلاب این خون های ریخته شده بهیچوجه احساس امنیت وآرامش به میرمحمود را بار نیاورده و سرنوشت او با اضطراب گره خورده است. طهماسب میرزا که دراین اواخرتوسط مردم آذربایجان بحیث شاه شناخته شده و یک دستۀ قدرتمند درآن ولایت ایجاد کرده است، تهدید میکند که درآیندۀ نچندان دوربطرف اصفهان مارش میکند. ازطرف دیگر ترکها و روسها نیزبا استفاده از وضع ناهنجار پارس بالای ارمنستان، گرجستان، گیلان، کردستان و قسمتی ازعراق قبضه نموده و برای پیشروی بجنوب آمادگی میگیرند. ارتش محمود دراین زمان فقط متشکل ازچند هزارافغان است؛ این درست است که نام آنها به تنهائی برای لرزیدن اشغال شدگان کافی میباشد؛ اما هر روز روحیه این سربازان سرسخت و وحشی به تحلیل رفته وتمام حوادث نشان میدهد آنها توانائی مقاومت درمقابل طوفانی را ندارند که بمقابل ایشان درحال وزیدن ازشمال است.

این ملاحظات وعقب نشینی میراشرف بحیث یک رئیس محبوب ارتش، باعث فرار زیاد دربین افغانها میگردد؛ همچنان وفادارترین خدمتگاران و نزدیکترین اقارب میرمحمود ازاستبداد اوفرارنموده واوبزودی خود را در بین دربارخویش منزوی مییابد. دراین بحران، او ارتش خود را توسط کُردها پُرمیکند که مثل افغانها سنی بوده و فکرمیکند میتواند بالای آنها نسبت به پارسیان اعتماد بیشترنماید، چون آنها نیزدشمن شیعه ها میباشند. لذا او یک ارتش جدید بوجود آورده و درسال 1724 اختیار چندین ناحیه درعراق وفارس را بدست میآورد ولی شیرازمرکزفارس تا زمانی تسلیم نمیشود که درمعرض محاصرۀ هشت ماهه وخطرقحطی قرارمیگیرد.

قوم افغان با این پیروزیها خیره ونابینا نمیشود، چون محمود دیگرنمیتواند اعتماد آنها را بدست آورد. چنین است نتیجه اقدامات و شرایطی که او بوجود میآورد، چنانچه او قوای تقویتی را که بسیارمغرورانه ازکندهار تقاضا میکند با تاخیررسیده وتعداد آنها فقط یک دهم اندازۀ پیش بینی شده میباشد. چون دیگرهیچکس نمیخواهد درخدمت شهزادۀ باشد که آنها را از یوغ پارسیان فقط بخاطرتحمیل مظالم بیحد واستبداد بیشترخودش رها

ساخته است. سردارمیراشرف درراس این نیروها بوده واصرارداشتند که فرماندهی اوباید بحیث شرط مطلق خدمت آنها پذیرفته شود. میرمحمود با درخواست آنها موافقت میکند، زیرا افسران عمده اش اورا ترک کرده و همکاری پسرکاکایش برای او یک ضرورت مطلق میباشد، نتنها برای هدایت عملیاتها، بلکه برای نگهداری تعداد زیاد افغانهائیکه آن کشوررا ترک میکردند. بهنگام رسیدن این قوای تقویتی، میرمحمود بطرف یزد مارش نموده ومیخواهد آنرا تسخیرنماید، اما دراین امرموفق نمیگردد. او به سربازان خویش فرمانهای صادرمیکند که اجرای آن ناممکن بوده و در اینمورد، دیوانگی او بطورآشکارمعلوم میشود؛ بیقاعدگی او بسیارنزدیک بود باعث شورش درارتش خودش گردد. خشم وغضب بخاطرضایعات و بدون هیچ دستآوردی او را مجبورمیسازد که محاصره را برداشته و به اصفهان برگردد. این شکست او را بیشتر تُرشرو وهیجانی ساخته و طبیعت زود خشم اوبا تقاضاهای بیمورد افسرانی بیشترزهرآگین میگردد که توسط سربازانش پشتیبانی میشوند. او همچنان با پیشرفت طهماسب میرزا، روسها و ترکها هشدارگردیده وبا اظهارندامت وپریشانی، مغزاو با تصورقربانیانی آگنده میشود که همه آماده زجروشکنجه او میباشند، طوریکه اوبه خرافاتی ترین حالات و مبالغه آمیزترین اشکال آن پناه میبرد؛ او خود را در یک اتاق زیرزمینی قفل نموده و مصروف شدید ترین روزه داری میشود وهنگامیکه پس از دوماه ازآنجا میبراید، در حالتی میباشد که بمشکل میتوان او را شناخت. کبود، لاغر، منقبض شده، از روشنائی روزهراسیده و بیشترترسناک وظالمترازهمیشه شده است؛ با سیاهترین بد گمانی، افسردگی وخاموشی آمیزش یافته، با تقرب بهترین دوستانش لرزیده و ازقاتل بودن هرکسی واهمه دارد. درجریان یکی از حملات تشنجی، برایش اطلاع میدهند که پسران شاه سلطان حسین برای فرارتلاش نموده اند، ازفرط غیظ با این اطلاع مرتعش شده وفرمان میدهد که تمام آنها را پیش اوآورده و او با تبرزین خود31 نفرآنها را بقتل می رساند. پدربد بخت آنها با شنیدن ناله وفریاد ایشان، محافظین را کنارزده، خود را به صحنۀ کشتاررسانیده وکوشش میکند با بخطرانداختن جان خود آنها را نجات دهد؛ یک ضربه توسط خنجر محمود بازوی او را زخمی ساخته ومنظرۀ خون، میر را بخود فراخوانده و اورا وادارمیسازد تا دو شهزاده را رها سازد که هنوز بسیارجوان اند، یگانه کسانیکه ازاین قتل عام ترسناک نجات یافتند. جنون اودرآخر کامل میشود: حملۀ فلج بآن افزوده شده، مرض دردناک روده ها و نیاز خواب ودراین شرایط او

بعضی اوقات توته های گوشت بدن خود را کنده ومیخورد. مادرش با دیدن رنج وعذاب او(طوریکه بعضیها میگویند) یا میراشرف(طوریکه دیگران تائید میکنند) بخاطر گرفتن قدرت که خواست عمومی افغانها میباشد – فرمان میدهد تا اورا با بالشت خوابش خفه ساخته و بقایای جسد او را پیش شغالها اندازند. اما این کاملا دقیق است که هرکسیکه بمرگ محمود فرمان داده، زمانیکه افغانها میراشرف را بحیث سلطان خویش برگزیدند، این شهزاده هنوززنده بوده است.

سابقۀ این سربازجوان (میراشرف) وخصوصیات درخشان او، بهیچوجه پائینتراز سلف اودرجریان اولین سالهای سلطنت اونبوده که امیدواریهای زیادی را دربین مردمش بوجود میآورد. بنابرآن، اوخود را صادقانه وقف تسکین مصایب تحمیلی اقاربش میسازد که بصورت عام دهشت وکردار بیرحمانه نشاندهنده نام نفرت آورافغانهاست؛ اوبا بیشترین عزت ومراسم بزرگ به تدفین بقایای پسران شاه سلطان حسین پرداخته و درپایان برای اشراف افغان و پارسیان فرمان میدهد که او وفادار به زدودن خاطرۀ محمود از نفرت و زشتی در سده های آینده است. خلاصه، اوتمام آنچه درقدرت دارد برای اتصال پارسیان با منافع خویش بخرچ داده و بآنها امتیاز بیشتری نسبت به افغانها اعطا میکند. مدت زیادی طول نمیکشد تا افغانها درک کنند آنها برای خود آقای انتخاب کرده اند که مصمم است از قدرت خویش سوئ استفاده کند، چون اولین اقدام اومحکوم ساختن سردار امان الله خان بمرگ میباشد. این جنرال شجاع اما خود خواه میرمحمود مانند چندین رئیس دیگراو، تمام مساعی خویش را بخرچ میدهند تا مانع انتخاب اشرف شوند و هم بر او مظنون بودند که رابطۀ مخفی با شاه طهماسب دارد. هیچ جرمی واقعی نمیتواند باو نسبت داده شود، لیکن میر اشرف فکرمیکند قتل آنها برای امنیت اوضروری است. اوتمام اموال و ثروت ذخیره شده توسط آنها درجریان اشغال پارس را ضبط نموده وبا این ثروت قادرمیشود، ضروریات فوری سلطنت و شرمندگی وارده از تمام جوانب را مرفوع سازد.

اشرف پنداربیهودۀ دربارۀ مشکلات موقعیت خود ندارد. این معلوم بود که اوبایست برتفرقه دربین مردم خود پایان بخشیده واعتماد پارسیان را تامین کند؛ اوهمچنان باید تهاجم روسها را طرد کند که گیلان را گرفته بودند؛ ترکها قبلا آقای گرجستان، آذربایجان، کردستان و قسمتی ازعراق شده

بودند؛ بالاخره سرکوب دستهٔ طهماسب میرزا که در جنوب آذربایجان و مازندران ایجاد شده است. این شهزاده فقط یکی ازسه پسرزندهٔ شاه حسین است که آزاد میباشد: با برکناری پدرش، او خود را شاه پارس نامیده و منحیث شاه با حکومات روسها وترکها معامله نموده بود. برای اولی، او وعدهٔ سپردن ولایات همسرحد کسپین را نموده و به دومی، مناطقی که قبلا تصرف نموده بود، باین شرط که آنها او را در گرفتن تاج وتخت پدرش کمک نمایند. طبق شرایط این معاهده که بصورت خوبی طرح شده بود، ارتش پطربزرگ درگیلان پیاده شده ودرآنجا خود را مستقرساخته بود؛ طوریکه هرچیزنشان میداد جنرالهای روسی تمایلی برای ترک موقعیت اشغالی خود نداشتند، لذا اشرف اولین سعی خود را بمقابل ترکها مبذول میسازد. او درکوششهای خود جهت ایجاد صلح، دراول کوشش به مذاکره میکند. لیکن سلطان احمد خان با دیدن وضع انارشی درسلطنت پارس، مصمم بود تا ولایات فوق الذکررا نگهدارد؛ لذا مذاکرات قطع شده و به احمد پاشا والی بغداد و حسین پاشا والی موصل فرمان میدهد تا اول به کرمانشاه هجوم برده و بعدا بالای همدان تمرکزکند. این دو شهر قبلا توسط قطعات ارتش ترکیه تحت فرمان عبدالرحمن پاشا اشغال شده بود. والی بغداد که رئیس ستاد بود فرمان میگیرد یک پرچم متارکه به میر اشرف بفرستد ودرخواست الزامی نماید که شاه حسین و پسرانش را که دراین زمان درقلعهٔ تبرک دراصفهان محبوس است، فورا آزاد سازد. او همچنان باید برتخلیهٔ فوری قلمرو پارس توسط افغانها وهم اعادهٔ تمام خزانه که آنها درجریان اشغال بدست آورده اند، اصرارنماید. رد هریک ازاین شرایط بمعنی اعلان جنگ است (عبدالله خان تاریخنگارهرات، در دستنویس خود مینگارد که اشرف با گستاخی این پیام آنقدرخشمگین می شود که پس ازاخذ آن، فورا فرمان میدهد شاه حسین و پسرانش در موجودیت نمایندهٔ ترکیه سربریده شوند؛ اما ازآنجائیکه عبدالله خان یگانه مرجع شرقی است که مرگ شاه سلطان حسین را دراین حادثهٔ تاریخی ثبت نموده، من لازم دانستم آنرا دراین یاد داشت ذکرکنم، با قبول نظری که بصورت عام اعتباردارد). باینترتیب موضوع فیصله گردیده ونمایندهٔ ترکیه نمیتواند با میراشرف به تفاهم برسد. احمد پاشا با یک ارتش 60 هزارنفری و 70 عدد توپ بمیدان برآمده و مستقیما بطرف اصفهان مارش میکند. اشرف او را بفاصلهٔ حدود چهارروزه مارش ازپایتخت ملاقات میکند که ارتش او باندازهٔ نیمی ارتش ترکها نبوده وصاحب توپخانهٔ قوی هم نمیباشد. جنگی درکیمیره بوقوع میپیوندد، شهریکه بین

اصفهان و بروجرد واقع بوده و پیروزی برای مدت طولانی نامعلوم است، لیکن درآخرترکها تارومار شده، درمیدان 12 هزار کشته و50 توپ برجای میگذارند؛ بار و محموله آنها نیزبدست افغانها میافتد. اشرف پس ازاین پیروزی خود را بزرگ نشان میدهد، طوریکه اودرجریان مذاکرات مدلل ومعتدل بوده و فقط با نگهداری تسلیحات، تمام غنایم سربازان را به ترکها برمیگرداند. او به احمد پاشا مینویسد که نمیتواند غنایم جنگی وغارت بدست آمده ازجنگ با مسلمانان گمراه را شرعی پندارد؛ اینکه، بزرگترین آرزوی او زندگی صلح آمیزبا برادران اواست؛ اینکه، او مطمئین است سلطان دوباره مزاحم اودر ملکیت تاج وتختی نشود که باو بمیراث مانده و مطابق تمام قوانین انسانی وخدائی حق غیرقابل منازعه او میباشد. این برخورد سخاوتمندانه و واگذاری نواحی تاوریس{تبریز؟}، زنگیان، سلطانیه، تیفریش، فیراهانی، کیزاز، کردستان، لوریستان وخوزیستان به ترکها وهم قبولی تفوق مذهبی سلطان که میراشرف آنرا تائید میکند، ترکها را وادار به صلح میکند. این آنچیزی بود که اشرف شدیدا میخواست، چون او مجبوربود با مشکلات بیکرانی مقابله کند؛ اودراین مذاکرات با ترکها وهم دربرخورد درمیدان جنگ، استعداد خود را بحیث یک دپلومات کامل و یک جنرال درجه اول بنمایش میگذارد. او از ترکیه شناخت رسمی حق خود برتخت پارس را بدست میآورد: سال بعد سلطان احمد خان، رشید پاشا را بخاطر تبریکی تخت نشینی رئیس افغانها میفرستد. اشرف پس ازآن، محمود خان بلوچ را جهت تقدیمی تعارفات فرستاده واودرقسطنطنیه با عزت زیاد پذیرائی میگردد.

متعاقب معاهدۀ منعقده بین اشرف وسلطان، شهزاده طهماسب بمنابع خود گذارده میشود؛ زمانیکه ترکها داخل آذربایجان میشوند، اوآن ولایت را با چند نفراز پیروان وفادارش تخلیه میکند. پس ازاین، او دوباره اختیار قزوین وتهران را بدست گرفته ودراین شهرها بصورت متناوب سکونت میکند؛ اما اشرف پس ازحل مشکلات با ترکها، بمقابل اومارش نموده، بصورت کامل شهزاده را شکست داده واورا مجبورمیسازد به مازندران عقب نشینی کند. بآنهم سربازان طهماسب ازتسلیمی قزوین وتهران انکار میکند که اوبعلت عاجل بودن امورات به اصفهان فرا خوانده شده وارتش را بادامۀ محاصره تحت فرماندهی سردار سیدال خان ناصری قرارمیدهد که او بزودی این شهرها را سرکوب میسازد.

زمانیکه اشرف شجاعانه در پارس برای استقرارقدرت خود میجنگد، کندهاررا ازدست داده واختیارآن دردست میرحسین، یک برادرمیرمحمود قرارمیگیرد که کوشش میکند اورا با یک توطئه ساقط سازد. ملک محمود حاکم سیستان، یکی ازاولادۀ شاهان باستان پارس، عنوان شاه را اختیار نموده و متعاقبا قسمت اعظم خراسان را تسخیرمیکند. هرات اختیارات خود را برای چندین سال گذشته دردست داشته وافغانها ازاین جهت بیرون رانده شده بودند. این تغیرات باعث پیچیدگی بیشتردربین روسا میشود، چیزیکه دربین آنها بغیرازتفاهم قبلا وجود داشت.

لذا برای اشرف آشکاربود که امید هیچ نوع کمکی ازجانب قوم خودش وجود نداشته ودرآینده فقط میتواند بالای کسانی تکیه کند که تا این زمان همراه و پیروی او بوده اند. اوحالا میبیند که گیلان دراختیارروسها قرار دارد؛ اما زمانی متیقین میشود که اختیارآن ولایت میتواند جاه طلبی های آنها را ارضا نموده و تمایلی برای مزاحمت اودرعراق ندارند، مصمم میشود با انرژی تمام بطرف شرق اقدام نماید، جائیکه منافع او بسیار ضربه دیده است؛ اما قبل ازترک اصفهان، اوفرمان میدهد محلۀ که افغانها درآن مسکون بودند با دیوارهای بسیاربلند وضخیم احاطه شود تا درداخل آن بمقابل تمام دگرگونیهای جنگ دراماں باشند. ازطرف دیگر، شاه طهماسب تمام مساعی را بخرچ میدهد تا تخت صفویان را دوباره حاصل کند وبسیارخوش بخت است ازاینکه میتواند خدمات یکی ازافراد خارق العادۀ را بدست میآورد که فقط درفواصل زمانی طولانی بوجود میآیند. نادر(ومتعاقبا نادرشاه) یک سردستۀ قدرتمند دزدان، حاضرمیشود در خدمت پسرشاه سلطان حسین قرارگیرد که او با مشتاقی آنرا میپذیرد. اعتبارنظامی نادرکه حالا با صلاحیت اعطا شده توسط شاه قانونی بحیث رئیس ستاد ارتش افزون میگردد، تعداد زیاد افراد را بقرارگاه او جذب نموده واو بزودی خود را درراس یک ارتش بسیاربزرگ و با انضباطی میبیند که با طپش وتکانه های قدرتمند ومخصوص او روحیه میگیرد.

نادر درجریان سالهای 1726 و1727 مصروف تسخیردوبارۀ هرات و آنقسمت های ازخراسان میشود که ملک محمود شهزادۀ سیستان قبضه نموده است؛ پس ازآن بطرف مازندران مارش میکند، شاید درهماهنگی با سلطان خویش که بتوانند طرحی برای بیرون راندن افغانها ازسلطنت

اتخاذ نمایند. تسخیرشهرنیشاپور و کشتار3 هزارافغان مقدمۀ این معلامله بوده است. پس ازاین اوبطورموفقانه تمام گارنیزیونهای افغان ها در خراسان را قدم بقدم بیرون میراند تا اینکه بصورت کامل این ولایت را تخلیه نموده وبزودی قدرت شاه طهماسب را با وسعت کامل آن برقرار میسازد.

زمانیکه نادرمشغول خراسان میباشد، میراشرف یزد را تسخیرمیکند که درمقابل میرمحمود مقاومت نموده بود: اما این اشغال بقیمت بزرگی بدست میآید، چون اودراینجا بهترین ومجربترین سربازان ونخبگان ارتش خود را از دست میدهد. این درحقیقت بدبختی بزرگی برای او بوده و با این حقیقت بدترمیشود که میرحسین نیزخود را درکندهارمستقل اعلان نموده واودیگر قادرنمیباشد کمبودات ارتش خود را با افغانهای پرنماید که دیگرمایل خدمت برای او نمیباشند. لذا میراشرف مجبورمیشود پارسیان را درارتش خود استخدام نموده وبدون معطلی بیشتربمقابل نادرمارش نماید که قشون پیروزمند او روزانه توسط افراد مشتاق رهائی کشورش افزایش یافته و میخواستند انتقام عمیقی ازاستبداد نفرت انگیزآنهای بگیرند که درمدت شش سال درزیرحکومت آنها فریاد میکشیدند. میراشرف هیچ وقت درچنین حالت بحرانی قرارنداشته وتدابیراحتیاطی که او بغرض حفاظت ازعقب خود اتخاذ نموده بود بسادگی احساس تشویش واضطراب را نشان میدهد؛ سربازان او دراین احساس سهیم بوده، آنها تمام اعتماد بخود را از دست داده وتحت چنین شرایطی است که آنها بملاقات دشمن میروند.

شاه طهماسب برای تسخیرپایتختش بیقراربوده ومایل است نادر با عجلۀ تمام به اصفهان مارش کند؛ اما جنرال محتاط، محترمانه و با قوت از اجرای این درخواست طفره رفته واورا متیقین میسازد که چنین حرکتی بیموقع است. نادرباوردارد اگراوسربازان خود را تازه نگهدارد، برای او آسان خواهد بود که افغانها را شکست دهد، نسبت باینکه آنها را پس از یک مارش طولانی وبی رمق با محرومیت وخستگی حمله نماید. لذا اوبا چنین اقدامی، این برتری را نیزخواهد داشت که میتواند منطقۀ را انتخاب نماید که او مایل است جنگ را بدون دورشدن ازمازندران درآنجا آغاز کند. چون مردم این ولایت کاملا وفادارشاه طهماسب بوده و او میتواند در

صورت برگشت، عقب نشینی خویش را با مصئونیت کامل ازطریق کوه های انجام دهد که درهرقدم موقعیت ممتازی برای دفاع دارد.

ارتش میراشرف حدود 30 هزارنفر و کمترازنیمی آنها افغان بوده واو در مقابله با نیروهای دشمن درمیبابد که آنها درموقعیت های بسیارخوب ودر بالای تپه های کوچک سنگرگرفته اند که توسط نادرانتخاب شده است. افغانها هرگزندیده بودند پارسیانی که درمنطقهٔ خود اند مشتاق حمله یکبارگی باشند؛ اما اشرف نظرعالیتری دربارهٔ دشمنان خود داشته وشاید بیموقع وباامید اینکه برایش پیروزی بیاورد، چندین روزدریک حالت غیرفعال باقی میماند. این تاکتیک زمانی ناممکن میگردد که او جهت تامین ذخایرمجبورمیشود با دشمن خود بجنگ بپردازد واین در23 ربیع الاخرمطابق 26 نومبر 1728 است که اودرپیش روی ارتش خود قرار میگیرد که صفوف آن ازمومین اباد تا برج میوس یا مهماندوست میباشد. محل آخری حدود 7 میل درشرق شهردامغان قرارداشته، دارای یک دهکده بنام نعیم آباد درغرب و بعین فاصله ازدهکدهٔ ده ملا است. حمله درتمام خطوط آغازمیگردد؛ اما پارسیان آنرا با استواری بزرگ و کاملا خون سردانه پذیرفته ومنتظرمیمانند که دشمن تا تیررس ایشان پیشروی نمایند قبل ازاینکه آنها آتش خود را بگشایند. افغانها با شجاعت و درنده خوئی میجنگیدند که خصلت طبیعی آنها بوده وهم با اعتماد مردانیکه با اشغال عادت نموده بودند؛ لیکن آنها نمیتوانند هیچ اثری بالای دشمن داشته باشند. اشرف با مقاومتی که برای ارتش اوغیرعادی بود، متحیر شده وکوشش میکند تا نظم نادردرجنگ را با حمله به جناح چپ اوازبین ببرد؛ اما فرمانده پارسیان با درک میلان او، پیاده خود را به مربعات تقسیم نموده وبا سواره خود قطعات اشرف را ریشه کن میسازد که پس ازآن، باعث پیشروی تمام قوتهایش بمقابل ذخیرهٔ افغانها گردیده وآنها را مجبور به فرارمیسازد (عبدالله خان میگوید دراینجا ده افسرفرانسوی وجود داشت که عمدتا مصروف توپخانه درارتش پارسیان بوده، پدرش نیزتحت فرمان خاص نادر قرارداشته وغالبا باوگفته که این سلطنت آنها را با توجه زیاد نگریسته، صلاحیت مطلق بالای سربازان داشته وقسمت اعظم موفقیت او مدیون پشتیبانی صادقانه آنها بوده است). سربازان میر در حقیقت دلاوری شگفت انگیزی نشان میدهند؛ اما آنها نمیتوانند صف آرائی نموده و12هزارافراد خود را درمیدان جنگ باقی میمانند. پارسیان که فقط 3هزار نفرازدست داده اند، دشمن شکست خورده را تعقیب نموده

وبا آنها درگردنهٔ خارمواجه میشوند که توسط پارسیان بنام تنگی سرداری نیزیاد میشود (این منطقه توسط چندین سیاح دیده شده وبطورمستدل بحیث ستون کسپین نامیده شده است). در اینجا افغانها صف آرائی نموده وجنگ را تجدید میکنند؛ لیکن آنها بازهم شکست خورده وتمام بارومحموله خویش را به فاتحین میگذارند – نادر دراین برخورد دومی زخمی میشود. فاصله ازتنگهٔ خار تا تهران 45 میل بوده و بقایای ارتش افغان دریکروز باین شهرمیرسند؛ آنها متعاقبا با سرعت بطرف اصفهان رفته ودرمسیر خویش هراس، ویرانی و مرگ را گسترش میدهند. آنها با رسیدن به اصفهان با خانواده و خزانهٔ خود درداخل قلعهٔ که اشرف در مرکزشهر ساخته بود میشتابند؛ اما پس ازسپردن دفاع به یک گارنییزیون افراد انتخابی، فرمانده افغان با بقایای ارتش خود که متشکل ازافغانها، تاتارها، کردها و گبرها که مجموعا بتعداد 20 هزارنفرمیرسد، بشمال اصفهان مارش نموده ودریک نقطهٔ 24 میل دورازآن دریک زمین هموار واقع درشمالشرق دهکدهٔ مورچه خورموضع میگیرند. آنها درآنجا منتظر پارسیان مانده و هنوزهم امیدوارمیباشند که تفوق خود درجنگ را اثبات کنند. افغانها در بین یک قریه و یک خندقی سنگرمیگیرند که آنها در پیشروی قرارگاه خویش بشکل نیم دایره کنده اند، بطرف راست آنها یک جویبارودرچپ آنها یک کاروانسرای قراردارد که تسخیرآن مشکل میباشد. نادربا دیدن آنها دریک چنین موضع خوبی صلاح نمیداند که فورا بآنها حمله کند: او میخواهد بسربازان خویش نیروی تازه بخشیده وباین منظور، قرارگاه خویش را حدود 2 میل درغرب جاده و بدوردهکده باغ میران مستقر میسازد. اوفرمان میدهد تا عملیات اکتشافی ازقرارگاه افغان ها صورت گرفته ومتیقین میشود که نمیتواند ازپیشروحمله کند، لذا تصمیم میگیرد موضع را دورداده و با استفاده از تاریکی شب که سه روزپس از رسیدنش صورت میگیرد، خود را درنزدیکی صبح، درعقب افغانها مییابد که فقط یک قریه ازآنها فاصله دارد. بخت که درهمه جا با اواست، باز هم با او یاری میکند: باد تندی بوزیدن شروع نموده، طوفان گرد وخاک را بروی افغانها رانده واوضاع را برای نادر مساعد میسازد، طوریکه با همان شجاعت وشدت که قبلا بنمایش گذاشته بود، بالای افغان ها حمله میکند. دشمن دربیچارگی بمقاومت لجوجانه ادامه میدهد؛ اما آنها با مردانی مواجه بودند که دراثرپیروزیهای آخر، به استواری سربازان مجرب رسیده بودند. اگرافغانها برای آن میجنگیدند که فتوحات و زندگی خود را محافظت کنند، پارسیان توسط خاطرات زخم های تحریک میشدند

که زجرآنرا کشیده و درآتش انتقام میسوختند. بالاخره قریه پیموده شده و بعدا خندقهائی تسخیرمیشوند که 4 هزارافغان دردفاع آنها بقتل میرسند. باقیمانده با بینظمی به اصفهان عقب نشینی میکنند، جائیکه هریک ازآنها درجریان شب فقط اشیای قیمتی خود را جمع نموده وصبح هنگام با زنان واطفال خود دربالای قاطرها وشترها بطرف جنوب فرارمیکنند. میر اشرف، با خشم ازشکست خویش، شاه سلطان حسین و دو پسرش را بقتل رسانیده و آخرین افغان که دیوارهای اصفهان را ترک میکند درحالت وحشت ودهشت قراردارد. اوبا خود تمام خزانه وجواهرات را با 12هزار سوارکه هنوزتحت فرمان اواست انتقال داده و بصوب شیرازحرکت میکند، ازشهریکه امیدوار است حملهٔ را بمقابل پارسیان ازسرگیرد؛ اما نادربه اشرف وقت نمیدهد تا ارتش خود را منظم ساخته و پس ازچند روز آرامش، اوباردیگر بپا خاسته و مایل است، اگر ممکن باشد، اورا مجبور سازد تا ولایت فارس را تخلیه نماید. افغانها پیش میروند تا دشمن را در فاصلهٔ دوریعنی پل خان مقابله کنند، پلی در بالای بند امیر که ده میل در جنوب پرسیپولیس{تخت جمشید} واقع بوده و با سرسختی وغضب مانع عبورآنها ازآن دریا شوند؛ اما آنها بازهم شکست خورده و با بزرگترین گیجی و سردرگمی به شیرازعقب نشینی میکنند. نادرسرسختانه آنها را تعقیب نموده، شهررا محاصره وبه میزبان اطلاع میدهد اگراشرف تا 48 ساعت تسلیم نشود، تمام سربازان اورا با شکنجه میکشد. افغانها با شرایط اوموافقه میکنند، با اثبات اینکه میراشرف آمادهٔ فراربوده و با 200 مرد شجاع و وفادار بخود، با شمشیر دردست راه خود را ازطریق ارتش باز نموده وبا شتاب راه افغانستان را درپیش میگیرد – یکقسمت ارتش او زیر شمشیرپارسیان قرارمیگیرند که به دشمن خود زمین واگذار نمیکردند و باقیمانده پراگنده ومتفرق میشوند. اشرف آنقدر سریع دنبال میشود که او مجبورمیگردد محموله و خزانهٔ خویش را هم ترک بگوید تا اینکه اسیر نشود: پیروان او نیز میبینند که دیگرنمیتوانند درخدمت اوباشند، لذا اورا ترک میکنند. وقتی اوبه سیستان میرسد، فقط دو خدمتگارهمراه دارد که یکجا با میر، بدست عبدالله خان یک رئیس بلوچ افتیده و او سرش را یکجا با دوالماس بزرگ که درگردن او بوده است، به شاه طهماسب میفرستد (چندین مولف شرقی این گذارش را نادرست دانسته و میگویند که اشرف دراثرمریضی مرده است).

باینترتیب سلطهٔ افغانها درپارس بپایان میرسد. اگرهرکسی قادر به نگهداری آن برای مدت طولانی ترمیبود، دقیقا میراشرف بود که با شجاعت خارق العاده، انواع استعدادها را یکجا ساخته بود؛ اما عناصری که قدرت او دربالای آن قرارداشت بسیارناپایدار بود تا او بتواند بتدریج از تصادم بین او و سردستهٔ دزدان پیروز بدر آید. این تهاجم فوق العادهٔ پارس با نابودی تمام آنهای انجامید که درآن سهم داشتند – کیفرومجازات عادلانه برای جرایم و مظالم آنهائیکه خود را آلوده ولکه دارساختند. در جریان هفت سال که افغانها پارس را دراختیارداشتند، این امپراطوری بیش ازیکسوم نفوس خود را ازدست میدهد؛ زمینها بدون زراعت مانده، کانالها وجویبارها خشک گردیده و قسمت اعظم تعمیرات عامه کاملا تخریب میشوند. مهاجمین باید بمقابل مردمی مقابله میکردند که سست، نرم وعاری ازهرگونه احساس وغرور ملی شده بودند؛ آنها با یک کمیت ناچیزولی با ارادهٔ لجوجانه پیروزشدند. این واقعیت دارد که چنین مثالها در تاریخ کمیاب است؛ اما افغان ها بعوض اداره و حکومت نمودن، خصوصیات بهتری برای جنگیدن دارند. درست تراینکه، آنها بهرجائیکه میروند(بدون دلیل یا بهانه) پول یا ثروت هدف آنها بوده است؛ شورش واغتشاش بطورطبیعی بدنبال آمده ومحتاج استخدام یک ارتش بزرگ بوده است. آنها سرانجام توسط 20 جنگ ضعیف شده، استخدام در افغانستان ناممکن بوده، باستثنای دولت کوچک وکم نظم کندهار که نمیتواند آنرا بیشترتقویه کند؛ لذا آنها مجبوربودند سربازان بیگانه را در بین خود قبول نمایند که وفاداری آنها مشکوک بوده و بندرت با قوت عمل میکردند؛ ازاینکه آنها چطور خود را هفت سال در پارس نگهداشتند تا اندازه زیادی توسط وحشت و ظلمی بود که دراولین روزهای پیروزی خود براه انداختند. اگراشرف ترکها را شکست داد، بخاطری بود که او پشتیبانی پارس ها را با خود داشت که ترکها نسبت به افغانها بیشترمورد نفرت ایشان بوده و داوطلبانه بمقابل آنها میجنگیدند؛ اما وقتی نادرظهور میکند این سلطهٔ غیرحقیقی و نا پایدار درچهارجنگ متوالی منحل وساقط میگردد. آنها بعلت طغیان و وحشت خویش درهمه جا مورد نفرت قرار گرفته، ازتمام جوانب طرد شده و بمشکل میتوانند پناگاهی درآن دشتهای بایرپیدا نمایند؛ تعداد زیاد آنها مثل حیوانات وحشی پیگرد و کشته شده یا ازتهیدستی وگرسنگی تلف میشوند، قابل تردید است که چند صد افغان به منطقه خود برگشته باشد.

فصل 6 – تسخیرهرات وفراه توسط نادر

تسخیرهرات و فراه توسط نادر، حرکت بسوی کندهاردر1737، دفاع تحسین آمیزغلجیها، تسلیمی میرحسین، تسخیرافغانستان توسط نادر، پالیسی او، طغیان افغانها پس ازمرگ نادرشاه، اخراج پارسیان، انتخاب احمدخان سدوزی بحیث شاه، حاجی جمال خان، اغتشاش سرداران، تسلیمی کابل و پشاورتوسط ناصرخان، مارش احمد شاه بمقابل لاهور، دریافت کمک از امپراطورمغول توسط حیات الله خان، تکتیکهای تحسین برانگیزاحمدشاه، گذرگاه چیناب، تسخیرلاهور، معاهده با امپراطورمغول، اغتشاش درکندهار، اعدام توطیه گران، پیشروی احمدشاه درخراسان، محاصرهٔ هرات، دفاع ارگ توسط امیرخان، مارش تیمورمیرزا بمقابل مشهد، شکست روسای خراسان درآن شهر، آزاد سازی مشهد توسط شاهرخ، شکست میرعالم، عقب نشینی احمدشاه ازمشهد، محاصرهٔ نیشاپور، عقب نشینی اجباری، فاجعهٔ ارتش افغان، گذرگاه هریرود، رسیدن باقیماندهٔ ارتش به هرات، ورود احمدشاه به کندهار.

+ + +

هدف من نوشتن تاریخ پارس نیست، لذا جنگهای نادرشاه با ترکها واقوام دیگرپارسی را تعقیب ننموده ومستقیما به کمپاین اودرافغانستان میپردازم.

نادرپس ازپیروزی درشیرازتمام ولایات پارس را که ازامپراطوری جدا شده بود بطورموفقانه تسخیرمیکند. درسال 1730 هرات را میگیرد که درمقابل حاکمان خود شوریده بود؛ بعدا فراه را تسخیرمیکند که یک قلعهٔ قوی وبسیارمهم بوده ودر140 میلی جنوب هرات موقعیت دارد؛ اما فتوحات خود را درآنجانب توسعه نمیدهد، فقط پس ازچند پیروزی بالای ترکها وطهماسب اسیراست که اوتاج صفویان را برسرخود میگذارد. او درسال 1737 درراس یکصدهزارنفربه کندهارمارش نموده وبدون هیچ مقاومتی آنرا بدست میآورد، چون باشندگان یا اطاعت نموده و یا فرار کرده بودند. بآنهم مردم شهرکه با ورود اشخاص فراری دراثرمارشهای ظفرنمون اوافزایش یافته بود، آمادهٔ مقاومت درمقابل پارسیان میشوند.

میرحسین خان که هنوزفرمانده آنجا است، غلزیها را متوجه مبارزهٔ آنها برای استقلال و پیروزی آنها برپارسیان و فتح آن کشورمیکند؛ او که فصیح وشجاع است، بسهولت میتواند آنها را تحریک نموده وبرای دفاع آماده سازد. موقعیت کندهاردراینزمان بسیارقوی بوده و شهردرپای یک کوه سنگی قراردارد که جناح شمال وشرق آنرا تشکیل میدهد: تعداد بیشماربرجهای سنگی و وصل شده با دیواره ها آنرا احاطه نموده، با

کوههای مارپیچی ادامه یافته و درقله آن قلعهٔ قراردارد که فکرمیشود غیرقابل نفوذ بوده و مشرف برارگ است که درنیمه راه بین شهر و آن واقع است. نادرشاه که بمقابل اوتاکنون هیچ مقاومتی صورت نگرفته، مجبورمیشود درمقابل این موانع توقف نموده واز هنری استفاده کند که این دفاع را موثرساخته است. ازاینکه با تسخیرشهرتوسط حمله مایوس می شود، بیک محاصرهٔ شدید فرمان داده وامیداواراست که گارنیزیون را با قحطی ازپا درآورد؛ اما حاصلی بدست نمیآورد، زیرا اوکندهار را در داخل یک دیواری دوگانه قرارمیدهد که سربازان او ازحملات داخلی و خارجی حمایه میشوند؛ یکنیم سال میگذرد بدون اینکه کمترین مفادی بمقابل شهرحاصل شود – مگراودرماحول آن بسیارموفق میباشد، چون قطعات اوتمام دهکده های ماحول را مطیع میسازند. لذا وقتی اوآقای ولایت میشود، تصمیم میگیرد که موضوع را حل نموده و یک حملهٔ عمومی صادرمیکند. آمادگی برای آن بسیارنیرومند وشجاعت وفداکاری سربازان قابل تحسین است، اما پس ازتصادمات سخت دو روزه، کندهار نتنها تسخیرنمیشود، بلکه کوچکترین پیشرفتی حاصل نمیگردد، با آنکه چندین حمله انجام میشود. یک احساس دلسردی دربین ارتش پارسیان شایع میگردد، اما وقتی یک قطعهٔ جدیدا ایجاد شده ازقبیلهٔ بختیاری که خود را درموارد متعدد با تحمل سختیها و دلاوریها متمایزساخته بود، مزیتی بدست میآورد، امید باقیماندهٔ ارتش افزایش یافته وآنها تحریک میشوند تا مساعی خویش را دو چند سازند. این دستهٔ دلاوربا وجودیکه زیرطوفان مرمی قرارداشتند، با بالاشدن بر سنگهای تقریبا عمودی و چسبیده بربرآمدگی آنها، با رسیدن به یک همواری کوچک، میتوانند بچندین برج درجانب شمال کوه بالابروند. آنها با ریسمان وبازوهای قوی خود موفق میشوند بعضی توپها را بلند نموده وآتش خود را بالای تمام برجهای دیگربگشایند، شکافی ایجاد شده ودرظرف شش ساعت، بختیاری ها آنها را دراختیارمیگیرند؛ لذا شهروارگ مجبوربه تسلیم میشود.
میرحسین خان به قلعه بالای قلهٔ کوه عقب نشینی میکند، جائیکه او هر حمله را موفقانه دفع نموده ومیتوانست یک مقاومت طولانی ایجاد کند، اگرسخاوت نادر مبنی بر وعدهٔ نجات جان او ودادن یک درجهٔ عالی در ارتش خویش باو نمیبود. این پیشنهاد نجیبانه باعث تسلیمی او شده و میرحسین بعدا مخلصانه به مهاجم پارسی پیوسته و بیکی ازجنرالهای دلخواه اوتبدیل میشود.

با تسخیرکامل کندهار، شاه پارس تدابیری جهت تحکیم قدرت خویش اتخاذ میکند، بخاطرجلوگیری باشندگان ازیک مقاومت مشابه که شجاعت، وسایل دفاع واستحکام محل شاید آنها را تحریک نماید که باردیگرمتوصل شوند. لذا اواستحکامات را تخریب نموده ومردم را به شهرجدیدی انتقال میدهد که در وقت محاصره بفاصلۀ یک مرمی توپ از شهرقدیم اعمار نموده است. اما باشندگان این شهرجدید تقریبا برای مدت 15 سال بسیارکم میباشند، چون بمجردیکه احمدشاه سدوزی برتخت مینشیند، شهرسومی بفاصلۀ تقریبا یکنیم میل بطرف شرق اعمارنموده وشهرنادرغیرمسکون میشود.

نادرپس ازتسخیرهرات و کندهار، بفاصلۀ کوتاهی کابل را نیزضمیمه ساخته وباینترتیب آقای تمام افغانستان میشود. او با توانائی سیاسی بزرگ و بخصوص شیوۀ سخاوت وبخشش که با مردم و روسای آنها معامله میکرد، بطورکامل نیت نیک آنها را تامین نموده ویک قطعه 16 هزار سوار دراین قلمروایجاد میکند. آنها ازبین کسانی استخدام میشوند که ادعای اولادۀ ابدالی وغلزی دارند، 12 هزارازقبیلۀ ابدالی و4 هزارازقبیلۀ غلزی: بتعداد 10 نفرازروسای قبایل(یعنی 8 ابدالی و2 غلزی) فرماندهی این ارتش را بعهده داشته وستاد ارتش به نورمحمد خان علیزی داده میشود. این نیروها درتمام تهاجمات نادررا همراهی نموده وبا قدرت تمام درموفقیت ودرخشش این فاتح نقش دارند. آنها بطورخاصی خدمات خبرداری انجام داده وارتش او را بهنگام بازگشت ازهند، ازنابودی کامل نجات میدهد، وقتی او با دشمن درکوههای ماحول پشاور مصروف شده و درتمام جوانب توسط خیبریها بستوه آمده میباشد. فاتح پارس دراینجا در بحرانی ترین وضعیت قرار داشته وخود را فقط با دادن پول زیاد به کوهیان نجات میدهد که گردنه ها را بمقابل او بسته بودند. خلاصه، این قطعات ابدالی وغلزی آنقدر وفاداری به نادرنشان داده و چنان خدمات مهمی باو ارائه میکنند که درطولانی مدت، آنها را نسبت به سربازان خود ترجیح داده و باعث تعصب وحسادت بزرگی دربین پارسیان میگردد؛ وقتی نادردر1747 بقتل میرسد، آنها با درنظرداشت همان رنجش و غضب، این قطعه دلخواه را مورد حمله قرارمیدهند. با وجودیکه تعداد آنها کم است، افغانها مجبورمیشوند مصئونیت خویش را با یک عقب نشینی فوری درنظرگرفته وتحت فرماندهی نورمحمد خان به قلمروخود برمیگردند. لیکن آنها فورا تدابیری اتخاذ نموده وخود را از یوغ پارسیان

رها میسازند که بهیچوجه کارمشکلی نبوده است، چون پس ازمرگ نادر، درتمام امپراطوری اوهرج ومرج گسترش مییابد.

سرداران افغان که درارتش پارسی خدمت مینمودند(طوریکه فوقا گفتیم)، ده نفربودند. احمدخان سدوزی، ازنسل سدو و نماینده بنزد شاه عباس بزرگ(دربین ایشان نخبه ترین فرد بوده) وحاجی جمال خان محمد زی، ازنسل محمد، یکی ازهمرهان سدو درترکیب آن هیئت وبا نفوذ ترین آدم میباشد. تجربه آشکاربتمام این روسا نشان داده بود که تا آنزمان، تفرقه آنها بیشترازقدرت دشمنان شان، آنها را تحت انقیاد مهاجمین مختلف قرار داده است؛ لذا آنها سوگند میخورند که سخت متحد باقی مانده ودر مدت یکماه کود یا نظامنامۀ قوانین را تکمیل نموده وبه قوم خود اعطا نمایند.

پس ازبازگشت قطعه افغان به کندهار، آنها چند روزمصروف مسایل اجتماعی وخانوادگی میشوند که مدت طولانی ازآن دوربوده و روحیۀ اغتشاشی آنها آرام میگیرد؛ اما فورا بعلت ناخشنودی یا دسیسه بمقابل رئیس خود شورش نموده، ریاست ستاد ارتش را از نورمحمد خان میگیرند بدلیل اینکه منشای او باندازۀ کافی نجیب نمیباشد. پس از برکناری این شخصیت، سرداران عمدۀ قبایل ابدالی وغلزی مجلسی در مقبرۀ شیخ سورک واقع دردهکدۀ نادرآباد(حالا کشکی نخود)، 35 میل ازکندهار، برگذارمیکنند تا دربارۀ ایجاد حکومت درافغانستان تصمیم بگیرند. دراین جلسه موافقه میشود که پس ازاین، آمیزش دربین قوم ایشان و پارسیان ناممکن بوده – باید رئیسی ازبین خود انتخاب کنند تا همه مطیع او بوده ودرتمام عملیات نظامی واداری کمک شود که بدون آن چانسی برای نگهداری استقلال وجود نخواهد داشت. این توافق بدون تاخیرو بدون مشکلات بزرگ بدست نمیآید؛ هرقبیله میخواهد ادعای خود را برای تصاحب نامزدی تاج وتخت پیش کشیده وایجاد تفاهم دربین روسای قبایل بسیاردوراز سازش یا سیرت متواضانه است. احمد خان سدوزی که خانواده اش درهرات میزیست، جائیکه او مورد توجه خاص بود، درهشت جلسۀ پرآشوب حاضربوده وبتمام آنچه میگذشت، با دقت گوش میداد بدون اینکه چیزی بگوید. درویشی که مواظبت مقبرۀ شیخ سورک را بعهده داشته ونظراو همیشه با احترام پذیرفته میشود، شیوۀ محتاطانه احمد خان را ملاحظه نموده واین مرد مقدس که با بحث های پایان ناپذیروتکراری درجریان چندین روزخسته وبیزارشده، کنفرانس را

با نظرخود قطع کرده و به سرداران میگوید: "چرا اینهمه پرگوئی دور و دراز؟ خدا احمد خان را یک مرد بسیاربزرگ نسبت به همهٔ شما آفریده است؛ اوازجملهٔ نجیب ترین خانوادهٔ افغان است. لذا خدا را درنظرداشته باشید، چون قهرخدا بالای شما میافتد اگرشما او را درنظرنگیرید". پس ازاظهاراین جملات با یک لحن بسیارقوی، یک خوشهٔ جو را ازمزرعهٔ آنجا برداشته وآنرا بشکل یک حلقه گل بالای سراحمد خان گذاشته ومی افزاید: "این تاج شما میباشد". حاجی جمال خان که قدرتمند ترین سردار دراین جلسه بوده وقرارمعلوم رای زیادی بطرف او بود، فورا ازادعای خود بنفع احمدخان صرفنظرکرده وانتخاب اورا با تمام فصاحت اقناعی خویش پشتیبانی میکند – برخوردیکه برای او احترام عمومی افغانان را حاصل میکند. سرداران با دیدن کسیکه بسیار بیعلاقه بوده و بحیث شاه ایشان تعین شده، نمونهٔ اورا تعقیب نموده و باو راضی میشوند؛ آنها می بینند که احمد خان خاموش ترین آدم دربین ایشان بوده وهمچنان هوشیار ترین شخصی که برای خودش ادعا نداشته ومهمتر ازهمه توسط شخص سومی پیشنهاد گردیده است. لذا اورا معتدل ترین، بیعلاقه ترین ومناسب ترین نسبت بهمه دانستند.

احمد خان پس ازکسب عنوان شاه درپایان سال 1747 دریک مسجد کندهار تاجگذاری میکند، محفل شادی وسرور بزرگی برپا گردیده و برای چندین هفته دوام میکند. تاجگذاری اوبسیارساده میباشد: کلان ترین ملا یک مقدارگندم را برسرشاه جدید پاش داده وبه جلسهٔ افغانها اعلان میکند که اوبرگزیدهٔ خدا ومردم است. این تفویض نمادین قدرت شاهی هنوزهم دربین قبایل افغان (هروقتیکه یک رئیس را انتخاب میکنند)، تعقیب میشود؛ معنی ومفهوم این مراسم آنست، کسیکه امانتدار قدرت میشود ازاقدامات اوفراوانی وکامگاری بوجود میآید.

افغانها هنوزدرجریان مراسم تاجگذاری میباشند که آغا خان شیرازی، رئیس گمرک یا خزانهٔ نادرشاه در سند و پنجاب، با دو کرور پول (1360000 لیره)، الماس و شال به کندهارمیرسد. احمد شاه فورا این خزانه را تصرف نموده وآنرا دربین افسران، افراد ارتش ومستخدمین حکومت توزیع میکند؛ این سخاوت بزرگ، نقش بزرگی نسبت بهمه فضایل شخصی ومنشای نجیبانهٔ اودرحرفهٔ آینده اوبازی میکند. قبایل زیادی که تا هنوز انتخاب اورا تائید نکرده اند، ولی روسای ایشان شامل

این سخاوت اند، خود را باین شخص وصل نموده واوازاین احساس یکدلی جهت تحکیم قدرت خود استفاده کرده ودرجریان اولین سال سلطنت خود لشکربزرگی ایجاد نموده ومتعاقبا برای تسخیرکابل مارش میکند. این عملیات تهاجمی زیاد آسان نمیباشد، زیرا نادرشاه 12 هزار فامیل پارسی را دربالاحصار(ارگ این شهر) مستقرساخته بود؛ اما احمدشاه ازطریق طرفداران خویش به تفاهم مخفی با آنها میپردازد، با وعدۀ اینکه روسای ایشان درتمام مقرریهای رسمی ومنافع سلطنتی سهیم بوده ودرتمام موارد برپایه مساوات برخورد خواهند شد (پارسیان باشندۀ کابل بنام قزلباش یاد میشوند، چون آنها قسمتی ازهفت قبیلۀ ترک بودند که جانبداری ازشاه اسماعیل، موسیس صفویان را پذیرفتند. این شاه بخاطر تمایز ایشان، یکنوع کلاه سرخ بآنها داده بود؛ لذا نام ایشان قزلباش یعنی "کله سرخ" میباشد. این هفت قبیله شامل اوستاجالو، شاملو، نیکالو، بهارلو، زولقدر، قاجاروافشارمیباشند).

باوجود این ارتداد، ناصرخان حاکم کابل، شناسائی احمدشاه را با لجاجت رد کرده وهرچه دراختیاردارد برای استخدام گارنیزیون ازبین هزاره ها و یوزبیکها بکار میگیرد، اما با بیهودگی و نومیدی، درآخرنمیتواند بمقابل افغانها ایستادگی نموده وپس ازیک تصادم ضعیف به پشاورفرارمیکند. احمد شاه بعدا کنترول کابل را بدون کمترین مخالفتی بدست گرفته و شخصی را بحیث حاکم مقررمیکند که بسیارهوشیار و وفاداربا‌و بوده و شهررا به تعقیب ناصرخان ترک میکند؛ ناصرخان که تعداد زیاد پیروان خود را ترک نموده ومیبیند که یک مقاومت طولانی فقط میتواند برای او کشنده باشد، پشاوررا به افغانها تسلیم نموده وبه احمدشاه بیعت میکند.

احمدشاه میداند جنگ برای مردمیکه بالای آنها حکومت میکند، یک ضرورت است؛ خصلت سرکشی وياغیگری آنها ورقابت وهمچشمی که دربین قبایل مختلف وجود دارد، اگربیکاروغیرفعال باقی بمانند، بطور یقین باعث ایجاد بی نظمی بمقابل دولت وایجاد خطربمقابل قدرت رو به افزایش اومیشود. درپهلوی آن، سلطنت افغانها بایست اساسگذاری شود که محدوده ومرزهای آن تا اینزمان توسط هیچکسی تعین نشده است. احمد شاه تصمیم میگیرد این محدوده را تا هرجا که یک قبیلۀ افغان یافت میشود، وسعت بخشد وبخاطرتحقق این هدف، اودیگردرپشاوربیشتر از آنچه برای مطیع ساختن وتنظیم قبایل باشندۀ نواحی کوهستانی این ولایت

ضروراست باقی نمیماند؛ زمانیکه او متیقین میشود هراس بیشتری از جانب مخالفین وجود ندارد، اندوس را عبورنموده وبمقابل لاهورمارش میکند.

حیات الله خان پسرذکریا خان که توسط نادرشاه بنام شاه نوازخان ملقب شده وجانشین پدرش درحاکمیت این شهراست، با شنیدن تمایل احمدشاه، ارتشی تهیه نموده وبه فاصلهٔ کمی درشمال لاهورسنگرمیگیرد. او همچنان نامهٔ عنوانی مغول اعظم دردهلی، احمدشاه گورگانی (نام قبیلهٔ است مربوط به تیمورلنگ وهم میرزا بابرواولادهٔ او) نوشته واورا ازپیشروی احمدشاه سدوزی مطلع میسازد: درمورد تسخیرکابل و پشاور، ازطرح های او درمورد لاهوروآنچه درمورد هند درسرمیپروراند؛ و بنا براین، خواستار کمک او میشود. امپراطورمغول تمام خواستهای او را پذیرفته و درراس ارتشی برای همکاری حیات الله میشتابد. سالارلاهوربا متیقین شدن ازاین امر و بدون انتظاربرسیدن او(چون فکرمیکند وقتی احمدشاه سدوزی متوجه شود که اوپشتیبان قوی دارد جرئت نخواهد کرد تا بمقابل اوبخت آزمائی کند)، بیک نمایش جسورانه بامید متوقف ساختن او پرداخته وقرارگاه خود را به ساحل چپ چیناب انتقال میدهد. مگرافغانها (طوریکه اوتوقع داشت) حرکت خود را سریع یا کند نساخته و بزودی بمقابل اومیرسند؛ اما ازاینکه سطح دریا بسیارزیاد ومتورم باست، هردو ارتش مجبوراند منتظرپائین آمدن سطح آن شوند، قبل ازاینکه بتوانند حمله کنند. بیحوصلگی شاه افغان بطورخاصی زیاد است، چون میخواهد قبل ازاینکه مغولها برسند با دشمن مقابله نماید، زیرا اوازرسیدن آنها باخبر بوده، اما نیازپلهای موقت نظامی اورا مجبورمیسازد تا برای چندین روز عاطل بماند. او سواره خود را بطورمستقیم دریک نیمه شب وسکوت کامل بکارانداخته و دریک نطقهٔ چند فرسنگ بالاترازقرارگاه دشمن از دریا عبورمیدهد. احمدشاه میخواهد مستقیما بطرف لاهورحرکت کرده وآنجا را با یک حمله ناگهانی تسخیرنماید و نظارت دشمن را با گذاشتن پیاده خویش درساحل راست و درساحهٔ دید آنها، گمراه ومغشوش سازد. پیش بینی او به تحقق میپوندد: چون ارتش شاه نوازخان، بفکراینکه تمام ارتش افغان را درپیشروی خود دارد درامنیت کامل بخواب میروند. ولی روز بعد حاکم پنجاب میداند که احمدشاه با سواره خویش بطرف مرکز لاهور مارش نموده است. لذا با گذاشتن پیادهٔ خود بمقابل دشمن، با عجله بدنبال ایشان آمده ودرروزبعدی درنیمه راه بین چیناب وشهرباهم مواجه

میشوند؛ اما با اجرای عملیات اکتشافی ودریافت تفوق تعداد دشمن، او جرئت حمله را نکرده و درجانب اوحرکت میکند که توسط تپه های مسلسل حمایه شده وازجانب جنوب توقع پیوستن با گورگانی ها را دارد که بکمک اومارش مینمودند.

شاه افغان واضحا حرکت دشمن را دیده و با درک هدف او، طرح تازۀ در ذهن اوخطورمیکند. اواجازه میدهد که شاه نوازحرکت قفائی خود را بدون هیچ مخالفتی ادامه دهد؛ اما وقتی او را دریک فاصلۀ دورترازخود میبیند، احمد از راه خود برگشته، بالای پیاده سیکها درچپ چیناب حمله نموده، آنها را کاملا نابود و توپخانه آنها را با مقدار زیاد غنایم بدست میآورد. او بعدا پیاده خود را به ساحل راست دریا عبورداده و سریعا بطرف لاهور حرکت نموده و آنرا بدون مشکلی تسخیرمیکند.

شاه نوازخان با شرمساری بنزد متحد خود فرارنموده ودلایل پیروزی آنها را کثرت، شجاعت وهوشیاری افغانها توجیه میکند؛ این اظهارات بی تدبیرانه وغیرمحتاطانه اوباعث دلسردی دربین افسران مغول گردیده و تمایلات آنها که تا اینزمان متفقا طرفدارجنگ بودند، به میلان شدید صلح تبدیل میشود.

احمدشاه سدوزی پس ازتسخیرلاهوروسپردن آن بمواظبت یک گارنیزیون انتخابی، بصوب احمد شاه گورگانی مارش میکند، اما با پیمودن نیمه راه که اورا ازامپراطورمغول جدا میسازد، نمایندۀ او را ملاقات میکند که حامل پیشنهاد صلحجویانه اومیباشد. احمد شاه سدوزی پس ازتردید زیاد ارادۀ صلح میکند، چون چانسهای جنگ که او باید بآن میپرداخت بسیار بزرگ است؛ زیرا قدرت اوهنوزدرحال جوانه زدن بوده؛ او حتی با درنظرداشت وضع قلمروخودش هنوزهم بدون مشکلات نمیباشد؛ لذا او فکرمیکند این بی احتیاطی است که بخت خود را درمسایل جزئی جنگ آزموده وموافقه میکند تمام ولایات پنجاب که قبلا تحت فرمان نادرشاه بود منحیث جهیزیه یک شاهدخت مغول دردست افغانها باقی بماند که چندی بعد با شهزاده تیمورمیرزا پسردوم احمد شاه سدوزی ازدواج میکند. تمام مناطق ماورای ستلیج درساحل چپ اندوس دراختیار مغول مانده ودریای اندوس خط مرزی بین دو امپراطوری میشود. درسال 1750، معاهدۀ در اینمورد توسط هردو جانب بامضا میرسد؛ شهزاده سدوزی پس از تعین

حاکمان درفتوحات جدید خویش به کندهاربرمیگردد، جائیکه تعداد زیاد سرداران افغان با حسادت ازقدرت شاه وافتخاراتی که جدیدا بدست آورده بود، بطورمخفیانه تلاش میکنند تا مردم را بمقابل او بشورانند. آنها فیصله میکنند که بمجرد رسیدن به پایتخت، اورا بقتل برسانند، اما شاه چند لحظه قبل ازاینکه آنها این اقدام را عملی نمایند، مطلع شده، با استحکام وحضور فکری اوکاملا عقیم میشوند. رهبراین نقشه، همان نورمحمد خان علیزی است که بهنگام برگشت افغان ها از پارس ازفرماندهی ارتش برطرف ساخته شده واحمدشاه به اوعنوان میر یا شهزاده افغانها را اعطا کرده بود؛ همدستان او محبت خان، قیدوخان وچند افغان غیرمهم دیگربودند که با دستهای جلادان یکجا با ده نفرازهر قبیلهٔ که عمیقا موارد توافق قرار گیرد، نابود شوند. این اولین اعدامها است که بفرمان احمد شاه صورت گرفته و تعداد زیادی ازروسا نگران بودند که اوشاید درمواقع دیگرعین تدابیرشدید را بمقابل خود آنها اتخاذ نماید، لذا حق او را درمورد سزای مرگ مورد مناقشه میدانستند. پس ازاجرای اعدامها، آنها این سوال را پیش میکشیدند آیا مجازات قصاص باید به شاه و خانواده اش تطبیق شود یا نه؛ آنها همچنین خواستارمحدود ساختن قدرت او یا تابع ساختن او به تصویب ایشان شدند؛ اما احمد شاه این احساس روسا را قویا سرکوب نموده، قاطعیت وعدالت او بزودی باعث ایجاد آرامش درمناطق تحت سلطهٔ او میگردد.

با اطمینان به نتایج خوب این اقدامات، او بفکراشغال خراسان میشود، پروژه ایکه اوپس ازتخت نشینی برسرمیپروراند. درآنزمان، شاهرخ نواسهٔ نادر، شاه این ولایت است، جائیکه او خود را بمشکل پس از مخالفت بزرگ روسا مستقرساخته بود. مخالف عمدهٔ اومومین خان حاکم چناران بود که حتی درتسخیرمشهد موفق بوده وازارتش میخواست که اورا شاه پارس بخواند؛ اما پس ازاینکه قدرت مستقل را چند روزدردست دارد، مورد بدگمانی سربازان قرارگرفته، باونافرمانی کرده واورا محکوم به مرگ میکنند. این حادثه شاهرخ را توان میبخشد تا حقوق خود را اعاده کند؛ بآنهم ارضای او بدون شائبه نمیباشد، چون روسای زیادی دارای عین هدف مومین خان بوده و باعث گسترش هرج ومرج درتمام حصص خراسان شده بودند. لذا احمد شاه فکرمیکند برای هدف او، مساعد ترین فرصت است؛ اودرسال 1750 با یک ارتش 70 هزارنفری بطرف این ولایت مارش میکند. حاکم هرات عرب سرداراميرخان است،

یک فرماندهٔ قدیمی توپخانه درزمان نادرشاه که حاکمیت این شهررا بنام شاه رخ میرزا دردست دارد؛ چون رئیس فکرمیکند قوت کافی برای مقابله با افغان ها ندارد، ارگ را دریک حالت دفاعی قرارداده وبا یک گارنیزیون افراد انتخابی درداخل دیوارهای آن سنگرمیگیرد. برای مردمان شهرکه آمادهٔ دفاع بودند، فرمان میدهد که پول، تدارکات وسلاح توزیع شده وقاصدی بنزد شاه رخ میرزا فرستاده وتقاضای کمک فوری مینماید.

باشندگان هرات یک محاصرهٔ 14 ماهه را بشکل حماسی آن تحمل نموده وهمیشه منتظرکمکی میباشند که 20 بارمطالبه شده وغالبا توسط شهزاده وعده داده میشود که بزودی بآنها میرسد؛ ولی بعلت پوره نشدن امیدها و مواجه شدن با بزرگترین تنگدستی، با صلاحدید تسلیم شده ودروازه های شهر را میگشایند.

امیرخان که ازارگ ناظرسقوط شهراست، تصمیم میگیرد آخرین کوشش خود را دردفاع شهرانجام داده و با دسته کوچک خود داخل حومه های شهرمیشود؛ اما با مورد حمله قرارگرفتن درپیشروتوسط افغانها ودرعقب توسط یکتعداد هراتیانی که طرفدارآنها بودند، سربازان اوبزودی نابود شده وامیربقتل میرسد. 50 نفریکه درارگ باقی مانده بودند به افغانها تسلیم شده وجان خود را نجات میدهند.

شاهرخ میرزا بعلت مشکلات ماحول که تحت کنترول او نبود نمیتوانست بکمک امیرخان بشتابد، چون اوبسختی توانائی نگهداری خود درمشهد را داشته وموقعیت اوتوسط تعداد زیادی ازرقیبان مورد مناقشه قرارداشت. رئیس ستاد یوسف خان بالاخره میتواند تمام آنها را شکست دهد اما این رئیس شجاع ووفاداردرجنگی گیرمیماند که بین سربازان او و دوشهزادهٔ خراسان بوقوع میپیوندد. یکی ازآنها بنام میرعلیم مربوط یک قبیلهٔ عرب سیستان است ودیگری، جعفرخان رئیس ناقلین کردهای بیرجند. این خانها پس ازقتل یوسف خان، مشهد را تسخیروشاهرخ را اسیرمیسازند؛ اما آنها نمیتوانند برسرتقسیم قدرت وغنایم موافقه نموده و بمقابله میپردازند. در این تصادم میرعلیم پیروزشده وآقای شهرمیشود. پس از تامین منافع خود، اوآمادگی میگیرد تا بمقابل احمدشاه سدوزی مقاومت کند، استحکامات را ترمیم، تدارکات را تامین و پس ازواگذاری دفاع آن به باشندگان که به

باوراومیتوانند اعتماد شوند، مشهد را ترک گفته واراده میکند درصورت ممکن به هرات حمله کند. اما دراین تلاش اومایوس میشود، چون بهنگام رسیدن به تربت شیخ جام اوبا دیدن شهزاده تیمورمیرزا درقطارمحافظین پیشروارتش افغان که بطرف مشهد مارش میکند، متحیرمیگردد. اما با بهبودی ازاولین احساس حیرت دراین حادثۀ نامناسب، میرعلیم با دلاوری زیاد بالای دشمن حمله نموده و یکمقدار پیشروی میکند؛ اما یک قطعۀ 3 هزار سواره بلوچ که توسط ناصرخان رئیس کلات بلوچستان فرماندهی میشود، باعث بی نظمی در صفوف امیرشده وارتش اورا پارچه میسازد. میرعلیم فورا مفکورۀ نگهداری مشهد را کنارگذاشته و بجهت قاین به قبیلۀ خود عقب نشینی میکند.

نصرالله خان پسرشاهرخ که با یک دستۀ کوچک سواره در میدان قرار دارد، وقتی این خبرخوش را میشنود، داخل مشهد شده، پدرخویش را رها ساخته و او را درراس امورقرارمیدهد. احمدشاه که مشتاق پایان این تهاجم است، درویش علی خان هزاره را بحیث حاکم هرات تعین نموده و یکجا با محافظین پیشرو و باقیماندۀ سربازانش، پس ازچند روزبپای دیوارهای مشهد رسیده، درتمام جوانب سرمایه گذاری نموده وقویا به محاصره میپردازد. اما حملات او با قوت طرد شده و در جریان چندین ماه، ضایعات قابل توجهی را متقبل میشود که نمیتواند با هیچ موفقیتی جبران نماید. شبی با وجود نظارت ودسپلین احمدشاه، نادرمیرزا یا نصرالله خان در راس چند سواره انتخابی به قرارگاه افغانها هجوم آورده (چیزیکه توقع آن بسیارکم بود) وتا وقتیکه تعداد زیاد دشمنان خود را قلع وقمع نمیکند، عقب نشینی نمیکند. ارتشهای آسیائی هیچ درکی ازاین ندارند که چگونه خود را ازحملات شبانه بواسطۀ جابجا نمودن محافظین، دروازه یا نظام قراول دفاع نمایند؛ لذا قوتهای احمدشاه همیشه توسط این تاخت وتازهای متحیرمیشود که زیرکانه پیش برده شده وآنها را بسیار غمگین میسازد. ممیش خان زعفرانلو حاکم چیناران که خود را به سرنوشت نواسۀ نادر وصل کرده بود، پشتیبانی عظیمی باومیدهد؛ اوشهر را با تدارکات تامین کرده، سواره وحملات روزانه برعقب افغانها انجام داده، ماحول شهر و قرارگاه آنها را غارت میکنند. با وجودیکه تعداد ارتش محاصره کننده به 60 هزارنفرمیرسید، هرگزتوانائی ازپا درآوردن ویا حملات جدی باین دسته کوچک سواره را نداشتند که چنین ضربۀ سنگین آورده وتعداد آنها کمترازِ1000 نفربودند. درجریان 4 ماه وضع

بدین منوال باقی میماند، تا اینکه احمدشاه که انتظار مواجه شدن با چنین مقاومتی لجوجانه را ندارد با ارائه پیشنهادی راضی میشود که محاصره مشهد را بشرطی پایان دهد که پسرش سنجرمیرزا باو برگردانده شود که پس ازمرگ نادرشاه اسیر پارسیان بود. چندین اقارب احمد شاه را که امیرخان با خود ازهرات برده بود نیزمسترد نموده وهم دربدل پول زیاد، شاه افغان موافقه میکند که از آنجا عقب نشینی کند.

پس ازتکمیل بموقع این شرایط، احمدشاه بدون زحمت دادن بعقب خویش، بیکبارگی بمحاصرۀ شهرمستحکم نیشاپورمیپردازد که دریک جلگه بسیار حاصلخیزقرارداشته وارتش اوبآسانی میتواند اعاشه دریافت نماید. این شهرتوسط دوشخص دارای عین صلاحیت اداره میگردد – یکی، عباس قلی خان مربوط قبیلۀ بیات که تعداد آنها 10 هزارخانواده بوده، دراطراف نیشاپورزندگی کرده وپشتیبانی آنها را با خود دارد؛ دیگری حاجی سیف الدین که بومی شهربوده وهردو مصمم بودند که مقاومت نیرومند نشان دهند. احمدشاه بطورساده با سرمایه گذاری محل راضی شده و باساس وعدۀ سیف الدین، محاصره را بتعویق میاندازد. این شخص درنامۀ خود به شاه افغان میگوید که بمجرد رسیدن احمدشاه، سلاح خود را بزمین میگذارد؛ اما اوفزوده که بیکمقداروقت ضرورت دارد قبل ازاینکه بر لجاجت عباس قلی خان غالب گردد که تصمیم به جنگ گرفته است. این حاجی زیرک ومکاربا چنین عملی میخواهد وقت کمائی کند وفرمانروای افغان فریب اورا میخورد، چون آنقدرمذاکره را طولانی وبه دفع الوقت میگذراند که زمستان فرا میرسد، قبل ازاینکه اوسنگرهای خود را بازکند؛ برف سنگینی برزمین افتاده، ارتش بزودی محتاج تدارکات بوده و سردی و گرسنگی تلفات زیادی بر ارتش ببارمیآورد. بالاخره شدت سرما باندازۀ میشود که حیوانات باربری تلف شده وافغانها مجبورمیشوند که خیمه ها، بارومحموله، مهمات وتوپخانۀ خود را ترک گویند. افغانها پس از تخریب آلات و وسایل، آنها را به کاریزها انداخته وبا گذاشتن خطوط طولانی اجساد ومحموله درمسیرخویش عقب نشینی میکنند. بخش دیگر ارتش آنها که بمقابل علی مراد خان، رئیس تبوس فرستاده شده نیزتقریبا نابود میشوند؛ آنهائیکه اززخم شمشیرفرارمیکنند ازشدت سرما هلاک میشوند؛ شدت سرما بحدی میباشد که بهنگام توقف آنها درکافرقلعه حدود 18 هزارسربازاحمد دریک شب جان داده ودر روزبعدی تقریبا بعین تعداد بهنگام عبورازهریرود، درنزدیکی شهرکوسان هلاک می گردند.

دریائیکه یخ بسته است، درزیرازدحام فراریان شکسته وآنها را درکام خود فرو میبرد؛ آنهائیکه ازراههای دیگرعقب نشینی نمودند نیز بخت خوبتری نداشتند. سردارجمعه خان که فرماندۀ این تهاجم بود، یک طرح خلاصۀ آنرا باقی میگذارد، یکی ازحوادثی که ارزش یاد آوری داشته و بینظیردر تاریخ معلوم میشود. اومیگوید بخاطر وقایه از شدت سرما ولذا ازمرگ که پیامد آنست، طریقۀ پیشنهاد میکند که مورد قبول واقع می گردد؛ شکم تعدادی شتران خویش را دریده ودرداخل آن با یک کمپل یا پتومیپیچند(با کشتن 17 شتردربین آفتاب نشست وآفتاب برآمد)، هرشب قسمت خود را گرفته وباین طریق ازیکی بدیگری میروند. فاجعۀ این عقب نشینی تا زمانی ادامه مییابد که بقایای نیرو های افغان به هرات میرسند، آنهائیکه ازصفوف ارتش درخشان احمدشاه زنده مانده بودند تعداد ناخوش وتیره بختی که شباهت زیادی به اسکلیت داشتند. پس ازچند روزیکه احمد شاه به شهرمیرسد، درک میکند که حاکم درویش علی خان با استفاده ازموقعیت پریشان و تنگدستی او، توطیۀ دستگیری وغصب قدرت او را چیده است؛ اما احمد با پیشبینی نیت و ارادۀ او، فرمان دستگیری وزندانی ساختن اورا صادرنموده وپسرخود تیمور میرزا را بعوض او حاکم تعین میکند؛ بعدا بخاطراستخدام نیرو برای ارتش خود بطرف کندهارحرکت میکند.

فصل 7 – محاصرۀ دوم نیشاپورتوسط احمد شاه

محاصرۀ دوم نیشاپورتوسط افغانها، بخشندگی اشغالگر، سرمایه گذاری مشهد، جنگ گاخَک، مرگ علیمراد، تسخیر تون و تبوس، کمینگاه، معاهده با شاهرخ، عقب نشینی احمدشاه به هرات، کمپاین بمقابل یوزبیکها، تسخیربلخ، خلم وغیره توسط بیگی خان، اسدخان غلجی، موفقیتهای او درپارس، شکست کریم خان، حمله به اسدخان درکوهها، آخرین تلاش افغانها برای پیوست ساختن پارس، اغتشاش ناصرخان بلوچ، جنگهای پرینگوز و میستوک، محاصرۀ کلات، ارائه شرایط مناسب توسط ناصرخان، پیشروی احمدشاه به هند، شورش مهراتاها، عزل احمدشاه گورکانی، کشتن عالمگیر، گرفتن تاج وتخت مغول توسط غازی خان، رسیدن احمدشاه سدوزی به لاهور، مارش بسوی دهلی، شجاع الدولت، گذرگاه بار، فراردلاورخان و زال بیگ، واگذاری حقوق شاه عالم به انگلیسها، اغتشاش درکندهار، عبدالخالق خان، سرکوب اغتشاش توسط عبدالله خان، مارش احمدشاه بسوی پشاور، رسیدن به کندهار، اعدام زال بیگ، فراردلاورخان به هرات، تقررتیمورمیرزا بحیث نایب السلطنه، دلایل احمدشاه دراینمورد، مرگ احمدشاه، یاقوت خان، اعلامیۀ سرداران برای سلیمان میرزا، خصایل احمد شاه.

+ + +

احمد درسال 1751 با رفع کامل فجایع قبلی، بتهاجم دوم خود بطرف خراسان میپردازد. هرسوار با خود دوبیتمنت (هربیتمنت معادل 6 پوند انگلیسی) آهن برای ریخته گری انتقال میدهند که تحت نظارت مستقیم خودش بپای دیوارهای نیشاپورمیرسد. محاصرۀ این شهربا قدرت زیاد براه انداخته میشود؛ شاه افغان یک توپ را درمحل ریخته گری میکند که میتواند یک مرمی بوزن 427 پوند انگلیسی را پرتاب کند. مدت یکماه برای ریخته گری، سوراخکاری ونصب این توپ هیولا بالای عرابه آن دربرمیگیرد. این توپ زمانی فیرگردید صدای سهمگینی تولید نموده، دیوارها وخانه ها را فروریزاند، لیکن پس ازاولین انداخت منفجرگردید. شهریان نیشاپورغافل از این حقیقت، آنقدرازتخریب این مرمی وحشت زده شدند که چندین رئیس خود را بنزد احمدشاه فرستادند تا تسلیمی خود را اطلاع دهند. عباس قلی خان که ارگ را دراختیارداشت، این تسلیمی را قبول ننموده و بمجرد ورود افغانها بشهر بالای ایشان حمله میکند؛ مگراوفورا عقب زده شده ومجبوربه درخواست شخصی برای بخشش میشود. احمد شاه اورا بحیث اسیردرقرارگاه خود نگهداشته و متعاقبا او را با خود بکابل میآورد: فاتح افغان با درک استعداد فوق العاده وگرایش صادقانه او، این شخص را مورد اعتماد قرارداده و خواهرخود را به ازدواج اودرمیآورد؛ اوهمچنان یکی از دختران خویش را به پسرعباس قلی داده واو را بحیث حاکم نیشاپوربه آنشهرمیفرستد. باینترتیب با

استقرارقناعتبخش قدرت خویش درآنجا، احمدشاه بفکرحمله بمقابل شاهرخ میرزا وپسرانش میشود که درکمپاین دومی اش درخراسان دشمنی نموده و مشهد را بار دیگربه محاصره میگیرد. درعین زمان اویک سپاه سواره تحت فرماندهی سردارجهان خان و ناصرخان کلات اعزام میکند تا نواحی تون و تبوس را مطیع ساخته وانتقام شکست افغان ها را بگیرد که درجریان سال قبل توسط علی مراد خان متحمل شده بودند. این سرداران عملیات را با تاراج آن منطقه آغاز نموده وبعدا بمقابل حاکم تبوس مارش میکنند که در کاخک (یک قریه کوچک درجوارخرم آباد) بهم برخورد نموده و یکی از سخت ترین وخونین ترین جنگهای رخ میدهد که درتاریخ سالنمای پارسیان یافت میشود؛ شدت جنگ باندازهٔ است که وقتی مهمات آنها تمام میشود، از اسپهای خویش پیاده شده وبا شمشیر های خود تا کشته شدن علی مراد بجنگ میپردازند؛ این قضیه سرنوشت جنگ را رقم زده وباقیماندهٔ افراد او که عمدتا قبایل عرب بودند مجبور بفرار میشوند. قسمت اعظم افتخار این پیروزی بطورخاص مربوط به شهامت ناصرخان وبلوچهای اواست که همانند قهرمانان عمل کردند.

پس ازاین، افغانان اختیارتون وتبوس را بدست آورده وانواع استبداد و مظالم برباشندگان این شهرها روا میدارند: آتش و شمشیر بکار افتاده، تجاوز، کشتار، غارت و ویرانی بآن علاوه میگردد؛ آنها پس از افراط دراینموارد، بقرارگاه شاهی برگشته و مقدارزیاد غنایم با خود می آورند. زمانیکه سرداران احمدشاه مصروف این پیروزیها اند، اوبا شدت بیشتری بالای محاصرهٔ مشهد فشارمیآورد، اما تا اینزمان دارای بخت خوبتری نسبت بسال قبل نمیباشد. باشندگان که با تعصب مذهبی تحریک شده بودند با تهوردفاع نموده وافغانها متقبل تلفات سنگینی میشوند؛ منابع روزانه آنها بپایان رسیده وتدارکات نایاب میگردد. باینترتیب احمد مجبور میشود 2 هزارسواره خویش را بطرف سبزوار و شاهرود بوستم، جهت تهیه آذوقه بفرستد. آنها دراین برنامه ریزی کاملا موفق گردیده و می خواهند با 2500 حیوان مملو ازبارغارت وغنایم به قرارگاه برگردند که اکثرا باعث زحمت زیاد وتعویق آنها شده و بهنگام رسیدن به عباس آباد مورد کمین قرارمیگیرند، دراین حمله 1500 سوارقاجارازحوالی استرآباد سهم داشته وتمام آنها را تار و مار میکنند. تعداد زیاد افغانها در این جنگ کشته یا اسیرمیگردند؛ غنایم بدست قاجارها افتیده وزندگان که تعداد آنها به کمتر ازیکهزارنفرمیرسد به قرارگاه افغانها بازمیگردند.

احمدشاه با دیدن عدم موثریت تلاشهایش درتسخیرمشهد وبا ترس ازفرا رسیدن زمستان که درحال تقرب بوده وشاید به تکرارفاجعهٔ قبلی انجامد، شرایط ارائه شده توسط شاهرخ میرزا را میپذیرد. اینها عبارت بودند از اینکه احمد او را بحیث صاحب اختیارخراسان گذاشته ودرمقابل روسای جاه طلب ولایات پشتیبانی کند، درمقابل شاهرخ باید تابعیت اورا پذیرفته، سکه بنام او زده، فرمانها ودیگراسناد رسمی با مهراومزین بوده ونواحی تربت شیخ جام، تربت حیدریه و خاف باوداده شود. معاهدهٔ براین مبنا عقد وتوسط هردوجانب بامضا میرسد. پس ازآن احمدشاه فکرمیکند به هرات برگشته وبا قدرتی که حالا بدست آورده بمقابل نقشه های جاه طلبانهٔ اسد خان، یک رئیس افغان تدابیری اتخاذ کند که بعدا مورد بحث قرارخواهد گرفت، جائیکه او خود را مشغول اصلاحات متعددی درارتش و اداره ساخته است. دراین زمان است که او بیگی خان یکی ازوزرای خویش را با ارتشی جهت مطیع ساختن مناطق اطراف اکسوس {آمو}میفرستد که باشندگان آن یوزبیکها، هزاره ها و چند خانواده افغان بوده وتاکنون سلطهٔ اورا نپذیرفته بودند. بیگی خان پس ازچند زدوخورد نچندان جدی، میمنه، اندخوی، آقچه، شبرغان، سرپل، بلخ، خلم، بدخشان و بامیان را تسخیر میکند: اونواحی تسخیرشده را تنظیم نموده و با تقرر حاکم و گذاشتن یکتعداد سرباز بخاطرترس ووحشت باشندگان آن به کندهاربرمیگردد، جائیکه احمدشاه قبلا رسیده واین سلطان جهت قدردانی ازخدمات بیگی خان باین وزیرعنوان صدراعظم را اعطا میکند.

طوریکه قبلا ذکرگردید با منزوی ساختن خراسان از پارس و واگذاری آن دراختیار شاهرخ میرزا (بحیث دست نشاندهٔ خود) هدف احمد خان این بود تا خود را ازطرحهای اسد خان، یک سردارافغان و مربوط قبیلهٔ غلزی حفاظت نماید. پس ازمرگ نادر این سردار باندازهٔ کافی خوش بخت بوده ومیتواند قدرت خویش را درآذربایجان حفظ نماید، ولایتی که اوحاکم آن است. اومردی بسیار با استقامت، شجاع ودارای فکر روشن نسبت بهمه افراد قوم خود میباشد؛ عدالت، انصاف و جانبداری او از شیعیان باعث میشود تا طرفداران زیادی بدوراو جمع شوند. او با دیدن قدرت و شهرت روزافزون خود، بصورت آشکارا عزم خود را برای تصاحب عراق، خراسان وحتی پیشروی بسوی افغانستان وعزل احمدشاه اعلام نموده و او را غاصب تاج و تختی میداند که مربوط قبیلهٔ غلزی

است؛ اما او بعلت حوداث متعددی که درسال 1753 بوقوع می پیوندد، ازمارش بطرف شرق جلوگیری نموده وبه عراق برمیگردد. کریم خان مربوط قبیلهٔ زند پس ازاستقرارقدرتش درفارس و دیگر ولایات جنوبی پارس، با استفاده از نفرت عمومی مردم بمقابل نام افغان، لشکربزرگی فراهم نموده و بمقابل اسد خان مارش میکند تا اورا ازمرزهای پارسیان دورسازد. این رئیس که تا دامغان پیشروی میکند برگشته وبا دشمن خود درقزوین مقابل میشود. اوفورا حمله نموده و با چنان موثریتی کریم خان را شکست داده و تعقیب میکند که مجبورمیشود اصفهان وشیراز را بدون کمترین مقاومتی ترک گوید. کریم خان متعاقبا به کوههای جنوب پارس عقب نشینی میکند تا خود را ازتعقیب بیشتراونجات دهد؛ با دلسرد شدن ازاین شکست وعقب نشینی بنقطهٔ میرسد که به هند پناهنده شده وبزندگی آسوده ادامه دهد، تا اینکه توسط رستم سلطان رئیس ناحیهٔ خیشت ازاین عزم منصرف ساخته میشود. این رئیس به کریم خان اطلاع میدهد که اسدخان باثربیمبالاتی خود را گرفتار گذرگاهها وکوتلها نموده ومجبوربه عقب نشینی میشود؛ وهم این حرکت غیرکارشناسانه او بصورت حتمی باعث ازبین رفتن اومیشود، چون مردم منطقه که طرفداررئیس زند بوده و ازافغان ها نفرت دارند(درترکیب ارتش اسد خان، یکسوم آنها افغانها و باقیماندهٔ آن گرجیها، کردها و ترکهای آذربایجان بودند)، با شناخت از اراضی و بهره برداری ازنقاط مثبت ومنفی آن، این دره ها وگذرگاههای باریک را که ازطریق آنها اسد خان مارش میکند، به آخرین محل آسایش ونابودی آنها مبدل خواهد ساخت.

کریم خان با متقاعد شدن با این استدلال تصمیم میگیرد تا دشمنی ها را تجدید نموده و ارتش خود را تحت فرماندهی رستم خان قرارداده و باو صلاحیت کامل جهت اجرای عمل میدهد؛ مطابق آن، این رئیس خود را برای مواجه شدن با اسدخان درگذرگاه کوما آماده میسازد که حدود یک ونیم میل بامتداد قلهٔ یک کوه بلند وسعت داشته وازطریق آن، افغانها باید فقط دریک صف واحد پیشروی کنند. پارسیان خود را درعقب تکه سنگهای پنهان کرده بودند که درامتداد معبرقرارداشته وتا زمانی انتظار میکشند که دشمن ازیک سربسردیگرآن میرسد، دراین هنگام با اتحاد عمل کامل وانرژی باورنکردنی بالای آنها حمله میکنند. هر فیرتفنگهای فتیلهٔ طویل این نشانزن ها باعث مرگ صفوف افغانها میشود، درحالیکه مرمی افغانها بدون ضرر به سنگهای میخورند که دشمنان ایشان درعقب

آنها سنگرگرفته بودند. آنهائیکه از این آشیانۀ زنبور فرار نموده وخود را به سطوح هموارمیرسانند، بازهم مورد حملات تازه وشدید قرارمیگیرند. کوشش اسدخان جهت تجمع نیروها و تجدید جنگ بیهوده بوده ومجبوربه عقب نشینی میشود. پس ازچند روز، درحالیکه این عقبگرد ادامه دارد، توسط محمد حسین خان قاجاریکی ازداوطلبان تخت پارسیان مورد حمله قرارگرفته، باقیماندۀ ارتش اوازبین رفته وفقط اسد خان موفق بفرارشده و دربغداد پناهنده میشود. دراینجا نیزازپشتیبانی ایکه اوتوقع دارد برخوردار نشده وبه گرجستان میرود، جائیکه ازجانب شهزاده هیراکلیوس نیز پذیرائی خوبی نمیشود؛ لذا خسته وافسرده با مایوسیت و زحمات شخصی وبدون امیدی برای پیروزی، خود را به کریم خان تسلیم نموده و او برایش درجۀ بلندی دردربارِاعطا نموده وبا قدردانی معامله میشود. اسدخان به کریم خان وفادار مانده واین آخرین تلاش افغانها جهت بدست آوردن تخت و تاج پارس بوده است. احمدشاه با دیدن اسد خان وتابعیت اوبه شاه پارس مشوش ونگران میباشد، اما کریم خان که باید کارهای زیادی جهت تامین آسایش قلمروی خود کند هرگز کوچکترین کوششی در جهت پیوستن افغانستان به پارس نمیکند: بآنهم درکندهارفکر میشود او با شورش ناصرخان رئیس کلات و بلوچستان بی ارتباط نبوده است که درمورد آن بحث میشود.

احمد شاه پس ازبرگشت خراسان مجبورمیشود سه باربه هند حمله نموده وقدرت خویش را درپنجاب مستقرسازد، جائیکه تحریکات زیادی توسط مهراته ها برانگیخته شده وهم بخاطر فرونشاندن روحیۀ یاغیگری این مردم که مانند افغانها قابل اداره نمیباشند. ناصرخان درتمام این تهاجمات سهم گرفته ودرهریک ازآنها خود را متمایزمیسازد: اوبیعت احمدشاه را اززمان گوشه گیری ازتخت قبول نموده وهمیشه توسط احمد شاه مورد قدردانی قرارمیگیرد؛ اما بآنهم رئیس بلوچ بمقابل آن شورش نموده و استقلال خود را در1758 اعلام میکند. احمد شاه تمام وسایل را جهت مصالحه با ناصرخان بکارمیبندد که نمیتواند اورا به تابعیت وا دارد. در آخرارتشی بمقابل او میفرستد، لیکن رئیس که مدت طولانی برای این بحران آمادگی گرفته، نترسیده وبا رسیدن نیروهای احمد بطرف اومارش میکند. جنگی درنزدیکی دهکدۀ پرینگوز واقع در70 میلی کلات بوقوع میپیوندد که درآن افغانها کاملا بشکست مواجه شده و مجبورمیشوند به فاصلۀ 30 میل ازآنجا عقب نشینی نمایند. سردارفرمانده فورا شخصی را

بنزد شاه فرستاده وخواستارقوت اضافی میشود، احمد با ترس ازچنین شکستی، با وجود پیامد واهمیت عواقب آن برای قبایلی که جدیدا مطیع ساخته شده بودند، خود درراس قطعهٔ دومی قرار گرفته و با سرعت به پشتیبانی سربازان ناراحت خود میشتابد. ناصرخان درنزدیکی قرارگاه مِستوک واقع درسه ونیم میلی پرینگوز مورد حمله قرارگرفته، شکست خورده ومجبورمیشود با سرعت به کلات عقب نشینی کند: اواین شهررا قبلا بحالت دفاعی خوب قرارداده ودرپناه دیوارهای آن سنگر می گیرد. احمدشاه اورا ازنزدیک تعقیب نموده ومحل را سرمایه گذاری می کند؛ موقعیت ارگ دریک برآمدگی فوق العاده مستحکم بوده و این حالت بعلاوه نفاق موجود دربین سرداران افغان باعث طولانی شدن محاصره شده وبه نتایج مفیدی منجرنمیگردد. حملات وارده درپنج مورد بیهوده بوده وتماما ناکام میشوند، زیرا روسای مختلف همدیگررا کمک نکرده و بالاخره شاه با درک این موضوع که با طولانی شدن جنگ چیزی بدست نمیآید، بیک معامله راضی میگردد که ناصرخان را تحت سلطهٔ او قرار داده واو مجبور میشود قطعاتی دراختیارشاه افغان قراردهد که درخارج مرزهای سلطنت او بجنگ بپردازد. دراینصورت رئیس کلات یکمقدار پول ومهمات جنگی دریافت میکند. ناصرخان همچنان قید میکند اونباید مجبورساخته شود تا چنین قطعات را بخاطرپشتیبانی این یا آن رئیس سدوزی یا جانشینان قبایل یا سهم گرفتن درمنازعات داخلی دربین افغانها استفاده کند. این یگانه شرطی است که خصلت تابعیت تحمیلی بالای رئیس بلوچ را داشته واورا ازباجی معاف میسازد که قبلا به احمد شاه میپرداخت؛ بغرض استحکام بیشترمعاهده، شاه با یک دخترکاکای ناصر خان ازدواج نموده و به کندهاربرمیگردد. اما پس ازمدت کوتاهی مجبور میشود به هند رفته وتشنجات ایجادی توسط تحریکات مهراته ها را فیصله نماید. این مردم تحریک شده، شورش نموده ومناطقی را تسخیرمینمایند که مهریه شاهدخت مغول، خانم تیمورمیرزا است.

سُرجان ملکوم میگوید، "مهراته ها درزمان سلطنت شاه جهان نیرومند و ترسناک شده ودرجریان 30 سال سلطنت اورنگزیب، وظیفهٔ عمدهٔ او مطیع ساختن مهراته ها درولایات جنوبی امپراطوری اومیباشد؛ اما اوآنرا ناممکن مییابد، چون آنها هرگزمنتظرحمله اونمیباشند. منطقه کاملا ازبین رفته و سربازان او بطوردوامدارتوسط مردانی مورد حمله قرارمیگیرند که ازسبکی بدن شان، باری به اسپان نبوده وازبیباکی وپارسائی، محتاج

مقدارکم پناگاه یا غذا میباشند. بنظرمیرسد جنگ با دشمن غیرمرئی ایکه عظمت اودرسرعت عقب نشینی اوست، بیهوده باشد؛ چون سربازان مهراته با وجود اینکه شجاع میباشند، بیشترین قدرت خویشرا در کمین بنمایش میگذارند تا اینکه بالای دشمن خویش حمله نمایند. زمانیکه امپراطوری هند بهنگام مرگ اورنگزیب پارچه گردیده و شهزادگان و نخبگان مسلمان بجان هم میافتند، مهراته ها با ادامهٔ وحدت، انکشاف سریع وحیرت آوری میکنند. درپهلوی قلمرو وسیعی که اشغال نموده اند، نه تنها شاهان بزرگ هند بلکه حاکمان هرولایت را مجبورمیسازند تا یکمقدارقابل توجه مالیات خویش را بآنها بپردازند(این مالیات بنامهای مختلف چوتی، دیسموکی وغیره اخذ میشود) تا منازل ومزارع آنها در امان باشد. زمانیکه نادرمیخواست تهاجم نماید، شهردهلی مواجه بچنین باجدهی شرم آورمیباشد".

باجدهی شرمناک شهزادگان هند که سُرجان ملکوم ازآن صحبت میکند درزمانی است که احمد شاه بمقابل کنفدراسیون مهراته ها مارش نموده ومهراته ها تمام نفوذ خود را درولایات مختلف بکارمیبرند تا شهزادگان را مجبورسازند که سربازان خویش را فرستاده ودرجنگی سهم گیرند که بمقابل افغانها درحال شروع شدن است.

احمد شاه گورگانی شاه دهلی در1753 توسط غازی خان وزیرش برکنار شده وعالمگیر(خواهرزاده او) را بعوض او برتخت مینشاند. این شهزاده که فاقد هرگونه توانائی است توسط غازی خان در1760 بقتل رسیده و خودش قدرت را تصاحب میکند؛ احمدشاه سدوزی این حوادث را چند روزقبل ازرسیدنش به ملتان وهم مقابلهٔ ارتش مغول با مهراته ها میشنود.

نفوس مختلف هند اززمان تسخیردهلی توسط نادرشاه دریک حالت بی سروسامانی بسرمیبرند؛ اما با مرگ شاه محمود امپراطورمغول، هرج ومرج حکمفرما میشود. شهزادگان هند یا باجگذاران مهراته ها صمیمانه میخواهند خود را ازیوغ تحمیلی این کنفدراسیون غارتگران نجات دهند واحمدشاه سدوزی نیزماموران مخفی به دربارآنها فرستاده واین احساس را درایشان تقویه میکند. او با درنظرداشت دادن وقت بایشان بآهستگی پیشروی نموده وخود را مصروف تنظیم قلمرو های میسازد که دراین اواخردرسند و ملتان تسخیرنموده است. اوبعدا داخل پنجاب میشود که

مهراته ها با تقرب او وبدون جنگ آنرا تخلیه نموده اند، لذا اوبه لاهور بدون مخالفت رسیده ودرآنجا مستقرمیگردد. شهزادگان هند دساتیرمهراته ها را پذیرفته وبا وجود تحریکات احمدشاه، چندین قطعه بکمک آنها می فرستند که مجموعا یک ارتش 200 هزارنفری را تشکیل داده، از جمله 70 هزارسواره بوده وتوسط 20 عراده توپخانه بزرگ و 200 زنبورک پشتیبانی میشود.

احمد تا زمانی واردعرصه نمیشود که تمام این ارتش سهمگین درماحول دهلی مستقرمیگردد. اوبعدا پیشروی نموده ودرسواحل دریای بار مقابل دشمن خیمه میزند؛ اما بعلت عمق جریان ونیاز پل شناورمجبورمیشود تا چند روزیعنی تا فرونشینی آب صبرنماید. این مسئله به نقص اواست، طوریکه او باید تدارکات ارتش خود را فقط ازجانبی تهیه نماید که توسط دشمن اشغال شده است؛ وهم مهراته ها مراقب محلات عبوری اند که مستحکم ساخته شده است، افغانها بزودی مواجه با قحطی درقرارگاه خویش میشوند؛ بعضی ازآنها با صدای بلند شکایت نموده ودیگران آماده فرار میباشند که یک حادثهٔ خوبی بوقوع میپیوندد، وآنهم نتیجهٔ پالیسی زیرکانهٔ شاه بوده است که وفرت را بوجود آورده وامیدها را زنده می سازد. شجاع الدولت شهزادهٔ لکنهو فقط بخاطری به مهراته ها پیوسته بوده است که چاره دیگری نداشته، فورا آنها را ترک کرده وبه قرارگاه افغانها میآید وبتعقیب او چندین راجا های هندی با25 هزار مرد که ارتش احمدشاه را با قوهٔ موثر85 هزارمرد – 45 هزار سواره و باقیمانده پیاده – با 17 عراده توپ و80 زنبورک بالا میبرد. دراینجا حدود 10 هزارفرد غیرجنگی درارتش افغان موجود بوده درحالیکه در اتحادیه مهراته حدود یکسوم آن مربوط این طبقه میباشد: خدمه، آذوقه رسان، رانندگان یابوها، شتران وغیره که مجموعا یک کمیت حدود 100 تا 110 هزار شامل آنها میباشند.

شجاع الدولت با تهیه تدارکات ارتش افغان وغلبه برتردید سرداران که عبوردریا را غیرممکن میدانستند، مصمم به آغازجنگ میشود. لذا در7 جنوری 1761 احمدشاه سدوزی فرمان میدهد که سردارصمد خان یوسفزی دریا را با 5 هزارسواره عبورنموده و بالای مغولها حمله کند و فرمان اوفورا اجرا میشود؛ لیکن قسمت اعظم سواره بواسطهٔ سرعت آب برده شده وآتش توپخانهٔ دشمن چنان هیبتی دربین ایشان ایجاد میکند که

زندگان درحالت بی ارادگی باقی میمانند. احمدشاه با درک اینکه این قشون به کمک ضرورت دارد، دوقطعهٔ دیگررا بکمک میفرستد؛ اما سرداردلاورخان اسحاقزی و زال بیگ پوپلزی که فرماندهٔ آنان بوده وبا صمدخان درضدیت قرارداشتند، این فرمان را اجرا ننموده واجازه میدهند که سربازان صمد خان پراگنده گردد. شاه دریک نگاه وضع امور را متوجه شده و بدون درنظرداشت مخاطرات، اسپ خود را به دریا می اندازد که فقط با محافظین اودنبال میشود. سرداران فرمانده قطعات که بدون حرکت مانده بودند مجبورمیشوند پیشروی نمایند، چون سربازان میشرمیدند شاه خود را ببینند که شجاعانه بطرف مرگ میرود ولی آنها بحیث ناظران بیکارهٔ جنگ باقی مانده اند. مهراته ها آتش توپخانهٔ خویش را دوچند میسازند تا این حمله را دفع نمایند واین حمله آنقدرسهمناک است که سطح دریا توسط اجساد مردان ولاشهٔ اسپان پوشیده شده وآب دریا با خون آنها رنگین میشود. مگرافغانها باوجود ضایعات فراوان، بالاخره ساحل مقابل را تسخیر نموده وبا آتش قلبی جهت انتقام بالای دشمن حمله میکنند که بالاخره آنها را تارومارمیسازند؛ 20 هزارآنها بشمول توپخانه و محموله درمیدان جنگ باقی مانده و فاتحان غنایم بزرگی بدست می آورند. این جنگ خاطره آفرین و خونین درجلگه های پانی پت درچند فرسنگی شمال دهلی بوقوع میپیوندد.

شجاع الدولت تا اینزمان تخمین نادرستی ازشجاعت افغانها داشتند؛ لیکن پس ازچشمدید مستقیم وخاطرداشت اینکه آنها بفکرسپاسگذاری نبوده و شاید چیزی ازاوبخواهند که بدهکارباشد، متاسف ازاین بود که چرا بآنها کمک کرده است – بآنهم به متحد جدید خود وفادارباقی میماند؛ طوریکه دلاورخان و زال بیگ که فرمان احمد شاه را بغرض مارش بکمک صمد خان اطاعت نکرده و با ترس ازغضب او، قرارگاه را با افراد خود حتی قبل ازاینکه مسایل روز روشن شود بطورمخفیانه ترک میکند. شاه بدون اینکه خود را ازاین فرارمضطرب سازد، بسرعت به پیشروی ادامه داده ومنطقهٔ مهراته را تسخیرنموده وپس ازآن داخل قلمروی مغول میگردد. غازی خان غاصب با دیدن تهاجم به کشورش، تصمیم میگیرد اگرممکن باشد ازوساطت شجاع الدولت کار گرفته وبا احمدشاه صلح نماید. شهزادهٔ لکنهو با برگذاری این مذاکرات مخالف نمیباشد؛ اما بشرطیکه غازی خان مطابق به قرارداد، بایست تاج را به شاه مشروع سپرده وبعلاوه یکمقدار هنگفت پول بغرض جبران جنگ بپردازد. این شرایط سنگین پذیرفته شده

و احمد مایل است که شاه عالم پسرعالمگیر را برتخت بنشاند، اما با رد آن جهت برتخت نشستن دوبارۀ خودش، پسرخورد سالش یعنی جهان بخت را برمسند مینشاند.

احمد شاه با تنظیم اوضاع دهلی، جهت تامین نظم بطرف پنجاب حرکت کرده وبرای مارش به ولایات جنوبی هند آمادگی میگیرد، زیرا میفهمد که مهراته ها بطرف دهلی حرکت کرده اند. لذا بسرعت برمیگردد تا متحد جدید خود را تقویه نموده واورا ازخطرمورد تهدید نجات دهد، چون مهراته ها با تقرب اوعقب نشینی میکنند. ازاینکه شجاع الدولت واقعا در توطیه آنها جهت سقوط جهان بخت سهیم بود یا سرداران حسود با نفوذ او درشاه، احمد را درمناسباتش با اوفریب میدهند، درنتیجه احمد شاه که باید حد اقل درآن لحظات ازاتهامات وارده برشهزادۀ لکنهوچشم پوشی میکرد، ازاوتقاضای یکمقدارزیاد پول میکند؛ اما شجاع با رنجیدن ازاین تقاضا، تصمیم میگیرد آنرا اجرا ننموده وبطورمخفی با سربازانش قرارگاه را ترک کرده وبه منطقۀ خود عقب نشینی میکند. این غیبت (بعلاوۀ دلاور خان و زال بیگ) همراه با 10 هزارسواربطورجدی قوت ارتش افغان را کاهش میدهد، طوریکه احمد شاه دیگردرموقعیتی قرار ندارد که کمپاین را ادامه دهد، لیکن با رضائیت ازخزانۀ بزرگی که در جریان جنگ بدست آورده، بطرف قلمروی خود برمیگردد، جائیکه آبستن حوادث مهمی میباشد.

بعضی سرداران جاه طلب وناراض پس ازفرارازقرارگاه شاه با دلاور خان و زال بیگ یکجا گردیده وبا پشتیبانی ازشورش خواهرزادۀ احمدشاه بنام عبدالخالق خان، او را درقلعۀ گرشک بنام شاه اعلان نموده و متعاقبا بطرف کندهارحرکت میکنند. حاجی جمال خان مربوط شاخۀ زرگران نیز پس ازعزیمت احمد شاه به هند خود را درکندهار، شاه اعلان نموده وحتی بنام خود سکه ضرب میزند؛ اما با شنیدن پیروزیهای احمد شاه، فکرمیکند بهتراست عنوان شاهی را انکار کرده وازآن کناره گیری کند. عبدالخالق که دارای عقل کمتراست، تلاش باورنکردنی بخرچ میدهد تا هدف خود را تامین نماید. احمد شاه با دانستن اینکه درپایتخت او چه میگذرد، اهمیت جدی نداده وحتی ضرورنمیداند خودش بآنجا برگردد، مگرسرداراسحاق زی و عبدالله خان ملقب به شاه پسند خان را با یک قطعۀ سواره میفرستد تا اغتشاش خواهرزادۀ خود وسرداران همکاراورا سرکوب نموده و

فرمان میدهد با تمام قوا کوشش نمایند خود را بکندهار برسانند قبل از اینکه آنها ازگرشک بآنجا برسند؛ بآنهم باوجود فشارزیاد نمیتوانند بآنجا برسند، پس ازاینکه شورش ریشه گرفته و سلیمان میرزا پسربزرگ احمدشاه و حاکم کندهار(درغیاب پدرش) ازپایتخت اخراج شده است. تعداد زیاد سرداران اغتشاشی، غاصب را بخاطری تقویه میکنند که آنها به گذارش های رسیده توسط دلاورخان و زال بیگ باورمیکنند که احمد درجنگ پانی پت شکست خورده وبا تباهی زیاد درهند مواجه شده است؛ اما آنها از این حماقت خود دراین معاملۀ شوم عمیقا متاسف شدند وقتی ازموفقیت اوباخبرشده و ورود عبدالله خان و سواره او را مشاهده نمودند. لذا آنها یگانه راه تامین عفوشاه را آن دانستند که فورا تسلیم شده ویکجا با عبدالخالق باستثنای چند نفر، به قرارگاه عبدالله خان رفته وخود را تسلیم میکنند. وقتیکه اودهلی را ترک میکرد، احمد شاه به پنجاب رفته وازآنجا به پشاورمیرود تا قدرت خود را احیا نماید که تا اندازۀ قابل سوال شده بود؛ دراین مسافرت است که نامۀ ازعبدالله خان دریافت میکند، نحوۀ که او رسالت خود را بانجام رسانیده است – شاه درجواب میگوید خواهر زاده اش را بطورمخفی ازبین ببرد، فرمانیکه او فورا اجرا میکند.

وقتی احمد به پشاورمیرسد، بینظمی درپشاورونواحی آن بسیاربزرگ میباشد؛ چندین ماه دربرمیگیرد تا آرامش تامین گردیده و اوضاع بحالت عادی برگردد. دراین زمان برف بارتفاع سه فت زمین را پوشانیده وشاه مجبورمیشود منتظربهاربماند؛ لذا به پسرخود سلیمان میرزا مینویسد با تمام قدرت ممکن بکوشد سرداردلاورخان و زال بیگ را دستگیرنماید که اورا خائنانه ترک نموده و مواجه بمرگ ساخته است. لذا شهزاده به زال بیگ نامه نوشته و وانمود میسازد دست دوستی دراز کرده و وعدۀ فراموشی کامل گذشته را میدهد(ازنام پدرخود)، اگراوبتواند به دیداراوبه کندهار بیاید. زال بیگ دعوت را قبول نموده و سلیمان میرزا با سوگند شکنی، اورا بمجرد ورود بشهر، بقتل میرساند. دلاورخان در رابطه به تعهدات شهزاده نسبت به دوست نگونبخت خود کمتراعتماد داشته و بعوض آمدن به کندهار، طوریکه قبلا وعده داده بود، به هرات فرارکرده وخود را تحت حمایت شهزاده تیمورمیرزا، پسردوم احمد شاه وحاکم آن شهرقرارمیدهد. تیمورباساس روحیۀ مخالفت با برادرش (سلیمان)، او را مشتاقانه پذیرفته وباواحترام وعزت زیاد قایل میشود، هرزمان که فرمان مکررقتل اوبهرات میرسد، عزت او بیشترمیشود.

احمدشاه پشاور را درآغاز بهار ترک نموده، تمام تابستان را در کابل گذرانیده ودرنیمۀ خزان به کندهارمیرسد، دراین زمان مورد حملۀ مرض هولناکی قرار میگیرد که با شدت بیشترازهمیشه، اورا مجبورمیسازد برای خودش یک بینی مصنوعی ازنقره بسازد که بینی اش را قبلا ازبین برده است. این مرض توسط عبدالله بنام جذام یاد شده ودرپایان این سال چنان شدت مییابد که شاه تصمیم میگیرد پسردوم خود یعنی تیمورشاه را نایب السلطنه خود وجانشین تخت افغانستان اعلام کند. سرداران با این فیصله متحیرگردیده، آنرا غیرعادلانه وتعصبی درمقابل پسر بزرگش سلیمان میرزا دانسته وفیصله میکنند بطرفداری این شهزاده، درخواست محترمانه به شاه احمد تقدیم نمایند. آنها دراین سند احساس نارضائیتی نشان میدهند که دراین مسئله بسیارمهم با آنها مشوره نکرده است. شاه جواب میدهد دراجرای چنین اقدامی ازتعصب کارنگرفته ودراین انتخاب فقط منافع عامه مورد نظربوده است. اومیگوید، "این صحیح است که تیمور نسبت به سلیمان جوانتراست، اما نسبت به سلیمان بیشترشایستۀ حکومت شما است". سرداران خواستاردلیل وبرهان می شوند؛ شاه بسادگی جواب میدهد سلیمان هرگزتوانائی آشتی دادن وآرام کردن قبایل را ندارد؛ او خشن و بدون بخشندگی است؛ اوهرگزتوانائی پیشبینی یا فرونشاندن یک شورش را ندارد؛ کوتاه اینکه، او بسرعت سردار زال بیگ را بقتل رسانید. سرداران میگویند، "این فرمان شما بود". احمد جواب میدهد "مگرمن فرمان قتل دلاورخان را به تیمور نداده بودم؟ او چه کرد؟ شاید دلایل سیاسی مرا وادارساختند تا فرمان قتل دو متهم را صادرکنم، اما دلایل مخفی دیگر که به شهزاده سلیمان معلوم بود، باید او را مجبورمیساخت تا مرا اطاعت نکند، طوریکه برادرش انجام داد". قرارمعلوم سرداران با این جوابها قانع گشته ونظریات اورا منحیث رهنمای آینده شهزادگان دربارۀ خون درنظرداشته باشند.

وقتی احمدشاه سرداران را واداربه قبول تیمورمیرزا بحیث جانشین خود میکند، به قصری میرود که درتوبه- معروف واقع دروسط کوه های سلیمان (گهوارۀ قبیلۀ خودش) اعمارنموده است. او ازاینجا حکومت را نظارت میکند؛ مگرپس ازگذشت چاریا پنج سال، مرض او، توانمندی کارمداوم را ازاوسلب نموده، امورات عمومی را به حاکمان ولایات مختلف امپراطوری واگذارنموده ودر1773 میمیرد. یاقوت خان رئیس

اختگان یا خواجگان حرمسرا که قابل اعتماد ترین شخص اواست مرگ او را مخفی نگهداشته وبه تیمورمیرزا که هنوزحاکم هرات است مینویسد که با سرعت تمام به کندهارآمده وتخت را تصاحب نماید. درعین زمانیکه این معلومات را ارسال میکند، جسد شاه را با خود برداشته وآمادهٔ سفر میشود. آنرا دریک تخت روان گذاشته، توسط پرده ها آنرا کاملا پوشانیده وازهمه مخفی نگهمیدارد. اختهٔ زرنگ گهگاهی باو سرزده و وانمود می سازد که ازشاه خویش هدایت میگیرد یا به او بعضا نوشابه داده و به تشریفات اونشان میدهد اگرکسی تقاضا یا سوالی درمورد صحت اوداشته باشند، اوفوق العاده ناخوش بوده وفرمان داده که کسی مزاحم او نشود. یاقوت همچنان جواهرات وخزانهٔ شاه را با خود میگیرد که توسط قاطران حمل شده و همیشه درپیشروی تخت درحرکت میباشد تا او بتواند بطور ثابت بالای آن مراقبت داشته باشد. هیچکسی ازاین فریب درجریان قسمت اعظم سفرآگاه نشده وفقط حدود یکروزه مارش ازکندهار است که شهزاده سلیمان به پیشوازپدرآمده ومجبورمیشوند مرگ شاه را اعلان کنند. سردارانی حاضرتقریبا بطورکلی طرفداراین شهزاده بوده، ازطرف او وعده های درخشانی کسب نموده، آنها فورا با او بشهربرگشته واورا شاه افغانها اعلام میکنند.

احمد شاه سدوزی 25 سال وچند ماه سلطنت میکند: او ازاکثریت جرایم عام دربین افراد اقوام شرقی مانند شراب، تریاک، دوروئی، حرص، استبداد و یکی که نباید ذکرشود مبرا میباشد؛ اوهمیشه یکی ازپشتیبانان قوی مذهب میباشد. اوبهنگام تاجگذاری، نام قبیلهٔ خود را ازابدالی به درانی تبدیل میکند که معنی نجیب و قدیمی میدهد؛ اوعنوان دُردُرانی را انتخاب میکند یعنی کسیکه بدوراو، قبیلهٔ نجیب وقدیمی جمع میشود.

احمد بخاطرزیاد نشاندادن قوم افغان، تمام قبایلی را که منشای مشکوک داشتند به قوم افغان منسوب میکند: ایماق، بلوچ و پشتوزبانان ولایات مختلف، بخصوص کسانیکه درنواحی فراه وسواحل هلمند مسکون بودند. دروصیتنامهٔ او مادهٔ وجود دارد مبنی برمنع جانشینانش ازبریدن گوش و یا بینی هرکسی که باشد؛ دلیل آن همان عذابی بود که خودش رنج میبرد، بخاطرمرض جذام که بینی او را ازبین برده وهم مجازات نادرشاه در مورد بریدن یکی ازگوشهای او بخاطرسرپیچی ازدساتیرش. احمد شاه از نداشتن این اعضا{بینی وگوش}، عمیقا احساس محرومیت میکند. او

همچنان آرزو داشت درانی ها با همدیگرمتحد شده ودختران خویش را به ازدواج بیگانگان ندهند؛ درآینده، وراثت کاملا به پسران داده شود نه به دختران که تا اینزمان دراموال باقیمانده ازپدرسهیم بودند؛ با مرگ یک افغان، نزدیکترین اقاربش، پدریا پسرباید بیوهٔ او را ازدواج نماید؛ اگر اقارب نزدیک نداشته باشد، بیوه باید درخانهٔ شوهرمتوفی سکونت نموده و تا زمان مرگش درآنجا زندگی نماید؛ هرگاه یک زن شوهردار بدون طفل بمیرد، پدریا برادر یا اقارب او نمیتوانند جهیزیهٔ او را از شوهرش مطالبه نمایند؛ او حق بادار در کشتن برده را منسوخ میکند. اوهمچنان عادت خم شدن و بوسیدن زمین درمقابل سلطان را منسوخ قرارداده و فرمان سلام نظامی با بالا نمودن دست تا پیشانی را فرمان میدهد؛ او اجازه میدهد درموجودیت شاه فقط سیدها وملاحها حق نشستن دارند، به کسانیکه اوامتیازصرف طعام شام پنجشنبه ها با سلطان میدهد، بخاطر اینکه او بتواند دربارهٔ دانش ومذهب با ایشان بحث نماید. قوانینی که او بهنگام سلطنش وضع نمود، بایست توسط اولاده وجانشینانش پس ازاوبا دقت اجرا شوند. او ثروت وخزانهٔ بزرگی جمع میکند، اما همهٔ آنها غنایم وغارتهای گرفته شده ازمردم میباشد؛ عواید افغانستان اصلی، هرگزبه خزانه اوراه نیافته، اوپول سربازان را بدست خود تادیه میکند. نام احمد شاه پس ازجنگ پانی پت درآسیا درخشیده و یکی ازعلل اضمحلال سریع امپراطوری مغول محسوب میشود. روسای کوچک خراسان سلطهٔ اورا قبول نموده ومخالفت جزئی نشان میدهند، دراثر6 کمپاین در پنجاب، هند وبلوچستان است که تمام وقت اوضایع میشود. اومیدید که آسودگی، سربازان اورا بیروحیه میسازد، لذا آنها را همیشه درحالت احضارات نگهمیداشت. به این طریق بود که او توانست بطور مطمئین هم تخت خویش را نگهدارد وهم بخشندگی بزرگ بمقابل روسای اغتشاشی داشته باشد که نمیتوانستند درمقابل یوغ اطاعت سرتسلیم فرود آورند وهم دربین آنهائیکه او مجبور بود مصلح باشد. سلطنت اوبخاطر امتیازات، سخاوت، سادگی وسلوک معتدل اودرقلب پرجلال دربارباعث میشود تمام کسانیکه باو تقرب میکردند، دوست داشتنی وعالی باشد؛ او بآسانی قابل دسترس بوده وبربنیاد مساوات حکومت میکند، بدون اظهاریک کلمهٔ درشت حتی به کسانیکه مستحق آن بودند؛ او یک شخص آرام و متقاعد کننده بوده و هیچ کس هرگزازقضاوت های او شکایت نمیکند. او بطوروسیعی محدودهٔ امپراطوری خویش را وسعت میبخشد که بهنگام مرگ او قرارذیل است: مرزهای شمال - اکسوس و کوه های کافرستان؛ درجنوب - بحیرهٔ عمان؛

درشرق - کوههای تبت، ستلیج واندوس؛ ودرغرب - خراسان، پارس و کرمان.

لیکن احمدشاه بیشترازنگاه استعدادی قابل ستایش است که اومیتواند قبایل متعدد افغان را مطیع قوانین خود سازد، نسبت باینکه سلطنت خود را وسیع میسازد یا پیروزیهای که بدست میآورد. شهزادگانی که قبل ازاو بالای افغانها حکومت میکردند، فقط دارای صلاحیت نامی یا صوری بالای قبایل کوچی بودند، چون آنها فقط به فرمان روسای خود گوش می دادند. احمد شاه اکثریت آنها را رام ساخته ویکتعداد آنها را که دشمن او بودند واداربه اطاعت خویش میکند. تعداد 9 سرداری که با او درارتش نادرخدمت مینمودند، شورای میسازند که همیشه درمسایل دولتی با آنها مشوره صورت میگیرد: اوهیچ مسئلۀ مهمی را بدون تصویب آنها اجرا نکرده وهرگزوعده های داده شده به ایشان را نقض نمیکند. حکومت او بطورخلاصه بیشترمشابه جمهوری فدرال میباشد که اودرراس آن قرار دارد، بعوض اینکه سلطنت مطلقه باشد. او پس ازهرپیروزی، همیشه بخش اعظم غنایم حاصله را به سربازان خود توزیع میکند؛ او هرگز دارای لحن متکبرانه و برتری طلبانه با روسای خود نبوده که باعث جریحه دار شدن احساسات کسانی شود که روزی با آنها درعین شرایط قرارداشته واو را به قدرت شاهی ارتقا داده بودند.

فصل 8 – ایجاد خصلت افغانی

پایتخت گردیدن کابل، پسران احمدشاه، درویش علیخان، اصول افغانها، کشتارولیخان و پسرانش، فرارسلیمان میرزا، ورود تیمورمیرزا به کندهار، مستقرشدن درکابل، تنظیم سواره قزلباش، مارش تیموربمقابل سند، تصادم بین کالوره ها و تلپوره ها، تسخیرباولپورتوسط تیمورشاه، استقرارکلوره ها درسند، ناآرامیهای تازه درسند، شکست مدد خان درژوند، بقدرت رسیدن فتح خان تلپوره، مخالفت تیموربا امیربخارا، مستقل شدن بلخ وآقچه، برگشت تیموربه کابل، حوادث خراسان، حرکت ارتش افغان بسوی مشهد، ممیش خان، تسخیرچیناران، مرگ مددخان، شورشهای تازه درخراسان، پیشروی ارتش افغان، توطیهٔ قتل تیمورشاه، ناکامی توطئه، قتل ارسلاح خان، ارزش سوگند برای حاکمان افغان، مرگ تیمورشاه، خصوصیات او، پسران تیمور.

+ + +

افغانها تا زمان سلطنت احمدشاه هرگز مزهٔ استقلال را نچشیده بودند، لذا فکرمیشود گرایش قومی آنها احتمالا دراین دوره شکل میگیرد. آزادی گفتاروآزادی عملی که دراین دوران کمائی میکنند قویا باعث انکشاف روحیهٔ مستقلانه وغرور روستائی میشود که هنوزهم مشخصهٔ آنهاست – یک قوم که درامتداد نسلهای متوالی محکوم بوده است بیکبارگی بیک قوم حاکم تبدیل میشود. درست است که این انتقال ناگهانی درزمان میرمحمود بوقوع میپیوندد، اما درزمان احمدشاه سدوزی توسعه مییابد؛ این اوضاع باعث ایجاد روحیه اعتماد بخود ونوعی تفوق و برتریخواهی میشود که قبل ازآن وجود نداشته است؛ دریک کلام، تفکر قومی شکل میگیرد.

شهرکندهاردرزمان سلطنت احمدشاه پایتخت افغانستان است، اما اودر آنجا فقط درموسم خزان وزمستان سکونت میکند؛ در بهاروتابستان به کابل رفته، متناوبا مسکن خویش را تبدیل نموده و بطور ثابت ازاقلیم موافق ومعتدل لذت میبرد. پسرش تیمورشاه این وضع را تغییرمیدهد؛ چون او پایتخت را ازکندهاربه کابل انتقال میدهد که بعدا در دوران سلطنت سدوزیها نیزبحیث مقرسلطنت باقی میماند.

احمدشاه 8 پسربنامهای سلیمان میرزا، تیمورمیرزا، شهاب میرزا، سنجر میرزا، یزدان بخش میرزا، سکندرمیرزا، داراب میرزا و پرویز میرزا برجای میگذارد. شهزاده تیمور والی هرات که ازطرف پدرش بحیث جانشین تعین شده است، ازمرگ پدرش تا رسیدن نامهٔ یاقوت خان اخته

خبرندارد، اما قبل ازاینکه ازهرات بسوی کندهارحرکت کند، خبرمیشود برادرش سلیمان میرزا توسط چند سردارکه درراس آنها شاه ولی خان صدراعظم قراردارد درکندهاربحیث شاه اعلان شده است. تعویق سفر تیموربه کندهار بعلت اضطراب بوجود آمده توسط درویش علیخان هزاره، یک رئیس محیل وخطرناک است که احمد شاه پس ازبازگشت مشهد او را محبوس ساخته بود، ولی دراین اواخراززندان هرات فرار نموده است. یک تعداد مردم مخالف تیمور بدوراین خان جمع شده بودند؛ بآنهم شهزاده آنقدرزیرک است که با وعدهٔ عفو، اورا وادارمیسازد به قصراوبیاید؛ اما مطابق عرف افغانها که بصورت عام، عدم رعایت به ارزش سوگندهای رسمی است، فورا اورا بقتل رسانیده وفرماندهی هزاره ها را به سردار محمد شاه خان، عضودیگرهمین قبیله میسپارد. پس از این، او پسر خود محمود میرزا را بحیث حاکم هرات تعین میکند؛ اما از اینکه اومایل است او را تا کندهارهمراهی کند، اسماعیل خان پوپلزی وزیرخود را بحیث سرپرست پسرخود درآنجا گذاشته و بعدا با سربازان خویش بمقابل سلیمان میرزا مارش میکند. با رسیدن به فراه با تعداد زیاد مخالفین برادرخود یکجا میشود که سلیمان را ترک نموده اند، اما دربین آنهائیکه سلیمان را ترک کرده بودند، مهمترین شخص، شاه ولیخان است که نفوذ زیادی بالای افغانها دارد. این شخص دوپسرخود و دو سردار عمدهٔ درانی را بقرارگاه تیمورآورده که درسیاه-آب قرارداشتند؛ اما شهزاده، با ترس از مختل شدن حکومت توسط این خدمتگارپدرش وهم ایجاد ترس و وحشت، فرمان میدهد سرهای آنها را درمقابل اوازتن شان جدا سازند. طرفداران سلیمان میرزا با دیدن این قتلها بوحشت افتیده و بیکبارگی منحل میشوند، سلیمان که خود را منزوی میبیند، به همرای 4 نفرازپیروان خویش به هند فرار میکند.

تیمورکه توسط تعداد زیاد خانواده های بزرگ وقدرتمند احاطه شده است، یکجا با یک ارتش بزرگ و با شکوه داخل کندهارشده وتوسط سرداران بحیث شاه شناخته میشود؛ اما دراین شهرفقط یک توقف کوتاه دارد، زیرا مردم شهرازاو بخاطرگرفتن حق برادرش، نفرت دارند: او هم منحیث مجازات، کندهاررا ازعنوان پایتخت محروم ساخته و پایتخت را به کابل انتقال میدهد، پسرخود محمود را حاکم موقتی کندهارگماشته و با ارتش خود عازم کابل میشود. سلطنت تیموربمدت 20 سال ادامه مییابد که در جریان آن، تقریبا همیشه زمستان را درپشاوروباقیمانده سال را درکابل

سپری میکند. با نشستن درتخت، اومقدارپرداخت به روسای افغان را افزایش داده وقسمت وسیع قلمرو را به قبایل میسپارد؛ سرداران زیادی بمقامات وعناوین عالی مفتخرمیگردند که دردربارهای سلطنتهای آسیائی اعتبارزیادی دارند.

سردارپاینده خان پسرحاجی جمال که ازادعای تاج وتخت بنفع احمد شاه سدوزی صرفنظرکرده بود، بحیث فرمانده قبیلۀ قدرتمند بارکزی تعین و به لقب سرفرازخان مفتخرمیشود. دلاورخان، سرداری که ازجنگ پانی پت فرارکرده بود، عنوان مدد خان ودرجۀ سردارسرداران را کمائی میکند. قاضی فیض الله، پیش- نواز شاه عنوان کلان کلانتر را حاصل میکند. تیمورشاه چنان اعتماد مطلق به این سرداران دارد که هرگزبدون مشورۀ آنها کاری نمیکند. عبداللطیف خان یکی ازاولادۀ شیخ احمد زاینده پیر، بحیث لیتنانت سلطنت ومالیه گیرعمومی (مستوفی) تعین میگردد. نورمحمد خان بابری بحیث رئیس محاسبات دربار والتفات خان رئیس اخته ها بحیث خزانه دارو مسئول جواهرات شاهی تعین میشوند. تمام این اشخاص دارای درجۀ وزیربوده وتیموربحیث یک قاعدۀ عمومی فرمان میدهد که اصول عدالت، مساوات و برخورد اعتدالی درمقابل همه اعمال گردد؛ اما توصیه میکند به روسای قبایل تا حد ممکن کمترین صلاحیت تقررمامورین داده شود، چون تا اینزمان آنها بصورت عام صلاحیت تقرر را داشته وتقریبا همیشه ازصلاحیت خود سوئ استفاده میکردند. محافظین شاه از قبیلۀ اسحاقزی انتخاب میشوند که سردار سرداران مربوط آن است. یک فرقۀ 12 هزارقزلباش سواره نیز تحت فرماندهی سردارمحمد خان بیات تنظیم گردیده، پرداخت افسران اوافزایش یافته و تیمورازبین اینها ندیمان هرزه گی وعیاشی خود را انتخاب میکند، چون اومیل زیادی به شراب و لذایذ دیگردارد. او با دقت زیاد هر شش ماه معاش افسران دربار وهرسال ارتش خود را میپردازد.

تیمورشاه فقط دوباردرراس ارتش قرارگرفته وبملاقات دشمنان میرود؛ تمام جنگهای دیگرتوسط سردارسرداران، مددخان اسحاقزی پیش برده میشود. اولین موردیکه تیموربجنگ میرود، در1779 بمقابل اغتشاش سند است. حاکم این ولایت که مطیع سلطۀ آنها بوده ودرزمان ظهورمهراته ها بهنگام سلطنت پدرش قطع رابطه کرده واحمد شاه آنرا حتی قبل ازجنگ پانی پت سرکوب و مجبوربه پرداخت یکمقدار بزرگ پول بحیث باج

عقب مانده وغرامت جنگ نموده بود؛ احمد بعدا او را عفو نموده ودر حکومت خویش نگهداشته بود. این رئیس مربوط قبیلۀ کلوره بوده وعنوان امیرسند را داشت. میرفتح خان رئیس قبیلۀ تلپوره (یک مخالف او) در جون 1779 بالای او حمله نموده، تعداد زیاد مردم او را قتل عام کرده و او را از حکومتش معزول میکند. رئیس کلوره به کندهارفرارکرده و درخواستی به تیمورشاه تقدیم میکند که درنتیجه تیمورشاه درراس ارتشی برای دوباره گماشتن موصوف بآنجا عزیمت میکند. شاه با تسخیرباولپور آغازنموده، درآنجا ثروت بیکرانی یافته وآنرا تصاحب میکند. شورشیان پس ازاین موفقیت نمیتوانند درجای دیگری بمقاومت پرداخته وروسای آنها فرارمیکنند، تیمورآنرا تحت کنترول امیرکلوره قرارداده و بصوب کابل برمیگردد؛ لیکن هنوزازسند نگذشته است که رئیس تلپوره ها دوباره داخل شده وباردیگرکلوره ها را اخراج میکند. شرمندگی که نصیب تیمورشاه میگردد مانع سرکوب فوری این واقعه میشود: فقط در 1786 است که سردارسرداران مددخان میتواند با یک قطعۀ کوچک مارش نموده وبا دخول او به سند، خان کلات بجانب مقابل میپیوندد؛ این رئیس باوجودیکه با تلپوره ها روابط فامیلی دارد، به بهانه های مختلف پابند معاهدۀ عقد شده جهت تقویه ایشان نمیباشد. با وجود این رویداد ناگوار، مدد با قوای کوچک خود بالای شورشیان مارش میکند، اما با مورد حمله قرارگرفتن توسط تعداد زیاد درنزدیکی دهکدۀ ژوند، شکست خورده، مجبوربه عقب نشینی شده وخواهان تقویۀ خویش درآن موقعیت میشود.

میرفتح خان بعدا با سردارسرداران داخل مذاکره شده، تقاضای درخواست همان حقوقی میکند (پرداخت باج و مالیات باقیمانده) که شاه افغانستان و رئیس کلوره ها قبول نموده اند. مدد خان این ترتیبات را قبول میکند که توسط شاه تائید گردیده است، لیکن میرفتح خان جهت جمعآوری خزانه و نیرو تقاضای وقت میکند تا بتواند با قدرت بیشترچانس پیروزی داشته باشد، اما پس ازسه سال که بحیث حاکم سند تعین شده بود ازپرداخت باج صرفنظرنموده واعلان استقلال میکند. تیمورشاه توانمندی ارسال قشون را نداشته ولذا مجبورا اورا بوظیفۀ خود برگردانده و سند تا زمان مرگ شاه، مستقل ازافغانستان باقی میماند.

مورد دومی که شاه شخصا درراس قوا قرارمیگیرد، بآرزوی فتح سمرقند و بخارا یا سرکوب باشندگان بلخ وآقچه است که بتحریک سلطان مراد

خان امیربخارا و ماورالنهر، بمقابل حاکم افغان خویش شورش نموده و او را ازشهربیرون رانده بودند. زمانیکه شاه به بلخ تقرب میکند، آنهائیکه به شورش برخاسته بودند یکجا با قشونی که سلطان مرادخان به پشتیبانی ایشان فرستاده بود، شهر را درمخالفت به شاه ترک کرده و بفاصلۀ کوتاهی ازاو خیمه میزنند. اگرتیمورشاه بیکبارگی بالای یوزبیکها حمله میکرد یقینا میتوانست آنها را نابود سازد، چون ارتش اونسبت بآنها، نتنها ازنقطۀ نظرتعداد بلکه ازنگاه روحیۀ سربازان نیزتفوق زیاد داشت؛ مگر باثررقابتی که دربین سرداران وجود دارد واحساس آزردگی فرماندهان قبایل جهت ترک مناصب سودمند ایشان، باعث وقت گذرانی وبخطر افتیدن پیروزی ارتش افغان میشود؛ تلاشهای اوجهت سازش این روسا آنقدردوامدار میگردد که ارتش بالاخره کاملا بدون تدارکات میشود.

هدف سرداران سقوط تیمورشاه است ولی امیدواربودند اینرا طوری تحقق بخشند که گویا تقصیرایشان نبوده است، با اطمینان اینکه از جانشینان او منفعت بیشتری بدست آورند. شاه ازنقشۀ آنها خبردارگردیده وجهت جلوگیری ازاین فاجعه با شورشیان به تفاهم رسیده، ازآرزوی ماورالنهر صرفنظرنموده وبه کابل عقب نشینی میکند، با نگهداری تظاهر ضعیف قدرت بالای بلخ وآقچه، که پس ازاین روزتقریبا کاملا مستقل میگردند. این واقعیت دارد که آنها حاکمی را ازطرف تیمورشاه قبول میکنند، اما آنها مواظب بودند این شخص ازبین خود آنها باشد. لذا قدرت حاکم تعین شده بسیارمحدود است؛ زیرا مردمی را که اواداره میکند اورا با وسایل زیست وخدمه تامین میکنند؛ اما آنها به او نه مالیۀ پرداخت میکردند ونه معاش وبعلاوه اورا مورد آزارقرارمیدادند. پیامد آن طوری است که تیمورشاه بالاخره نمیتواند کسی را پیدا کند تا بحیث حاکم این شهرهای اغتشاشی تعین نماید که باعث صدها فکاهی وبذله گوئی گردیده و باعث جریحه دارشدن احساس شاه میگردد، بخصوص آنهائیکه دشمن اوبودند. شخص مسخرۀ با میمون خود ازشهری به شهری رفته و به میمون خود میآموزد: اگرازمیمون پرسیده شود میخواهی حاکم بلخ یا آقچه شوی، برسرخود خاک بپاشد (عمیقترین علامۀ غم واندوه دربین آسیائیها).

اززمانیکه تیمورشاه برتخت مینشیند، خراسان درحالت دایمی اغتشاش قراردارد. شاهرخ میرزا که سلطۀ این شاه را مانند پدرش قبول کرده، خواستارکمک خویش بمقابل دوست سابقه اش ممیش خان چناران میشود

که پنجسال قبل مشهد را تسخیر نموده و دراین شهراستبداد بیرحمانه روا میدارد. تیمورشاه 30 هزارمرد تحت فرماندهی سردار سرداران میفرستد تا غاصب را سرکوب سازد. بهنگام رسیدن او بمشهد، ممیش خان مشهد را ترک کرده وخود را درقلعهٔ خود درچیناران مستحکم میسازد که مدد خان فکرمیکند نباید اورا درآنجا مورد مزاحمت قراردهد؛ لذا اوراضی میشود تا دهکده ها تاراج و قلمرو ویران شده، ولی شاهرخ را درراس حکومت مشهد قرارداده وبه کابل بر میگردد؛ لیکن هنوزبکابل نرسیده است که خبرمیشود ممیش خان چند هزارسوارجمع نموده ویکبار دیگر ولایت را تاراج کرده وموقعیت اوهر روزمورد تهدید بیشترقرارمیگیرد. تیمورشاه مجبورمیشود مددخان را جهت سرکوب این شورش تازه فرستاده وبا رسیدن او، ممیش خان بازبه دیوارهای قلعهٔ خود عقب نشینی میکند، مگراین بار، افغانها آنجا را محاصره نموده وبزودی اورا مجبور میسازند تا تسلیم شود. بآنهم سردار سرداران ممیش را با سخاوت معامله نموده واورا اختیاردارخانات خویش ساخته و با قبول یک سهمیهٔ سبک پول جهت جبران جنگ و یکهزارحیوان باری با تدارکات آن راضی میسازد: اما زمانیکه اوبه دشت های فراه میرسد، سموم یا باد سام با چنان شدتی میوزد که اوهمراه با یکتعداد زیاد سربازانش میمیرند.

چند روزپس ازاین حادثه، خراسانیها مطلع گردیده وفورا بمقابل افغانها و دست نشاندهٔ آنها شاهرخ میرزا قیام میکنند، تیمورشاه مجبورمیشود ارتش سومی جهت سرکوب ومطیع ساختن آنها درسال بعدی بفرستد. او این سربازان را تحت فرماندهی احمد خان نورزی پسرنصرالله خان قرار میدهد که با وجود مشکلات زیاد میتواند قیام را فرونشاند. ازاین زمان ببعد تا پایان سلطنت تیمور، افغانها درهیچ جنگ دیگری مصروف نمی شوند؛ بآنهم یکسال قبل ازمرگ او، حادثه جالبی رخ میدهد که نزدیک است شاه بنحو خشنی کشته شود.

مطابق بعادت معمول، تیمورجهت سپری کردن چند ماه به پشاورمیرود، اما دراین سال مدت بیشتری درآنجا مانده و توسط شورشی معطل میشود که تهدید آن بیشتروحتی تا لاهورمیباشد. ارسلاح خان مربوط قبیلهٔ مهمند و یاقوت خان رئیس اخته های شاه متوفی یکجا با چند رئیس دیگر افغان که ازتیمورناراض شده بودند، تصمیم به نابودی اومیگیرند. دربین خود توافق میکنند که یاقوت خان فرمانده محافظین حرم شاه با ورود ارسلاح

خان وافراد او بداخل ارگ کمک کند. وقتی شاه برمیگردد، اورا بقتل رسانیده وبعدا برادرزاده او، اسکندرخان پسرسلیمان میرزا را بحیث شاه اعلام کنند.

درروزیکه باید این توطئه اجرا گردد، 2500 تفنگدارکوهی وتعداد زیاد باشندگان مصمم ومسلح پشاوربصورت ناگهانی دریک فضای وسیع پوشیده با خرابه ها جا بجا میشوند که معمولا صحرائی بوده ودرجانب میدان بزرگ مقابل ارگ واقع است که درآنجا چند هزارسواره قزلباش محافظ شاه همیشه خیمه زده اند. حدود ساعت 2 بعد ازظهربوده واقوام شرقی بخواب نیمروزی میروند؛ لذا محافظین قصرهمه خواب یا نیمه خواب بوده وتوطئه کنندگان با استفاده ازاین موقعیت، میخواهند ازطریق دروازۀ داخل ارگ شوند که یاقوت خان کلید را دراختیارایشان قرارداده است. با یک تصادف نایاب، تیمورشاه هنوز به خواب نرفته و با شنیدن همهمه وهبهب صداها درک میکند با خطرجدی مواجه بوده، بسرعت به قلۀ برجی دریک کنج ارگ رفته وبمیدان بزرگ نگاه میکند. قاتلان هرگز باین فکرنمیباشند که او خود را در جائی پنهان کند که هیچکس بآنجا پا نگذاشته، لذا درجستجوی او بآنجا نمیروند؛ اما وقتی آنها برمیگردند توسط فریادهای او جلب شده ومیبینند شاه لنگی کشمیری خود را بحیث علامۀ پریشانی به قزلباشهای غلام که درپائین درحال خرویف کردن اند، درهوا شورمیدهد؛ توطئه کنندگان کوشش میکنند اورا با شکستن درها دستگیرکنند، اما یکی ازدروازه ها که با آهن بسته وقفل شده است، بمقابل تمام تلاش آنها مقاومت نموده و وقت کافی به محافظین میدهد تا بالا آمده وقویا بالای شورشیان حمله نمایند که بسرعت متلاشی میشوند، چون مردان پشاوری بمجرد بصدا درآمدن زنگ خطرمتفرق وپراگنه میشوند. غلامان که بزودی توسط سربازان دیگرتقویه میشوند، توطئه کنندگان را تارومارنموده وصرف تعداد محدود آنها میتوانند فرارکنند – ارسلاح خان به قبیلۀ خود فرارمیکند که دروادی کوههای هشتنگر، یک منطقۀ ناهموار وپرازمشکلات واقع بوده و درآن سوارۀ افغان چانس کمی برای موفقیت داشتند اگربتعقیب اومیپرداختند. تیمور، مکارانی را جهت گرفتاری مجرم استخدام میکند؛ اوبخشندگی جعلی وانمود کرده و با اعلان روزانه در دربار وهم بطورخصوصی که ارسلاح را عفو نموده و قبول دارد که در مورد اوبرخورد غیرعادلانه صورت گرفته و مایل است زخم های وارده براو را مرحم گذارد. اواین احساسات را درملای عام آشکار میسازد؛

وقتی میفهمد این آوازه ها به گوش ارسلاح خان رسیده است، یکی از اشراف دربارخود را همراه با یکتعداد خدمه ها بنزد اومیفرستد، آنها قرآنی را با خود حمل میکنند که دربالای یک صفحهٔ آن سوگندی حک شده، مبنی براینکه او گناه ارسلاح را بخشیده و برآن مُهرخود را گذاشته است. ارسلاح خان با اعتماد برتقدس قرآن ووعدهٔ رسمی شاه، هیئت را بخانهٔ خویش اجازه داده، آنها را باشکوه پذیرائی نموده وپس ازچند روزبا هیئت به کابل برمیگردد؛ اما بمجرد رسیدن بکابل، گلوی اورا قطع می کنند. تیمورشاه با اطمینان از مرگ این رئیس، فرمان قتل عام مردم پشاوررا صادرمیکند که دراین شورش سهم گرفته وحد آنرا یکسوم باشندگان آنجا تعین میکند؛ متاسفانه این فرمان بخوبی تطبیق شده وپشاور با این کشتاردوامدارومتعاقبا مهاجرت عمومی خالی ازسکنه میشود.

ازاین زمان ببعد تیمورشاه مظنون، ترشرو و ناآرام گردیده، بخشایندگی او که تا اینزمان چشمگیربود کاملا ازبین رفته و بیک استبداد بی مانند تبدیل میشود. روزهای آخراودرتشنجات (حملات ناگهانی) متداوم ندامت وترس بپایان میرسد؛ اونمیتواند وجدان خود را آرام نموده واز گناه قتل عامی که ازآن سخن گفتیم رها سازد و نه هم از کشتارارسلاح خان که با سوگند دروغ قرآن همراه بوده و هم گرفتن زن یک افغان کندهارتوسط زور و دادن او به محمد خان، یکی ازمقربانش که به اوعلاقه واشتیاق داشته است. تیمورشاه صرف ده ماه پس ازحادثه پشاور زنده میماند؛ مرگ او در1793 با التهاب روده و استفراقهای شدید بوقوع میپیوندد. چندین نفرازمعاصران اوکه شاهد مرگ اوبودند با اطمینان گفته اند او توسط یکی اززنان حرمش، خواهریک رئیس پوپلزی که دشمن اوبود، مسموم گردیده است.

باوجود یکتعداد اعمالیکه فوقا ذکرشد، سلطنت تیمورشاه درافغانستان طوری توصیف میشود که با عدالت، مساوات واحساس پدرانه او با رعایایش همراه بوده است. اومشکلات زیادی دارد که برآنها فایق می گردد؛ سردارانی که پدرش را برتخت نشانده بودند وبا اودساتیرامورات را تقسیم میکردند، اکثرا خود را رهنمای او تصورمیکردند تا مشاورین او. شاه مدت طولانی تلاش میکند خود را ازاین بندگی نجات دهد، اما با دیدن زحمات بیهوده، او خود را تسلیم هرزه گی و زنبارگی میکند که مولفین اروپائی با شدت زیادی اورا سرزنش کرده اند، بدون درنظرداشت

اینکه آیا برای او ممکن بود بنحو دیگری برخورد نماید. آنها شاید اینقدر شدید برخورد نمیکردند اگرخود را زحمت داده وعلت این بی احساسی را جستجو میکردند. آنها چیزهای را که ازافغانها شنیده بودند تکرارکرده اند؛ لیکن نباید فراموش کنیم مردم افغان دربین مردان بزرگ خویش فقط آنهائی را قبول دارند که جیب خود را با غارت پرنموده، درهمه جا جنگ وویرانی براه انداخته وآنها را به آرزوی نهائی آنها یعنی کسب ثروت برساند؛ فقط با استفاده ازاین وسایل است که احمد شاه بحیث یک افغان عالی مورد احترام میباشد، او میتواند خود را با قبایل غارتگری مشهور سازد که قوم اورا تشکیل میدهند. پسرش بعوض ثروتمند ساختن آنها با جنگهای متوالی، مجبوراست بکمک کسانی بشتابد که با گرفتن پول از خزانۀ خودش او را محافظت میکنند؛ این کافی بود که اومورد افترا و احساس نادرست مردم قرارگیرد. یک افغان دوست دارد به مصرف مردمان دیگرزندگی کند؛ هرچیزیکه او را وادار سازد تا احترام دارائی ومال همسایه های خود را نماید یا تابع قوانینی شود که مانع اوازچپاول و تخریب شود مخالف سرشت اواست؛ لذا آیا این حیرت انگیزاست که با داشتن چنین احساسات و روحیه، سلطنت تیمورشاه درنظرآنها ضعیف و زنباره نباشد؟ من درجریان سفرخویش به افغانستان، درموارد متعدد، صحبتهای با بعضی سرداران قابل احترام داشتم که دارای موقفهای بسیار بلندی دردرباربوده و خصایل او را تمجید میکردند. این افراد با اطمینان میگفتند که ذکاوت وفعالیت این شهزاده مساوی به شهامت وثبات اوبوده؛ وهمین خواص او بود که پدرش را وادارساخت او را نسبت به پسران دیگرش ترجیح دهد؛ اما این حماقت مطلق خواهد بود اگراو خود را در مبارزۀ آشکاربا سرداران سابق درگیرمیساخت، کسانیکه توسط افغانها با متمرکزنمودن تمام قدرت دردستهایشان مورد احترام وتکریم بودند، چون این منازعه فقط به زیان او تمام شده و به نابودی کامل او منجرمیشد. او مسیرعاقلانه و محتاطانه اعطای امتیاز معقول بعوض جنگ داخلی خطرناک و نامعین را ترجیح میدهد؛ اگراوعیاش وهرزه بود، میتوان تائید کرد که فقط شیوۀ اکثریت سلطنتهای شرقی را پیروی کرده است – حتی کسانیکه دارای درجات بلندی درصفحات مورخین هستند. باید درنظر داشت، تازمانیکه تغیری درعادات آسیائیها بوجود نیاید، سوئ استفاده از قدرت وعیاشی، اولین ومهمترین حق میراثی آنها محسوب میشود. بآنهم تیمورشاید کمترزنباره میبود اگر، مثل پدرش، قدرت کامل دراختیارمی

داشت؛ اما بعلت نداشتن مسایل جدی که بآن میپرداخت، اوتسلیم مسایل پوچ وبیهوده میگردد.

زمانیکه سرداران همرکاب احمدشاه میمیرند، پسران ایشان درنفوذی موفق میشوند که پدرانشان دراجرای امورات حکومت داشته و تیمور نمیتواند درمقابل ایشان مقاومت نماید. این روسا تنظیم کنندۀ قبایل بودند؛ آنها میتوانستند قبایل را دریک لحظه ازاومنزوی سازند واومجبوربود با ایشان مناسبات خوبی داشته باشد. متاسفانه این سرداران جوان، پر حرارت وجاه طلب اند؛ بدون داشتن تجارب پدرانشان، اینها هرگز نمیدانستند چطورمیتوانند اتحاد دربین خویش را حفظ نمایند؛ تیمور بعوض دریافت خصوصیات ضروری آنها برای غلبه بر مشکلات، مصروف مرهم گذاری سوئ تفاهم دربین آنها میشود که نمیتواند بدون مهارت بزرگ بدست آید، طوریکه هم احساس آنها را جریحه دارنسازد وهم قدرت خود را بحیث شاه بالای آنها نگهدارد. این همان روش معتدلانه وامتیازدادن زیرکانه به روسای جاه طلب ومشتاق تغیربود که برای او سلطنت 20 ساله بارمغان آورد و آنهم بدون صحنه های هرج و مرج که با خون جانشینان رنگ میگیرد. پیامد همین عدم تعقیب پسران ازنمونه پدران است که آنها ازتخت افغانستان پائین افتیده و روز وشب خویش را با شمشیر یا در تبعید میگذرانند.

تیمورشاه 36 اولاد برجای میگذارد؛ ازجمله 23 پسربنامهای:
همایون میرزا – مادر، سدوزی.
محمود میرزا، حاجی فیروزالدین میرزا – مادر، پوپلزی.
عباس میرزا، کهندل میرزا – مادر، اسحاقزی.
زمان میرزا، شجاع الملک میرزا – مادر، یوسفزی.
احمدمیرزا، محمدسلطان میرزا، یزدان بخش میرزا – مادر، نورزی.
کشورمیرزا، سلطان علی میرزا، نادرمیرزا – مادر، نواسۀ نادرشاه.
ایوب میرزا، حسن میرزا – مادر، پوپلزی.
اشرف میرزا، مظفرمیرزا، جهان والا میرزا – مادر، اچکزی.
محمد مراد میرزا، میرانی میرزا، حسین میرزا – مادر، محمدزای.
هاشم میرزا، شاپورمیرزا – مادر، مغول.

بسیارمهم است خواننده بنام شهزادگانی متوجه شود که ازعین مادراند، چون برادراندرها معمولا ازهمدیگرنفرت داشته ودرصورت اغتشاشها، تقریبا همیشه بمقابل آنها متحد میشوند. آنها درگرفتن سلاح تقریبا همیشه ازپشتیبانی قبایلی برخوردارمیشوند که مربوط مادرایشان است.

تقریبا تمام این شهزادگان، طوریکه فوقا دیده میشود زادهٔ مادران افغان اند باستثنای کشور، سلطان علی و نادر که نوادگان نادرشاه و هاشم و شاپور که مادرایشان دختر امپراطورمغول احمد شاه گورگانی است که تیمورآنرا در1750 عقد نمود. تمام این شهزادگان هریک بین 10 تا 15 اولاد داشته وکسانیکه ازفجایع سقوط سلطنت زنده میمانند، درهند مهاجرشده و تعداد زیاد آنها جیره خواران کمپنی هند شرقی میشوند.

فصل 9 – افغانستان بهنگام مرگ تیمورشاه

افغانستان بهنگام مرگ تیمور، دسایس جانشینی، پشتیبانی پاینده خان اززمان میرزا، تکتیک افغانها، اعلان زمان بحیث شاه، مارش اوبمقابل برادرش درکندهار، فرارهمایون میرزا، استبداد زمانشاه، اقدامات خونین او، سپردن بلخ به پارس، مارش زمان بمقابل پنجاب، تسخیر کندهارتوسط همایون، تسخیرشهرتوسط زمان با خیانت، اسیرساختن همایون، کشیدن چشمهای اوتوسط برادرش، پیشروی زمان بسوی سند، تلاش محمود میرزا برای قطع او، جنگ گوریک، پیشروی زمان بسوی هرات، تسخیرشهر، عقب نشینی محمود میرزا به پارس، پیشروی بسوی فراه، جنگ امارت، سرمایه گذاری هرات توسط محمود، مکاری زمانشاه، ترک محمود ازقرارگاه خود، شکست ومتفرق گردیدن متحدین او، رسیدن زمانشاه به هرات، عقب نشینی محمود به بخارا وخیوه، اغتشاش سیکها، سرکوب لاهورتوسط زمان، فاجعهٔ ارتش او، رسیدن او بکابل وکندهار، گرایشات مرگبارزمان شاه، نارضایتی افغانها، وزیروفادارخان، توطیهٔ سرداران، اعدام پاینده خان وهمدستان او، فرارفتح خان، اغتشاشات، تسخیرفراه و کندهارتوسط فتح خان با همراهی محمود، فرار ارتش اززمان، جنگ بین برادران، شکست زمان وکشیدن چشمهای او، اعدام وفادارخان، عقب نشینی زمان به بخارا، خصوصیات شاه.

+ + +

افغانستان بهنگام مرگ تیمورشاه شامل ولایات کشمیر، لاهور، پشاور، کابل، بلخ، خلم، کندهار، ملتان وهرات است؛ کلات، بلوچستان وخراسان پارسیان نیزسلطهٔ او را قبول داشتند. سند باوجودیکه مدت پنجسال، باج موافقه شده با میرفتح خان، رئیس تلپوره ها را نپرداخته است نیزازجملهٔ ملحقات اومحسوب میشود. تیمورباوجود اینکه نسبت به پدرش دوربین نمیباشد، هیچیک ازپسران خود را بحیث جانشین تعین ننموده وشناسائی هیچیک ازایشان را توسط سرداران بدست نمیآورد. اکثریت پسران تیمور بهنگام مرگ اوحاکمان ولایات مختلف اند. بزرگترین آنها همایون میرزا (جانشین حقوقی) حاکم کندهار، محمود میرزا حاکم هرات، عباس میرزا حاکم پشاور، زمان میرزا حاکم کابل، شجاع الملک حاکم غزنی و کهندل حاکم کشمیراست؛ هنوزمناسک خاکسپاری جسد شاه پایان نیافته که پسرانش برسرجانشینی به مناقشه میپردازند. اکثریت آنها به کابل آمده بودند تا بهنگام مرگ پدرشان حاضرباشند؛ تعدادی بشمول همایون میرزا ومحمود میرزا درحکومات خویش باقی مانده بودند، جائیکه آنها محبوب مردم بوده وامیدوارکمک وپشتیبانی ایشان درگرفتن قدرت بودند. محمود میرزا پشتیبانی خود از همایون میرزا را در بدست گرفتن قدرت وعده داده وهمایون با قبول این خدمت، وعدهٔ سپردن حکومت هرات را باو میدهد. اما دربین برادرانی که درکابل بودند تفاهم خوبی بمیان نمیآید.

عباس میرزا چهارمین پسرتیمورشاه با داشتن زور زیاد مشهوربوده و درمرحلۀ اول چانس بدست گرفتن تخت را دارد؛ اما سرداران قبل از اجرای مراسم تشیع جنازۀ پدرش انتخاب اورا ممانعت نموده واین تعویق چانس اورا تغیرمیدهد؛ چون هرسردار خود را بیکی از شهزادگان وصل نموده وتلاش میکنند تا نفوذ خویش را درجهت نفرمطلوب خود بکار اندازند. نتیجۀ آن نفاق کامل دربین سرداران بوده، هرجانب دست بسلاح برده وخون درکوچه های کابل جاری میشود.

قویترین و با نفوذ ترین سرداردربین همه، پاینده خان پسرحاجی جمال است که بنفع احمدشاه از ادعای تاج وتخت صرفنظرکرده بود. اومانند پدرش رئیس خانواده محمدزی و رئیس ستاد فرماندهی قبیلۀ بارکزی میباشد. این موقف به اونفوذ زیادی دربین مردم میدهد که پس ازصعود اولادۀ سدو برتخت، یکقسمت احترام آنها گرفته شده و(با ترس) به اولادۀ محمد داده میشود وآنها فکرمیکنند بتنهائی قادربه نگهداری امتیازایشان بمقابل قدرت اضافی است که به شاهان خویش داده اند. پاینده خان وابستگی خویش را به زمان میرزا پسرپنجم تیمورابرازداشته وموفق به کشاندن با نفوذ ترین اشراف افغان و روسای قزلباش کابل میشود. دربین اشراف افغان، احمد خان نورزی، فتح الله خان سدوزی، نورمحمد خان، امین الملک، امیراسلام خان جوانشیر، جعفرخان جوانشیر، محمد خان بیات، امیرالله خان لوگری ویکتعداد مقامات عالی وقدرتمندان موجود بودند. اومیتواند بکمک آنها درمرحلۀ اول، هیجانات عمومی را آرام نموده ومتعاقبا شهزاده زمان را بطریق ذیل بقدرت برساند:

باساس پیشنهاد پاینده خان، شهزادگان موافقه میکنند با روسای قبایل نشسته و با آزادی تمام بانتخاب شاه ازبین شان اقدام نماید. هریک از پسران تیموریکجا با سرداران به جلسه میآیند؛ با تفاهمی که صورت گرفته، هیچیک مسلح نمیباشند. محل برگذاری جلسه، خانۀ پاینده خان تعین شده است؛ اوقبلا با پنهانکاری زیاد تمام دروازه ها وکلکین ها را مستحکم نموده واپارتمانها را طوری ترتیب داده که هیچ زندان نمیتواند امن ترازآن باشد. وقتی شهزادگان جمع شده وبه بحث ادامه میدهند، زمان به بهانۀ، جلسه را ترک میگوید درحالیکه طرفداران اودرآنجا مخفی شده اند. پاینده خان نیزبخاطرجلوگیری ازهرگونه شک وتردید، حتی یک کلمه

بطرفداری نامزد خویش اظهارنداشته، بتعقیب اوازاتاق خارج شده و پس ازآن تمام کسانیکه درداخل حویلی میباشند قفل گردیده واطراف آنها را سربازان محاصره میکند.

جناح های مختلف که ازتماس با روسای اسیرشان محروم شده وبدون دستورمیمانند، مجبورمیشوند توسط پاینده خان قانع گردیده وزمان میرزا را بحیث شاه قبول نمایند. شاه جدید با توقیف برادران خویش برای پنج روز، فقط چند گرام نان خشک بآنها داده وبااینترتیب آنها را وادارمیسازد تا انتخاب اورا برسمیت بشناسند. بعدا آنها را بهمرای روسای اسیرازآنجا بیرون نموده وبه ارگ بالاحصارانتقال میدهد، بداخل دیوارهائیکه زمان شاه فکرمیکند نگهداشت ایشان درآنجا ضروراست.

شاه جدید سلطنت خویش را با اجرای تقاعد برای خدمه های سابق و فداکارپدرخویش واعطای امتیازات مختلف برای سرداران که مخالف او بودند، شروع میکند؛ اما یکتعداد دیگررا بقتل میرساند؛ پس ازاینهمه، افغانها که مجبورشده اند شاهی داشته باشند، خود را با همین شخص راضی میسازند که مخالف دیگری درکابل ندارد.

همایون میرزا با اطلاع ازاین موضوع وغصب حقوقش بحیث بزرگترین پسرتیموربمقابل زمان اعتراض نموده وآماده جنگ میشود؛ برادرش محمود میرزا نیزچنین میکند؛ یکتعداد طرفداران آنها نیزخواهان سقوط زمان میشوند. مگرزمانشاه بخاطراینکه ازبزرگترین وغنی ترین قسمت سلطنت محروم نشود وچون اختیاردارخزانه وسربازان میباشد، نمیخواهد غیرفعال باقی بماند؛ لذا دریک مدت کوتاه، قوت بزرگی جهت سرکوب مخالفین بوجود آورده وبصوب کندهارحرکت میکند. باوجودیکه هنوز محمود بکمک اونیامده است، همایون میرزا جسورانه بمقابل او پیشروی نموده ودرشهرکوچک کلات غلزی باهم مقابل میشوند؛ جنگ بزرگی بین برادارن رخ میدهد؛ همایون کاملا شکست خورده، به بلوچستان فرار نموده ودرکلات نزد امیرناصر خان پناهنده میشود.

محمود میرزا بخاطرآرامسازی شورش هرات باقی مانده ونمیتواند به عهدی که به برادرش همایون داده، به کمک او بشتابد؛ اما زمان پس از شکست همایون آماده میشود تا محمود را مطیع سازد، ولی شورشهائیکه

درکابل بوقوع میپیوندد، اورا مجبورمیسازد به کابل برگردد. مشاورین شریردراینزمان نفوذ زیادی بالای شاه حاصل میکنند؛ آنها او را قانع میسازند که ضعف و مدارای پدرش درمقابل سرداران باعث شکست رفاهی گردیده که توسط جدش احمدشاه درافغانستان بوجود آمده وتوصیه میکنند این سیستم را تغیرداده وقدرت مطلق را بدست خود گیرد.

بخاطرتحقق این هدف، زمانشاه شروع به جابجای مقامات بزرگی میکند که اززمان ایجاد سلطنت، منحیث مفتخواران بمیراث مانده بودند. حتی شخص پاینده خان که تخت او مرهون این شخص است نیزازخدعۀ این تغیرات فاحش بیرون نمیماند. نفوذ اوفوق العاده کاهش داده شده و این برکناریها مدت زیادی باعث تسکین دلهرۀ نمیشود که مشاورین جاه طلب او پیشنهاد کرده بودند، لذا افراد سرشناسی که بربنیاد سوگند رسمی به دربارجذب شده بودند، توقیف، زندانی یا بقتل رسانیده میشوند. این کشتار های خونین باعث توسعۀ آشفتگی درکابل گردیده وشهروندان بزودی در زیریوغهای آهنین قرارداده میشوند. این خشم واستبداد بیمورد باعث فاصله گرفتن مردم ازشاه جدید میگردد؛ برادران اوکه پس از زندانی شدن درارگ آزاد شده بودند بولایات مختلف رفته ودرهمه جا عدم اطاعت باو را تحریک میکنند. آنها که خود درتوطئه سهیم بودند در موجودیت سربازانی که جهت سرکوب بینظمی فرستاده میشود ازتلاش برای سقوط برادرخود ابا نورزیده وبرای تحقق آن دوام میدهند. شاه زمان با ترس ازواکنش عمومی، ازکشتارکسانیکه دراختیاراوبود صرفنظر میکند؛ اما منازعه دربین پسران تیمورشاه، مقدمات صحنه های قتل عام وکشتاررا بوجود آورده وباعث پایان سلطنت سدوزیها میشود.

دراین وقت است که آقا محمدخان، موسس سلطنت قاجاردرپارس، محمد حسین خان قره گوزلو را بحیث سفیربدربارزمانشاه فرستاده وخواستار واگذاری بلخ باومیشود تا بتواند با اطمینان کامل برضد بیگی خان سلطان بخارا تهاجم کند. زمانشاه که فوق العاده دست پاچه شده، نمیتواند این واگذاری به قاجاررا رد نماید که با یک لشکربزرگ درمشهد قراردارد؛ لذا نه تنها به تقاضای اورضائیت میدهد بلکه وعدۀ ارسال نیرو را نیز میدهد. متعاقبا آقا محمد خان که ازطرف غرب با تهدید تهاجم روسها مواجه میگردد، نمیتواند باین معامله جامۀ عمل بپوشاند.

درجریان حوادث فوق الذکرآتش خاموشی وجود دارد که بزودی دربین قوم افغان شروع به انفجارمیکند. پنجاب که توسط احمدشاه به سلطنت الحاق شده بود اعلان استقلال نموده وشاه زمان فورا تصمیم به تنبیه اغتشاشیون میکند؛ اما هنوزازاندوس عبورنکرده که خبرمیشود، برادرش همایون بکمک امیران بلوچستان، کندهاررا تسخیرنموده است. این خبراو را مجبورمیسازد ازتهاجم به لاهوردست کشیده وازطریق کوهها بکندهار حمله کند. با نزدیک شدن زمان، همایون توسط طرفداران افغان خود مورد خیانت قرارگرفته ومیخواهند اورا دستگیروبه زمان تسلیم نمایند؛ اما اوبکمک بلوچها موفق بفرار گردیده وبه بلوچستان میرود. شاه زمان یکهزارسواربتعقیب اومیفرستد ولی اوبخاطر گرفتارنشدن، برای چندین روزدیگرفرارنموده وبه هرات برمیگردد که درناحیۀ زمینداور دستگیر شده وباساس فرمان زمانشاه، چشمهای اوکشیده میشود. شاه با اجرای این عمل ظالمانه خویش مسرورشده وجهت تقویۀ بیشترقدرت خویش، بفکر مارش بمقابل امیران سند میشود تا از یکطرف آنها را بخاطرحمایت از همایون مجازات نماید وازطرف دیگرآنها را وادارسازد باج باقیماندۀ را بپردازند که چندین سال قبل ازمرگ تیمورشاه تاکنون نپرداخته اند.

شاه زمان به معبربولان رسیده که خبرمیشود محمود میرزا پس ازاستقرار قدرت خویش درهرات، با لشکرقوی عزم پیشروی ازعقب او دارد، در حالیکه اومصروف مجادله درسند است. لذا بادرنظرداشت این مجبوریت، اوبا شرایط پرداخت 300 هزارلیره باج عقبمانده (اصل آن سه برابراین اندازه بوده است) با فتح الله خان تلپوره وتائید حاکمیت اودرسند راضی شده وپس ازآن جهت مقابله با برادرش برمیگردد.

محمود میرزا با اطلاع ازبرگشت زمانشاه بطرف کندهارتوقف نموده، در کوههای سیاه بند سنگرگرفته وفقط وقتی پیشروی میکند که زمان حدود دویا سه مارش ازقرارگاه فاصله دارد. دولشکربهم مقابل شده ودرگوریک (دهکدۀ بزرگی دربین گرشک وزمینداور) بهم حمله نموده و15 ساعت متوالی باهم میجنگند. درآخر، بخت برضد محمود میرزا برگشته، شکست خورده، ازارتباطات خویش قطع شده ومجبورمیشود فقط با یکصد نفر بستگان خویش فرارنموده وبداخل دیوارهای فراه عقب نشینی کند.

شاه زمان پس از این بدون دادن زحمات بیشتربه دشمن، بطرف هرات مارش نموده ودرپای دیوارهای آن خیمه میزند، لیکن چندین حملۀ اوبا قوت تمام عقب زده شده ودرمرحلۀ عقب نشینی میباشد که مادرمحمود میرزا با پیشنهادی بقرارگاه اوآمده وزمان را مطمئین میسازد اوآرزوی تاج وتخت نداشته وفقط با حاکم بودن درهرات راضی میباشد. شاه که مشتاق انتقال لشکربنقاط دیگری است که بطورجدی مورد تهدید قرار دارند، ازاین پیشنهاد خشنود گردیده وفورا با آن موافقه میکند.

کامران میرزا پسرمحمود وحاجی فیروزالدین برادراوکه درغیاب محمود بحیث حاکم گماشته شده بودند، درداخل ارگ باقی مانده وازرفتن بشهر میترسند تا قلعه توسط اشخاص خاین درگارنیزیون تسلیم نشود. با نداشتن معلومات درمورد توافق هردو برادر، حیرانی آنها بیشترازخوشی آنها است وقتی میبینند زمان شاه عقب نشینی نموده وآنرا نتیجۀ رسیدن محمود میرزا درراس قوتهای تازه میدانند. لذا آنها با امیدواری به پیروزی خود، بسرعت سربازانی را که دراختیاردارند تنظیم نموده و شاه را تعقیب می کنند؛ اما هنوزبه اقامتگاه روز- باغ واقع در7 میلی جنوب هرات نرسیده اند که قلیچ خان پارسیوان (یک سردارتایمنی، خان مطلق خاف ویک مرد با نفوذ درقلمرو و با اعتباردرامورنظامی) که مورد اعتماد کامران و فیروزالدین وفرمانده ارگ بهنگام غیابت آنها است، قاصدی به زمانشاه فرستاده واطلاع میدهد ارگ دراختیاراوقراردارد، فورا آمده وبا سربازان خود آنرا اشغال کند.

شهزادگان با شنیدن این اوضاع نامساعد فورا به هرات برمیگردند که هنوزدراختیارآنها بوده ومیخواهند ازتمام جوانب بالای ارگ حمله کنند؛ لیکن به توپ بستن آن بیهوده است. آنها که قلیچ خان را احضارنموده بودند تا بوظیفۀ خود برگردد، فقط با آتش دو چند جواب میدهد. این محل که بسیار قوی بوده، خوب تدارک شده وقادراست درمقابل هرگونه حمله برای چند ماه مقاومت کند، درحالیکه زمانشاه فقط دو روزضرورت دارد تا بآنجا رسیده وآنرا اشغال نماید. چون شهزاده ها میبینند طرفداران شان آنها را ترک میکنند، بسمت خراسان فرارمیکنند؛ لذا زمان با مواجه نشدن به مقاومت بیشتراختیارهرات را بدست گرفته و مدت چارماه درآنجا باقی میماند. زمان پسرخود قیصرمیرزا را بحیث حاکم تعین نموده وفرماندهی قشون هراتیها را بهمرای 1000 افغان سواره به سردارقلیچ خان میسپارد

که محل را باو تسلیم کرده است. زمان خان پوپلزی بحیث وزیرقیصر میرزا تعین شده وعنوان حاکم خراسان پارسی را اختیارمیکند که زمانشاه تمایل یکجا نمودن آنرا با افغانستان دارد. اوباین منظوریک قشون دیگررا تحت فرماندهی سردارپوپلزی، جدا ازفرماندهی قلیچ خان باقی میگذارد تا قادر باشد بآن ولایت تهاجم نماید که اشغال آنرا فیصله نموده است. شاه پس ازاتخاذ این تدابیربه کندهار برمیگردد، جائیکه درآن مدت کوتاهی باقی مانده و پس ازچند روزبه کابل میرسد.

اما محمود میرزا بدون پول یا ارتش نمیتواند چیزبیشتری انجام دهد، لذا مصمم میشود به تهران رفته وخواستارکمک ازفتح علی، شاه پارس شود که چند سال قبل برتخت قاجارنشسته است؛ این شاه وعدۀ پشتیبانی وتقرر دوبارۀ اوبرحکومت هرات را میدهد بشرطیکه سلطۀ او را بپذیرد. این واقعه درسال 1798 رخ میدهد، وقتی شورش صدیق خان درآذربایجان، فتح علی را مجبور میسازد بآنطرف برود؛ اما قبل ازعزیمت، فرمان میدهد امیراسدالله خان حاکم کاشان وپسراعتماد الدولت حاجی ابراهیم شیرازازمحمود میرزا مواظبت نماید. محمود میرزا با امیراسدالله خان به کاشان میرود، ولی متوجه میشود اقامت فتح علی شاه درشمال طولانی شده وشهزاده با خسته شدن ازانتظاربرای پشتیبانی وعده شده، به شاه نوشته وخواستاراجازۀ ترک اقامت ازآنجا میشود. شاه پارس بدرخواست اورضائیت داده، محمود به خراسان آمده وامیدواراست بتواند سربازگیری نماید؛ اودرامیدهایش فریب نمیخورد، چون میرعلی خان، یک عرب و حاکم ناحیۀ قاین ازدرخواست اوحمایت کرده و با 3 هزارپیاده بطرف فراه مارش میکند. باشندگان شهرطرفدارمحمود بوده وبا شنیدن تقرب او، چند روزه مارش باستقبال رفته وتعداد زیادی درارتش اوثبت نام میکنند.

خبررسیدن محمود میرزا بسرعت درهرات پخش شده وبا اغراق گفته میشود او با 50 هزارمرد به فراه رسیده وتمام کسانی را که درمسیراو قرارداشتند، مطیع ساخته است. این گذارشات باعث آشفتگی اذهان مردم گردیده؛ کسانیکه شهزاده محمود را ترک گفته بودند با ترس ازخشم او، آمادۀ مهاجرت میشوند؛ شهزاده قیصربا باوربه صحت اطلاعات، بسرعت مصروف ترمیم وتدارک ارگ میشود؛ اما بعدا گذارشات دقیقتر مواصلت نموده وترس شهزاده وباشندگان کاهش مییابد.

گذارش این مارش ظفرنمون باعث تقویه بیشترمحمود میرزا توسط چند هزارنفردیگرمیشود؛ دربین ایشان جبارخان، سردارنورزی میباشد که یک قطعۀ یکهزارنفری با خود میآورد؛ ولی وقتی میبیند ارتش محمود بسیارکوچک است ازعمل خود پشیمان شده ودریک شب تاریک ومخفیانه قرارگاه را ترک نموده وخود را به هرات میرساند، جائیکه او گزارش دقیق اوضاع را ارائه میکند. قیصرمیرزا با اطمینان باین معلومات، با یکجا نمودن سربازان قلیچ خان و زمان خان پوپلزی (که باخبرشدن از اوضاع فورا ازخراسان برمیگردد، ازجهتی که اوحرکت نموده بود)، بمقابل کاکای خود مارش میکند. محمود میبیند که فراه مطابق میل او است، لذا آنشهررا بطرف راست خود گذاشته، بطرف دشمن پیشروی نموده وآنها را درنزدیکی دهکدۀ امارت حمله نموده وتارومارمیسازد.

ارتش متلاشی شده بسرعت بهرات عقب نشسته ودروازه ها را میبندد. محمود آنها را تعقیب میکند اما بعلت قلت نیروکه نمیواند آنها را محاصره کند، تصمیم میگیرد دریک نقطه سواحل هریرود حدود سه میل ازدیوارها خیمه زند. وزیرزمان خان درمییابد که همدردی هراتیان بطرف محمود بوده و وقت گذرانی بنفع محمود میباشد: لذا تصمیم میگیرد چون قوت کافی ندارد، پیروزی را با مکاری و حیله بدست آورد. او پس ازکسب اجازت آن شهزاده، نامۀ عنوانی میرعلی خان عرب میفرستد، گویابجواب شرایط قرارداد وتامین طرفداری شهزاده که درعوض آن میرعلی وعده میدهد محمود میرزا را بدستش بسپارد. وزیر زرنگ این نامه را بدست یکی ازمردهای ذکی سپرده وتوصیه میکند اوطوری رفتارنماید که مورد سوئ ظن قرارگرفته وتوسط سربازان شهزاده گرفتارشود وبعدا اصرار نماید که نامۀ مورد نظرنباید دیده شود. برنامه طوریکه اوطرح نموده، اجرا میشود؛ محافظین قرارگاه قاصد را دستگیرنموده و او را با نامه تحویل محمود میرزا میکنند. محمود با این دام هشدارشده وخواستار مشورۀ یکی ازاشراف افغان بنام محمداکرم خان میشود، اومشوره میدهد با فرارمیتواند مانع دامی شود که برایش تنیده شده است.

بآنهم محتوای این نامه ازمیرعلی خان مخفی نمیماند. لذا اوبا عجله بنزد محمود شتافته وبا سوگند واعتراض، صداقت و فداکاری خود را ابراز میدارد. این شهزاده طوری وانمود میسازد که باورنموده است؛ لیکن، وقتی شب فرا میرسد، همراه با پسرخود کامران، برادرش حاجی فیروز

الدین، سرداراکرم خان ویکتعداد خدمهٔ وفادارازقرارگاه فرارمیکنند؛ وقتی بجای مطمینی میرسند، پسروبرادرخود را به تهران میفرستند تا کمک وعده شده توسط فتح علی شاه را بدست آورد که بغرض جلب امیربخارا بآن صوب رفته است.

بمجرد ترک قرارگاه توسط محمود میرزا، متحد او میرعلی خان وبعدا قیصرمیرزا ازواقعه اطلاع یافته وبا استفاده ازاختلال وحیرانی که دربین قایناتی ها بعلت این حادثه بوجود آمده، بالای آنها حمله نموده، آنها را تارومارساخته، تعداد زیاد آنها اسیروبه هرات آورده میشوند. میرعلی خان با چند اسپ وتحمل محرومیتها وخطرهای بزرگ به قاین میرسد.

شاه زمان بزودی درکابل مطلع میشود که برادرش محمود به افغانستان برگشته وبعضی گذارشات نادرست نیزاورا وادارمیسازد باورنماید که قیصرمیرزا با شکست درامارت، شهرهرات را با تقرب محمود تخلیه نموده است. لذا اوبدون ضیاع وقت ارتش خود را آماده ساخته وبتصرف دوبارهٔ آن اقدام میکند، چون منطقه وسرکها توسط طرفدران محمود بازرسی میشود، هیچ قاصدی نمیتواند بآنجا برسد؛ فقط با رسیدن خودش بهرات است که میداند وضع ازچه قراراست. اوبسیارخوش میشود از اینکه میداند دشمن آنقدربزرگ نبوده، ارتش خود را درسواحل هریرود خیمه زده وبا دربارخویش داخل شهرمیشود. وقتی خبرمیشود برادرش به بخارا رفته است، فورا قاضی عبدل عراق را نزد امیرآنجا فرستاده و خواستارمیشود مطابق قرارداد منعقده بین تیمورشاه وامیر، باید محمود میرزا بحیث یاغی و برهم زنندهٔ امنیت سلطنت افغان باو سپرده شود؛ بآنهم اگرخود را تابع مکلفیت های مهمان نوازی پندارد، میتواند اورا تحت مراقبت دربخارا نگهدارد طوریکه او فرارنکرده ودوباره باعث تحریک نا آرامی درقلمروی اونشود. سلطان علی مراد هیئت افغان را برای مدتی دردربارخود بدون دادن کدام جواب قطعی نگهمیدارد: بآنهم اووعده میدهد که محمود میرزا را درپایتخت خود نگهداشته ونباید آنرا ترک کند. قاضی بدون درک معنی کلمات امیر، بخارا را ترک میگوید، بخصوص ازقسمت آخرجواب او، تمایل حقیقی ومخفی اوجهت راضی نگهداشتن شهزادهٔ فراری ونفرت کشنده اوبرای فامیل سدوزی را احساس میکند؛ مرگ اودرحقیقت فقط نظربه درخواست صمیمانهٔ یکی ازاشراف بزرگ وبا نفوذ یوزبیک بنام فضل احمد تغیرداده مشود. محمود توسط

فضل احمد ازتوطئه چیده شده بمقابل اوباخبرشده، محافظین خود را فریب داده وبه خیوه فرارمیکند، محمد رحیم خان حاکم این خانات برای مدتی او را با مهمان نوازی بزرگ معامله میکند؛ درآخرچون نمیتواند درخواست کمک اورا برای تجدید جنگ برآورده سازد، محمود میرزا خیوه را ترک گفته وبا پسروبرادرخود به تهران میرود، شهریکه اوآنها را متعاقب فرار خود ازقرارگاه امیرقاین، بدانجا فرستاده بود.

زمان شاه پس ازاقامت چارماهه درهرات، نامۀ ازحاکم پشاوردریافت نموده وباخبرمیشود بهنگام ترک کابل، سیکهای کوهی یامبو بالای لاهور حمله نموده و شهررا غارت وچپاول نموده اند. سرداراحمدخان حاکم لاهورتمام مساعی خود را بخرچ داده تا مانع آنها شود؛ او با سربازان خویش بیرون شده وبآنها حمله میکند، اما سربازان اودراولین فرصت فرارنموده وخان بهنگام جلوگیری ازعقب نشینی آنها کشته میشود. شاه زمان با اخذ این خبر فاجعه بار، میرافضل خان پسرسردارسرداران مدد خان و وزیرپسرش قیصر را بحیث حاکم آنجا تعین نموده و زمان خان پوپلزی را (که با دیدن استعداد نظامی مورد اعتماد زیاد قرار گرفته) با خود گرفته ، ازطریق راههای مشکل وکوهستانی بطرف کابل حرکت میکند که دربرگیرندۀ مناطق هزاره(پشت کوه) بوده وفقط با 150 سوار همراهی میگردد. چون قسمت اعظم ارتش، توپخانه ومحموله خویش را تحت فرمان وزیرخود وفادارخان وسرداراحمد خان نورزی ازطریق کندهارمیفرستد. زمان شاه پس از12 روز به پایتخت رسیده و مقدارزیاد خزانۀ خود را برای آمادگی جنگ مصرف مینماید؛ اوبطورمستقیم با قشونیکه ازطریق کندهاررسیده وبا آنهائیکه جدیدا ایجاد شده اند بصوب پنجاب حرکت میکند. کوهیان سیکه با تقرب اولاهوررا ترک کرده و بسرعت عقب نشینی میکنند؛ لذا اوشهررا بطورصلح آمیزتسخیرمیکند. چون باشندگان درشورش آخرسهم نداشته وتوسط کوهیان مورد بدرفتاری قرارگرفته بودند، اوفکرمیکند بهتراست بالای آنها اعتماد کرده وبه درخواست آنها راضی میشود که درآینده باید حاکم لاهورازبین روسای عمده سیکه (نه افغان) انتخاب شود. لذا اوازبین ایشان شخصی را بنام رنجیت سنگ انتخاب میکند که بعدا دارای اعتباربزرگی بخاطراستعداد وشهامتش میگردد؛ زمان شاه پس ازتقررموصوف بکابل برمیگردد. این مارش برای او وارتش او یک سلسلۀ طویل بدبختی ببارمیآورد؛ توپخانۀ ویک قسمت بزرگ محموله بهنگام عبورازجیهلم ضایع میشود؛ بارندگی

سیلابی و روزمره آنقدرجاده ها را تخریب نموده که غیرقابل عبورشده بودند؛ سربازان اززحمت زیاد فرسوده شده، عقب افتیده یا فرارمیکنند و قبایل غارتگربا استفاده از موقعیت دشوارارتش به غارتگری محموله و تهی کردن آواره گان دست میزنند که قادر به دفاع خود نبودند. درواقع، باقیمانده ارتش، مردان نحیفی است که با هزاران مصیبت و سختی بستوه آمده وزمان موفق به آوردن آنها به پشاورمیشود. اودراینجا یکماه اقامت میکند تا سربازانش استراحت وتجدید قوا نموده و پس از نصب برادرش شجاع الملک بحیث حاکم شهر، بطرف کابل حرکت نموده وپس ازتوقف کوتاه درکابل، ناگزیراست باوجود شدت زمستان، جهت سرکوب شورش به کندهاربرود.

چنین شورشها بطورخاص ازآنجا بوجود میآمدند که قبیلۀ قدرتمند بارکزی احساس میکنند ومیبینند روسای آنها (محمدزی) کنارگذاشته شده، ازهر گونه تعینات عمومی محروم شده وهیچ ارزشی دردربارندارند. خواننده بخاطردارد ازهمان روزیکه سدو و محمد توسط شاه عباس بزرگ بحیث مقامات عالی برگزیده شدند، اولادۀ سدو تحت سلطنت صفویان، تقریبا ازقدرت پادشاهی درافغانستان برخوردار بودند. اولادۀ محمد با وجود نداشتن نفوذ بسیارزیاد، ازمقامات عالی دردولت برخورداربوده ونسبت به سدوزیها ازاحترام کمتری برخوردارنمیباشند. زمانیکه احمد شاه برتخت مینشیند، اوبا حق شناسی ازحاجی جمال (رئیس محمدزی)، امتیازآن خانواده را نگهداشته و روسای آنها بطور ثابت، مقامات مهم فرماندهی در ارتش وکارمندان عالی دربارراً دارند. تیمورشاه که نمونه پدرخویش را تعقیب میکند، همیشه آنها را درجانب خود نگهمیدارد، ولی زمانشاه اولین کسی است که جرات نموده ووضعی را تغیرمیدهد که با گذشت ایام مورد تائید قرارگرفته و قوت قانونی کسب نموده است.

پاینده خان رئیس محمدزیها (طوریکه فوقا گفتیم) ازتمام مقامات برکنار شده واین اولین نارضایتی بارکزیها بمقابل خانوادۀ شاهی میباشد. وفادار خان صدراعظم زمانشاه با وجودیکه مربوط قبیلۀ شاهی پوپلزی است، نسب پائینتردارد. شاه هیچ کاری بدون مشورۀ اوانجام نداده واین شخص، محرک تمام تدابیرشدیدی است که شاه بمقابل خانواده های بزرگ اتخاذ کرده است؛ وفادارخان نیزمنافع خود را درمصادره یا ضبط های میبیند که روزمره اجرا شده واو را ازدشمنان خطرناک نجات میدهد. زمانشاه

درمقابل مشوره های معتدل تری که باوداده میشود کر مانده وقرارمعلوم هرروزدراین مسیربیجا، غیرعادلانه ومرگبارپیشروی میکند. صدراعظم که ازردیف نجبای پائینتربوجود آمده و توسط نجبای عالی، خوارشمرده میشود، خود را با ذلیل کردن آنها وبلند کردن اشخاص نامعلوم بجای آنها (که آله دست او اند) انتقام خود را میگیرد. باینترتیب سیستم حکومتی که توسط زمانشاه بشکل مطلقه وبدون موافقت وپشتیبانی سرداران ایجاد شد، تا اینوقت باعث خشم مردم وایجاد شورشهای قسمی بوده است؛ لیکن این نارضایتی بخصوص دربین پرنفوذترین وقدرتمند ترین روسا که تمام آنها کم و بیش مورد غارت قرارگرفته بودند، عمومی میباشد. با وجودیکه وفادارخان ازوسعت نفرت این اشخاص آگاه است، بآنهم بازی دوگانه نموده ودرمغزآنها احساسات دشمنی با شاه را تغذیه وتقویه میکند. خان تلاش داشت تا شاه را درچشم آنها خوارسازد با متقاعد ساختن آنها در اینکه هرکاری که اوانجام داده فقط خواهشات شاه را برآورده ساخته و دخالت اودرامورشاه وسیلهٔ برای نجات آنها از خطرات بس بزرگتربوده است. اعتراضات دوستانهٔ اوهمیشه با علایم ریاکارانه همراه است، مانند عفومالیه یا امتیازبعضی زمینها واین باعث میگردد تا آنها باورنمایند که اودرتامین این مسایل ازشاه با مشکل بزرگی مواجه بوده وافسوس می خورد که نمیتواند خدمات بیشتری انجام دهد، لذا آنها را امیدوارمیسازد که دارای موقف بهتری درآینده خواهند بود. باینترتیب اوبتمام جوانب، تملق ودلنوازی نموده، درهمه جا ازخدمات خود لاف زده وازهرفرصتی استفاده میکند تا نفرت استبداد واعدامهای خونین را که خودش منشای اصلی آن است به گردن شاه انداخته وامیدواراست با این برخورد شاه را سقوط داده وخودش قدرت شاه را بدست آورد. اوعلاقه دارد پایان شاه را ازطریق تهیج بدست آورد، یعنی وقتی لحظهٔ مساعد فرا رسد، اغتشاشی دربین مردم رخ داده وتوقع دارد ازپشتیبانی سرداران جدید ساختهٔ خودش برخوردارگردد. ماموران متعدد سری اودربین ساکنان محل خزیده وبرای مقاصد وزیرکارمیکنند. برادران شاه نیزتحت نفوذ اوبوده، ازآنها استفاده نموده وهریک باین باوربودند که تلاش دارد او را به تخت بنشاند. توطئه ها وکارهای نهانی این مرد جاه طلب باثبات رسانید که چقدرهنر، ظرافت واستعداد حکومت کردن دارد؛ گامهائیکه اوبرمیدارد همیشه خوب درنظر گرفته شده وبه نقطهٔ میرسد که اگرجرات یا جسارت عملی کردن سریع آنرا میداشت پیروزمیشد؛ اما اوبخاطرنگرانی ازچند سردار، وقت گذرانی نموده واین تعویق ها کشنده تمام میشود.

سرداران افغان که اکثرا ناراض بودند یک گروه مخفی تشکیل میدهند تا به تفاهم رسیده وتدابیری اتخاذ نمایند تا خود را ازیوغ آهنین واذیت خونین رها سازند؛ لیکن بخاطرموفقیت بیشتر، پنج نفرقدرتمند ازبین خود را نماینده تعین میکنند که بالای وسایل اجرآتی تصمیم بگیرند – دیگران باید خود را برای موعد معین آماده سازند و بدون تردیدی هرچه تصمیم گرفته میشود اجرا نمایند. وقتی سیاست وفادارخان کاملا تنظیم میگردد، هیچ چیزی ازچشم تیزبین آنها پنهان نمیماند، پنج نماینده درخانۀ یک درویش (بخاطرتقدس او) جمع میشوند، چون مسکن اوهمیشه توسط نجبای مهم افغان دررفت وآمد قراردارد. اوهرگزبیش ازشش شخص را دریک وقت نپذیرفته ودروازۀ اوبمقابل همه تا وقت رفتن آنها بسته وقایم میباشد. پاینده خان بنا برهوشیاری، این مرد مقدس را وادارمیسازد تا به توطئه چینان پیوسته واو با تدویرجلسه درخانه اش درمدت طولانی مورد اعتماد قرار میگیرد. پس ازمباحث زنده دریکی ازاین جلسات که هریک نارضایتی قبیلۀ خویش را بیان میدارد، پذیرفته میشود که مردم آنها بیش ازحد اذیت شده اند – لذا زمانشاه ووزیراو باید سقوط داده شده وتوسط شجاع الملک، برادراندر او و حاکم پشاورتعویض شود.

روسای حاضردراین جلسه عبارت بودند ازپاینده خان، محمد شریف خان منشی باشی (مستوفی)، یوسف علیخان رئیس اخته ها، سلطان خان نورزی و رحیم خان علیزی. آنها قبل ازجدا شدن، روزمعین را برای اجرای برنامه خویش تعین نموده وچندین ماده منحیث قانون اساسی مطرح نموده ومیخواستند آنرا به مردم خود توزیع نمایند. مواد عمدۀ این سند عبارت بودند از: انتخابی بودن شاه؛ رای دادن بشاه فقط توسط سرداران وهم حق عزل یا خلع شاه. مگرمتاسفانه توطئه کنندگان دفع الوقت نموده و برنامه ایشان توسط منشی باشی به صدراعظم اطلاع داده میشود. وفادارخان با غنیمت دانستن این فرصت برای محومخالفین عمدۀ خود دریک حرکت، فورا شاه را ازاین توطئه باخبرساخته واو فرمان میدهد شدید ترین مخفیکاری درنظرگرفته شده ومحافظین خود را که وفاداری آنها مشکوک است با افراد مورد اعتماد تعویض میکند. روزبعد اوتحایف بزرگی برای خدمه ها، افسران، مردم و تمام روسای که در توطئه سهم داشتند، آماده میسازد؛ اما بطورجداگانه و ببهانه آرزومندی برای مذاکره روی مسایل عمومی، ازآنها دعوت بعمل میآورد، طوریکه

آنها هیچگونه تردیدی درمورد انگیزهٔ اونداشته باشند. اما بمجرد رسیدن ایشان به قصر، آنها دستگیر و درزندان ارگ انداخته میشوند. پس ازچند ساعت، شاه برتخت جلوس نموده وفرمان میدهد ایشان را بحضورآورده و پرسان میکند که آنها چرا برضد اوتوطئه نموده اند؟ آنها جواب میدهند سوگند خورده بودند اورا ازتخت عزل کنند اما اورا نکشند؛ آنها هیچوقت بفکرحمله برضد شخص اونبودند اگرمعتقد نمیشدند درتاکید بر برکناری وزیرمایوس نمیشدند؛ فقط برسربرکناری پیمان بسته وعلت آن پایان دادن باین بدبختیها بوده است. زمان شاه پس ازشنیدن اعترافات صریح، فرمان میدهد ایشان را درحضوراو بقتل رسانیده وجسد ایشان درمیدان عمومی برای سه روزدرمحضرعام قرارداده شود.

حالا با ترس ازحرکات بارکزیها که رئیس ایشان را بقتل رسانیده است، فرمان میدهد تمام سرداران محمدزی توقیف گردند، اما تعداد زیاد آنها قبلا باخبرگردیده، فرارنموده یا درمسجد احمد شاه پناه میبرند – جایگاه مقدسی که هرگز هتک حرمت نمیشود. فتح خان بزرگترین پسرپاینده خان که بطورخاصی مورد تعقیب شاه است، با درنظرداشت حکم قتل خویش ازنظارت سربازان تعقیبی خود موفق به فرارمیشود. او با دانستن تمایل آنها ازبالای دیوارها بیرون رفته وبا استفاده ازاسپهای عالی که درباغ مجاورشهرمنتظراوبوده، خود را به گرشک(بفاصله 73 میل در8 ساعت) میرساند. اوازانجا ازطریق کوهها بخاطرگم کردن ردپای خود بطرف پارس میرود، جائیکه دوباره با محمود میرزا میپیوندد، طوریکه گفتیم اوبرای باردوم دردربارقاجارمسکن اختیارنموده بود. دراینمورد (مانند باراول) اوتوسط فتح علی شاه مورد پذیرائی خوب قرارگرفته وبازهم او را در راس ارتشی بعزم نصب دوبارهٔ اودرحکومت هرات قرارمیدهد؛ اما اوبا رسیدن به نیشاپورباخبرمیشود که نا آرامیهای تازهٔ درآذربایجان بوقوع پیوسته واومجبورمیشود با سربازانش به عراق برگشته ومحمود میرزا را با هزینه مالی و دادن مسکن درتورشیزرخصت نماید با وعدهٔ اینکه اوسربازانش را پس ازاعادهٔ نظم درشمال امپراطوری میفرستد تا شهزاده را به هرات برساند. درتورشیزاست که سردارفتح خان با محمود میرزا یکجا شده وبرادران دیگرش نیزبهمین جا میآیند که مانند اوخواهان انتقام خون پدرخود میباشند.

پس ازکشتارخونین روسا درکندهار، افغانها درتمام قلمروی سلطنت به مقابل زمانشاه قیام میکنند. پنجاب و پشاوربطورخاص وآشکارا علم اغتشاش برمیافرازند. شورشهای نیزدرکابل بوقوع میپیوندد که شاه را مجبورمیسازد بسرعت بطرف کابل حرکت کند؛ مگربا ترس ازآرامش کندهار، یکقسمت ارتش خود را درآنجا گذاشته وسردارمیرعلی خان یک شخص وفادار، پرانرژی وذکی را بحیث حاکم آنجا میگمارد.

وقتی زمانشاه دریک وضع کاملا نامعلوم نمیداند چه گامهای برای استقرارصلح وآرامش درسلطنت بردارد، فتح خان وبرادرانش خود را وقف محمود میرزا نموده وازاومیخواهند باردیگرداخل افغانستان شده وبرادرش را سرنگون سازد. التماس مبرم آنها بالاخره نتیجه داده واو بطرف گیلان مارش میکند، مگربا رسیدن باین ناحیه، میبیند باشندگان نمیتوانند اورا بخاطرفرارش ازهرات بهنگامیکه قسمتی از ارتش اورا تشکیل میدادند، بخشیده وتمایلی اندکی برای کمک باو دارند. محمود با ترک تورشیزپشیمان گردیده وبفکربازگشت میافتد؛ اما فتح خان تا اندازۀ اورا جرات داده و وادار میسازد تا ازاین تمایل صرفنظرکند. درعین حال اودوبرادرخود را به قلعۀ فراه میفرستند تا اوضاع را خاموشانه بررسی نموده ومعلومات بدست آورند؛ این امربسیارآسان است، چون باشندگان آنشهرکاملا وفاداربه محمود میرزا میباشند، کسانیکه برای آنها دروازه های خود را بازنموده و وقتی بآنجا فقط با 18 سوارمیرسد، تمام ارتش اورا تشکیل میدهند. این موفقیت او باعث پشتیبانی تعداد روسای خراسان شده وبزودی خود را درراس یک قوت کوچک مییابد. اوبعدا اعلامیۀ برای قوم افغان صادرنموده ودرآن، تصویرواضح ازمظالم ونواقص زمانشاه و وزیر او وفادارخان ارائه نموده وبرنامۀ خود را جهت مارش بصوب کابل برای رهائی مردم ازاستبداد آنها اعلام میدارد. قبیلۀ بارکزی که فتح خان را بحیث رئیس خویش میشناسد، بسرعت وبطورکتلوی خود را تحت فرمان جنرال جوان خویش قرارداده واین نمونه بزودی توسط تعداد زیاد قبایل درانی تعقیب میشود (وقتی محمود به کندهارمارش میکند). حاکم میرعلیخان از تقرب آنها باخبرشده ودرراس 4 هزارسوار بمقابل آنها میشتابد، اما کاملا تار و مار شده ومجبورمیشود بداخل ارگ عقب نشینی کند. محمود میرزا او را قدم بقدم تعقیب نموده وشهررا محاصره میکند که درجریان 42 روز بدون موفقیت میباشد. درروز43 فرمان حمله صادرشده وفتح خان اولین شخصی است که از دیوارها

عبورنموده وسربازانش بسرعت اورا تعقیب میکنند. آنها بطور خائنانه توسط بخش خان وحسن خان(دو رئیس افغان که ظاهرا طرفدار زمانشاه بودند) کمک گردیده وتمام آنچه میتوانستند بخاطرپیروزی میر محمود انجام میدهند، درصورتیکه بدون کمک آنها، محل نمیتواند بدون مشکلات زیاد تسخیرشود. وقتی میرعلی خان وضع را خراب میبیند، فرمان میدهد این دوخائن بنزد اوآورده شده وبا اطمینان به خیانت ایشان، آنها را در همانجا بقتل رسانیده وپس ازآن با یکتعداد سواران ازیک دروازه مخفی فرارمیکند.

محمود میرزا با تسخیرکندهارمجبورمیشود مقدارمالیات بزرگی بالای باشندگان (بخاطرحفظ ومراقبت ارتش خود) وضع نماید؛ مگرشیوه اقناعی واستعداد فتح خان مردم را وادارمیسازد پشتیبانی خویش را ازاین اقدام ابرازداشته وبه شهزاده وفادارباشند. زمانشاه با شنیدن اوضاع کندهار یک ارتش 15 هزارسواری تحت فرماندهی سردار احمدخان بمقابل محمود میفرستد، چون خودش نمیتواند پایتخت را ترک کند. این افسر که ازشاه و وزیرش وفادارخان رضائیت چندانی ندارد وهم بامید اینکه شاید توسط محمود بصورت بهتری پذیرائی شود، با تمام ارتش بطرف مقپور {مقر؟} میرود. شاه زمان با پیش بینی حوادث بعدی، پس ازعزیمت احمدخان، سربازان تازهٔ گردآوری میکند، اما وقتی آنها از پیوستن قطعهٔ سرداریاخبرمیشوند، فورا ترک خدمت نموده وبه خانه های خویش برمیگردند. زمان شاه با شروع طغیان درکابل مجبورمیشود شهر را ترک گفته وبسمت جلال آباد عقب نشینی کند. بهنگام ترک دروازه پایتخت، اوفقط دارای 200 سوار و400 توپچی با توپها، ذخایرومهمات میباشد؛ وزیراو وفادارخان و سردارزمان خان پوپلزی یگانه روسای بودند که وفادارمانده وبا اوبداخل دهکده مستحکم قلعه عاشق (نام صاحب آن) رفته وفورا به ترمیم دیوارها وتدارکات آن اقدام میکنند. ازاینجا شاه درخواست تازه بطرفداران خویش صادرنموده وچون خزانه شاهی در دست ایشان است، تعداد زیاد مردم بآنها میپیوندد، اما بیشتربخاطرمعاشات بلند، نسبت باینکه باو وفاداریاشند. بآنهم زمان خود را درموقعیتی مییابد که میتواند درمقابل برادرش بجنگد.

پس ازاینکه 15 هزارسواراحمد خان به ارتش محمود میرزا میپیوندد، شهزاده بسرعت مارش نموده وکابل را بدون کمترین مقاومت تسخیر

میکند. امیراسلام خان وجعفرخان، دورئیس قزلباش که میتوانستند شهررا دفاع کنند، چون ازنگاه ازدواج با محمدزیها متحد بودند، بجانب آنها میپیوندند.

لذا محمود پیروزتصمیم میگیرد زمانشاه را ازموقعیت مستحکم خویش بیجا سازد. وظیفه بسیارمشکل است، چون زمان تمام توپخانه خویش را حفظ نموده وشهزاده حتی یکعدد توپ ندارد تا با آن مقابله نماید. بآنهم او تردید بخرچ نداده وبمقابله میرود. ارتشهای هردوبرادردراوشپان بهم برخورد نموده، ارتش شاه کاملا شکست خورده وپراگنده میشود، بآنهم اودرتسخیرقلعه عاشق بمشکلات زیادی مواجه میشود. محمود اورا تعقیب نموده و فورا سنگراورا مورد حمله قرارمیدهد، مگربا برتری اراضی، مهارت وگارنیزیونی که برای شاه وفاداربوده و با وجود تلاش دوامدار محاصره کنندگان، برای 11 روز مقاومت میکنند. بآنهم وقتی فرا میرسد که دیگرمقاومت بیفایده بوده وشاه همراه با سرداران دراثنای شب فرار نموده وبقلعه مستحکم دیگردرنزدیکی جگدلک عقب نشینی میکنند که اونیزمربوط به عاشق خان است. این رئیس با درک اینکه ممکن است عواقب بدی بخاطرمهمانداری ازاین سلطان برای اوپیش بیاید، قاصدی نزد محمود فرستاده واو را ازعقب نشینی شاه خبرمیدهد. شهزاده فورا سرداری را با تشریفات قوی وجراح بنقطه میفرستد که خان نشان داده است، زمان اسیرگرفته شده ومطابق به فرمان محمود هردوچشمش فورا کشیده میشود – جزائی که اوسزاوارش است، عین ظلمی که اوبالای برادربزرگش همایون میرزا انجام داده بود. وفادارخان، زمان خان پوپلزی و محمدخان برادر وزیر نیزاسیر گردیده، بکابل فرستاده شده و درملای عام اعدام میشوند. باینترتیب وظیفه این وزیرجاه طلب بپایان میرسد که فقط با توطئه و کشتارحکومت میکرد. اوبخاطری که شاید جای آقایش را بگیرد، این کارها را انجام میداد ولی فقط عدم شجاعت، اورا درآستانۀ اجرای آن بازداشت. اوبا فرمان مرگ، صدها نفررا هلاک نمود، طوریکه خودش مستحق آن گردید.

زمانشاه با وجود کوربودن، بکمک چند نفروفادارخود، متعاقبا محافظین خویش را فریب داده وبه بخارا فرارمیکند، جائیکه بدبختی تازه منتظرش میباشد. دخترش که اورا درتبعید دنبال میکند ودرزیبائی نظیرندارد توسط امیرحیدرتوره با خشونت ربوده میشود که ازپدرش نفرت خانواده سدوزی

را بمیراث برده است. او پس ازاین ربودن میخواهد زمان را بقتل برساند، این حادثه حتما بوقوع میپیوست، اگراو بازهم موفق به فرارنمیشد.

این شاه فراری که تا حال چقدرقدرتمند بوده وحالا چقدربیچاره شده است، از بخارا به هرات میرود که توسط شهزاده حاجی فیروزالدین، برادراندر شاه محمود اداره میشود، موصوف اورا بخاطربدبختی اش احترام کرده و ازاو پذیرائی سخاوتمندانه میکند؛ پس ازمهمان نوازی عالی او درجریان 7 ماه، برای او یکتعداد محافظ تعین نموده و سفرامن او را به هند فراهم میسازد. زمان به لودیانه رفته و با اخذ تقاعد ازکمپنی هند شرقی زندگی میکند. اودرآنجا مصروف رعایت اموردینی خویش گردیده و درجریان سالهای بعدی(با انقلاباتی که کشورش پس ازسقوط اوصحنۀ آن میباشد) خود را درگیر نمیسازد. اوهنوز(در1846) زنده است. این شهزاده مانند تمام افغانها ظالم ومستبد بوده است؛ اما بیشتربعلت اینکه زیرنفوذ یک وزیربد قرارداشته وبالای اواعتماد زیادی دارد، اونیزمیدانست چطور با واهمه های خیالی اورا معطوف ساخته وراضی نگهدارد بعوض اینکه اوطبیعتا یک شخص ظالم باشد. بزرگترین گناه اواین بود که میخواست حکومت مطلقه داشته وبراین بنیاد حکومت نماید. این امرباعث جریحه دارشدن غرورسرداران ومخالفت با نظریات ایشان درمورد حوزه قدرت سلطنت است. او با یک وزیرمتفاوت، میتوانست امیدوارسلطنت طولانیتر وشاید درخشانترازپدرش باشد، چون اوشخصا بسیارشجاع، فعال وهمیشه سواره بوده، یک جنگ را بپایان میرساند تا جنگ دیگری را آغازنماید؛ اودیگر منتظراطلاعات نمی نشست: اما تمام چانسهای آینده خویش را با ناراض ساختن روسای محمد زی ازدست میدهد، چون حقوق آنها به مقامات بزرگ دولت همانقدردرچشم افغانها مقدس است که حقوق سدوزی ها به تاج وتخت. ازهمان لحظه ایکه اوتلاش ازبین بردن این حقوق را میکند، سقوط اوهویدا میباشد؛ لیکن باوجود کشتارهای خونینی که مقصر آن بوده و بتحریک وزیرش انجام داده است، بازهم افغانها نسبت بهریک از پسران تیمورشاه، احترام بزرگی برای او قایل میباشند.

فصل 10 – تخت نشینی شاه محمود

تخت نشینی محمود، اولین کارکردهای شاه، اغتشاش غلجیها، اخراج قیصرمیرزا ازهرات، تقررحاجی فیروزالدین بحیث حاکم شهر، حملۀ قیصرمیرزا به او وعقب نشینی اجباری او، تسخیرکندهارتوسط کامران (پسرمحمود) وقیصر، ناآرامیها وتصادم با قزلباشها، اعادۀ صلح درکابل، توطیه بمقابل شاه محمود، عزل اوازتخت، جانشینی شجاع، اسارت محمود، اخراج کامران ازکندهارتوسط قیصرمیرزا، شکست قیصرتوسط هراتیان وتخلیۀ شهر، محاصره هرات توسط پارسیان، شکست وعقب نشینی آنها، حرکت شاه شجاع بمقابل تلپوره ها، برگشت به کابل، سفارت انگلیس درکابل، مشکلات شاه شجاع، توطیه سردارفتح خان وفراراوازکابل، اسیرشدن اوتوسط قیصرمیرزا، فراردوست محمد وغارت بکوا، کمک شیردل خان درفرارشاه محمود، رهائی فتح خان توسط شاه محمود ومحمدزائیها، حرکت محمود بسوی کابل، تسخیر شهر، جنگ نیمله، فرارشجاع، تلاش جهت نگهداری جنگ، عقب نشینی به لودیانه.

+ + +

محمود میرزا پس ازهفت سال جنگ وبدبختی، درسال 1800 برتخت پدرش مینشیند: وقتی زمانشاه سرنگون میگردد اوعنوان شاه را اختیار نموده ورسما داخل کابل میشود. اودرمقابل سربازان خود چنان با سخاوت برخورد میکند که قسمت اعظم خزانه ذخیره درصندوق دولت توسط پدر وپدرکلانش را تهی میسازد. اوهمچنان روسای را که باو کمک نموده بودند ثروتمند ساخته وبلند ترین مقامات دربارخویش را بآنها اعطا میکند: سردارفتح خان عنوان شاهدوست خان را کمائی میکند؛ شیرمحمد خان پسروزیرشاه ولی خان بنام مختارالدولت یاد شده وبه اونمایندگی حکومت سلطنت اعطا میشود؛ سردارعبدالله خان، الکوزی پدر یارمحمدخان که توسط شاه زمان دربالاحصارمحبوس بود، رها گردیده ووالی کشمیرتعین میشود؛ بالاخره اوپسرخود کامران میرزا را با چند برادرفتح خان بمقابل شجاع الملک حاکم پشاورمیفرستد تا شهررا تسخیروشهزاده را دستگیر نمایند. شجاع منتظرآنها نمانده وبا تقرب آنها فرارمیکند؛ لذا کامران اختیارپشاوررا بدون کدام جنگی بدست میآورد.

بعضی جزاهای بزرگی که محمود پس ازغصب قدرت فرمان میدهد، باعث تخریش دربین قبایل کوچی گردیده وروسای آنها بطورخاصی اثرات قهرآنرا احساس میکنند؛ اما چون این تدابیرشدید فقط متوجه دشمنان اواست، طرفداران شاه احساس پریشانی ننموده و آنرا بحیث تنبیه مخالفین تصورمیکنند. بآنهم غلزیها که دشمنان مادرزادی تمام

شاهان ابدالی اند، درآغاز بمقابل آنها شورش نموده ومایل بودند یکی ازقبایل خود را برتخت بنشانند؛ محمود مجبورمیشود سردار فتح خان و سرداراحمد خان را بمقابل شورشیان فرستاده وآنها را درچاریا پنج برخورد شکست داده واغتشاش بپایان میرسد.

ازطرف دیگر، بخت بکمک شاه محمود میآید؛ چون قیصرمیرزا پسرشاه زمان، حکومت هرات را ازدست میدهد، بدون اینکه هیچگونه تلاشی از جانب محمود برای خلع اوشده باشد. اوضاع ازاینقراربوده است:

میرافضل خان وزیرقیصرمیرزا پس ازسقوط شاهزمان بفکرسرنگونی شهزاده افتیده، دراین دسیسه با گرمی کارنموده وبسهولت طرفداران قدرتمندی ایجاد نموده وبالای ایشان تکیه میکند. وقتی میبیند باندازۀ کافی نیرومند شده است، فیصله میکند تا قیصررا بقتل رساند، اما شهزاده از دسیسه باخبرشده، ازهرات فرارنموده، به کف-روج (یک شهرخراسان) پناه برده و زن وفرزندان خود را تحت حفاظت سردارقلیچ خان قرار میدهد، باوجودیکه نسبت به میرافضل خان کم نفوذ است، آنقدرقوت دارد که ازپشتیبانی وحفاظت این خانواده بدبخت بیمناک نباشد.

میرافضل پس ازفرارقیصرمیرزا بخوبی درک میکند که شاه محمود در اینوقت با غلزیها مصروف بوده وبهیچوجه قادرنیست باومزاحمت نماید، لذا کوشش میکند قدرت خود را درهرات مستقرسازد. باشندگانی که باو وابسته بودند، موافقت ننموده وخواهان امتیازات بیشترمیشوند؛ اما از طرف دیگرآنها توطئه های مخفی قلیچ خان را دفع میکنند که میخواهد او را بکشد. هراتیان میخواستند افضل خان که مقام وزارت را بدست آورده است، باید یکی ازخاندان شاهی را بعوض قیصرمیرزا بحیث حاکم تعین کند، مگراینکه اوبرگشت شهزاده را ترجیح دهد؛ اما میرافضل با ترس ازنارضایتی قیصرمیخواهد جانشینی مطابق آرزوی مردم پیدا کند.

حاجی فیروزالدین که به تهران عقب نشینی نموده بود آنجا را ترک کرده وبه زیارت مکه رفته است. بهنگام بازگشت او، افغانستان درزیرکشتار های خونین شاه زمان نالان بوده وجنگ بین اوومحمود میرزا دوام دارد؛ حاجی که مایل نبود شاهد این صحنه های غمناک باشد، به تورشیز خراسان عقب نشینی میکند که شاه پارس برایش بحیث مسکن تعین نموده

ودراینجا مصروف خرید وفروش اسپها، شترها ودیگرحیوانات باربری میباشد. هیئتی ازجانب میرافضل خان بنزد او آمده و پیشنهاد قبولی حاکم هرات را باو میکند؛ اما این شهزاده که عاری ازجاه طلبی بوده و توجه کمی به شکوه چنین موقفی دارد، پیشنهاد را رد نموده وترجیح میدهد پیشه تجارت خود را ادامه دهد. این امتناع بهیچصورت به ذوق میرافضل نبوده وقلیچ خان فشارمیآورد قیصرمیرزا فراخوانده شود. لذا بخاطرآرام ساختن مردم، بهانه میکند نامۀ ازجانب حاجی فیروزالدین مبنی برقبولی حکومت شهر را گرفته است؛ اواین نامه جعلی را آماده نموده وهمزمان با افشای نامه، یکتعداد سواررا (ببهانه خریداری اسپها) بعجله به تورشیزمیفرستد که شهزاده را وادارسازد دریک نقطۀ کناره ملاقات نموده، اورا با زور به هرات آورده ومجبورمیسازند عنوان حاکم را بپذیرد.

قیصرمیرزا بادیدن اینکه کاکایش بمقابل اوعمل نموده، به تصمیم هراتیان تسلیم نشده و درراس یک ارتش کوچک افغانها وخراسانیها بمقابل هرات مارش میکند. حاجی فیروز باواجازه میدهد تا شکیوار(دهکدۀ واقع در21 میلی غرب هرات) پیشروی کند جائیکه اوبدشمن حمله نموده، قیصرکاملا تارومار ومجبوربه فرارمیگردد. مطابق به طرحی که قبلا موافقه شده و سربازان ازآن اطلاع داشتند، شهزاده پس ازشکست، بطرف جنوب و به سمت دشتهای بکوا عقب نشینی میکند؛ اوازاینجا بمقابل کندهارمارش نموده وامیدواراست کامران میرزا (فرمانده آنجا) را غافلگیرنموده وشهر را تسخیرکند. اودراین کوشش موفق میگردد، اما پس ازچند روزباشندگان شورش نموده واو را ازکندهاربیرون میکنند. کامران میرزا که به کلات غلزی عقب نشینی کرده است، توسط آنها فراخوانده میشود، این دو شهزاده درجریان دوماه سه باربریکدیگرپیروزمیشوند؛ درآخر، کامران میرزا درموقعیت برترباقیمانده وقیصریکباردیگرمجبوربه فرارمیشود.

محمود میرزا بمدت دوسال وشش ماه فرمانروای افغانستان است، تا اینکه شهرکابل دراثرتفرقۀ مذهبی بین افغانهای سنی وقزلباشهای شیعه، صحنۀ بینظمیهای خونین میشود؛ این آشوبها بطورجدی قدرت شاه محمود را به مخاطره میاندازد، اوبرمشکلات فایق میآید، اما بعلت پشتیبانی اواز شیعه های رافضی، افغانها را ازاودورگردیده وعمدتا زمینه سقوط اورا فراهم میسازد که کمی بعد ترجامه عمل میپوشد.

این بینظمیها ازتمایلات زشت پارسیان به فسادی بوجود میآید که ذکرآن این صفحات را آلوده خواهد ساخت. بعضی قزلباشها بطورمخفی یکجوان زیبای افغان را برای چند روزی درخانهٔ خود نگهداشته ودراین جریان بالای اواعمال ناجایزی روا میدارند که نه تنها ناشی ازجذبهٔ محرومیت آنها بلکه ناشی ازنفرت آنها نسبت به سنیها میباشد. پسرپس از رهائی، موضوع را به اقارب خود گفته وآنها فورا شاه محمود را درجریان می گذارند؛ اما شاه بخاطردورنساختن قزلباشها که طرفداری آنها ازاودارای اهمیت زیادی میباشد، موضوع را قانونی نساخته وآنرا به محکمهٔ مذهبی راجع میسازد که ازآنجا ارسال شده است. جوانب ذیدخل باوجود عدم قناعت باینکه شاه ازشکایت آنها طفره رفته، بآنهم با این فرمان همنوائی کرده و به مسجد میروند تا با سید میرواعظ مشوره کنند، مردیکه قویا مورد احترام افغانها بوده ودشمنی اوبا شاه محمود به هیچکس پوشیده نمیباشد. وقتی مدعیان پدیدارمیشوند، سید مصروف موعظه با کمیت عظیمی ازمردم است، آنها وعظ اورا قطع نموده، با صدای بلند ناله و فریاد براه انداخته وکالای خود را پاره میکنند تا توجه عام را بخود جلب کنند. میرواعظ با دانستن موضوع، بیکبارگی فتوای نابودی تمام شیعیان کابل را اعلام میدارد که مورد تنفراواست. وقتی این فتوا صادر میشود، افغانها مسلح شده و برای نابودی قزلباشها حرکت میکنند. اولین محلی که آنها میروند، قصبه خافیها بوده(مردمی که اصلا ازخاف اند)، تمام ایشان را بقتل رسانیده، خانه های آنها را غارت نموده و بعدا آتش میزنند.
قزلباشها با بهبود نسبی ازاولین حرکت و حمله غافلگیرانهٔ آنها، خود را جمع نموده وآماده دفاع مال وزندگی خویش تا پای جان میشوند. بآنهم وضع آنها هرلحظه بحرانی ترمیشود، چون پس ازدفاع نیرومند دوروزه، آنها درصبح روزسوم میبینند که تمام بلندیهای مشرف برآنها ازدهکده های مجاورتوسط افغانها اشغال شده است. محمود چندین بارمختارالدولت واحمد خان را نزد حمله کنندگان میفرستد تا مانع حملات خونین آنها شود، مگراین اقدام بعوض فرونشاندن، آنها را بیشترتخریش وهیجانی میسازد. پس ازچهارروزجنگ وکشتارحداقل چهارصد نفرازهرجانب، سردارفتح خان بعلت وحدتی که بین خانواده او وقزلباشها وجود داشته وتا اینزمان ازمداخله درامورخود داری نموده است، هشدارو بیمناک میشود که شاید وضع ازاین هم جدیترشود، لذا میخواهد بالای رجزخوانی غضبناک میرواعظ یکمقدارمحدودیت وضع نماید که حتی خاندان شاهی را نیز در برمیگیرد. لذا فتح خان قدم جلو گذاشته وبا برادر خود با اعلام طرفداری

ازقزلباشها، بالای برهم زنندگان نظم عامه حمله نموده وآنها را با تفنگ فتیلهٔ وشمشیرپراگنده میسازد که باعث قهروخشم زیاد سرداران مخالف محمود میشود. آنها ازاین لحظه برضد شاه محمود وفتح خان توطئه نموده وسوگند میخورند تا هردو را سرنگون سازند. چنین فرصتی تا دوسال به ایشان میسرنمیشود تا اینکه فتح خان مجبورمیشود با ارتشی جهت سرکوب بینظمی دربین هزاره ها به بامیان برود. پس ازعزیمت فتح خان، روسای عمدهٔ توطیه میرواعظ، سرداراحمدخان ومختارالدولت فورا قاصدی به شهزاده شجاع الملک، برادرجوان شاه محمود فرستاده وازاو میخواهند فوری بکابل آمده وشاه محمود را سرنگون سازد وباوپشتیبانی خود وسایرافغانها را وعده میدهند. این شهزاده با اطلاع قبلی ازاین توطئه که بفاصله دوری ازپشاورقرارندارد وبا اخذ نامه، بسرعت با تمام افراد خویش بصوب کابل پیشروی میکند. شاه محمود آخرین فردی است که از رسیدن اواطلاع مییابد، چون هیچکس این حقیقت را باوافشا نساخته وفقط با ملاحظه هیجانات عمومی ازآن باخبرمیشود. اوشخصی نبود که خودش تدبیری مطابق شرایط اتخاذ نماید؛ بعلاوه، مردی که اورا برتخت نشانیده وازطریق اوحکومت میکرد(یعنی فتح خان)، بفاصله دوری قرارداشته و کاملا ازاوضاع کابل بیخبراست – تمام قاصدان فرستاده شده توسط شاه محمود به فتح خان در راه توقیف شده وخودش نیزنمیتواند بنزد اوبرود، چون اودرقصرخود تحت نظارت قراردارد.

محمود با احساس خطرمهلک، دربالاحصارپناهگزین میشود، باشندگان با نظارت براوازخارج ارگ خوش شده و با ازدحام بملاقات شجاع الملک رفته، اورا با پیروزی بشهرآورده ودراوج شادی برتخت مینشانند.

من تا اینجا به دستنویس های دومولف شرقی استناد کردم که اکثرا ازآثار ایشان درمسیرنوشته های خویش نقل کرده ام: تا پایان سلطهٔ افغانها در پارس ازمیرزا علی محمد استفاده نموده ام؛ ازآن زمان تا رسیدن شاه شجاع بکابل، ازعبدالله خان هراتی پیشخدمت یا میرآخورشاه کامران هرات بهره گرفته ام؛ اما باید علاوه کنم دستنویس اوبسیارخلاصه وفاقد تاریخ بوده ومن مجبورشدم پژوهش بیشتری انجام داده وچیزهای بیابم که دراینجا ثبت کرده ام. من همچنان ازدستنویسهای دیگران که بهنگام سفر هایم به افغانستان جمع نموده بودم وهم ازدهان معاصران تیمورشاه و پسرانش که درحوادث اینزمان سهیم بودند، استفاده کرده ام. سلطنت شاه

شجاع الملک ازجملۀ آنهائیست که من اطلاع کافی نداشته وبه کتابخانه های اروپائی نیزدسترسی ندارم، لذا برای من ممکن نیست خلاهای مهمی را پرکنم که درتاریخ این شاه وجود دارد.

اولین اقدام شاه شجاع بحیث شاه، گرفتاری شاه محمود است که توسط محافظین خودش اسیرشده ومطابق به فرمان قصاص چشمهایش کشیده شود، طوریکه محمود این عمل را با شاه زمان کرد؛ ولی مختارالدولت میانجیگری نموده وشجاع فرمان خود را لغومیکند؛ اما شاه اسبق را بحیث اسیردریکی ازسیاهچالهای بالاحصارمحبوس میسازند.

شاه پس ازاتخاذ این تدابیروقایوی، یک قطعه ارتش خود را به برادرزاده خود قیصرمیرزا پسرشاه زمان میسپارد تا شاید او بتواند کامران میرزا پسرشاه محمود را که حاکم کندهاراست ازآنجا بیرون راند؛ اما با ملاقات نیم راهی با عالم خان برادرزاده سرداراحمدخان میداند که مطابق میل کامل او، این کارصورت گرفته است. باشندگان بتحریک عالم خان قیام نموده وکامران را ازشهربیرون رانده اند؛ لذا با ورود شهزاده بکندهار هیچ مخالفتی ایجاد نشده ومطابق فرمان کاکایش بحیث حاکم آنجا تعین میشود. بهنگام ترک شهر، کامران میرزا بمسیرهرات میرود، جائیکه کاکایش حاجی فیروزالدین ازاوپذیرائی خوبی نموده وباوحکومت ناحیۀ فراه را میسپارد، ازاینجا اومیتواند درموقفی باشد که حوادث کندهار را مشاهده نموده ومنتظرانکشاف حوادث باشد.

مدتی بعد حاجی فیروزالدین باثرنفوذ مادرش که مادرشاه محمود نیزاست با ارتشی بمقابل کابل مارش نموده ومیخواهد برادرخویش را رها سازد؛ اوفرماندهی این سربازان را به پسرخود ملک قاسم میرزا وبرادرزاده اش کامران میرزا میسپارد. شهزاده قیصربا تاخیراین خبررا شنیده ازکندهار بیرون شده ودرنزدیکی قلعه اعظم خان بالای هراتیان حمله میکند، اما شکست خورده، مجبوربفرارشده وفاتحین آقای کندهارمیشوند. حاجی فیروزالدین پس ازاین پیروزی خبرمیشود محمد ولی میرزا(حاکم عمومی خراسان)، ارتشی بفرماندهی نجیب محمد خان قاجاربرای تسخیرهرات فرستاده است. لذا اوبرادرزاده وپسرخود را فرا خوانده وباردیگرکندهاررا به قیصرمیرزا میگذارند. حاجی فیروزالدین درحالیکه منتظررسیدن آنها است، به جمع آوری چندهزارسوارازقبایل ایماق ازهرات پرداخته وبه

ملاقات پارسیان میرود؛ برخورد درنزدیکی شکیوان رخ میدهد، اما او شکست خورده ومجبورمیشود بسرعت به هرات عقب نشینی کند که بزودی توسط فاتحین محاصره میشود. پارسیان دارای توپخانه برتربوده وسربازان ایشان ازمدتی باینطرف یکمقدارهدایات وتنظیمات ازسیستم اروپائی آموخته بودند؛ لذا امیدواربودند درمدت کوتاهی هرات را تسخیر نمایند. اما این امیدواری بعلت عدم نظارت ایشان بتحقق نمیپیوندد، چون شهزادگان افغان که ازکندهاربرمیگردند ازعقب آنها حمله میکنند، در حالیکه حاجی فیروزازشهربرآمده وازپیشرو حمله میکند، طوریکه آنها با قرارگرفتن دربین دوآتش باید خوشبخت باشند اگربا ضایعات چند صد نفر کشته وسه یا چارتوپ عقب نشینی کنند. اما آنها خود را با غارت مناطق که ازآنها عقب نشینی میکنند جبران نموده وبیش ازیکصد هزارگاو با خود به مشهد میآورند.

این اولین بارپس ازمرگ نادرشاه است که پارسیان ادعای هرات را پیش میکشند؛ آنها پس ازآن چندین باربرای تسخیرآن تلاش میکنند اما پیروزی بیشتری بدست نمیآورند: بآنهم ازاین وقت یکمقدارنفوذ بالای حاکم آنجا بدست میآورند که بخاطرصلح با ایشان، سلطه شاه پارس را پس ازاین حمله با مکاری میپذیرند، همچنان موافقه میکنند یکمقدار باج بپردازند ولی شرایطی آن نامعین باقی میماند: مقدارباج ووقت پرداخت آن تعین نمیشود؛ این امرمطابق اوضاع وواحوالی بود که پارسیان تاکید میکردند. شاه شجاع مشکلات زیادی درتحکیم قدرت خود درکابل دارد، چون هزاران فرقهٔ درحال تحریک وهیجان دراطراف اوقراردارد؛ اوبعضیها را مجازات کرده، با یکتعداد مصالحه نموده ودرآخرباستقراریکمقدارنظم موفق میشود. سردارفتح خان پس ازبازگشت بامیان، خود را باو وصل نموده وبحیث یکی ازوزیران اومنصوب میشود؛ همین رئیس است که باو مشوره میدهد زندگی آرام را کنارگذاشته وجنگ را آغازنماید وفقط جنگ است که میتواند سازش ایجاد نموده وبرای اواحترام افغان ها را بدست آورد. چون شاه تمایل قبلی بزندگی نظامی دارد، این مشوره را قبول و تهاجم سند را فیصله نموده و پس ازجمعآوری یک ارتش 30 هزارنفری به آنطرف مارش میکند. رئیس تلپوره ها کوشش میکند مانع طوفان شده و وزیرخود محمد ولی خان را با 320 هزارلیره نزد شاه میفرستد که قرضدارباج قبلی بوده است؛ سردارفتح خان میبیند که شاه مایل به قبولی این پیشنهاد است، لذا تا میتواند با او مخالفت میکند. مشوره اوشاید قبول

میشد اگراطلاعات فاجعه باری ازکابل مواصلت نمیکرد: قبایل شمال در وضع هیجانی قرارداشته وپایتخت نیزآرام نیست؛ این اوضاع، شاه را وادارمیسازد تا سوئ تفاهم با امیران سند را رفع نموده، 320 هزارلیره را اخذ کرده وبا عجله بکابل برگردد. با استقرارآرامش درکابل، بطرف شرق حرکت کرده، میخواهد کشمیررا تسخیرنموده، سردار رنجیت سنگه حاکم لاهوررا سرکوب نموده وبه اطاعت وا دارد؛ اما دراین معامله نیز ناکام شده، بکابل برگشته وضایعات زیادی متقبل میشود.

باوجودیکه سلطنت شاه شجاع بسیارکوتاه میباشد، بآنهم یکی ازآنهای بوده است که بیشترین چانس شگوفائی ورفاه دربردارد. قرارمعلوم افغانها از نفاق خسته شده بودند اما شوربختانه هیچگونه خصلت سازش و آشتی در وجود این شاه دیده نمیشود؛ اوکسانی را ازخود دورمیسازد که بزرگترین منافع دریکجا بودن با آنها داشته و وقایع غیرقابل پیشبینی که اوفکرمیکند قوت گرفته، باعث تحریک اوبداشتن قدرت مطلقه شده ودرآخربه تعصب اوتبدیل میگردد.

حکومت برتانیه پس ازمطیع سازی حاکمان مستقل هند یکی پس از دیگری، خود را مواجه به تهدیدی میبیند که خطرجدی بوده ومیخواهند با تمام قوا خود را بمقابل آن حفاظت نمایند. امپراطوران ناپلیون والکساندر موافقه میکنند با اتخاذ یک موضع دشمنانه، ازطریق پارس عبورنموده و به هند حمله نمایند. فتح علی شاه که شاه پارس است چندان متحد پایداری نیست که انگلیس باواعتماد کند؛ لذا تصمیم میگیرد اولین خط دفاع خویش را درماورای مرزهای پارسیان مستقرساخته ودرجستجوی دوستی با افغانها میبرآید تا آنها را محافظ پیشقدم خویش سازد. گورنرجنرال هند با درنظرداشت این سیاست، الفنستون را بحیث نماینده به کابل میفرستد، جائیکه اویک قرارداد تعرضی ومدافعوی با شاه شجاع الملک عقد میکند؛ سفیربا گرمی پذیرائی شده وهرروزشاه برای اوسرگرمیهای تازه دردربار شاهی فراهم میکند. محاصرۀ هرات توسط محمدولی میرزا در این وقت که نتیجه آن مطلوب نبوده نیز مساعدتی برای این هیئت است. این کاملا هویدا است که چگونه بین فرانسه وروسیه جدائی بوجود میآید، انگلیس با توزیع طلا دردربارتهران تفوق یافته وباعث ناکامی طرحهای ناپلیون میشود، درغیرآن، توطیه کاملا موفقانه بوده ودولت سیاسی هند را سرنگون میساختند.

شاه شجاع صاحب شهرت بوده وبا دلایل زیادی، یکی ازبا استعداد ترین فرزندان تیمورشاه میباشد. اویک شخص با ثبات وشجیع بوده ودرموارد زیادی دیده میشود طرفدارتوطیه نبوده یا بحیث آله دراختیارکسی قرار نگیرد. لذا این امرتا اندازۀ مخالف آنچیزی است که سرداران خود را تسلیم تهدید واجبارمیرواعظ، احمدخان ومختارالدولت نموده ونتیجه آن ارتقای شاه شجاع به تاج وتخت است؛ چون آنها بطورآشکارمیبینند تحت قیادت چنین شاهی باید مسیرمستقیمی را اختیارنموده واطاعت نمایند. آنها نظرباجباراوضاع چارۀ نداشتند بجزاینکه نامزدی اورا بدون شرطی به تاج وتخت قبول نمایند، چون اویگانه وسیلۀ بود که توسط آن میتوانستند خود را ازانتقام شاه محمود وسردارفتح خان نجات دهند. ولی آنها امیدوار بودند شاه شجاع شاید قدرت خود را درمحدوده عادلانه نگهدارد؛ اما آنها دراشتباه بودند، چون وقتی شاه از نیت ایشان آگاه میشود، ازهمان روز اول تخت نشینی تمام تقاضاهای آنها را با یک اقدام قدرت شاه مطلقه رد میکند. این احساس ستمگرانه بزودی به عادت اوتبدیل شده و با درجۀ نارضائیتی اوافزایش مییابد. حتی محمد زیها ازمقامات خویش محروم گردیده ورئیس آنها، فتح خان توسط شاه بی آبروساخته میشود. سرداران بینام وگمنام که کم خطربودند ازانزوا بیرون کشیده شده ودرموقف های مهم گماشته میشوند – دریک کلمه، شجاع الملک خود را ازیوغ آنها رها ساخته وهمه چیزرا تغیرداده وروحیۀ مستقلانۀ آنها را کاهش میدهد. اما باید گفت اوهمیشه ازکسانیکه اورا بقدرت رسانیده بودند، سپاسگذار می باشد: میرواعظ، احمدخان و مختارالدولت بیشتردوست اوبودند تا بستگان او؛ اما این دوستی نمیتواند ایشان را ازسرنوشت بدی که درانتظارایشان است نجات دهد؛ با انقلاباتی که بارکزیها وتعداد زیاد طرفداران آنها در بین افغانها بوجود میآورند، سرنوشت آنها تغیرنموده وهرسه از مقامات عالی کنارزده میشوند. مختارالدولت مجبوراست موقف وزیررا به سردار اکرم خان سپرده وبه زندان برود؛ بدون شک کناررفتن اواز امورات، روززوال سلطنت شاه شجاع میباشد. سرداراحمدخان که بخت کمتری نسبت به مختاردارد، شمشیردردست وفات میکند، بهنگام سرکوب اغتشاشی که درآن وفادارترین دوستان شاه زندگی خود را ازدست می دهند. پسران این دورئیس که ازنفوذ بزرگی بالای افغانها برخورداربودند ازهمان روزدرشورش سهم گرفته وازاین ببعد سلطنت شاه شجاع الملک چیزی نیست بجزازتوالی خطرات، مصیبت ها واضطراب های تلخ. اگر

اومیخواست کسانی را که مانع حکومت بودند با ارایهٔ دلایلی برکنارمی کرد یا اگرآنها را با شدت بیشتری فشارمیداد، درمورد ثبوت جرایم ایشان باعدالت برخورد مینمود، روحیهٔ بیقرارافغانها هشدارنگردیده وشاید بیک سلطنتی نه کمتردرخشانترازپدرکلانش(احمدشاه) موفق میگردید که با او مشابهت های زیادی داشت. اما اومانند برادرش زمان، بوالهوس وفردگرا بوده واستبداد او برای استحکام قدرت دردستش ضروراست.

نارضائیتی ازشاه شجاع بزودی دربین تمام مردم عام میگردد، حتی در بین طرفداران وفاداراو که علنا شکایت میکنند؛ اما اوبدون درنظرداشت رنجش واعتراض آنها، بازهم به گرایش مغرورانه ومطلقه خویش ادامه میدهد. افغانها که با استعداد ترین شخصیت سدوزی را دروجود او می بینند، مدت طولانی بمقابل خواهش سرداران خویش که عادت قیام و سرنگونی شاهان خود را داشتند، مقاومت میکنند؛ تقاضای توافق بالای انتخاب جانشین که باید به مردم داده شود دلیلی بود مبنی براینکه سقوط او تا وقت نامعین بتعویق افتد. دراینجا احتمال دیگری نیزوجود دارد که این شهزاده میتوانست تخت خویش را نگهدارد اگرسردار فتح خان دربین دشمنانش نمیبود؛ شجاع بعوض اینکه با اوسازش کند (که عاقلترین اقدام بود) تصورمیکند بهتراست اورا حقیرساخته وسعی میکند عدم رضائیت اورا فراهم سازد. این سیاست غلط برای او بسیارگران تمام میشود.

فتح خان پس ازاهانت خویش کابل را ترک نموده وبه کندهار(شهربومی خود) میرود که درآنجا قسمت اعظم قبیلهٔ بارکزی مسکون اند. وقتی او بآنجا میرسد قیصرمیرزا حاکم بوده و وعده میدهد، اگر او در امورات حکومت مداخله نکند، اورا مورد احترام ومحافظت قرارمیدهد. فتح خان درموقفی نیست که شرط تعین کند، لذا مجبوراست آنچه باو ارائه شده قبول نماید؛ اما اودرخفا همه چیزرا برای اعادهٔ دوبارهٔ شاه محمود انجام میدهد. ازاینکه قیصرازاین موضوع اطلاع داشت یا فکر میکرد برای حفاظت کاکایش ضروراست، فرمان میدهد سرداررا بهنگام ترک یک محفل دستگیرنمایند؛ افسرانی که مسئول دستگیری او میباشند، خود را بشدت بالای اومیاندازند طوریکه اوبا روی بزمین خورده وچندین دندان اومیشکند. با استفاده ازاین وضع، آنها مانع فریاد اوشده، دستها و پاهای اورا بسته نموده و او را اسیرمیسازند؛ برادرجوان او دوست محمد خان که نزدیک اواست با چند خدمه کوشش میکند اورا نجات دهند، اما بعلت

تعداد زیاد آنها مغلوب شده ومجبوربه فرارمیشود. بآنهم اوموفق میشود چند صد نفربارکزی را ازشهر جمع نموده و به ارگ حمله نمایند، اما با پرتاب وشلیک گارنیزیون مجبوربه عقب نشینی شده، بسرعت شهر را ترک کرده وبه قلعهٔ گرشک عقب مینشینند که حاکم آن وفاداربه خانواده اومیباشد. پس ازآن با یکتعداد بارکزیها بصوب دشت بکوا رفته، کاروان ها را غارت نموده، بزودی صاحب 600 لیره شده وآنرا مصرف سرباز گیری وخریداری افراد مینماید.

سردارفتح خان قبل ازدستگیری خویش، برادرخود سردارشیردل خان را بخاطرر هائی شاه محمود ازمحبس به کابل فرستاده وفرمان میدهد به استثنای قزلباشها، بهیچ افغانی دراین معامله سهم ندهد. این قبیلهٔ پارسی طوریکه قبلا گفتیم، متشکل از12 هزارخانواده بودند که توسط نادرشاه بکابل آورده شدند، اما پس ازمرگ آن فاتح، تعداد آنها فوق العاده افزایش مییابد. تا زمان سلطنت شاه محمود، افغانها آنها را بربنیاد مساوات معامله میکنند، اما پس ازتصادم خونین افغانان با آنها، درهرمورد تحت ستم قرار میگیرند، باوجودیکه فتح خان همیشه مناسبات خوبی با آنها داشته وهمین امرباعث میشود تا آنها بطورطبیعی دررهائی شاه محمود کمک نمایند.
رهائی او کارمشکلی است، چون شاه شجاع او را ازنزدیک محافظت می کند؛ اما باوجود نظارت زندانبانان، قزلباش ها اینکار را با تجاهل بانجام میرسانند. وسایل بصورت مخفی بزندان انتقال داده شده، اودر8 ساعت کانالی کنده واز طریق آن ازدیوارهای شهرفرار میکند. هنگام شب او بیرون آمده وقزلباش ها که مصروف دیدبانی اند، اورا بداخل یک قبردر قبرستان واقع درنزدیکی دیوارهای بالاحصاربرده، قبررا با شاخچه و خاک پوشانیده وبرمیگردند، با توصیه اینکه چند روزحوصله نماید تا تعقیب وجستجوی اوکم وضعیف شود. بهنگام صبح، یکصد مامورمخفی بهرجانب فرستاده شده وفرمان دارند بمجرد دستگیری اورا بکشند، اما اکثریت آنها بزودی برگشته وشاه را مطلع میسازند که تلاش آنها بی ثمر بوده است. پس از گذشت چندین روزدراین قبرزیرزمینی، محمود میداند که تعقیب وجستجوی برادرش برای دریافت اوبی ثمربوده است: لذا اودر نیمه شب برآمده وبا همراهی شیردل خان ویکتعداد طرفداران وفادارش، بطرف جنوب تاخته، بزودی با دوست محمد خان یکجا شده وهمراه با او سه کاروان ثروتمند را غارت میکنند. آنها با این چپاول ها و راهزنیها میتوانند یک نیروی کوچک بوجود آورده وپس از آن با مقیاس وسیعتر

دست بعمل میزنند؛ قریه های که تحت سلطه ایشان قرارمیگیرد مجبوربه پرداخت سهمیه گردیده وبعدا بمحاصرۀ کندهارمیپردازند.

قیصرمیرزا درجریان سه ماه تمام حملات محاصره کنندگان را دفع می کند، اما پس ازاینکه تدارکات ومهمات جنگی اش پایان مییابد، مجبوربه مصالحه شده، رهائی سردارفتح خان را بشرط شکست محاصره وعقب نشینی ازکندهارقبول میکند. زمانیکه سرداررها میگردد، محمود وعدۀ خود را شکستانده وخواهان تسلیمی شهرمیشود، لیکن فتح خان مانع او میگردد؛ اوبرایش میگوید تخت درکابل است نه درکندهار و این باعث میشود محمود بطرف پایتخت مارش کند؛ بآنهم آنها دوهزارسواربارکزی را بفاصله کوتاه ازآنشهرنگهمیدارند.

وقتی شاه شجاع ازمحاصره کندهارتوسط محمود اطلاع مییابد، او سربازان خویش را جمع نموده وبا 25 هزارمرد انتخابی کابل را ترک میکند، اما پس ازچند روزمارش، بیش ازنیمی سربازانش فرارمیکنند؛ بخصوص، تمام قزلباشها دربار اورا ترک کرده وبکابل برمیگردند، شاه نیزمجبورمیشود به پایتخت خویش برگردد. اما بمجرد رسیدن به کابل اغشاشی دراینجا رخ داده، اومجبوربه تخلیه کابل شده ودرمیدان وسیعی باطراف باغهای نیمله درجوارگندمگ موضع میگیرد. شاه محمود وفتح خان اورا ازنزدیک تعقیب نموده وآنقدردرکابل میمانند تا اختیارآنرا بدست گیرند؛ آنها بعدا کابل را تحت مواظبت قزلباشها گذاشته وبسرعت بمقابل شاه شجاع میشتابند که تعداد ارتش او20 هزاربوده ودریک موضع برتر موقعیت دارد. فتح خان با وجود اینکه فقط 3 هزارسوار دراختیاردارد، دریک لحظه مناسب وغیرقابل توقع حمله میکند، قبل ازاینکه آنها وقتی برای تنظیم جنگ داشته باشند: نتیجه، تارومارشدن کامل آنها میباشد، چون تمام آنها درسردرگمی کامل قرارداشته، ترس آنها را فراگرفته واز صحنه فرارمیکنند. اکرم خان وزیرشاه شجاع کشته شده، شاه به کوههای خیبرفرارکرده ودرمیدان جنگ تمام محموله وخزانه شاهی را باقی می گذارد که حدود 2 ملیون لیره وسنگهای گرانبها با ارزش بی اندازه می باشد. شاه محمود با جمعآوری غنایم عظیم دربین شادمانی مردم وارد کابل میشود، سواربرفیلی که شاه شجاع با ثروت تجهیزنموده وبرای ورود پیروزمند خود به پایتخت فرمان داده ست.

شاه شجاع مدت کمی درخیبرمانده وبزودی بجنوب عقب مینشیند، جائیکه او امیدواراست با یکجا شدن برادرزاده اش قیصرمیرزا، موضع تعرضی گرفته وتاج خود را دوباره بدست آورد. با رفتن به مسیرکندهار از طریق کوههای هم مرزاندوس، یکتعداد سربازدرمسیرراه تهیه میکند؛ لیکن با وجود مخفیکاری، مارش اوافشا گردیده و بعلاوه این رسوائی، برادرزاده اش توسط سردارپردل خان یکی ازبرادران فتح خان ازکندهارزانده می شود. پس ازاین، پردل خان با قوت زیادی بالای شجاع حمله میکند، ولی اوآنقدرخوشبخت است که بتواند بسرعت فرار کند؛ این واقعه در 1809 رخ میدهد که چهارماه ازشکست اولی اش گذشته است. او بدون قوت و مایوسی، کمی بعدتربه لودیانه عقب نشینی میکند، جائیکه او بنزد برادر خود زمانشاه مسکن گزین شده و(مثل او) با سخاوت کمپنی هند شرقی زندگی میکند، اما اوقبلا بچنین آزمایشات سختی مواجه نشده است.

فصل 11 - سیمای شاه شجاع

سیمای شاه شجاع ازنظرسُر ای برنیس، تقررفتح خان بحیث وزیر، علاقمندی شاه محمود به عیاشی، نفوذ وزیر، کامران پسرشاه محمود، گرایش وحشیانه او، کشتن پسرکاکایش (قیصر) توسط او، سرکوب بلوچها توسط فتح خان، استقرارنظم وامنیت، اتحاد افغانها با سیکها، اتحاد آنها وتسخیرکشمیر، پیمان شکنی فتح خان با سیکها، تسخیراتک توسط سیکها، بهره برداری درخشان دوست محمد، سراسیمگی افغانها، غارت کشمیرتوسط رنجیت سنگ، ادعای پارس بالای هرات، مارش حسین علی میرزا بطرف آنشهر، مارش فتح خان بکمک هرات، اسیر سازی حاجی فیروزالدین توسط وزیر، تجاوزوغارت دوست محمد برحریم شهزاده، فرارمیر افضل خان به مشهد، جنگ کافرقلعه، عقب نشینی هردوجانب، چپاول توسط افغانها، توطئه کامران برضد فتح خان، فرمان شاه محمود دربارۀ کشیدن چشمهای وزیر، رسیدن کامران به هرات واجرای حکم، فراربرادران وزیر: شیردل خان وکهندل خان، اسیرماندن پردل خان.

+ + +

سُرالکساندربرنیس سیاح روشنفکرووظیفه شناس درافغانستان، سیمائی اززندگی شاه شجاع پس ازجنگ نیمله بدست میدهد. این روایت ازیک اثرنوشته شده توسط خود شاه شجاع گرفته شده است؛ من درافغانستان وپارس زیاد تلاش کردم تا این کتاب را بدست آورم، اما موفق نشدم – ازاینکه بسیاردلچسپ است، آنرا ازصفحات برنیس نقل میکنم:

"پس ازاینکه شاه شجاع الملک درنیمله شکست میخورد، بحیث فراری در نقاط مختلف قلمروی خویش آواره میشود؛ ماجراهای اوکه خودش دریک مجموعۀ کوچک شرح میدهد، بسیاردلچسپ است. اوپس اززحمات زیاد درکندهارتوسط عطا محمد خان پسروزیرقبلی اش دستگیروشدیدا مورد تحقیروتوهین قرارمیگیرد. مدتی درقلعه اتک نگهداری شده و نیشتری بالای چشمهایش گذاشته میشود؛ زمانی نگهبانش اورا با دستهای بسته به وسط اندوس برده و بمرگ فوری تهدید میکند. هدف این همه خشونتهای شدید، گرفتن الماسی مشهوربه کوه نورازاو بوده است که همه میدانستند پیش اومیباشد. وقتی عطا محمد خان به کشمیرپیشروی میکند، شاه اسیررا نیزبا خود انتقال میدهد. با سقوط آن وادی، اوتوسط فتح خان رها شده ودر لاهوربه خانواده اش میپیوندد. ملکۀ اوکه میتوانم اورا وفاداربیگم بنامم(با نفوذترین بانوی حرم او) مساعی زیادی بخرچ میدهد تا مانع تسلیمی اوبه رنجیت سنگه شود، اما مشوره های اورا قبول ننموده ودرآخرسخت پشیمان میشود ازاینکه چرا حرفهای اورا نشنیده است. این بانوزنی بوده

است بسیارجسوروبا اراده؛ اکثریت مشوره های اوبرای شوهرش چه در روزهای قدرت وچه درروزهای مصیبت اوبسیاربا ارزش بوده است.

درلاهور، وقتی دراختیارسیکها وجدا ازشوهرش بوده، عزت خود را با عالی ترین وجه حفظ میکند. رنجیت سنگه اورا فشارداده واصرارمیکند کوه نور یا الماس بیبها را تسلیم کند که پیش اوبوده و میخواهد به زوراز اوبگیرد. اوهمچنان میخواهد دختران شاه نگونبخت را به حرم خود انتقال دهد. ملکه، قاصد این پیام را دستگیرنموده وشدیدا تنبیه میکند. اوهمچنان به مهاراجا میفهماند، اگربه تقاضاهای پست خود ادامه دهد، الماس را در هاون کوبیده وآنرا به دختران وکسانی دیگری که تحت حفاظت اوهستند خورانیده وبعدا خودش میخورد وعلاوه میکند که "خون تمام ما برگردن توخواهد بود!" این بانو بالاخره موفق میشود با لباس هندوئی ازلاهور فرارنموده ورهائی شوهرش را برنامه ریزی میکند که پس ازمدت کوتاهی تحقق مییابد. اما اینکاربه قیمت الماس بزرگ تمام میشود. ارائه اوضاع مربوط به تسلیمی آن دلچسپ است، اما دراینجا شاید خارج موضوع باشد. کافیست خاطرنشان شود که بدترین زندان، دشنام وحتی گرسنگی سرنوشت این شاه سیاه بخت بوده است.

پست ترین چیزهاییکه شاه سیکها بمقابل شوهراو روا میدارند، باعث برانگیخته شدن توانائی ملکه گردیده وخودش را درایستگاه برتانوی لودیانه مستقرمیسازد. این زن یکتعداد اسپها را آماده نموده، شجاع وافراد اومساعی خویش را درلاهورانجام میدهند. آنها تمام خانه های مجاوررا به کرایه گرفته وبا سوراخ نمودن هفت دیوار، مسیری به کوچه میگشایند. چند ساعت پس ازاینکه مسکونین بخواب میروند، شاه ازطریق سوراخ بیرون آمده وبا لباس پنجابی به کوچه میرود. هنوزباید ازدیوارشهرعبور کند که دروازه های آن بسته است. شجاع ازمجرای فاضلاب عمومی شهر به بیرون خزیده و با دو یا سه خدمه به منطقه کوهی کیشتوارفرار میکند. اودراینجا بازبه معیارشاه عمل نموده وحمله به کشمیررا مطرح میکند که توسط راجای کیشتوارکمک میشود. تهاجم شاید موفقانه میبود (چون حاکم کشمیرموقف مرزی را تخلیه نموده است)، اما یک برف نابهنگام سرکها را مسدود ساخته، ذخایررا قطع نموده ویکباردیگرامیدهای شاه شجاع را عقیم میسازد. شاه پس ازآوارگی زیاد، بالاخره به ایستگاه برتانوی ساباتو درهیمالیای خارجی رسیده وازآنجا به لودیانه عقب نشینی میکند، جائیکه

خانواده اوپناهنده گردیده بود. اودراینجا بخانوادهٔ خود پیوسته وازاینزمان درسخاوت حکومت برتانیه سهیم میشود. فقط تعداد محدود شاهانی وجود دارند که نسبت به شجاع الملک با نگون بختی بیشترمواجه شده باشند؛ ما همدردی خویش را با دانستن بدبختیهای او ابرازمیداریم".

شاه محمود حالا برای باردوم میوهٔ پخته شده با مرکبات زیرکانهٔ فتح خان را دراختیاردارد که استعداد نظامی اوکاملا انکشاف نموده است. این امر جوابی بود بدرخواست اوتوسط افغانها(بخصوص قبیله قدرتمند بارکزی) نسبت بخواست اینکه شاه محمود را باردیگر بربالای تخت ببینند. این شهزاده باوجودیکه توسط چندین انقلاب مورد آزمایش قرارگرفته بود، از مصیبت و روزبد هیچ چیزی نیاموخته بود؛ اوقدرت را فقط بخاطرلذایذ زندگی وعیاشی خواسته وحکومت را تحت مراقبت دیگران میگذارد. این وظیفهٔ سردارفتح خان است که باید اینها را پُرکند، بعلت اینکه متقین بود نمیتواند بدون همکاری اوسلطنت کند، یا ازاحساس احترام وقدردانی یا شاید بیشتربااین خاطرکه اوظرفیت زیاد دارد؛ شاه او را بحیث صدراعظم تعین کرده، قدرت کامل را باواعطا نموده و بالای او وظیفهٔ مشکل ادارهٔ قوم افغان را میسپارد. ازاینزمان اوخود را تسلیم تمایلات لذیذانه ومفسدانه خویش میکند؛ اوبجزازنبارگی وافراط درلذایذ ومجالس متنوع عیاشی، بفکرهیچ چیزی نبوده وازهرآنچه دراطراف اومیگذرد، خبری ندارد. فتح خان ازاعتماد بیحد اوسوئ استفاده ننموده وبزودی درقلمروی خویش، شکوه وجلال روزهای احمد شاه را فراهم میسازد که بطورکلی اززمان سلطنت بیکاره پسرش تیمورشاه از بین رفته بود.

بزودی نام فتح خان درتمام آسیای مرکزی مشهورمیشود؛ افغانها بطور خاص اورا با بیشترین تحسین یاد نموده وبرعکس بزرگترین اهانت به شاه خود میدانند. چنین است عزتی که آنها دراین دوره به سدوزیها روا داشته وهرگزبفکرخلع او ونصب جنرال خوشبخت وتوانمند خود نشدند. این درست است که تعداد زیادی به فتح خان نسبت به نظرات بسیارجاه طلبانه اواعتباروکریدت داده اند، اما با بررسی دقیقترحقایق میبینیم این رئیس نسبت به شاه بسیارمخلص ووفاداربوده ولی نسبت به موقف بلند خویش که اوبرایش داده بود، راضی میباشد. او با شاه شدن، چه چیز دیگری میتواند بدست آورد؟ فقط یک عنوان اضافی (شاه) که ممکن بود برایش شرمساری بسیارودشمنان بیشماربارآورد، بدون اینکه قدرت

بیشتری داشته باشد. تمام امورسلطنت تحت فرمان او بوده، برادران خویش را به توالی بحیث حاکمان ولایات مقررکرده، اداره مالی وارتش را بعهده داشته و فرمانهای اوتابع اندکترین کنترول نبوده است. او چه چیزبیشتری میخواست؟ هیچ! شاه محمود خود را با داشتن چنین وزیری فوق العاده خوشبخت میداند، مردیکه تمام مسئولیتها ووظایف دشواراورا آنقدرخوب انجام میدهد. لیکن کسانیکه باوحسادت میورزیدند، اورا مطابق میل خود نیافته وبطورثابت میخواستند فرصتی یابند تا شاه ضعیف را با واهمه های واهی تحریک نمایند؛ دربین ایشان پسراوکامران میباشد، اما این تحریکات درمراحل اولیه هیچ نتیجهٔ دربرندارد بجزاینکه باعث برکناری اوتحت شرایط ذیل شود:

کامران میرزا پس ازیکجا شدن با پدرش درکندهار، با اوبکابل برمیگردد. این شهزاده با وجودیکه جوان است ولی بخاطرقوارهٔ مغرورانه، مظالم بیشمارو تمایل زیاد به هرزگی قابل توجه بوده و قراربود بحیث والی کندهارمقررگردد که خود را با اعمال بسیارنفرت انگیزعریان میسازد. پسرکاکایش قیصرمیرزا (پسرشاه زمان) بدنبال شاه شجاع نمیرود، زیرا پس ازبرکناری (که باید کامران جایش را میگرفت)، اطاعت خود به شاه محمود را اعلان نموده وازآنوقت تحت حفاظت خاص سردارفتح خان در کابل میباشد. کامران میرزا که هنوزنارضائیتی زیادی بمقابل آن شهزاده دارد (بخاطرآنچه درکندهارانجام داده بود)، روزی فرمان میدهد که اورا دستگیرنموده وتحت شکنجه قراردهند، بخاطرتسلیمی الماس هائیکه اوبه هنگام فرارعجولش ازآنشهرفراموش کرده وبهانه میکند که دراختیارپسر کاکایش میباشد. شاه محمود با خبرشدن ازاین واقعه، فورا مداخله نموده و برادرزادهٔ خود را رها میسازد، اما کامران پس ازچند روز، قیصرمیرزا را دریکی ازباغهای شاهی دیده واو را با کلمات فجیعی توهین می کند. قیصربا بی مبالاتی جواب میدهد، اما کامران او را با یک گرزپهلوانی که ازدست شخصی میگیرد، بزمین میاندازد. فتح خان این فرصت را غنیمت شمرده و به شاه محمود میگوید که چطورپسرش با چنین گرایشی میتواند با قوم حساسی چون افغانها مصالحه نماید، لذا بین شاه و وزیر فیصله می شود هیچ مقامی به کامران میرزا داده نشده و بعد ازاین در دربار تحت نظارت پدرش قرارداده شود. نفرت شهزاده ازاین لحظه نسبت به وزیر دوچند شده ودرتمام تحریکات وتوطئه ها بمقابل او سهم میگیرد.

اولین هدف فتح خان پس ازاعادۀ شاه محمود، مطیع ساختن امیران سند و بلوچستان میباشد؛ اوبعدا قسمت اعظم قبیله هزاره مسکون درقلب کوه های پاروپامیزوس را مطیع میسازد. اوهمچنان نظم ولایات را تامین نموده وقوانینی بوجود میآورد که رعایت آنرا حتمی میداند؛ ادارۀ را که تا آنزمان درحالت بسیارپیچیده قرارداشته وباعث صعود زشت ترین اخاذی واختلاس شده، تنظیم میکند؛ بالاخره میتوان گفت امنیت درهمه جا حکم فرما میشود. این مرد بزرگ، قابلیت عظیمی برای وحدت حکومت و جنگ بوجود میآورد: هیچیک ازپیشینیان اوتوانائی سرکوب اغتشاشیون ومطیع سازی با این زرنگی یا نگهداری درمسیروظایف را نداشتند؛ او سخت میکوبد، اما پس ازپیروزی، سخاوتمند بوده و با بخشندگی اضافی میدرخشد. او حتی دروسط جنگ ها، وقت هدایت و ادارۀ دولت را پیدا نموده وآمادۀ همه چیزمیباشد – اودرکارآئی خود، مانندی ندارد. اوبزرگ ترین پسرپدرو دارای 21 برادراست که تماما افراد قابل ملاحظه بوده و قویا او را با پشتیبانی خود تقویه مینمودند؛ طوریکه گفتیم آنها را درراس حکومات ولایتی گماشته، اعتماد بزرگی نسبت به شهزادگان خونی یا سرداران جاه طلب (که حسود شهرت او، ایجاد شرمساری برای او یا تلاش جریحه دارساختن نظرشاه نسبت باو بودند) برایشان روا میدارد. حاجی فیروزالدین یگانه شهزادۀ بود که برایش اجازه میدهد درحکومت هرات بماند واین عمدتا بخاطری است که ارتش درجاهای دیگرمصروف بوده وباین علت، سقوط او به تعویق میافتد. اوحکومت بلوچستان را به برادرخود رحیم دل خان میسپارد که درشکارپورمستقراست. پردل خان درکندهارنصب میشود؛ سلطان محمد خان درپشاور؛ شیردلخان درغزنی؛ کهندل خان دربامیان؛ برادران دیگرش تحت فرمان اودرنواحی مختلف این ولایات؛ بآنهم بعضی ازآنها را نزد خود نگهمیدارد. درمیان ایشان محمدعظیم خان، جبارخان و نواب اسدالله خان که افراد باظرفیت بوده و اورا درادارۀ امورکمک میکنند. برادرجوان اودوست محمد خان ریاست اموروادارۀ خانه اورا بعهده دارد که مانع اسپ سواری وجنگ کردن او مثل برادران دیگرش نمیشود.

پس ازتکمیل آمادگیهای جنگی که دوسال را دربرمیگیرد، فتح خان در سال 1811 بمقابل کشمیرمارش میکند که سلطۀ افغانها را بدورانداخته و توسط سردارعطا محمد خان(یکی ازپسران وزیراکرم خان که درجنگ نیمله کشته شد) اداره میگردد. اوهمچنان علاقه داشت تا بمقابل رنجیت

سنگه حاکم لاهورمارش کند که پس ازسقوط شاه زمان استقلال پنجاب را اعلام کرده بود، اما این کاروقت زیادی را دربرمیگیرد؛ بعلاوه، وزیر ترجیح میدهد با استفاده ازاودرطرح های بازسازی امپراطوری استفاده نموده وبعدا بالای اوحمله کند، وقتی ضرورت بیشتری برای خدمات او نداشته باشد. لذا اورا وادارمیسازد تا قراردادی امضا کند که درآن برایش 9 لک روپیه (90 هزارلیره) ازعواید ولایت کشمیر میدهد بشرطی که ارتش سیکه او را درتسخیردوبارهٔ آن منطقه کمک کند: این قرارداد در سواحل جیلم عقد میشود، جائیکه هردورئیس با تعداد زیاد تشریفات به آنجا آمده وملاقات میکنند. وزیرافغان 18 برادرش را با خود داشته و برایش مشوره میدهند که رئیس سیکها را دراین ملاقات بقتل رسانیده و بگوید که ایشان انجام داده اند. فتح خان این پیشنهاد را رد میکند، اما نه بخاطراینکه اونمیخواهد مسبب این عمل باشد(عملیکه آسیائیها هیچوقت درنظرنمیگیرند، طوریکه ما میگیریم)، بلکه باین علت که اوبه پشتیبانی ارتش سیکه ضرورت دارد(12 هزارمردی که فورا پس ازامضای این قرارداد باو میپیوندند). با افزایش چنین نیروئی، اوازطریق بیمبربطرف کشمیرپیشروی میکند. ارتش کوچک شورشیان که در گردنه های پیر- پنجال سنگرگرفته بودند با دیدن فتح خان درپیشرو و برادرش کهندل خان درعقب که با یک قطعه سوارهمراهی میشود، ترسیده وبدون جنگ عقب نشینی میکنند. لذا درمسیرپیشروی افغانها هیچ کسی مزاحمت ننموده و جلگه های کشمیررا بدون مخالفتی تسخیرمیکنند. شهرنیزبا دیدن اوضاع تسلیم شده وفقط ارگ مقاومت مینماید که سردارعطا محمد خان درآن قراردارد؛ بآنهم او پس از13 روزمذاکره(بعوض اینکه محاصره شود)، تسلیم میگردد. اویک شخص با استعداد، پرانرژی، شجاع وبا نفوذ بوده و توسط افغانها احترام میشود. فتح خان آرزوداشت با اودوست باشد؛ لذا با اوبا حرمت زیاد برخورد نموده واورا بمقامات عالی شاه محمود دستور میدهد. رنجیت سنگه کوشش میکند فتح خان را وادارسازد که حکومت کشمیر را باو بدهد، اما موفق نمیگردد؛ اما وزیربا دیدن انحراف در پیشنهاد او و جهت جبران مصارف جنگ واطمینان پرداخت پول عقد شده درقرارداد، ازدرخواست او طفره رفته و اداره این ولایت خوب را به برادرخود، سردار محمد عظیم خان میدهد که پس ازاو پسربزرگ پاینده خان است – لذا رنجیت بدون دریافت مصارف و حتی بدون اخذ 9 لک روپیه وعده داده شده که درطرحهای جاه طلبانه خویش عقیم میماند، توجه خویش را به اتک (قلعهٔ واقع دربلندی نزدیک اندوس و فرمانده معبرعمدهٔ

این دریا) معطوف میسازد؛ حاکم این محل که یکی ازبرادران سردار عطا خان است دربدل یک لک روپیه وبعضی وعده های دیگر، قلعه را بآنها تسلیم میکند، سیکها با ورود به اتک، آشکارا جانب افغانها را ترک گفته و بسرعت کوشش میکنند محل را دروضع مدافعوی خوب قراردهند.

وقتی فتح خان ازترک خدمت متحدانش آگاه میشود، کشمیررا ترک گفته و بمقابل رنجیت مارش میکند؛ برادرخود دوست محمد را درراس 2 هزار سواراعزام میکند تا راه را صاف نموده و با تمام قوا به تعقیب اوادامه میدهد. بهنگام تقرب محافظین افغان، سیکها به جلگه چاچ داخل میشوند که بطرف شرق اتک واقع بوده و دریک موقعیت سه ونیم میلی ازقلعه موضع میگیرند، دربالای تپه ها، جائیکه نتنها برتری اراضی دارد، بلکه بخاطرنگهداری یگانه چشمهٔ آبی که دراین منطقه وجود دارد. دوست محمد خان با احساس ضرورت تسخیراین نقطه و آرزوی ممتاز ساختن خویش دراولین فرماندهی که برادرش باو سپرده است، با بی پروائی و بدون انتظاربه رسیدن ارتش افغان که بفاصله چند میلی درعقب آنها بود، بالای سیکها حمله میکند. اودراین حمله توپخانه دشمن را بدست میآورد؛ اما پیروزی او زیاد طول نمیکشد؛ سیکها دوباره حمله نموده و پس از رسیدن قوای تقویتی هشت برابر، حملات خویش را تجدید میکنند. او با دریافت اوضاع، قاصدی به فتح خان میفرستد تا مارش خود را سرعت بخشیده وبانتظارجواب، درمقابل دشمن مقاومت میکند. متاسفانه پیام دوست هرگزبه فتح خان نمیرسد، چون قاصد مسیرنادرستی را پیموده و راه خود را گم میکند. وزیرنیزبا معلومات نادرست به اشتباه افتیده و متیقین میشود برادرش کشته شده وقطعه او کاملا ازبین رفته است، لذا یک حرکت پله مانند بطرف اندوس اجرا میکند تا با سیکها مواجه نشده وفرمان میدهد تا محموله های سنگین سوختانده شده وازدریا عبورنمایند بدون اینکه توسط دشمن مزاحمت شوند. با وجود تاخیرارتش افغان، دوست محمد شک دارد تا ازطریق مسیراتخاذ شده عقب نشینی نکند، چون سیکها درحال عقب نشینی به اتک بودند. اما فتح خان تحت فشار اوضاع تهدید آمیزی که درغرب افغانستان بوقوع میپیوندد، مجبورمیشود سیاست جنگی بمقابل رنجیت سنگه را کناربگذارد: درحقیقت او مجبور میشود گارنیزیون کشمیررا با تقویه ارتش خویش ضعیف سازد. این امر باعث تشویق رئیس سیکها میشود تا چندین حمله بآن ولایت انجام داده و عواید آنرا تصرف نماید، عملی که حاکم افغان نمیتواند مانع آن شود.

قبل ازورود بجزئیات کمپاین جدید سردارفتح خان بمقابل پارسیان،ضرور است خواننده را با انگیزه های آشنا سازیم که موجب جنگ میشود، لذا بحوادثی برمیگردیم که درصفحات قبلی شرح دادیم.

قبلا گفتیم شهزاده حاجی فیروزالدین که بفرمان میرافضل خان با خشونت ازتورشیزربوده شده، درسال 1800 بحیث شهزاده مستقل هرات انتخاب میشود. خصوصیات عادلانه و معتدلانه فرمانروائی او باعث دوستی و احترام تمام طبقات مردم میگردد: افراد جاه طلب که مایل سقوط اوبودند، نمیتوانند پشتیبانی کمائی نموده ودرجریان 16 سالی که این ولایت را اداره میکند، هرگزبطورجدی مزاحمت نمیشود، باستثنای تهاجم ناکام قیصرمیرزا وآنهائیکه تقریبا هرسال توسط شاه پارس(فتح علی) فرستاده شده وادعا میکردند که این ولایت، قسمتی از سلطنت ایشان میباشد. اما تا اینزمان، حاجی فیروزالدین مساعی او را خنثی میکند، گاهی با نیروی سلاح واغلبا با پرداخت جزیهٔ کوچکی که ازآنها خواسته میشود؛ بآنهم او همیشه بمقابل ادعا های شاه پارس اعتراض نموده واعلان میکند که فتح علیشاه حق مشروع بالای هرات ندارد، همانطورکه بالای مناطق دیگر بهنگام سلطهٔ پارس درجریان سده گذشته ندارد؛ این درست است که سلطنت قاجاردربالای خرابه های یک امپراطوری وسیع بنا شده، اما این بقایا دروجود چندین سلطنتی جذب شده که درایجاد آنها، کمترین محاسبهٔ ازمرزهای ساحوی نژادهای باشندهٔ آن درنظرگرفته نشده است؛ هیچیک ازاینها حق ندارد قوانینی بالای دیگران وبدون رضائیت آنها تحمیل کند؛ استقلال این نژادها وبخصوص افغانها که با ارتقای سدوزیها به تاج و تخت بدست آمده است، شاه سومی این قبیله است که برمسند نشسته است؛ اوبحیث نواسه احمد شاه (موسیس این سلطنت)، شاه مشروع این ولایت میباشد که بیشترین باشندگان آن افغان است؛ خلاصه، ادعای فتح علیشاه بالای هرات بحیث شاه پارس قابل توجیه نیست، همانند ادعای شهزادگان افغان براصفهان، شیراز یا کرمان (چون میرمحمود و میراشرف نیزدر بالای آن ولایات سلطنت نموده اند). حاجی فیروزالدین با تقویه این مناقشات، قطعاتی را بامتداد مرزها میفرستد بغرض کمک به بعضی روسای خراسان که هنوزفتح علیشاه توان ندارد آنها را تحت حاکمیت خود آورد. اوازاین ولایت وسیع فقط مشهد را دراختیاردارد؛ اما نیشاپور، کاشان، بجنورد، تبوس، تربت، حیدریه وقاین تقریبا مستقل بوده وتحت

حاکمیت خانهای میباشند که حاکم هرات با آنها متحد شده وبه تحریکات علیه فتح علیشاه اقدام میکند تا بارتش پارسی مصروفیت کافی ایجاد نموده ومانع ارسال قوه بمقابل ایشان شود. اما او بخطا رفته است، چون فتح علیشاه پس ازمساعی جدی موفق میشود آنها را مطیع سازد. خشمی که این شاه بمقابل حاجی فیروزالدین دارد برای حاجی فیروز کشنده تمام میشود؛ اوبزودی میبیند هرات توسط یک ارتش قوی تهدید شده ومجبور میشود بکمک شاه محمود متوسل شود، درحالیکه دوستی اوهمانقدربرایش خطرناک میباشد که دشمنی شاه پارس.

زمانیکه قطعات پارس درمشهد تجهیزمیشوند، حسین علی میرزا پسرفتح علیشاه فرماندهی را بعهده دارد. قلیچ خان سردارمشهورتایمنی، مردیکه هراتیان ازاو وحشت داشتند نیزبا یک قطعه سربازان عالی با شهزاده پارسی یکجا میشود که اگر وارد کمپاین میشدند، بدون شک میتوانستند هرات را تسخیرنمایند؛ لیکن حسین علی میرزا مارش ارتش خویش را بخاطر تقویه چندین توپ کالیبرکلان بتعویق میاندازد که میتواند با آنها کاربزرگی انجام دهد. این تعویق به وزیرفتح خان وقت میدهد تا برای نجات آنمحل بشتابد؛ سربازان اوبا سرعت غیرقابل توقع بهرات میرسند درحالیکه پارسیان هنوزاز مرزهای خود خارج نشده اند.

حاجی فیروزالدین تا وقتی به مضیقهٔ نهائی نرسیده، خواستارکمک برادر خود نمیشود. درجریان 16 سالیکه اوحاکم هرات بوده، همیشه مستقل از اوبوده، درحالیکه روابط خوبی داشتند. اما پیروزی فتح خان دربلوچستان وسند اورا مشوش میسازد که شاید اورا ازحکومتش برکنارسازد و باین علت، ازتصریح احترام باو واطاعت شاه مینویسد؛ اما وزیرآن ولایت را مانده و بطرف کشمیرپیشروی میکند. این حقیقت است که اوبنام شاه محمود سکه میزند، اما هرگزپول جزیهٔ موافقه شده را نمیپردازد.

فتح خان که تا اندازه زیادی مصروف مطیع سازی کامل درشرق بود، قرارمعلوم ازاستراحت درهرات راضی بنظرمیرسد، اما حاجی فیروز الدین واضحا درک میکند وزیربا او وقت گذرانی نموده و بمجردیکه از شرمساری با رنجیت سنگه رهائی یابد، مجبورمیشود با نظرات برادرش موافقت نماید. لذا بسیارمتاسف بود ازاینکه مجبورشده این جنرال را به کمک خود بخواهد، درحالیکه اوبسیارعلاقمند بود درجا های دیگری بغیر

ازهرات مصروف باشد؛ لیکن جائی برای تردید نمانده، چون خطراتیکه اورا تهدید میکند گزینهٔ دیگری برایش نمیگذارد.

فتح خان درپایان سال 1816 به هرات میرسد. حاجی فیروزاورا با عزت زیاد استقبال نموده و باو تصریح وفاداری ودوستی میکند؛ مگربرخورد اواین ترس را بوجود میآورد که براوهجوم برده واورا محروم ازحکومت سازد. اوخوب متیقین است اگرفتح خان داخل شهرشود قدرت او پایان مییابد، لذا اواجازه میدهد فقط با یک تشریفات 50 سواری داخل شهر شده وارتش مجبورمیشود درپای دیوارها خیمه زند. وزیرناخشنودی خود را مخفی نگهداشته وپیشنهاد او را با پیشآمد احترام آمیزقبول میکند؛ اما او این کاررا با یک خصلت بسیارفریبنده وانتخاب یکتعداد اشخاصی که اورا همراهی میکند، انجام میدهد. این اشخاص با بعضی خانواده های هرات متحد بوده وآنها بزودی میتوانند اقارب خویش را با موضوع مشترک ایشان وادارسازند؛ طوریکه آنها درروزچهارم پس ازرسیدن وزیر، دروازه های شهررا تسلیم او نموده وارگ درروزبعدی تسلیم می شود. او همچنان حاجی فیروزالدین را اسیرمیکند ولی با تشریفات رسمی به کابل میفرستد تا گذارش حکومت طولانی خود را بشاه ارائه کند. فتح خان تا این زمان ازحدود عدالت نگذشته است؛ لیکن با تحریک شدن بمقابل شهزاده یا اضافه روی درفرمان، او را ازتمام ثروتش محروم میسازد؛ چون این ثروت درحرم اوپنهان است، این جایگاه مقدس را توسط گروهی مورد بررسی قرارمیدهد که برادرش، دوست محمد فرمانده آن بوده و خانهٔ اورا کاملا غارت میکنند؛ حتی لباس شاهدخت ها کشیده شده وخود دوست محمد یک کمربند مزین با زیورات گرانبها را که درشلوار(تنبان) دخترشاه محمود (خانم برادرزاده اش ملک قیصرمیرزا و پسرحاجی فیروزالدین) بسته شده است، پاره نموده وآنرا میگیرد.

میرافضل خان اسحاقزی که درارتقای حاجی فیروزالدین کمک کرده بود، صدراعظم اومیباشد. اوپس ازحاکم، با نفوذ ترین شخص درهرات بوده و با پیشنهاد کمک ازفتح خان قویا مخالفت میکند، اما درآخرتسلیم مشوره حاجی آغا، یکی ازافسرانش میشود. پیش بینی که متعاقبا بوقوع میپیوندد، میرافضل خان ازفرماندهی ارتش استعفا نموده و قبل ازرسیدن وزیر، به پارس میرود، این فکرخوب اوبوده است، چون وزیر، چشم های حاجی آغا را کشیده وسرنوشت مشابهی نیزبرای او وجود داشت.

فتح خان پس ازاتخاذ این تدابیرکه فکرمیکند برای امنیت سلطنت ضرور است، بطرف شهرکوسان حدود 60 میلی هرات واقع درجلگه کافرقلعه، درمرزپارس و هرات مارش میکند. جنگ صبح هنگام آغازمیشود. شهزاده پارسی، حسین علی میرزا، ارتشی باشکوه تحت فرماندهی خود دارد: درخط اول، چهارقطعه پیاده منظم تحت فرمان سردارذوالفقارخان قرارمیدهد؛ این جنرال بخاطراطمینان دادن به سربازان جدیدی که فقط سواره را ترجیح داده وبعلت نبودن آن غمگین اند، اسپ عالی عربی خود را درپیشروی آنها کشته ودرراس ایشان بحیث پیاده قرارمیگیرد. باوجود اثبات شجاعت، وقتی قطعه اوتوسط سواره شیردل خان برادر وزیر مورد حمله قرارمیگیرد، تارومارمیشود؛ بآنهم پس ازمدتی ازعقب کاروانسرا و خرابه های جلگه حمله نموده وجنگ شدیدی را شروع میکنند که تاساعت چهاربعد ازظهردوام میکند، وقتی 10 هزارپارسی از میدان رزم خارج میشود، شروع به عقب نشینی میکنند. یک حمله سواره درلحظه مناسب توسط سردارکهندل خان برادردیگر وزیرشروع شده، این عقب نشینی را بیک آشفتگی کامل تبدیل کرده و پارسیان با عجله میدان جنگ را ترک میکنند. فتح خان فورا پیشروی میکند تا وضع جبهه را معلوم نماید، اما او با اصابت یک مرمی مرده دردهن خود از اسپش افتیده و مجبورا اورا به خیمه اش انتقال میدهند. این حقیقت دربین افغانها پخش شده وآنها فکرمی کنند رئیس شان مرده وپارسیان پیروزشده اند؛ آنها شجاعت خویش را از دست داده وبا سردرگمی فوری مبتلا میشوند. اولین فراریها که به هرات میرسند وحشت را درشهرگسترش میدهند؛ تعدادی ازباشندگان بیکبارگی شهررا ترک نموده وباقیمانده منتظررسیدن آقای جدید میباشند که فتح خان درلحظه مناسب برای اعاده اعتماد برمیگردد، چون زخم او چندان جدی نبوده و اوهمیشه میتواند امورات حکومت را هدایت نماید.

پارسیان با عجله به مشهد عقب نشینی میکنند ولی متحیرمیشوند زمانی میدانند که افغانها فکرمیکردند پارسیان پیروزشده اند، با وجود ازدست دادن توپخانه و محموله که تا 9 روزپس ازجنگ توسط دشمنان ایشان گرفته نشده است.

پس ازاین پیروزی که پارسیان را برای مدتی ازمفکوره گرفتن هرات بیزارمیسازد، فتح خان مصروف جمع آوری عواید ولایت و بازسازی

استحکامات مخروبه شهرمیشود. اداره عادلانه ودرخشان اوباعث احترام ومحبت باشندگان میگردد. من فرصت مصاحبه با تعداد زیادی هراتیانی را داشتم که با این مرد تحسین آمیزآشنائی داشته وازاو با عزت واحترام یاد میکردند. فضایل او نیز مانند شجاعتش بزرگ بوده است؛ او خود را بطورکامل وقف عظمت ومنافع کشورش میکند؛ شهرت اوبا این پیروزی آخرش بعالی ترین نقطه میرسد؛ اوبرای تسخیرخراسان آمادگی میگیرد، وقتی یک فاجعه هولناکی افغانستان را ازداشتن این مرد با ارزش ونقشه های سخاوتمندانه او محروم میسازد که میخواست آن سلطنت را مرفه و قدرتمند سازد همانطورکه درزمان احمد شاه بزرگ بود.

کامران میرزا این هیولای رذایل، با ناخوشی زیاد شاهد پیروزی فتح خان میباشد که توسط او ازسهم گرفتن درحکومت بنا به گذارش قتل قیصر میرزا محروم شده است. او ازاین روز فقط بفکرانتقام گرفتن از وزیرشده وبا استفاده ازهرفرصتی، اورا برای پدرش مظنون اعلام نموده ودرتمام موارد ازاوبشکل کم بها صحبت میکند؛ اوکوشش میکند درهر فرصت مناسب باعث تحریک حسادت سرداران دیگرشده وآنها را با خود همنظر سازد، وقتی اوشکایتی را بحضورشاه تقدیم میکند؛ اما محمود با مشکلات کم خود را قدرتمند یافته وازارضای تمایلات مفسدانه خود خشنود است بدون اینکه مجبورشود درامورعامه سهم گیرد، لذا برای مدت طولانی، عدم وفاداری و اتهامات نامناسب بمقابل وزیرخود را قبول نمیکند. اما مجبوراست بطورمداوم ومکرربآن گوش داده، با تفکردربارۀ پیروزیهای خارق العاده و نفوذیکه او متعاقبا بدست میآورد، بالاخره دچار بد گمانی شود، اما اووقتی کاملا متعجب میشود که حاجی فیروزالدین بکابل میرسد. این شهزاده با صدای بلند بمقابل شیوه برخورد، معاملۀ وزیر، تجاوز به حرم و ضیاع اموال خویش اعتراض نموده و ازهیچگونه مبالغه برای قانع ساختن برادرخود و صحت ادعاهایش دریغ نمیکند. کامران میرزا بکمک اوشتافته و تمام مساعی را بخرچ میدهد تا شاه را متقاعد سازد که کرامت شاهی او در شخصیت برادرش توهین شده و لذا او باید مثل یک مجرم پست و بسته در زنجیر پیش اوآورده شود وهم بارتباط بیعزتی در مقابل دخترخودش، خانم ملک قاسم که دوست محمد لباس اورا درمقابل چشمان خود ودیگردوستانش کشیده است. سرداران حسود قدرت وزیراین مسئله را تائید نموده وبرای شاه کمزور، یکتعداد اقدامات شرمآور را پیش نموده وفتح خان را مقصرآن میدانند. آنها شاه را متیقین میسازند که وزیر

میخواهد او را نابود سازد؛ لذا شاه باید نسبت باو پیشقدم شده واورا بقتل برساند؛ همچنان میگویند که دردربار او20 رئیس شجاعتروتوانمند تراز او وجود دارد. تا اینکه محمود تسلیم پائین ترین احساسات وحسادت شده، قدرت مقاومت دربرابرمناقشات را ازدست داده وفرمان میدهد باید چشم های اوکشیده شود.

کامران بالای هیچکسی بجزازخودش دراجرای این حکم شیطانی اعتماد نمیکند: اودستورشاه را تا حد ممکن مخفی نگهداشته ودرپایان سال1817 شخصا به هرات میرود تا ازقربانی خود مطمین باشد. شاه، قول خود را شکسته بود، چون بین محمود و وزیرش موافقه شده بود که اونباید دربار را ترک کند واین حقیقت باید هشداری برای وزیرمیبود، زیرا دوستانش نیزازاین بازی سرنوشت برایش گفته بودند؛ لیکن اونمیتواند چنین ظلم و ناسپاسی را باورنموده وهیچ تدبیری برای محافظت خود اتخاذ نمیکند. او پسرشاه خود را با احترام وعزت استقبال نموده وبعوض نشاندادن هرگونه بی اعتمادی، میخواهد اورا وادارسازد که گذشته را فراموش نموده وازاو میخواهد درآینده دست بدست هم داده، دراستحکام قدرت شاهان سدوزی و ارتقای شکوه وجلال قوم افغان بکوشند.

اززمانیکه شهزاده به هرات آمده است، وزیرهرصبح پیش اومیرود تا از اودستوربگیرد؛ قرارمعلوم بهترین اطلاعات دربین ایشان وجود داشته و فتح خان رفقای خود را متهم میکند دربین ایشان ترس واهی ایجاد نموده است، تا اینکه روزی بهنگام دخول درباغ شاه (یک قصرشاهی دربیرون شهرومحل اقامت شهزاده)، او با همراهانش که متشکل از20 نفر بودند، دستگیرشده وفورا چشمهایش کشیده میشود.

عین سرنوشت درانتظارهرسه برادروزیربنامهای پردل خان، شیردل خان وکهندل خان میباشد، وقتی این جنایت صورت میگیرد، آنها درقصرشاهی چارباغ درشهرمصروف بازی شطرنج میباشند. آنها اکثرا برادرخود را بهنگام ملاقات با شهزاده همراهی میکردند، اما دراین روز پردل خان با مراجعینش مصروف مانده ونمیتواند با او برود. وقتی کامران میبیند سه قربانی دیگردرمعرض انتقام اوقرارندارند، ازغضب انفجارنموده وفورا یک قطعه سربازان را غرض دستگیری ایشان اعزام میکند. خوشبختانه یکی ازخدمه ها با شنیدن تصادفی خطریکه آنها را تهدید میکند به قصر

دویده وخبرمیدهد چه شده است، اما اوبمشکل میتواند این عمل فداکارانه را انجام دهد وقتی افراد کامران میرزا چهارباغ را محاصره میکند. حالا فرارتقریبا ناممکن میشود، چون تمام دروازه های خروجی حفاظت شده ویگانه راه فرار، مقابله با حادثه میباشد که هرسه برادرباید انجام دهند. آنها فقط دوخدمه همرای خود دارند، یکی مجهز با شمشیر و دیگری با خنجر و پردل خان که مریض است به بالکن خانه آنها برگشته بود؛ اما شیردل با تجهیز خود با شمشیر و کهندل خان با خنجر، بالای سربازان دویده با چنان تهورواراده که دوستانش فکرمیکنند توسط خدمه هایشان پشتیبانی شده واز ترس فرارمیکنند. با استفاده ازاین لحظۀ گیجی، دو قهرمان بسرعت خود را به برادرخویش رسانیده واز بالکن او بخانه دیگری خیزمیزنند که مجاورقصراست بدون اینکه دیده شوند وازآنجا با سرعت فوق العاده به خانۀ خود میروند. پس ازمسلح ساختن خود تا دندان، سواراسپ های خود شده ویکجا با چند نفر پا بفرارمینهند، اما بهنگام رسیدن به دروازه های شهربا 200 سربازی مواجه میشوند که مانع عبورایشان شده وباید ازطریق ایشان راه خود را بازکنند. شیردل خان و کهندل خان باندازه کافی خوشبخت هستند که بدون هیچ خراشیدگی بیرون میروند اما پردل خان که توسط بیماری ضعیف شده بود، وقتی یکتعداد افراد خود را بالای اومیاندازند، اسپش کشته شده، دستهای اورا بسته وبنزد کامران میرزا میبرند. شهزاده با دیدن اینکه دوقربانی دیگر فرارکرده، تاسف خود را پنهان نموده وپردل خان را با انداختن درزندان متیقین میسازد که خطری اورا تهدید نکرده وامیدواراست با استفاده ازاو بحیث یک وسیلۀ تبادله با دشمنانش بهره برداری کند.

کامران میرزا مدتی درهرات باقی مانده وتلاش میکند با وعده ها وتحفه ها ارتش را بمنافع خود جلب نماید؛ اما همیشه بفکرتکمیل برنامۀ خون خواری خود یعنی قتل برادران وطرفداران فتح خان مصروف بوده وبه کندهارمیرود، جائیکه امیدواراست باین اهداف خویش نایل گردد.

فصل 12 – وعده های کامران

صعود شیردل خان درکندهار، پیشروی کامران بآنجا، فرارپردل خان، مظالم کامران بالای فتح خان، برادران وزیر، دوست محمد خان، علت مشاجره با فتح خان، تسخیرکابل، فرارخانواده شاهی، ملاقات محمود وکامران درغزنی، فراردادن ایشان توسط دوست محمد، قتل فتح خان، تعقیب شاه وپسرش ورسیدن به هرات، سوئ تفاهم بین شهزادگان، قبولی سلطه پارس، منازعه بین محمود وکامران، حمله حاجی فیروزوقلیچ خان به کامران، کشته شدن قلیچ خان واسیرشدن حاجی فیروز، اختلاف کامران وپارسیان، اغتشاش درفراه، پیشروی کامران بآنجا، اغتشاش مصطفی خان ومحمد حسین درهرات، علت آن، ادعای ریاست جهانگیرمیرزا وخلع او، جانشینی حاجی فیروز، مرگ موه ولیخان، عقب نشینی حاجی فیروزبه مشهد، بسته نمودن دروازه های هرات توسط مصطفی میرزا بمقابل کامران، محاصره شهروعقب نشینی بهنگام تقرب شیردل خان، عقب نشینی شیردل خان، مظالم مصطفی خان، توطیه سید میرصدیق، ورود کامران به هرات، پایان مصیبت بارمصطفی خان، انتقام کامران، انعکاس افغانها.

+ + +

شیردل خان وبرادرش پس ازفرارهرات دردهکده مستحکم نادعلی، واقع درحدود 23 میلی گرشک پناه میگیرند که مربوط ادی، مادرفتح خان می باشد. آنها ازآنجا ماموران سِری بتمام جهات میفرستند تا قبایل کوچی بپا خیزند. یکتعداد زیاد بارکزیها به درخواست ایشان جواب داده وهستهٔ یک ارتش کوچک را ایجاد میکنند که بزودی با پیوستن تعداد زیاد فراریان از نیروهای شاهی افزایش مییابد.

شهزاده با مشاهده اینکه قطعات ارسالی اوبطورمداوم توسط طرفداران فتح خان نابود یا دفع میشوند، ازهنرمکارگی کارمیگیرد تا برادران را بدام اندازد. اوبفکرکشانیدن وزیرواقناع پردل خان بطرف خود میباشد، طوریکه اورا ازاسارت بیرون آورده وبرایش میگوید چشمهای برادرش را بخاطری کشیده است که اورا بمقام وزیرارتقا دهد: درعین زمان برایش لباس قشنگ افتخارداده، سردارتعین نموده ووعده میدهد فرمان وزیری اوبمجرد تسلیمی شیردل خان وکهندل خان صادرمیشود؛ همچنان اورا وادارمیسازد بآنها بنویسد به کندهار بیایند. پردل خان ازاین وعده قدردانی میکند، اما شک دارد که به شهزاده اعتماد نموده ونظراو را قبول نماید؛ بآنهم اووفاداری کامل خود را اطمینان داده وطوری برخورد میکند که بقولش ایستاده است، اما دوروزبعد فرارنموده، به برادرانش درنادعلی پیوسته وترس اینکه اوبعین سرنوشت برادربزرگ خود مواجه شود، از بین میرود. موجودیت او باعث سربازگیری تازه درصف ایشان میشود،

چون افغانها اعتماد قوی باودارند؛ آنها او را بحیث یکی از با استعداد ترین پسران پاینده خان تصورنموده وهرگاه اختلافی بین ایشان پیدا میشد، او همیشه بحیث میانجی عمل مینمود.

کامران میرزا با فرارپردل خان خشمگین گردیده، انتقام اورا ازفتح خان گرفته وبالای اوانواع شکنجه روا میدارد. با درک اینکه هنوزهم شعاعی درچشمهای فتح خان دیده میشود، یک میله داغ آهنی را درحلقه چشم او داخل میکند تا تمام چشم او خشک گردد. دراین شرایط است که قصاب، اورا بغزنی میآورد، جائیکه شاه محمود انتظاراورا میکشد، اما این وزیر دلاورهرگزخواستار شفاعت خود نشده وبا ثبات وپایداری، بزرگی خویش را درفلاکت نشان میدهد طوریکه سخاوت بهنگام قدرت داشت.

مظالمی که درحق اینمرد صورت میگیرد، شایسته مجازات بوده، بزودی 17 برادراو متحد میشوند تا انتقام اورا بگیرند. نامهای آنها عبارتند از:

ازیک مادر: وزیرفتح خان، محمد عظیم خان و تیمورخان – (همه فوت).

ازیک مادر: پردل خان وشیردل خان (هردوفوت)، کهندل خان، رحیم خان و میردل خان – (هرسه زنده درسال 1846).

ازیک مادر: دوست محمد خان (زنده)، امیرمحمد خان و جمال خان (هردو فوت).

ازیک مادر: سلطان محمد خان (زنده)، یارمحمد خان (فوت)، پیرمحمدخان و سید محمد خان (هردو زنده).

ازیک مادر: نواب اسد خان و نواب صمد خان (هردو فوت) و نواب جبارخان (زنده).

ازیک کنیز: جمعه خان (زنده).

محمد عظیم خان که پس ازفتح خان پسربزرگ پاینده خان بوده و حاکم کشمیراست، بهنگام شنیدن مظالم بیرحمانه بالای برادرنابینایش مریض

بوده ونمیتواند با اقاربش یکجا شود، اما پرچم قیام دراین ولایت را برضد شاه محمود برافراشته ودوست محمد خان را قبل ازخودش بکابل میفرستد تا همکاری مردم را جلب نماید. این رئیس جوان برای چنین کاری بسیار مناسب است، زیرا درچندین مورد شجاعت واستعداد نظامی خود را نشان داده، ولی دراین وقت بنا بدلایلی دراسارت بسرمیبرد:

چند روزقبل ازحمله پارسیان درکافرقلعه، فتح خان باومیگوید جواهرات قیمت بهای را که برای خودش انتخاب کرده و دوست محمد خریداری کرده بود تسلیم کند؛ اوهمچنان میخواهد کمربند مزین با الماسهای گرفته شده ازدخترشاه محمود را بهنگام تجاوز به حرم حاجی فیروزالدین تسلیم نماید. اما دوست محمد خواهش اورا با سرسختی رد میکند؛ این امرباعث رنجش بین آنها شده ودوست محمد با ترس ازقهر برادرش بطورمخفیانه ازدربارفرارنموده وبه کشمیرمیرود؛ محمدعظیم خان که برادر اصلی وزیراست، جانب اورا گرفته وتقاضا میکند که الماسها ومروارید ها را مسترد نماید تا به فتح خان داده شود، چون اوپیشبینی میکند این دزدی باعث بروزشکایات وتحریکات تازه بمقابل خانواده اومیشود.

دوست محمد با رد اعادۀ این اشیای گرانبها زندانی میشود، دراینوقت اورا رها میسازند تا درانتقام گیری برادرش (که بخاطراواینقدرمورد آزارقرار گرفته است) کمک کند. فریاد عزت، انتقام خون و محکومیت بی اساس، چیزهای بالاترازنارضائیتی اومیباشد؛ لذا اوبا یک قطعه کوچک مردان، جسورانه بمقابل کابل پیشروی میکند. شاه محمود که غرق عیاشی است، نمیتواند مراقب امنیت خود بوده وازلحظۀ که شورش درکابل بپا میشود، مواظبت کابل را به نواسه اش جهانگیرمیرزا (پسرکامران) میسپارد که بحیث لیتنانت ومشاورمسئول با وزیرجدید او محمد عطا خان پوپلزی همکاری میکند: پس ازاین محمود به قلعه غزنی رفته وازآنجا به پسرش مینویسد که بآنجا آمده وباوبپیوندد. دوست محمد خان با شکست کامل قطعه فرستاده شده توسط جهانگیرمیرزا وارد کابل شده وآن شهزاده را مجبوربه فرارمیسازد؛ اوهمچنان عطامحمدخان را اسیرگرفته، چشمهای اورا درمیدان عمومی کشیده و متعاقبا اورا به کوهها میفرستد.

شاه محمود پس ازیکجا شدن با جهانگیرمیرزا ویکتعداد سربازان او، با سربازانی که پسرش کامران میرزا ازکندهارآورده است پیوست میشود

که تعداد آنها کم وبیروحیه میباشند، اما اگراویک مرد هوشیارمیبود، توانائی آن موجود بود که شورشیان را سرکوب کند. ارتش چند روزدر غزنی معطل میشود تا کامران میرزا استراحت نموده وبعد بطرف کابل مارش میکند ؛ اما محمد عظیم خان که صحتش خوب شده و با دوست محمد پیوسته است، سفرخود را نیمه گذاشته و دروسط غزنی- کابل در راس چهارهزارمرد با اوبجنگ میپردازد. شهزاده که 12 هزارنفردارد کمترین شکی برای پیروزی ندارد، اما اودر تخمین احساسات سربازان خویش اشتباه میکند؛ چون درشب قبل ازتصادم، آنها به دشمن میپیوندند. محمد عظیم ودوست محمد فورا کامران را تا دیوارهای غزنی تعقیب نموده وبزودی آنها را مجبور میسازند که شهررا تخلیه کنند.

شاه محمود که با این فاجعه سخت بیچاره شده، فرمان میدهد فتح خان را (که ازمدت 8 ماه پیش چشمهای اورا نابینا ساخته) بنزدش آورده وفرمان میدهد اوبه برادرانش بنویسد وخواهش نماید که به وظایف قبلی خود بر گردند. وزیربیچاره بطورآرام جواب میدهد: اوبا ازدست دادن چشمهایش، تمام نفوذ خود بالای دوستانش را ازدست داده وبعد از این دراموردنیوی مداخله نمیکند. شاه با این جواب خشمگین گردیده، فرمان قتل اورا داده و دشمنان او یا اشراف درباررا ملزم باجرای این حکم میسازد؛ کامران میرزا(ظالم ترین سدوزی) اولا حمله نموده وبعدا دیگران خنجرهای خود را کشیده وکوشش میکنند بیشترین شکنجه وعذاب را نصیب او گردانند. آنها او را زنده پوست نموده، اعضای بدن اورا یک بیک جدا کرده و در آخرسر او را میبرند که به درد، رنج وتقلاهای اوپایان میدهد. جسد اوکه متشکل ازاندامهای بریده است بجلادان عمومی سپرده میشود تا اورا توته نموده، دریک جوال انداخته، به غزنی انتقال داده و زیرخاک نمایند.

فتح خان درمیان اینهمه شکنجه های وحشتناک، نه آه میکشد ونه شکایت میکند؛ او تمام این شکنجه ها را با شجاعت یک قهرمان وآرامش یک وجدان پاک تحمل میکند.

فریاد خشم عمومی ازسراسرافغانستان بمقابل قاتلان این مرد بزرگ بلند شده وکسانیکه وفادارسدوزی مانده بودند(نه ازنقطه نظرهمدردی، بلکه ازنقطه نظرعاطفه)، آنها را ترک میکنند؛ حتی دوستان شخصی شاه (با دلسوزی) به شیوۀ که این خدمه سابق ووفادارخود را بقتل رسانده است،

اورا ترک میکنند؛ فقط چند سرداروجود داشتند که حسادت آنها هنوزهم با پایان دردمند اواقناع نشده است.

شاه محمود حالا مانند یک آواره و فراری، فقط چند خدمه با خود داشته، رانده شده، به ستوه آمده، دنبال شده ومجبورمیشود تا ازمحلات مسکونی دوری نموده وحتی ازتوقف دربیابانهای خالی میترسد، چون تعقیب او بسیارشدید است. خطراتی را که اوتحمل میکند بی پایان است؛ باهرنوع محرومیت اذیت شده، چیزی برای ادامه زندگی بجزازریشه ومیوه های وحشی ندارد. نزدیک ازگرسنگی مرده ودرآخرین مرحله مایوسی تلاش میکنند به کندهاربرسند، درحالیکه غزنی را به مواظبت گل محمد خان پوپلزی میسپارند؛ اما بزودی میداند که شهربدست محمد زیها افتیده و پردل خان بکمک میرافضل خان اسحاقزی، آنرا تسخیرکرده است. پس از اینکه فتح خان بینائی خود را ازدست میدهد، افضل ازپارس برمیگردد تا دربین قبیله خود (درحوالی کوهنشین، قلعۀ واقع درسواحل هلمند ومربوط بخودش) زندگی کند، پردل خان بدون تشویش در باره احساس دشمنی در بین میرافضل خان وبرادربزرگش، بنزد اوآمده، خواستارکمک او و قبیله اومیشود؛ این مطالبه پذیرفته شده ومیر با محمد زیها میپیوندد. دورئیس بعدا بمقابل کندهارمارش نموده وپس ازیک مقاومت ضعیف پیروز می شوند؛ اما گل محمد خان حاکم فرارنموده وبه هرات میرود که گارنیزیون آن وفادارکامران میرزا بوده و میداند چطورآنها را مطیع نگهدارد.

شاه محمود با خبرشدن ازاین وضع مطلوب، فورا بطرف آنشهرحرکت میکند، اما ازاینکه کاملا بدون تدارکات بوده وازتمام جوانب مورد تهدید قراردارد، مجبورمیشود مسیرهای کم رفت وآمد و غیرقابل دسترس را بپیماید. تعداد پیروانش هرروزبعلت گرسنگی، خستگی ومحرومیت کاهش مییابد. دراین شرایط است که آنها سلسله پاروپامیزان را عبورمیکنند که باشندگان آن هزاره های پشت- کوه بوده و با آنکه دشمن افغانها میباشند، نسبت بافغانها کمتر روحیه ترور و وحشت با ایشان دارند. درآخر محمود به هرات میرسد، اما با اوفقط پسرش کامران، برادرش حاجی فیروزالدین و11 خدمه وفادارباقی مانده است.

اما این قطعه سه نفری بزودی دراثرنفاق ازهم میپاشد. یگانه آرزوی کامران میرزا سقوط فتح خان بخاطرحکومت خودش میباشد؛ لذا او با

تصاحب تمام قدرت شروع بکارمیکند؛ شاه محمود که بدون هیچ دلیلی، نگون بختی خویش را مرهون پسرش میداند با این تلاشها مقاومت نموده و مصمم است خودش حکومت کند که روزانه دربین ایشان صحنه های خشنی ایجاد میشود؛ حاجی فیروزالدین با خسته شدن ازاین مناقشات پایان نشدنی، ازشاه اجازه گرفته و به مشهد میرود.

محمود وپسرش پس ازرسیدن به هرات وسپری نمودن مدتی، با تهدیدهای پارسیان مواجه شده ومعلوم میشود که میخواهند ادعاهای خویش بالای هرات را تجدید کنند، لیکن شاه محمود و کامران این موضوع را یک مسئله مهم وعزت نفس نمیداند(طوریکه حاجی فیروزالدین میدانست)، لذا اینها بدون منازعه، سلطه شاه پارس را پذیرفته وتعهد میسپارند که باج پرداخته وخود را بسیارخوشبخت احساس میکنند ازاینکه توانسته اند با قبولی چنین شرایطی بحیث مالکین صلح آمیزآخرین پناگاهی باقی بمانند که میتوانند درافغانستان داشته باشند.

در1819 مدت کوتاهی پس ازعقد این توافقنامه، کامران میرزا ازلجاجت پدرخسته شده ومیخواهد خودش سلطنت نماید، لذا اورا ازهرات بیرون میراند، اما شاه محمود با جمع آوری یک ارتش کوچک ازایماقها، شهررا در1820 محاصره میکند. اما شکست خورده ومجبورمیشود به هزاره زینت فرارکند: بآنهم خود را مغلوب ندانسته و با گذشت زمان، انرژی جوانی برای مقابله با پسر را پیدا میکند. پس از تقویه ارتش خویش در 1821برگشت نموده وهرات را برای باردوم تحت محاصره قرارمیدهد؛ اما پس ازچند روز، سرداران بین پدروپسرمداخله ومصالحه میکنند که شاه محمود عنوان شاه وافتخارات را داشته و قدرت بدست پسرش باشد.

درحالیکه این دوشهزاده (پدروپسر) برسرقدرت درکنج غربی افغانستان میجنگیدند، قسمتهای دیگرسلطنت بدست محمدزیها وسیکها افتاده است. محمدزیها درجنگ با سیکها ونفاقهای داخلی مصروف بوده ومخالفت با هرات را ازطریق تحریکات، شایعات وتوطیه های مخفی درآن ولایت تلافی میکنند طوریکه کامران درمراحل اولیه، مشکلات زیادی برای حفظ قدرت خود دارد، اما وقتی تقویه میشود، حملات وارده توسط دشمنان را دفع وطرد میکند.

وقتی حاجی فیروزالدین با ناخوشی ازبرخورد برادر و برادرزاده اش به مشهد میرود، با سردارقلیچ خان تایمنی مشهورملاقات نموده و او برایش میگوید که ترک هرات اقدام نادرستی بوده، محمود و کامران هیچیک توانائی نگهداری خود را ندارند، درحالیکه او(فیروزالدین) آن منطقه را برای سالیان طولانی وبا اقناع عمومی مردم اداره کرده وباید مدتها قبل توسط ایشان بمسند قدرت ارتقا داده میشد. خلاصه این سردارمیگوید که تمام آنچه او میتواند بیدارسازی همت او بوده و پشتیبانی خود را برای نصب دوباره اودرقدرت وعده میدهد. شهزاده برای مدت طولانی درمقابل این مناقشات مقاومت میکند، اما درآخر، با درخواست او راضی شده و تصمیم میگیرد بمشوره قلیچ خان دوباره اداره مردم و ولایتی را بدست گیرد که برای مدت 16 سال مردم آن خوشحال وشگوفان بودند. قلیچ خان تمام آمادگیهای لازم را اتخاذ نموده وتهاجم در1822 آغازمیشود. این تهاجم آنقدر مخفی نگهداشته میشود که وقتی کامران میرزا بقصد شکار باطراف کیسان (شهری واقع درحدود 15 ساعت ازهرات درمسیرراه مشهد) میرود، با دیدن محافظین مقدم حاجی فیروزحیران شده ونزدیک بود که اسیرشود؛ چهارخدمه خانه اورا دفاع کرده وهمه درمدخل کشته میشوند، درحالیکه اوازدروازه عقبی بیرون رفته وبتنهائی فرارمیکند. با رسیدن به هرات، فورا وزیرخود، عطا خان و یکتعداد افسران دیگر را بتمام جوانب میفرستد تا قطعاتی ازقبایل کوچی آماده ساخته و شهر را نجات دهند. درحالیکه این سربازان تحت فرماندهی عطا خان الکوزی به ارتش حاجی فیروزحمله میکند، شهزاده کامران درراس دوهزارافغان شهررا ترک کرده وازعقب دشمن حمله مینماید. این جنگ 13 ساعت دوام میکند؛ قدرت آتش کمتراستعمال میشود، چون هردو ارتش با فولاد سرد و پیاده میجنگند و شاید هرگزچنین جنگ سختی درپای دیوار های هرات صورت نگرفته باشد؛ وقتی جنگ بپایان میرسد، تعداد مردگان بمراتب بیشترازتعداد زندگان است. پیروزی برای مدت زیادی نامعلوم است، لیکن مرگ قلیچ خان، جریان جنگ را بنفع کامران تغیرمیدهد. این سردار شهزاده را تنها ساخته و با غضب تعقیب میکند، در چند مورد او شمشیرها را با قطع گردن او پرتاب میکند، اما بخت با او یاری نکرده، اسپ اودریک درۀ تنگی افتیده وگردن او زخمی میشود. سربازانش با دیدن اودراینحالت ناتوانی برگشته وفرارمیکنند، دشمن اورا اسیرساخته وکامران با شمشیرخود اورا میکشد – دراینمورد نیزمانند همیشه خود را وحشی درجنگ و ظالم درپیروزی نشان میدهد. حاجی فیروزنیزدستگیر

شده و بهیچوجه بسرنوشت کمترازجنرال خود مواجه نمیگشت اگرشاه محمود قویا بنفع او مداخله نمیکرد؛ اما او در ارگ زندانی گردیده واز نزدیک زیرنظارت قرارمیگیرد.

شهزاده کامران بمجردیکه ازاین خطرنجات مییابد با خطردیگری مواجه میشود. روسای متحد خراسان در1823 به هرات حمله میکنند؛ این تهاجم بفرمان فتح علیشاه، شاه پارس صورت میگیرد تا کامران را مجبور به پرداخت باجی نماید که اوبببهانه های مختلف هرگزنپرداخته است. در جریان سه ماه، خراسانیان چندین حمله ناموفقانه میکنند تا شهررا تسخیر کنند و آنها ولایت را ترک نمیکنند تا اینکه آنرا کاملا ویران کردند. این تاخت و تازپارسیان اغلبا تجدید شده وکامران تمام آنها را با قوه دفع می کند؛ اما او اغلبا درمقابل این طوفانها خم وچم میشود، طوریکه حاجی فیروزقبل ازاو مجبوربچنین کاری بوده است یعنی پرداخت مقداری باج به شاه پارس و پیروی ازبعضی مراسم احمقانۀ بیعت.

کامران میرزا بندرت میتواند این دشمنان را نابود سازد، درحالیکه این مشکلات غیرمترقبه درسال 1824 بنواحی هرات کشانیده میشود که تا اینزمان آرام بوده اند. وضع فراه خرابترمیشود: زیرا باشندگان آن، خود را ازهرات جدا ساخته وبا کندهارمتحد میشوند، این امرباعث میشود تا کامران برای مطیع ساختن آنها درراس یک ارتش مارش کند.

قبل ازاین تهاجم، شهزاده تمام تدابیربرای حفظ آرامش درهرات را بهنگام غیابت خود اتخاذ میکند. دراین هنگام شاه محمود تمام نفوذ خود را از دست داده وتوسط کامران مجبورمیشود به باغ شاه برود، قصری که حدود یک فیرتوپ ازشهرفاصله داشته ودرآنجا بسهولت میتواند تمایلات هرزگی خویش را ارضا نماید. ارگ با یک گارنیزیون خوب بسرپرستی مصطفی خان زوری سپرده میشود که همیشه وفاداراوبوده وکاکای مادری خود(ماما)، محمد حسین خان را بعنوان وکیل یا حاکم شهرتعین میکند. این دوشخصیت دارای صلاحیت مساوی دراداره امورات بوده و کامران امیدواراست با مخالفت یکی برضد دیگری بتواند تضمین بیشتری برای وفاداری آنها تامین کند. پسربزرگش، جهانگیرمیرزا را درهرات میگذارد تا اعمال آنها را کنترول کند، اما آنها این شهزاده را کمترمدنظر داشته واوبسادگی به ترویج کننده فرمانهای آنها تبدیل میشود.

وکیل محمد حسین خان نفوذ زیادی درشهردارد وسردارمصطفی خان قدرت بیشتری درارتش. دراول معلوم میشود آنها بخوبی با همدیگر کار میکنند، درحالیکه فقط بصورت ظاهری متحد شده اند؛ هریک مخفیانه کوشش میکند دیگری را ازبین برده وکامران را درجانبی قراردهد که بتواند بجای اوحکومت کند. آنها همچنان تلاش میکنند تا جاه طلبی های خویش را ازهمدیگرپنهان دارند که واقعه نابهنگامی بوقوع پیوسته وآنها وادارمیشوند با همآهنگی درقیامی شرکت کنند که هریک بطورانفرادی قصد آنرا داشتند.

سربازان به این امید به فراه رفته بودند تا بمجرد رسیدن بآنجا (طوریکه کامران وعده کرده بود) حقوق خویش را دریافت کنند، اما با عملی نشدن این وعده، آنها شروع به شکایت کرده وشهزاده مجبورمیشود بخاطرپول، شخصی را بهرات بفرستد. یکی ازافسران خانگی او بنام موولی خان در راس این وظیفه قرارگرفته وکامران برایش یک نامۀ 6 هزارتومانی داده وفرمان میدهد مامایش محمد حسین خان باید آنرا بدون معطلی پرداخت کند. موه ولی خان این وظیفه را بشکل بسیارمغرورانه وگستاخانه انجام میدهد، زیرا پول آماده نمیباشد؛ وکیل ازاومیخواهد چند روز صبرنماید، لیکن افسرمیخواهد پول باید فورا داده شود وباینمنظور حسین خان را با کلمات اهانت آمیزی سرزنش میکند. سردار مصطفی خان که دراین بحث حاضراست به دوستش میگوید این برخورد شیطانی باید به کامران اطلاع داده شود: اومیگوید، "اگریک زیردست با چنین شیوۀ درمقابل ما برخورد کند، وقتی شهزاده برگردد چه خواهد کرد؟" تصورات این روسا که برای شورش آماده بودند، بزودی به جوش میآید؛ آنها فورا قاصد را اسیر نموده وتصمیم به سرنگونی کامران میگیرند؛ اما بهنگام بحث برسر حکومتی که باید تشکیل دهند و چه کسی باید رئیس آن باشد، به تفاهم نرسیده و مسئله به تعویق میافتد. بآنهم بالای نقطه اساسی یعنی سرنگونی شهزاده کامران موافقه میکنند؛ همچنان میخواهند پسرش جهانگیررا با انجام بعضی اعمال ظالمانه درپیش مردم مورد تنفرقراردهند. لذا آنها اعلام میکنند نقش پدرش بپایان رسیده وقرارمعلوم این شهزاده که حدود 22 سال دارد با کمال میل این پیشنهاد را میپذیرد بفکراینکه درجا نشینی پدرش (کامران) خطری وجود ندارد نسبت باینکه محمود شاه سقوط داده شود. لذا جهانگیر خود را شهزاده مستقل هرات اعلام داشته واولین اقدام

اوحکم دربارهٔ موه ولی خان میباشد وآنهم هولناکترین حکمی: اینها اولا بینی، گوشها وانگشتان او را بریده وهرساعت بالای او یک زخم شمشیر میزنند. درد و رنج این مرد بدخت دو روز طول کشیده و پس ازآن یکی ازافسران جهانگیرمیرزا او را ازطریق بازارها کشانیده وبا صدای بلند ازتمام دوستان شاه جدید میخواهد بالای او سنگ بیاندازند، درحالیکه 200 مردیکه قبلا توسط سردار و وکیل آماده ساخته شده بودند، این تیره بخت را سنگباران میکنند.

محمد حسین ومصطفی خان مستقیما هدف خویش را با تقابل جهانگیر با پدرش ومنفورنمودن اودرچشم هراتیان بدست آورده، بعد به بهانه بهبود اوضاع قیام نموده، شهزاده را اسیرساخته وقدرت اجرائیوی را بدست میگیرند. لحظهٔ بحرانی فرا میرسد، چون آنها ازمقصد همدیگر اطلاع داشتند. وکیل با احساس اینکه قوت کافی ندارد تا آشکارا به سردارحمله نموده واورا ازارگ بیرون کند، حاجی فیروزرا اززندان بیرون نموده و او را بحیث شاه اعلام میکند. مصطفی خان که عقب مانده، میبیند اگربه تنهائی ایستاده شود، نمیتواند چیزی بدست آورد، چون حاجی فیروز را همهٔ مردم دوست داشتند؛ آنها هنوزبخاطرداشتند که درجریان اداره امور توسط اوچقدرخوشحال بوده وبرگشت اوسُرورآنها را بیشترمیسازد. بحیث وزنه متعادل، سردار بنزد شاه محمود به باغ شاه میرود (جائیکه اوتقریبا زندگی فراموشانه داشته وازاینکه درشهرچه میگذرد بیخبرمیباشد)، تا او را بمقابل حاجی فیروزایستاده نماید. این کاراجرا شده وبزودی خون در هرات جاری میشود، مصطفی خان درتصادم اولی شکست خورده و مجبورمیشود خود را یکجا با شاه سابق درارگ قفل نموده وازآنجا شهررا به توپ میبندند که بخاطرجلوگیری ازتخریب کامل تسلیم میشوند.

این سلطنت دوم حاجی فیروزالدین فقط 18 روزدوام میکند: مصطفی خان اورا مجبورمیسازد یکباردیگرفرارنموده وبا وکیل خان درمشهد پناهگزین شود. فیروزدر1845 زنده بوده ومن اورا در مسیرسفرم ازطریق مشهد دراین سال ملاقات نموده واین جزئیات را از دهان او شنیدم.

مصطفی خان پس ازخلع جهانگیرمیرزا و انتخاب فیروز الدین، وقتی می بیند قدرت ازدستش رفته وبفکراینکه چانس پیروزی اش کم بوده و کمتر بالای شاه محمود حساب میکند، به کامران میرزا احوال فرستاده و ازاو

میخواهد بعجله برگردد. این شهزاده با عجله خواست او را پذیرفته وبپای دیوارهای هرات میرسد(پس ازروزیکه کاکایش حاجی فیروز و وکیل از شهرعقب نشینی میکنند)، اما دروازه ها را بسته میبابد؛ چون مصطفی فعلا رقیبی ندارد برایش ابلاغ میکند حالا شاه دیگری بجزمحمود را قبول نداشته وفقط ازاواطاعت مینماید وفرمان اواینستکه پسرش اجازه ورود به شهرندارد.

کامران پس ازاخذ این پیام فورا بسرمایه گذاری محل میپردازد، وقتی می خواهد به کندنکاری خندق بپردازد، مجبورساخته میشود به لاش- جوین (یک قصرمستحکم واقع درجنوب فراه) عقب نشینی کند تا اینکه ازجنگ با شیردل خان محمدزی که قوتهایش بمراتب بیشترازاومیباشد، جلوگیری کند. این سردارتوسط برادرش پردل خان حاکم کندهارفرستاده شده بود تا هم انتقام فتح خان را بگیرد وهم هرات را تسخیرکند، این پیروزی با آنهائی علاوه میشود که اززمان سقوط شاه محمود درشرق بدست آورده ومیتواند اورا آقای افغانستان سازد، طوریکه بعد ازاین خواهیم دید.

شیردل خان که نمیتواند با فراخوانهای ساده اختیارمحل را بدست آورد، شروع بمحاصره میکند، اما بزودی مجبورمیشود محاصره را برداشته و بطرف کندهارعقب نشینی کند، چون خود را دربین دوآتش میبابد؛ زیرا ارتشی ازخراسان تحت فرماندهی محمد خان گارای درجواراوقراردارد که به پشتیبانی مصطفی خان خواسته شده است.

مصطفی خان حالا با کنارگذاشتن حاجی فیروز، کامران و شیردل خان، توقع متحد خود محمد خان گارای را با پرداخت پول ومصارف کمپاین او برآورده میسازد؛ اما بآنهم باندازه کافی خود را مصئون ندانسته، فکرمی کند بهترین طریقه نگهداری قدرت ازبین بردن تمام مخالفین است. لذا خون درهمه جا جاری شده وشورش یگانه وسیله دردست هراتیان بیچاره است تا بوسیله آن بتوانند خود را از شراین ستمگر نجات دهند.

سید میرصدیق خان رئیس شاخه افغان بردرانی، یک قبیلهٔ که اکثریت باشندگان هرات ازآن بوجود آمده است، ازشهزاده کامران دعوت میکند تا مخفیانه به شهرآمده ووقتی بآنجا میرسد اورا اجازه دخول خواهند داد. باوجود اینکه پس از فرارکامران، تقریبا تمام ارتش، او را ترک کرده

است، درقبولی این دعوت خطرناک جهت بدست گیری قدرت تردید نکرده وبا رسیدن به هرات درنیمه شب، مارش اوافشا نشده و سید باو اجازه میدهد بدون فیریک مرمی داخل شهرشود. باقیمانده شب مصرف اطلاع دادن برگشت کامران به باشندگان شده وبهنگام صبح، ارگی که درآن مصطفی خان مسکون است با ده هزارمرد مسلح محاصره شده و توسط آتش توپخانه ومرمیهای تیراندازان بیدارمیشود. سرداربا این حمله ناگهانی غافلگیرشده وچندین نفررا درلحظه اول ازدست میدهد، اما پس ازچند ساعت دفاع خود را تنظیم میکند که درجریان یکماه شدیدا کارنموده وفقط زمانی مجبوربه تسلیم میشود که برجها با انفجارماین ها لرزیده، در حال فروریختن بوده وشکاف بزرگی برای عبورارتش محاصره کننده باز شده است. دراینحالت، اوسرداردوست محمد خان پوپلزی را نزد کامران میفرستد تا تسلیمی خویش را اعلام کند: درعین زمان اوطلب عفوخویش را با فرستادن قرآن و بازنمودن صفحه عدم نفرت مسلمانان و عفو گناه ایشان میکند؛ اما شهزاده با دوربودن ازاسلام (وطوریکه قبلا گفتم، یک نمونه نایاب دهشت)، بالای قاصد حمله نموده وبا یک عصا چوب که در دستش میباشد، به سراومیکوبد.

مصطفی خان با دیدن واضح این حادثه و نوع سرنوشتی که انتظاراو را میکشد، با بیعلاجی ده روزدیگرمقاومت میکند – او شیری درقفس است ... درآخر، قصرسقوط نموده، مصطفی اسیرساخته شده وبا دردناکترین مرگ مواجه میشود. بدن او با آهن داغ سوختانده شده وگوشت او توسط انبور داغ- سرخ تکه و کنده میشود؛ او کاملا پوشیده با زخمها و تقریبا کباب شده دریک درخت بزرگ درمدخل ارگ بسته شده ودراین نقطه، مردم را جمع میکنند تا بروی او تف نموده و بدن او را با انواع نجاست میمالند. درآخرشکم او را پاره نموده واو پس ازتحمل هفت روزعذاب و رنج هولناک میمیرد. درختی که اورا بسته بودند در1845 هنوزموجود است. کامران میرزا پدرخویش(شاه محمود) را نیز بخاطرکمک سردار با محروم ساختن ازشراب برای یکماه جزا میدهد که برای اویک ضربۀ هولناک میباشد. اما پسرش جهانگیرمیرزا را آزاد میسازد، ولی بخاطر کمک درسرنگونی پدرش، اورا بمجازات 2 هزارچوب زدن درکف پاها محکوم میسازد، با فراموش نمودن اینکه اوخود مجرم عین جرم میباشد. دراین خانواده، پسر، نواسه و پدرکلان تماما ارزش مساوی با یکدیگر داشته و کوشش میکنند خود را با نفرت انگیز ترین جرایم ازهمدیگر

متمایز سازند. چنین است خصلت افغان: مردم افغانستان با آن چیزی افتخارمیکنند که برای ما پست وشرم آوراست.

هنوزازمرگ مصطفی خان یکسال نمیگذرد که کامران میبیند بعضی اشخاص جاه طلب سلطنت او را درمعرض خطرقرارمیدهند. متناوبا غالب ومغلوب، سلطنت اوچیزی نیست جز درامهٔ طولانی جنگهای داخلی، توطئه ها وشورشها که با بیرحم ترین کشتارها ادامه میبابد. او بصورت ظالمانه تمام کسانی را که مخالف او بودند بقتل میرساند، حتی اشخاصی که صرف مظنون میباشد: یکتعداد زیاد این موجودات نگون بخت زیرپای فیلها یا پیشروی پلنگهای گرسنه انداخته میشوند که باین منظورنگهداری میشدند. درانتقام اویکنوع درنده خوئی وحشیانه وجود دارد که مشکل است برای آن درک وتصوری ایجاد کرد؛ نفرت انگیز ترین خصلت اواین بود که نهایت محظوظ میشد اگرخودش اجراکننده احکام خودش میبود. دراروپا خاطره کامران برای عصرها مورد نفرت قرارخواهد داشت، مگرافغانها آنها را ازنقطهٔ نظردیگرمشاهده میکنند؛ ازنگاه آنها، آنچه را شجاعت یا دلاوری مینامند، بزرگترین فضیلت است: شجاعت جای تمام چیزهای دیگررا میگیرد، انتقام گیری ازدشمن، کشتار و قتل دستجمعی انسانها برای آنها شجاعت محسوب میشود. یک شهزاده، یک رئیس یا یک شخص پائین رتبه که صاحب قدرت مطلقه میشود، او باید ثابت سازد که این امتیاز را با کشتاردستجمعی با دستهای خود بدست آورده است. آنها درک نمیکنند، چرا یک دشمن وقتی شکست میخورد یا غیرمسلح ساخته میشود باید مورد عفو قرارگیرد، آنها اینکار را یک عمل ضعیفانه وبزدلی میدانند. درمحاسبهٔ آنها هرکسی که بیشترین کشتارکرده باشد قویترین وبا افتخارترین آدم است؛ بسیارقابل تردید است اگردرهرات خانوادهٔ یافت شود که یکی ازاعضایش را توسط کامران از دست نداده باشد. حالا که او مرده است، مردم گله وار به زیارت قبر او میروند. با داشتن چنین روحیهٔ، قابل تعجب نیست اگرمی بینیم تاریخ این قوم عموما با خون ترسیم شده است.

فصل 13 – مرگ شاه محمود

مرگ شاه محمود، ظن کشتن پدرتوسط کامران، افراط درهرزگی، مرگ عطا خان، تعین یار محمد خان بحیث وزیرهرات، دشمنی پارسیان، توطیه های عباس میرزا، رسیدن یارمحمد به مشهد، شکنجه اوتوسط شهزاده پارسی، رهائی توسط عطارباشی، تدابیریارمحمد، اغتشاش سید محمد صدیق، خیانت وکشتاراو توسط کامران، نظارت یارمحمد ازشاه، رسوائی پسران او، پروژه محمد شاه بالای هرات، رضائیت بارکزیها با اعاده شاه شجاع، استبداد وسرنگونی او، جانشینی ایوب، مارش محمد عظیم خان بمقابل سیکها، پیروزی رنجیت سنگه بمقابل افغانها، جنگ نوشهره، شکست افغانها، مرگ عظیم خان، خصلت او، جانشینی پسرش حبیب الله خان.

+ + +

کامران میرزا بصورت عام درکوتاه سازی زندگی پدرش (شاه محمود)، مورد شک قراردارد که درگرمابهٔ خود درسال 1829 مرده یافت میشود؛ بعضیها اظهارقطعی میکنند که او مسموم ساخته شده وتعدادی میگویند او را بفرمان پسرش خفه نموده بودند، زیرا ازصعود اوبحیث یک آلهٔ دست خسته شده بود. کامران اززمان مرگ پدر، عنوان شاه اختیارمیکند؛ اما بعدا معلوم میشود اوتمام انرژی خود را ازدست داده، بداخل دیوارهای ارگ هرات پناه برده، تقریبا با امورات حکومت بیگانه شده وپیشبرد امور را به وزیرخود سردارعطا خان الکوزی میدهد، شخصی که باو چندین عنوان اعطا نموده وازاعتماد کامل برخورداراست؛ پس ازآن ازمثال پدر پیروی نموده وبه مستی، تریاک وانواع رذایل شرقی روی میآورد.

این تغیردربرخورد شهزاده، تمام جوانب را امیدوارساخته وهریک می خواهد قوت خود را درنا آرامیهای متعدد امتحان نماید، اما تمام آنها دراثر هوشیاری عطا خان طوری سرکوب میشوند که همه به اختفا رفته ودر زمان حیات او، تلاش دیگری صورت نمیگیرد. این مرد توانا که خود را هم درجنگ وهم دراداره حکومت برجسته میسازد، در1830 وفات نموده و سه پسر یا سرداری مانند خودش برجا میگذارد. مطابق عرف و رسم افغانستان، مقام صدراعظمی نیزمثل شاهی میراثی میباشد، توقع میرود پسربزرگ این خانواده، سرداردین محمد خان جانشین پدر شود. او با وجود جوانی، خود را با نشان دادن شجاعت درمیدان جنگ متمایزساخته وظرفیت نظامی خود را درچندین مورد باثبات میرساند؛ اما اوباثرتوطیه ها، این مقام را قبول ننموده وحق خود را به پسرکاکای خود سردار یار محمد خان میدهد که پدرخویش را درطفولیت ازدست داده ویکجا با اودر

خانواده عطا خان بزرگ شده است. این وزیر همیشه برای برادرزاده خود رجحان قایل شده واغلبا آیندۀ بزرگی برای اوپیشبینی میکند؛ شاه کامران، تحت نفوذ یک ملا بنام محمدعطارباشی، رئیس داروسازان قرارداشته که بمقابل اوتملق نموده وبا استفاده ازداروهایش اورا هیجانی وتحریک میکند تا یارمحمدخان را بحیث وزیرقبول کند.

این سردارجوان که با شجاعت وذکاوت متمایزمیباشد، طرفداران زیادی دربین هراتیان دارد. پدرش عبدالله خان الکوزی با وجود اینکه ازنسل اشراف است، دراول شخصیت بسیاربزرگ نبوده است؛ مگربا داشتن شایستگی ارتقا یافته ووقتی شاه محمود برتخت مینشیند، اوحاکم کشمیر میشود. آن شاه اورا ازمحبس رها ساخته ودراین موقف بلند میگمارد که بامر زمانشاه محبوس شده بوده است؛ لذا بخت بسراغ اوآمده و وظیفه پسرش با موفقیتهای بیشترتوام میشود.

آغازکاریارمحمد درامورادارى، انتخاب اورا باین مقام توجیه میکند؛ بآنهم میتوان فرض کرد او بیکبارگی نظرخود را بمقامات عالی متوجه میسازد، چون تمام اعمال اودایما درجهت تحقق برنامه های جاه طلبانه او میلان دارد. اوهمیشه دشمنان خویش را با هوشیاری زیرنظرداشته؛ بطور موفقانه تمام کسانی را که بمنافع اوخطرناک است بشیوۀ دورمیکند که نارضائیتی ایجاد نکرده وتلاش میکند دشمنی موجود دربین قبایل مختلف را که به پشتیبانی واعتماد ایشان ضرورت دارد ازبین ببرد؛ خلاصه، او بحیث یک مرد زیرک وذکی پیش رفته وشاه کامران با اعتماد براو، مشوره های اورا با تمام احترام قبول میکند. لیکن ازوزارت یارمحمد هنوزیکسال نگذشته است که یکی ازهمان حوادثی رخ میدهد که غالبا درافغانستان بظهورمیرسد تا بخت آغازین او را به آزمایش بگیرد.

درآغاز1832 فتح علیشاه که همیشه بفکرالحاق هرات به پارس است،30 هزارمرد را درمشهد تحت فرماندهی عباس میرزا (وارث آینده تخت) مجهزمیسازد. درچند سال گذشته، روس ها بطورقابل توجهی در شمال قلمروی پارسیان دست اندازی میکند؛ انگلیس نیزدرجنوب بخاطرتعصب شهزادگان هندی عین کاررا میکند. بآنهم نمیتواند زیاد پیشرفت نموده و نفوذی بدست آورد که تزاردرپارس بدست میآورد. لذا باین تبلیغ وهراس دست میزند که شاه پارس با تسلیمی به روسها میخواهد هرات را تسخیر

کند و این بیشتربخواست امپراطورنیکولاس است تا خواست خودش. انگلیس با این نمایش هشدارمیدهد که نگهداری هرات برای هند بسیارمهم بوده وتمام سیاست مکارانه خود را بکارمیبندد تا مانع آن شود یا اثرات آنرا فلج سازد. بآنهم اودرمرحله اول با این موضوع اطمینان پیدا میکند که ارتش پارس توسط افسران انگلیسی هدایت شده وفقط میتوانند همان پیروزی را بدست آورند که آنها اجازه میدهند. کمپنی هند شرقی باندازه کافی هوشیاربوده وفتح علیشاه را وادارمیسازد تهاجم خویش را ازاهداف اولیه برای مدتی دورساخته وروسای کوچک خراسان را سرکوب سازد که اززمان سلطنت نادرشاه، فقط بنام مطیع پارس بوده اند.

شهزاده عباس میرزا با رسیدن به مشهد، یکی ازافسران خویش را نزد شاه کامران میفرستد با درخواست اینکه وزیرخود را جهت مذاکره بآنجا فرستاده وتلاش کنند اختلافات خویش را بشیوه دوستانه حل وفصل نمایند. وزیربا اعتماد به شهزاده، این دعوت را قبول نموده وبا 500 سوارافغان به مشهد میرود؛ مگربعوض رسیدن به تفاهم، طوریکه یارمحمد امیدوار است، عباس میرزا مشکلات تازه وجدی مطرح نموده ویارمحمد بزودی متیقین میشود دردام افتیده است. لذا اوبا مخفیکاری زیاد افراد خود را در قطعات کوچک به کاشان میفرستد که توسط رضا قلی خان اداره شده، مطیع عباس میرزا نبوده و دستورمیدهد منحیث دوستان شجاع، اورا در دفاع قلعه اش کمک نماید که یارمحمد آنرا یکی از سنگرهای بیرونی هرات میداند. اوبعدا پیام اعتراض آمیزی(مبنی براقدامات نامناسب بمقابل خودش) به شهزاده پارس ارسال میکند؛ اما تمام اینها برای التماس مصئونیت شخص نماینده یا حقوق افراد خوب میباشد؛ ولی هیچکس باو گوش نداده و پس ازچند روز، شهزاده با ترس ازانرژی و استعداد او، فرمان میدهد تا حرکات اودقیقا تحت نظارت قرارگیرد. پس ازاین، عباس میرزا تلاش میکند رضائیت اورا راجع به مسایل هرات بدست آورد، اما وزیرهرچیزی را که مخالف منافع شاه کامران است قبول نمیکند. شهزاده تا آنجا پیش میرود که دو دندان او را کشیده ومیخواهد لجاجت او را از بین ببرد، اما با مداخله بعضی شخصیتهای بزرگ، این ظلم که شایستۀ اعضای خانواده شاهی نمیباشد، برطرف میشود. بآنهم عطارباشی بزودی خود را بآنجا رسانیده وبعوض یارمحمد خان گروگان گذاشته میشود تا وزیربه هرات برگردد؛ اما وزیربا عدم ارسال پول بشهزاده جهت نجات جان او، عطارباشی را درمعرض خطر بزرگ قرارمیدهد: اما مرگ

عباس میرزا که درپایان سال 1833 رخ میدهد، رهائی اورا سهل ساخته وبا پرداخت 1000 لیره بکسانی که اورا دراختیارداشتند، بدست میآید. او همچنان وعده میکند عین مقداربا رسیدن سالم او به هرات پرداخت میشود، اما او تمام تدابیرلازم را اتخاذ میکند تا آنرا انجام ندهد.

تحریکات انگلیسها دردربارفتح علیشاه که مانع تهاجم هرات شوند، قسما نتیجه میدهد؛ سربازان درسرکوب قلعه های کوچک غیرمطیع خراسان دوسال مصروف میشوند تا اینکه به مشهد میرسند، این وقتی است که محمد میرزا پسربزرگ و وارث پارس با یک ارتش بپای دیوارهای هرات میرسد. محاصره منظم باید بهنگام رسیدن محافظین عقبی تحت فرماندهی پدرش صورت گیرد، اما محمد که بتازگی مصروف خیمه زدن درپای دیوارها است، با خبرمرگ عباس میرزا، قرارگاه خود را برداشته وبه مشهد برمیگردد.

وقتی یارمحمد ازچنگال پارسیان فرارمیکند، عنان حکومت را قویا در دست میگیرد: بآنهم نظارت اومانع اغتشاش مردم کوچی دربعضی نواحی واقع درشمال وشرق آن قلمرونمیشود؛ اما اوبحیث یک جنرال فعال ویک سیاستگذارهوشیار، بدون تعویق بمقابل شورشیان مارش نموده وآنها را با چالاکی وقوت سرکوب میکند. اومتعاقبا سربازان خویش را بطرف جنوب هدایت کرده وقدرت کامران را درسیستان قایم میکند. پس ازاین او به هرات برگشته وبا اتخاذ تدابیرمحکم جهت پیشرفت وتحقق نقشه های مخفی خود دوام میدهد.

درپایان سال 1834 یک مسلمان هندی که سرجنت کمپنی هند شرقی است، به هرات آمده ومیخواهد درخدمت شاه کامران قرارگیرد، وزیر اورا پذیرفته و ازاینزمان، قوتهای پیاده که تا اینوقت زیاد مهم پنداشته نمیشدند، به مشق وتمرین میپردازند، صرفنظرازاینکه تفاوت زیادی ازسیستمهای اروپائی دارد.

با استفاده ازچند سال صلح آمیز پس ازعقب نشینی پارسیان، یارمحمد تمام استحکامات شهررا که دراثرحملات متعدد دوام کرده وقسما تخریب شده است، ترمیم میکند. اودهکده ها ایجاد نموده وتعداد زیاد مردم را ازنقاط دوردست دعوت میکند درآنجا مسکون شده وزمین های بیصاحب را

زراعت نمایند، اگراوآنچه را بعدا انجام داد درآنوقت اجرا میکرد، باعث تشویق صنعت وتجارت شده و راهها را ازدزدان بیشمارپاک میکرد، اما چنین تدابیری منافع اورا بخطرمیانداخت. این درست است که اوحکومت میکرد، اما سلطنت دردست شاه کامران بود، اواین مهارت را داشت که نفرت غارت ونارضائیتی قسمت زیاد مردم را به شاه نسبت داده وموفق میشود تا هرچه خوب است، بخود مربوط سازد. اگرازلحظۀ ارتقا بموقف وزیر، او قابل تحسین درآن خصوصیاتی است که بمشکل میتوان دریک افغان سراغ کرد، بآنهم ازرذایل هموطنانش معاف نمیباشد. درجریان سلطنت شاه کامران، اوتا حد امکان یک شخص حریص، ظالم وکینه توز است، آنچه یک افغان میتواند باشد؛ اما بدبختانه چنین چیزی غالبا برای این قوم ضروراست، با آنکه درغصب وکشتارهای خونین خویش، او هیچوقت با هیچگونه احترام به رفاه مردم رهنمون نمیشود: جاه طلبی او در چنین موارد درزیرنقاب فداکاری بشهزاده وکشورش پوشانیده شده و سردارانی که فریب اورا نمیخورند، همیشه درصدد آن میباشند تا اورا سرنگون سازند، اما موفقیتی بدست نمیآورند.

درمیان تعداد زیاد شورشهای که اوسرکوب میکند، شورش سال 1837 جدیترین مشکلات را بمقابل اوایجاد میکند. این شورش توسط همان سید میرصدیق خان بردرانی فرماندهی میشود که شهرهرات را به شاه کامران تسلیم کرد(وقتی اوتوسط سردارمصطفی خان خلع شد)؛ اما میر صدیق دراینمورد طالعمند نبوده، ناکام، دستگیر واعدام میشود. سید نگون بخت دراین توطیه با دانش و رضائیت کامل شاه داخل میشود، شاه با فهم اینکه وزیرش ازاوقدرت بیشترداشته، باعث محدودیت آزادیهای او شده و مایل است قیوداتی را بشکناند که مانع اعمال آزادانه او میشود. اما او جرئت حملۀ آشکاررا نداشته واین واقعا خود شاه است که درحالت مستی و نشئه، توطیه را به یارمحمد افشا ساخته وباعث مرگ میرصدیق خان و روسای میشود که کاملا وفادارباومیباشند.

وزیرپس ازاین واقعه، مشاورین وابسته به شاه را ازدرباربیرون نموده و آنها را با دست نشاندگان خود تعویض میکند. اوتمام احترام واطاعت ظاهری بمقابل شاه را نگهمیدارد، اما هزاران وسیله جستجو میکند تا از اجرای فرمانها وخواستهای او که مطابق نظرات خودش نباشد، طفره رود؛ درحقیقت او آنچه را اجرا میکند که خودش میخواهد.

شاه کامران توسط خانمها، پسران ودیگراقاربش که ازوزیرنفرت داشتند، هشدارداده میشود، درآخر همه میدانند بکجا میانجامد، اما دیگر، آن جرقه جاه طلبانه وتبداردراونمانده که باعث مرگ فتح خان گردید. حالت مستی ایکه اوهمیشه بآن زندگی میکند تمام انرژی اورا فلج ساخته واو هرگز بطورجدی کوشش نمیکند خود را ازاستبداد تحمیلی توسط وزیرخود رها سازد. این درست است که او رضایت خویش را بیک دستهٔ متشکل از طرفداران قدرتمند میدهد تا یارمحمد را سرنگون سازند، یک توطیهٔ که درراس آن پسرش قراردارد؛ اما اوهمکاری خویش را دردویا سه مورد جهت اجرای آن بتعویق انداخته وبالاخره با افشای توطیه توسط خودش، آنرا خنثی میسازد. یارمحمد روسای این توطیه را برکنارنموده و پسران شاه خود را با کاهش هزینه دولتی ایشان مجازات میکند.

چنین است اوضاع هرات، هنگامیکه درپایان سال 1837 محمد شاه، شاه پارس، آن شهررا دوباره محاصره کرده ومفکوره پدرکلانش فتح علیشاه را زنده میسازد که میخواست این ولایت تحت سلطهٔ اوباشد؛ این تمایل بسیارشدید است، اوتصورمیکند متعهد به محاصرهٔ است که مرگ پدرش عباس میرزا اورا وادارساخت بدون فیر یک مرمی عقب نشینی کند.
اجرای این پروژه برای حکومت روسیه بیسارقناعت بخش است، چون او ادعای شاه بالای هرات را قبول داشته و بعلاوه انگیزه های متعدد قوی و قانونی برای تائید این تهاجم پیدا میکند. دربین اینها، انکارشاه کامران از پرداخت باجهای عقب مانده است که خودش پرداخت آنرا ضمانت کرده و همچنان پول اخذ شده توسط وزیراو ازچندین کاروان پارسی سفرکننده از منطقهٔ اومیباشد. انگلیسها که تمام قوت خود را درممانعت ازحمله اولی بمقابل هرات بکاربستند، اینباربا حمله دوم، بشکل مصمم آن مخالفت می کنند؛ چون عواقب این حادثه آنقدرهولناک است که نمیتوانیم آنرا مختصرا بیان کنیم، درفرصتهای بعدی به جزئیات آن میپردازیم. درعین وقت ما باید قدمهای خود را کمی عقب گذاشته وگذارشاتی را تقدیم کنیم که در کندهار، کابل وکشمیررخ داده است، پس ازاینکه شاه محمود وپسرش (کامران) از افغانستان اصلی رانده میشوند.

سردارمحمد عظیم خان که پس ازمرگ وزیرفتح خان مسن ترین پسرزنده پاینده خان بوده وقدرت کابل را بدست میگیرد بقایای ارتش پراگنده افغان

را جمع آوری نموده ونظم وامنیت را برقرارمیسازد؛ اما برادرش نواب جبارخان که توسط او بحکومت کشمیرمعرفی شده، مشکلات بزرگی در فرار از دام رنجیت سنگه وسرکوبی شورشهای دارد که ازاثردسایس همسایه هوشیاروقدرتمند او بوجود آمده است. بردارديگرش رحیم دل خان مجبورمیشود فورا پس ازمرگ فتح خان وازبلوچهای که شاه شجاع (از هند) وادارکرده تا بمقابل اوشورش کنند، ازشکارپورفرارنماید.

پردل خان آقای کندهاراست، اما خود را آنقدرقوی نمیداند که قدرت خود را بحیث مستقل نگهدارد وهم امیدی برای اخذ کمک ازمحمد عظیم خان ندارد که مصروف کابل است. اوبرادرخود کهندل خان را به شکارپور میفرستد تا شرایطی به شاه شجاع ارائه نماید که اگرقبول شود، میتواند باعث اعاده تاج وتخت اجدادش شود. این شهزاده اصراردارد، پسران پاینده خان که درکندهارهستند باید به قرآن سوگند یاد کنند که دروفاداری باومخلص بوده وپس ازدریافت این ضمانت، اوبآن شهرپیشروی کرده و ازهمینجا به محمد عظیم خان مینویسد که باید بالای کابل وپشاور ادعا کند. محمد عظیم خان دریک نامه، اعلامیه مشابهی برادرش به شاه شجاع میفرستد که فورا درپشاورباویکجا شود، جائیکه بعدا او و پردل خان با تشریفات قوی همراه میشوند. محمد عظیم خان وفاداری کامل خود را به اعاده شجاع الملک اعلام میکند، چون موقف اونسبت به پردل خان بیشتر شرم آوربوده و مشکلات بزرگی درنگهداری قدرت درولایات شمالی سلطنت دارد. با پیشبینی اینکه، نفاق موجود دربین برادران درآینده نچندان دور، باعث ازدست رفتن قدرت شاهی درخانواده اش میشود، او فکرمیکند یگانه طریقه تحکیم نفوذ محمد زیها اینستکه یک شهزاده سدوزی را خواسته، بحیث آله دست برتخت نشانده وتمام قدرت اجرائیوی را دردست خود نگهدارند. لذا اعاده شاه شجاع باید برچنین بنیاد و تفاهمی صورت گیرد؛ اما چنین شیوهٔ برخورد بهیچوسیله برای آن شهزاده قناعت بخش نمیباشد که خصلت متکبرانه ومطلقه اودرتبعید نرم نشده، میخواهد بدون هیچ قید وشرط یا توافق با افراد یا مردم برتخت بنشیند. محمد عظیم خان باین فکراست که شاید بتواند او را بحیث حق مقدس خانوادگی اش، راضی ساخته وبرتخت بنشاند، باوجودیکه ازخصلت متمردانه او خبر دارد. اما شجاع بدون درنظرداشت عواقب بعدی این برخورد، ازهمان آغاز، تکبرخود را بدون پنهانکاری اعلام میدارد؛ اومحمدعظیم خان و پردل خان را منحیث یاغیان معامله کرده ومقصرمیداند، زیرا یکی از

پسران کاکایش ازتخت روان (کجاوه) استفاده نموده وفرمان میدهد که درآینده، این افتخارفقط برای شهزادگان خانواده سدوزی محفوظ میباشد.

محمد عظیم خان وبرادرانش ازاینهمه مناقشات و وادارسازی شاه شجاع به شنیدن استدلال خسته میشوند، اما با دریافت غیرانعطاف بودن او در نظرات مطلقه اش، اجازه نمیدهند که بطرف کابل بیاید؛ لذا شهزاده قرارگاه واقع در35 میلی پشاوررا ترک کرده وبا یکتعداد محدود سیکها که خود را باو وصل نموده و یکهزار افغان ناراض قبیله محمد زی، بداخل دیوارهای آنشهرمیرود. محمد عظیم خان مایوس ازایجاد مشکلات تازه برای خودش، فورا با تمام ارتش خود پشاوررا محاصره میکند. شهزاده امیدوارنیست که بتواند محل را برای مدت طولانی نگهدارد؛ با وجودیکه اوخودش دفاع میکند، بالاخره مجبورمیشود شهر را زود تراز موعد تخلیه کند. ذخایراوآتش گرفته وتمام مهمات جنگی اوازبین میرود؛ دوصد نفراودرانفجارکشته میشوند؛ شکست بزرگی دردیوارشهربوجود میآید که مسیرآسانی برای عبورسربازان محمد عظیم بازمیکند.

شاه با عقب نشینی اجباری وعجول موفق میشود خود را به شکارپور برساند، جائیکه امیران سند باستقبال او راضی میشوند. سُرالکساندر برنیز میگوید که آنها محل را باوواگذارنموده وعلاوه میکند: "سلسلهٔ ازدسایس توسط دشمنانش چیده شده، اورا حتی ازعقب نشینی منصرف ساخته وازطریق راههای غیرمستقیم دشتهای جیسلمیر به لودیانه فرار میکند. برخورد شاه شجاع نادرست محاسبه شده وباعث سرنوشت بد او میشود: اوکرامت یک شاه را دردسایس پائین با رعیتش فراموش کرده، درآن هم عزت آنها وهم عزت خود را لکه دارمیسازد. قابلیت شجاع الملک برای حاکمیت مستقل کاملا مشکوک بنظرمیرسد. شیوه وبرخورد اوبسیارصیقل یافته، ولی قضاوت اوازحد وسط بالا نرفته است".

درسال 1819 محمد عظیم خان به ایوب میرزا پسردیگرتیمورشاه اجازه میدهد به قرارگاه اوآمده ووعده میدهد اگراورا برتخت بنشاند، اورا بحیث وزیرخویش تعین نموده، تمام قدرت را باو سپرده، هیچ آرزوی دیگری بجزازدایمی ساختن تخت افغانها به اولاده احمد شاه نداشته وفقط میخواهد ببیند که پول بنام اوسکه زده شده است. مولف اثرفوق میگوید، "خلاصه، ایوب میگوید، فقط مرا شاه ساخته واجازه دهید که سکه بنام من ضرب

شود، ولی تمام قدرت وثروت سلطنت ازشما باشد؛ تمنای من با نان و عنوان شاه ارضا میشود". این شرایط پذیرفته شده واین شاه دست نشانده هرگزنه آنرا نقض میکند ونه تلاش میکند تخلف ازشرایطی کند که اونام ومُهرشاهی را بدست آورد، بلکه بحیث آله دردست عظیم خان میماند که وزیرش است. وضع خانواده شاهی کابل درچنین حالت انحطاطی قرار دارد که جامه عزتی که وزیر برتن وزارت امپراطوری میکند، بخشی ازدارائی خودش بوده ومخفیانه به شاه میفرستد تا اورا با شکوه وعظمت شاهانه به وزیراعطا کند. چند شهزاده جوان دیگرکه اشتیاق رسیدن به تخت داشتند به ایوب سپرده شده و کشته میشوند".

لذا ایوب وعدهٔ داده شده به عظیم خان را حتی بیشترازحدی که خودش اجازه داده، نگهمیدارد. افغانها درشاهان خویش فعالیت، غیرت و سیرت میخواهند، اما ایوب فقط با پوچی کامل متمایزمیشود: او به چیزدیگری بجزازخودش فکرنمیکند وهنوزهم نمیتواند ازسرنوشت مرگ آوربگریزد که پسران تیمورشاه را دنبال میکند. بعضی نامه های که او به برادرانش شاه محمود وشاه شجاع مینویسد، درعرض راه دستگیرشده، محمد عظیم او را ازکابل بیرون رانده و برادرش سلطان علی میرزا را بقتل میرساند، چون معلوم میشود که او شاه را درشکستاندن عهدی تشویق میکند که او را با محمد زیها متحد میسازد.

این نشان میدهد که ایوب درتسلیمی چنین قدرت شاهی آماده نبوده، فقط ازروی احتیاج (نه انتخاب) اطاعت نموده وبدون شک منتظرفرصت مناسبی برای بدست آوردن آنست؛ اما قرارمعلوم هیچیک ازبرنامه ها پیروزبنظرنمیرسند. درعین زمانیکه سلطان علی میرزا توسط عظیم خان درکابل بقتل رسانیده میشود، برادردیگرآن شهزاده، محمد مراد میرزا، تحت شمشیرکهندل خان درکندهارقرارمیگیرد، با دلیل مشابه آنچه که باعث سقوط ایوب میشود.

برای چند سال گذشته، امورحکومت قویا دردست محمد عظیم خان است؛ نظم بوجود آمده توسط او پس ازراندن شاه شجاع ازپشاور و برکناری شاه ایوب باعث تحریکات دوباره میشود: ذهنیت مردم باید آرام ساخته شود؛ سرداران یا باید ارضا یا سرکوب شوند تا آرامش سلطنت فراهم شود واین چیزسهلی نیست. محمدعظیم خان بخاطررفع مشکلات میخواهد بطور

منظم پیش رود؛ لذا اوبا مارش بمقابل سیکها شروع میکند که آنها ازوقت اشغال اتک، اختیاربعضی قلمروهای افغان دراطراف آنرا بدست گرفته و بحیث همسایگان بسیارنامطبوع با درانیها عمل میکنند.

رنجیت سنگه این مرد قابل توجه، با استفاده ازوضع ضعیف افغانها که دراثرمشکلات متعدد خورد وخمیرشده اند، اختیاراتک، ملتان، دیره غازی خان، لیا و کشمیر را میگیرد. نواب جبارخان حاکم کشمیرمجبور میشود آنرا تخلیه نموده ودراثراین عقب نشینی خویش متحمل زحمات بزرگی میشود؛ سربازان سیکه اورا حتی تا سواحل راست اندوس دنبال کرده و پشاوررا تهدید میکند. هشت هزارسربازرنجیت تحت فرماندهی بوودسنگه بمقابل پنجاه هزارافغان (بعلت سنگربندی ضعیف ایشان که بعجله آماده ساخته بودند) دفاع قهرمانانه میکنند. سیکها که تا اینزمان برده وغلام میباشند، با این عمل شجاعانه خویش باثبات میرسانند که حس قومی ایشان قویا انکشاف نموده است؛ آنها ضرورت ایجاد یک قدرت فشرده و جدا برای خود را احساس میکنند؛ چون این ضربه اولی و ناگهانی استعداد طبیعی این مردم میتواند برای همسایگان آنها کشنده باشد، برای طرد چنین دشمنان ترسناک نباید لحظهٔ ضایع گردد. لذا عظیم خان سربازان را بسمتی میفرستد که آنرا تهدید میکند؛ اما باوجودیکه یکمقدار پیروزی بدست میآورند، نمیتوانند رنجیت را ازاندوس عبوردهند که به هنگام تهاجم بالای قلمروی افغان، سواره آنها با آببازی ازیک نقطهٔ عبور میکنند که محل گذرنمیباشد – یک شاهکارکه قبلا درسالنامه های جنگ دراین منطقه شنیده نشده است.

محمد عظیم خان تلاش میکند احساس مذهبی سربازان خویش را با اعلام جنگ مقدس ارتقا دهد، لیکن، ازاینکه نمیتواند با این وسیله چیزی بدست آورد، مجبورمیشود شخصا بمقابل او مارش کند. ارتشهای سیکه وافغان در1822 درنوشهره مقابل میشوند که ارتش افغانها توسط دریای کابل بدوقطعه تقسیم میشود. وزیرعظیم خان برنامه عملیات خود را بسیار بد تنظیم میکند: چون او با تعداد زیاد برادرانش که درسمت جنوبی دریا با قطعه دومی قراردارند نمیتوانند به پشتیبانی قطعهٔ اولی بروند، درحالیکه توسط تمام نیروهای رنجیت مورد حمله قرارگرفته اند. بآنهم جنگ را دلیرانه دوام میدهند: پیاده نظام که دریک بلندی قرارداشته وتوسط چند توپ محافظت میشود، حملات سیکها را بدون مضایقه پذیرفته وچهار

حمله متوالی آنها را که با تمام قوای سواره آنها صورت میگیرد دفع میکنند؛ فقط درحمله پنجم است که افغانها مجبورمیشوند با ازدست دادن توپ هایشان بعقب بروند – رنجیت این حمله را بعهده داشته وتمام قوای ذخیره خود را آورده است. محمد عظیم خان وبرادرانش ناظراین فاجعه غمناک میباشند بدون اینکه بتوانند آنرا درمان نمایند؛ وضع غیرقابل درکی پیش میآید: فراریان میتوانند بدون مشکلات ازدریا عبورنموده و به آنها بپیوندد وهم یک قطعه سیکه که بدنبال ایشان میباشد. چطوراست که آنها میتوانند، ولی عظیم خان نمیتواند ازدریا عبورکند؟ بفرض اینکه جنرال افغان اشتباه اولی را مرتکب شده، ولی آسان بود که آنرا با حمله نمودن به سیکها بهنگام عبورازدریا جبران کند که نمیکند؛ حقیقت اینستکه قلبش اورا ناکام ساخته و او فرارمیکند. مدافعین اوتلاش میکنند تا عقب نشینی اورا چنین توجیه نمایند که علت آن فریادهای بوده که درقرارگاه سیکها درشب قبل ازجنگ شنیده شده وعظیم خان باور نموده که آنها قوای تقویتی زیادی جمع نموده اند. اما حتی اگرهمین طرز تفکرهم صحیح باشد، اشتباه یا حماقت اجازهٔ عبورسیکها ازدریا بدون هیچگونه تلاشی برای توقف ایشان را چه میگویند؛ درپهلوی آن، همیشه میتوان گفت که جنرال افغان به پیش رفت که جنگ کند، نه عقب نشینی، یا حد اقل او باید توپ ها و محموله خود را نجات میداد که ترک نموده بود. سیکها با استفاده ازاین گیجی افغانها به پشاورمارش نموده، آنرا تسخیر کرده وارگ را تخریب میکنند.

ساحل راست اندوس پس ازجنگ نوشهره دردست سیکها باقی مانده و پشاوربحیث یک سنگرمقدم تحت سلطه رنجیت قرارمیگیرد. اوحکومت را به سلطان محمد خان، یکی ازبرادران عظیم خان میسپارد، با تحمیل یک باج کوچک وبامیدواری اینکه باینوسیله بتواند نفاق دربین پسران پاینده خان را بطورقابل توجهی افزایش دهد.

محمد عظیم خان بعلت این شکستها مضمحل شده وازدرد زخمی رنج میبرد که باثرعادت میخوارگی بسیارتخریش شده، ارتش را کنارگذاشته، فرماندهی را به برادرش دوست محمد خان سپرده و راه کابل را درپیش میگیرد، جائیکه امیدواراست بهبود یابد؛ لیکن این امید هرگزبه تحقق نمیپیوندد، چون اوقوت کافی ندارد تا به شهربرسد ودرقریه لته بند(حدود دوروزسفرازمرکز) وفات میکند. او پس ازگذشت زمان، متیقین میشود

که پایانش نزدیک شده وعجله میکند تا تمام دارائی اش را جمع نماید که حدود دوملیون وهفتصد هزارلیره میشود(من اینرا ازکهندل خان، پسران وبرادراوشنیدم). عظیم خان این مقدارهنگفت را به پسرش حبیب الله خان گذاشته وچند ساعت قبل ازمرگ، پسرش را سوگند میدهد تا این پول و زندگی خود را وقف انتقام پدر و نگون بختی منطقه اش نماید.

خصلت وزیرمحمد عظیم خان توسط اشخاص مختلف بصورت متفاوت ارزیابی شده است نظربااینکه طرفدارسدوزی یا محمد زی بوده است، اما اکثریت افراد غیرجانبداردرافغانستان باین نظراند: قابلیت او درحد اوسط قرارداشته ومساوی به رسالت اونمیباشد؛ اوفاقد استحکام و ثبات بوده؛ استعداد نظامی اودرحد متوسط قرارداشته؛ آنقدرغرق مستی ومیخوارگی میشود که فرمان فکری خویش را فقط برای مدت کوتاهی در24 ساعت درکنترول دارد. بآنهم اومرد حلیم، آرام ودارای تمایلات شهری بوده است.

فصل 14 – اقدامات حبیب الله خان

اقدامات حبیب الله خان، تفرقه دربین پسران پاینده خان، جنگ حبیب الله با کاکاهایش، مداخله پردل خان درکابل، اتحاد سلطان محمد خان ودوست محمد خان، ایجاد صلح توسط شیردل خان و پردل خان دربین برادران، اختلاف دوباره دوست محمد، دشمنی او با سلطان محمد، آن شهزاده درپشاور، نظرسُرای برنیس درباره او، کندهار، پردل خان وشیردل خان، خصلت شیردل خان، نظرسُرای برنیس درباره روسای کندهار، خصلت دوست محمد، نظرسُرای برنیس درباره او.

+ + +

حبیب الله خان به پدردرحال فوتش سوگند یاد میکند تا زمانیکه سیکها را ازبین نبرد، آرام نمیخوابد، درحالیکه شجاعت اومتناسب با وعده اش نمیباشد؛ این درست است که اوجنگ را ادامه میدهد، اما بدون انرژی؛ اوفقط با قدرت پول میتواند سربازانش را برای مدت کوتاهی نگهدارد. عشق به نوشیدن که اورا وحشی صفت ساخته و رذالتی که ازاقاربش به ارث برده، باعث میگردد بسیارکم درباره نگون بختی مردمش فکرکند. مادرش تلاش میکند حس وطندوستی اورا ترغیب نماید واین باعث میشود که اوعواطف افتخارآمیزرا تمجید کند؛ اما درمقابل درخواستهای مادرش کرمیماند. این بی احساسی درروسا، باعث دلسردی افسران شده وبتدریج او را ترک میکنند، درحالیکه سرداران و کاکاهایش منافع قومی را ترک گفته وبرای گرفتن قدرت شروع بمنازعه دربین خود میکنند. ازاینزمان، پسران پاینده خان حتی بیشتراز سدوزی ها متفرق شده ومشغول جنگهای میشوند که برای چندین سال دوام میکند تا اینکه یکتعداد آنها موفق میشوند خود را درقلمروی افغانها مستقرسازند. بلخ، خلم، کندز و بدخشان پس از سقوط شاه زمان ازسلطۀ ایشان خارج شده ومستقلانه عمل میکنند. در رابطه به سند، شاه شجاع آخرین شاه افغان است که باج آن منطقه را اخذ میکند و پس ازفاجعۀ او، امیران تلپوره کاملا مستقلانه میشوند.

حبیب الله بمشکل میتواند قدرت خویش را 6 ماه پیش ببرد، وقتی پولش تمام میشود تمام قدرت اونیزبه پایان میرسد؛ اودرکابل فقط دارای سایه قدرت بوده وآنهم بزودی توسط کاکاهایش به منازعه کشانیده میشود. سلطان محمد خان که توسط رنجیت سنگه بحیث حاکم پشاورتعین شده، با باج کوچک آن ولایت راضی نمیشود، چون مجبوراست آنرا با دو برادر

دیگرش پیرمحمد خان وسید محمد خان تقسیم نماید. دوست محمد میتواند طرفدارانی برای خود پیدا کرده وخود را درغزنی مستقرمیسازد.

ارتش حبیب الله خان که بعلت فراربسیارضعیف شده است درشرایطی قرارندارد که درمقابل کاکاهایش مقاومت نماید. اوبا فهم این موضوع، برادرش اکرم خان را به کندهارمیفرستد تا به کاکایش پردل خان از خطرات آگاهی دهد که اگراوبه برادرانش سلطان محمد ودوست محمد اجازه دهد (که دارای خصلت جاه طلبی و نا آرامی میباشند) تا نفوذی درهمسایگی اوپیدا کنند، شاید باعث مزاحمت درکندهاروتسخیرآن شود؛ اکرم خان یکتعداد نامه های دیگر نیزمیفرستد که درراه گرفته شده ودر آن چنین تمایلات واضحا نشان داده شده است.

پردل خان با خطراتیکه اورا تهدید میکند هشدارشده و برادرش شیردل خان را درراس چند هزارمرد به کابل میفرستد، این سردار درمسیر راه خود دوست محمد خان را شکست داده، اورا مجبورمیسازد به جلال آباد عقب نشینی نموده وبعدا بطرف کابل میآید. بآنهم بعوض کمک رساندن به برادرزاده اش حبیب الله، اورا برکنارساخته، تمام ثروت اورا با تهدید به کشتن غارت نموده وبقایای ارتش اورا با خود ملحق میسازد. رئیس مغلوب شده بخاطرتسلی خویش، به عیاشی وهرزگی متوسل شده و با سکونت درکابل ادامه میدهد، جائیکه اوهنوزهم درتیره روزی زندگی نموده وتسلیم انواع پلیدیها شده است. اکرم خان برادرجوانش، پس از بازگشت کندهارفوت میکند؛ اویک مرد شجاع وبا اراده بوده وهیچگونه علاقهٔ به جاه طلبی ندارد: فکرمیشود مرگ اوبعلت مسمومیت بوده باشد.

وقتی سلطان محمد خان ودوست محمد خان ازحوادث کابل باخبرمیشوند، برای مدتی جنگ برادرکشی را توقف میکنند که اززمان مرگ عظیم خان ادامه داشته وقوتهای خویش را با درنظرداشت تسخیرآن ولایت متحد می سازند. آنها بعدا بمقابل برادرشان شیردل خان مارش میکنند که بهنگام تقرب ایشان، او بداخل دیوارهای بالاحصارپناه میبرد، چون سربازان کافی ندارند تا بمیدان جنگ بشتابند. اودراینجا با نگهداری خویش در زمستان 1825 بمشکلات بزرگی مواجه میشود. زمستان بسیار شدید بوده، راهها با برف پوشانیده شده وغیرقابل عبورمیباشد؛ فقط دربهار و پس ازپنج ماه محاصره، پردل خان میتواند قوای تقویتی ازکندهاربیاورد.

بمجرد رسیدن، مستقیما بالای سلطان محمد ودوست محمد حمله نموده و ایشان را پس ازیک مبارزه خونین شکست میدهند. بآنهم این سرداران امید خویش را مقطوع ندانسته وبازهم برای جنگ آمادگی میگیرند، وقتی پردل خان با یک اراده سخاوتمندانه مانع ریختن خونهای بیشترمیشود. او تقریبا بتنهائی بقرارگاه برادرانش رفته وتمام مصائبی را بتصویرمیکشد که منازعه وتفرقه پسران پاینده خان براین منطقه وارد کرده است. او میگوید، "بیائید متحد شویم وبخاطراثبات اینکه وحدت شما چقدربرایم عزیزاست، من به کندهاربرگشته وکابل را به سلطان محمد خان برادر بزرگ خویش ترک میگویم؛ اما قبل ازرفتنم، شما وتمام برادرانم که حالا درهردوقرارگاه موجود اند، سوگند یاد کنید که هیچ چیزی ما را درآینده متفرق نسازد". این پیشنهاد سخاوتمندانه قبول شده وتفاهم خوبی دربین اعضای این خانواده قهرمان برای مدتی بظهور میرسد (تمام پسران پاینده خان بعدا دریک قرارگاه یا دیگری میباشند).

اما دوست محمد خان همان سوگندی را یاد میکند که دقیقا پردل خان کرده است، چون اواحساس میکند برادرانش هرگزاورا درمقاومتش پشتیبانی نمیکنند، اما اوبسیارقهرمیشود ازاینکه سلطان محمد خان که هم اکنون حاکم پشاوراست، نسبت باوترجیح داده میشود واینرا اهانتی بخود میداند که با شجاعت درهمه جا بنمایش گذاشته ودربین افغانها مشهورمیباشد؛ بدون شک این رئیس ازجمله شجاعترین وبا استعداد ترین سیاستمداردر بین برادران وزیرفتح خان بوده و بیش ازهرکسی درسرنگونی خانواده سدوزی سهیم بوده است. اوبا آزردگی ودرنظرداشت ملاحظات دیگر، سوگند یاد نموده وخود را برای مقابله مسلحانه بمقابل سلطان محمدخان آماده میسازد؛ بآنهم این حقیقت است که دربین این دو برادر یک دشمنی کشندهٔ قبلی وجود دارد که منشای آن یک ماجرای عشقی بوده است. یکی ازبیوه های سردارعظیم خان عضوخانواده سدوزی بوده و مطابق به رسوم افغانستان، مجبوراست با یکی ازبرادران زنده متوفی ازدواج کند. سلطان محمد خان که اورا بسیاردوست دارد، چانس شوهر شدن او را داشته وچند مجلسی هم باین ارتباط برگذارمیشود، وقتی دوست محمد میداند چطوربیعت خویش را قابل قبول سازد، خود را پیش کشیده وبیوه زیبا را بعقد خویش درمیآورد. سلطان محمدخان هرگز این تخطی را نبخشیده وسوگند میخورد آنرا با خون خود بشوید، هروقتی فرصت آن میسرگردد.

درجریان دوسال، سلطان محمد و دوست محمد یک جنگ بیرحمانه را بمقابل همدیگربه پیش میبرند، اما زمانی در1826 پایان مییابد که دوست محمد با پیروزی درتمام نقاط، قدرت خویش را درکابل مستقر میسازد. محمد خان بیات یک سردارقزلباش، پشتیبانی خویش را بعلت خویشاوندی اعلام میکند. خواهراو مادردوست محمد خان است؛ بدون پشتیبانی رئیس قزلباشها، دوست محمد بمشکل میتوانست بردشمن خود پیروزشود که توسط سیکها کمک میشد.

لذا سلطان محمد خان، دوباره به پشاوررانده شده وآنهم با نارضایتی دیگر که هرچه بیشترخود را تحت نفوذ رنجیت سنگه احساس میکند. مهاراجه تا اینزمان با اخذ یکمقدارباج بسیارناچیزسالیانه ازرئیس افغان راضی بود، اما وقتی میبیند سلطان محمد توسط دوست محمد شکست خورده، او تقاضا میکند یکی ازپسرانش را بحیث گروگان باوداده ودرلاهوراقامت کند. برای سلطان محمد آسان است با آشتی نمودن با دوست محمد خان از این مشکل رهائی یابد که قویا منتظر پیشنهاد او بوده وحتی دراین زمینه ابتکاراتی را رویدست میگیرد؛ اما سلطان محمد خان ترجیح میدهد در نفرت برادرخویش ثابت قدم باقی مانده وتسلیمی کامل خویش به سیکها – دشمنان سوگند خورده منطقه ودین شان – را اعلام میکند.

من نمیتوانستم به پشاوربروم، لذا نمیتوانم دربارۀ وضع این ولایت قضاوت نمایم یا معلوماتی راجع به نحوۀ حکومت سلطان محمد خان ارائه نمایم، اما میتوانم چنین معلوماتی را ازعبارات کتاب سُرای برنیس نقل کنم که اودرسال 1832 ازاین شهردیدن میکند.

"حکومت پشاورتوسط یکی ازاعضای خانواده بارکزی اداره میشود، ازوقتیکه فتح خان شاه محمود را برتخت کابل مینشاند. پشاورتا 1818، وقتی وزیرکشته میشود، مطیع بوده و پشتیبان سلطنت است. عظیم خان جانشین او، عین باج را تا زنده بودنش بنام ایوب شاه میگیرد. ازآنزمان ببعد، یک ریاست جداگانه مثل کابل و کندهارایجاد میکند، حالا مطیع و پرداخت کنندۀ باج سالانه به سیکها است. پشاورتوسط سردارسلطان محمد خان اداره میشود که عواید آنرا با دوبرادرش پیر و سید محمد خان تقسیم میکند. یکقسمت بزرگ منطقه متعلق به افراد مختلف بوده وعاید خالص

کمتراز9 لک روپیه درسال شده است. برادران جوان سه لک را نصیب شده و رئیس ازبقایای تمام مصارف کشور، باج به سیکها و کمک خانواده های متعدد دوبرادربزرگتررا میپردازد.

قدرت رئیس محدود به جلگه پشاوروتپه های کوهات است که مرزجنوبی آنرا میسازد. این جلگه یکی ازغنی ترین قسمت قلمروی کابل شناخته میشود. یک شکل دایروی و حدود 35 میل پهنا داشته، وسیعا مسکون و زراعتی بوده وتوسط باران وکانالها آبیاری میشود. دراین مکان محدود، دهکده های متعددی وجود دارد که هیچ باج نمیپردازند. ختکها، یک قبیله افغان درشرق، منطقهٔ حدود 20 میل درغرب اندوس را برای یک باج بسیارکم 1200 لیره درسال دراختیاردارند که به رئیس پشاورمیپردازند. دهکده های غرب وکوههای خیبرهیچ چیزی نمیپردازند؛ آنهائیکه درشمال دریای کابل قراردارند، با بعضی استثناها ازمعافیت مشابه برخورداراند. یگانه محلات قابل توجه دراین ریاست، پشاوروهشتنگراست که توسط الفنستون توضیح شده است. پشاورباثرتغیرحکمرانان دریک حالت تباهی قرارداشته وقابل شک است اگرنفوس یکنیم صدهزاررا که درسال 1809 داشت، دربرداشته باشد. هشتنگرمهد یکی ازبرادران کوچکتراست؛ کوهات دراختیاردیگران است. قوت نظامی پشاورغیرمهم است. قطعات سربازان او بیشتراز3 هزار نیست که دوسوم ایشان سواره اند. رئیس میتواند بدورخود یکتعداد غیرمنظم ها را جمع کند که بنام "ولسی" یاد میشود؛ اما آنها چندان مسلح نبوده و نمیتوان بالای ایشان تکیه کرد. شش توپخانه ودوصد پیاده منظم، تکمیل کننده قدرت رئیس پشاوراست. با پول میتوان خیبریها ودیگرقبایل کوهی را بهنگام ضرورت خریداری کرد؛ اما رئیس هیچ خزانه ندارد. دریک جنگ مذهبی با سیکها، همیشه میتوان مردم خشمگین را آماده ساخت که درمورد آخری، خود را نیرومند ثابت کردند، وقتیکه سید احمد جنگ مذهبی خود را دراین منطقه تبلیغ میکند؛ بآنهم تمام اینها یک قوت ناچیز را میسازند، درمقایسه با همسایگان او در شرق وغرب – سیکها و برادرش درکابل. نفوذ سیاسی پشاورمانند قدرت نظامی اش بسیار محدود است. سیکها اززمان مرگ برداروزیر(عظیم خان) ازاو باج اخذ نموده و یک پسراو را بحیث گروگان نگهداشته اند. مقدارآن حالا به 60 اسپ با یکمقدار برنج میباشد که خاص پشاوراست؛ اینمقداراگربسرعت پرداخته نشود، سالانه توسط یک ارتش تقویه میشود که اندوس را عبورنموده وساحات آنها را پایمال میکند. مقدارباج مربوط

به تمایل رنجیت سنگه است، اما سیکها این منطقه را اشغال نخواهند کرد. چون بدون کمک مسلمانان، نمیتوانند آنرا نگهدارند. (این سخن برنیس درست نیست، زیرا پشاورتوسط سیکها مورد هجوم قرارگرفته و جنرال اویتابیل برای چندین سال درآنجا حکومت میکند که باعث وحشت افغانان شده بود. فیرایر).

روسای پشاوروکابل که برادراند دردشمنی قراردارند. قدرت کابل بمراتب مستحکمترازپشاوراست، اما پشاوردارای یک برادرمتحد در کندهاراست که با هرحمله بالای پشاوریا منطقه خود مخالفت میکند (وقتی من آن شهررا دیدم، پردل خان وشیردل خان مرده بودند وکهندل خان حاکم کندهاربود. فیرایر). روسای پشاوروکندهارازمدتی مشغول آمادگی برای حمله به کابل اند؛ اما این غیرمحتمل نیست که ساحات هردوی ایشان مورد تهدید قرارگرفته وشاید توسط خان کابل گرفته شود. درچنین یک وضعی، رئیس پشاورمیتواند ازسیکها خواستارکمک شود. شاید این کمک داده شود، چون دوست محمد کابل هرگزبه باج سالانه که حالا توسط برادرش درپشاورپرداخت میشود رضایت نمیدهد. سردار سلطان محمد خان امیدواراست بتواند کمک انگلیس را جلب نماید که شاید قبول نشود. هیچ رئیسی درسلطنت کابل، نسبت به سلطان محمد خان، احترام بیشتربرای حکومت برتانیه قایل نیست. او همیشه این تمایلش را نسبت به اروپائیانی که داخل منطقه او شده اند، نشانداده است. اگر بدبختی نصیب اوشود، او میتواند یک طرفدارمفید یا خطرناک باشد. اومیتواند از شجاع الملک حمایت کند؛ باوجودیکه آنشاه رابطهٔ خوبی با خانواده اوندارد؛ اما بی ثباتی وناپایداری روسای افغان یک ضرب المثل مشهوراست. درهر مشکلی، رئیس پشاورمیتواند توسط پیرمحمد کمک شود، اما برادردیگر او فاقد انرژی وسرمایه است. تمام خانواده بارکزی (برنیس بایست مینوشت محمدزی، چون بارکزی نام تمام قبیله است. فیرایر) ازشجاع الملک و شهزاده کامران هرات میترسند. اگریکی توسط برتانیه کمک شود، میتواند آنها را ازقدرت غصب شده توسط ایشان بیرون براند؛ اگر دیگری توسط پارسیان کمک شود، میتواند خود را بالای تخت نیاکانش قایم سازد. سلطان محمد خان دارای اعتبارخوب است، اما حکومت او بسیارمستبد وآشفته است. مامورین اوتمام شیوه های سختگیری را اعمال میکنند؛ اموال، بسیاربیش ازارزش ایشان مالیه میشود؛ پول مداوما تغیر نموده و کمبها میشود. مالیه سنگین بالای آسیاب های وجود دارد که آرد

میکنند و این بالای مردم عادی بسیارسنگین است. رئیس یک مرد حدود 35 ساله است؛ او جاه طلب و زمانی حاکم کابل بوده است. اوتحصیلکرده وبا استعداد است؛ دارای شیوه دلکش بوده، تجارت خود را شخصا خوانده، نوشته ومعامله میکند. اوهنرمناقشه را یاد نداشته ودربار او یک صحنه مغشوش است که بسختی میتواند توضیح یا باورشود. شکایات در همه وقت وهمه جا وجود داشته ونارضائیتی خویش را به شیوه بسیارآزاد وعامیانه مطرح میکنند که هیچوقت چیزی فیصله نشده ومردم قلبا متاثر اند. مانند افغانها، رئیس پشاوروااقارب اوازدست تا دهن زندگی میکنند ؛ آنها بخشندۀ آنچیزی اند که دارند و سرمایه ندارند. من خبرشدم که آنها نمیتوانند حکومت خویش را بدون این سخاوت دست-بازنگهدارند. رئیس پشاوربدورخود بعضی ازمشهورترین اقوام درانی را جمع نموده وآنها را درسخاوت خود سهیم میسازد. پسران اکرم خان و مختارالدوله، دووزیر شاه شجاع ویکی ازمیرویس مشهوردربین آنهاست؛ آخری یک ازافسران رئیس پشاوراست. یگانه پسروزیرفتح خان نیزبا سلطان محمد خان مقیم است"(این سرداراورا ترک کرده ومدتها قبل در کندهارمسکون شده است. فیرایر).

گفته میشود فورا پس ازمرگ وزیرفتح خان، کندهاردردست یکی از محمد زیها بنام سرداریردل خان میافتد. این سردارمانند سلطان محمد خان، قلمروی خویش را به چندین ناحیه تقسیم نموده وآنها را به برادر اندرانش: شیردل خان، کهندل خان، رحیم دل خان و میردل خان میدهد. شیردل خان که شجاعترین وبیباک ترین پسران زندۀ پاینده خان است، از طرف برادرش بحیث رئیس فرمانده ارتش کندهارتعین میشود. متاسفانه این مرد با انرژی درسال 1829 درجوانی میمیرد؛ پس ازچند ماه، برادر او پردل خان، مقام اورا به برادردیگربزرگترش کهندل خان میدهد. چنین است نحوۀ اداره پدرانۀ پردل خان که کندهاریان امیدوار بودند جانشین او چنین بوده باشند. بآنهم ازنتیجه گیری زیرین سُرای برنیس معلوم میشود که این امیدها به تحقق نمیپیوندد؛ چون این نظریه آن افسر است که به حکومت کهندل خان احترام میگذاشت:

"قبلا گفته شد که شیردل خان (قرارمعلوم برنیس فکرمیکند که شیردل خان شاه کندهاراست؛ این عجیب نیست، چون پردل خان تمام امور را باوتسلیم نموده وافغانها اورا بحیث رئیس بالفعل خود فکرمیکردند؛ اما

پردل خان ازنگاه حق، امتیازیک حاکم مستقل را برخورداربود که هیچ گاه توسط برادرانش مورد منازعه قرارنگرفته وشیردل بدون اینکه گاهی حاکم مستقل باشد، وفات میکند) ازکابل به کندهارفرارکرده وریاست موجود را با تباهی برادرزاده اش ایجاد میکند. اویک مرد دارای عادات بخصوص میباشد، ازبعضی جهات، مشابه به برادرش فتح خان است، اما ترشرو و ظالم. آنها داستان قطع کردن پنجه های یکی ازپسرانش را می گویند که درعین قطع کردن باو میگوید، اگرگریه کند، نمیتواند پسراو یا یک بارکزی باشد. پسرجوان آنرا با صبروطاقت زیاد تحمل میکند.
شیردل خان درفرار به کندهاربا چهاربرادرش همراه است. او و یکی از برادرانش فوت کرده اند. کندهارحالا توسط کهندل خان اداره میشود که توسط دو برادرش رحیم دل و مهردل کمک میشود. عواید آن حدود 8 لک روپیه است؛ قوتهای اومتشکل از9 هزاراسپ و6 توپ است؛ اما ازاینکه شهردرقلب منطقه درانی قرارداشته ونزدیک بمهد بومی خانواده بارکزی است، ممکن است بتواند سواره خود را بهنگام ضرورت افزایش دهد.

حکومت محبوب نبوده وازنقطه نظراعمال استبدادی شایستهٔ بودن را ندارد. رئیس درشرایط مشکلی با همسایگانش قراردارد. دررابطه به تمام خانواده اش، اوبا کامران هرات دشمن بوده و دراوقات مختلف کوشش کرده تا آنشهررا تسخیرکند. اوبا رئیس کابل نیزمشکل دارد. رابطه بین شاخه های بارکزی پشاور و کندهاربسیارنزدیک ومطمئین است؛ اما مساعی مشترک آنها بهیچوجه نمیتواند به برادرشان درکابل صدمه برساند. رئیس کندهارنیزدرجستجوی ایجاد ناقلین دراندوس است؛ در جریان چند سال گذشته، سربازانش را میفرستد تا شکارپورسند را تهدید نماید. امیران آن منطقه تا کنون توانسته اند درمقابل این حملات مقاومت کنند؛ ازاینکه یک معبرباز و سهلی بین کندهار واندوس ازطریق گردنهٔ بولان وجود دارد، رئیس علاقمند نخواهد بود که تلاش خود دراین قسمت را قطع نماید. دریک وضع بینظمی به آسانی میتواند شکارپوررا بگیرد؛ چنین حوادثی بهیچوجه درمناطق امیران غیرمحتمل نیست. رئیس کندهار با خرسندی میتواند حاکم پنجاب را طرفدارخود سازد؛ اما این احتمال وجود ندارد که کمک او را بدست آورد، چون اوخودش به شکارپور، چشم دوخته است".

پس ازتلاش برای نشاندادن شیوۀ که قلمروهای هرات، پشاور وکندهار پس ازانهدام سلطنت سدوزی ایجاد میشوند، لازم است نظری به کابل منحیث مهمترین وثروتمندترین ولایت افغانها بیاندازیم؛ لذا اول ازرئیس آن، دوست محمد خان آغازمیکنیم که در1826 پس ازتصادم با سلطان محمد خان پیروزمیشود.

دوست محمد برادرمطلوب وزیرفتح خان است، ولی این رجحان تصادفی نمیباشد؛ باوجود اینکه خصوصیات خوب این رئیس جوان وشجاع، قابل ملاحظه است، اما دقیقا ازرذایل معمولی افغانها معاف نمیباشد؛ بآنهم نسبت بدیگران، با ذکاوت وشجاعتی متمایزمیگردد که هنوزبسیارجوان میباشد. برخورد او صاف وجذاب بوده وهرکسی بدون مقاومت بطرف او جذب میشود. ترجیح واضح او توسط فتح خان باعث نفرت برادرانش میشود؛ بآنهم آنها مایل بودند دربارخود را باوبدهند تا وزیررا خوش سازند، اما اگر فرصتی میسرمیگردید، اورا با حیله های ناجوانمردانه بازی میدادند. دوست محمد کسی نبود که فریب ایشان را بخورد، اما نمیخواست آنها را تخریش نموده، اعمال آنها را نادیده انگاشته وآنها را با مهربانی قدرمیکند؛ این عدم نگرانی وبرخورد خوب او، نفرت ایشان را افزایش میدهد، چون با وجود اینکه سرباز جوان است، برادرانش توانمندی ظرفیت واراده اورا نداشته ودرمنازعۀ که بین ایشان بروز میکند، مطمینانه، او دست بالا دارد. بخاطر پیروزی دربرنامه ها و سرسختی درمقابل برادران، برای اولقب توله گرگ میدهند، نامی که او حالا توسط آن شناخته میشود. وقتی اومیخواست کابل را بگیرد، آنها تقریبا همه مخالف او بودند، بآنهم اوبالای تمام توطئه های آنها پیروزشده وآنها را شکست میدهد. وقتی قدرتش استحکام مییابد، خود را مشغول تداوی زخمهای میسازد که جنگها وشورشهای متعدد بالای این قلمرو تحمیل کرده وبزودی نفوذ پدری واحیای حکومت خود را احساس میکند. این درست است که یکقسمت کوچک سلطنت باو رسیده و نمیتواند لشکر بزرگی فراهم کرده وتمام ولایات دیگررا مطیع سازد که ازکابل جدا شده بودند، اما قسمت خوب آن در دستش است؛ اواحساس خوبی داشته وبا آن ارضا میشود، بعوض انتقامگیری ازبرادران حسود وجاه طلب و بعوض تسخیرآنچه دردست ایشان است، اوترجیح میدهد ایشان را درخوشی کامل فتحوحات ایشان گذاشته وخود مصروف نظم، امنیت و فراوانی قلمروخود میشود که دراثرفجایع جنگ ازبین رفته است. عدالت ومساوات او همه

پذیر بوده وخشونت را با بیرحمی سرکوب میکند. سنگ بنای کشتی شکسته تمام شاهان افغان تا اینوقت عبارت ازنافرمانی سردارانی بوده است که قوت ونفوذ بالای بخش مردم جنگی داشته وهم دارای املاک و تیولی بودند که بطورقابل توجهی عواید دولت را کاهش میدهد، با استفاده ازاین وضع، مردم را تحریک نموده وشاهان را تغیرمیدادند، هرطوریکه دلشان میخواست؛ اما دوست محمد بزودی واضح میسازد که اگر تلاش نمایند بیعت او را ازبین ببرند، برایشان مشکل وخطرناک میباشد. بدون ابرازهرگونه سخاوتمندی، آنها را مجبورمیسازد تا برخورد ظالمانه بمقابل مردم خویش را نرم ساخته، توجه خویش را بصوب انکشاف تجارت و زراعت دربین مردمی سازد که بسیارغیرفعال بوده و درمغز ایشان احساس خصایل انسانی را ایجاد کند. خانواده های بزرگ درمرحله اول عدم تمایل خویش را باین موضوع ابرازمیدارند؛ اما آنها فکرمیکنند بهتراست دربرابر شاهی که سخاوتمند است خم گردند بعوض اینکه تلاش نمایند تا شورشهای را ایجاد کنند که نتیجه آن نامعلوم بوده وشاید باردیگر آنها را تحت استبداد مطلقه، نامطمئین وظالمانه سدوزیها قراردهد. ما دیدیم که چطور سُرای برنیس خصایل دو برادر در پشاور و کندهار را بررسی نموده وخارج موضوع نیست اگردراینجا موازاتی را ارائه کنیم که اودربین آن روسا، وضع مردم، دوست محمد و شرایط کابل ترسیم کرده است.

"درسال 1826 کابل بدست دوست محمد خان، رئیس موجود ویکی از برادران وزیرفتح خان میافتد. ازآنوقت تاکنون قدرت اوبسیاروسعت و استحکام یافته است. او شهرونواحی غزنی را بیک برادرخود سپرده و پذیرفته که هیچکسی دیگری نمیتواند با اوشریک باشد. محدودۀ ریاست به هندوکش و بامیان میرسد. درغرب به منطقۀ کوهستانی هزاره ها؛ در جنوب به غزنی ودرشرق تا نیمه راه پشاورکه درباغ نیمله ختم میشود. بخش اعظم این منطقه، کوهستانی ودربرگیرندۀ قسمت زیاد زمینهای مزروعی وبسیارحاصلخیزاست که درامتداد قاعده کوه ها قرارداشته و حاصلخیزی خود را ازخاکریزهای آنجا حاصل میکند. عواید کابل حدود 18 لک روپیه است. قوت نظامی اونسبت به هرافغان دیگرزیاد است، چون رئیس دارای یک تعداد زیاد اسپهای مجهزوآماده است. او همچنان دارای 2 هزار پیاده با تجهیزات، سربازان روستائی و14 توپ میباشد که

برای یک حکومت بومی میتواند کافی باشد. این منطقه دارای اراضی کوهستانی است، بآنهم راههای خوبی درآن وجود دارد.

شهرت واعتباردوست محمد خان برای یک سیاح شناخته شده بود، مدتها قبل ازاینکه به منطقه اوداخل شود وهیچکس بهترازاودارای خصایل شایستهٔ اونیست. اودرانکشاف تجارت پشتکارداشته و روزانه در دربار خویش با قاضی وملا حاضرمیشود تا هرقضیه را مطابق قانون فیصله نماید. گرچه قرآن وتفاسیراوشاید بمعیارهای قانونی نباشد؛ اما این نوع فیصله ها تا حد زیاد دربین مردم اعتباردارد، چون، یک حد معین را تعین نموده وآنها را ازاستبداد یک حاکم مطلق میرهاند. تجارت تا حد زیادی تشویق شده و او نیز پاداش خویش را کسب نموده است، چون عواید گمرک شهر50 هزارروپیه افزایش یافته وحالا عاید خالص سالانه آن به دولک بالغ میشود. یک ازچهل یا % 2.5 عوارض گمرکی قلمروی او است؛ تجارها میتوانند بدون محافظ ازیک سرحد بدیگری برود، وضعی که درزمان شاهان قبلی شنیده نشده است. رئیس کابل بخاطرحکومت ارتدوکسی، مردم خویش را ازنعمت شراب والکول بحیث ممنوعات دین محروم ساخته است. تصویب این قانون یهودان و ارمنیها را نیزاز قلمرو او بیرون رانده است، چون آنها وسیله دیگری برای تهیه وسایل معیشت نداشتند. یک مسلمان خوب با ازدست دادن چنین نعماتی نباید تاسف بخورد؛ باستثنای اینمورد واحد، من شکایت دیگری بمقابل دوست محمد خان نشنیدم. خود رئیس یکجا با تعداد زیاد مردم افغان، قبلا با شراب و منکرات ملازمهٔ آن معتاد شده اند. لذا ممنوعیت آنها شاید بوالهوسانه باشد؛ اما هم او وهم دربارش یک نمونه روشن برای جامعه میباشند. عدالت این رئیس یک موضوع قابل تحسین بتمام طبقات است: دهقانان ازنبودن ظلم واستبداد خوشی میکنند؛ شهروندان ازامنیت خانه خویش و تنظیمات شهرداری ازاوزان ومقیاسها؛ تاجران ازمساوات تصامیم و حفاظت دارائی شان؛ سربازان درشیوه منظمی که قرضه ها پرداخت میشود. یک مردیکه درقدرت است، نمیتواند تمجید بیشترداشته باشد. دوست محمد خان هنوزبسن 40 سالگی نرسیده است؛ مادراویک پارسی بوده، اوبا مردمی تربیه شده که دانش وفهم اورا ارتقا داده وبرای او امتیازات زیادی نسبت به برادرانش بخشیده است. هرکسی با ذکاوت، دانش وکنجکاوی ایکه اوبنمایش میگذارد، همانند برخورد وسخن گفتن او، تحت تاثیرقرارمیگیرد. اوبدون شک قویترین رئیس درافغانستان بوده

وممکن است هنوز هم توانائی های خویش را درقلمروی بومی خویش، به درجات عالیتری ارتقا دهد.

تفاوتهای موجود بین دوست محمد وبرادرانش، نفوذ تمام جوانب را کاهش داده واگرمورد تهاجم قرارگیرد، اوضاع را برای توطیه وفرقه بازی باز میکند. خانواده بارکزی (محمدزی. فیرایر) چیزی برای ترسیدن ازقبایل دیگرافغان ندارد، چون آنها هم درتعداد وهم درقدرت ازهمه برتراند (این اشتباهی است که برنیس مرتکب شده است؛ اگراین خانواده یا شاخه ایست که پسران پاینده خان مربوط آنست، او باید ایشان را محمد زی میگفت که متشکل از4 یا 5 هزارخانواده است. اگراین قبیله بارکزی باشد که او اشاره کرده، ممکن است دربرگیرنده 45 یا 55 هزارخانواده باشند. فیرایر). روسای پشاوروکابل نمیخواهند برادرکابل خویش را اذیت کنند، چون اینها نمیتوانند مقصد خویش را تحقق بخشند. آنها جای پائی درکابل داشته وبا حسادت بررفاهیت دوست محمد خان مینگرند. هردو دارای ماموران سری دردربار او میباشند که اختلافات را تحریک میکنند؛ هردو امیدوار ریشه کن ساختن اوهستند که او را غاصب میدانند. وظیفه ایشان مشکل است، چون رئیس کابل درپهلوی میانه روی وعدالت که طرفداران زیادی برایش فراهم کرده، ازمفاد داشتن نسل پارسی نیزبهره میبرد که مهیا کننده خدمات مادی برای اوبهنگام فلاکت وبدبختی است. طایفه جنگی جوانشیرطرفدارش بوده واوتمام وسایل را بکارمیبرد تا این قبیله را آرام نگهدارد که غالبا جهت خویش را بطرفداری مدعیان مختلف تاج وتخت تغیرمیدهند. اوزبان آنها (ترکی) را فراگرفته، منافع وخوشبختی ایشان را توسعه داده است.

تعداد پارسیان کابل حدود 12 هزارخانواده است؛ اینها دریک قسمت جداگانه شهرمسکون اند که نگهدارنده روح رفاقت ویگانگی دربین ایشان است؛ این نیزبرای ایشان، دانش قدرت آنها را فراهم میکند که میتواند سودمند یا مضربه گروههای باشد که این قلمرورا باساس شرایط محیطی تقسیم کرده اند. وضع ترسناک موجودیت دشمن ازهردوجانب، بالای اداره دوست محمد خان تاثیربدی بجا گذاشته است. بخاطرمواظبت ازخانهٔ خودش، اونمیتواند بدنبال تسخیربیرون یا پس گرفتن کابل سقوط کرده باشد. این امر، بتنهائی اورا ازگرفتن هرات بازمیدارد، یگانه ولایت سلطنت افغانستان که حالا دراختیاریک اولاده خانواده شاهی بوده و

شهزاده کامران بیشتربخاطرتحمل ومدارای دشمنانش حکمروائی دارد نسبت باینکه خودش قدرت داشته باشد. او هیچ کمکی ازمردمش دریافت نمیکند، چون تمام روسای افغانستان بخاطرانتقام فتح خان، دشمن او و خواهان بربادی اومیباشند. لذا هرات بحیث یک الحاقیه پارس تبدیل شده است. سربازان آنها چندین باربه شهرداخل شده وفقط با پرداخت پول از طرف حاکم نجات داده شده است (این درست نیست، زیرا به ساحه داخل شده اند، اما نه به شهر. فیرایر). درسپتمبر 1832 شخصا توسط شهزاده شاهی تهدید شده بود که تقاضای پول نموده وهم میخواست که سکه بنام شاه پارس ضرب زده شود. ممکن است هردوی این تقاضا برآورده شود (من خلاف آنرا شاهد بودم. فیرایر) چون کامران حاضر است قدرت خویش را با هرشرطی نگهدارد. بنظرنمیرسد که پارسیان، استقراردایمی درهرات را درنظرداشته باشند، چون اینکارباعث نگهداری قوتی میشود که حالا، باج پرداخت شونده توسط ایشان را ازبین میبرد. گفته میشود کامران صاحب بعضی جواهرات شاهی کابل بوده وعواید بزرگی از هرات جمع مینماید که دریکی ازحاصلخیزترین مناطق دنیا واقع شده است. اوبا این ثروت میتواند به گرد خود یکتعداد روسای افغان را نگهداشته وحدود 4 یا 5 هزارسوارتهیه نماید. اودارای پیوند سیاسی در هیچ قسمتی نیست؛ بآنهم بسیارخوش است که توانسته است شاهی پدرش را مستقرسازد. اویک آدم ظالم، مستبد وعاری ازدوستان بوده ومورد نفرت مردم قراردارد.

همان مسایلی که مانع مارش دوست محمد بمقابل هرا ت شده، باعث عدم تلاش اوبرای مقابله با سیکها برسرملتان ودیره غازی خان گردیده است. اوسال گذشته بمقابل جلال آباد (یک ناحیه دربین کابل وپشاور) تظاهری نشان داد که ارزش حدود 7 لک روپیه درسال دارد. اوممکن است بتواند آنرا بخود ملحق سازد، مگرتا وقتی نتواند پشاوریا کندهاررا مطیع سازد، دوست محمد خان نمیتواند بالاترازیک رئیس یا کسی باشد که تعداد آن در افغانستان بچندین نفرمیرسد. دروضع موجود سیاسی دراین منطقه، او مهمترین مرد درحال صعود درقلمروی کابل است".

فصل 15 – کهندل وسلطان محمد

سلاح گرفتن شاه شجاع بمقابل بارکزی ها، مارش دوست محمد خان برای نجات کندهار، آزمایش شاه شجاع، شکست کامل شاه شجاع، عقب نشینی اوبه قلات، رسیدن سلطان محمد به کابل، دسایس این سرداربمقابل دوست محمد خان، فیصلهٔ دوست محمد، انتخاب دوست محمد بحیث امیرومارش بمقابل سیکها، شکست درجمرود، سُرای برنیس درکابل، دشمنی انگلیسها با دوست محمد، گذارش سمنر درباره روسها وانگلیسها درآسیا، تصمیم محمد شاه برای تهاجم به هرات، پشتیبانی روس ها ازاو.

+ + +

چنین است وضع کابل وقتیکه برنیس در1832 ازآن دیدن میکند. نتایج نظراومثل من وسایرافغانها بصورت عام اینستکه کهندل خان حاکم مستقل کندهارازعین برتری فکری برادرش برخوردارنبوده وازتعقیب گامهای اوفاصله زیادی دارد. مردم اوناراض بوده وشاید مانند سلطان محمد خان مورد سرزنش قرارگیرد که درپشاورنتوانست کارخوبی انجام دهد. جاه طلبی آئینهٔ غیرصادقی است که اشیا را بمراتب کمترازصورت طبیعی آنها منعکس میسازد نسبت باینکه درآن انسانها خود را با رنگ آمیزی شخصیتها و منافع شخصی خوشنود میسازند. کهندل خان وسلطان محمد خان با این احساس انحرافی دائما بدنبال برخورد دشمنانه بمقابل برادر خویش میباشند، درحالیکه او مایل به ایجاد روابط خوب با ایشان است؛ آنها بدون کمترین دلیل اورا متهم میسازند که خواهان تسخیرساحات ایشان است – این درست است که چنین خطری وجود دارد، اما این خطر در جائی دیگری میباشد. سلطان محمد خان که مطیع رنجیت سنگه است، در آستانه سقوط کامل توسط مهاراجه قرارداشته واگرکهندل خان، اول باو تسلیم نمیشد، بعلت این بود که اوبقای خود را کاملا مدیون کمک سخاوت مندانه برادرش(دوست محمد خان) میداند، طوریکه ذیلا میبینیم.

شاه شجاع الملک، باوجودیکه غالبا شکست میخورد، ازحق خود به تاج وتخت منصرف نمیگردد. اوازوقتیکه برای اولین بارتوسط فتح خان سرنگون میشود، 8 بارکوشش میکند تا آنرا با زورسلاح دوباره بدست آورد؛ اوناکام میشود – اما شجاعت اواستوارمانده وموفق میشود دلچسپی حکومت انگلیسی-هندی را بسرنوشت خود جلب کند. آنها بیک زمامدار طرفدار نظرات خود درافغانستان ضرورت داشتند، اما ازکمک علنی ترسیده وگورنرجنرال ازقضیهٔ اوبا بعضی قطعات سیکه پشتیبانی میکند

طوریکه با مداخله آنها ووعدهٔ واگذاری یکمقدارساحات ازطرف شاه شجاع، رنجیت سنگه موافقه میکند تا شهزاده سدوزی را تجهیزنماید. این حقیقت توسط نامه های سُر کلود وید ثابت میشود که درآنزمان اجنت سیاسی درلودیانه بوده و دربین محموله شاه شجاع الملک پس از شکست اودریافت میشود؛ یکتعداد این نامه ها بآدرس بعضی سرداران افغان است. اجنت برتانوی این روسا را به شورش تحریک نموده و به آنها اطمینان میدهد که حکومت اومیداند چطورازپشتیبانی آنها به حکومت قانونی خودشان قدردانی کند.

درجنوری 1834، شاه شجاع لودیانه را ترک میکند؛ درماه می اندوس را عبورنموده، درمرحله اول شکارپوررا میگیرد که مربوط به امیران سند است. بعدا درراس یک ارتش 22 هزارنفری افغان وهندوستانی بطرف کندهارمارش میکند. سربازان هندوستانی مطابق سیستم اروپائی تعلیم و تربیه شده، دسپلین خود را رعایت کرده وبعضی ازآنها فراریان کمپنی هند شرقی میباشند.

کهندل خان بسرعت سربازانی را آماده نموده وبصوب اومارش میکند تا شاه را دروادی پشین ملاقات کرده ومعبراورا ببندد، اما شکست خورده و مجبورمیشود به کندهارعقب نشینی کند، ازاینجا قاصدان متعددی به دوست محمد میفرستد تا اورا ازطوفانی باخبرسازد که اورا انفجارداده است. رئیس کابل با اخذ این اخبارمینویسد: "هروقتی مورد تهدید قرار گرفتید بمن اطلاع دهید، چون من فعلا دشمن شما هستم، آنوقت دوست شما خواهم بود". پس ازآن با فراموشی شکایات عادلانه بمقابل این برادر ناسپاس خود، فقط پیوند قرابتی وخونی را درنظرگرفته و با عجله بکمک او میشتابد. اما قبل ازحرکت، یک افسربنزد سُر کلاود وید میفرستد تا از طرف اومتیقین شود: این درست است که شاه بطورعلنی ازطرف حکومت اوپشتیبانی میشود؟ اگرجواب مثبت باشد، درباره اش فکرکند؛ اگرجواب منفی باشد، میخواهد بجنگد. اجنت سیاسی کمپنی جواب میدهد حکومت هند درتهاجم سهم ندارد، اما بهترین تمنیات خویش را برای پیروزی شاه شجاع ابرازمیدارد.

"بهترین تمنیات" حکومت انگلیس نمیتواند دوست محمد را متوقف سازد؛ مارش اوکه بعلت جواب سُرکلود وید معطل شده بود، شتاب میگیرد؛ اودر

زمان خوبی به کندهارمیرسد، چون شاه شجاع موقعیتی دربین شهرکهنه و نو داشته ومحاصره را تنگترمیسازد. موقعیتی که اوحمله میکند، توسط یکتعداد جویبارها قطع شده و پوشیده با باغهای بزرگ ومحدود با دیوار های گلی میباشد که سربازان باید از موانع متعدد عبورکنند؛ این موانع برای مانورهای سواره زیاد مساعد نمیباشد که قسمت عمده هردوارتش را تشکیل میدهد؛ بآنهم هرروز درهردوجانب این خم وپیچها، مقابله جریان مییابد. برخورد کنندگان که سبعانه میجنگند ودرپناه دیوارها قراردارند، ترجیح میدهند درهمانجا کشته شوند تا اینکه یک وجب زمین را تسلیم کنند، چنین جنگی بزودی هردوجانب را ضعیف میسازد. شاه شجاع در ترمیم ضایعات خود مشکلات زیاد دارد، با آنکه جنگ بنفع او بوده ودر 29 جون 1834، یک حمله عمومی را آغازمیکند. سربازان او دلیری زیاد نشان میدهند؛ چهارمرتبه دفع شده وچهاربازبحمله دوباره میپردازند، اما درآخر مجبوربه عقب نشینی شده، کنده ها وخندق های شهر با زخمیها و مردگان پرمیشود. ارتش دوست محمد دراین موقع بحرانی رسیده واز این روز، شاه شجاع تحت دومضیقه قرارمیگیرد، چون اومجبوراست قوتهای خود را تقسیم کند تا هم یورشهای محاصره شدگان را که توسط کهندل فرماندهی میشود وهم حمله دوست ازعقب را دفع کنند. این جنگ و یا دقیقتراین کشتارگاه 54 روز دوام داشته وافغانها تائید میکنند که 16 هزار نفرکشته میشوند.

شاه شجاع پس ازباخت یک جنگ حسابی بمقابل دوست محمد خان، برای آن میجنگد تا مسیری برای خود وسربازانش بازکند که بسمت شکارپور عقب نشینی کند؛ لیکن با تعقیب شدید محمد زائیها، ارتباطات اوقطع شده وبداخل سلطنت عقب رانده میشود. اوپس ازاینکه ازسربازانش جدا شده وفقط با 50 سواره باقی میماند، به هرات رسیده وازشاه کامران تقاضای پناهندگی ومهمان نوازی میکند؛ مگربرادرزاده اش که هرگزاورا دوست نداشته وبا ترس ازاینکه با تحریکات بتواند جای اورا بگیرد، از ورود او به شهرممانعت میکند. لذا شاه شکست خورده مجبورمیشود ازطریق دشت های خشک به فراه عقب نشینی کند. چیزهائیکه اورا درپیمودن ریگهای سوزان، تحت شعاع سوزنده آفتاب، بدون غذا وآب رنج میدهد غیرقابل باوربوده ومحمد زائیهای که اورا دنبال میکنند به نقطهٔ میرسند که نزدیک است اورا اسیرسازند، همان لحظهٔ است که اوداخل کلات نصیر شده واز آزاروآذیت بیشتردرامان میماند. امیراین شهر، درزمان سلطنت او خود را

ازسلطه افغانها آزاد میسازد، اما او را با استقبال پذیرفته ومهمان خود را بشیوه مناسب مقام او، با وسایل رسیدن به لودیانه فراهم میسازد. اودر اینجا باردیگرتوسط انگلیسها محبوس ساخته شده واو را برای یک تهاجم جدید نگهمیدارند که متعاقب آن زندگی خود را از دست داده وانگلیسها به بزرگترین فاجعهٔ مواجه میشوند که درتاریخ نظامی امپراطوری ایشان هرگز ثبت نشده است.

محمد اکبرخان پسرمحبوب دوست محمد خان، دراین کمپاین خود را با شجاعت واستعدادهای نظامی ایکه میتوان آنرا تقریبا تهوربیمورد نامید، متمایزمیسازد وحرفهٔ آینده اورا تشکیل میدهد.

این پیروزی، تصاحب قطعی محمد زائیها درافغانستان شرقی را تثبیت میکند؛ اما بعوض استفاده ازآن جهت تقویه موضع خویش، علامهٔ برای شقاق تازه دربین آنها گشته ونتیجه آن برگشت دوباره شاه شجاع، پس از چند سال بکمک ارتش انگلیس میباشد. زمانیکه دوست محمد خان بکمک برادرش بمقابل تهاجم فرمانروای تبعیدی رفته است، سلطان محمد خان توسط رنجیت سنگه ازحکومت پشاوربرکنارشده ومجبورمیشود به جلال آباد برگردد، اوبا درنظرداشت درمان شکست خود، فکرمیکند ازغیابت دوست محمد خان استفاده کرده وکابل را تسخیرکند. درحالیکه دو برادر او، پیرمحمد خان وسید محمد خان دراین برنامه ریزی یکجا شده، از پیروزی دوست محمد درکندهاروبرگشت اوبه کابل مطلع میشوند. لذا آنها مدتی بدون تصمیم مانده ونمیدانند چه کنند؛ ازاینکه پیروزی برنامهٔ خود را مشکوک دانسته وهنوزبآن اقدام نکرده اند، برنامه را لغو نموده وبه بهانه ابرازتمایلات گرم ودوستی با برادرپیروزمند خویش، گستاخانه نزد دوست محمد میروند تا پیروزی را تبریک گویند که تمام امیدهای آنانرا خنثی کرده وازصمیم قلب بآن ناسزا میگفتند. دوست محمد با وجود اطلاع ازاقدامات ناجوانمردانه آنها، فکرمیکند بهتراست چنین وانمود سازد که ازبرنامه آنها خبرنداشته وبا این اقدام، شاید بتواند نزاع ایشان را بپایان برساند. لذا او برادران خویش را با تمام ادب و ظواهردوستی صمیمانه میپذیرد. بعلاوه، پس ازبرگشت به کابل، تصمیم میگیرد تا انتقام بیحرمتی توسط رنجیت سنگه را گرفته ویک جنگ مقدس را برعلیه سیکها اعلام کند؛ بآنهم قبل ازاجرای آن، مایل است خود را درچشم افغانها بلند برده و ازیک شورای متشکل ازسرداران قلمرو،عنوان شهزاده مستقل را کسب

میکند. میرواعظ ملای بزرگ کابل اورا امیرالمومنین اعلان نموده وعین مراسم اجرا شده درتاجگذاری احمد شاه را تکرار میکند. وقتی مراسم تاجگذاری بپایان میرسد، بتعداد 9 هزارسوار تحت فرماندهی یکی از برادرانش بمقابل سیکها میفرستد، اما پس ازاینکه آنها یک پیروزی مشکوک بدست میآورند، اوکابل را ترک گفته وخود را درراس ایشان قرارمیدهد؛ افغانها با رسیدن اوتشویق میشوند، اما نتیجه مثل قبل چندان قناعت بخش نمیباشد. علت آنهم، دسایس سلطان محمد خان وبرادرش میباشد که مخفیانه با رنجیت سنگه مذاکره کرده اند؛ امیردوست محمد با درک این حقیقت، جنگ را ترک نموده وبه کابل برمیگردد. دراینجا خود را مصروف تقویه ارتش میکند، بقصد اینکه درآینده با چانس بیشتر پیروزی، داخل کمپاین دیگری شود که برای مدت طولانی به تحقق نمی پیوندد، چون سلطان محمد خان نقش خائن را بازی میکند.

دوست محمد تمام کارمندان ملکی را برکنارمیسازد که ازایمانداری ایشان مطمئن نمیباشد؛ اوپسران خویش را حاکمان ولایات ونواحی مختلف تعین نموده وتوطئه های بیشتر، دراثرتدابیرعاقلانهٔ او ناکام میشوند. سلطان محمد خان ودو برادرش با دیدن اینکه درکابل قدرتی ندارند، خود را کاملا دراختیاررنجیت سنگه میاندازند که اولی را حاکم روتا (قلعهٔ در شمال پنجاب که باشندگان آن اکثرا مسلمان اند) تعین میکند.

سیکها با دریافت اینکه دوست محمد درحملات جدید مردد است، علت او را ترس پنداشته و هری سنگه حاکم مهاراجه پشاور، بعضی دهکده های مربوط کابل را تهدید کرده و سختگیری های زیادی بمقابل افغانهای آن منطقه روا میدارد. امیربا خسته شدن ازاین آزارها، بمقابل رنجیت سنگه اعلان جنگ نموده، فرماندهی ارتش را به پسران خود محمد افضل خان ومحمداکبرخان سپرده وفرمان پیشروی فوری بمقابل سیکها صادرمیکند. آنها دشمن خود را درجمرود، نزدیک معبرخیبر مورد حمله قرارداده و کاملا شکست میدهند؛ جنرال آنها، هری سنگه، دراین جنگ کشته میشود. امیرپس ازاین پیروزی، بسیارمیانه روی نشان داده، ساحات دشمن خویش را احترام نموده وتقاضای مداخله لارد اکلند، گورنرجنرال برتانوی درهند را میکند. اودرخواست میکند، درآینده اندوس باید خط مرزی بین دودولت بوده وکشمیربرای همیشه ازسیکها باشد، باوجودیکه این ولایت مربوط افغانها بوده واکثریت باشندگان آن هموطنانش میباشد. لارد اکلند این

پیشنهاد را رد میکند؛ اودرجواب خود، دوست محمد را امیدوار میسازد که اززنجیت سنگه میخواهد تا حکومت پشاوررا به برادرش سلطان محمد خان تسلیم نماید؛ اوعلاوه میکند باساس روابط دوستانهٔ بین مهاراجه و کمپنی هند شرقی، نمیتواند اورا مجبورسازد تا اعاده یا بازگردانی صورت گیرد که مشروعیت آن ازدید او قابل سوال است. برنیس به کابل فرستاده میشود تا این فیصله عالیجناب را به دوست محمد ابلاغ کند؛ امیر ترجیح میدهد پشاوردراختیاررنجیت سنگه باشد بعوض اینکه دوباره در دست دشمن خونی اش، سلطان محمدخان قرارگیرد. تقریبا دراینزمان است که ارتش محمد شاه، شاه پارس بمقابل هرات مارش میکند، امیراز عقد یک قرارداد با آن شاه بسیارفاصله دارد، چون تمام همدردی اش با انگلیسها بوده وتمام مساعی را بخرچ میدهد تا بیک اتحاد صادقانه با کمپنی هند شرقی داخل شود؛ اما آقایان ومدیران بهیچ چیزی گوش نمی دهند؛ آنها دراصل میپذیرند که استحکام وتوسعه قدرت رنجیت سنگه تحت حمایت فوری آنها یک وزنه متقابل بمقابل هردشمن ممکن و یا منافعی است که روسها ازمعاهده ترکمنباشی بین روس وپارس در1827 میتواند بدست آورد. لذا کمپنی هند شرقی تهاجم مهاراجه را پشتیبانی نموده وواگذاری صادقانه امیردوست محمد را رد میکند که از آنزمان ببعد، هیچ امید دیگری برای نجات دوست محمد بجزازاتحاد با روسیه و پارس نمیماند.

بآنهم برگردیم به محاصره مشهورهرات که نزدیک بود وضع تمام منطقه درآسیای مرکزی را تغیردهد. تقریبا تمام اشخاصیکه درمورد تغیرات وارده درجریان چند سال گذشته درافغانستان نوشته اند، کم وبیش روحیه جانبدارانه داشته اند که هیچ تاثیری بالای این مولف ندارد. هدف من بحیث یک سیاح دراین مناطق، جستجوی حقیقت وسخن گفتن با عدم جانبداری میباشد؛ برای من بعلت نداشتن منفعت سیاسی، مقام یا غرور دپلوماتیک، آزادی ازهرگونه محدودیت وتوانائی رفتن دربین تمام طبقات مردم واخذ معلومات ازتمام جوانب، حقایق تازهٔ آشکارشده است. با علاوه نمودن به چیزهای که هم اکنون معلوم است، وضع عمومی را توضیح داده وتلاش میکنم دررابطه به حوادث که دراین اواخردرآسیای مرکزی رخ داده است، تا حد ممکن درست وصحیح باشد. برای نیل باین هدف، ازبین روایات متعدد، آنهائی را انتخاب کرده ام که دربرگیرنده جزئیات

بسیاردقیق حقایقی است که برایم درست معلوم شده وتمام آنهائی را رد نمودم که بنظرم مشکوک بودند.

اقتباس ها ازمتن مولفین مختلف گرفته شده ومعلومات من بآن علاوه شده است. من ازمعلوماتی آغازمیکنم که موقف نسبی انگلیسها و روسها در آسیا، درزمان محاصره هرات چگونه بوده است، درحالیکه نظرمن محفوظ است. باوجود موافقت با نحوه کارنویسندگان که من ازآنها استفاده میکنم، قصد ندارم مسئول ملاحظاتی باشم که حساسیت اقوامی را جریحه دارسازد که مورد بحث است. هدف من توضیح حقایق بدون عنادوتعصب است تا آنرا بیطرفانه ارائه کنم، با درنظرداشت منافع تاریخی آنها وبدون اتهام وارد کردن بمقابل هیچ فردی. اولین نقل قولها مربوط جورج سمنر ازبوستون است که بعقیده من مسایل مربوط به انگلیسها را به شیوه نسبتا قناعتبخش ارائه کرده است. چنین است نظرات او:

"بصورت عام فکرمیشود جنگ تحمیلی انگلیسها بالای افغانها بعلت ترس ازتهاجم روسیه بوده است، اما ازآنزمان قبول شده که این ترس فقط یک خیال واهی بوده است. بیائید این سوال را تحلیل کنیم. اول، بخاطرواضح ساختن بیشترموضوع، ما ازموقف انگلیس درشرق صحبت میکنیم: در اینجا ما امپراطوری بزرگی را میبینیم با بیش از1000 ملیون رعیت، ارتش بزرگ، عواید بزرگ وشهرهای ملیونی، تماما تحت کنترول و حکومت یک کمپنی بازرگانان وسرمایه داران که بصورت آرام درپشت شمارنده های خود نشسته، دساتیروفرامین خود را به اجنتهای خود داده و درکمتراز80 سال موفق میشوند قدرتی را ایجاد نمایند که تقریبا مساوی به الکساندر یا تیمورلنگ میباشد.

شرایطی که درایالات متعدد هند وجود داشت، بدون شک برای توسعهٔ این امپراطوری بسیارمطلوب بوده است؛ اما علت دیگرعبارت ازساحات وسیعی میباشد که برای هراستعدادی بازبوده و سهولتی که هرافسرتوانا، صرفنظرازموقف آن، ازطریق فداکاری شجیعانه به ثروت و امتیازدست مییابد.

درررابطه به نحوهٔ مطیع سازی هند باید خاطرنشان کرد که برنامه اشغال درآغازتوسط کلایف اتخاذ شده وبعدا بطوردوامدارتوسط انگلیسها دنبال

شود، توسط ایشان ایجاد نشده است. این مسئله توسط جنرال دوپلیکس فرانسوی درک میشود، وقتی این افسربا استعداد فرمانده مدراس میباشد. پیشنهاد او توسط حکومت فرانسه فورا رد شده وبالای او سرزنش های صورت میگیرد که حتی آخرین زندگینامه نگاران تلاش نمیکنند تا آنرا دورسازند – درحقیقت آنرا ادامه میدهند. فقط استخدام تعداد کمی سربازان اروپائی برای اشغال هند واستفاده ازاختلافات شهزاده ها و راجاهای منطقه بخاطربرانگیختن نفاق درایالات مختلف وبالاخره کمک بهرکسی که پس ازپیروزی، گرایشی برای آلۀ دست بودن دراختیار قومی نشان دهد که آنرا پشتیبانی کرده است(تفرقه بیاندازوحکومت کن). با اتخاذ این برنامه، کمپنی هند شرقی بتدریج درشمال وشمالغرب کارنموده وبا تهاجم یکی بعد دیگری، شهزادگان، راجاها، امیرها وحتی خود مغل اعظم مجبورمیشوند تا اتحاد با آنها را قبول نموده وتسلیم ادارۀ ایشان شوند. کمپنی، دهلی(مرکزامپراطوری اورنگزیب) را اشغال کرده، ستلیج را عبورنموده، باجگذاران حاکم مستقل لاهوررا تسخیرنموده وتا دوردستها سفرمیکند بدون اینکه بداند چه وقت ودرکجا توقف میکند تا اینکه خود را روبروبا قدرت دیگری (روسیه) میبیند که مانند انگلیسها دارای فکرفعال ومنابع بزرگ بوده، منافع وظرفیت پیشروی ایشان بطرف جنوب نامحدود میباشد ودرجهت مخالف عمل میکند.

وقتی تهاجم شاه پارس بمقابل هرات درسال های 1835- 36 صورت میگیرد، مرزهای شمالی مناطق مربوط به انگلیسها ومالیه پردازآنها، دریای ستلیج میباشد که بطرف جنوبغرب جریان نموده وبفاصله حدود 200 میل درشمال دهلی به اندوس میپیوندد.

درورای آن و در دلتای ایجاد شده توسط ستلیج واندوس، پنجاب یعنی سلطنت سیکها با فرمانروای بزرگ شان رنجیت سنگه لاهورقراردارد. اوعجله دارد با حکومت برتانوی در1832 معامله کند؛ برنیس میگوید او شاید یکی ازبا وفاترین متحدان انگلسیها بوده و مهاراجه این امر را با یکجا شدن با انگلیسها بمقابل افغانها ثابت ساخت.

با عبورازسلطنت رنجیت، ما به منطقۀ شوربخت افغانستان میرسیم که شاهد فجایع آخری ارتش برتانیه بوده است. درشمال کابل (مرکزاین ولایت) قسمتی ازسلسله کوههای هیمالیا امتداد دارد که ازطریق آن در

تابستان، حداقل دو مسیربرای عبورکاروانها بازبوده ومستقیما به خانات بدخشان، بلخ وبخارا میرسد. روسیه منافع تجارتی بزرگی را با این خانات براه انداخته است، اما حکومت این منطقه وانمود میسازد که هنوزهم مناسبات سیاسی معتبری ندارد.

ازکندهار(شهردیگرافغانستان) راه بطرف هرات، به مرزهای پارس میرود و با عبورازپارس، به بحیره کسپین ومرزهای جنوبی روسیه میرسیم. لذا بین افغانستان وروسیه، ازیکجانب درپهلوی سه خاناتی که فوقا ذکرکردیم، دشتهای وسیع وجود دارد ودرجانب دیگرپارس قراردارد که مانند ترکیه نمیتواند گذشته شگوفان وشهرت قدیمی خود را فراموش نماید. این قوم (افغان) که از درون ضعیف وبدون قوت میباشد، با گذشت هرروزبیشترمتزلزل شده وقرارمعلوم، بمقابل اولین دشمن که با قوت بآن حمله کند، سقوط مینماید.

لذا منطقهٔ افغانستان که اروپائیها 50 سال قبل دربارهٔ آن بندرت فکرمی کردند ، بدون شک صحنهٔ حوادث مهمی میباشد که دربالای آن، قدرتهای آسیای میانه به رقابت پرداخته وسرنوشت شان تعین خواهد شد.

درهمین افغانستان است که الکساندربزرگ درمارش بطرف اندوس، جهت استراحت سربازانش توقف نموده وبا مسرت میوه های تازه دهکده های را میخورند که ما حالا درکابل میبابیم. چنگیزخان وتیمورلنگ نیز بهنگام هجوم هند ازطریق آن عبورمیکنند. دراین نقطهٔ دورافتاده، حالا توجه دو قدرت بزرگ جلب شده و بآن بحیث محوری مینگرند که بتدریج باید منافع ایشان درهند را تامین نماید. کونت نیسیلراد، توسط فرستادهٔ در 20 اکتوبر1838 به انگلند توصیه میکند که به افغانستان احترام کند. او میگوید، "برتانیای بزرگ وروسیه میتوانند فقط یک آرزوداشته باشند: نگهداری صلح درآسیای میانه وپشتیبانی ازاستقلال مردمانی که مالکان مشروع وباشندگان قدیمی اند".

رنجیت سنگه دوست انگلیس درپیشروی خود، با اعلامیه ازجانب یکی از بزرگترین قدرتهای آسیا توقف نمیکند. اوحالا به غارت وتاراج افغانستان پرداخته، پشاوررا بحالت وابستگی آورده وحرکات دشمنانهٔ دیگری را بطرف جنوبشرق آماده نموده است. وقتی شاه پارس بخاطرمیآورد که

سلطه اودرزمانهای قدیم تا دهلی امتداد داشته، مصمم به پسگیری هرات میشود(که قسمتی ازملکیت قانونی اوبوده وحالا مرکزاین ولایت افغانستان دردورترین نقطه شمالغرب آنست)، اوممکن است ویا میتوان فرض کرد که توسط کونت سیمونیچ، بعدا وزیرروسیه درتهران، تحریک شده باشد تا برای این حقوق قدیمی خود تلاش نماید".

موقف انگلیسها درهند وتمایل سیاست آینده آنها بطورواضح دراین اقتباس بیان شده است؛ اما این سیاست، قابل توجه زیاد نمیباشد اگربا دورنمای سیاست روسیه درآسیای میانه دنبال نشود. این سوال درسال 1843 در یک بازنگری ماهنامه توسط "ای چودسکو" مدنظرگرفته شده که خود را بحیث یک واژه شناس دانشمند بوستون به اثبات رسانده است. پس ازدنبال سریع مساعی کابینه سنت پطرزبورگ برای ارائه سیاست غالب دراروپا وبخصوص درترکیه، نویسنده توجه خود را به آسیا نموده وبا حقایق تکان دهنده، تهاجمات پیاپی وعظیم شمال درآن قاره را افشا میکند. این بازنگر با نظریهٔ یک مورخ معاصرآغازمیکند: لیسُرمیگوید – "خطرات اشاره شده بخاطراجازه تجاوزیک مردم برده ساز ووحشی درسیستم سیاستهای اروپائی بیهوده بوده است؛ روسیه تا اندازه زیادی با اشتباهات دیگران و نبوغ خودشان ارتقا یافته اند. معاهدات آخری با ترکیه، پارس وقدرتهای مستقردرویانا باعث استقرارسلطه آنها در ساحل راست دانیوب، درمرز های نهائی خلیج بوسنیا و از ویستولا تا کمچاتکا شده است. آنها دربحیره سیاه فرمان میرانند وازپرچم ارتش خویش که بالای بحیره کسپین و آرامگاه قاجارشناوربوده وتحت حمایه ایشان قرارگرفته، لذت میبرند". بازنگرپس ازاین نقل قول، ادامه میدهد: "متعاقب سال 1819، اجنتهای روسی تفلیس را ترک گفته وبحیث نماینده بنزد خانهای خیوه و بخارا میروند. دستورایشان تامین موافقت برسربطلان تجارت برده ها واعلان رسالت خویش بحیث تحقق کننده وظیفه بزرگ ازجانب امپراطور روسیه است. روسیه که بصورت عام بردگی دربالای اقوام متمدن را تحمیل می کند، بازهم وانمود میسازد که خواهان آزادی بردگان بوده ومیداند که بجز شمشیرنمیتواند بطریق دیگری بدست آید: او تهدید به اشغال میکند. سلطان مطلق متوقع رد پیشنهاد نماینده خویش بوده و میخواهد به جنگی که برای آن آمادگی میگیرد، رنگ دهد درحالیکه قوتهایش درحال مارش ازتفلیس بطرف اورنبورگ میباشد. گذارش آنها به امپراطور الکساندرچنین است که برنامه های او بمقابل ترکستان آماده نمیباشد؛ اونمیتواند هدف خود را

تامین کند مگراینکه پارس را ازایالات آن درمرزهای بحیره سیاه محروم ساخته واین فتوحات نمیتواند بدون پیروزی بیشتر بمقابل ترکیه عملی شود. اما پایداری صبورانه روسها در مورد نقشه های شان قابل درک است؛ حمله بمقابل ترکیه میتواند هرگونه شک را ازبین ببرد، درحالیکه تهاجم برپارس آنرا تصدیق میکند. لذا تمایل یونانیها برای شورش تشویق شده والکساندر بازخود را درموقف مدافع مردم محکوم ظاهرمیسازد. اما خود را فقط با داد خواهی مسئله ایشان با سلطان راضی میسازد؛ چندین شخصیت با نفوذ درباراوتلاش میکنند تا مذاکرات سال 1823 با پورتی را بنفع خویش برگردانده وجدائی را تحریک کنند، اما امپراطورآنها را به تبعید میفرستد.

حادثه تاریخی برای پیروزی برنامه که مدت طولانی منتظرآن میباشند و دسایس مختلفی که جهت تحقق آن صورت گرفته، درسال 1824 فرا می رسد. دربهار آنسال نمایندگان قرغیزها بدرباراوآمده وبیعت اورا بحیث رئیس بزرگ تاتارها ارائه میکند. بخاطرفضیلت این عنوان، او برای آنها یک کود قوانین مدنی اعطا میکند که بزبان روسی و زبان منطقهٔ ایشان میباشد؛ اواین عمل را متعاقب قبولی ایشان منحیث رعیت امپراطوری اجرا میکند؛ امپراطورهمچنان وعده میدهد که آنها را ملاقات نموده ودر حقیقت این سفررا بزودی پس ازعزیمت بجانب اورنبورگ انجام میدهد.

چنین است عجله و خفت بی ملاحظه ملل غرب برای مردمی که آنها را بربرهای آسیا نامیده واین قدم ازجانب الکساندرهیچ شکی ایجاد نمیکند. منطقهٔ قیرغیزها هیچ توجهی را جلب نمیکند، باوجودیکه این همان سلطنت خوارزم است که قبلا بسیارقدرتمند بوده وزمانی برتمام آسیای میانه فرمانروائی میکرد.

دراورنبورگ، استقبال درخشانی منتظرتزاراست. خانهای قبایل بسیار دوربآنجا میآیند تا شهزاده خویش را قبول وسلطهٔ اورا بپذیرند. روزنامه های روسیه با گذارش بیعت های پُرمیشود که تعداد بیشمار گله های پراگنده درآسیا به رئیس جدید خود تقدیم میدارند. آنها خود را به اومی بخشند، طوریکه قبلا به تیموجین مشهور(لقب تاتاری که بمعنی بزرگترین یعنی چنگیزاست) کرده بودند.

امپراطوربزودی اورنبورگ را ترک نموده، بملاقات بعضی طوایف قرغیزرفته وبسیارراضی میباشد ازاینکه درآنها تمام اطاعتی را یافته است که اوازرسوم کوچیگری آنها متوقع بوده است.

الکساندربارديگردر1825 به اورنبورگ رفته وشهبانو را با خود میبرد، بعدا اورا بحیث یک معلول در تنگرسک میگذارد که اقلیم آن ملایم بوده و امیدواراست دربهبود صحت او کمک کند: اما برخلاف، حال او بدترشده ونمیتواند اورا ترک کند. دراینجا است که او دچار بیماری مرموزی می گردد که قبلا علت مرگ پدرش امپراطورپاول بوده و زندگی او را نیز پایان میدهد، چون اونیزدچارهمین بیماری میباشد.

همه چیزبرای جنگ پارسیان آماده است، ولی آغازآن درسال بعدی توسط اولین جانشین اوصورت میگیرد؛ ازاینزمان میتوان استنباط کرد که نیکولاس ادامه دهنده سیاست الکساندراست. فسخ معاهده گلستان قرار معلوم توسط پارس صورت میگیرد، حدس وگمان روزنامه ها اینستکه این عمل باثرمداخله مخفی و وعده های انگلیس بوده است.

معاهده ترکمانشای که مقدمات آن در3 نومبر1827 بامضا میرسد، نتیجه این نمایش زیرکانه میباشد. روسیه دو خانات بدست میآورد که از نقطه نظرنظامی فرماندهی ولایات پارسی را بعهده داشته، دربرگیرندۀ مناطق جنوبغربی بحیرۀ کسپین بوده وبه حقوقی میرسد که پارس بالای ترکمنها یعنی سلطنت قدیمی سمرقند داشته است. این حقوق همان خصلتی دارد که توسط قرغیزها شناخته شده وپس ازاین با رئیس قبولشده مردم تاتاربسیار قوی میشود.

صرفنظرازاینکه چه خطراتی افشا میگردد، نابینائی انگلیس ادامه یافته و خود را با جنگ بیجای نوارینو درگیرمیسازد که درآن نیروی بحری ترکیه تقریبا بکلی ازبین میرود. نتیجه آن، معاهده ادریانوپل وپس ازآن انکیار سکیلیسی میباشد که نفوذ قوی امپراطورنیکولاس درترکیه تصدیق میشود.

جانشین الکساندرپس ازپیروزی سیاست طولانی تعقیب شده درآسیا مطمئن بنظرمیرسد. ارتش بیشماراودراورنبورگ متمرکزشده وفرمان

شروع کمپاین دراولین فرصت مساعد 1831 داده میشود، در حالیکه شورش پولند فورا اورا مجبورمیسازد تا سربازانش به ویستولا مارش کند.

وزارت برتانوی اولین کسی است که چشمهای خود را بازنموده ودسایس اوباعث شورش میشود، باوجودیکه قبل ازوقت است؛ این موضوع باعث قربانی شدن آن مردم بیچاره میشود.

با اتخاذ تدابیرفوری جهت حفاظت امپراطوری هند که روسایش مصروف مسایل تجارتی بوده وتا اندازه زیادی منافع سیاسی را صرفنظرکرده اند، وزارت به گورنرجنرال لارد اکلند هدایات تازه صادرمیکند؛ دراینوقت است که کپتان کونولی و لیتنانت برنیس به سفرهای خاص ایشان فرستاده میشوند. اولی ازسنت پطرزبورگ با عبورازمناطق قرغیزها، ترکستان و پارس شروع نموده ودومی دهلی را ترک میگوید تا افغانستان، بخارا و پارس را مورد پژوهش قراردهد. برنیس قبلا قابلیت زیادی درسفرهایش نشان داده است، اما هدف سفرهایش پنهان نبوده است. این معلوم است که هدف اوبررسی دسایس روسها وساحه تلاش آنها برای بنیاد گذاری قدرت سیاسی درترکستان میباشد که تحت پوشش معاملات تجارتی پیش برده میشود. به برنیس اجازه داده میشود تا متقاعد شود که برنامه مارش یک ارتش ازطریق دشتهای خشک وغیرمزروع غیرعملی است؛ اما روایات اواصراردارد تا ثابت نماید که او به لارد اکلند یاد داشت ها ومعلومات مخالف نظراورا داده است. نقل قول اوچنین است: "وقتی کسی چنین کمبود سهمگین آب را احساس کند، مشکل دریافت چراگاه برای اسپها را ببیند، غلبه چشمدردی ومشکلات زیاد دیگر، بازهم درک خواهد کرد که این دشت را میتواند حتی با چند سواره سبک ولی با مشکلات عبورکند. اما چه کسی میتواند بفکرعبورازآن باشد؟ اگراولاده سکائیان و پارتیان قصد داخل شدن دراین منازعه دارند، آنها میتواند بدون تحریک توجه زیاد انگلیسها چنین کنند". اگرسیاح خود را فریب دهد، کسی میتواند فکر کند که غرور برتانوی اش بصورت عجیبی اورا کورنموده است. چه مشکلی میتواند درتهیه آب درمنطقهٔ باشد که اخیرا دریای آن بطرف دیگری رفته است؟ چه موانع میتواند مانع دریافت علوفه درمنطقهٔ شود که بسیار حاصلخیزبوده واخیرا نازا شده است؟" (ناحیه مروکه ازآن صحبت شده توسط تاتارها ویوزبیکها در1786 ویران شده است. انتقاد اودررابطه

به برنیس کاملا درست بوده واگراومعلومات بیشتری میداشت، باید علاوه میکرد که درزمستان وبهار میتوان علف وآب را درهمه نقاط دشتهای خیوه وبخارا پیدا کرد. وسایل که با آن یک تهاجم روسی میتواند به هند برسد دراثر"سفرهای کاروان" نشان داده شده است. فیریر)

این شیما، مفکوره بسیاردقیق هدف تزاردررابطه به تمدید سلطه اوبطرف جنوب را بدست میدهد؛ لذا حیرت انگیزاست اگرحکومت انگلیس به برنامه شاه پارس بمشوره روسیه بخاطرتسخیرهرات هشدارشده باشد. ما مانند تعداد زیاد افراد و چندین روزنامه قبول میکنیم که امکان هجوم روسیه به هند یک افسانه است؛ اما طوریکه حکومت کلکته بسیارخوب میداند موانع آنقدرجدی نبوده واین کارمند میخواهد آنها باورکنند، موقف گورنرجنرال درشورا صحیح میباشد تا تدابیرلازم بمقابل هرگونه تهاجم ازشمال اروپا به آسیای میانه اتخاد کند. آنها درواقعیت باید آنرا با انرژی بیشتروبدون کمترین معطلی درهمان آغازاجرا میکردند با وسایلیکه مانع چندین شرمساری دپلوماتیک وتعداد زیاد فجایع مهم میشد، زخمهای که نمیتواند برای مدتهای زیاد التیام یابد، باوجودیکه بدون شک، انگلیس هدف خویش را بدست آورد. هرات مستقل مانده و روسیه بداخل مرزهای مصرح درمعاهده ترکمانشای عقب مینشیند، درحالیکه انگلیس مرزهای خود را تا ساحل غرب اندوس آورده واین دریا را در دو نقطه عبورکرده است؛ پشاوردرشمال وشکارپوردرجنوب، دونقطۀ بسیارمهم ودربرگیرنده مسیرهای گذردریا وتهدید کنندۀ افغانها. اما بیائید پیشگوئی نکنیم.

فصل 16 – اولین مذاکرات دپلوماتیک

اولین مذاکرات دررابطه به محاصرۀ هرات، جانشینی ایلیس توسط ایم نیل، تهاجم پارسیان به هرات، بازی دوگانه وزیرشاه، کپتان ایلدرید پاتنگر درهرات، افسران روسی درقرارگاه پارسیان، سامسون خان، کلونل بلاریمبرگ، جنرال بوروفسکی، کلونل سیمینیایو، محاصره غوریان، اتهامات بمقابل سیمینیایو، اجنتهای روسی وانگلیسی درقرارگاه پارسیان، دشمنی آنها بمقابل کلونل سیمینیایو، عملیات محاصره غوریان، سقوط محل، شیرمحمد خان، جواب یارمحمد به برادرش، دوام محاصره.

+ + +

قبلا گفته شد که محاصره هرات توسط محمد شاه بخاطرتوقف تاخت وتاز های هراتیان بقلمروی پارسیان ومجبورساختن کامران بخاطر پرداخت جزیه بوده است. اما این موضوع به اطلاع حکومت روسیه نیزرسانیده شده ومورد پشتیبانی وتشویق آنها قرارمیگیرد؛ نه بخاطراینکه نظرروسها درآنزمان توسعه تهاجم تا به هند برتانوی است، چون آنها کمترین آمادگی برای چنین برنامه بزرگی نداشتند، بلکه باین علت که آنها همیشه این رویای پطربزرگ را درنظرداشتند که هروقتی فرصت میسرشود، نفوذ خویش را درمسیر اندوس بسط دهند، طوریکه چندی قبل تا سواحل باسفورس درقسطنطنیه انجام دادند. درآنزمان روسها با مالکیت مناطقی که درآسیا داشتند راضی بودند، اما بحیث سیاستمداران هوشیارنمیتوانستند بدون حسادت ناظرهجوم متوالی انگلیس باشند، لذا انگلیسها روسها را مجبورساختند تا مرزهای خود را بدون هیچ دلیلی بسط داده، ترس آنها را با نمایش خصوصیات جاه طلبانه خویش تحریک نموده وامیدواربودند با اینوسیله آنها منابع بزرگ خود را با سرعت زیاد مصرف نموده ومردمان بیشمارتحت فرمان خود را تخریش نمایند، چون کسانیکه مطیع آنها بودند بیشتربخاطرترس بوده است، نه اینکه معتاد آنها بودند و یا فرمانروائی آنها را دوست داشتند.

برنامه های محمد شاه درهرات درآغاز1835 روشن میشود. ایلیس (که بعدا سفیربرتانیه دردربارتهران میشود) بیکبارگی حکومت خویش را ازاین واقعیت وسهم فعال سفیرروسها درپارس (جنرال سیمونیچ) خبر میدهد که توسط شاه پارس اتخاذ شده است. سفیربرتانیه مدت 18 ماه کوشش میکند تا ازطریق دپلوماتیک لارد پالمرستون (وزیرخارجه علیاحضرت) را ازهمدستی روسیه دراین جنگ اقناع سازد که بطور

آشکاربا نظرات دشمنانه نسبت به انگلیس اتخاذ شده است. این نیزبیهوده است که ایلیس رهبران خود را خبرمیدهد ازاینکه پس ازوساطت اوجهت رفع سوئ تفاهم موجود بین شاه پارس وشهزاده مستقل هرات، حکومت پارس به میجرتاد (افسرعضوهیئت او) اجازه نمیدهد تا حامل نامه او به شاه کامران باشد؛ اومجبورمیشود تاد را دراختیارپارسیان قراردهد تا اورا به آنجا برسانند؛ بعباره دیگربه نظارت وکنترول اجنتهای روسی تسلیم داده میشود. سفیربرتانوی میافزاید که کونت سیمونیچ بصورت آشکار جنگ برضد هرات را تشویق نموده، آمادگی و تمرکزسربازان درتهران را با شتاب تنظیم کرده وازجانب حکومت خویش انواع کمک وپشتیبانی یکتعداد قطعات روسی را وعده میدهد. او همچنان وقایع بسیار جدی را پیشبینی میکند که متوجه کشورش میباشد، لذا ایلیس به مقامات خود مینویسد: "من اعتقاد راسخ دارم حکومت انگلیس نمیتواند توسعه امپراطوری پارس درمسیرافغانستان را اجازه دهد، بدون اینکه آرامش داخلی هند برتانوی را درخطراندازد. این توسعه، نفوذ روسها را تا آستانه امپراطوری هند ما میآورد؛ چون پارس نمیخواهد یا جرات ندارد داخل یک اتحاد صادقانه با انگلیس شود، سیاست ما برای آینده باید این باشد که اورا نه بحیث یک مانع حمله بهند، بلکه اولین خطی درنظرگیریم که ازآن فرمان حمله صادرخواهد شد".

لارد پالمرستون (یک مقاله بقلم مونز ای توماس مرا با این معلومات ارزشمند درباره حقایق مربوط به این مذاکرات آشنا ساخت) با این معلومات، متاثرنشده واقدامی نمیکند: سیاست اودرآنزمان ضد روسی نبوده وپافشاری میکند که درگذارشهای افسران خود درتهران، فقط وشاید بدون دلیل، پیشگوئیهای محجوبانۀ را میبیند که نمیتواند چیزی را توجیه کند. لذا بدون هدایت مانده، مجبورمیشود تجدید تفکرنموده وببیند سیاست انگلیسها بهنگام خدمتش درهند چه بوده تا بتواند حداقل اعتراضات کمزوری به محمد شاه نموده وهمیشه بخاطر ارائه تشویشهایش سانسور شده، ایلیس بیچاره نمیداند درتهران چه نقشی بازی کند.

سفیرروسیه برخلاف، همیشه جسورانه برسیاست جنگی که اومشوره میدهد پیشروی کرده وشاه را درجهت اجرای آن میراند: اوبا پشتیبانی حکومتش، جرات هرکاری را داشته وهرخواهش اومنحیث فرمان توسط دربارتهران قبول میشود. اگرلارد پالمرستون توسط ایلیس فشار آورده

میشد میتوانست اعتراضاتی به کابینه سنت پطرزبورگ ارائه نماید، که مونسیور دی نیسیلرود حقایق واضح مثل آفتاب را انکارکرده وتقریبا باثر تهدیدات است که اوبه تقاضاهای دوامدارسفیرانگلیس جواب میدهد تا تفاهمی بین دوحکومت درمورد پارس بوجود آید. لارد با دوروئی روس ها فریب خورده وآنرا امرنادرستی درنمایندگی خود درتهران میداند که میبیند وضع اموربسیارخوب وقابل قدردانی است. صدراعظم ازاین ناراحت میشود که هنگامیکه اتحاد روسها برای او بحیث یک بیلانس ضروری است، نمیتواند فکرنموده، چشم خود را بچیزی بازکند وتوجه خود را بموضوعی معطوف سازد که اورا متعجب ساخته وبرنامه های اورا مختل میسازد.

مراسلات وزارت خارجه دراین مورد، چیزی بیشترازسرزنشهای نیست که لارد پالمرستون بعدا آنرا مفکوره های واهی مینامد که افسران او بارتباط جنرال سیمونیچ تصورکرده اند؛ جنابعالی ازایلیس میخواهد تا درهمآهنگی با آن دپلومات عمل کرده و تمایلات اورا احترام نماید، تا جائیکه باوارتباط میگیرد، اوکاملا راضی بوده وجهت اجرای نمایندگی مخفیانه به حکومت شاه درباره شرمساری تجاوز بیمورد اوبمقابل شاه کامران، باید باونمایانده شود. خلاصه، اوچیزی برای انتقال به ایلیس ندارد، مگرمشوره محجوبانه بخاطرکمک اوبرای ملاقات با یک شریر، مسئلهٔ که جنابعالی فهمیدن آنرا لجوجانه رد میکند؛ اوهیچ چیزرا نمی بیند زیرا مصمم است ازتصادم با روسیه جلوگیری کرده ومیخواهد رابطه با آن قدرت را دروجه احسن نگهدارد تا اوجسارت خود درمورد تشویق شاه جهت تسخیرهرات را دوچند سازد. اما این سیاست محتاطانه نمیتواند لارد پالمرستون را ازعواقب گرفتاری هائیکه خودش خلق کرده نجات داده و کاملا با فریب اقدامات خویش پایان مییابد. اوبه گفته های کابینه سنت پطرزبورگ باورداشته و هنوزهم با درست بودن گزارشات سفیرخود در تهران بسیارمشکوک است. ایلیس عاقبت اندیش باید تمام بدخلقی های لارد پالمرستون را تحمل نموده وفراخوانده میشود بخاطراینکه نتوانسته است حوادثی را جلوگیری کند که انکشاف آن نتیجه اعتماد بسیارزیاد رئیس او درمورد ادعاهای حکومت روسیه میباشد.

لارد هنوزتلاش میکند تا خود را گول بزند ازاینکه سیاست او چه ضربتی بالای نفوذ انگلیس درپارس وارد کرده است؛ بآنهم او متعاقبا یک مرد با

انرژی را انتخاب میکند که دردشمنی با روسها مشهور بوده وبتواند مقام سفیربرتانیه دردربارتهران را پرکند. ایم نیل مربوط به مدرسۀ دپلماتیک است که دروسط تلاطم کاملا خوش بوده وبرای او اصول اروپائی درقبال نیازهای دپلوماسی پیچ وخمدارآسیا ناپدید میشود. اوپس ازگذراندن 25 سال درهند و پارس، درپایان سال 1834 به انگلیس برگشته، سیاست حکومت خویش درمورد پارس را اززمان جلوس محمد شاه به تخت تائید ننموده وازطریق مطبوعات، با تمام لجاجت انگلیسی با این مسئله می جنگد، با بیان اینکه درآنجا ضرورت نبود تا شمشیرازنیام کشید تا نفوذ دسایس روسها درتهران را برهم زد، فقط ضروربود انگلیس بطورواضح مخالفت خود درمقابل جنگ با هرات را برای شاه اعلان کند تا ازآمادگی های بیشتربرای تهاجم خود داری کند. این موضوع که بسیارآسان بنظر میرسد تا لارد پالمرستون آنرا قبول میکرد، درآخرمغز جنابعالی را درهم میشکند، بآنهم آنرا بحیث آخرین وسیله نگهمیدارد اگرشاه را بنحودیگری رام نشدنی ولجوج دریابد؛ چون اومیداند که ایم نیل بسیاربیقرار و بیباک بوده ودساتیراومشابه به آنهای میباشد که به ایلیس داده است. نماینده جدید میخواهد تا برنامه های جاه طلبانه شاه را ضعیف نموده ووساطت خود را دررفع سوئ تفاهم تقدیم کند که بین پارس وهرات بوجود آمده است؛ خلاصه، اوبیک تماشاگردسایس روسها ادامه میدهد، بدون اینکه بتواند یک کلمه با انرژی درمخالفت با آنها تقدیم کند. ایم نیل نسبت به قبلی خود زیاد موفق نبوده، با قوت وشفافیت به حکومت خود شکایت نموده وتقاضا میکند تا صلاحیت اوتوسعه یابد تا بتواند دربعضی موارد قدرت عمل داشته باشد. مگرلارد پالمرستون باونسخه های قبلی تمام جواباتی را می فرستد که قبلا به ایلیس داده است. لارد هنوزنمیتواند فکرخود را تغیرداده وابتکاری درجهت مخالفت شدید بمقابل روسها نماید، اوتلاش میکند تا صلحی را نگهدارد که آن قدرت، میل کمی برای نگهداری آن دارد. لارد پالمرستون درقدردانی امورات دپلوماتیک خود بسیارخوشبخت نمیباشد، چون وقتی اودرنامه های خود ازصداقت کونت سیمونیچ درتهران تائید میکند، این مرد نجیب، بی ایمانی درمراسلات خود را قبول میکند. لارد با آرامش تزلزل ناپذیرمنتظرجبران حکومت پارس بخاطربرخورد میماند واین زمانی است که ایم نیل تضمین میگیرد که شاه نمیخواهد چیزی پس بدهد؛ چون لارد پالمرستون عمدا فرستادن دساتیرخود را بتعویق انداخته است، نماینده اش خود را با دستهای بسته، مانورهای همیشه فعال روسیه وقاطعیت شاه برای تسخیرهرات مخالف مییابد.

چیزهائیکه ایلیس و ایم نایل پیشبینی میکردند بالاخره بوقوع میپیوندد؛ پارسیان در1837 بمیدان آمده ودرماه اکتوبرداخل ولایت هرات میشوند؛ اما باید علاوه کرد که نمایندگی پرانرژی ایکه ایم نایل به شاه و به مسئولیت خود انجام میدهد باعث بی تصمیمی واحساس ترس درشورای وزیران شده وهم عدم تحقق وعده ها که 18 ماه قبل توسط جنرال سیمونیچ داده شده است، سهمی بزرگی درانکشاف اوضاع دارد. پارسیان بیهوده انتظاروعده های مادی داده شده توسط روسیه بوده ودپلوماتهای روسی که ملزم به تضمین نوشتاری بودند که حتما صورت میگیرد، ازآن شانه خالی میکردند. محمد شاه بیم وهراس برسر این موضوع را درک نموده وباعث تجدید تفکردرباره برنامه اش میشود، چون اومیترسد که متحد قبلی اوخود را دراوج منازعه بیرون کشیده وجنگ هرات باعث رویاروئی او وانگلیس خواهد شد. اما هوشیاری کونت سیمونیچ بر مشکلات اوغلبه نموده وشاه بدون عاقبت اندیشی بیمدان آمده وتصمیم به تسخیرقلعه میکند که باید بآن حمله میکرد؛ اما صدراعظم او، حاجی میرزا آغاسی، یکمرد پیر و لجوج که وظیفهٔ او رضائیت شاه است، از تشریک این احساسات بسیاردوراست. اوبآسانی راضی میشود که ارتش پارسیان بالای هرات سرمایه گذاری نماید، اما بصورت مخفی وبفکر خود تصمیم میگیرد تا عملیات محاصره طولانی شود تا روسها قرارداد شفاهی را اجرا نمایند که دپلوماتهایش وعده کرده اند، چون این تعهدات هرگزصورت نمیگیرد، شهرتسخیرنمیشود. این فیصله وزیرحل معمای است که اشخاص زیادی بیهوده کوشش نموده اند تا آنرا کشف نمایند. 25 روزمیتواند بیشترین مدتی باشد تا هرات تسخیرشود؛ ولی این محاصره مدت 9 ماه طول میکشد، محمد شاه باکمال ناخوشی توسط وزیران و جنرالانش فریب داده میشود، بیخبرازاینکه دربین ایشان کسانی است که بجانب انگلیسها میلان داشته ومایل اند بدون تحقق برنامه تسخیر، عقب نشینی کنند. اما حماقت وبی ظرفیتی افسران پارسی درهدایت عملیات محاصره وتدابیرغیرعادی صدراعظم کافی بود تا باعث ناکامی برنامه شود.

درآنزمان روزنامه ها اطمینان میدادند واشخاص زیادی هنوزفکرمیکنند وقتی ارتش پارسیان بمقابل هرات مارش کرد، تعداد زیاد افسران روسها

همراه آنها بوده وهم اینکه هرات توسط چندین افسرانگلیسی دفاع میشد؛ درهردومورد مبالغاتی وجود دارد که میخواهم آنرا روشن سازم.

درمعاهده 1813 بین انگلیس وپارس عقد شده بود که اگرجنگ بین پارسیان وافغانان بوقوع پیوندد، حکومت انگلیس بیطرف میماند، اما میتواند میانجیگری کند اگرتوسط هردوجانب خواسته شود. ما دیدیم که انگیس تا اینزمان دررابطه باین توافق، ناکام نشده است؛ اما اشتیاق روسها برای مشوره دادن به پارسیان برای محاصره ایکه منافع انگلیس را تهدید میکند، گورنرجنرال را وادارمیسازد تا توجه نموده وکاپیتان ایلدرید پاتینگررا به دفاع هرات میفرستد. روزنامه های هندی وانمود میسازند که "این افسربا سفردرمجاورت آنشهر، بطورتصادفی داخل آنجا میشود درحالیکه محاصره آغازگشته وبعدا به کمک ومشوره او *و تشویق حکومت انگلیس،* باشندگان میتوانند 9 ماه مقاومت نمایند". قسمت اول این ادعا نادرست است. کاپیتان پاتینگر توسط حکومت او و با یک رسالت مخفی فرستاده میشود، بهرات رسیده وبحیث یک طبیب هندوتغیرقیافه میدهد که سرسپرده منافع انگلیسها میباشد – شاه کامران و وزیر او از رسیدن اوخبرنداشتند تا اینکه ارتش شهررا سرمایه گذاری میکند. این لحظه توسط افسرانگلیس انتخاب میشود تا خدمات مسلکی خود را با انواع معاونت ازجانب حکومت خویش درساختن یک جبهه بمقابل پارسیان به شاه کامران تقدیم کند. این پیشکش با مسرت پذیرفته میشود، مگرهنوزمطابق صلاحدید روسای هرات، هنوز باشندگان واقعا خبر ندارند که این طبیب هندو یک افسرانگلیس میباشد، تا اینکه ایم نیل در مارچ 1838 به آنجا میرسد. ازاین لحظه کاپیتان پاتینگریونیفورم نظامی خویش را پوشیده ودیگرتلاش نمیکند خود را مخفی نگهدارد. او یگانه انگلیسی است که درجریان تمام دوران محاصره وجود دارد؛ اما باید افزود که میجر تاد و یکتعداد افسران دیگر که مانند اومربوط به سفارت پارسیان بودند، با پرچم متارکه، چندین بارداخل شهرشده ومیتوان فرض کرد که مشوره این افسران درتقویه فیصله یارمحمد خان درادامه دفاع موثربوده است.

بارتباط افسران روسی، حتی یکنفرهم درارتش پارسیان وجود نداشت، چون سرتیپ سامسون خان دارای منشای روسی را نمیتوان چنین درنظر گرفت؛ اوبرای چندین سال درپارس زندگی کرده، استفاده از عفو داده

شده توسط امپراطورروسیه درمورد فراریان را که شامل اونیزمیشد، نپذیرفته وبه روسیه نمیرود، سامسون خان بیشتریک پارسی است تا یک روسی، چنانکه تمام کسانیکه اورا میشناختند، تصدیق کرده اند. درپهلوی آن، دانش نظامی اوبسیارمتوسط بود تا بتواند بالای عملیات پارسیان نفوذ کند، چون درجه نظامی اودرارتش روسیه هرگزبالاترازیک سرجنت متصدی سواره نبوده است. بهنگام محاصره، اوفرمانده قطعۀ پارسی کلدیان، ارمنیان وعیسویان نیسطوری بود که درآن حدود 7 یا 8 صد نفرفراری وجود داشتند که تقریبا تمام ایشان سربازان عادی بودند؛ یکتعداد بسیارکم اینها سرجنت وسرجوخه بوده وقسمت اعظم آنها مدتها قبل، زمانی به پارس آمده بودند که هیچ سوالی درمورد محاصره هرات وجود نداشت. (این فراریان درسال 1839 متعاقب نمایندگی حکومت برتانیه نجات یافته وبه امپراطورروسیه تسلیم داده میشوند که این حادثه باعث تصادم جدیدی بین روسیه و پارس میشود. شاه با درنظرداشت رسالت مهمان نوازی، تسلیم دادن این فراریان روسی را رد میکند، اما امپراطورنیکولاس درهمان لحظات، ازولایات ماورای قفقازخویش بازدید نموده وبه ایروان میرسد؛ محمد شاه پسربزرگش ناصرالدین میرزا را میفرستد تا ازاعلیحضرت روسی قدردانی کند. کونت سیمونیچ بعدا به شاه اعلام میدارد اگراوفراریان روسی را مسترد نمیکرد، وارث تخت پارسیان بحیث گروگان درروسیه نگهداشته میشد؛ لذا شاه چارۀ دیگری نداشت جزاینکه باین گزینه، رضایت دهد.)

همچنان نمیتوان گفت که لیتنانت- کلونل بلیرمبرگ، انجنیرروسی شامل ارتش پارسی بود، چون اوعضوی هیئت کونت سیمونیچ را تشکیل میداد. این درست است که این دوافسرعالی مقام بصورت فعال درامورات هرات دخیل بودند، اما دریک مفهوم دپلوماتیک؛ - آنها ظاهرا عملیات محاصره را هدایت نکرده وموقف آنها فقط مشاوریت میباشد.

دوافسردیگراروپائی درخدمت شاه بودند: یکی ازآنها، جنرال بوروفسکی لهستانی وتبعه روسی، با حمایه داده شده باو توسط انگلیسها، با این درجه درارتش پارسیان پیش میرود، اما اوهرگزدرهیچ قسمت اروپا خدمت ننموده ودارای هیچگونه تجربه نظامی نمیباشد؛ گفته میشود که اودلیربوده است، اما شجاعت بتنهائی کافی نیست تا عملیات یک محاصره را هدایت کرد.

دیگری جنرال سیمینیایو که درآنزمان کلونل انجنیری، تبعه ساردینیائی ویک افسرسابق امپراطوری، خدمت کننده درارتش شاه بحیث یک فرانسوی میاشد – مادرش فرانسوی ومتولد سنت تروپیز و پدرش از نایس بوده است. انگلیسها جنرال سیمینیایو را متهم به خدمت بمنافع روسیه میکردند، چون اووظیفه خویش را اجرا میکرد؛ باوجودیکه آنها موقعیت عالی داشتند وقتی کمپاین بمقابل هرات آغازمیشود، این افسر رابطه بسیارخراب با کونت سیمونیچ دارد. بآنهم درپارس، وظیفه چیزی است که همیشه پس ازمنافع شخصی قرارداشته ودراینجا هیچ چیزی شگفت انگیز دراین حقیقت وجود ندارد که شک بزرگ انگلیسها درمورد برخورد کلونل بیطرفانه بوده باشد.

کونت سیمونیچ و ایم نیل درتهران باقی میمانند، اما هرکدام یک افسر سفارت خویش را به قرارگاه شاهی اعزام میکنند. گوت مترجم روسی و ستودارت کلونل انگلیسی با پیروی ازروسای خود، جنگ قلمی فعالی را پیش میبرند. برای گوت، یک افسرسواره ازقوم خودش بنام ویتکوویچ داده میشود که دارای استعداد خوبی درتاتار(ترکستان) بوده ودرچندین هیئت با موفقیت استخدام شده بوده است. او با چندین زبان ولهجه شرقی با روانی صحبت نموده وحکومتش اورا موظف میسازد، طوریکه بعدا خواهیم دید، راههای نفوذ روسها درافغانستان را آماده وهموارسازد.

دربین اشراف یا نجبای پارسی، تعداد بیشمارکسانی وجود دارد که شاه به آنها بخشهای مختلف فرماندهی سربازانش را میسپارد، اما هیچیک از ایشان، قابلیت وتوانائی قرارگاه سازی برای یک ارتش ویا هدایت عملی عملیات محاصره را ندارند. اعلیحضرت مجبورمیشود تا کلونل سیمینیایو را به وظیفه رئیس ستاد ومدیرتوپخانه وانجنیری تعین کند که ازهمان وهله اول، باعث بروزحسادت ومخالفت افسران پارسی میشود، که در پهلوی آن، اجنت های روسی وانگلیسی نیزرنجیده میشوند، چون اقدامات اومخالف سیاست و یا روند آنها است. روسها اولین کسانی اند که تلاش میکنند ذهنیت شاه ووزیرش را درمورد اوجریحه دارسازند، با بیان اینکه کلونل ملاقاتهای با کلونل ستودارت داشته که ناشایستگی بزرگی بچشم کونت سیمونیچ میباشد، اما وقتی حملات شروع میشود، حقایق ثابت میسازد که کلونل سیمینیایو یک مرد با وفا وصادق بوده، با نگهداری

روابط با تمام جوانب، وظیفه خویش را بدون درنظرداشت هرملاحظهٔ انجام میدهد. متاسفانه حکومت پارسی باین افواهات وشایعات گوش داده وچنین ضعفی باعث میشود تمام خوبیهای را که میتوانست از همکاری فعال این افسردرادامه محاصره بدست آید، نابود سازد.

ارتش پارسی به بسیارآهستگی به هرات پیشروی کرده وازآغازیک جنگ منظم بمقابل ترکمنها، یامودها وگوکلنها قبل ازرسیدن به منزل آخری ابا میورزد؛ تا اینکه بپای دیوارهای غوریان میرسد، یک قلعه گارنیزون شده توسط سربازان شاه کامران، واقع در35 میلی غرب هرات دروسط یک جلگه بزرگ بعرض ده میل که تعداد آن بین 34 تا 35 هزارنفربوده وبا توپخانه ومهمات جنگی مجهزمیباشد. کلونل سیمینیایو به ارتش فرمان میدهد بفاصله یک فیرتوپ ازقلعه دراراضی ای قرارگاه سازند که درپناه تپه ها قرارداشته وتوسط برآمدگیها پوشیده میشود. پس ازعلامه گذاری قرارگاه برای هردسته، اوجهت اکتشاف نزدیکتر بطرف شهر رفته وبا آتش تیز تیراندازها مواجه میگردد، اما به بررسی محل ادامه داده وپس ازتحقق این وظیفه، بفاصله کوتاهی ازقرارگاه عقب رفته وکروکی پلان را ترسیم میکند که برای حمله مطلوب است. لذا طوریکه برنامه ریزی شده است، قطعات دیگرارتش رسیده وهمراه با آنها اجنت روسی، گوت که با هرفرصتی، درجستجوی رنجانیدن کلونل است، با فریاد بلند مخالف نقطهٔ میباشد که برای قرارگاه انتخاب شده است. روسی فریاد میکند "این خیانت آمیزاست که ما را اینقدرنزدیک درمقابل خنجرافغانها قرارداده اند؛ اومیخواهد که گلوی ما قطع شود؛ او به انگلیسها فروخته شده است،وغیره وغیره". سرآسیمگی وجنجال بزرگ به راه افتاده وبدگوئیهای زیادی به کلونل پرتاب میشود. قاطران هنوز زیرباربافی مانده وهرکسی مصروف انتقال محموله بجاهای دیگرمیشود، تا اینکه رسیدن شاه با این اقدامات غیرمنظم نقطهٔ پایان میگذارد. روسای پارسی شکایت خویش را با جملات تلخ اظهارمیدارند، اما شاه ازجهالت ایشان باخبرمیباشد، چون دانش نظامی اوکه توسط افسران فرانسوی وانگلیسی هدایت میشد، باعث میشود تا قضاوت درستی ازاوضاع نماید؛ اوخودش به قلهٔ تپه های مجاور قرارگاه میرود تا موقعیت موضع را معلوم نموده ودریک نگاه متوجه میشود که نقطه انتخاب شده توسط سیمینیایو یکی ازمطلوبترین میباشد، چون فیرهای دشمن ازبالای قرارگاه میگذرد. لذا شاه موضع تعین شده توسط سیمینیایو را نگهداشته وبیخبرازاینکه قبلا چه حادثه رخ داده است،

پس ازتقریبا نیم ساعت بغرض گفتگوبا آمران قطعات رفته و با شیوه معمول استقبال میشود. پلان حمله کلونل سه نقطه را نشان میدهد که در هریک امیدواری خوبی برای پیروزی سریع وجود دارد: اما یکی در عقب قله تپه های انتخاب شده است که درمقابل آن سربازان قرارگاه قرارداشته وازآنجا میلان زمین بطرف محل میباشد. شاه به سیمینیایو میگوید، "خوب، بعدا این تو هستی که حمله را هدایت میکنی" و باو هدایات تحریری میدهد تا کلونل های چهارقطعه فورا تحت فرماندهی کلونل قرارگرفته ودرهمه چیزازاواطاعت کنند. این چهارقطعه شامل بهادر- خانی، خاصه، دماوند (نام یک ناحیه) وقراگوزلو (نام یک قبیله) میباشند. این سربازان درساختمان گابیونها (سبدهای سیمی) وشاخه های پرکاری ضروری استخدام شده ودرشب بعدی، سیمینیایو به کندن خندق های خود آغازمیکند، اما بخاطر جلوگیری ازخطرات، کمترین شک و تردیدی ندارد. روسای پارسی که فرمان داشتند حملات دیگری را سازمان دهند، بصورت میتودیک ودرسکوت مثل کلونل پیشروی نمی کنند، لذا موضع ایشان برای محاصره شدگان کشف شده وغوریانی های محاصره شده با آتش تفنگ جواب میدهند که تعداد زیاد پارسیان بزودی ازمیدان رزم خارج میشوند. توپهای پارسیان بد قرارداشته، فیرها از بالای شهربارتفاع زیاد گذشته وپس ازطی انحنا، دروسط قطعات سیمینیایو میافتد؛ بآنهم پس ازاتخاذ بعضی تدابیر، او با خندقهای خود پیشروی میکند. پلان اوتقسیم قطعه اش بدو بخش است تا بیک زاویه سنگر واستحکامات حمله کرده ومیخواهد آنرا منهدم سازد؛ وقتی خندق بجائی میرسد که باید دوبخش جدا شوند، آنها باید آتشبار خود را بیک فاصله مناسب ازهمدیگرمیساختند. اما سرتیپ نیمه- روسی، سامسون خان، ازقطعه بهادرخانی، که فرماندهی بخش دومی باوسپرده شده است، لجوجانه تصمیم میگیرد درجای خود باقی مانده وزاویه پیشرو را با بودن دریک فاصله مساوی از نقطه آتش یکی ازقطعاتش داغان میسازد.

مشاوراودراینمورد یک تفنگداراست، مثل اویک فراری ازخدمت روسها، که متیقین است فیرتوپ بریک نشانه ازیک فاصله کوتاه نمیتواند سوراخ ایجاد کند، چون پس ازاصابت بدیواربزمین میافتد، جهت تخریب موثر ضرور است تا قدرت بزرگتردریک مسیرطولانی تر فیر گردد. من این جزئیات خارج ازموضوع را تذکرمیدهم، فقط بخاطرنشاندادن بیخبری جنرالان پارسی بصورت عام وسامسون خان بصورت خاص. کلونل

سیمینیایو پس ازتصریح موضوعات به افسرش وتهدید عقب نشینی(اگراو با این لجاجت اصرارکند)، درآخربخواست خود دست یافته ومسئولیت تمام برخوردش را باومیگذارد. بارتباط عملیات خودش، اوبخندقهای خود ادامه میدهد تا بتواند توپهای خود را درنقطۀ قراردهد که درآغازتعین نموده است.

سامسون خان منفذ پنجره دارآتشبارخود را با قطعات چوبی پرشده با خاک اعمارمیکند که با فیراولین آتش به پارچه ها تقسیم شده و ده نفرآنها صبح هنگام کشته میشوند؛ تعداد تلفات او بزودی به 45 یا 50 رسیده وآتشبارش کاملا درفضای بازقرارمیگیرد. این امراورا مجبورمیسازد نظرسیمینیایو را قبول نموده ویک آتشبارتازه درمحل مناسب اعمارکند.

اگرمن خود را با این جزئیات فرعی محاصره هرات پراگنده میسازم، باین علت نیست که اینها دارای اهمیت واقعی نیستند، بلکه میخواهم موانع واقعی را ارائه نمایم که توسط پارسیان، انگلیسها وروسها درهرقدم بوجود آمده ومانع کلونل سیمینیایو میشود که بتنهائی درتعقیب جنگی صادق است که با چنان عجله براه انداخته شده است. سامسون خان، بحیث یک فراری روسی، بالای سربازان نفوذ داشته و یکی ازمجرب ترین جنرالهای محمد شاه محسوب میشود. چیزیکه دربالا توضیح شد یک برداشت درست ازظرفیت اوداده وخواننده میتواند تصوری ازهمرزمان پارسی اش داشته باشند که نسبت به او از نطقه نظردانش و شجاعت دردرجه دوم قرارداشتند.

کلونل سیمینیایو بسرعت به خندقها ویا یک نتیجه پیشروی نمیکند، چون فرماندهان دیگر، آتشبارهای خود را بفاصله زیادی ازآنجا مستقر ساخته اند؛ اما ازنقطه نظراقدامات قناعت بخش، او پس ازچند روز کار دشوار بفاصله 540 یاردی قلعه میرسد وآنهم بدون تلفات حتی یکنفر. آتشبارهای اوبربنیاد قواعد معمولی انجنیری ساخته شده، آماده گردیده واو به شاه از ساعتی خبرمیدهد که آتش خود را بازنموده ومحمد شاه که مشتاق اثرات آن است، درارتفاعات همجوارموضع میگیرد تا نمائی خوبی داشته باشد. سیمینیایو ازموضع توانمند خود (طوریکه متوقع است) موفقیت بدست میآورد: برج بزرگ درزاویه راه داده و آتش گلوله کمانه دار بزودی برجهای کوچکتررا تخریب میکند که درامتداد آن قرارداشته وقسمت

بالائی دیوارها را یکی بدیگری وصل میکند. محمد شاه که در جنگهای مقابل روسیه خدمت کرده ودرمحاصره های زیادی حاضربوده است، هیچوقت چیزی مثل این را شاهد نبوده ووقتی نتیجه آتش را میبیند، بانگ میزند، "فقط امروزفهمیدم چه کاری میتوان با توپخانه کرد". افغانها که نسبت به شاه کمترمتعجب نشده بودند، با عواقب فاجعه بارتسخیرشهر توسط حمله هشدارشده، پرچم متارکه درنزدیک زاویه سنگرواستحکامات آویزان نموده وبا فرمان قطع آتش توسط سیمینیایو، آنها ببالای شکستگی برآمده واعلان میکنند که با احتیاط تسلیم شوند. پس ازدوساعت، سردار شیرمحمد خان برادریارمحمد خان که فرمانده شهراست، بنزد شاه آمده و اطاعت خویش را ابرازمیدارند؛ سربازان پارسی درعین روزغوریان را گرفته، ارتش آنها برای محاصره هرات پیشروی نموده وبپای دیوارهای شهردرآغازنومبر میرسند. سردارشیرمحمد خان ازقرارگاه به برادرش نوشته، ازدلایل تسلیمی غوریان معلومات داده، باو مشوره میدهد که با یک تصادم طولانی با وسایل دفاع ناکافی درمقابل ارتش پارسی ادامه نداده و میگوید، "دراینجا یک افسراروپائی وجود دارد که میتواند در48 ساعت هرات را بخاک یکسان سازد". اوهمچنان میگوید که دراصرار بر مقاومت، فقط میتواند منطقهٔ خود را خراب وبدبختی بزرگی برای خود ببارآورد؛ لذا برای او بهتراست تا خود را به سخاوت محمد شاه انداخته ودروازه های شهررا بروی اوبازکند. یارمحمد با خشم به اوجواب میدهد، "برای توبسیارخوب میبود اگرمیدانستی چطورباید درسنگرودردفاع قلعهٔ بمیری که من به مواظبت توگذاشتم، تا بمن مشوره بدهی. اما من، تا وقتی یک گلوله برای فیرباقی بماند، یک شمشیردردست من ویک نفس دربدن من، هرگزدرمقابل قاجارها سرخود را خم نخواهم کرد: من هرات را تسلیم نمیکنم تا زمانیکه دندانهای مرا که بفرمان عباس میرزا درمشهد از سرم کشیده بودند تعویض ننمایند. اگرتا آنوقت بخت جنگ برضد من پیش رفت، من میدانم با مردن درسنگرچطورازبیعزتی نجات یابم". اوحرف خود را نگهداشته و دفاع قهرمانانهٔ او در جریان 9 ماه، یکی ازبهترین شاهکارهای نظامی تاریخ معاصردرآسیاست.

فصل 17 – منظروموقعیت هرات

هرات، سیما وموقعیت شهر، استحکامات وماحول آن، حمله پارسیان برحومه های شهر، پلان حمله کلونل سیمینیایو، پوچیهای پارسیان، دسایس نهانی و بیقاعدگی میرزا آغاسی، وسایل جلوگیری از پیروزی توسط او، توطئه درهرات بطرفداری پارسیان، کشف توطئه، توپ هیولا، خیانت ومرگ میرزا نقی، برخورد برجسته کلونل سیمینیایو، بزدلی محب علی خان، عدم سهمگیری کلونل سیمینیایو درعملیات، متعجب ساختن حاجی خان توسط افغانها، قحطی تدارکات درقرارگاه افغانها، محرومیت دشمن درهرات، مشکلات موضع آنها، فرار جلال الدین میرزا وشمس الدین به پارسیان، رسیدن ایم نیل به قرارگاه پارسیان، اقدامات آن وزیر، یاد داشتهای دپلوماتیک بین روسها وانگلیسها، قطع ارتباط ایم نیل با حکومت پارسیان، توقیف قاصد او، برخورد ایم نیل درقرارگاه پارسیان، عزیمت اوبطرف تاوریس.

+ + +

فرض میشود شهرمستحکم هرات توسط الکساندربزرگ بنیاد نهاده شده و بشکل چهارگوشه بطول 3.5 میل درشمال وجنوب است تا اینکه بجانب شرق وغرب باشد. وسعت آن بسیاربزرگ میبود اگرحومه های آن شامل شهرمیشد، بخصوص قسمت هایکه درغرب شهروماورای دروازه عراق امتداد دارد؛ تمام این حومه ها قسما با مخروبه ها وباغ های متعدد دیواردار بفاصله یک فیرتوپ ازشهرپوشیده شده اند. دیوارشهراستحکام ضخیم و ساخته شده ازخاکی است که ازداخل شهرآورده شده، آنرا احاطه نموده ودفاع آنرا میسازد. ارتفاع این استحکامات درهمه جا یکسان نیست، اما اوسط آن حدود 90 فت{27 متر} بوده وازداخل توسط پشتهای خشتی تقویه شده است. خاک نیزبفاصله 108 یارد{حدود 100 متر} دور از خندق گرفته شده ودرساختمان این استحکامات بکاررفته که گل رس (سفال) خالص بوده وفوق العاده محکم میباشد. این استحکامات، منظرۀ یک تپه طویل بدور شهررا بوجود میآورد که درقلۀ آن یک دیوار ضخیم بارتفاع 32 فت{حدود 10 متر} قراردارد، با برجهای مدور در کنار و پرده ها یا جدارهای وصل کننده یکی بدیگری، با روزنه های دیدبانی یا تیرکشها برای تیراندازها؛ فقط دربرجهای بسیارعظیم و بزرگ در کنج هاست که توپها جا بجا ونصب شده اند.

اگربصورت عام گفته شود، زمین ازکنارخندق بطرف حومه ها بشعاع 250 یاردی{حدود 229 متر} دارای خصلت باتلاقی است؛ آب بعمق 8 الی 10 فت یافت میشود، بخصوص درجانب جنوبی شهر، چون میلان

عمومی زمین ازشمال بجنوب است. جویبارها که همه از شرق بطرف غرب جریان دارند، ماحول را آبیاری وخندق را پرمیکند؛ این جریانها ازجانب جنوبی مقابل برج بزرگی جریان میکند که کنج محل را ساخته و بنام برج خاکستریاد میشود. وقتی پارسیان به هرات رسیدند، نزدیکترین حومه ها قویا پوشیده ازدرختان انبوه بوده است – تاکستان عظیم ومزارع وسیع سپیدار، بید، سرو و بیشترازهمه صنوبرکه باغ شاه را پُرنموده ودر کنارهای جادۀ امتداد یافته بطول یک میل تا دروازه شهرقراردارد.

بفاصلۀ نیم فیرتوپ درجنوب شهر، یک کانال وجود دارد با سراشیبی تند، آبیاری شده توسط هریرود که چهارمیل ازشهرفاصله داشته ودربالای این کانال تعداد زیاد آسیاب ها وجود دارد؛ این کانال فقط درچند نقطه قابل عبوراست که درفواصل مختلف پلهای کوچکی بالای آن اعمارشده وهر یک دارای یک کمان یا طاق میباشد.

پنج دروازه به شهرهرات وجود دارد. درشمال آن، نزدیک دروازه ملِک یا مشهد، دو ارگ وجود دارد – ارگ نو وارگ کهنه – که تقریبا بهمدیگر وصل میباشند. اولی بردومی فرماندهی نموده ودرآن برجهای مدور و عظیمی وجود دارد وبحیث قصرشاه کامران خدمت میکند.

همچنان درشمال، موازی به دیوارها وحدود 1250 یارد{1143 متر} از آنها، تپه های طویل تاله- بنگی وجود داشته و برآمدگیهای آنجانب را میسازد. درپشت این تپه ها یکی اززیباترین مسجدهای اعمارشده درآسیا ایستاده است: توسط 9 مناراحاطه شده وازقله های آن میتوان داخل شهررا مشاهده کرد که فاصله آن حدود طویلترین تیررسی 12 پوندی است؛ تاله- بنگی که بحیث قبرستان استفاده میشود، بلندترین آنهاست.

محمد شاه قرارگاه خویش را حدود یک ونیم میل درجنوب شهر، درساحل راست کانال بزرگ که فوقا ذکرشد، برقرارساخته وبمجردیکه سربازانش میرسد، فرمان میدهد که محل را ازتمام جوانب سرمایه گذاری کنند.
اجرای آن کارمشکل نمیباشد، چون تعداد پارسیان بیش از ده برابرافغانها میباشد که فقط 4 هزارمرد برای دفاع دارند. آنها خود را با این تعداد کم محدود ساختند تا تدارکات خویش را صرفه جوئی نمایند که مدتها قبل آنرا ذخیره نموده و پیشبین حملاتی بودند که حالا باید دفع نمایند.

اولین روزیکه پارسیان به شهرحمله میکنند، افغانها ازاشغال حومه ها با دلیری و لجاجت دفاع مینمایند؛ چون ضروراست تمام آنها را ازخانه هایشان بیرون کرد؛ کوچکترین دسته درختان یا توته دیوارها پوششی است که آنها با آمادگی زیاد استفاده کرده وازآنجا کشنده ترین آتش را بالای مهاجمان پیش میبرند. توپخانه پارسیان دیگربرای سربازیا پیاده پارسی کارنمیدهد جزخراب کردن برجها وپوشش راههای که ازآنها آتش سه برابرتفنگ بیرون میشود. افغانها دارای چند کالیبرسنگین بوده، در بالای برجهای بزرگ نصب گردیده وآتش این تفنگها دربرگیرنده حمله به جناحها است که باعث ضایعات عظیمی میشود. باوجودیکه گرمی آنها فروکش نکرده وپیشرفت آنها خوب میباشد، افغانها بهنگام شام وبا ترس اینکه موضع آنها دورخورده وارتباطات آنها قطع شود، عقب نشینی نموده و حومه ها را به پارسیان میگذارند که آنها فورا شهر را احاطه کرده و طوری موضع میگیرند تا ازآتش بدون وقفه استحکامات درامان باشند.

کلونل سیمینیایو بعدا اکتشاف محتاطانۀ ازاستحکامات انجام نموده، پلان حمله را ترسیم وصبح بعد به شاه تقدیم میکند. دراین نقشه نشانداده میشود که بهترین نقطۀ پیشروی، برج بزرگ کنارشهراست که بنام برج خواجه عبدالحمید یاد شده وازآن فرصت بررسی جلو شهررا با شیشه{دوربین} ازمناره های تاله- بنگی داشته است. شاه فکرمیکند که پلان بسیارعالی است؛ اما چنین است دودلی این بیچاره وآنقدرقوی است دسایس طرفداران انگلیسی که هیچوقت بآن عمل نکرده وحمله برای مدت نامعینی بتعویق انداخته میشود.

شاه ازرنجش فرماندهان مختلف پارسی ترسیده و با بطالت مغرورانه حرکت میکند، آنها هدایت توسط یک اروپائی را رد نموده و وعده می کنند، اگراجازۀ عمل بایشان داده شود، میتوانند شهررا در8 روزتسخیر کنند. این همچشمی دربین لیتنانت ها که خود را با سوگند های دروغین و اظهارات میان تهی جانسپاری آراسته میکنند، باعث میشود تا شاه فکرکند که نباید ایشان را دلسرد ساخت؛ چون هریک اظهارمیکنند بیش ازهمه شجاعتر و عاقلترمیباشند، اوهریک را درفرماندهی اش مستقل ساخته و فرمان میدهد هریک مواضعی مطابق ذوق خود درنقطۀ اتخاذ کند: عملیات آنها هم آهنگ نبوده وهریک جداگانه عمل میکنند.

عواقب این تنظیم باورنکردنی درواقعیت بسیاراندوهناک است: همه چیز درخندقها تصادفی اجرا میشود، باستثنای اینکه گفته شود آنها فقط روی یک نقطه توافق کردند که بزرگترین سروصدای ممکن را بدون رسیدن به هیچ نتیجهٔ براه اندازند. توپخانه بدون قضاوت بصدا درآمده وفیرهای خود را درنقاطی ازاستحکامات ضایع میسازند که تمام توپهای دنیا نمی تواند آنرا تخریب کند. اولین عملیات درهرخندق تلاشی است برای پائین آوردن برج وجدارهای بالای استحکامات، قبل ازاینکه فکرکنند چطور میتوانند ازخندق عبورنمایند: برای عبورازآن، جنرالهای پارسی نمیتوانند شیمای روشنتری بجزازقطع آب مشوره دهند؛ لذا آنها بند را شکستانده و میگذارند که خشک شود، این عمل عمدتا بنفع افغان ها است که هیچکس نمیتواند ازشهرداخل وخارج شود باستثنای دروازه ها که پوشانیده شده و مسدود است. ازاینزمان آنها بطورثابت پارسیان را با غافلگیری درتمام نقاط بستوه میآورند، یعنی بزرگترین مفاد خروج ودخول به آنها توسط دشمنان ایشان داده میشود.

باوجودیکه عملیات منفصل وتابع هوس یکتعداد فرماندهان درخندق ها است، حاجی میرزا آغاسی، یک ملای پیر وکاملا بیخبرازدانش نظامی، سمتدهی اساسی محاصره را بخود اختصاص میدهد؛ هدف اوطوریکه قبلا گفته شد، تمدید آن تا زمانی است که مبارزه دپلوماتیک او درمورد مقابله روسها وانگلیسها به نتیجه برسد. اما ازاینکه شاه درآنزمان با استدلالهای او قانع نشده وبه جنرالها فشارمیآورد تا هرچه زودترشهررا تسخیرکنند، صدراعظم بایشان ضد- فرمان مخفی میدهد تا دراینمورد اقدامی بعمل نیاورند؛ لذا آنها بدون هدف میجنگند؛ افراد بدون ضرورت تلف گردیده وخیانت نظم وفرمان روزمیباشد.

کلونل سیمینیایو ازاین دسایس بیخبربوده وبتنهائی عملیات خویش را در جانب داده شده به او دردروازه کندهار با قاطعیت همیشگی خود به پیش میبرد ، اما صدراعظم وسایلی بکارمیبندد تا بهترین تدابیراورا فلج سازد یعنی ازطریق انتساب همکارانی ازافسران پارسی که فرمان اورا اجرا نکنند. ازطرف دیگر، حاجی میرزا آغاسی، هزاران کارنامعقول دیگر مرتکب شده وبیشترمانند یک مغزفاسد عمل میکند نسبت باینکه فرمانده یک ارتش باشد. حقایق زیرفقط تفکربیقاعدهٔ اورا نشان میدهد؛ تمام اینها

شرح وقایع بترتیب تاریخ بوده وچندین کتاب را پُرخواهد کرد – لذا فقط چند مورد آن ذکرمیشود.

دو یا سه فرمانده خندقها، باندازهٔ قدرتمند میباشند که ترسی ازوزیرنداشته، حتی دشمن اوبوده وکارهای خود را با گرمی وآمادگی بخاطریک حمله به پیش میبرند؛ اما ضرورت دارند تا انحرافی درجهت آنها توسط سربازانی آورده شود که درخندقهای دیگرقراردارند. این انحراف توسط حاجی میرزا آغاسی با لجاجت بآنها وعده داده میشود، اما اومخفیانه آنها را منع میکند تا مقاصد ایشان اجرا نشود؛ لذا افرادیکه دلاورانه حمله میکردند خود را فاش وخیانت شده یافته، توسط افغان ها شکست خورده وتلاش دیگری برای موفقیت درآینده نمیکنند.

زمان دیگری درلحظهٔ حمله، نیازبه مهمات بوده و یا گلولهٔ توپها وتفنگها خالی میباشد. این امرچندین باردرخندقی رخ میدهد که فرمانده آن شهزاده صفت دولت میباشد؛ بآنهم اودلسرد نشده وپس ازاتخاذ ترتیبات ضروری، به صدراعظم جهت اجازه حملهٔ درخواست میکند که میتواند به قلب شهر برسد. درخواست اوقبول میشود، اما یک شرط بآن علاوه میشود که او نباید به چانس اعتماد نموده واولا یک آزمایش صورت گیرد. اوبه شهزاده میگوید، "اگرموفق شدی، زیاد پیش نرفته وپس ازیک درگیری مختصر عقب نشینی کن؛ با دانستن اینکه تو درموقف برتری هستی، قناعت کن؛ ما بعدا خواهیم دید که قاطعانه چه کنیم". شهزادهٔ دلاوربیهوده میگوید که افغانها کاملا بیخبرازکارهای اند که درخندق اوصورت گرفته ویک آزمایش ساده فقط کارهای اورا افشا ساخته وآنها را وادارمیسازد تا کار های دیگری انجام دهند که موثریت ما را کاملا خنثی سازند. وزیر با قاطعیت او بیحرکت مانده واین افسربا روحیه مجبورمیشود تا امیدهای خویش را درخدمت به حاکمان خویش ومتمایزساختن خود ثابت سازد. از آنزمان دسیسه سازان، جانفشانی اورا با معطل کردن مهمات ومرمیهای ضروری برای عملیات اوضایع میسازند؛ حاجی میرزا آغاسی میگوید که اوفقط آنقدردارد که برای دفاع قرارگاه شاه ضروراست، با سردی می افزاید، "توباید بهترین چیزی را انجام دهی که میتوانی، این وظیفه تو است". با گرفتن این جواب، شهزاده صفت دولت و روسای دیگری که مثل اوبودند، هزاران توپ را ازمخروبه های قبرهای مرمرین درتاله- بنگی بیرون میکنند، اما پس ازاینکه آنها سربازان خویش را بتمام آن

کارها سوق میدهند، ازپرداخت پودرضروری برای فیرآنها برای این افسران پرانرژی انکارمیشود. شاه بمجردیکه بنزدیکی دروازه های شهرمیرسد، تمام دروازه ها را مسدود میسازد، اما چند روزپس حاجی میگوید که آنها باید به افغانها قدرت حرکت آنرا بدهند؛ دلیل ارائه شده برای این برخورد عجیب این است که شورشیان باید فرصت فراررا داشته باشند. اومیگوید، "اگرمن درظرف ده روزآقای شهرباشم، تعداد زیادی را باید مجازات کنم". درعین زمان اوتا اندازۀ طرفدارانی بنفع پارسیان درشهرتشکیل داده، با آنها مشورت کرده وپیشنهاد میکنند که درجریان شب بعضی سربازان شاه را اجازه دهند تا تمام توپخانه شاه کامران بآنها تسلیم داده شود؛ همه چیزموافقه گردیده وصدای ترومپت علامۀ برای دخول پارسیان به شهرمیباشد. ترومپت صدا میدهد، اما پارسیان ظاهرنمیشوند؛ بعوض آنها، درهمدستی با این خیانت، دیده میشود که سربازان یارمحمد خان آمده وایشان را توته وپارچه میسازد. چون حاجی میرزا آغاسی تمام نقشه را برای وزیرشاه کامران افشا ساخته است!

باردیگر: محمد شاه فرمان میدهد که یک توپ 96 پوندی درمحل ریخته شود که با بعضی مشکلات اجرا میشود، اما وقتی نصب میشود، صدراعظم کشف میکند که به مهمات بسیارزیاد ضرورت داشته و با فرمانده توپخانه بسیاراوقات تلخی میکند. اومیگوید، "توچقدراحمق هستی! تونمی بینی که این توپ بیشتربمقصد ترساندن است تا اینکه بمقصد ازبین بردن افغانها باشد؟ به افرادت بگو که بالای شهرآتش کنند؛ این موضوع باعث ترس شاه کامران شده وهرصبح میتوانی یک واگون وچند توپچی را بجانب دیگر بفرستی تا توپهای را بیاورد که درآنطرف افتیده است".

باینترتیب دیده میشود که صدراعظم هیچ عجلۀ برای تسخیرهرات ندارد، اما ازطرف دیگرنمیخواهد محاصره ترک شود، چون بمجردیکه سربازان جابجا شدند، اوبهرقطعه یکمقدار زمین برای زرع داده ونشان داد که مایل است تا موسم خرمن میماند. تازمانی محمد شاه توسط حاجی متیقین ساخته نشده که ازمفکوره محاصره هرات صرفنظرکند، اوخود را کمترهواخواه ومتمایل افغانها نسبت به وزیرش نشان داده وفرمان میدهد تمام کسانیکه اسیرگرفته شده اند باید کشته شوند: اوغالبا فرمان میدهد که

این اعدامها باید درپیش چشمهای اوصورت گرفته وزمانیکه نظاره گر فضای وسیع زمین خون آلود است میگوید، "این گلستان است".

دروهلهٔ دیگری وقتی خیانت میرزا نقی کشف میشود، عین احساس خونخواری اعلان میشود. آن افسر، موقف بلندی دردرباداشته وجرم او توسط یک نامهٔ ارسالی به شاه کامران کشف میشود که درآن اوشهزاده افغان را ازآنچه درقرارگاه پارسیان میگذرد اطلاع داده وهم توصیه میکند که به ایم نیل گفته شود تا هرچه عاجل برسد، اگرمیخواهد ازسقوط شهر جلوگیری کند. شاه فورا او را به محکمه فرستاده وصرفنظرازالتماس حاجی فرمان میدهد باید درزیرچوب زدن کشته شده و جسدش دربالای چوبه داربمقابل استحکامات شهرآویزان شود.

صدراعظم خوب میداند حاکم اوحاضراست تمام خائنین درقرارگاه را حتی برای این دلیل ساده نابود سازد – درحالیکه تمام آنها دوستان خودش بودند؛ از آن لحظه او شاه را وادارمیسازد تا درنظراتش سهیم شده و بالاخره درهدفش موفق میشود. اما هردوتا اندازه زیادی ازجنرال سیمونیچ تشویش داشته وتمایل خویش دررابطه باادامهٔ جنگ با افغانها را پنهان کرده وآنرا طولانی میسازند فقط بخاطراینکه مانع بروزخشم آن دپلومات شوند.

کلونل سیمینیایو دیگرمانعی دربرابراقدامات صدراعظم نمیباشد، چون کمی پس ازرسیدن ارتش، اوتوسط دسایسی مجبورمیشود ازسهم گرفتن درعملیات فعال خودداری کند. روزبعد که محل سرمایه گذاری میشود، کلونل پیشروی نموده وبا 200 نفرتازه ورود به قرارگاه به یک امامزاده واقع درفاصله کوتاهی ازدروازه کندهاررسیده ودرآنجا سنگرمیگیرد؛ زمین اطراف آن موجداروبسیارشکسته بوده وتا اندازهٔ زیادی با گورستان ها، باغها، مخروبه ها وتعمیرات خالی پوشیده میباشد. زمانیکه امام زاده دراختیاراوقرارمیگیرد، آنرا خندق کنده وتوسط کارهای خاکی خورد با آب- انباروصل میسازد که در11 یاردی پیشروی سنگرش قراردارد. این موضع اورا آنقدرنزدیک به دروازه شهرمیسازد که امیدواراست دراثر چانس خوب یا حملهٔ ناگهانی زیرکانه، بتواند محل را دراختیارش قرار دهد واودرتمام پلانهایش پشتیبانی میشود.

اواولین شبی که این موضع را دراختیاردارد بسیارتاریک بوده و باعث میشود که 2 هزارافغان خاموشانه ازشهرخارج شده و بمقابل اوحمله کنند. امامزاده دراینوقت توسط یکمقدارخاک وبصورت ناتکمیل محافظت شده ودشمن بصورت خزیده بآن نزدیک میشود تا اینکه توسط خود کلونل سیمینیایو دیده میشود که ازیک بازرسی کارهایش برمیگردد. اوبه گورستان نزدیک شده که یک سربازنیرومند که اورا تعقیب میکند، با خزیدن درسنگروبا شمشیرخود میخواهد بالاشده واورا به زمین بزند، اما قبل ازاینکه اوچنین کند، توسط یک مرمی تفنگچه کلونل نقش زمین میشود. افغانها میبینند که آنها بواسطه این عمل سریع دوست خود کشف شده اند، بیکبارگی بطرف محل کاردویده ووقتی به بالای آن میرسند، دقیقا میتوانستند آقای آنجا بمانند اگرسیمینیایو خونسردی خود را برای یک لحظه میباخت. مستخدمین اوکه برای باراول تحت آتش قرارمیگیرند، با این حمله که تقریبا دوچند ایشان است گیج میشوند، اما بعلت برخورد پرانرژی فرمانده خود، که دلیری آنها را اعاده میسازد، شاید بدون معامله وحتی دفاع خودی، قتل عام میشدند. وقتی آنها دشمنان خود را با سرنیزه عقب میزنند، کلونل آنها را دراطراف سنگرجابجا ساخته، بآنها سوگند میدهد که مقاومت کنند، زیرا آنها تمایل کمی باین امرداشته وتحت آتش دوامداردیوارها میباشند، بآنهم حماقت وخامی افغانها تا اندازۀ بآنها کمک میکند. محاصره شدگان شهرآتش های فیرمیکردند تا طرف خود را رهنمائی کنند، اما به امامزاده نمیرسد؛ آنها دربین افغانها افتیده ومتعاقبا آنها را برای پارسیان قابل دید میسازد، این مرمیها تلفات اضافی برآنها وارد میکند. آنها نمیتوانستند آتش را پس بگردانند، چون فقط شمشیر با خود داشته ولذا صدها تن برزمین میافتند؛ پس از4 ساعت جنگ سخت، زمانی میبینند که نمیتوانند بالای مقاومت پایدار یک گارنیزون کوچک غالب شوند، به شهرعقب نشینی میکنند.

یک سرتیپ پارسی بنام محب الله خان و خویشاوند صدراعظم که حدود 200 یارد درعقب امام زاده با 300 نفروفرمان پشتیبانی ازکلونل موضع داشتند، بعوض اجرای وظیفه داده شده، بمجرد شنیدن فیرآتش، آمادگی فرارمیگیرند؛ اما صبح بعد، وقتی میشنود مردی را که اوترک نموده، پیروزبوده وهنوز هم قرارگاه خود را دراختیاردارد، نمیتواند باورکند و بهانه ایکه برای بیحرکتی خود میسازد اینستکه اوقوت کافی برای پیشروی و کمک بآنها نداشته وباین فکربوده که تمام آنها کشته شده اند.

حقیقت اینستکه این بیحرکتی مربوط به نظرات صدراعظم وبزدلی خود اوبوده است.

یک ضرب المثل فارسی میگوید، "همیشه اینطورنیست که کسانیکه جواری میکارند، محصول آنرا برمیدارند"، محب الله خان آنرا بخاطر دارد: با بستن عجولانه یک دستمال بدوریک دست و زخمی نشاندادن آن بنزد محمد شاه رفته وازشجاعت خویش توصیف مینماید (دردفاع امام زاده) بدون اینکه ذکری از نام سیمینیایوببرد، اما شاه توسط یکتعداد خبررسانهای صادق درروشنائی قرارداده شده وبرای کلونل یک ساعت مزین به جواهرات هدیه میکند، یک تقدیرشاهانه ازخدمات او که درپارس معادل اخذ یک نشان است. با وجود دروغ آشکاریکه درآن محب الله خان افشا میشود، حاجی با اصرارباعث باقیماندن اوبا کلونل سیمینیایو درخندق های پیشروی دروازه کندهارمیشود، بادرنظرداشت رنجش بزرگ آن افسر که ازبزدلی، جهالت وخیانت او خبردارد: بآنهم دریک وضع نا مناسب، او بخواهش حاجی تسلیم شده وباکمال تاسف، پس ازچند روز، درغیاب او، خان به افغانها اجازه میدهد تا کارهای ساخته شده با زحمات ودفاع شده با قیمت جانها را تسخیرنموده وبا افراد تحت فرمانش عقب مینشیند.

ازاینزمان، سیمینیایو که تا اینوقت بطوردوامداربمقابل بزدلی وخیانت دیگران مبارزه میکند، ازسهمگیری درمحاصره خودداری کرده و با بیزاری ونفرت به خیمه خود بازمیگردد، نتیجهٔ که کاملا با برنامه های حاجی آغاسی مطابقت دارد. بآنهم وقتیکه اومنتظرشاه است، این افسر دلیرمردد است ازاینکه نظریات خود را نگوید واشاره میکند که به او خیانت شده است. شاه سبک مغز سرخود را پائین انداخته وتامل میکند؛ اما هیچوقت ازمعلومات ومشوره های داده شده استفاده نمیکند. وزیر او برخوردهای او را طوری هدایت میکند که اورا خوشحال نگهداشته و از مغزش خاطرات غیرمطلوب راجع بخودش را دورسازد.

افغانها با حملات دلیرانه روزانه بالای محاصره کنندگان، خود را متمایز میسازند: بعضی اوقات یکدسته محدود سواره ازشهربرآمده وبالای یک قطعهٔ بزرگ پیاده پارسی حمله نموده وبدون گرفتن اسیر یا کشتاربزرگ برنمیگردند؛ گاهی دستهٔ تا مرگ آخرین فرد خود میجنگد: دردست ایشان

همیشه شمشیروجود داشته وکشندۀ کامل میباشد. آنها روزی بالای دوقطعۀ شاغاسی واقع درتاله- بنگی حمله نموده، 400 نفررا کشته ودوتوپ ایشان را میبرند: فرمانده ایشان، سرتیپ حاجی خان، با بسیاربی تدبیری درشب قبل بداخل خط خود 100 افغان را اجازه میدهد که التماس بخشندگی و همدردی نموده واطمینان میدهند که آنها طرفدارمحمد شاه میباشند، چون امکان نداشتند ازشهرفرار نموده وبایشان بپیوندند. سرتیپ اعتماد نموده و بآنها اجازه میدهد که با سربازانش یکجا شوند، آنها درنیمه شب برخاسته، سلاحهای سربازان خوابیده را گرفته وبکمک 200 نفردیگرایشان که آنها را دنبال نموده ودرپشت تپه ها خزیده اند، یک کشتارهولناک براه انداخته و بعدا با اسیرساختن کپتان توپچی ودوتوپ عقب مینشینند.

ارتش پارسیان با این یورشهای بدون وقفه بستوه آمده وهرگزجواب متقابل نمیدهد: لذا بمشکل میتوانند خود را نگهدارند، چون تدارکات ازفواصل دورآورده شده وغالبا توسط طرفداران افغانها که درمناطق اطراف قرار دارند، قطع میشوند. حومه های هرات میتواند بازارهای قرارگاه را برای مدت سه یا چهارماه تامین نماید، درحالیکه اگراین منابع بصورت درست اداره میشد، میتوانست مدت سه چند را تکافو کند؛ اما این منابع، ضایع و سوئ استفاده شده وزیاد طول نمیکشد که سربازان نیمه- گرسنه محمد شاه به شبدرروی آورده ودرجستجوی علفهای وحشی برای ارضای گرسنگی خود میشوند. آنهائیکه درغارت وچپاول مهارت دارند، بعضی اوقات می توانند مقدارکمی جواری یا جو بدست آورند که ازآن نان درشت تهیه نموده وآنرا نیمه پخته بخورند.

شهرتحت محاصره درشرایط بهتری قرارندارد؛ افغانها بدبختیهای قحطی را حتی بدرجه شدیدترازدشمنان شان احساس میکنند. آنها به نیازمندی های اولیه زندگی ضرورت دارند – یک اونس نمک بقیمت 20 س فروخته میشود؛ اسپها، شترها، قاطرها، خرها وحتی حیواناتیکه توسط مسلمانان حلال پنداشته نمیشدند، بمصرف رسیده ومردم بطورترسناکی مواجه به گرسنگی میباشند. آب کانالهائیکه شهررا تامین میکرد، توسط پارسیان قطع شده وضروربود تا به تانکهای متوسل شوند که شورمزه وناکافی میباشد، چون تعداد زیاد آنها ازخارج شهرتامین شده وزود خشک میشوند، این نیزباردیگری بررنجهای هولناک باشندگان علاوه میکند. یارمحمد نگهبانانی برتمام مخازن آب میگمارد که توسط چشمه ها تامین

شده ودرمصرف آب موجود نیزصرفه جوئی بعمل آید. بازارها، میدانهای عمومی ومساجد پرازگدایان میشوند؛ مردم جهت اثبات رنج خویش، اجساد همشهریان مرده ازگرسنگی را درمیدان میگذاشتند، اما روسا خود به نهایت رسیده وفقط میتوانستند آنها را باکلمات وکنارکشیدن عبوسانه تشویق نمایند. این دهشت وخوف، بالاخره با ختم شدن مهمات افزوده میشود. این درست است که یارمحمد خان فرمان میدهد بعضیها ساخته شوند، اما یا مواد شان خراب است یا کارگران جاهل میباشند، چون پودردرتوپ سوخته ومرمی آن فیرنمیشود.

مدافعین اصلی شهرکه درآغازمحاصره 4 هزارمیباشند درماه اول عملیات به نیم این تعداد میرسد، بعلت فراردراثردسایس روس ها، پارسها وسایر ضایعات عملی؛ اما ازاینکه افغانها تقریبا تماما ازتولد سربازاند، یارمحمد صفوف خود را با سوداگران وکارگران پُرمیکند. آنهائیکه مصروف دفاع محل تا آخرین دم است، درراس آن وزیر، پسرکاکای وزیرسرداردین محمد خان و کپتان پاتنگر قراردارند؛ اما کسانیکه طرفدارتسلیمی بوده و بنام شاه کامران کارمیکردند، روزانه توطئه نموده واغلبا کوشش میکردند تا شهررا به محاصره کنندگان تسلیم کنند؛ لذا یکتعداد افغانهای دلیروجود داشتند که مجبوربودند هم حملات دشمن ازبیرون دیواررا عقب بزنند وهم توطئه های هموطنان خود را درداخل دیوارخنثی سازند؛ مگراین منازعه کوتاه مدت است، چون خاینان بادیدن بی ثمربودن بیوفائی خود درقرارگاه محمد شاه پناهنده میشدند، باستثنای شاه نام نهاد ایشان یعنی شاه کامران، که درارگ اسیربوده وازنزدیک مراقبت میگردید، جائیکه میتواند وسایل مشروبات خود را بسهولت بدست آورد؛ اوازاصراربرتسلیمی پایان نمی دهد، اما یارمحمد با احترام ظاهری باوبرخورد نموده وازمدتها است که کمترین توجهی به فرمانهای اونمیگذارد.

دربین افغانهائیکه به ارتش پارسیان میپیوندد، جلال الدین میرزا یک پسر و سردارشمس الدین خان خسربره شاه کامران است؛ اولی حاکم سبزوار ودومی حاکم فراه میباشد که یکی ازمحلات مستحکم هرات است. آنها با خود بتعداد 1000 پوپلزی ونورزی میآورند که یک تقویهٔ با ارزش برای پارسیان میباشد؛ همچنان 2000 هزاره قلعه نو که با سیاست زیرکانه آصف دولت، کاکای مادری محمد شاه، طرفدارپارسیان میشود. همین افزودی تعداد قوتها، شاه را ازضرورت پس نمودن سریع محاصره نجات

میدهد بعوض وضع ناچارارتش خودش، اوبعدا سپاسگزاری خود را باین روسا اظهارمیدارد ازطریق بخشیدن هدایای سودمند وادامه درجه آنها در ارتش پارس، وقتیکه ایشان را درعقبگرد همراهی میکنند.

گفته میشود که جنرال سیمونیچ وایم نیل پس ازعزیمت شاه به هرات در تهران باقی میمانند، ایم نیل باثرحادثه ایکه مدتها قبل پیشگوئی آنرا به حکومتش اعلان کرده بود بسیارغمگین میباشد، اما چیزی را که بطور دوامداربه پارسیان اطمینان میدهد، هرگز واقع نمیشود. اومیگوید، "در وضع موجود مالی، شاه قادرنیست 10 هزارمرد جمع نموده و به جنگ بفرستد". حقایق، پیشگوئیهای اورا توجیه نمیکند واوبمقابل آنها پافشاری میکند تا حدیکه شک میکند هرات مورد حمله قرارگرفته است، حتی پس از رسیدن ارتش بپای دیوارهای هرات؛ اما درآخرمجبورمیشود آنرا باور کند. با دانستن اینکه محاصره آغازشده ودرحال تسخیراست، با وجود توطئه های اودربین روسای پارسی ومساعی بیهوده اجنت او کلونل ستودارت برای وادارساختن شاه بعقب نشینی، چنان هشدارومصمم میشود که خودش ازقرارگاه شاهی دیدن کند. این درست است که اوهیچ فرمانی ازحکومتش ندارد تا این مسافرت را انجام دهد، اما خود را با یک فرمان بسیارغیرمستقیم ازگورنرجنرال هند تامین نموده ودر8 مارچ 1838 بپای دیوارهای هرات میرود. سردی استقبال وناخوشی معلومدار درسیمای شاه، هردپلومات کمترسخت ازاورا میترساند؛ اما با وجود نداشتن دستور، اومسئله عقب نشینی تازه را با سرسختی معمولی اش مورد حمله قرار داده وتمام مناقشاتی را بکارمیبرد که دپلوماسی و یا حتی تهدید میتواند باعث وادارساختن شاه به عقب نشینی شود، مگربدون پیروزی.

اقتباس زیرازاثرایم الکساندر توماس میباشد که رهنمای من درتمام مذاکرات بین روسیه، پارس وبرتانیه کبیربوده است. این اثرعالی بسیار خشک است، بآنهم نمیتواند مانع من ازمشوره با اوشود؛ طولانی بودن آن مجبورم ساخت تا خلاصه آنرا تهیه کنم؛ خلاصه آنرا من تقریبا کلمه به کلمه میدهم، ولی اوضاعی را علاوه میکنم که فراموش شده است – من مونز توماس را مسئول نظریات نامطبوع اومیدانم. این مولف میگوید، "ایم نیل فشارآورده وتهدید میکند، اما شاه معذرت میخواهد طوریکه اوبا ایلیس میکند – اویک اجنت آزاد نبوده، ازرنجانیدن حکومت روس با ترک نمودن محل میترسد؛ اگراومیدانست که با خطرازدست دادن دوستی

حکومت برتانیه مواجه است، آنقدردورنمیرفت؛ اگرایم نیل درموقفی قرارمیداشت که مطلع میشد اگربیکبارگی بازنایستد، توسط برتانوی ها مورد حمله قرارمیگیرد، بیکبارگی میایستد: با اوباید صحبت شده باشد، برتانیه بزرگ طوری برخورد میکند که بمقابل روسها پشتیبانی میشود.

ایم نیل سعی نهائی نموده و زمان بدست میآورد: اوازمحاصره کنندگان به محاصره شدگان میرود، ازشهربه قرارگاه با انتقال، دیکته وتغیر امتیاز هردوجانب؛ اما وقتی اوبداخل هرات میرود، محتاط است تا میجر دی ارسی تاد توپچی را با خود بگیرد، بخاطراینکه اوشاید کپتان پاتینگررا با مشوره هایش کمک کند. بآنهم با درنظرداشت پشتکارو مذاکره، نماینده برتانیه درتعین مقدمات صلح موفق میشود، وقتی سفیر روس به قرارگاه پارسها میرسد؛ یک بسته نیزازطرف لارد پالمرستون بتاریخ 12 فبروری 1838 میرسد که حاوی خلاصۀ لارد دیورهم، سفیربرتانیه درسنت پطرزبورگ بوده ودرآن گفته میشود، "کونت نیسیلرود میگوید اومتیقین است که وزیرما غلط فهمانده شده، کونت سیمونیچ هیچوقت مشوره تسخیر هرات به شاه را نداده که باو نسبت داده شده است". لذا لارد پالمرستون حاضرمیشود ثبوت تازه به اجنت خود ارسال کند، باوجودیکه معلوم میشود لارد نیزبطورکامل توسط اظهارات لارد دیورهم متیقین نشده، چون اوبا بزدلی ازایم دی نیسیلرود میخواهد که کونت سیمونیچ و فراریان روسی استخدام شده درارتش پارسیان ازتهران فراخوانده شوند؛ بآنهم این مانع نمیشود تا به ایم نیل بنویسد که جنرال ازنظربد او رنجیده وتوصیه میکند که درآینده کمتر مشکوک بوده وبا دوستانش بخوبی زندگی کند؛ معلوماتیکه بعوض خاموش ساختن، باعث افزودن تیل درآتش میشود. اولین اثرآن نقض مقدمات صلح است که نماینده برتانیه هردو جانب را راضی ساخته بود؛ دومین اثرآن اعاده فوری نفوذ کونت سیمونیچ درشورای شاه میباشد، درحالیکه ایم نیل آنرا میبازد. این نامه لارد پالمرستون تمام قدرت عمل اورا ازبین میبرد، چون دربرگیرنده یک کلمه درباره هرات یا ذکری از روسیه نمیباشد؛ قرارمعلوم این امرباعث کاهش نتایج حاصله بمسئله ثانوی یعنی تفاهم بین دودپلومات میشود.

ایم نیل دیگر چیزی برای گفتن ندارد؛ اعتباراوسریعا ازبین میرود، وقتی دیده میشود که اوپشتیبانی نمیشود؛ انواع رنجش وبیحرمتی بالای انگلیسها گذاشته میشود؛ روسیه که فراریان خویش را فرا میخواند، خواستار

خروج تمام افسران انگلیسی ازخدمت شاه میشود؛ توسط یکی ازاین تصادف ناخوشایند است که لارد پالمرستون همیشه خود را درمعرض دوستان مشکوک گذاشته وآزردگی ببارمیآورد، ازافسران انگلیسی خواسته میشود که ازقرارگاه خارج شوند، فقط هنگامیکه ایم نیل فرمان میگیرد که آنها درخدمت شاه باشند تا زمانیکه خودشان مجبورنشوند قلمروپارس را ترک کنند (بسته 10 مارچ 1838) اوتقریبا بآخرخط رانده میشود – اوباید تمام روابط دپلوماتیک با شاه را قطع کرده وبدون باز نمودن رسمی هرگونه بحثی بارتباط دسایس روسها عقب نشینی کند. او روابط را قطع نموده وبا رنجش مشکوک وتقریبا ناچیزازدربارپارسیان عقب نشینی میکند. بدون توجه به فرمانهای شدید محمد شاه مبنی براینکه هیچکس نباید با هرات ارتباطی داشته باشد، ایم نیل با داشتن رابطه مخفی با محاصره شدگان ادامه داده ویک قاصد با بعضی بسته هائیکه بآدرس اومیباشد توسط قراولان پارسی اسیرمیشود؛ شاه پارس حق داشت تا بیشترخشمگین میشد، اما اوفقط نامه ها را به نماینده برتانیه فرستاده و خواهش میکند تا خود را افشا نسازد و دیگران آنرا کشف نمایند. شاید کمترحاکمانی چنین اعتدالی درچنین موارد نشان دهند، اما ایم نیل خود را با این عمل آزرده نشان داده، آنرا تجاوزبه حق خود دانسته واصراربه معذرت خواهی ازطرف صدراعظم میشود؛ این نظر رد شده واو این رد را بحیث اساس گسستن با حکومت پارسیان قبول میکند. بدون درنظر داشت دشمنی دوامداررروسیه که برای سه سال حصارهای هند برتانوی را تهدید میکند، ایم نیل گسستن حکومت خویش با شاه را قرارذیل اعلام میکند:

"مشهد، 25 جون 1838.
پس ازاتمام تمام وسایل مشوره برای وادارسازی حکومت پارسیان برای جبران وقناعت بخاطرخشونت درمقابل قاصد ودانستن اینکه نمیتوانم چیزی دریافت نمایم، مجبورم نه فقط متعاقب ارادهٔ آشکارحکومت پارسی مبنی برجواب ندادن به تقاضاهای من، همچنان بخاطراستقامت درمسیر اقدامات بمقابل من درقرارگاه که باعث پائین آوردن مشخصهٔ وظیفه در تخمین پارسیان وافغانان است، جهت ترک دربار، من درراه خود درمرز های ترکیه هستم، جائیکه امیدوارم هدایات بیشترازجنابعالی اخذ نمایم. اینکه حکومت پارسی چه مسیری را دنبال خواهد کرد من نمیدانم: بعضی اقدامات عمومی جبران برای اثبات بمردمان پارس وآسیای میانه که ما

حاضربه قبولی توهین نبوده وحتمی میدانم – من نمیگویم که موقف ما اعاده گردد، اما میخواهیم ازاعتبارات واحترام برخوردارباشیم. پارسیان وافغانان درقرارگاه شاه با تعجب دیدند که حکومت پارسی یک هیئت برتانوی را بحیث یک پدیدهٔ تحریمی معامله نموده وافرادی را مجازات نمودند که جسارت نگهداری یک رابطهٔ اتفاقی با ما بوده اند؛ درحالیکه بعضی اعضای هیئت روسی تهدید نموده افرادی مجازات شوند که بطوراتفاقی درخیمه من ملاقات نموده وتدابیراتخاذ نموده بودند تا مانع افشای آنها شود.

اودرماه می 1838 قبل ازاینکه قرارگاه را ترک کند، نماینده برتانیه میجر تاد را بنزد لارد اکلند گورنرجنرال هند میفرستد با بسته ایکه حاوی معلومات درمورد گسستن رابطه میباشد. پس ازعبورسریع افغانستان، میجردرجولای به سیمله رسیده، بنزد لارد رفته واو از اهمیت نامه های که بدستش رسیده بسیارتحت تاثیرقرارمیگیرد؛ این نیزتائید میشود که این موارد علت تصمیم اوبخاطرجنگ کابل درسال آینده بوده است.

درآستانه عزیمت ازقرارگاه ایم نیل اجازه میگیرد تا یکباردیگربشهررفته وآخرین کوشش برای سازش بین پارسیان وافغانان را انجام دهد، اما بعوض اجرای وعده خویش، معلوم میشود او بآنجا رفته است تا هدایای به شاه کامران وطرفداران اوبدهد تا وادارشوند پروژه تسلیمی محل را تقبیح ومحکوم کنند. روزبعد اوبنزد شاه رفته ومیگوید که هراتیان نمیخواهند در بارهٔ صلح بحث نموده واو باید محاصره را بردارد. با رد نظراو توسط شاه، تصمیم میگیرد برای هدایات بیشترحکومت خویش منتظربماند، در 11 اپریل 1838 اوچنین مینویسد: قرارمعلوم، مسئله هرات مسئله تمام افغانستان است، برای هیچکس پوشیده نیست که حکومت برتانیه مایل است مانع سقوط آن شود، درحالیکه روسها برخلاف، مایل اند تا آنرا دردست پارس ببینند".

فصل 18 – نامه ایم نیل

نامه ایم نیل به مجتهد اصفهان، عدم ادامه نیمه- تدابیر لارد پالمرستون، اشغال جزیره کارک توسط انگلیسها، کاپیتان ویکوویچ درکندهاروکابل، برگشت اوبه قرارگاه پارس با نمایندگان این دوقلمرو، معاهده بین پارس وکندهار، اعلامیه شدید لارد پالمرستون به حکومت پارس، رسیدن جنرال سیمونیچ به قرارگاه پارسیان، دلیری پارسیان، مخالفت حاجی میرزا با کونت سیمونیچ، قبولی پلان حمله کلونل سیمینیایو، تجدید عملیات محاصره، حمله، خیانت روسای پارسیان، کشته شدن جنرال بوروفسکی ودفع پارسیان، زخمی شدن کلونل سیمینیایو، استعفای او وعدم قبولی آن، ارتقای او به رتبه جنرالی واخذ نشان پارس، رسیدن اخطاریه انگلیسها به قرارگاه پارسیان، برخورد هراتیان درجریان حمله.

+ + +

ایم نیل بمشهد رسیده وخشم خویش را بمقابل پارسیان اظهارمیدارد؛ او مسایل را بحدی میرساند که عمل اومورد سوال قرارگرفته ودرواقعیت میتوانست مورد تحریم ملل متمدن قرارگیرد.

محمد شاه بهنگام تخت نشینی با سه کاکای مخالف خود ملاقات میکند، یکی، صفت دولت حاکم اصفهان است که دریک نیمه اغتشاش بمقابل او توسط سید محمد باقر مجتهد بزرگ شهرپشتیبانی شده و قدرت زیادی بالای مردم دارد؛ درحقیقت اومیتواند مردم را با یک کلمه بپا خیزاند. نماینده برتانیه میداند که پس ازسقوط صفت، رئیس اسلام باید احساس خشم ونارضایتی بمقابل محمد شاه داشته وحتی آنرا پنهان نمیکند؛ لذا ایم نیل یک نامه خشمناک به سید نوشته ودرآن اشاره میکند که باید بمقابل حاکمش یک جنگ مذهبی را تبلیغ کرده واو را متیقین میسازد که این عملش مورد پشتیبانی برتانویها قرارگرفته ومیگوید اوبا مردم پارس تماس داشته وفقط با شاه بی ارزش ایشان قهرمیباشد. خوشبختانه مغز روشنفکرانه سید محمد باقراین کوشش را با روشنائی مناسب دیده، نامه ایم نیل را به شاه فرستاده و به نماینده اش چنین جواب میدهد: "پارسیان همیشه با وابستگی به شاهان خویش قابل توجه بوده و بتو، یک نماینده اروپائی چه مناسبت دارد تا طوفان درکشوری ایجاد کنی که انگلیسها همیشه مطابق به قوانین مهمان نوازی درآن، استقبال شده اند". لذا توسعهٔ یک شرارت عظیم متوقف میشود. مونسیر توماس میگوید، "ایم نیل هنوز به تبریزنرسیده که ازلارد پالمرستون جواب یکی ازنامه هایش را می گیرد، قبل ازآنکه گسستن روابط با حکومت پارس را اعلان کرده بود.

پس ازاینکه کاسه صبراولبریزشده وکمترین امیدی برای عقل وثبات نمانده، اجنت برتانیه ازلارد خود اجازه عمل پرانرژی بنام برتانیه کبیر دریافت میکند.

"لارد پالمرستون گفته است، به شاه باید گفته شود که حکومت برتانیه در این تهاجم، یک دشمنی کاملا ناسازگاربا روحیه اتحاد دربین پارس و برتانیه کبیررا درک نموده است.

درعین زمان یک ناوگان انگلیس ازحکومت هندی به ساحل پارس پیاده شده واختیارجزیره خارک را بدست میگیرد. بمجردیکه ایم نیل اطلاع حاصل میکند، کلونل ستودارت را بحیث حامل یک اخطاریه به قرارگاه محمد شاه فرستاده واطلاع میدهد که برتانیه بزرگ تصمیم دارد تا برنامه اشغال اودرافغانستان را متوقف سازد، اگرفورا محاصره هرات برداشته نشود، تسخیرخارک توسط انگلیسها با اقدامات بیشتروبسیارمهم دشمنی ازجانب ایشان دنبال خواهد شد".

انگلیسها بیخبرازاین نبودند که با این اقدامات نمیتوانند بدون ایجاد پیچیدگی تازه منافع، حمله نموده وغرورانگلیسی آنقدرعجول نیست تا نتواند خود داری نموده ودرزمان مطلوب، به یک سیاست خونسردانه تعویض نکند. بدون جرات اینکه بطورمستقیم به دربارروسیه برود، او احترام نموده و با یک حملهٔ جانبی عمل میکند، تا اگربتواند آنهائی را هشدارو مشوش سازد که سعی دارند توسط مانورهای آنها بهره مند میشوند. بآنهم ایم نیل با آخرین نامهٔ رسیده مسلح شده وکاملا میتواند با آزادی، عمل یا تهدید نماید، اما این قدرت بسیارناوقت رسیده وفرصت ازدست رفته است؛ گسستن با محمد شاه تکمیل شده و نماینده برتانیه در جواب خود به لارد پالمرستون فقط میتواند ازبسط شرارت اطلاع دهد.

قبلا گفته شد وقتی ارتش پارس ازتهران مارش میکند توسط یک افسر روسی بنام ویکوویچ همراه میشود که آنرا درنیشاپورترک کرده وتعداد بیشمارحضارشاه وصدراعظم اورا دربرمیگیرد: پس ازاینکه اوبه کندهار میرسد درمدت 12 روزیک معاهده تعرضی ودفاعی با کهندل خان سردار مستقل این قلمروبامضا میرساند. پس ازاین اوبکابل رفته وچندین ماه در آنجا میماند. برنیس که مدتی دراین شهراست، با آمدن افسرروسی، توسط

حکومتش باجرای وظیفه بسیارمشابه به افسرروسی گماشته میشود؛ یعنی عمدتا هموارسازی اختلافات موجود بین امیرکابل ومهاراجه پنجاب.

ویکوویچ دراول توسط دوست محمد بخوبی استقبال نمیشود، زیرا تمایل اوکاملا بطرف انگلیسها است؛ اما امیر با دریافت تردید و بیعدالتی در میانجیگری تقاضا شده ازلارد اکلند برای حل مشکلات موجود بین او و رنجیت سنگه، مجبورمیشود تا بجانب روسها وپارسها دوربخورد.

وقتی دپلومات روسی کابل را ترک میکند توسط یک افغان سید بنام یحیی همراه شده و امیراو را بنزد محمد شاه میفرستد تا مذاکرات ویکوویچ را دنبال کند؛ آنها چند روزدرکندهارمانده وبا محمد عمرخان پسردوم کهندل خان همراه میشوند که توسط پدرش دروظیفه مشابه سید ازکابل همکاری کند. این سه شخصیت زمانی به قرارگاه شاهی درهرات میرسند که ایم نیل آنرا ترک کرده وقدردانی اوازنتایج سفارت افسرروسی قرارذیل است.

او بحکومت خود مینویسد، "قبل ازاینکه قاصد من (کلونل ستودارت، حامل اخطاریه) به شاه پارس برسد، یک معاهده بین شهزاده کندهارو اعلیحضرت پارس عقد شده وسفیرروسی بطوررسمی ازاجرای فیصله های منعقده توسط هردوجانب تضمین میکند. یک معاهده دارای عین خصوصیات درحال تکمیل با کابل است وکپتان ویکوویچ که توسط شاه درقرارگاهش پذیرفته شده وبرای باردوم ازطریق کندهاربآنشهرمیرسد، با مجموعه هنگفت پول بخاطرپایان دادن به تنظیمات فرخنده آغاز شده جهت برقراری سلطه پارسیان وتفوق روسها درتمام ایالات افغان. تمام منطقه ازمرزهای روسیه درآراکس تا سواحل اندوس توسط اجنتهای مسکوبطورمخفی مورد مداخله قرارگرفته، یکتعداد بطورآشکارودیگران بدون وظایف نمایان، مصروف ایجاد خط نفوذ میباشند، نتنها مخالف نظرات و منافع برتانیای کبیر، بلکه امپراطوری او را درشرق مزاحمت وتهدید میکند".

مونز توماس میگوید، "لارد پالمرستون به ایم نیل در27 جولای 1838 جواب داده ومیخواهد مخاطرات تازه وشرمندگی های گفته شده توسط اجنت خود را دفع کند، اودرآخرازحوصله ووقت گذرانی که تا اینزمان

بمقابل پارس دارد صرفنظرمیکند؛ اودرمعاهده 1814 هیچ دلیلی برای سکون سیاسی پیدا نمیکند، طوریکه اودرآغازتصریح کرده است، اما حق کامل مداخله درشرایط معاهده بطورواضح انکارمیشود: چیزدیگری آشکارترازاین نیست. دراینجا گفته میشود: اگرجنگ بین افغانها وپارسیان اعلان شود، حکومت انگلیس بطرفداری هیچیک مداخله نخواهد کرد، مگرمیانجیگری آرام اگرتوسط هردوجانب خواسته شود". لارد او پیشتر میرود، حتی تا حدیکه هرگزقبلا نکرده وراضی نشده تا نفوذ روسها را بحیث یک لغزش دایمی برای پارس و بحیث دام کشنده نشان دهد که پارس بخاطرخودش ومنافع خودش اطمینان نکند، او قویا ادعا میکند که: پیشنهاد روسیه برای صلح ورفاه برتانیای کبیرخصومت آمیزبوده است.

مونز توماس میگوید، "این یک سعی بزرگ است، اما سعی بیهوده وآنهم پس ازرسیدن به آخرخط با پارس که بیمقصد وبی نتیجه است". معلومات آتی اقتباسی ازنامۀ لارد پالمرستون به ایم نیل مورخ 27 جولای 1838 وزارت خارجه است: "من بشما هدایت میدهم به شاه پارس گفته شود در حالیکه روحیه وفحوای معاهده بین پارس وبرتانیه کبیراینستکه پارس باید یک مانع دفاعی برای مالکیت برتانیه درهند بوده وحکومت پارس باید با برتانیه کبیردردفاع هند برتانوی همکاری کند، معلوم میشود که برخلاف، شاه درواژگون سازی ایالات بین پارس وهند مصروف است که میتواند موانع اضافی دفاع برای مالکیت برتانیه بوده و دراین عملیات، اوبطور آشکارخود را با یک قدرت اروپائی برای مقاصد پذیرفته شده غیردوستانه با منافع برتانیه وصل نموده است، اگرمطلقا دشمنانه نباشد؛ دراین اوضاع وهم بخاطراینکه اوداخل اقداماتی شده که کاملا مخالف با روحیه ونیت معامله فوق الذکراست، برتانیه کبیرخود را آزاد احساس میکند که بدون مراجعه بآن معامده تدابیری اتخاذ کند، با درنظر داشت منافع وامنیت قلمروهای خود طوریکه لازم باشد".(محمد شاه مدتها قبل ازبرتانیه کبیر این کنوانسیون را تقبیح ومحکوم کرده بود؛ وقتی ایلیس و ایم نیل فشار آورد تا آنرا رعایت کند، اوگفت این معاهده ازروزی ازبین رفته که کابینه لندن عدم پرداخت هزینۀ را فیصله میکند که باید برتانیه کبیرتوسط همین معاهده به تهران پرداخت میکرد. فیریر).

مونز توماس اظهارمیکند، "لارد پالمرستون درنگهداری اتحاد پارسیان ناکام میماند آنهم درزمانیکه میتوانست توسط اعتدال واستقامت انجام داده

وحالا که ازبین رفته است، خشونت وتهدید را برای ازسر گیری آن اختیارمیکند. این حکومت برتانیه بود که بی تصمیمی دراثرترس روسها را اختیارنموده، درآخریک خط نهائی یا افراطی اتخاذ کرده، نه بمقابل روسها که همیشه با تمکین همراه بوده است – نه بمقابل پارس که دشمنی محکم خویش را تحت حمایه تزارنگهمیدارد – بلکه بمقابل تمام شرق که میخواهد با قدرت برتانیه کبیروحشت زده شود وآنهم پس ازنمایش ضعیف اودرجریان چهارسال. حالا باید پارس را ازعمقی بیرون کنیم که دراتحاد روسها افتیده ورفتاربزرگی باید فقط ازنام انگلیس اجرا شود؛ ازضعیفی مبارزه خود با اقدامات تزاردرپارس که بصورت تلخ آمیزی پشیمان ونادم است، حالا میخواهد توسط یک صاعقه درافغانستان متوقف شود: ترس پیشبینی ازفعالیت خستگی ناپذیردپلوماسی مسکویها آنقدربزرگ بود که فکرمیشد ترجیحا باید آنرا درآغازازبین برد". ما خواهیم دید که این سیستم جدید بکجا رفته وآنرا بربنیاد ثمرات آن قضاوت خواهیم کرد.

جنرال سیمونیچ تجدید فکرنموده ومیخواهد تهران را ترک کند وقتی او میبیند ایم نیل به قرارگاه شاهی رفته و به تناسبی که استقبال سفیربرتانیه سرد ومحتاط است، شیوه اعلیحضرت درمهربانی به روسها واشتیاق او مایهٔ خشنودی میباشد؛ ازآنجا که ایم نیل توسط حکومت خودش پشتیبانی نمیشود، آن نفوذی را ازدست میدهد که وقتی دربدست آوردن آن موفق بوده وحتی به گسستن با دربارروسها میانجامد، جنرال سیمونیچ بیش از هروقت دیگرقدرتمند شده وشاه برخلاف مشوره صدراعظم خود، وفادار جسمی و روحی اوبوده است. این دپلومات اهل دالماس بوده، در ارتش فرانسه درسالهای 1812 یا 1813 خدمت نموده، توسط روسها اسیرگرفته شده وپس ازسرنگونی ناپلیون بخدمت آنها درمیآید. این درست است که او شاه پارس رابا احترام زمخت معامله میکند وعلت آن تا اندازهٔ، ضعیفی یا خوش طینتی شاه میباشد که نوعی ازستایش تمام آنهائی را دربردارد که درخدمت آن امپراطوربوده اند؛ پس ازاینکه توسط سفیر روسیه بخاطر فریب ونیرنگ بکاررفته ازآغازمحاصره شدیدا توبیخ میگردد، شاه به ستاد ارتش خود فرمان میدهد تا بعد ازاین درمطابقت با هدایات سفیر روسیه عمل نماید.

حاجی میرزا آغاسی، با عقیم شدن نقشه های عقب نشینی اش، تا حدیکه امکان دارد میخواهد این فرمانها لغوشود، اما بیهوده است. اوبعدا سعی

میکند تا اثرات آنرا ازطریق اظهارات سوئ نیت درتهیه مواد، مهمات و ذخایرضروری برای امورات ضروری توسط ترتیبات جدیدیکه اتخاذ شده، فلج سازد. اوحتی آزردگی بمقابل جنرال سیمونیچ را پنهان نکرده و نظرخود را بصورت قطعی ابرازمیدارد. اوبه مترجم اظهارمیکند، "چرا من هرات را بگیرم؟ چرا من یکتعداد مردمان بیگناه را بخاطرگناه یک فرد هلاک سازم؟ - بخاطریارمحمد خان، که تمام عواید ولایت را بنفع خود جمعآوری نموده، بعوض پرداخت باج برای من؛ چه کسی غارت افغانها بالای تجاران پارس را اجازه داد. بعدا برای من ناممکن است هرات را با سربازان پرخور و بیکاره خود نگهدارم، به مجردیکه آقای محل شوند، فقط درباره خوردن پلو وسرگرمی با زنان فکر میکنند. افغانها محموله سبک دارند، چون آنها چیزی ندارند که ببازند، روزی برگشت نموده وگلویشان را خواهد برید. درپهلوی آن، شما آن پشتیبانی مادی را که بمن وعده کرده بودید، ندادید؛ برخلاف، شما فراریان روسی را نیزگرفتید: تمام اینها باید شاه را وادارسازد تا این محاصره ناخوشایند را بردارد که منطقه را خراب نموده ومشکلات با انگلیس ایجاد میکند".

اما جنرال سیمونیچ کسی نبود که توسط این مرد پیرلجوج ممانعت شود. اوفورا برای جنرال سیمینیایو میفرستد که برخورد مستقیم او مورد احترام بوده وتا اندازۀ اورا بخاطرتاخیردرشیوۀ عملیات سرزنش میکند. کلونل خود را با نشاندادن اینکه گناه او نبوده تبرئه میکند، طوریکه خیانت و احساس مریضانه عمومی اورا مجبورمیسازد تا خود را پس ازچند روز اول محاصره کناربکشد؛ درعین زمان او پلان حمله ایرا باوتسلیم میکند که هفت ماه پیش به شاه پیشکش نموده، اما هرگزامراجرای آن داده نشده است. جنرال از لیتنانت کلونل بلاریمبرگ، افسرانجنیران روسی وابسته به سفارت خواهش میکند تا کارخندق ها را بررسی نموده وبا سرعت ممکن، گذارش آنرا تقدیم کند. ایم بلاریمبرگ بزودی متیقین میشود آنها به شیوه عمل میکنند که کاملا مخالف قوانین عمومی جنگ بوده، مسیر عاقلانه عبارت ازقبول پلان کلونل سیمینیایوبوده وتوسط جنرال سیمونیچ پیش برده میشود. چوب پرکاری و سبدسیمی فورا بتعداد زیادی ساخته میشود؛ چون سربازان کاردیگری نداشتند بجزاینکه معاش خوب داشته باشند، سفیرروسی ازخزانه خود پول ضروری برای ایشان فراهم کرده و مطابق آن عمل میکنند، اما روسا را ازخود دورمیسازد، زیرا او هرگز نمیتواند حرص آنها را ارضا سازد. آنها طلای انگلیسی را بحیث پادزهر

آرامبخش بعلاوه جانفشانی خود گرفته وبسیارخوش میشدند که پول روسها را نیزبحیث یک محرک درجیب خود بگذارند؛ اما جنرال باین فکرمیباشد که نباید ازایشان کمک خواسته وبآنها یک پول ندهد که باعث انگیزش هزاران توطئه ازجانب آنها گردیده وپلان حملۀ جدید را مغشوش میسازند. مواد آتی از یاد داشتهای جنرال سیمینیایو گرفته شده که گزارش تقریبی عملیات را بدست میدهد.

دراینجا گفته شده است، "ما برای هشت ماه بدون نتیجه جنگیدیم و4 هزار سربازمعیوب شدند که درپارس تقریبا بمعنی مردن است، چون زخم ناچیزی نمیتواند موفقانه معالجه شود، مگرتوسط منجمین که عنوان طبیب را بدون داشتن کمترین دانش مربوط بآن دارا هستند؛ در پهلوی آن، وقتی ارتش درمیدان جنگ است، آنها بطورخاصی ازمسیرراه دورساخته می شوند.

پس ازگذشت هشت ماه وبدون هرگونه نتیجه قناعت بخشی که درجریان آن ضایعات سنگینی را متحمل شدیم، اعلیحضرت پارس با مشوره جنرال سیمونیچ، خواستارایجاد یک شورای جنگی شده وشخصا ریاست آنرا به عهده میگیرد. پس ازپیشنهادات متعدد، کم وبیش غیرمعقول، نوبت بمن رسیده ومن به پلانی رجوع کردم که درآغازمحاصره پیشکش نموده بودم. این امریک طوفان هولناک برضد من برپا میکند؛ حتی یک رئیس هم خود را دراین خط عملیات منظم وخوب محدود نساخت. هریک اصرار براین داشت که بطورجداگانه وبا قوت خود عمل نموده و برای خود ادعای افتخارگرفتن هرات یا پیروزی های ممکن دیگررا میکردند: لذا با یک صدا پلان مرا رد نمودند. بآنهم من با مخاطب ساختن اعلیحضرت، که معلوم میشد با نقاط نظرافسرانش موافقت دارد، خاطرنشان ساختم که احمقانه خواهد بود اگرمنافع عامه را بخاطرافراد قربانی ساخت؛ هرقطعه در خندقهای که من بازکرده ام نقش خود را مطابق به قوانین جنگ خواهند داشت؛ درحقیقت شهرمیتواند فقط بنام محمد شاه تسخیرشود که اوباید افتخارپیروزی را داشته باشد، بدون کمترین کاهش ازدرخشانی ایکه مربوط جنرالان است. این مشوره شاه را خشنود میسازد؛ چون چیز دیگری نبود که شورا را وادارسازد تا عین نظرات را داشته باشد، فورا فرمان داده میشود که حملات بالای کنج خواجه عبدالحمید تحت هدایت من آغازشود. اما من هنوزموانع زیادی درساختمان خندقهایم داشتم و این

کاملا مربوط به اراده جنرال سیمونیچ بود که من میتوانستم قسمتی ازآنرا برطرف سازم. طورمثال، یکروز، دروسط یکی ازمشکل ترین کارها، شاه برایم شخصی فرستاده وفرمان میدهد تا یک پل بر روی یک دره تنگ وعمیق بفاصله 20 میل ازقرارگاه ساخته شود که باید چندین روز را دربرگرفته ودرجریان غیابت من، خندقها ضرورتا باید تعطیل باشند. خوشبختانه لیتنانت کلونل بلاریمبرگ برشاه غالب میشود تا این فرمان را فسخ کند.

من اولین خندق خود را دردورترین مخروبه محله عربها بازنموده ودر 437 یاردی {حدود 400 متر}خندق کنارشهررسیدم، من سواره روهای بزرگ و فراخ ساختم، با استعمال سیمهای سبدی، صخره ها وچوبکاری ها که بارتفاع 326.5 فت {حدود 100 متر} میرسید؛ این ارتفاع برای جاسازی راه پوشیده ثانوی کافی نبود، اما یکی ازآتشپاره های ما دارای آتش عمیق بداخل خندق اولی بود. ازسواره ها دید خوبی برای امتداد جدارها درحصاروهم بامتداد راه پوشیده دومی داشتم. من درهرآتشپاره هشت عدد 12 پوندی درهرسواره گذاشته و تیرکشها را یک پرده درب جهت دفاع تقربها ساخته واین تازمانی نیست که همه چیزتکمیل شده ومن ازاین نقطه کاررا شروع کردم تا به کنارخندق کنج حمله برسم. افغانها راهروها را با چوبکاریهای برای دفاع میسازند که ازآنها انتظارنتایج بزرگ را امیدوارمیباشند؛ چون این کارهای زیرزمینی درمدت زیادی صورت میگیرد، کشف آنها ازطریق رنگ علفهای پژمرده درروی آنها مشکل نمیباشد، جهت که آنها به راه زیرزمینی خود میدادند. مسیرپوشیده که بروی خندقها ساخته شده ودردید آتشپاره من قراردارد، به دشمن توانائی میداد تا به راههایش ارتباط برقرارکند. اینها را من با کارهای مخفی ام به راههای ضد زیرزمینی تبدیل کردم. وقتی حجره های ما تکمیل وآماه شدند من دوتوپ به مسیرپوشیده فرستادم که آنرا جاروب نموده ومردمان داخل آن بداخل راهروهای زیرزمینی پناه بردند. در آنزمان من فرمان دادم که آتش شود؛ انفجارکارهای افغانها را تخریب نموده ودرزیرزمینیها خفه شدند؛ ازآنروزایشان تمام کارهای خود را ترک کرده ومن با استفاده ازاین اوضاع خندقهای خود را بدون معطلی به خندق کنارشهررسانیدم. اما افغانها با درک هدف سواره ها، اراده خود را تغیر داده وشب هنگام خاکریزیا موانعی ایجاد کردند تا راههای پوشیده ازدو جانب زاویه حمله را دفاع کنند؛ من درآن ناراحت نبودم، زیرا مکان

ضروری بمقابل آتشپاره ها آزاد بوده وآنها بهیچوجه نمیتوانستند درپیشبرد کارهای من موانع ایجاد کنند، که فت به فت تا قله استحکامات شهرادامه مییافت. من آنرا تا زمانی نقض نکردم که باندازه کافی به خندق برسم در نقطه ایکه باید ازآن عبورکنیم؛ اینرا توانستم توسط سه حجره درخارج بریده مقابل اداره نموده وتمام آنها را یکباره جریان دهم، خاک به داخل خندق انداخته وپرکاری شد. ما بعدا آتش را ازدو آتشپاره درسواره باز نمودیم که متشکل از12، 18 و24 پوندی بود. آتش این توپها در43 یارد ازکناره خندق و65 یارد ازبرج بزرگ، آنرا مورب گرفته وپس ازبه توپ بستن چهارساعته، نه فقط آن کارعظیم و وسیع بخاک یکسان شد، بلکه همچنان مجاورآن درجانب دیگرزاویه؛ من میخواستم ازخمپاره انداز استفاده کنم، اما با کم بودن، آنها گونه یا لبهای تیرکش را بهوا پراندند. در شب این روز، نتایج آن پارسیان وافغانها را متحیرساخت، ما خندق را با توته های دیواروخریطه های کاه پرنموده وصبح هنگام میتوانستیم حمله را آغازکنیم، اما با دانستن جرات دشمن وبی تجربگی سربازان خودمان، من تصورکردم وظیفه من است تا حد ممکن ازخونریزی جلوگیری نمایم، ازطریق پیشروی مارپیچ تا به قله رخنه یا شکاف، جائیکه میخواستم پیاده حمایه گردد که به شهرداخل میشوند. من بمقدارچارتراش، چوبکاری و سبد سیمی برای اعمارآن نیازداشتم که میتوانست درسه روزانجام شود، اما دسیسه درباراعث مغشوشیت من میشود؛ دراینمورد، آنها ازکاربرد ستاره ها بمقابل من کارگرفته واعلان کردند مطلقا ضروراست تا حمله درروزبعد یعنی24 جولای صورت گیرد، چون یک پیوست خوشایند آنها وعده پیروزی لغزش ناپذیررا داده است. متعاقب آن، چهارقطعه برای حمله خواسته شده وچاشت ساعت مقرربرای حمله بمحل تعین میشود.
اینوقت خوب انتخاب شده است، چون افغانها با غلبه گرمی، معمولا چند ساعت برای استراحت درنیمه روزداده وتا آنوقت پارسیان نیزچنین می کردند؛ لذا افغانها کمترفکرمیکردند اینزمان لحظه حمله انتخاب شده باشد – این درحقیقت یک غافلگیری کامل بود. اما متاسفانه، ازچهارقطعهٔ که باید مارش میکرد، فقط یکی، قراگوزلو که تعداد ایشان دراثر ضایعات به 400 نفرکاهش یافته بود، ظاهرمیشود. تقاضا این بود که فشارآورده شود، التماس این مردان فداکار برای مهمات و7 دور فی نفرتمام آن چیزی بود که صدر اعظم داده بود؛ اوکاملا خوب میدانست که قطعات دیگر که هموطنانش بودند، ماکوئیها یک فت تکان نمیخورند، او4 عدد بهرسرباز داده بود. قاصدانی که من به قرارگاه فرستادم، یکی پس ازدیگری، تا

آنچیزی را تهیه نمایند که من خواسته ام، همیشه با یک جواب مبهم برمیگشتند وخلاصه برای من ناممکن بود چیزی بدست بیاورم. ازطرف دیگر، سرتیپ حاجی خان که چند ماه قبل درجوارامام زاده برخورد بسیار ناخوشایندی داشته وفرمان داشت تا بریگاد خود را منحیث پشتیبان بخش حمله کننده نگهدارد، کاملا بجهت دیگررفته وقسمت دیگرشهررا مورد حمله قرارمیدهد. اما این انحراف ناپسند باعث برهم زدن بیشترپیروزی میشود. این 400 سربازکه خود را به شکاف رسانده بودند بزودی در معرض محافظین راههای پوشیده قرارمیگیرند؛ آنها نیمه خواب بوده و یکتعداد زیاد رفقای ایشان که به کمک آنها شتافتند، توسط آتشپاره های ما جاروب شدند که بعدا آتش آنها ازعقب نقطه حمله ما عبورمیکرد. این دسته دلیر قراگوزلو پرچم پارس را تا بلندترین قله شکاف انتقال داده و با شجاعت واستقامت خویش برای ساعتها درآنجا نگهداشته ومنتظرمهمات میمانند، درعین زمان با استعمال سرنیزه ها، خشتها وسنگها کوشش میکردند تا افغانها را دورنگهدارند که بتعداد زیاد ازپیشرو وجانب آنها آتش میگشودند. دانش انجنیری وفداکاری سربازدرچنین موقعیتی هیچ سودی ندارد. سردارافغان، دین محمد خان که فرمانده دفاع است، مثل یک قهرمان میجنگد. اوبا تفنگچه اش نبی خان رئیس شجاع قراگوزلو را ازپا درمیآورد که شجاعت ووفاداری اوشایسته سرنوشت بهتری ازاین بود، شیپورزنی قطع میشود که بانگ پیشروی داده وپرچم را بالای شکاف برافراشته بود، اما اونمیتواند آن قوت ناچیزپارسیان را به عقب نشینی وا دارد؛ مرگ رئیس فقط باعث تحریک دوچند آنها شده واکثریت ایشان مرگ درمیدان پرافتخاررا نسبت به عقب نشینی حتی یکقدم ترجیح میدهند. آنها بیهوده منتظرکمک سه قطعۀ دیگرمیباشند؛ یک فرمان مخفی آنها را نگهمیدارد. طلای انگلیسی وفرمان حاجی میرزا آغاسی دست و پاهای آنها را میبندد. سربازان مثل روندگان گودال بعضی تیاترها معلوم میشدند: هریک با صدا یا همدردی کم وبیش نظرخود را میدهد. "آنها نصب میکنند، آنها نصب میکنند؛ یا آنها هرگز نخواهند کرد". چنین بود فریادهای که این قراگوزلوهای نجیب را تا قله شکاف همراهی میکرد. من نیزکمک 400 تفنگدار قبیله گارای را تقاضا کردم که برای درست نمودن مقاصد ایشان جهت نگهداری آتش تیزودوامدار ازجانب پیش پای سواره های خندقی درپیشرو وزوایای حمله مشهوربودند، اما چیزیکه مرا شگفت زده وخشمگین ساخت این بود که میدیدم آنها ناظرین بیحرکت جنگ میباشند. این تیراندازان ماهر تحت فرماندهی یک پارسی نجیب

ویکی ازاقارب شاه بود که باید بیشترازمن علاقمند تسخیرهرات میبود؛ وقتی من باو نزدیک شدم تا احساس خود را به برخورد افرادش ارائه کنم، اوبا شیوه بسیارطعنه آمیزجواب داد: برایشان پودروتوپ بدهید که تماما خالی است، آنگاه هرچیزی که تومیخواهی خواهند کرد.

من بعدا آشکارا میدیدم که خیانت درتمام جوانب باعث شکست حمله شده وفقط یک مرد مانده بود که من هنوزباوامیدواربودم – این مرد جنرال بوروفسکی بود. اودرمرحله اول توسط انگلیسها حمایه میشد، اما خصلت غرورآمیزاونمیتوانست به تقاضاهای آنها مطابقت نماید وجنرال سیمونیچ کوشش میکرد تا اورا به روسها وصل نماید، با وعده اینکه امپراطور به موضع اودلبسته شده وتلاش بدست آوردن شناخت اوبحیث پسرشهزاده آر که اوپسرطبیعی اش میباشد. بوروفسکی هیچگونه دانش نظامی نداشت، اما دلیربوده وسربازان همیشه با اعتماد کامل ازاوپیروی میکردند؛ حدود دوبخش بدوراوصف آرائی کرده وعجله دارد تا به شکاف برسند برای پشتیبانی آنهائیکه هم اکنون درجنگ اند، اما هنوزبه خندق نرسیده که یک توپ درقسمت پائین بدن او اصابت کرده واورا نقش زمین میسازد. چشم های من بوروفسکی را در مسیرش بطرف حمله دنبال میکرد ومن دیدم که اوبشکل زخمی افتیده است؛ من همیشه درجهت مرمی فکرمیکردم که این مرمی ازتفنگ پارسیان آمده است؛ من میتوانم دررابطه بخود بگویم، من درشانه ام مرمی خوردم توسط توپی که درعقب من قرارداشت، زیرا روی من بطرف استحکامات بود.

سربازان ناخوش که دراین بدبختی تازه بسیاردلسرد شده وهم قلبا با روسای خویش خشمگین بودند، طوریکه بایشان با اهانت آمیزترین شیوه گفتم، اما ایشان درآخرمجبورشدند با تلخترین افسوس شکاف را ترک کنند که با چنان شجاعت حمله نموده وبرای 5 ساعت کشنده نگهداشتند؛ آنها باآهستگی شیپوری را اطاعت کردند که صدای عقب نشینی داده وفلج ساخته شدند، زندگان داغان این قطعۀ قهرمان با قدمهای سوگوارانه به قرارگاه خود عقب نشینی کردند. پس ازملاقات وزیروارائه گزارش از نتیجه عملیات وسرزنش او با برخورد ناسپاسش، من مثل آن مردان دلیرخود را درخیمه ام بسته و مصمم هستم تا خدمت پارسیان را برای همیشه تقبیح کنم وحتی معاشات باقیمانده خودم را نگیرم. من به حاجی میرزا گفتم که من باید استعفا کنم، اما شاه که همیشه با من مهربان وبا

ملاحظه است، فشارآورد تا این کاررا نکنم طوریکه به تشویق اوتسلیم شدم؛ بمجردیکه اووعده مرا حاصل کرد، بمن درجه افتخاری جنرال و نشان نوارسرخ شیروخورشید را فرستاد".

جنرال سیمینیایو با بیخبری کامل ازهمه آنچه واقع شده، با همان خصیصهٔ وفاداری معمولی عمل نموده وبخصوص متاسف بود ازاینکه اجرای سه روزکارش را درقله شکاف رد نمودند، چون بعدا خیانت نمیتوانست مانع تسخیراین محل مهم شود. تحت پوشش آشیانه دیدبانی (برج مراقبت) با تاجگذاری نقطه اعلی حمله، اومیتوانست یک یا دوتوپ آتشپاره را نصب نماید که آتش آن میتوانست سربازان را درنزول به شهرمحافظت کند؛ این کارآسانی نبود، زیرا جانب داخلی استحکامات بارتفاع 19 تا 22 فت بالا برده شده وتوسط خشتکاری تقویه شده که بحیث یک حایل یا پشته خدمت میکرد. دربالای استحکام یک نیمکت قراردارد که دومرد بمشکل میتواند پهلوبه پهلو بایستد وسربازان پارس درتعقیب آن باید تحت آتش کشنده محاصره شدگان ازخانه های مجاورباشند، قبل ازاینکه به پلکانی برسند که به شهرهدایت میشود: تمام اینها صورت نگرفت وقتی شکاف بدست آمد. جنرال سیمینیایو که خود را وقف مسلک انجنیری اش کرده ودر سیاست مداخله نمیکرد، کاملا بیخبرازاین بود که چرا کارسه روزه اش که اینقدرضروربود بیرحمانه رد میشود؛ اما در24 جولای 1838 توقع میرفت کلونل ستودارت به قرارگاه شاهی برسد، با اولتیماتوم ایم نیل که توسط آن شاه تهدید به جنگ با انگلیس شده، اگرمحاصره را برندارد. در 22 جنرال سیمونیچ یک بسته از دی نیسیلرود اخذ نموده وخبردارمیشود که توسط او انکارشده، ازتهران فرا خوانده شده وازاوخواسته شده تا به شاه بگوید که اعلیحضرت بعد ازاین متوقع نباشد که ازپشتیبانی حکومت روسیه برخورداراست. کونت سیمونیچ کمتردرباره خودش فکرمیکند نسبت به ناکامی معامله ایکه با چنان توانائی، قسما با قناعت و قسما با تهدید، فرمان حمله درروزموعود را بدست میآورد. اگرکلونل ستودارت تا شب نمیرسید، محل شاید توسط پارسیان تسخیرمیشد قبل ازاینکه اولتیماتوم برسد وسقوط آن میتوانست سرنوشت مختوم بوده ومذاکرات میتوانست براساس دیگری ادامه یابد؛ روسیه بعدا میتوانست بصورت مثبت درمقابل تقاضای انگلیس مقاومت کند: اما خیانت صدراعظم تمام عملیات جنرال سیمینیایو را ازبین میبرد که بخت درهمه جا مخالف او است. خود شهرمتعاقب فرارقصدی یارمحمد درنقطه تسلیمی رسیده بود.

این رئیس تصور نمیکرد که پارسیان پس ازپیشروی کارهایشان تا بآن نزدیکی، موقف خود را ببازند، وقتی جنگ به انتها میرسد او ازحمله عقب نشینی نموده و آماده فرارمیشود. بهنگام تجهیزاسپ خود، او به سربازان میفرستد تا بگوید که آنها باید تسلیم شوند، اما اوتوسط کپتان پاتینگر نگهداشته شده ودرخواست یک ساعت تعویق ازاومیکند که با گذشت آن میتواند شهر را ترک گوید اگرپیروزی سربازان دلیرش درشکاف بدست نمیآمد، وقتی وزیربه تقاضای او موافقت میکند.

افسربرتانوی که با جزئیات سیاست ومذاکره ایم نیل مجهزاست، بیخبراز عللی نبود که باعث عجله جنرال سیمونیچ به حمله میشود؛ چشمهای تمرین کرده اوبزودی درک میکند که با وجود شدت، پشتیبانی نمیشود: اومیبیند که قطعات بی اراده کاملا غیرمصمم بوده وچنین علایم مشخص را نمیتوانست غلط کند. سیاست برتانیه باردیگربرتری یافته وکپتان پاتینگراوضاع را پیشقضاوت نمیکند، وقتی اوامیدوارعقب نشینی حمله کنندگان است. دراین مبارزه هولناک، زنان افغان وتمام اطفال بالاترازسن 10 عجله میکردند تا با قوت ضعیف شان بکمک مدافعان خویش شتافته وخشتها وسنگها را بالای پارسیان پرتاب کنند. افغانها مصمم بودند اگر پارسیان موفق به تسخیرمحل شوند، اول تمام زنان واطفال وبعدا خود را ذبح کنند.

محمد شاه پس ازاین حمله برای دوماه درپای دیوارهای هرات باقی مانده، درسپتمبر1838 محاصره را برداشته وبه مرکزش عقب نشینی میکند. او هنوزبآنجا نرسیده که حکومت روسیه با خوش نبودن ازمطیع بودن، اورا مجبورمیسازد تا یکچهارم مصارف جنگ قید شده درمعاهده ترکمانشای را بپردازد.

زمانیکه پارسیان عقب مینشینند، سید یحیی نماینده کابل ومحمد عمرخان نماینده کندهار، شاه را تا تهران همراهی میکند، درحالیکه کپتان ویکوویچ که آنها را به قرارگاه معرفی کرده بود، آنها را تا کوسان، یک شهرمرزی هرات دنبال میکند؛ دراینجا اوبجنوب برگشته وپس ازبررسی نقاط مهم راههای خاف، بیرجند، دورو و فراه به کندهارمیرود. اودرآنجا چندین مجتمع کهندل خان را دارد که بهریک 5600 لیره پرداخته با درنظر داشت اشتغال آن شهزاده جهت تجدید محاصره هرات که تهدیدات برتانیه

کبیرمحمد شاه را مجبورمیسازد تا آنرا ترک گوید. متعاقب آن باید سردار محمد صدیق خان پسربزرگ کهندل خان درراس سه یا چارهزارنفرداخل هرات شده ودشمنی آغازشود. کپتان ویکوویچ 40 روزدرکندهارمانده و وقتی آن شهررا ترک نموده ومیخواهد به تهران برگردد، با رسیدن به فراه بهت زده میشود، زیرا میبیند ارتش محمد صدیق خان درآنجا خیمه زده وکاملا غیرفعال است، باستثنای تخصیص غنایم و وضع مالیات در نواحی با انتقال آتش وشمشیردرهرخانه. او یکدسته کوچک پیشروآماده نموده ولی ازشهرک کوچک سبزوارپیش نرفته اند. این تعویق کشنده که ویکوویچ اهمیت آنرا احساس میکند باعث منازعه قهری بین آن افسر و سردارافغان میشود. ویکوویچ اجرای فوری کنوانسیون بین خودش و کهندل خان را تقاضا میکند و یا درصورت تعویق بیشتر، اعادۀ 12 هزار دوکت (مسکوک طلای قدیمی)؛ اما محمد صدیق خان فوق العاده قهربوده ومیگوید، "پولی که توبمن دادی، کفایت نعل اسپهای ارتش مرا نمیکند. اگرتومیخواهی پیشروی کنم، عین همان مقدار را باید بدهی". ویکوویچ میداند که پرداخت پول بیشترضایع کردن آنست، این پیشنهاد را قاطعانه رد میکند ولی میبیند که سردار میل دارد او را مجبورکند. اوحتی بفکر غارت افسرروسی بوده وشاید با خشونت شخصی پیش میرفت اگرترس این نمیبود که شاید شاه انتقام اورا ازمحمد عمرخان بگیرد که دردربار او میباشد.

محمد صدیق خان تردید نداشت تا پروژه محاصره هرات را ترک نموده و پیش پدرش برگردد تا بالای پلان مخالفت به حمله انگلیسها مشوره کند که بصورت مبهم درافغانستان شایع شده بود. کپتان ویکویچ مجبورمیشود بدون حصول 12 هزاردوکت که سرداران کندهارازاوگرفته بودند، بسفر خویش ادامه دهد. پس ازبازدید قلعه لاش وجوین و شمال جهیل رستم، از طریق تون و تبوس بطرف تهران رفته وبزودی به روسیه برمیگردد، جائیکه بعوض پاداش اعمالش، خود را دررسوائی کشنده مییابد. این برخورد غیرعادلانه اورا آنقدرجریحه دارمیسازد که با تفنگچه خود بزندگی اش دریک هوتل سنت پطرزبورگ پایان میدهد: گفته میشود قبل ازاینکه اواین عمل اسفناک را مرتکب شود تمام اسناد جمع آوری شده ازسفرهای خود درآسیا را نابود میسازد.

فصل 19 - تباهی هرات

برداشت محاصره هرات توسط پارسیان، سرداران کندهاروکپتان ویکوویچ، تباهی هرات، التماس یارمحمد برای کمک ازقلمروهای همسایه، فروش هراتیان به ترکمنها توسط یارمحمد، آمادگی انگلیس برای هجوم به افغانستان، سوئ تفاهم بین دوست محمد ورنجیت سنگه، مداخله انگلیس، اراده نیک آنها نسبت به دوست محمد، طرفداری آنها ازرنجیت، مذاکره بین انگلیس ودوست محمد، جنگ جمرود، برنیس درکابل، ملاقات اوبا ویکوویچ واستقبال سرد او توسط امیر، اظهارات صریح دوست به انگلیس، پشتیبانی اوتوسط برنیس درکلکته، پیروزی برنیس بر ویکوویچ، یاد داشت لارد پالمرستون به ایم دی نیسیلرود، جواب کابینه روسیه، آخرین کوشش دوست برای اتحاد با انگلیس، مساعی برضد سُر دبلیو ایم ناتن و سُر کلاود وید، اعلامیه لارد اکلند برای شاه شجاع، آشفتگی دوست، بازتاب سیاست انگلیس.

+ + +

ناممکن است درجۀ انهدام بیرحمانه سربازان پارس درقلمروی هرات را درجریان ده ماه محاصره آن تصورکرد: آنها آنرا بیک دشت کامل تبدیل کردند که زمانی یک منطقه غنی وحاصلخیز بود. شهرتوسط مرمیها و گلوله ها ویران شده وچیزی نمانده بجزاز تودۀ مخروبه های بیریخت و خانه ها، کاروانسراها و بازارهای تخریب شده بخاطرترمیم شکاف ها و شکستهای استحکامات؛ درحقیقت یک پشتۀ خاکستر، خرابه و ویرانی.

شهروندان رنجورکه درجریان محاصره به قحطی مواجه بودند، پس از مدت طولانی که محاصره برداشته میشود، بازهم به کمبود تدارکات و قحطی شدید گرفتارمیباشند، چون زمینها کشت نشده ومردم فقط تدارکاتی را مصرف میکردند که قبل ازآمدن پارسیان تهیه کرده بودند. تمام دهکده ها درحوالی 70 تا 90 میلی جهت تامین ارتش محاصره کننده کاملا غارت ومردم ازهرچیزی محروم ساخته شده، شهریانی که شهررا قبل ازمحاصره ترک کرده وحالا بشهرهرات برمیگشتند، یکدانه غله هم پیدا نمیکردند. قحطی بزودی فضای ترسناکی را ایجاد نموده وهمه روزه صحنه های هولناک آدمخواری بمشاهده میرسد – درحقیقت، شرایط باندازه خوفناک است که نمیتوان تصورکرد.

بخاطرپایان دادن باین مصیبتها، یارمحمد خان به روسای قلمروهای کوچک اطراف هرات درخواست نموده وبنام محمد{اسلام} خواستار

سخاوت آنها شده والتماس میکند غله ودانه بشهرآشوب زده بفرستند؛ درعین زمان، اومالیه بالای هرنوع غله را معاف میکند.

تاجران ترکستان، کندهار وخانات ایماق با سرعت باین درخواست جواب میدهند، اما بیشتربخاطرکسب مفاد بزرگ نسبت باینکه بخاطررفع فاجعه باشد. اکثریت هراتیان بعلت نداشتن پول برای خریداری نان به خانواده های خود، درموارد متعدد خود را دربدل ده باتمین جواری به ترکمنها میفروختند: پدران اطفال خویش را دربدل پول ناچیزی میفروشند واطفال متشکرانه ازدادوستدی که باعث نجات ایشان ازشدت گرسنگی هولناک شود، راضی میباشند.

یارمحمد نیزوسیعا داخل این جریان میشود، نه آنچنانکه مردم بیچاره اش برای نجات جان شان داخل شده اند، بلکه بخاطرپُرکردن انبارهای خود که محتوای آن بطورقابل توجهی دراثرجنگ تهی شده است. اوتمام هراتیانی را که مرتکب گناهان اندکی میشود به یوزبیکها میفروشد؛ وقتی آنها متوجه این امرشده وازارتکاب گناه پرهیزمیکنند، منبع عاید او ازبین میرود، لذا اواجنتهای خود را به بازارها فرستاده، بینظمی بوجود آورده وباینترتیب میتواند ذخیره بردگان برای مارکیت خویش را تامین نماید. اندکترین مجادله یا یک صدای بلند دربین گروپ شهریان باعث میشود تا افراد همیشه حاضراو برسراین موجودات بدبخت بکوبند؛ حتی کسانیکه بعلت کنجکاوی به محل جلب میشوند، دستگیرشده وپس ازچند ساعت توسط وزیربیرحم درمقابل یک شتر، یک قاطر یا هرچیزدیگری که برایشان بهتراست، به فروش میرسند یا مبادله میشوند. قیمت یک اسپ ترکمنی معمولا مساوی به 20 آدم جوان یا معادل 100 تومان میباشد. این تجارت برای مدت زیادی دوام میکند، تا اینکه انگلیسها موفق میشوند با پرداخت یک هزینه مالی به دربارهرات، بآن نقطه پایان بگذارند.

افغانستان غربی بمشکل میتواند ازسلطهٔ پارسیان نجات یابد، زیرا بعوض مبارزه با این فجایع ترسناک، انگلیسها بخاطر تلافی تحریکات روسیه و شاه، برای تهاجم سهمگین کندهاروکابل آمادگی میگیرد. این اقدام مهم توسط مذاکرات کاملا انفرادی پیش برده شده ومن کوشش میکنم شرح تخمینی آنرا ارائه کنم.

ما گفتیم که رنجیت سنگه مهاراجه جاه طلب پنجاب، پس ازگرفتن بهترین ولایات ازدست افغانها، آماده اشغال بیشترقلمروهای آنها میشود، وقتی این منظوراوتوسط دوست محمد بمشاهده رسیده وطوریکه انگلیسها میگفتند اوخواهان اتحاد با شاه پارس بوده (درحالیکه حقیقت آن باثبات نرسید) و پیشنهاد کمک درتهاجم بمقابل هرات کرده، بشرطی که شاه اورا بمقابل سیکها حمایه کند که توسط کمپنی هند شرقی پشتیبانی میشود. انگلیسها همچنان دوست را سرزنش میکردند که با ارسال نامه به امپراطور روسیه، درخواست اتحاد کرده است. گفته میشود این نامه، توسط یک نماینده افغان با اعتباربه سنت پطرزبورگ فرستاده شده است؛ اما این ادعا توسط ایم دی نیسیلرود انکارشده و بتاریخ 20 اکتوبر1838 اعلان داشته که این نماینده صرفا یک اجنت تجارتی بوده وهیچ دستور یا صلاحیتی برای مداخله درسیاست ندارد. دشمنان امیرآنقدرپیش میروند که یک نقل این نامه را نشان میدهند، اما دوست محمد اعلان میکند این اختراع دروغین دشمن است؛ کسانیکه با دامنه اسناد غلطی که درآسیا ساخته میشوند، آشنائی داشته ومفادیکه انگلیسها بخاطرمطیع ساختن شهزادگان وراجاهای هند ازآن اشتقاق نمودند، هرکس را به شک می اندازد تا از دادن نظرمناسب درباره صحت نامه امیرکه بخاطرنوشتن آن سرزنش گردید، صرفنظرکند. این تردید مجازاست، زیرا دروقتیکه این سند آماده شده، او یکی ازطرفداران سرسخت انگلیس درافغانستان بوده وحتی پس ازبیرون راندنش ازآنجا، هنوزهم طرفدارانگلیس میباشد. متن زیرنقل همان نامه ایست که بآن مراجعه شده ودراوایل سال 1836 تحریرگردیده است:

"اختلافات و منازعات بزرگی بین من وخانواده سدوزی وجود دارد. حکومت انگلیس مایل است از شجاع الملک پشتیبانی کند. تمام هند توسط ایشان اداره شده وآنها درشرایط خوب دوستی با رنجیت سنگه لارد پنجاب قراردارند که درهمسایگی ایشان است. حکومت انگلیس هیچگونه نظر مناسبی درمورد من ندارد. من (بنده خدا) با تمام قدرتم همیشه در مقابل سیکها جنگیده ام؛ حکومت امپراطوری شما با پارسیان دوستی دارد؛ اگر اعلیحضرت شما علاقمند تنظیم مسایل درقلمروافغان وکمک این مردم (که حدود 20 لک خانواده است) هستید، مرا محظورخواهید ساخت.

من امیدوارم اعلیحضرت همایونی لطف فرموده و مثل پارسیان، مرا تحت حمایه حکومت روسیه قراردهند. درپناه مرحمت همایونی، من همراه با افغانهایم میتوانم خدمات قابل قدری انجام دهیم. هرچیزیکه جنابعالی را مسرورسازد، شایسته مقام عالی ایشان است".

اگرفرض کنیم دوست محمد این نامه را نوشته است، درکدام جای آن جرم است؟ آیا اوحق ندارد بمقابل دشمنانش درجستجوی متحدان باشد؟ آیا عدالت بیشتری درپشتیبانی انگلیس ها از رنجیت سنگه نسبت به چپاول افغان ها وجود دارد؟ این رنجیت که بود و سیکها که بودند؟ یک مردم دیروزی؛ همیشه تحت انقیاد، بدون اجداد و رسوم و برای اولین باراداره شونده توسط رئیسی ازمردم خود شان: این رئیس، این رنجیت که نمیتوان بعضی خصایل بزرگ اورا انکارکرد، چطورارتقا یافت؟ اوازچه کسی این قدرت را گرفت؟ مگرنه ازیک حاکم مستقل افغان (شاه زمان) که او را حاکم پنجاب تعین کرد؟ مگراونبود که اطاعت به جانشینان آن شاه را بدورانداخته وخود را حاکم مستقل این قلمرواعلان کرد؟ آیا منشای قدرت اونسبت به دوست محمد مشروعیت بیشتردارد، کسیکه اجداد او همیشه در قلمروش یک قدرت تقریبا مساوی به حاکمان افغان داشته است؟

انگلیسها دراینمورد شاید بیش ازیکبارفکرکرده باشند؛ اما این دلیل، بحث ضعیفی درمقابل کسانی است که برای 20 سال علاقمند این بودند تا در کابل یک دست نشانده مطیع وفروتن دراختیارخود داشته باشند. آنها چپاول بهترین ولایات افغانها توسط رنجیت را استقبال کردند. رنجیت ملتان را درسال 1810، کشمیررا در1819 و پشاوررا در1823 تسخیر نموده و با رضائیت کامل شجاع الملک (شاه مخلوع) که خود را تحت حمایه اوگذاشته، توسط او و انگلیسها بحیث حاکم مشروع افغانستان در نظرگرفته میشود تا با این عنوان بتواند قلمروهای را دراختیاراوبگذارد که او را مسرورمیسازد. اما چرا شجاع باید حاکم مشروع افغانستان شناخته شود نسبت بهریک از20 برادرش؟ - طورمثال نسبت به زمان یا محمود که قبل ازاو شاه بوده وهیچ اقدامی نکرده اند تا اولاد آنها محروم میراث یا محروم حقوق شاهی آنها شود؟ شاه کامران وشاه ایوب همیشه بمقابل ادعای شجاع برای تاج وتخت اعتراض کرده اند. پس چرا انگلیس ها باید درمقابل سرزنش، مخالفت ونظرات عامه افغان ها اینقدربیتفاوت باشند؟ این سیاست یک برنامه جاه طلبانه را پنهان میسازد؛ حکومت

انگلیسی هند مشتاق توسعه قلمروبوده وبمجردیکه دریافتند اوبخواهشات ایشان خم نمیشود بحقانیت دوست محمد توجهی نمیکنند؛ چون درموقعیتی قرارنداشتند که بتوانند او را عزل نمایند، قدرت اورا تا حد ممکن توسط متحد خود یعنی رنجیت تضعیف نموده وهرسال ارتشی برای غارت بخشی ازسلطنت افغانها میفرستد.

باوجودیکه حکومت کلکته رجحان واضحی باین حاکم نشان میدهد، هنوز هم درنگهداری روابط و بعضی ملاحظات با دوست محمد ناکام نمیماند، باوجودیکه دوست محمد نیزمرتکب دوروئی بزرگی میباشد، اگراوواقعا نویسنده نامه به امپراطورنیکولاس باشد (که اورا متهم به ارسال آن می کنند)، چون اوتقریبا درعین وقت،31 می 1836، به لارد اکلند که جدیدا به هند رسیده است، با زبون ترین شیوه چنین مینویسد:

"شاید به عالیجناب شما معلوم باشد که با تکیه براصول خیرخواهی وبشر دوستی که مشخصه حکومت برتانیه است، من بنمایندگی خود وقلمروی خود ونامه های وارده ازآنطرف که انباشته ازاحساسات وتوجه دوستانه بوده وهم دراوقات ضروری که باید واجبات دوستی برآورده گردد. معاملات آخری، برخورد بیرحمانه وگمراه کننده سیکها و نقض معاهده، به جناب عالیمقام شما معلومداراست. ارتباط برقرارکردن با من درمورد هرچیزیکه حالا شما اظهارمیدارید ناشی ازفرزانگی شما درحل امورات این قلمروبوده ومیتواند بحیث یک قاعده ودستوربرای رهنمائی من باشد.

من امیدوارم عالیجناب، مرا و قلمروی مرا ازخود دانسته ومرا با ارسال نامه های دوستانه خویش سرفرازسازد. هرهدایت ودستوری که جنابعالی برای اداره این قلمرولازم میپندارند، من مطابق آن عمل خواهم کرد".

لارد اکلند باین ارتباط درنامه 22 اگست 1836 با مهربانی زیاد جواب داده، سیاست خرد مندانه اورا تحسین نموده ومداخله بیغرضانه خویش را درجهت مصالحه وسازش بین شهزاده افغان وسیکها وعده میدهد.

هنگامیکه این مراسلات تبادله میگردد، تهاجم پارسیان بمقابل هرات آماده شده وبطورآشکارتوسط جنرال سیمونیچ تشویق میشود؛ اما نومبر1837 است، قبل ازاینکه ارتش محمد شاه بپای دیورهای آن شهرمیرسد. بآنهم

دراوایل این سال، دوست محمد با خسته شدن ازتحریکات سیکها ودریافت اینکه او هیچ مفادی ازمداخله لارد اکلند بدست نمیآورد، تصمیم به انتقام گرفته و با استفاده ازفرصتی که دراثربی احتیاطی مهاراجه میسرمیشود (اوسربازان خویش را ازمرزهای افغانها فرامیخواند تا با شکوه زیاد، عروسی نواسه اش، نهال سنگه را تجلیل کند) درماه می با 15 هزارنفر به ولایت پشاورمارش میکند. این مارش توسط دوپسردوست بنام های محمد افضل خان ومحمد اکبرخان فرماندهی شده ودراول می1837 در جمرود بالای سیکها حمله میکنند. جنگ بسیارسخت وکشتارترسناکی بوقوع میپیوندد، اما پیروزی بقیمت سنگین 7 هزارنفر نصیب برادران میشود.

حکومت کلکته که قبلا با تهاجم پارسیان بمقابل هرات باندازه کافی هشدار شده است، با شنیدن خبرشکست متحد وفادارش (رنجیت)، خشمگین شده وبا سرعت تمام، سُرای برنیس را به کابل میفرستد تا مانع پیشرفت افغان های پیروزمند شود.

نماینده برتانیه درسپتمبربآن شهررسیده وبا استقبال گرم دوست محمد مواجه شده واو را بسیارگرامی میدارد. دساتیرلارد اکلند اینست که او بسادگی داخل روابط تجارتی ومداخله آرام بین امیرومهاراجه شود؛ او همچنان میافزاید به اوصلاحیت داده شده تا آنرا بمنافع رئیس افغانها انجام داده ومانع نابودی اوشود. این کاملا تعجب برانگیزاست که جنابعالی چنان زبانی را بارتباط شهزادهٔ استعمال میکند که بخوبی میداند چطورازخود دفاع کند، او هیچ تقاضای معقولی پیشکش نکرده بجزاینکه مطابق گفته او، اگرپذیرفته شود، سلاح خود را بزمین بگذارد. برنیس وظیفهٔ مشکلی دارد؛ اما باندازه کافی خوش قسمت است که ازامیرتعلیق موقتی دشمنی ها را بدست آورده ودرجریان این مذاکرات است که کپتان ویکوویچ در دسمبر1837 به کابل میرسد. انگلیسها تاکید میکنند او جواب امپراطور نیکولاس به نامه امیررا آورده است که درآغاز1836 نوشته شده بود.

صرفنظرازهدف واقعی آمدن او، ویکوویچ با سردی استقبال شده ودوست محمد به بهانه رسیدن اوبملاقات سُرای برنیس رفته وخواهان مشوره او میشود که چه کند. امیرازاول اعلان میکند اومصمم است هیچ اتحاد یا رابطه سیاسی با هیچ قدرت خارجی باستثنای انگلیس برقرارنکند، او هیچ

اجنت خارجی را تاوقتی نمی پذیرد که امید سازش بحکومت انگیسی هند وجود داشته ومیخواهد افسرروسی را رخصت یا اسیرسازد؛ در حقیقت هرطوریکه برنیس بخواهد، همانطورمعامله میشود. باید پذیرفت، این یک زبان بسیارشگفت انگیزبرای مردی است که تا آخرین دم متهم باین است که نامۀ به امپراطورروسیه نوشته وآنهم با کلمات بسیارمحترمانه و مطیعانه. بآنهم به ویکوویچ اجازه داده میشود تا داخل کابل شود، اما فقط به درخواست برنیس وآنهم طوریکه نقل تمام نامه های آورده به امیر را میگیرد، یعنی دوست محمد بهرطریقی میخواهد اعتماد حکومت انگلیس را کسب کند. نامه زیرنماینده عنوانی لارد اکلند ثبوت این مدعاست:

"جنوری 15، 1838 – ازوقتیکه من اینجا هستم، میدانم یک اجنت پارسی که حامل هدایائی برای دوست محمد است، داخل قلمروی کندهار (این اجنت با ویکوویچ دراکتوبر1837 بآنجا رسیده ودرآنجا میماند، اما ویکوویچ به کابل میآید. فیریر) شده واعلان نموده که حامل فریبا ترین وعده ها است؛ اما با وجود آن مجبورساخته میشود که تقریبا بصورت فوری ازافغانستان خارج شود، زیرا هیچکس ازاودعوت بعمل نمیآورد که به کابل بیاید. پس ازاو یک اجنت روسی بنام ویکوویچ بکابل میآید؛ او حامل تعارفات چرب ونرم وپیشکشهای اشتغال دوامداراست، اما فقط بصورت احترام بهرخارجی واشکال عادی مهمان نوازی پذیرفته میشود. امیرمیگوید مفاد وعلاقه اودراتحاد با انگلیس بوده ونمیخواهد آنرا ازدست بدهد درحالیکه امیدوارتامین آنست".

دلایل که برنیس به حکومت خویش اظهارمیکند بسیارقطعی بنظررسیده و برای یک لحظه هم فکرنمیکند مقامات کلکته اتحاد با یک چنین رئیس وفاداربه انگلیس مانند دوست محمد را رد کند؛ اوجهت هموارسازی هر مشکلی، نشان میدهد که حاضراست تفاهم دوستانه بین دوست وسیکه ها برقرارسازد. امیرمنحیث شاهد مساعی او، سپاسگذاری خود را برای آنها ارائه میکند؛ اما اعتماد او درمیزان مدیران کمپنی هند شرقی مانند آن افسرانگلیسی، بسیاربزرگ نمیباشد.

دانستن اینکه جانبداری آنها ازرنجیت سنگه چقدرقوی است وداشتن یک شک مبهم درمورد اینکه دربارطرفداریک فیصله جانبدارانه باشد، باعث نمیشود تا دوست محمد ازهیچ وسیلۀ برای ارایۀ وفاداری کامل خود

صرفنظرکند. امیربه برنیس میگوید، "من درعوض، چیزاندکی میخواهم وآن عبارت ازعدالت ومعقولیت است. من ازانگلیسها میخواهم تا مرا از غارت سیکها وخشم پارسیان حفاظت کند که هرگزمرا بخاطرپیمان بستن با شما نخواهند بخشید؛ آنها باید سیکها را وادارسازند تا پشاور را پس بدهد واین یگانه نقطه ایست که میتواند مرزهای مرا دراینطرف اندوس محافظت کرده وهرگونه سعی پارس برای مطیع ساختن هرات و کندهار را ازبین میبرد: بعدا من جسما و روحا ازشما هستم. من هرگز بطرف دیگران نخواهم رفت تا زمانیکه امید بشما را ازدست ندهم وحتی درچنین مواردی جای تاسف خواهد بود که تنها افغانستان وعزت خود را نجات دهم، آنهم نه ازخصومت بمقابل انگلیس. برخلاف، من بسیارخوش میباشم که توسط شما مشوره وحمایه شوم و درعوض تمام مساعی را بخرچ میدهم تا نظریات سیاسی وتجارتی شما را تائید کنم".

این اعلامیه صریح وروشن دوست نمیتوانست برای لارد اکلند جای هیچ شک وتردیدی برای وفاداری واخلاص اومانده باشد. این کاملا کافی بود تا او را وادارسازد که به مسیرطبیعی سیاست برتانیه درهند عقب نشسته واستقلال افغانها درمقابل دیگران را نگهدارد، بعوض یکجا شدن با سیکها وحمله نمودن ازیکطرف، درحالیکه روسها دراتحاد با پارسیان وسرداران کندهارازطرف دیگر، آنرا ویران کرده اند.

آمدن ویکوویچ به کابل ونقل نامه های داده شدهٔ او به امیر، احساس زندهٔ درکلکته ایجاد نموده ومضمون نامه ارسالی لارد کلن ریکارد به کابینه سنت پطرزبورگ میشود که واضحا نشاندهندهٔ ارادهٔ حکومت برتانیه به اقدامات شدید میباشد. متن زیراقتباسی ازهمین سند است:

"به امضا کنندهٔ زیردستورداده شده تا بگوید که حکومت انگلیس یک نقل معاهدهٔ را دراختیاردارد که بین پارس وحاکم افغان کندهاربامضا رسیده، اجرای آن توسط کونت سیمونیچ تضمین شده ومطابق این معاهده که مایل به استطاعت روسیه است، اگراو تضمین را قبول کند، بهانهٔ برای شاه پارس داده که مکلف است نتنها خود را آقای هرات سازد، بلکه بعدا آن شهررا بحاکمان کندهاربسپارد تا یکجا با ملکیتهای دیگریکه دراختیاراو است نگهداری کنند، بشرطیکه مطابق معاهده، این حاکمان باجگزاری پارس را بپذیرند.

این تضمین بعلاوه دربرگیرندهٔ وعده دیگری هم است که پارس را وادار میسازد ازحاکمان کندهاربمقابل حمله هرکسی دفاع کند. این درست است که دراین ماده، هیچ اشارهٔ به انگلیس نشده است؛ اما تمایل جوانب میتواند ازمسوده اصلی این معاهده استنباط شود که حکومت علیاحضرت نیزیک نقل آنرا دراختیارداشته که درجمله بندی محتاطانهٔ آن اشاره بخصوصی به انگلیس منحیث یکی ازقدرتها شده که بمقابل آن کمک روسها بحاکمان کندهارداده خواهد شد.

بصاحب امضا بیشترهدایت داده میشود تا بگوید که یک اجنت روسی بنام ویکوویچ که بعضا خود را عمربیگ نامیده وگفته میشود عضو فرماندهی عمومی اورنبورگ است، حامل نامه های امپراطور و کونت سیمونیچ به حاکم کابل بوده ونقل آنها دراختیارحکومت برتانیه قراردارد و کونت سیمونیچ خاموشی کاملی بمقابل سفیربرتانیه درتهران دررابطه به وظیفه این اجنت داشته است؛ یک احتیاطی که غیرضروری معلوم میشود اگر این اجنت صرفا حامل انتقال نامه ها بوده ووظیفه اوتمایل زیان آمیزی به منافع برتانیه نداشته است.

اما حکومت برتانیه میداند کونت سیمونیچ به شاه پارس اعلان نموده که این اجنت روسی بحاکم کابل مشوره میدهد تا درجستجوی کمک حکومت پارس دردشمنی بمقابل حاکم پنجاب شود؛ گزارش بیشتراینکه حکومت برتانیه اززبان این اجنت روسی درکندهاروکابل باین نتیجه رسیده که او شدیدا مصروف جدا نمودن حاکمان این دوایالت افغان ازتمام ارتباطات با انگلیس، وادارسازی آنها به اتحاد با پارس و بالاخره با روسیه میباشد.

اگرحکومت برتانیه تردیدی درمورد درست بودن معلومات فوق میداشت، آن تردید میتوانست درمقیاس بزرگترتوسط زبان غیردوستانه کونت سیمونیچ بارتباط حکومت برتانیه رفع گردد که چندی قبل با اجنت کابل دردربارپارس داشته وحکومت برتانیه ثبوت گزارش آن اجنت به حاکم کابل را دراختیاردارد".

لارد کلانریکاردو با این اعلام نتیجه میگیرد که "روسیه آزاد است به ارتباط مسایل مورد بحث مسیری را اختیارکند که توسط کابینه سنت

پطرزبورگ، منافع روسیه پنداشته میشود. اما حکومت برتانیه خود را مستحق میداند تا از کابینه سنت پطرزبورگ پرسان کند که تمایلات و سیاست روسیه بارتباط پارس و برتانیه کبیر بایست ازاعلامیه کونت نیسیلرود و رودوفینیکین در ایرل دیورهم استنباط شود ویا ازاقدامات کونت سیمونیچ و ویکوویچ درآسیا".

حکومت روسیه با این نامه چندان مضطرب نمیگردد، بآنهم حاضرمیشود توضیحاتی ارائه کند، اما بیک شیوه کاملا قطعی. آنها حقایق روشن مثل آفتاب را با جسارت چنان متحمل وآرام انکارمیکنند که هروزیرکم تجربه ترنسبت به لارد پالمرستون بخود اجازه میداد تا با زبان کونت نیسیلرود فریب بخورد. متن زیرخلاصۀ نامه ایست که آن دیپلومات به کونت پوزو دی بورگو میفرستد تا بوزارت خارجه مخابره شود، 20 اکتوبر1838:

"شما گفته اید دراینمورد سکرتردولت درامورات خارجه علیاحضرت برتانیه ازشما (مونسیور لی کومتی) پنهان نکرده که نظرات عامه در انگلیس درررابطه به نفوذ روسیه وسهم آن درحوادث اخیرپارس وتمایلات خطرناک به امنیت ملکیتهای برتانیه درآسیا نسبت داده شده است.

این ملاحظات آنقدرجدی درنظرگرفته شده است که نتایج زیانباری در روابط با برتانیه کبیرگذاشته، درحالیکه ما برای یک لحظه تردید نداریم تا با کابینه انگلیس با توضیحات صریح وفوری ملاقات کنیم. سیاست سفیران ما درآنجا توسط عین اصولی هدایت میشود که دراروپا برقرار است. کاملا دورازهرگونه تخطی وفقط دربرگیرنده نگهداری حقوق روسیه واحترام به آنهای است که توسط تمام قدرتهای دیگرمشروعا حاصل نموده اند.

مفکوره حمله برامنیت وآرامش ملکیتهای برتانیه بزرگ درهند هرگز بفکرما نبوده ونخواهد بود. اوفقط آرزودارد چه چیزی عادلانه وچه چیزی ممکن است.

اگرحکومت برتانیه درآن اصول اعتمادی دارند که مایل اند الهام ببخشند، برای شما آسان است تردید های را ازبین ببرید که ازچگوگی برخورد ما

درحوادث آخرپارس وبخصوص دررابطه به تهاجم محمد شاه بمقابل هرات بوجود آمده است.

اگرما این حقایق را مورد بحث قرارداده وفعالیت نا آرام بعضی افراد بی اعتبارو ناشناخته را نشان میدهیم، دقیقا آرزوی ما نیست که ملامتی آنرا بحکومتی نسبت دهیم که مربوط آن میباشند. برخلاف، ما ازکابینه برتانیه میخواهیم که تماما دررابطه به تمایل فوق الذکربیگانه باشند. همانطورکه ما اعتماد عادلانه به درستی تمایلات حکومت انگلیس داریم، بعین ترتیب متوقع هستیم که تردیدی درمورد ما بوجود نیاید.

این ملاحظات که امپراطوربشما فرمان داده تا آنرا با صراحت کامل با وزارت انگلیس درجریان بگذارید، امیدوارم بالاتراز همه قناعتبخش باشد، طوریکه تمایل کابینه ما و روشن ساختن سیاست محافظه کارانه وبیغرضانه ماست. طرزبرخورد ما، ضرورتا مطابق به اراده قطعی تنظیم میشود که حکومت برتانیه فکرمیکند مناسب است".

پس ازاین نمایش اصول، ایم دی نیسیلرود توضیحات خود را میدهد. او اعلان میکند که محاصره هرات بنظراویک امرعادلانه است، اما خود را ازاتهام تحریک شاه جهت اقدام آن تبرئه میکند. بآنهم اوعلاوه میکند اگر هرات با کندهار یکجا شود تمام منازعات بپایان رسیده وآن قلمرو برای تمام مردم علاقمند به تجارت درآسیای مرکزی قابل دسترسی میباشد.

امپراطورنمیتواند دلیلی برای جریحه دارساختن انگلیس داشته و موانع طبیعی که دوامپراطوری را جدا ساخته است، تصادم بین ایشان را نا ممکن میسازد. ایم توماس روایت خود را ادامه داده ومینویسد، "مطابق کونت نیسیلرود این انگلیس است که حمله اول را آغازکرده ودیگر پنهان نمیکند ازاینکه روسیه میداند(وقتی ضرور باشد) چطورتا اندوس مانور کند. لذا انگلیس باید خود دار و محتاط باشد؛ روسها چیزی نکرده اد که باید مورد سرزنش قرارگیرند؛ آنها ازموجودیت هرنوع شکایت که بتواند بمقابل ایشان ارائه شود، انکار میکنند؛ آنها آرزومیکردند مانع حمله به هرات شوند؛ سیمونیچ و ویکوویچ آرام کننده ها بودند؛ ویکوویچ فقط وظیفه داشت محدوده امنیتی را تعین کند که افغانستان به تاجران روسی میدهد، نه عقد معاهده ویا کدام آمیزش سیاسی دیگری، روسیه هیچ هدف

دیگری جزتامین مارکیت برای مولدین خویش درآسیای میانه ندارد. اگر برحسب تصادف، اجنتها کمی ازدساتیرخویش انحراف میکنند، انگلیس نمیتواند شکایت کند. کجاست آن حکومتی که همیشه بتواند مطابق آرزو هایش خدمت کند؟ آیا خود انگلیس توان کنترول این سیاحان یاغی را دارد که بطورمداوم اغتشاشات ونا آرامیها درآسیا را تحریک میکنند؟

بیشتراینکه کونت نیسیلرود اعلان فراخوانی جنرال سیمونیچ را کرده و کلونل دوهامل که جانشین اوتعین شده، درمسیرسفربه تهران است – نامهٔ خویش را چنین بپایان میرساند:

اگرما این حقایق را میگوئیم – اگرما فعالیت بعضی افرادی را مشاهده می کنیم که خود را پیش میاندازند، بدون اینکه توسط حکومت خود صلاحیت داشته باشند و یا شناخته شوند – بخاطری نیست که ما میخواهیم ملامتی را بگردن حکومت برتانیه باندازیم، ملامتی ایکه مربوط بافراد است؛ برخلاف، ما کابینه برتانیه را کاملا فوق چنین اقداماتی میدانیم که نشان دادیم؛ ازاینکه ما دردرستی تمایلات اواعتماد داریم، درنظرمیگیریم که ماحق داریم ازایشان توقع کنیم که نباید هیچ شکی بالای ما داشته باشند.

این ملاحظات که امپراطورفرمان میدهد شما عالیجناب بطورکامل آنرا به کابینه برتانیه مخابره کنید، امیدوارم قناعت ایشان را فراهم ساخته و سیاست محافظه کارانه وبیغرضانه ما را درجای مناسب یا روشنی کامل خویش قراردهد. شیوه برخورد ما ضرورتا باید توسط اراده قطعی تنظیم شود که حکومت برتانیه فکرمیکند مناسب بوده واقدام میکند".

اما لارد پالمرستون تا آخرسعی میکند این خیال را حفظ کند که کابینه سنت پطرزبورگ مخلص است، به کونت پوزو دی بورگو در20 دسمبر 1838 چنین مینویسد:

"من میتوانم به عالیجناب شما اطمینان دهم که حکومت علیاحضرت تمام توجه خود را که عادلانه تقاضا شده است، باین مخابره مهم داده است؛ من کمال مسرت دارم تا به جنابعالی بگویم که این مخابره درنتایج عمومی خود، برای حکومت علیاحضرت بسیارقناعت بخش بوده است. اصول رهنما که بطورتغیرناپذیرحکومت برتانیه را دراداره مناسباتش با قدرت

های خارجی مدیریت میکند، خواهش و حفظ نعمات صلح برای مردم برتانیه است. اما بارتباط روسیه، این آرزوبطورخاصی قوی است؛ زیرا اتحاد طویل المدت بین برتانیه کبیر و روسیه، معاملات تجارتی ارزشمند ومنافع مشترک برای هردوکشور، ضرورتا باید حکومت علیاحضرت را باین رهنمائی کند که هرحادثه ایکه باعث اخلال تفاهم خوبی میشود که بین کابینه های پطرزبورگ ولندن وجود دارد، منحیث یک بدبختی بزرگ وقبیح درنظرگرفته شود".

کونت نیسیلرود بخاطرپیروزی درآرام سازی اضطراب لارد پالمرستون مسرورگردیده، شاید آرزوداشت تا اواحساس کند که ازتوضیحات داده شده نباید استنباط کرد که کابینه روسیه پس ازاین مصمم است تا درتمام موارد باوواگذارشده است، چون پس ازاخذ جواب او، پاسخ خشک زیر را به لارد خود در29 جنوری 1839 ارسال میکند، جوابی که بیشتربه تهدید میماند تا به نزدیکی بیک تفاهم خوب که لارد نابل معلوم میشود بسیارقانع شده است:

کونت نیسیلرود خاطرنشان میسازد، "این توضیحات به دوکابینه فرصت تبادل ضمانتهای را مساعد میسازد که حامل کرکترعمل متقابل بوده ویکی ازدیگری جدا ناپذیراست. کابینه ما درباد داشت این ضمانت، متوقع اخذ ثبوت اجرای کامل آن است".

آیا ممکن است نسبت به روسیه دراین مذاکرات یا فریبکاری چهارساله، بیش ازاین توانائی بیشتر، زیرکی بیشتر و تیزی بیشترنشان داد؟ هیچ چیزی دربرخورد اونمیتواند بطورجدی یورش به انگلیس باشد. آنها اورا بخاطرمعاهدات عقد شده توسط اجنت هایش سرزنش میکنند؛ اوآنها را انکارمیکند. آنها بخاطر محاصره هرات رنجیده اند که آنرا باو ارتباط میدهند؛ اوفورا شاه را ترک نموده و فراریان روسی را بیرون میکند. او نفوذ خویش را تا مرزهای امپراطوری برتانیه درهند تمدید میکند، بدون قیمتگذاری او به کمترین قربانیها؛ این درست است که اوناکام میماند، اما اوبدون شرم وبدون ضایعات عقب نشینی نموده ودرعقب نشینی اش یک نیزه پارتیان را به دشمن خود فیرمیکند که فقط برای لحظهٔ پیروزشده و متعاقبا با هولناکترین فاجعه مواجه میشود.

با وجودیکه معلوم میشود روسیه وپارس درتمام نقاط تفاهم داشته ولارد پالمرستون خود را با توضیحات ایم دی نیسیلرود قانع نشان میدهد، بآنهم برتانویها آمادگیهای خود درهند را بمقصد بیرون راندن امیردوست محمد وکهندل خان ازقلمروهای کابل و کندهارادامه میدهد. پنج کشتی جنگی کمپنی دربهار1838 داخل خلیج فارس میشود و سربازان آن مالکیت جزیره خارک را بدست میگیرند، جائیکه آنها منتظرکشتیهای بخارهموار میمانند تا آنها را ازطریق دریای قارون به قلب پارس انتقال دهد. وقتی محاصره هرات برداشته میشود، این تهاجم صرفنظرمیگردد؛ اما تهاجم مربوط به افغانستان با قوت برای عزل شهزاده ایکه آرزو دارد با تمام خطرات متحد انگلیس شود، ادامه یافته، پیشنهادات وامتیازات او، در سیاست کورآنها بطورثابت رد میگردد.

فکرمیشود دوست محمد دارای توانائی های اداری قابل ملاحظه و شجاعت نچندان عام حتی دربین افغانها بوده است. این خصوصیات هیچ توصیه یا نظری درچشم مدیران کمپنی هند شرقی ایجاد نمیکند؛ اما امیر، که با خمیدگی ومحکومیت احساس میکند قدرت نگهداشت موقفش فقط میتواند ازآنها اشتقاق یافته وهیچ چیزی بجزموافقت آنها نمیتواند اورا در نگهداری تختش کمک کند، بخود اجازه میدهد تا توسط الکساندر برنیس قانع شود که آخرین کوشش برای تامین دوستی با انگلیس را نماید، از طریق ارسال یک نامه به لارد اکلند:

اومیگوید، "بگذارجناب لارد فقط دوکلمۀ دلگرم کننده برایم بدهد؛ بگذار مرا بحیث امیرکابل بشناسد و من عداوت کشنده بین خود و شاه کامران دشمن خونی ام را فراموش میکنم، من با بهترین سربازانم به پشتیبانی اووبمقابل شاه پارس میشتابم، با شرایط بسیارسادۀ دریافت هزینه برای سربازان که من درخدمت کمپنی استخدام میکنم". اوحتی علاوه میکند، "درزمان حاضرحتی یک کلمه درباره بازگردانی پشاورنخواهم گفت".

دراین پیشنهادات چنان بیعلاقگی وتمایل بسیارخوبی وجود دارد که سُر ای برنیس تصورمیکند توجیه شده وبتواند حکومتش را وادارسازد تا آنها را قبول کند؛ اما چه چیزی میتواند بمقابل یک تصمیم قبلی سودمند باشد؟ این بیهوده است که اوبه کلکته مینویسد، "دراینجا فقط یک راه وجود دارد که افغانستان را بحیث یک مانع بمقابل روس ها تبدیل کرد وآن اینکه با

دوست محمد اتحاد محکم ساخته شده وقدرت اوتقویه شود که توسط منازعات خانوادگی ضعیف شده وبگذارهمه درک کنند که حکومت هند هرگزبه هیچکس اجازه نخواهد داد تا آنرا جریحه داریا واژگون سازد".

اما هیئت مدیران ازقبولی چنین نظراتی بسیاردوربوده ودراشتهای سیر نشدنی خویش ازمدتها قبل با نشاندن شاه شجاع درحکومت افغانستان توافق کرده اند تا امورمالی آن قلمرو را کاملا دراختیارخویش داشته باشند. لارد اکلند نظرات متضاد برنیس وهیئت مدیران را به کابینه انگلیش پیشکش میکند که به طرفداری افسرانگلیسی بحیث یگانه راه معقول وعملی پذیرفته میشود؛ اما نظرات مخالف وپشتیبانی شونده توسط سُر دبلیو ایم ناتن، سُر کلاود وید و سُر جان ایم نیل که نظرات مخفی مدیران را طرفداری میکردند، غالب میگردد. سُرکلاود وید مسکونه لودیانه که داغترین طرفدارشاه شجاع میباشد، گرایش جنگی کمپنی هند شرقی را تشویق میکند با درنظرداشت اشتباهاتی که خودش چندین سال مرتکب شده وآن اینکه قبیله بارکزی 60 هزارخانواده نبوده، طوریکه برنیس میگوید، تعداد آنها بیشترازّ6 هزارنمیباشد؛ همچنان اینکه روسای آنها بصورت عام توسط سرداران قبایل دیگرافغان مورد نفرت قرار دارند. نظراتی چنان متفاوت توسط دوافسر که هردودرمقامات عالی اعتماد حکومت خویش قراردارند، ازیک منبع مشترک یعنی جهالت و بیخبری بوجود میآید: مثل تعداد زیاد مولفین که درباره افغانستان نوشته وقبایل را با شاخه های آنها مغشوش ساخته اند. بدینگونه: احمد شاه و اولاده اش (شاه شجاع وغیره) مربوط قبیله پوپلزی و شاخه یا خانواده سدوزی اند. حاجی جمال خان واولاده او(دوست محمد وغیره) مربوط قبیله بارکزی وشاخه یا خانواده محمد زی میباشند؛ احتمالا همین شاخه آخری (محمد زی) که متشکل از4 یا 5 هزارخانواده است که مورد صحبت سُر سی وید است؛ چون درافغانستان، وقتی از اولاده حاجی جمال صحبت میشود، باوگفته نمیشود که "رئیس بارکزی"، بلکه "رئیس محمد زی" گفته میشود. بعین ترتیب احمد شاه را نمیتوان احمد شاه پوپلزی گفت، بلکه احمد شاه سدوزی گفته میشود.

مشوره برنیس رد شده واقدامات اوکاملا انکارمیشود. لارد اکلند به امیر کابل بیرحمانه ترین اخطاریه صادرمیکند، اولا تقاضای (البته بشیوه بسیار مودبانه) اینکه فورا کپتان ویکوویچ را اخراج کند؛ بعد اینکه باید

ازتمام حقوق خویش بالای ولایات افغان تسخیرشده توسط سیکها را انکارنماید، زیرا لارد نابل تصمیم گرفته ازترس ناخشنود سازی متحد وفادارش (مهاراجه پنجاب)، بطرفداری اومداخله ننماید. برنیس تمام قدرت اقناعی واستدلالی خویش را بکارمیبرد که نشانه علاقمندی شدید او به امیر بوده و اورا وادارسازد تا این شرایط سخت را قبول کند. دوست باوجود خشمگین بودن ازاین معامله بی ارزش، جواب قطعی مثبت یا منفی نمیدهد، وقتی ازاجنت هایش درهند معلومات گرفته وجای شکی برایش نمیگذارد که یک ارتش برتانوی درفیروزپور بمقصد تعویض شاه شجاع درتخت کابل متمرکزگردیده است. درعین زمان دوست نامۀ از کپتان ویکوویچ میگیرد که ازکندهارنوشته شده ودرآن خوبترین وعده ها به اوداده شده است. این نامه ها موجب تصمیم واقدامات بعدی اومیشود، اومذاکره با برنیس را قطع میکند که دروظیفه اش ناکام مانده، عقب نشینی نموده و دوست محمد را دربزرگترین حالت آشفتگی قرارمیدهد.

مونز توماس بازهم مینگارد: "اومیگوید دوست محمد نمیتواند یک ماه هم بمقابل انگلیس مقاومت نموده و فکرناخشنودی اش، وی را به وحشت میاندازد. او بیخبرنیست که رنجیت دوست انگلیسها بوده ودرست نیست که بالای اوحمله شود. آنها میتوانستند درهرلحظه پشاوررا پشتیبانی کنند، اگرنه توسط سربازان، حداقل با اعتراضات میتوانستند مهاراجه را در لاهورجلوگیری کند؛ اما برخلاف، آنها حالا بیشترازهمیشه دوستان اعلام شدۀ رنجیت بوده واورا نسبت به افغانها (که حاضربودند خود را دراختیار ایشان قراردهد) ترجیح میدهند. آن تحریکات بطوردقیق ازطرف یک دشمن بسیارمصمم نبوده است. برنیس زمانیکه ترک میکرد، فکرنمیکرد که افغانها هرگزخود را به آغوش روسها انداخته وبا پارسیان متحد شوند. بآنهم سیاست کشنده انگلیس دوست محمد را مجبورمیسازد تا چنان نموده وهیچ چاره دیگری جزویرانی وجنگ دراختیارش نمیگذارد.

پس ازچهارسال صلح – پس ازمجبورساختن شاه پارس برای عقب نشینی ازهرات – پس ازمعلوم شدن دقیق وفاداری دوست محمد – چه چیزی باعث تحریک هند به چنین تصمیم خشن وشدید میگردد؟ چرا جنگ با افغان ها؟ آیا تمام آسیا مسلح شده اند؟ آیا پارسیان هرات و کندهار را تسخیر نموده اند و روسها بخارا و خیوه را؟ نه؛ اما طوریکه برنیس میگوید، فقط بخاطراینست که یک کپتان قزاق بدون دولت، ما را چهار

نعل به کابل کشانید. لارد پالمرستون که مدت طولانی تردید داشت قبل ازاینکه رسما درپارس مداخله کند، درکمتراز6 ماه یک مداخله شدید درافغانستان براه میاندازد. اوبه جنگ کابل ضرورت دارد، زیرا او نمیدانست چطوردرزمان مناسب ازسنت پطرزبورگ توضیحات بخواهد که دقیقا برایش داده میشد، اگراوکمتردفع الوقت میکرد و کمترمرتد میشد. اوازدست دادن اتحاد روسیه دراروپا میترسید، چون اوبد قسمتی اعتماد بآن را داشته و هنوزهم نگهداری آنرا بحیث بیلانس قدرت ضرورمیداند – درحالیکه فقط ضروربود بآن احترام بگذارد، باوجودیکه وزارت خارجه مجبورمیشود درجریان چهارسال با دسایس مسکوخاموشانه سپری نماید، اوبه شهزاده های شرق هشدارنداد که انگلیس را توهین شده فکر میکردند، اما سعی میکرد تا آنها را ازاین دسایس جدا سازد، بدون درنظر داشت منافع آنها. اوهرگزبنام حکومت خود سخن نگفت وآنها لذا هرگزباو گوش ندادند؛ بآنهم با دیدن اینکه هند بطورجدی تهدید میشود، درآخریک جانب را میگیرد، اما کدام؟ لارد پالمرستون میگذارد دیوجنگ درتمام شرق رها گردد؛ اومخاطراتی بدون پایان را برای امپراطوری برتانیه ایجاد میکند؛ اوبمقابل خود احساسات وانتقام بوجود میآورد؛ اوانگلیس را بیشتروبیشتردر منازعات داخلی قلمروی مخلوط میکند که سلطه اش در آنجا میتواند ازطریق بیطرفی تامین گردد؛ اوقصدا انگلیس را درمسیر اشغال سوق داده و روسیه را درهرجائی ضربه میزند که یک قدم گذاشته و یا اراده قدم گذاردن دارد، بامید اینکه این ضربات بزرگ نبوغ اوباعث تحیرومنتج به بازتاب شود، بدون بخاطرسپردن اینکه چنین بیعدالتی های آشکارهرگز بخشیده نمیشود".

فصل 20 – اعلامیه لارد اکلند

فرستادن سُر دبلیو ایم ناتن توسط لارد اکلند به لاهور، معاهده با سیکها، اعلامیه گورنرجنرال ازسیمله درتوجیه سیاست خویش، بازتاب اعلامیه، تعویق مالکیت سند، مخالفت امیران با پیشروی ارتش برتانیه ازطریق قلمروایشان، میررستم خیرپور، مخالفت با عاریه دادن قلعه بوکور به انگلیسها، دست یافتن نهائی باین تقاضا، نتیجه آن به خود وخانواده اش، برخورد مقامات برتانیه درسند، قوت ارتش بهنگام تمرکزدرشکارپور، خلاصهٔ ازاثرسمنر، تسخیر قرشی، وسایل انگلیسها برای پیروزی درتهاجم افغانستان، اقدامات شاه شجاع.

+ + +

بمجردیکه تصمیم جنگ گرفته میشود، لارد اکلند سکرترحکومت هند، سُر ویلیام ایم ناتن را جهت عقد یک معاهده با رنجیت سنگه وشاه شجاع الملک میفرستد که بدون مشکلات عقد میگردد؛ شاه شجاع موافقه میکند تمام ولایات افغان که درتصرف او بوده به مهاراجه واگذارگردد، بشمول پشاورکه دوست محمد تسلیمی آنرا رد کرده بود. این مسئله حل شده ولارد اکلند اعلامیه ذیل را به نشرمیسپارد که درآن دلایل جنگ با افغان ها پیش کشیده میشود:

"سیمله، اول کتوبر1838.
عالیمقام گورنرجنرال هند درتوافق با شورای عالی، به جمع آوری قوای انگلیسی برای خدمت درسراسراندوس هدایت داده، جنابعالی اینرا مناسب میپندارند تا شرح زیررا منحیث دلایلی نشرنماید که باعث این تدابیر مهم شده است.

این یک مسئله قابل یاد آوری است که معاهدات عقد شده توسط حکومت برتانیه درسال 1832 با امیران سند، نواب بهاولپور و مهاراجه رنجیت سنگه بمنظوربازگشائی کشتی رانی دراندوس، فراهم آوری تسهیلات تجارتی وتامین نفوذ مشروع برای مردم انگلیس درآسیای میانه جهت تبادل طبیعی منافع بوده است. با درنظرداشت دعوت از کمک حاکمان بالفعل افغانستان جهت اتخاذ تدابیرضروری برای تحقق کامل این معاهدات، درپایان سال 1836 دررابطه به دوست محمد خان رئیس کابل به کپتان برنیس وظیفه سپرده میشود. هدف اصلی آن افسربطور خالص مسایل تجارتی بوده است. درحالیکه کپتان برنیس مصروف سفر به کابل بود، معلوماتی به گورنرجنرال رسید که سربازان دوست محمد خان یک

حمله فوری و بیجهت را بالای متحد قدیمی ما، مهاراجه رنجیت سنگه آغازنموده است (درباره غارت ولایات افغان توسط رنجیت چطور؟ فیریر). بطورطبیعی درک میشود عالیجناب مهاراجه میتواند انتقام این تجاوزرا گرفته واین تشویش وجود دارد شعله های جنگ درمناطقی بر افروخته شود که ما تلاش داریم تجارت خویش را توسعه دهیم، مقاصد صلحجویانه وسودمندانه حکومت برتانیه درمجموع عقیم میماند. بخاطر جلوگیری ازنتایج مصیبت بارآن، گورنرجنرال مصمم است به کپتان برنیس صلاحیت دهد تا به دوست محمد خان بفهماند اگراوتمایلی برای شرایط عادلانه ومعقول با مهاراجه نشان دهد، جناب لارد حاضراست تمنیات خوب اورا با عالیجناب مهاراجه درمیان بگذارد وبا خصوصیت اعتمادیکه اوبطورمنظم دروفاداری ودوستی مردم برتانیه داشته و به پیشنهادات گورنرجنرال موافقت کرده، درعین زمان دشمنیها ازجانب او باید معوق گردد(من هیچ شک ندارم که انگلیسها با پیشبینی اینکه پنجاب ازمدتها قبل مربوط خودشان است، رنجیت را درغارتهایش پشتیبانی می کردند. فیریر).

متعاقبا باطلاع گورنرجنرال رسید که ارتش پارسیان مصروف محاصره هرات است؛ بطورفعال دسایسی درتمام افغانستان ادامه دارد تا نفوذ و قدرت پارسیان درسواحل وحتی ماورای اندوس توسعه یابد؛ دربارپارس نتنها مسیرجریحه دارسازی وتوهین افسران هیئت علیاحضرت را در ساحه پارسیان آغازکرده، بلکه درطرح تمام اختلافات با قلمروها واهداف متحدین برتانیه کبیرمصروف بوده اند(اتحادیکه برای هردوجانب اجباری بوده وانگلیس جانب اولی بوده که با رد پرداخت هزینه وعده داده شده به شاه آنرانقض میکند. فیریر).

پس ازگذشت زمان زیاد ومذاکرات بی ثمرکپتان برنیس درکابل، معلوم گردید که دوست محمد خان بخصوص پس ازاتکا بالای تشویق و کمک پارسیان، با احترام به سوئ تفاهم اوبا سیکها دراصرارغیرمعقولترین ادعاها پافشاری دارد (اعادۀ پشاور، سد قلمروی او توسط رنجیت بزور گرفته میشود. فیریر)، طوریکه گورنرجنرال نمیتواند با درنظرداشت عدالت وتوجه اوبه دوستی مهاراجه رنجیت سنگه، باید درمسیرتسلیمی بملاحظات عالیجناب باشد؛ اوشیماها وجاه طلبی های مضربه امنیت و صلح درمرزهای هند را پذیرفته است؛ اوبطورآشکاردرپیشرفت این

شیماها تهدید کرده تا کمک خارجی را فراخواند که بتواند فرماندهی کند. بالاخره او پشتیبانی آشکارخویش را به طرحهای پارسیان درافغانستان اعلام داشته که دارای خصلت غیردوستانه ومضربه قدرت برتانیه درهند بوده وآنهم با بی اعتنائی مطلق به نظرات ومنافع حکومت برتانیه، کپتان برنیس مجبور میشود کابل را ترک کند بدون اینکه هیچیک ازاهداف وظیفوی او برآورده شود. حال آشکارشده که مداخله بیشترتوسط حکومت برتانیه برای ایجاد اراده نیک بین حاکم سند و دوست محمد نمیتواند مثمر باشد؛ سیاست خصمانه دوست محمد بطورآشکارنشان میدهد تا زمانیکه کابل تحت اداره اوباقی بماند، ما هرگزامیدوارنخواهیم بود آرامش همسایه های ما تامین شده و یا منافع امپراطوری ما مصئون بماند.

گورنرجنرال میپندارد ضروراست به محاصره هرات وبرخورد پارسیان برگردیم. محاصره آن شهربرای چندین ماه توسط ارتش پارسیان ادامه یافته است (بهنگام این اعلامیه، شاه محاصره را برداشته وعقب نشینی نموده بود. فیریر). این حمله یکی ازغیرموجه ترین وظالم ترین تجاوز بوده، ادامه یافته، بدون توجه به سرزنشهای رسمی و تکراری نماینده برتانیه دردربارتهران که پس ازهرپیشکش عادلانه رد گردیده است. محاصره شدگان با دلاوری وپایمردی برخورد کردند که ارزش عادلانه قضیه آنها میباشد؛ گورنرجنرال هنوزهم امیدواراست که قهرمانی آنها میتواند آنها را قادرسازد تا دفاع موفقانه را نگهدارند تا یاری هند برتانوی برایشان برسد. درعین زمان طرحهای نهانی پارس که منافع حکومت برتانوی را متاثرمیسازد، با توالی حوادث بیشتروبیشتربطورآشکاراعلام شده است. گورنرجنرال دراین اواخر نامۀ رسمی از ایم نیل، نماینده علیاحضرت دریافت نموده با انکار تقاضای عادلانه او و بی احترامی باو توسط حکومت پارسیان که دربارشاه را ترک کرده و توقف تمام معاملات بین دوحکومت را رسما اعلام نموده است. ضرورتی که متوجه حکومت برتانیه میباشد، پیشروی ارتش پارس به افغانستان را یک اقدام دشمنانه بمقابل خود دانسته وبطوررسمی توسط فرمان حکومت علیاحضرت به شاه ارائه شده است.

روسای کندهار(برادران دوست محمد خان کابل) تبعیت خود به سیاست پارسیان را پذیرفته وبا اطلاع کامل مخالفت با حقوق ومنافع مردم برتانیه درهند و بطورآشکاردرعملیات بمقابل هرات کمک میکنند. دراوضاع

بحرانی متعاقب عقب نشینی نماینده ما ازکابل، گورنرجنرال احساس اتخاذ تدابیرفوری بمنظورتوقف پیشرفت سریع تجاوزودسایس خارجی بمقابل قلمروهای ما نموده است. تمایل اوبطورطبیعی دراین ارتباط به موقف و ادعاهای شاه شجاع الملک معطوف شده، شاهی که زمانی درقدرت بوده وقلبا با تدابیرمقاومت متحدانه بمقابل خصومت خارجی موافقه کرده که درآنزمان توسط حکومت برتانیه ضرورپنداشته شده وکسیکه امپراطوری اوتوسط حاکمان موجود غصب شده و پناهندگی عزت آمیزدرقلمروی برتانیه یافته است.

ازمعلومات داده شده توسط افسران متعددیکه افغانستان را دیده اند کاملا آشکاراست که روسای بارکزی باثرنفاق وبدنامی خویش، بهیچصورت نمیتوانند متحدین مفید ومناسب حکومت برتاینه بوده وما را دراتخاذ تدابیر عادلانه وضروری دفاع ملی مان کمک کنند. تا زمانیکه آنها ازاقدامات مضرانه به منافع وامنیت ما خود داری کردند، حکومت برتانیه قدرت ایشان را شناخته واحترام کرده است؛ اما حالا سیاست متفاوت آنها بیشتر بواسطه برخورد روسای آنها قابل توجیه بوده وبرای امنیت ما واجب است. رفاه ملکیتهای ما درشرق ضرورت دارد که ما باید درمرزهای غربی خویش متحدی داشته باشیم که علاقمند مقاومت درمقابل تجاوز و تامین آرامش باشند، بجای اینکه روسای آنها خود را مطیع قدرتهای دشمن ساخته ودرجستجوی تشویق شیماهای تسخیروبزرگی باشند. پس ازسنجش جدی وکامل، گورنرجنرال راضی میشود که با درنظرداشت نیازعاجل وتمام ملاحظات سیاست وعدالت، دراعادۀ شاه شجاع الملک اقدام کنیم که شهرت اودرتمام افغانستان برای جناب لارد توسط شهادت قوی ومتفق بهترین مقامات باثبات رسیده است. گورنرجنرال بادرنظر داشت موقف مهاراجه رنجیت سنگه ودوستی بدون انحراف او بمقابل حکومت برتانیه مصمم است که عالیجناب باید طرف دیگری باشد در عملیات آینده.

ایم ناتن مطابق آن درجون به دربارعالیجناب رفته ونتیجه ماموریت او عبارت ازعقد یک معاهده سه جانبه با حکومت برتانیه، مهاراجه و شاه شجاع الملک بوده است که بوسیله آن عالیجناب درملکیت فعلی خود تضمین گردیده وخود را موظف به همکاری برای اعاده شاه درتخت

اجدادش نموده است. دوستان ودشمنان هریک ازطرفین بحیث دوستان و دشمنان همه درنظرگرفته میشوند.

نقاط متفاوتی وجود دارد که موضوع بحث بین حکومت برتانیه وعالی جناب مهاراجه بوده وتشخیص منافع همدیگرحالا بتمام دولتهای ماحول آشکارشده است. یک استقلال تضمین شده وتحت شرایط مطلوب به امیران سند ارائه میشود؛ تمامیت هرات درحاکمیت موجود آن کاملا احترام میشود؛ درحالیکه با تدابیراکمالی یا درحال انکشاف، میتوان امیدواربود که آزادی عمومی وامنیت تجارت تشویق گردیده، نام ونفوذ عادلانه حکومت برتانیه جای پای مناسب خویش را دربین مردمان آسیای میانه پیدا نموده، آرامش درتمام مرزهای مهم هند برقرارشده ویک مانع دوامداربمقابل تجاوز و دسایس دشمنانه بوجود خواهد آمد.

اعلیحضرت شاه شجاع الملک با سربازان خویش داخل افغانستان شده و بمقابل مداخلات خارجی ومخالفتهای فرقوی توسط ارتش برتانیه پشتیبانی خواهد شد. گورنرجنرال مطمئینانه امیدواراست که شاه توسط رعیت و طرفدارانش برتخت نشانیده خواهد شد؛ وقتی امنیت اودرقدرت تضمین شده، استقلال وتمامیت افغانستان تامین شود، ارتش برتانیه بیرون خواهد شد. گورنرجنرال بخاطرامنیت ملکیت های برتانیه مجبورشده وباین تدابیرتوصل جسته است؛ اما خشنود است ازاینکه درانجام وظیفه خود میتواند دراعاده اتحاد ورفاه مردم افغان کمک کند. درجریان عملیات آینده، ازنفوذ برتانیه استفاده بعمل خواهد آمد تا منافع اجتماعی بیشترشده، اختلافات ازبین رفته، زخمها ودردها به فراموشی سپرده شده ودیوانگی های پایان یابد که بخاطرآن چندین سال، رفاه ومسرت افغانها زیان دیده است. حتی روسائیکه اقدامات دشمنانه آنها تجاوزبرعلیه حکومت برتانیه پنداشته شده، درجستجوی تامین معاملات آزاد و باعزت بخاطر ارائه اطاعت قبلی آنها وتوقف مخالفت با تدابیری است که میتواند برای منافع عمومی قلمروی آنها بسیارمناسب بررسی شود".

توضیحاتی که دراین اعلامیه داده شده نشاندهندۀ واضحی برنادرستی، حقوق و صراحت آن دارد. لذا من بالای آن نظرنداده ودراینجا آورده ام تا شیوۀ را نشان دهم که حکومت انگلیسی هند درآسیا به پیش میبرد.

تهاجم افغاستان فقط مقدمه اشغال سند است، اما حکومت هند بعلت معاهدات دوستانه موجود با امیران تلپوره، حاکمان مستقل این قلمرو نمیتواند قلمرو آنها را بدون ایجاد شرمندگی زیاد تصرف کند؛ لذا اشغال قطعی آنها به تعویق انداخته شده و مجبور ساختن امیران برای رضائیت به عبور سربازان برتانوی ازطریق قلمروی آنها، مقدمهٔ آنست. نزدیک بود بین کمپنی هند شرقی وامیران آن منطقه سند که توسط اندوس پائین آبیاری میشود، جنگی بوجود آید، چون آنها قویا مخالف عبورارتش انگلیس میباشند؛ اما میررستم خیرپور، رئیس کهنسال آنها ازجنگ جلوگیری نموده ودرسازش جوانب پیروزمیشود.

وقتی قوتهای برتانوی داخل سند میشود، این روسای آسیب پذیربتمام مصایب تحمیلی بالای خود تن میدهند. زمانیکه انگلیسها مسئله به عاریه گرفتن قلعه بوکرواقع درجزیرهٔ دهانه اندوس درجریان عملیات به افغانستان را بمیان میکشند، این تقاضا برای آنها بسیاراهانت آمیزبنظر رسیده ومیگوید، "این سنگروقلب قلمرومن بوده وعزت من نمیگذارد که من اعتماد نموده وآنرا درخدمت بیگانگان قراردهم". بآنهم اوبالاخره بچنین امری راضی میشود. تمام خانواده او بزانوهای اوافتیده وخواهش میکنند که این تقاضای فوق العاده را قبول نکند، اما اوترجیح میدهد خود را مواجه به سرزنشهای زنده وپیوسته قراردهد تا دوستان انگلیسی خویش را نرنجاند که به حرف هایشان باوردارد. اوقلعه بوکررا به کرایه میدهد – اما ازآن ببعد هیچوقت ازدستشان بیرون نشده وبخاطرجبران برخورد سخاوتمندانه او، پس ازپنجسال او را ازباقیمانده قلمروش محروم ساخته و ملکیت برادران وبرادرزاده های اورا نیزتصاحب میکنند. افسران جنرال ناپیر حتی حرمهای این شهزادگان بدبخت را مورد هجوم قرارداده وتمام خزانه، زیورات وحتی کالای زنان ایشان را با خود میبرند.

حکومت هند فرمان میدهد ارتش اعزامی به افغانستان باید متشکل از27 هزارنفروآماده رفتن بمیدان جنگ درماه نومبر1838 باشد. اما وقتی در کلکته دانسته میشود که پارسیان محاصره هرات را برداشته اند، آنرا بیک قوت موثر21500 نفرکاهش میدهند، این قوه درساحل شرقی اندوس در 16 جنوری 1839 تحت فرماندهی لیتنانت- جنرال سُر جان کیان تجهیز میشود. دراینجا شاه شجاع عجله دارد که باوپیوسته ویک هفته بعد، امیر رستم جزیره قلعه بوکررا دراختیارسربازان میگذارد؛ آنها متعاقبا دریا را

ازطریق پل موقت نظامی عبورنموده ودرروزهای اول مارچ در شکارپور متمرکزمیشوند.

سمنرمیگوید، "این تمرکزیکی ازجملۀ آن اقدامات خشنی است که اغلبا در صفحات تاریخ برتانیه یافت شده وشکوه اقدامات درخشان ثبت شده درآنرا لکه دارکرده است.

درنزدیکی شهرقرشی که حدود 50 میل درشمالشرق دهانه دوم اندوس واقع است، درجانب سندی آن قلعه کوچکی وجود داشته و مربوط به دولت یا ایالتی بوده است که با انگلیس درصلح بوده وتوسط معاهدات دوستی و تجارتی باوملحق شده است. فکرمیشد شاید مفید باشد این محل نگهداشته شود؛ یک کشتی جنگی برتانوی وتعدادی کشتیهای بخاربتاریخ 2 فبروری 1839 با دوقطعه سربازویک قطعه توپخانه اروپائی به قلعه میرسد، قاصدی به ساحل فرستاده وبه افسرفرمانده خبرمیدهد که موقعیت اوبرای تامین امنیت کشتیهای کمپنی حتمی میباشد که مصروف انتقال مهمات جنگی و وسایل ارتش است. پیام به افسروقت میدهد محل را در مدت یک ربع ساعت دراختیارایشان بگذارد، درغیرآن، تدابیرسختی بمقابل اواتخاذ میشود.

افسرسندی به خواست اوجواب رد میدهد، سربازان پیاده شده وتحت پوشش آتش کشتیها، مالکیت قلعه وشهرقرشی را دراختیارگرفته وحالا قسمتی ازقلمروی برتانوی درهند شرقی را تشکیل میدهد".

انگلیسها بخاطرتامین موفقیت خویش ازهیچ وسیلۀ صرفنظرنمیکنند؛ آنها ازتمام هنرهای گمراه سازی وفاسد سازی استفاده میکنند تا سرداران افغانستان را وادارسازند خود را بآنها وصل نمایند وتعدادی ازاین متنفذین به درخواست آنها پاسخ میدهند. دربین اینها اسکندرخان پوپلزی؛ محمد عطا خان پوپلزی وولی محمد خان اسحاق زی شامل اند که قبایل خود را در اولین شایعات جنگ ترک کرده ودرلودیانه با شاه شجاع میپیوندند، جائیکه با توافق آنها، اوهسته حکومت را میسازد. پس ازآن، تعداد زیاد ماموران سری بمناطق خود میفرستند، با یک نظرنمایشی درباره قدرت وسخاوت انگلیسها واقناع آنها باینکه نتنها مقاومت آنها بیثمرمیباشد، بلکه بیشتربه نفع آنها خواهد بود تا ازآنها استقبال نمایند، چون آنها میخواهند

خانواده شاهی خود شان را اعاده سازند. یکتعداد سردارانی که مخالف قبیله بارکزی وطرفداررو‌سای محمد زی میباشند، بآسانی توسط ماموران سری اقناع شده وبدون معطلی به قرارگاه برتانیه میپیوندند. فقط تعداد کمی که همدردی زیادی با محمد زیها ندارند، با ترس ازعواقب برگشت بخت بآن شاخه، بخانه های خود برگشته ومنتظرمیمانند تا مسیرحوادث نشان دهد بنفع که تصمیم بگیرند، قبل ازاینکه طرفداری خود را آشکار سازند.

فصل 21 – خصایل افغانها

مقدمه، خصلت افغانها، انکشاف فزیکی، کیفیت دماغی، مسلمانان بی تفاوت، فطرت یاغیگری، روحیه استقلال، عشق چپاول وغارت، حرص وآزافراطی، بی ایمانی، بیقانونی (قانون یعنی حرف منسوخ)، شهریان وکوچیان، مهمان نوازی، عادت غذائی یارمحمد، خصوصیت غذائی، قروت، طریقه خوردن، جهالت، خرافات، تعلیمات، رسوم، عادات چتل، احساس مذهبی، مدیریت قوانین، قصاص، مجازات، امراض، درمانها، تعمیرات عامه، سرکها، خانه های شخصی، وحش افغانستان، حیوانات اهلی، طبیعت خاک، محصولات، خشک بودن، مواد معدنی، موقعیت جغرافیائی، اقلیم، مشکل ارتباطات سریع، نفوس.

+ + +

درنتیجه گیری دستنویس جنرال فیریر، صفحاتی به خصایل مردم افغان، عادات، رسوم، تعلیمات، قوانین، مذهب ومعلومات عمومی دیگری راجع به افغانستان، محصولات، اقلیم وغیره وقف گردیده ست. مولف آنرا به مترجم گذاشته تا این معلومات را درکدام اثر(در"سفرهای کاروانها" یا اثرحاضر) جابجا سازد. لذا مترجم {انگلیسی} فکرمیکند این امردقیقا خصلت متوالی تاریخ را گسیخته ویکقسمت آنرا دراینجا معرفی میکند؛ چون خواننده بینشی درباره خصلت مردم افغان پیدا میکند، قبل ازاینکه داخل دورانی شود که تاریخ آن بطوربسیارنزدیکی با تاریخ ما درهم آمیخته ولذا بهترمیتواند نظری درباره آن وفجایع نظامی غمگینی داشته باشد که برای همیشه برای هرفرد انگلیسی عمیقا دلچسب خواهد بود.

افغان ها بلند، تنومند، فعال وخوش قواره اند؛ چهرهٔ زیتونی، بعضا خاکستری و قویا درشت به سیمای آنها یک قیافه وحشیانه میدهد؛ دریچه چشمهای سیاه آنها پرازآتش بوده وبا سرمه رنگ میشود، چون بنظرآنها، این امربآنها قوت داده وزیبائی ودرخشش خیره کننده بآنها میبخشد؛ ریش سیاه آنها کوتاه بوده وموهایشان که دارای عین رنگ است، ازپیشرو تا بالای سرتراشیده میشود، به موهای جوانب سراجازه میدهند تا در حلقه های بزرگ بالای شانه هایشان بیافتند. گامهایشان مصمم و رفتارشان غرورآمیز و خشن است.

آنها دلاوربیباک بوده، با کوچکترین مسئله تحریک گردیده، متهور بی احتیاط و پرتکاپو بوده و برای جنگ زاده شده اند. آنها دارای تمام کیفیتهای اساسی برای انجام موفقانه جنگ اند، لیکن کاملا جاهل ونا آگاه

ازاین اند که چطورازآن استفاده نموده وآنرا بنفع خود بگردانند؛ شجاعت آنها آنی بوده وخود را آماده حمله نشان میدهند؛ اگرناکام شوند بآسانی دلسرد شده وهیچگونه پشتکاری نشان نمیدهند، چون همانطورکه بزودی گرم میشوند، بهمان آسانی سرد میشوند. آنها هوشیار، ممسک و ظاهرا گشاد مشرب – شایعه پرداز و کنجکاوافراطی اند. خشم وغضب آنها با هیچ نوع هیجان فوری ازبین نمیرود؛ برخلاف، طبیعت بیرحمانه و وحشیانه آنها با آرامش کامل اعلام شده وآتشفشانی خوابیده درزیرخاکستر میباشند.

شجاعت برای آنها بزرگترین فضیلت بوده وجای تمام چیزهای دیگر را میگیرد؛ آنها ظالم، پیمان شکن، خشن و بیرحم بوده، بطوربد وناشایسته بزرگ شده و بطورفوق العاده علاقمند دزدی وغارت میباشند. درمسئله آخری اینها ازهمسایگان پارسی ایشان فرق دارند، زیرا آنها باوجودیکه همچنان رذیل اند، با تمام وسایل تلاش میکنند رذالت خود را تحت نماد قانون یا لفاظی بپوشانند(آنها کارد را برگلومیگذارند ومیگویند، "بده یا من میگیرم")، درحالیکه افغانها برعکس آنرا میکنند. زور یگانه استدلال آنها بوده وهمه چیز را توجیه میکند؛ اگربصورت عام گفته شود، آنها برخلاف گلوبران یا آدمکشان اروپائی عمل میکنند که میگویند، "کیسهٔ پول شما یا زندگی شما"؛ اما افغانها اول زندگی را میگیرند وبعدا کیسهٔ پول را. آنها درمذهب زیاد متحمل بوده ودرمقابل کسانیکه به دین دیگری باوردارند، نسبت به فرقه های دیگرمسلمانها بازترمیباشند. آنها مانند مردمان اکثرملل شرقی، به جنایت دیگری نیزمعتاد اند که ضرورنمیدانم نام آنرا بگیرم؛ اما این ملاحظه بیشتربه مردمان پولدارقابل تطبیق است تا عموم مردم. ضرر یا صدمه بآنها هیچ وقت فراموش نشده وانتقام عشق آنهاست؛ اگر فرصتی مساعد شود حتی به قیمت زندگی خود آنرا اجرا میکنند وآنهم با بیرحمانه ترین شیوه.

هیچ قومی درجهان وجود ندارد که نسبت باینها یاغی ترباشند یا نسبت باینها کمترتحت انقیاد قرارگرفته باشند؛ مطیع ساختن آنها ازطریق قوانین، تقریبا ناممکن است. وادارسازی آنها جهت رعایت قوانین یا حتی نزاکت عام بسیارمشکل است؛ این مردم همانند وحشیان، خشن و زشت اند. روسا وطبقات بالائی آنها تا اندازهٔ متمدن اند؛ اما آداب آنها همیشه با شیوهٔ خشنی همراه است که برای اروپائیان بسیارزشت پنداشته میشود.

صرفنظرازاینکه شرایط یا درجه یک افغان چه باشد، اوتصورمیکند حق دارد درموجودیت مافوقان خود بنشیند؛ او با این امتیاز، اهمیت بزرگتری کسب نموده، با آنها بآسانی داخل گفتگوشده وبدون کمترین تردیدی نظر خود را درباره هرموضوعی ارائه میکند؛ خلاصه، کوشش میکند خود را و نظرخود را که فکرمیکند مناسب است بالای آنها تحمیل کند، بدون دعوت با آنها نان خورده وتمام اینها نشان میدهد که گویا با آنها درتساوی کامل است. این عادات باعث جریحه دارشدن غرورافغانهای ثروتمند و قدرتمند نمیشود؛ برخلاف، آنها این روحیه استقلال را تشویق نموده وحق آنها را برای تقاضاهای آنها پذیرفته ونظرات آنها را باین ترتیب خواستار میشوند. اینها امتیازات بوده ودر چشم ایشان آزادی پنداشته میشود.

یکتعداد واژه ها که برای اروپائی ها مهم اند برای افغانها اهمیت ومعنی ندارند؛ "کشور" و "عزت" برای آنها کلمات میان خالی بوده وآنها را به بلندترین خریداران (مزایده کنندگان) بدون هیچ تشویشی میفروشند. این موضوع آنقدرحقیقت دارد که آنها تقریبا همیشه بهراشغالگرتسلیم شده و اطاعت میکنند؛ اگر آنها اززمان احمدشاه سدوزی تقریبا مستقل شده اند، تا اندازه زیادی از یکطرف بعلت ضعف قدرتهای همسایه بوده وازطرف دیگرهیچکس فکرنمیکند ایشان ارزش خریداری داشته باشند. این را نمیتوان انکارکرد که اشغال پارس توسط میرمحمود در1721، یک صفحه قابل توجه درتاریخ آنهاست؛ اما اگر ما دولت ضعیفی را درنظر گیریم که درآنزمان در این کشوربدبخت وجود داشت، ما کمترمتعجب خواهیم شد؛ یک تهاجم مشابه ومتشکل ازعین عناصر، حالا نیزتمام چانس پیروزی را با خود دارد، باوجودیکه وسایل دفاعی پارس بمراتب قابل توجه ترازآنزمان است. با اینهمه، افغانها مدت زیادی بفکرازدست دادن پیروزی وآزادی خویش نبوده وبنوبه خود توسط کسانی مطیع ساخته شده بودند که آنها را درهم شکسته واهانت کرده بودند.

با ذکراین اوضاع، خدا ناکرده نباید چنین فرض شود که من میخواهم شجاعت مردمی را کم ارزش نشان دهم که ثبوتهای زیادی برای آن داشته اند؛ اما میخواهم این حقیقت را واضح سازم که افغانها مردمان ثابت قدم یا پایداردرعمل واندیشه نیستند؛ آنها همه چیزرا براساس تیزی یا داغی لحظات، ازعشق به بینظمی یا برای هیچ دلیلی انجام میدهند: این برایشان کمترمهم است چه کسی برایشان قانون میدهد؛ آنها ازاولین کسیکه وارد

میشود اطاعت نموده، اگربمفادشان باشد باواجازه میدهند تا آن ستمگرآنها را اداره نماید، بشرطیکه اوبرایشان پول خوب پرداخت کرده و با اشتیاق آنها برای غارت و ویرانی مداخله نکند. چپاول، جنگ وآشوب دراوقات معین برای زندگی آنها ضروری بوده و بعدا با روزهای طولانی آرمیدن و بیکارگی دنبال میشود که درجریان آن با ثمرات تاراج خود زندگی میکنند.

حرص وطمع آنها بینهایت است؛ بخاطررسیدن به ثروت هیچ عهدی وجود ندارد که آنرا نشکنند وهیچ وظیفه ایکه آنرا ترک نکنند. این حس، فوق تمام آنچیزی است که میتواند تصورشود؛ این حس سیرناشدنی بوده و بخاطرارضای آن اگربتوانند بزرگترین جنایات را مرتکب خواهند شد. برای آن، همه چیزرا قربان میکنند – حتی غروربومی ومستقل خود را؛ حتی عزت زنان و دختران خود را دربدل پول فروخته وآنها را اغلبا پس ازاخذ قیمت بیعزتی آنها بقتل میرسانند. طلا درافغانستان بیشترازهرجای دیگری خدای نژاد انسان است؛ طلا میتواند حتی ضعیف ترین صدای وجدان آنها را خاموش سازد، اگر در واقعیت، بتوان پذیرفت که آیا افغان هم وجدان دارد: ناممکن است بالای وعده ها، دوستی ها یا صداقت آنها اعتماد کرد.

آنها بآسانی داخل مذاکره شده وخود را با رسمی ترین سوگندها ورعایت آن متعهد نشان میدهند، برای اینکه بآنها خصلت مقدس دهند، آنرا بالای قرآن رونویس نموده وبالای آن مُهرخود را میگذارند، اما این سوگند دروغین آنها بهیچوجه باورکردنی نیست. صدها شهرودهکده بربنیاد عقیده بچنین باورها تسلیم شده وپیمان بسته اند که زندگی باشندگان آن در امان میباشد، ولی هنوزچنین نمونهٔ نایاب است که زمانی درزیرقدرت پیروزمند قرار میگیرند بکلی نابود ومنقرض نشده باشند. چیزفوق العاده اینستکه آنها با دانستن عقیدهٔ بد خویش، بازهم بخود اجازه میدهند تا داخل این دام ها شوند. اکثریت جنگهای که یکی بمقابل دیگری براه میاندازند، بصورت عام با قتل عام ها بپایان میرسد. قتل و کشتارصرف یک بازی بوده، آنها با ارتکاب آن یکنوع احساس غرورنشان داده، به پیمان شکنی واقدامات ویرانگرانهٔ خود میبالند؛ وقتی آنها ازنمونه شهری ذکرمیکنند که آنرا بی جمعیت ساخته وبزمین هموارنموده اند، تصورمیکنند والاترین

اندیشه قدرت وشجاعت خود ابرازداشته اند: خلاصه، اینها هونهای واقعی بوده ونیازی به آتیلاها دربین خود ندارند.

آنها زمانی به قانون تسلیم میشوند که تمام راهها ووسایل طفره رفتن از آنرا کوشش کرده باشند؛ آنها کسانی را که نسبت بخود شان قوی تر و قدرتمندتردرغارت ایشان باشند، کاملا قانونی فکرمیکنند ومتعاقبا هیچ تردیدی درغارت آنهائی ندارند که ازخودشان ضعیفتراند. ازطفولیت شاهد ریختن خون انسانها بوده وازکشتارنه تنها معذرت نمیخواهند بلکه بآن افتخارمیکنند، آنها بزودی با اندیشه کشتارآشنا شده و با بزرگترین سردی وآرامش بآن برخورد میکنند. بندرت دیده شده که آنها بخاطردفاع ازقومیت خود بجنگند، چون این احساس وجود نداشته و فقط قابل تطبیق به قبیله، ناحیه و یا قرارگاه آنهاست. اندیشه آنها کاملا دارای خصوصیات متفاوت است؛ امید ثروتمند شدن ازطریق غارت وتاراج و حمام نمودن درخون – چیزهای اند که یک افغان ازایام نوجوانی با آن سروکارداشته واینها اصولی اند که درآن بزرگ میشوند. آنها ازتمام حکومتهای نفرت دارند که نظم و قانون را درکشورمعرفی میکنند ویا با همسایگان خویش معاهدات صلح عقد میکنند؛ انجام چنین اقداماتی درچشم ایشان، حمله به حقوق آنها بوده وآنها را ازغارت و متعاقبا بهترین بخش عواید ایشان محروم میسازد.

اگریک افغان توسط حاکم مستقل اوبخاطرچپاول وغارت محکوم به مرگ شود، هموطنانش باوبحیث یک قربانی یا متضررمینگرند؛ افغانها دربین کسانیکه زندگی خود را درخطرجنگ قرارمیدهند و دزدان خانگی گمنام، تفاوت زیادی قایل اند؛ اولی برای آنها یک مرد شجاع است، درحالیکه دومی با تحقیر واهانت معامله شده، ازقبیله تبعید گردیده وبعضا بمرگ محکوم میشود. درنگاه اول اگریک افغان با وجود چهره خشن و وحشیانه اش دلپذیربنظرمیرسد: حقیقت اینستکه وقتی اوهدفی دارد و باید چیزی بدست آورد، میداند چطوربازی کند، با نرمی بزرگ یعنی بخشی که سیاست امر می کند؛ اما اگرامیدواربدست آوردن چیزی ازتونباشد، به آسانی میتوان تفصیل آنرا درخصلت اومشاهده کرد، طوریکه اوبدون تردید با تمام طبیعت خشک وشریرانه خود بصورت عریان خواهد ایستاد.

تهیج، برخورد سلاحها و هنگامهٔ جنگ برای او زندگی است؛ آسودگی برای یک افغان فقط یک وضع گذرای زندگی میباشد که درجریان آن موجودیت یکنواختی دارد؛ شیرینیهای زندگی محلی، آرامش روحی و گرمیهای خانوادگی هیچ افسونی برای اونداشته و زندگی بدون آشوب وتلاطم، نظم وآهنگ خود را میبازد. اوفقط زمانی یکمرد واقعی میباشد که درجنگ وغارت باشد؛ بعدا چشمهایش پرازآتش شده، دستهایش بطور تکان دهنده قبضه شمشیر را بچنگ گرفته وپاهای نیرومندش را بمقابل جوانب اسپش فشارمیدهد تا حیوان بندرت بتواند نفس بکشد: مرد و اسپ یکی است، هریک گرمی همدیگررا میفهمند، مشکل است فرق کرد کدام یک شریرتراست. چون برای یک افغان هیچ چیزی درجهان بی ارزش تراززندگی نیست، اوبرای زندگی شتاب دارد، اما بشیوه خود یعنی بردهٔ احساسات، چون هیچ کسی نمیداند اوفردا توسط شمشیرهمسایه اش بزمین خواهد افتاد، طوریکه دیگران امروزبا شمشیراوبزمین افتاده اند؟

هیچ تفاوتی بین خصلت شهری وکوچی وجود ندارد؛ زندگی شهری نمیتواند عادات اورا نرم سازد؛ آنها درشهرطوری زندگی میکنند که در یک خیمه زندگی دارند، همیشه مسلح تا دندان، آماده برای حمله، خالی ازاحساس وتفکردرست وهمیشه تحریک شونده با غرایز وحشیانه. با وجودیکه آنها کاملا مزور و دورو میباشند، بآنهم یکی را میتوان بعلت ظاهرصریح ایشان مسئول انتخاب کرد؛ اما سیاح، دیگرقربانی تقلب نا آزموده آنها نیست که میتواند فقط دربین خودشان موفق شود، چون مغز آنها سنگین است بعوض اینکه زیرک باشند. بیگانگان و بخصوص اروپائیان، بآسانی میتوانند ازطریق آنها ببینند؛ مواظبت مهربانانه یا ظاهرمودبانه آنها با یک فرد، ندرتا نتیجه احساس طبیعی و مخلصانه ازجانب آنهاست، چون آنها مطمئین اند هدف دلچسپی درنظردارند؛ اگر آنها آنقدرسخاوتمند باشند که یک تخم مرغ هدیه کنند، باینعلت است که آنها توقع دارند یک گاونردرعوض آن بدست آورند: اگرآنها برای هر خدمتی دراختیارشما بوده وچیزی درعوض مطالبه نکند، شما آنرا هدیه یا خدمتی خواهید یافت که برایشان ارزشی (زحمت یا پولی) نداشته است. آنها برای سیاحان مهمان نوازاند، اما فقط بخاطراینستکه یک رسم قدیم بوده وقوت قانون دارد، نه یک فضیلتی که ازقلب ایشان سرچشمه گرفته باشد؛ کسانیکه دروضع خوبی قرارندارند آنرا یک باراضافی پنداشته و خواهان کنارگذاشتن آن اند(اگرازافکارعامه نترسند)؛ درتمام موارد، آنها

تمام وسایل را بکارمیبرند تا ازآن طفره روند؛ فقط ثروتمندان آنرا تمرین میکنند وآنهم بخاطرخود نمائی وهمیشه با صرفه جوئی.

بیکارگی عیب بزرگ این مردم بوده وآنها بندرت کارمیکنند؛ زمانیکه مقدارغارت برای مایحتاج آنها کفایت نکند، همیشه بفکروسایلی میباشند که ازطریق آن بتوانند پول بدست آورند؛ بزرگترین تشویش آنها اینستکه چطوربتوانند نان روزانه خود را تهیه نمایند بدون اینکه پول آنرابپردازند. این یگانه موضوعی است که درزندگی درباره آن فکرمیکنند؛ پس ازتهیه هزینه ناچیزبرای زنان ودختران خویش، آنها خانه به خانه بامید دریافت نان شب میروند: گرسنگی بحدی است که درحقیقت روسای آنها وحتی حاکمان ایشان مجبوراند تمام جزئیات خانه داری (اداره منزل) را درنظر داشته وبه خدمه های خود نوع و مقدارغذای را دستوردهند که پیشروی ملاقات کنندگان حریص خویش بگذارند. اگربا نان خشک یکمقدارشوربا هم بدهند، آنها ازاعتباری برخوردارخواهند شد که گویا فوق العاده مهمان نواز اند؛ اما اگریک اندازه برنج یا گوشت بآن علاوه نمایند، مهمان نوازی و درجه سخاوت آنها خارج ازاندازۀ تخمین پنداشته میشود. مردم عام درعشق دست اندازی دربشقاب های مردمان دیگرتنها نبوده و اشخاص بلند نیزاعتراض ندارند تا خود را با هزینه همسایه هایشان تامین کنند؛ من بیش ازیکباربا وزیریارمحمد خان و روسای دیگرملاقات نموده ام که پس ازختم خوراک خود، بقایای آنرا به مهمانان دیگرپیشکش کرده اند که تعداد زیاد ایشان جنرالها، حاکمان شهرها وغیره بوده اند که بآن حمله برده و دریک چشم بهم زدن آنرا نوش جان نموده اند، استخوانها را با چنان چابکی ونشاط میگیرند که گرسنه ترین سگان با آن میکنند. من هرگزندیده ام ودردانش من نمی گنجد که یک افغان بی اشتها وجود داشته باشد؛ وقتی آنها بخت خوبی داشته و یک میزآماده با میزبان سهل بیابند، احتیاط را کنارگذاشته وطوریکه خود آنهامیگویند تغذیه عظیم (خرابی سنگین) میکنند.

عادت زندگی کردن بمصرف مردمان دیگر، افغانها را مجبورمیسازد تا اعتدال وصرفه جوئی را تمرین کنند. زندگی تقریبا شش ماه را با خوردن میوه جات گذرانیده وبرنج ازجملۀ بهترین واشتها آورترین غذای آنهاست؛ با وجود قیمت پائین برنج، فقط اشخاص معینی قدرت مصرف روزانه آنرا دارند. آنها مانند ترکها وپارسیان درپلوخود ادویه میزنند؛ آنها مثل

ایشان نیزدربالای زمین نشسته وغذای خود را میخورند، غذای خویش را با پنجه هایشان دردهن خود میگذارند. گوشت را زیاد خوش ندارند، مگر اینکه در روغن غوطه بخورد؛ بعدا اومزه داراست. آنها لاغر را دور میاندازند، چون میگویند که اسهال تولید میکند. غذای اساسی دهاتیان و کوچیان قروت است، یک نوع پودینگ ساخته شده ازجواری هندی جوشداده، کوبیده شده دربین دوسنگ یا نان خشک که دربالای آن روغن ترشیده (متعفن) با موادی که درشرق بنام کیشک (آب پنیر) یاد میشوند، میریزند. گوشت گوسفند یا بزچیزی است که افغانها ترجیح میدهند؛ اما با برنج (فقط ثروتمندان قدرت خرید آنرا دارند): گاونر، شتر و اسپ که دیگرنتواند برای خدمات بیشترمساعد باشد، غذای حیوانی مردم است.

آنها گوشتی را نمیخورند که حلال نباشد، یعنی حیوان باید روبطرف مکه بوده، گلویش درقسمت معین بریده شده وکلمه بسم الله الرحمن الرحیم در جریان کشتارآن خوانده شود(مطابق به قانون واحکام دینی آنها). بهنگام خوردن، آنها یک ظرف را با ظرف دیگرمخلوط نموده، آنرا با پنجه های خویش مالیده {لقمه نموده} وبعدا دردهان خویش میگذارند.

عالیترین شخصیتها اجازه میدهند که نتنها پائینترین بلکه چتلترین ومنزجر ترین افراد با آنها دریک بشقاب غذا بخورند: فقط کافیست که آنها مسلمان باشند، چون آنها نباید احساس رنجش نمایند. اما بسیارمحتاط اند تا با شخصی نان نخورند که ازمذهب ایشان نباشد، مهم نیست که اوچقدر پاک است. آنها دو وقت غذا دارند، یکی درچاشت ودیگری درساعت 9 شب؛ آنها اغلبا چلم میکشند، یکنوع پایپ آبی، اما بسیارنامرغوب تراز نارگیل ترکها یا قلیان پارسها.

مشکل است درجه جهالت افغانها را درک وتصورنمود، ولی این امر نمیتواند مانع گستاخی وجسارت بیش ازحد آنها باشد؛ آنها حیوان صفت وجانورخوی اند، بآنهم بی استعداد وکودن نیستند، اما علاقه دارند تا در حلقۀ تنگترین یا باریکترین اندیشه ها قرارداشته باشند. آنها نه نبوغ ایجاد دارند ونه استعداد تقلید، با نظرات متعصبانه ومحدودی قناعت دارند که ازاجداد شان برایشان میراث مانده است. آنها کمترین زحمت نمیکشند تا چیزهای را فرا گیرند که مغزآنها را بازنموده وبه رفاه آنها بیافزاید، آنها تصورمیکنند دانش یک باربیهوده بوده و کسانیکه بدنبال آن میروند فقط

خستگی وسستی نصیب شان میشود، بدون اینکه آنها را خوشتر سازد. آنها میگویند، "آیا این اروپائیان احمق نیستند که بخود اینقدردراندوختن این چیزها زحمت میدهند، درحالیکه برای خود جزای هولناکی را مهیا میسازند که برای همیشه باید دردنیای دیگررنج بکشند، بخاطرانکار وحدانیت خداوند وقدرت محمد (ص) پیامبرما؟ (آنها کمترین تصوری ازاین ندارند که ما به سه گانگی باورداریم. فیریر) ".

خردمند ترین افراد ایشان، ملاها ومنجمین است؛ بخصوص ستاره شناسان دارای اعتباربزرگی دربین ایشان است، چون آنها نمیتوانند و نمیخواهند هیچ چیزی را بدون مشوره ستارگان و پیشگوئی آنها متقبل شوند. آنها همچنان به ساحری باورداشته وتعداد زیاد تعویذ دربدن خود واسپ های خود دارند.

زبان پارسی درتمام افغانستان صحبت میشود؛ خانواده های بزرگ با آن صحبت نموده وتمام مکاتبات ایشان با این زبان پیش برده میشود: مردم با آن آشنا هستند، اما آنها ترجیح میدهند به پشتوصحبت کنند که زبان قوم ایشان بوده و مخلوطی ازپارسی قدیم، عربی وهندوستانی است. آنها فقط چند اثردراین زبان دارند، اما آثارپارسی را ترجیحا میخوانند که برایشان اندیشه های غیردقیق جغرافیه، ستاره شناسی، طبابت و تاریخ را ایجاد نموده است؛ این آثارکه مملوازداستانها و نقایص است، بصورت مادی درانکشاف استعداد های ایشان کمک نکرده است.

افغانها لباس درازمیپوشند. لباس مردم متشکل ازدوجامه بزرگ و بسیار فراخ پنبه ای یا پارچه ای (ساخته شده ازپشم شترکه بنام بَرَک یاد میشود) میباشد. یگانه تفاوت درپوشاک ثروتمندان، تکهٔ آن است که ابریشم، پارچه یا کشمیره است. آنها درتابستان بدون استر یا لائی بوده اما در زمستان استرپنبه یا پوستی دارند. زیرجامه با یک توته چیت یا پارچه طویل محدود شده که بدوربدن پیچانیده میشود؛ قسمت بیرونی یا بعضی اوقات یک ردای سومی بحیث یک عبا استعمال شده و یک شخص بی ادب در نظرگرفته میشود اگربملاقات یک فوقانی برود وآنرا پوشیده نباشد.
پیراهن بسیارگشاد بوده وآستینها درازترازدست میباشد. اولی ازجانب گردن بطرف دورکمرباز بوده وبالای شلوارمیافتد: اینها بطوراضافی گشاد وپهن بوده ودرکمرتوسط یک ریسمان بسته میشود. سرتوسط یک

دستار یا لنگی بزرگ آبی یا سفید پوشیده شده ودرپاهای خود سلیپرهای بدون پشت {چپلک یا چپلی} دارند. طبقات بالائی اکثرا دارای لباس ساده میباشند؛ اما بعضی روسای جوان عبای خود را با نوارطلا تزئین نموده یا با نخ طلا گلدوزی میکنند. تزئینات یا گلدوزی درحرمها توسط زنانی صورت میگیرد که دراین نوع کارها مهارت دارند، بخصوص درکندهار. افغانها درلباس خود محتاط نبوده وآنرا در روزاول پوشیدن خاک آلود میسازند، چون آنها دربالای زمین مینشینند(قوزکردن)، بدون کمترین فکر درباره اینکه محل نشست شان پاک یا چتل است. آنها هیچوقت جامه و حتی پیراهن خود را تبدیل نمیکنند تا زمانیکه کاملا پاره نشود؛ ایشان بسیاربندرت بدن خود را شستشو نموده وهمیشه با حشرات بزرگ و کوچک پوشیده اند.

افغانها اکثرا مسلمانان سنی اند باستثنای قبیله بریس که شیعه اند. پارسی وان ها وایماق ها که تحت سلطهٔ افغانها قراردارند نیزمسلمان میباشند. درپهلوی دوفرقه فوق، بعضی ازآنها مربوط فرقه سومی، علی-اللهی اند که علی را بحیث خدا عبادت میکنند. افغان ها تا زمانهای بسیارآخر(حتی پس ازاشغال توسط مغولها) اسلام را نپذیرفته بودند: با وجودیکه این موضوع درتناقض با ادعاهای خود آنهاست، ولی واقعیت دارد. مذهبی بودن آنها بیشترجنبه عادت دارد تا جنبه اعتقاد، بآنهم آنها از اینجهت دورو نمیباشند. زمانیکه انگلیسها قلمروایشان را اشغال میکند، آنها بطور قابل توجهی ازتمرین عبادت خویش راحت گردیده ونفوذ ملاها تا حد زیادی کاهش مییابد؛ اما وقتی انگلیسها ازافغانستان خارج میشوند، آنها با قوت بمیدان آمده وازآن لحظه تلاش دارند تا یک روحیه افراطی درمردم را تحریک نموده وآنها را با نفرت بمقابل اروپائیان الهام بخشند.

گمان نمیرود افغانها نسبت به سابق درباره عصمت اسلام متقاعد شده باشند، اما ازاینکه ملاها توسط روسای ایشان پشتیبانی میشوند، اینها عادات قبلی خویش را ازسرگرفته اند. آنها روزی پنج بارعبادت نموده، روزه رمضان را رعایت کرده وهمه چیزدرشدیدترین شکل ظاهری آن درنظرگرفته میشود. اگرانگلیسها بازگردند،افغانها دوباره به لاقیدی در عبادات خود بازخواهند گشت.

عدالت دربین افغانها مطابق به فرامین قرآن صورت میگیرد، ولی در بعضی موارد قوانین عنعنوی خود را بکارمیبرند که میگویند از زمانهای قدیم باقیمانده است. قاضی رئیس دادگاه مذهبی است؛ حاکم و مادونان او، قلعه بیگی و داروغه، قوانین معمولی را اداره میکنند. افغانهای هرات و کابل باید شکرگذارباشند که با مساوات وعدالت اداره میشوند، اما وضع کندهارطوردیگری است، جائیکه قوانین بمفاد قاضیان بشیوه غیرعادلانه وخشن تعبیروتفسیرمیشود: آنها همیشه مشتاق اند متهمی را پیدا نموده و جریمهٔ سنگینی بالای اوتحمیل نمایند، چون این سیستم تا اندازه زیادی عواید اورا تقویت میکند.

قصاص قویا دربین افغانها بمشاهده میرسد که قاتل توسط نزدیکترین اقارب مقتول کشته میشود. بعضی اوقات چنین واقع میشود که شخص مورد نظرکه این وظیفه باو محول شود یک طفل است، دراینصورت مجازات تعلیق میشود تا زمانیکه اوباندازه کافی قوی شده و بتواند خنجر را دردستهایش محکم گرفته وعمل کشتن را انجام دهد. او حق دارد قاتل را عفو کند، اما چنین نمونهٔ هرگزبوقوع نپیوسته است، باستثنای جبران که مجرم مجبوراست یکمقدار پول یا زمین بدهد؛ بعضی اوقات اویکی از دخترانش را به پسر یا برادرمقتول (بنام بدل) میدهد، بدون اینکه پدر مجبور شود جیهزیه بپردازد.

دزدان با ملایمت بزرگی معامله میشوند: برای دزدی اول، مجرم مکلف است تا مال دزدی را به صاحبش مسترد نموده وازاویک سرزنش پدرانه مطالبه نماید؛ باردوم با عین شیوه معامله میشود با علاوه نمودن جریمه؛ بارسوم با چوب زدن دنبال میشود؛ تکراربیشتراین عمل، شکنجه یا مرگ است. درقلمرویکه مردم آن سخت علاقمند دست اندازی به مال دیگران است، مایهٔ حیرت نیست که قاضیان آن با اینهمه شکیبائی عمل کنند، چون اکثریت آنها با تناسبی باید درپشت میله ها قرارگیرند بعوض اینکه در مسند عدالت نشسته باشند. باید افزود گردد شکنجه یا هرمجازاتی (با رضائیت جانب جریحه دار) میتواند بخشیده یا خریداری شود؛ چون همیشه این احتمال وجود دارد که او روزی به بخشش خویش ضرورت داشته باشد، خیلی کم واقع میشود که اوبسیارسختگیرباشد.

مجازات بخاطرجرایم سیاسی وغیره (که درفرانسه بدادگاه جنائی فرستاده میشود) شامل: جریمه، چوب زدن، بریدن بینی، گوش یا دست؛ بازکردن بدن مجرم و بعدا آویزان نمودن او تا مرگ که به عذاب ودرد او پایان میدهد؛ بریدن گلو، چاقوکاری، چهارمیخ کردن، خفه کردن، زنده پوست کردن، پوست کندن سر، چهارتوته کردن، آویزان کردن (سرپائین)، مصلوب کردن (به دارآویختن)، سنگسار، جوشدادن دردیگ وهزاران نوع جزا های وحشتبارمیباشد. هیچ امرتخفیف دهنده پذیرفته نمیشود؛ تفاوتی بین جرمی که نتیجه احساسات یا گناه عمدی است یا بین قتل عام و یک قتل عادی وجود ندارد: پس ازمحکومیت، جای دیگری برای استناف وجود نداشته ومجازات بی ترحم است.

افغانها با امراض وحشتناکی مبتلا اند که بعلت نادانی ایشان از طبابت، نمیتوانند درمان گردند؛ این بیماریها ناشی ازعادات صفراوی آنها، خرابی غذای آنها، چتلی بینهایت آنها وکمترین مواظبت آنها درمورد جلوگیری از انکشاف این امراض است. کوچیها بصورت عام چهره رنجوردارند که مربوط به کیفیت مهلک آبی است که تقریبا تمام القلی است. امراضی که آنها بصورت عام مصاب اند شامل تب ها، بینظمی های جلدی وعصبی وبخصوص کوری است. کوری را آنها به آبهای مزارع برنج نسبت میدهند که آنها مینوشند؛ اما اگراین آبها اثری بالای چشم داشته باشد، شک نیست که کمتر مضر نسبت به آن اعضای است که آنها اغلبا با دستهای آزمایشی ایشان معالجه میکنند: درحقیقت، هیچ قلمروی درجهان وجود ندارد که درآن امراض چشم ونابینائی نسبت به افغانستان بیشترباشد. وقتی افغانها خونریزی میکنند بصورت عام ازنوشیدن برای 24 ساعت پرهیز میکنند؛ اما اگرچنین نکنند، بازوی خود را درجریان نوشیدن آب تا حد ممکن بالا نگهمیدارند، بخاطریکه (آنها میگویند) آب نمیتواند با باقیمانده خون رگها پر و مخلوط شود. آنها همچنین ادعا میکنند مطابق قسمتی که باد مینشیند یا اتصال ستارگان، آنها نباید ازعین رگ خونریزی کنند. آنها بسیارمحتاط اند تا غذای شیرین پس ازترش نخورند، پخته پس از خام یا معکوس آنها. بنظرآنها روغن ترشیده سه یا چهارساله بمراتب قابل هضم ترومفید ترازتازۀ آن میباشد؛ روغن تازه که ازدنبه عظیم گوسفندان بدست میآید، فقط بحیث دوای مسهل بکاررفته و وقتی آنرا ذوب میکنند، چهاریا شش پوند آنرا دریکزمان میخورند.

آنها برای معالجه زخم ها و ورم ها فقط یک نسخه دارند (طوریکه آنها میگویند منزه است) – تطبیق یک توته کهنه مشک (چرم) آب و نرم شده توسط ترنمودن دربالای قسمت متاثرشده که شفا بخش میباشد. اما تفرقه زیادی دربین طبیبان ایشان دررابطه به معالجه زخمها وجود دارد، بعضی ازآنها تائید میکنند که شستن آن خطرناک است، خون یا مواد باید درسطح لخته شود تا گوشت بهبود یابد.

آنها پوش استخوان شکسته را هرسه یا چهارروزدورمیکنند؛ این پوش متشکل ازآرد کوبیده با زردی تخم مرغ است که فکرمیکنند مخصوص درمان یک عضو بیجا شده یا شکسته است. آنها برای تب، حمام آب سرد واگرممکن باشد آب یخدار را توصیه میکنند ؛ آنها سیماب را بطورداخلی توصیه میکنند، آنهم با مقداریکه بصورت عام جدیترین عواقب برای مریض دارد.

تمام اروپائیان درچشم افغانها طبیب بوده وآنها یک اعتقاد کورکورانه به ایشان دارند: حتی زمانیکه ازصحت کامل برخوردارباشند، بازهم دوا مطالبه میکنند وصرفنظرازاینکه چه چیزی باشد، آنرا فورا میبلعند. آنها چنین دلیل میآورند، "من مریض نیستم، اما شاید شوم". آنها هیچ نمیدانند چه فرقی بین دواها وجود دارد؛ آنها فکرمیکنند تمام دواها دارای عین نتیجه یا اثرات میباشند.

آنها بهنگام حرکت دستجمعی قرآن را انتقال داده یا آنرا بهنگام خواب، زیر سر خود میگذارند؛ آنها تکراریکهزاربارنام خدا یا محمد پیامبررا وسیله منزه برای علاج هرمرض میدانند. ازاینکه آنها ترس بزرگی از چشم بد یا مضردارند، خود را وحیوانات اهلی خود را با تعویذ ها می پوشانند. بعضی حقه بازان خود را درپیش آنها طبیب وانمود ساخته، دوا های مختلف اروپائی ازهند بدست آورده (که ازخصلت آنها کاملا بیخبر اند)، بدون تفریق خصلت ومقدارآن وصرفنظر ازاینکه چه مریضی دارند، برایشان تجویزمیکنند؛ باینترتیب آنها 50 مریض را میکشند، قبل ازاینکه یکنفررا معالجه کنند. آنها اعتماد این بدبختان را کسب نموده، با اطمینان اینکه آنها مرض او را درخواب دیده وبطورکامل با او و دارو آگاه میباشد که او را علاج خواهد کرد. مریضان رنجوراین دروغگویان را مطلقا باورمیکنند؛ آنها بعوض وابسته بودن بتلاش طبیعت که اکثرا

بالای بیماریها غالب میشود، بخود اجازه میدهند با واگذاری به سرنوشت بهترخود را بکشند.

کرم وبخشندگی شاهان پارسی، تاتاری وهندی باعث شده افغانستان با تعداد زیاد تعمیرات وآثارخوب مثل مساجد، کاروان سراها، مخازن آب وغیره مزین باشد، اما آنها ازمدتها باینسودرحالت مخروبه قراردارند. افغانها نمیدانند چطورتعمیرکنند ولی میدانند چطورتخریب کنند؛ شخصی میتواند ماهها درقلمروی ایشان سفرکند، بدون اینکه یک خانه یا سرپناه بیابد، بجزازخیمه کوچیها. درهرقدم میتوان آثارعمارات وساختمانهای بزرگ را دید که بایست بسیارباشکوه ومجلل بوده باشند، اما هیچیک هرگزترمیم نشده است. اینجا وآنجا زمینها پر از زباله است؛ بفاصله دورتر کانالی تخریب شده یا دریائی بعلت خرابی دیوارها لبریزنموده، آبهای که مسیرجریان داشته ومیتوانستند مفاد هنگفتی برای زراعت داشته باشند، کاملا بدون استفاده باقی مانده اند؛ درپهلوی آنها مردمی قراردارد که علاقه ودلچسپی آنها کاملا متفاوت با این مسایل است.

سرکها (اگربتوان این نام را به راههای که فقط مسیرعبوردوامدارشتران بوجود آورده) بصورت تصادفی درقلمرو کشیده شده واغلبا باید میل ها ازمسیراصلی دور رفت تا ازموانع بسیارکوچکی عبورکرد که میتواند با قیمت بسیارناچیزی تعمیرگردد؛ اغلبا بعلت نبودن یک پل یا حتی یک قایق، تمام ترافیک برای هفته ها مختل میشود.

اولین خانواده های که خود را دریک منطقه حاصلخیز و زراعتی مستقر میسازند، مسیرخودرا تا جائیکه میتوانند (ازطریق حدس وگمان) با یک راه مستقیم اختیارمیکنند؛ رد پاهای او رهنمای مسافردیگر و بعدی بوده و بزودی به یک راه تبدیل میشود. وقتی برفها شروع به ذوب شدن میکند، 30 یا 40 شترکه یکی بدنبال دیگری بسته شده اند به بالای آنها کشیده میشوند تا آنرا خوب لگد مال نموده ومسیرپاهای بزرگ آنان هرگزناپدید نمیشوند. چنین است تنظیم سرکسازی درآسیای مرکزی.

قرارمعلوم چنین سیستمی برای سده ها درساختمان خانه هایشان نیزبکار برده شده است؛ خشت خام مواد معمولی مورد استعمال بوده وثروتمندان خشت پخته بکارمیبرند؛ تا زمان حاضر، سنگهای قطع شده، کاربرد کمی

داشته است. قحطی بزرگ چوب دراین قلمرو، افغانها را مجبورساخته تا بامهای گنبدی اعمارنموده ومانند پارسیان، دراین هنرمهارت دارند؛ هیچ چیزی نمیتواند درشتتریا دلپذیرترازشکل بعضی قبه یا گنبدهای آنها باشد.

آنها دیوارها را با مخلوط گِل وکاه میده گلمالی یا پلسترمیکنند؛ چون در اینجا باران کمی وجود دارد، برای مستحکم ساختن آنها کافی بوده و میتواند بصورت مرتب با یک ماله لشم ساخته شود؛ اثرات آن برای چشم ناخوشایند نیست. ثروتمندان پلستربکارمیبرند؛ بخصوص کندهاریها اتاق های خود را با ذوق واستعداد زیاد تزئین میکنند. معمولا خانه های آنها بصورت عام پائین بوده وبندرت بیشترازیک منزل میباشد، اما آنها یک فضای بزرگی را دربرمیگیرند؛ داخل آنها ازچشم عبورکنندگان توسط دیوارهای بلند پنهان شده ودرآنها بندرت بیش ازیک مدخل وجود دارد. یک حویلی افغان معمولا به چند حصه تقسیم شده وهریک متشکل از اتاقها، آشپزخانه، دربار، انبار، باغ وغیره است. آنها بطوردقیق موقعیت خانه ها را با درنظرداشت نگهداری آنها ازحرارت شدید آفتاب میدانند؛ اما آنها ازهرگونه تدابیربمقابل سردی کاملا بیخبراند که درهرات و کندهار شدید نمیباشد. حتی یک تعمیرشاهی این قلمرو ازنمای بیرونی، بمقایسه با یک خانه اروپائی متوسط معلوم شده وقابل تعجب است اگر درداخل آنها هرگونه آسایش آسیائی یکجا با آنچه تجملی است، دریافت گردد.

آنها درتمام شرق یکنوع سمنت فوق العاده سخت میسازند که بمنظور مصاله وشکلدهی پلسترحمامها وانبارها بکارمیبرند: این مصاله توسط بعضی اشخاص با یکمقدارمساوی خاکسترچوب کاملا بیخته شده وچونه پودرشده ساخته میشود؛ توسط بعضیها با دوقسمت چونه و یکقسمت خاکستر؛ اما درهردوصورت، این مواد خوب مخلوط میشوند. بعدا آب بالای آن انداخته شده و خوب خمیرمیشوند که پس ازآن برای شش روز توسط دو مرد با چوبهای بزرگ وبدون وقفه کوبیده میشود، باستثنای شب: وقتی یک طرف آن کمی سخت میشود، آنرا بروی دیگر دور داده ومیکوبند، البته احتیاط میگردد تا گاه وبیگاه نمناک شود تا زیاد خشک نگردد. وقتی خوب مخلوط شد، پیچانیده، دورداده وکوبیده میشود، بطور مکررتا شش روزکه آماده استعمال میشود. درتعمیرات، این سمنت را دربین خشت ها گذاشته وبالای یکدیگرفشارداده میشود؛ برای پلستر

کاری، بالای سطح گذاشته شده وتوسط سنگ چخماق هموارولشم ساخته میشود، چون نباید بآن دست زده شود زیرا دست را میسوزاند. بصورت پیاپی سه قشر گذاشته شده وسومی توسط تیلی شسته میشود که نوعی آن مهم نیست؛ وقتی این پلسترخشک شود، هیچ چیزی نمیتواند با زیبائی وسختی آن مساوی باشد که بنام ساروج نامیده میشود. یکنوع دیگری آن بنام ساروج مغربی یاد میشود، اما زیاد کاربرد ندارد که متشکل ازیکسوم چونه داغ، یکحصه ریگ بیخته شده ویکحصه دیگرخشت کوبیده شده است.

حیوانات اهلی افغانستان عبارتند ازشتر، گاوکوهاندار، اسپ، خر، قاطر، بز، گوسفند، کبوترومرغ. شترها دونوع اند؛ شتران ترکستان ومنطقهٔ هزاره بسیاربزرگ وقوی اند، اما بسیارفعال نیستند. شتران سیستان باریک وپرطاقت اند؛ اما باوجودیکه کوچک اند، سخت ترین وسریع ترین حیوانی است که میتواند یافت شود؛ آنها میتوانند دریکروزباندازه 25 لیگ{هرلیگ حدود 6 کیلومتراست} بدون خستگی سفرکرده وهرگز توسط حرارت آفتاب متاثرنمیشوند؛ اینها عموما برای سواری بکاررفته وشترهای ترکستان برای باربری استعمال میشوند.

گاونربرای قلبه کردن، انتقال اموال وآخرین منبع یعنی غذا بکارمیرود. اسپهای کندهاروکابل جنس خوب ندارند، اما درهرات ودربین هزاره ها، حیوانات باشکوهی وجود دارند که شاید خوبترین وپرتحمل ترین درآسیای مرکزی باشند. افغانها تعداد زیادی ازآنها را به شکارپورآورده، جائیکه توسط انگلیسها برای تجهیز سواره وبخصوص برای توپخانه خریداری میشوند.

دربین حیوانات وحش افغانستان پلنگ (ببر) شاهی، یوزپلنگ، خرس، کفتار، گرگ، گراز، شغال، روباه، موش خرما وانواع موش های صحرائی وجود دارند؛ دهها هزارگژدم وخزندگان درجلگه ها وکوهها زندگی میکنند. آهو، بزکوهی وخرهای وحشی باندازهٔ زیاد اند که تصور تعداد آنها مشکل است؛ غزالها (بزکوهی) فقط درسواحل جنوبی هلمند یافت میشوند. خرگوشها، کبکها، قرقاول (مرغ بهشتی)، هوبره، درحقیقت تنوع جانوران شکاری ومرغان آبزی فراوان هستند.

خاک افغانستان با بقایای زمینهای آسیای مرکزی مشابهت دارد. درقلمرو کابل وحصص شمالی هرات کوههای بلند پوشیده با جنگلات بوده، دربین آنها جلگه های وسیع آبیاری شونده وجود دارد که مستعد هرنوع زراعت است؛ حصص جنوب هرات وکندهار متشکل ازجلگه های پهناوراست، اما بصورت عام خشک بوده، ازشرق بغرب ادامه داشته وتوسط یک سلسله کوههای بایرهمسرحد است. خاک این جلگه ها ریگی بوده وآب زیادی جذب میکنند، لذا باشندگان مجبوراند توسط کارطولانی وپرزحمت چیزی را تامین نمایند که طبیعت آنرا درسطح زمین مهیا نساخته است. آنها یک سوراخ عمیق درپای کوه حفرنموده، جائیکه توقع دارند آب پیدا شده وبعدا توسط کانالهای زیرزمینی ومتصل بواسطه چاهها به دهکده ها انتقال داده میشود. بصورت عام تجربه یگانه رهنمای آنها دراجرای این اموراست، چون صرف تعداد محدود آنها چیزی درباره هنرترازسازی میفهمند؛ بآنهم بندرت اشتباه میکنند.

قبل ازاینکه مردم برای چنین کاری اقدام کنند، آنها باید قادرباشند نقطۀ را درجوارجریانات طبیعی پیدا نکنند که بتوانند بمقاصد زراعت بکار برند. زیرا وقت وزحمت زیاد ضروراست تا این چاهها یا کاریزها کنده شوند؛ اگراین قلمروبطورناخوشایندی صحنۀ جنگ شود، اولین عملیات ارتش مهاجم ازبین بردن آنها ومحروم ساختن مردم ازذخیره آب ایشان است. همین دیوانگی ناخوشایند تخریبی بخصوص دراین شکل خاص آنستکه کاهش نفوس (تخلیه جمعیت) افغانستان بآن نسبت داده میشود: مناطق وسیع متعاقبا ترک گفته شده وخشک میشود؛ آنها مربوط به هیچ کسی نبوده – زمین بی ارزش شده ونمیتواند فروخته شود؛ فقط آب ارزش دارد، صرفنظرازاینکه ازچاه یا ازدریا توسط کانالها به نقطۀ آورده شود که برای آبیاری ضروراست. این بخش همیشه قسمتی ازچانه زدن بوده، هروقتی زمین بتواند توسط این آب آبیاری شود، آب مربوط به خریدار میشود.

با درنظرداشت کیفیت بد خاک کندهار، تولید سبزیجات فوق العاده خوب وارزان است. قلبه افغانها بطورساده یک پارچه چوب تیز و سخت شده درآتش است. افغانها گندم، جو، جواری، تنباکو، پنبه، برنج، کنجد، و پالما- کریستی (زغر یا شرشم) کشت میکنند. برنج جلال آباد بهترین کیفیت دارد؛ ازکنجد و پالما- کریستی روغن کشیده میشود. اسافویتیدا

(انقوزه) صادرمیشود، اما ازغله جات دیگرفقط باندازه کفایت خود کشت میکنند. آنها همچنان مقدارکمی کرم ابریشم میپرورانند.

تمام میوه جات اروپا باستثنای انگورفرنگی و توت زمینی درافغانستان یافت میشود، اما عدم موجودیت اینها با تربوزوانارجبران میشود. انار کندهارنسبت به تمام آ نهائیکه درحصص دیگرآسیا میروید برتری دارد.

درکوههای افغانستان مقدارزیاد آهن، سرب وسلفریافت میشود؛ سیماب فراوان است؛ پنبه نسوزنیزیافت میشود که بنام سنگی پنبه یاد میشود. طلا ونقره ازطریق شستشودرجویبارهای کوچک بدست میآید؛ لذا کوهها دارای مقدار زیاد فلزات گرانبها است – اما تمام این ثروت معدنی بیفایده است، زیرا افغانها زحمتی بخود نمیدهند تا ازآنها بهره برداری کنند.

افغانستان دربین عرض البلد 32 و 36 شمال وطول البلد 60 و 68 شرق قرارداشته واقلیم این محدوده بطورعجیبی تغیرمیکند – حرارت یا برودت درنقاط مختلف نظربه موقعیت آن درعین عرض البلد با شدت زیاد به مشاهده میرسد. درجانب جلگه ها که شعاع تیزآفتاب وجود دارد، زمینهای همواردرارتفاعات بسیاربلند وکوههای عظیم قراردارد، جائیکه تابستان و زمستان پهلوبه پهلومیباشد. درهرات درجولای 1845 ترمامیترهرگز بیشترازـ37 سانتیگرید درسایه نمیباشد که اغلبا دربین 32 و 34 درجه است. ازآغازمی تا نیمه سپتمبربطورثابت باد ازشمالغرب بالای این ولایت وزیده واغلبا با چنان شدت که خانه ها را ویران نموده، درختها را کنده وتخریبات زیاد ببارمیآورد. زمستان قسما معتدل است؛ درجلگه ها برف بمجرد باریدن ذوب شده وحتی درقله کوهها زیاد باقی نمیماند. از جملهٔ چهارسال، سه سال آنقدرسرد نمیشود که باشندگان برای تابستان یخ ذخیره کنند؛ بصورت عام درجه حرارت معتدل بوده واقلیم آن یکی از سازگارترین اقلیمها درآسیا است.

ولایت کندهارشدیدا گرم است. درقلعه گرشک درسواحل هلمند، در ماه اگست، درجه ترمامیتربه 48 یا 49 درجه سانتیگرید درسایه میرسد. این قلمرودرجنوب بواسطه دشتهای ریگ متحرک سیستان محاط بوده و در اینجانب به بادهای باز است که ریگ فوق العاده میده (سرمه ریگ) بوده و برای زندگی حیوانات بسیارمضراست.

برای 9 ماه آفتاب با درخشندگی خاصی دربالای افغانستان تابیده وحتی شبها قشنگترازروزها است؛ سیاحین میتوانند دربیخطری کامل فقط در نوردرخشان ستاره ها سفرکنند. درجریان شب، اتموسفیر توسط برق زیاد ترچارج شده وکمترین اصطکاک ازهرشی میتواند جرقه ها بوجود آورد، با صدای ضعیفی مثل شکستن یک شاخچه بید.

باد شمالغرب بهاروتابستان کندهارمانند هرات خشن است، اما زمستان آن ملایمتراست؛ کوههای که شمال آنرا احاطه کرده، باران زیاد را جذب میکند، اما برف بمقدارکم وبندرت دیده میشود.

اقلیم کابل درتابستان بسیارمعتدل بوده واقامت دراین موسم دراینجا بسیار دلپذیراست؛ اما درنیمه خزان، زمستان ونیمه بهار، زمین بعمق سه فت با برف پوشیده میشود. برفک ثابت و شدید بوده وسرکها برای پنج ماه غیر قابل عبوراست.

چیزیکه باعث یاغیگری بیشترسرداران وخصومت قبایل برای شکستاندن سلطنت افغانها شده وسه قلمرو را جدا ازهم نگهداشته عبارت ازمشکلات شاهان سدوزی درمارش سریع بالای محلات شورشی میباشد. قلمرو پاروپامیزوس (هندوکش) که توسط قبایل مستقل مسکون بوده وعبوراز آن درهروقتی مشکل است، آنها را مجبورمیسازد تا با ارتش خود یک حلقه طولانی را طی نموده وبه هرات برسند که باعث ضیاع وقت شده و شورشیان با تقویه موقعیت خویش ازآن استفاده میکنند. بسیارمشکل است بتوان مرزهای سه قلمروی افغان را درجاهای ازهمدیگرجدا و تشخیص کرد که دریا وکوه وجود ندارد: درچنین موارد، مرزهای هرقلمروتوسط یک خط فرضی دربرگیرنده زمینی معین میشود که دربالای آن یک قبیلهٔ تابع یا تحت سلطه آن، خیمهٔ خود را برافراشته باشد.

نفوس افغانستان متناسب با وسعت آن نبوده وشرایطی که این مسئله را تعین میکند، قویا مانع انکشاف وحتی باعث کاهش محسوس تعداد آنها میشود. باشندگان آن بعلت آشفتگی و بی ثباتی حاکم دراین قلمرو آنرا ترک میکنند؛ یکچهارم افراد جنگی (متعاقب جنگهای داخلی یا خارجی که

افغانستان را رنجورکرده) یا کشته شده یا مصروف خدمت در پارس یا هند میباشند.

دو مسئله وجود دارد که تخمین نفوس افغانستان را بسیارمشکل ساخته است: اول، خصلت سیارمردم کوچی آن، ملاحظه ایکه بعضی اوقات حتی درمورد باشندگان شهرها تطبیق میشود؛ دوم، قلمروی کوهستانی پاروپامیزوس بطوربسیارناقصی شناخته شده، بطورخاصی توسط قبایل کوچی مسکون بوده وحتی دریافت تخمینی تعداد آنها را مشکل میسازد.

نفوس افغانستان به دوقسمت بسیارمشخص تقسیم شده است: اول، افغانها آنطورکه درست نامیده میشوند؛ دوم، تاجکها، اولاده فاتحین قدیمی این قلمرو که میتواند به دو بخش تقسیم شود – پارسیوانها یا باشندگان شهرها وایماق ها یا کوچی ها. افغانها درزمان حاضرقوم حاکم بوده وتاجکها در هرات وکندهارتحت سلطۀ افغانها قراردارند؛ بآنهم یارمحمد خان درهرات برای آنها توجه زیاد مبذول داشته و بایشان اجازه داده تا نفوذی بدست آورند که شاید درآینده ها برای افغانها کشنده ومرگبار تمام شود. درکابل، تاجکها بعلت کثرت، غریزه جنگی و موقعیت مستحکمی که درشهردارند، برایشان عین امتیازات افغانها را تامین نموده است؛ آنها با ایشان در مقرریهای خدمات عامه سهیم بوده ودرمشکلات سیاسی که اغلبا بظهور میرسد، پشتیبانی آنها باعث پیروزی جانبی میشود که ازآنها طرفداری میکنند.

قزلباشها یا پارسیان مستقرشده درکابل (توسط نادرشاه) که حدود 12هزار خانواده بوده، با تاجکها وصل اند که درمذهب یکسان بوده وهردو نژاد ازعین فرقه یعنی شیعه اند.

ارقام زیرتعداد نفوس افغانستان را بطورتخمینی نشان میدهد:

درولایت هرات 300 هزارافغان و 600 هزارپارسیوان یا ایماق.
درولایت کندهار 600 هزارافغان و 300 هزارپارسیوان یا بلوچ.
درولایت کابل 1 ملیون 600 هزارافغان و 800 هزارپارسیوان وقزلباش.

مجموعۀ افغانها 2,500,000 و غیرافغانها 1,700,000 است که مجموعا 4,200,000 میشود.

فصل 22 – حکومات ایالات افغانها

حکومات ایالات افغانها، قدرت امیران، نفوذ روحانیون، یاغیگری سرداران، تصورحکومت، برخورد امورات عامه، عدم ثبات قدرت، طرق تامین آن، خصایل سرداران، طبقات مولد، عدم خروج ازکندهار، احساسات قبیلوی، کیفیتهای مزدورمنشی سرداران، عدم وفاداری سربازان، نتایج جنگهای متعدد، حاکمان مستقل و سرداران، تفوق محمد زیها، قدرت بارکزیها، احتمال ابقا، ازدواج انگلیسها درافغانستان، ارتش افغان، ترکیب آن، تجهیزسهل قطعات، نادانی انظباط نظامی ومفاد غیرمحسوس آن، ضرورت جنگ، تعدد سواره، طرق جنگ، عدم شناخت حقوق افراد، ساختمان شهرها، قبایل جنوب، قوت ارتش افغان درهرقلمرو، سربازان یارمحمد، پول، تدارکات، شراب، اوزان ومقیاسها، پارسیوانها، حرفه های میخانیکی، تولیدات اروپائی، مالیه.

+ + +

حکومات ایالات افغانها تا اندازهٔ خصلت شاهی دارند، ولی بیشتردارای جنبهٔ نظامی، ارستوکراتیک، جمهوری مستبدانه ودیکتاتورانهٔ مادام العمرمیباشد. حاکمان مستقل، مطلقه بوده وهرگونه تغیریکه درحکومت برایشان ضرور یا مناسب بنظربرسد، میآورند؛ آنها میتوانند زندگی یا دارائی رعیت خود را سلب نموده وباین ارتباط درمحدودهٔ قرارمیگیرند که فقط جنبهٔ احتیاط را درنظرمیگیرند. مذهب یگانه وزنه مقابل قدرت آنهاست؛ این باعث میشود روحانیون نفوذ زیادی داشته باشند، کسانیرا که اوبیهوده تلاش میکند مطیع اراده ورضایت خویش نگهدارد؛ بیهوده تر اینکه کوشش کند به حقوق و امتیازات سرداران یا روسای قبایلی تخلف ورزد که هرگزحاضرنیستند به واگذاری نفوذ خود درامورات حکومتی تن دردهند. میتوان ادعا کرد که درافغانستان، باندازهٔ تعداد سرداران، حکومات مستقل وجود دارد، چون هر یک مطابق میل خود حکومت میکند؛ اینها متعصب، یاغی وجاه طلب بوده وحکومت مستقل میتواند آنها را فقط با استفاده ازرقابت ها، عداوتها ومخالفتهای یکدیگرتا اندازهٔ مهار ودریک نظم نگهدارند. دراینجا هیچ گونه وحدتی وجود نداشته، هیچ چیز دایمی نبوده، همه چیزبه هوا وهوس یکتعداد ستمگران مطلق العنان وخود کامه وابسته است که همیشه در اختلاف با یکدیگرقرارداشته وقبایل خود را حامی منازعات شخصی خود میسازند؛ نتیجه آن، یک احساس دایمی تندخوئی میباشد که بالاخره به جنگهای خونین داخلی منجرشده وقلمرو را بحالت هرج ومرج ووخامت دایمی مبتلا میسازد.

دراروپا همه چیزرا تمدن تنظیم نموده است؛ اکثریت شهروندان آن علاقمند دانش، هنر، صنعت وتجارت اند که باعث ثروتمندی ورفاه مردم شده وعادات و شرایط مردم را بهبود میسازد: وقتی جنگی واقع شود، فقط یک بخش کوچک مردم برای دفاع کشورسلاح برداشته وتمام نیازارتش را تامین میکند که عنصرنظم وامنیت است – خلاصه، حکومت محافظ بوده وازمنافع عمومی مردم مراقبت میکند. اما درافغانستان، تصور و هدف حکومت و رعیت (مردم) کاملا متفاوت است؛ دراینجا هرفرد فقط بفکرتخریب وبی نظمی (بهم ریختگی) است؛ دراینجا اوباید با کمترین زحمت خود را ثروتمند سازد وآنهم با غیرمشروع ترین وسایل. صاحبان قدرت بعوض رهنمائی ایشان درمسیردرست، بعوض دادن نمونه خوب توسط برخورد خود و بهترسازی وضع مردم، آنها را با اخاذی بارنموده وخود شان را بقیمت آنها ثروتمند میسازند.

این سیستم چپاول واختلاس توسط ماموران تمام طبقات صورت گرفته و اثرات اندوهناکی بالای مغزمردم دارند که آنها نمونه مافوقان خویش را تعقیب ودنبال میکنند: وقتی مردم میبینند بزرگان آنها بعوض مشغولیت درجهت رفاه آنها فقط بفکرلذت خود شان بقیمت آنهاست، آنها نیزبنوبه خود، خود پرست و حریص شده و بیکارگی را نسبت به یک صنعت یا حرفه ترجیح میدهند که فقط بمفاد ستمگران آنها تمام شده وباعث اذیت وآزاربیشترخودشان میشود. تصرف غیرقانونی اموال ودارائی مردمان دیگر، نمونه ایست که هرافغان روزانه ازروسای شان یاد گرفته وفکر میکنند این عمل یک اقدام مناسب وعادلانه است؛ اثرات این اقدامات، ایجاد یک وضع دایمی بیقراری ومزاحمت است. طوریکه من قبلا گفتم، آنها یاغی ترین مردم آسیا و مشکلترین مردم برای حکومت کردن اند: آنها همیشه وبا اشتیاق ازآمدن یک حاکم جدید پذیرائی میکنند، اما یک حاکمیت طولانی یا صلح طویل با همسایگان، برای آنها غیرقابل قبول است؛ هرگاه آنها فرصتی برای تخلیهٔ هیجانات اضافی خویش با مخالفین خویش نیابند، با یکدیگربجنگ میپردازند.

اگرگفته شود که شجاعت اولین فضیلت آنهاست، همچنان میتوان گفت که هیجان اولین نیازآنها میباشد؛ لذا صحنه های خشونت برپا گردیده، باعث تغیرحکومت شده و یکجا با آن با سرعت غیرقابل تصور، تغیرحاکمان صورت میگیرد. اگرکسی مقدارپول کافی داشته وآنرا دربین مردم توزیع

نماید، بزودی طرفداران کافی پیدا نموده ودربقدرت رسانیدن اوکمک میکند؛ باوجودیکه قدرت درافغانستان موروثی است، توالی منظم تخت نشینی بهیچوجه وجود نداشته ومبهم ترین چیزممکن است. وارث قانونی، همیشه مجبوراست حق حاکمیت خویش را به انتخاب وچانسهای جنگ تسلیم کند؛ نتیجه بندرت مشکوک بوده وهمیشه کاندیدی برنده میشود که به سربازان پول خوبترپرداخت کند که باووفادارمانده اند؛ لذا ازاینجاست که تعداد زیاد ماجراهای مبهم توسط تهاجمات غارتگرانه شکل گرفته وبه قدرت عالی ارتقا مییابند.اینها دراکثریت موارد نسبت به ستمگران حریص و خونین، کمی بهترمیباشند. درافغانستان هرکسیکه پیروزشود مشروع بوده و باینترتیب پیروزی، بزرگترین آدم رذیل را مطلوب میسازد؛ رذایل یا فضایل او دارای اهمیت ناچیزی برای مردم است؛ اگر او پول خوب پرداخت کند، معبود ایشان میشود؛ بمجردیکه کیسه اوخالی شود یا بخت او برگردد، بیکبارگی مورد تحقیروتنفرقرارگرفته ومجبور است خود را تبعید کند یا بهمان تاریکی مبهمی عقب نشینی کند که ازآنجا آمده است.

افغانستان یگانه قلمروی درجهان است که درآن موقف فرد کاملا نامعلوم است؛ یک سرداری که امروزثروتمند وقدرتمند است فردا غارت شده، از همه چیزتهی گردیده، بیک خدمه تبدیل شده ومطیع کسانی میشود که تا آنزمان ازکوچکترین امیال اواطاعت میکردند. اعضای خانواده اومتفرق و محروم شده و بهمین علت است که دراین قلمرو تعداد زیاد اشراف ژنده میبینیم. دراینجا صدها خان وجود دارند که بحیث سربازان شخصی وحتی خدمه های درجه پائین کار میکنند؛ اما صرفنظرازنوع مصیبت، تنزل یا فلاکتی که دچارشده اند، آنها همیشه بطورعجیبی مغرورنسل خود بوده و افتخاراشرافی آنها ازطریق لباس یا طرزرفتارخشن وبی ادبانه آنها بروز میکند.

حاکمان مستقل افغانستان هرنوع عنوان یا القاب را بدون درنظرداشت اساس وبنیادی بافراد ناچیزوگمنامی اعطا مینمایند که بطورکامل توجه یا مواظبت لازم بآنرا ازبین برده است. چانس اینکه هرآدم پرانرژی میتواند تا عالیترین مقام ارتقا کند و وسایلی که بدان نایل میشود، دربین مردم، سرداران و حاکمان مستقل، یک نوع آشنائی را بوجود آورده است که درهیچ کشوردیگری دیده نمیشود. افراد پائینترین نسل وطبقه، ملبس با

لباس ژنده وپوشیده با حشرات میتوانند هرشکایتی را شخصا به شاه پیش نمایند؛ آنها بنزد او رفته و درمقابل او بدون هرگونه تشریفاتی مینشینند، بیکبارگی داخل شده و بدون مقدمه داخل قصه میشوند، آنهم با چنان سهل انگاری که مشخصه طبیعت افغانها است. حاکمان مستقل میبینند، میپذیرند وبحث میکنند به هردرخواستی حتی درباره بی اهمیت ترین موضوعات، و وزیراو(اگرداشته باشد) بصورت عام، به تصامیم آقایش اثرمیدهد.

ازاینکه روسای افغان هرگزازبودن طولانی درمقامهای دولتی مطمئین نیستند، اولین فکرآنها همیشه اینستکه چطوربتوانند صندوقهای خود را پُرنموده و قلمرو را خراب کنند؛ هراقدام بزرگ و سیاسی بمفاد آینده را بخاطرناچیزترین منفعت آنی وکوچک قربانی میکنند. طریقه دیگرثروتمند شدن، قراردادن ادارات عامه برای فروش به بزرگترین مشتریان (مزایده کنندگان) بوده وبعدا خریداران فکرمیکنند درارتکاب هرنوع تقلب برای جبران پول خود قابل توجیه میباشند. آزادی شخصی ایکه درافغانستان وجود دارد درهیچ نقطهٔ شرق دیده نمیشود؛ هرافغان میتواند هرجائی برود که فکرمیکند برایش مناسب است؛ اومیتواند سلطنت را با خانواده خود ترک گوید، نه مقامی وجود دارد که پرسان کند و نه پاسپورتی ضروراست، هیچکس حق ندارد مداخله یا ممانعت کند؛ حاکمان مستقل نیز ممانعتی بعمل نمیآورند، چون افغان موجودی است بسیارغیرمولد که همه چیزرا مصرف میکند ولی هیچ چیزی تولید نمیکند: اما چنین موردی در باره پارسیوان ها یا هندوهای این قلمرو صدق نمیکند که طبقات صنعتی و تولیدی جامعه میباشند. بخصوص آنهائیکه درکندهارزندگی میکنند، دراین قلمروبرخلاف میل شان نگهداشته شده وهرگاه بخواهند آنرا ترک کنند، شدیدا مجازات میشوند. طوریکه ما دراروپا میدانیم، نمیتوان گفت که در اینجا هیچگونه روحیه قومی دربین افغانها وجود ندارد؛ آنها بیشتربرای منافع شخصی خود میجنگند تا برای استقلال خود؛ بآنهم دراینجا چیزی بنمایش گذاشته میشود(با وجودیکه بصورت عام احساس نمیشود): یک احساس عاطفه یا تعصب افتخارآمیز به قبیلهٔ خود که باعث نفرت ازهمسایه اش میشود، با وجودیکه ازعین نژاد است: لذا میتوان تائید کرد هرقبیلهٔ افغان احساس قبیلوی خود را داشته واین آنچیزی است که یک قوم را حفظ میکند؛ منافع به تنهائی میتواند وحدت گذرا ایجاد نموده و زمانی که هدف ارضا میشود، رقابت های متنوع شروع شده و طوایف نوسانات خود را ازسرمیگیرند.

سرداران دریکزمان و درعین وقت، هم قوت وهم مصیبت شاهان اند؛ وقتی تفاهم خوب بین شان موجود باشد، بیدرنگ سلاح گرفته وازاودفاع میکنند، وقتی فکرکنند کمترین منفعتی نصیب شان میشود، آمادۀ شورش بمقابل اومیباشند؛ بآنهم درهرچیزیکه بی میل شوند، حتی حاکم مطلوب خود را نیزاطاعت نمیکنند؛ بعلاوه، آنها همیشه وبیصبرانه منتظرتعویض یکی با دیگری میباشند، بامید اینکه بتوانند استفاده بیشتری نمایند. هربخش یک قبیله نظربه تعداد و وسعت ساحۀ آن، توسط یک یا چند سردار فرماندهی میشوند. این روسا با وجودیکه ازقلمرودیگرومذهب دیگراند، میتوانند با دیوکها (اعیان) وبارونهای (اشخاص برجسته) قرون وسطی فرانسه مقایسه شوند – بمراتب قدرتمند تراز شوالیه ها(نجیب زادگان) و کسانیکه بالای چند خانواده آقا (پائینترازشوالیه) قدرت داشتند – کسیکه دراوقات جنگ خود و افراد خود را تحت فرمان رئیسی نامنویس میکند، که بیشترین اعتماد داشته وبهترین پول برایشان بپردازد. اینها همچنان خصوصیاتی دارند که مشابه سربازان اجیرایتالویان قدیم است، یعنی فروش خدمات خویش به بلندترین خریدار. آنها بهنگام جنگ یا صلح آماده اند تا ازصفوف امیرکابل بخدمت وزیرهرات، رئیس کندهار، انگلیسها، پارسیان، سیکها، تاتارها، بلوچها یا عکس آن بدون کمترین تشویشی بروند؛ برای آنها فرق ندارد دوست امروزشان، دشمن فردای شان باشد یا حتی بمقابل اقارب خود سلاح بگیرند؛ عشق پول آنها را قادرمیسازد تمام این ملاحظات را کناربگذارند. سربازان درمقیاس کوچک همان چیزی را تقلید میکنند که روسای ایشان درمقیاس بزرگ انجام میدهند، یعنی آنها یکجانب را ترک کرده وخود را بدیگری وصل میسازند، بدون احساس هرگونه ندامت یا تحمل کمترین خفت؛ این موضوع بحیث سنت قبول شده وهیچ شرمی دراجرای آن وجود ندارد.

عواقب آن اینستکه یک حاکم مستقل هرگزازسربازان خویش اطمینان نداشته واگرشخص دیگری پول بیشتری بپردازد یا بصورت بهتری معامله کند، آنها به قرارگاه اوخواهند رفت. قدرت روسای قبایل بالای رعیت شان چنان موثراست که بعضی اوقات با یک میله آهنی فرمان میرانند؛ اینها رئیس را منحیث پدرخود فکرکرده وعادت کرده اند از طفولیت اورا اطاعت واحترام کنند؛ اواز طایفه خودشان بوده، قدرت و صلاحیت خود را ازطریق خط طویل اجدادی بدست آورده اند؛ اما این

دلایل بهیچوجه نمیتواند او را همیشه از تباهی نجات دهد؛ فقط ضرور است نارضائیتی را تحریک کرد؛ بعدا اومورد حمله قرارگرفته، تعقیب و رانده شده وحق او به یک برادریا کاکا یا شاخه پهلوانتقال مییابد، طوریکه حقوق فیودالی درخانواده باقی میماند.

جنگهای که سرزمین افغانستان را درطول 70 سال گذشته سرخ ورنگین ساخته، به خانواده های کهن چنان صدمه رسانیده که تعداد زیاد شان منقرض گشته وچندین قبیله بدون سر مانده است. دربعضی موارد، وقتی حاکم مستقل کوشش نموده تا برایشان رئیس مطلوب خود را بعوض یکی ازخودشان تعین کند، تصادمات هولناک وخونینی بوجود آمده که همیشه با پیروزی رئیس انتخابی قبیله بپایان رسیده است. این مقاومت باندازه کافی طبیعی است. قبولاندن رهبریکه بالایشان تحمیل شود، میتواند واگذاری حقوق وتسلیمی ایشان به مرحمت شهزاده پنداشته شود؛ اما کسی که فرماندهی خود را با حق انتخاب بدست میآورد ازموقف وامتیازات خود با سرسختی دفاع میکند، مهم نیست چه کسی باوحمله میکند.

ملاقات سرداران دردربارحاکم مستقل بسیارنادراست، چون آنها بصورت عام بیمناک افتیدن در دامی میباشند که اغلبا برای ایشان گذاشته میشود و توقف طولانی درآنجا را خوش ندارند. آنها ترجیح میدهند دربین قبیله خود و دهکده های مستحکم خویش اقامت داشته باشند که عموما دربلندی ها قرارداشته ودرموارد حمله، میتوانند بصورت آماده ودوامداردرمقابل دشمنان مقاومت کنند. قویترین سرداران توسط حاکم مستقل مورد نوازش بیشترقرارگرفته واکثرا با اعطای امتیازات باو وصل میشوند نسبت باینکه ازایشان بترسند؛ اوبطورمعمولی و با درنظرداشت حفظ صلاحیت رسمی بالای آنها، تمام مالیه را بخشیده وبعوض آن ایجاد قطعه سربازان بهنگام جنگ بمقابل او توسط همسایگان را تحمیل میکند. این سیستم رنجور، قدرت عظیمی به سرداران میدهد؛ حاکم مستقل مرهون آنها بوده و جاه طلبی این مردان است که باعث ایجاد جنگهای متعدد داخلی درافغانستان میشود، چون آنها همیشه درشورش قراردارند.

درمسیرتاریخ نشان داده میشود آنها تحت سلطۀ حاکمان سدوزی، چه اضافه روی های مرتکب شده اند؛ اگرآنها اغلبا محمد زیها را عزل و نصب نکردند بعلت اینستکه آن خانواده دربین افغانها یک استثنا بوده

وآنهائیکه ترکیب آنرا میسازند، افراد دارای ذکاوت عالی و پرانرژی میباشند. آنها همچنان دارای تفوق دربالای روسای دیگربوده ومیدانستند چطورایشان را با ایجاد تفرقه و مقیم ساختن قبیله بارکزی (که محمد زی مربوط آنست) درجلگه ها و وادیهای جنوب کندهار تا غزنی کنترول کنند. این موقعیت مرکزی بآنها توانائی میدهد تا قوتهای خود را بسرعت بهرنقطه حرکت داده و شورشها را با چابکی ونیرومندی سرکوب ساخته وهم ازنگاه تعداد نسبت به قبایل دیگریکه کنترول مینمودند قویتر بودند. تعداد زیاد آنها را به بخش ها تقسیم نموده یا پراگنده ساخته اند تا نتوانند بهمدیگرکمک متقابل نموده وآنها را با وسایل بزرگترتحت نظردارند. طایفۀ که حاکم مستقل مربوط آنست، همیشه ازامتیازات ومنافع بزرگی نسبت بدیگران برخورداربوده واین دلیل مهمی است که هرقبیله بطور دوامدارطغیان وتلاش دارد تا رئیس خود را به قدرت برساند.

شهزادگانی که درافغانستان حکومت میکنند تا اینزمان با خوش قسمتی و خشونت، شورشهای را که درایالات آنها رخ داده سرکوب نموده اند؛ اما باوجودیکه این امرآنها را توان داده تا مخروبه های حکومت را برای چندین سال نگهدارند، ما نباید تصورکنیم محمد زیها روحیه طغیان و شورش را ازبین برده اند که تا اندازه زیادی هم ضرورت خصلت افغان است وهم اثرات یک نظم اجتماعی نادرست؛ بارکزیها میتواند فردا سرنگون شوند، آنها روزانه دریک موقعیت مشکوک زندگی نموده و سرنوشت آنها مربوط به بخت ومسرت دشمنان آنهاست. برنیس تائید نموده دوست محمد مورد پسند افغانها بوده واولین حاکم مستقلی بوده که برایشان شربت صلح را چشانیده و فراوانی وامنیت بوجود آورده است؛ اما وقتی فرارسید که آنها بایست نمک شناسی خود را نشان دهند با اوچه معامله کردند؟ این رئیس را بخاطرشاه شجاع ترک نمودند، کسیکه در پائینترین سطح توجه قرارداشت. انگلیسها کابل را بدون هیچگونه مقاومت جدی تسخیرکردند؛ باوجود آنچه گفته شد وآنچه باید گفته شود، من تائید وتصریح میکنم آنها با تحسینات واظهارات دوستانه وصمیمانه بدون کمترین درخواست ازجانب روسای استقبال شدند که متعاقبا اعلان کردند دشمنان ایشان خواهند بود. این سرداران امیدوارطلا بودند؛ تازمانیکه بآنها داده میشد قبول نموده وهیچ چیزی نگفتند؛ دراینوقت وجدان آنها مرده و حتی احساس متعصبانه مذهبی (افراطیگری) درسینه هایشان خاموش شده بود؛ شوهران عزت زنان خویش را فروختند، پدران از

دختران را، برادران ازخواهران را، بالاخره اوضاعی بمشاهده رسید که تا آنوقت هیچکس نشنیده بود: یکتعداد مردان انگلیسی وعیسوی شوهران شرعی زنان افغان شدند(کسانیکه مذهب اسلام را قبول کردند). پول، این افغانهای سفاک را مانند گوسفند رام ومطیع میسازد، اما به مجردیکه کمپنی هند شرقی فرمان میدهد هزینه پرداخت آنها کاهش داده شود، به یکبارگی یاغیگری وافراطیگری شروع میشود؛ درحالیکه معاشات و اعانه های که بدست میآوردند حتی پس ازاین کاهش، بمراتب بیشتراز مقداری است که آنها ازحاکمان مستقل خویش بدست میآوردند، اما در اینمورد مثل موارد دیگرخصوصیات زیاده جوئی، بی ثباتی، بیقراری و دمدمی آنها باعث شورشی میشود که قدرت امیردوست محمد را درکابل وکهندل خان را درکندهاردوباره ایجاد میکند. برگشت آنها با تمام شکوه وجلال توسط رعیتش تجلیل شده وازآنزمان برعلیه این رئیس اغتشاش نکرده اند! آنها مثل سابق بازهم دراولین فرصت به او پشت خواهند کرد؛ اگراین شهزادگان آنقدرخوشبخت باشند که زندگی پرمشقت خود را در قدرت بپایان برسانند، بزرگترین چیزی است که میتوانند متوقع باشند. برای آنها یارمحمد خان هرات ناممکن است بتوانند سلطنتی تاسیس کنند که بنیاد آن باندازه کافی محکم بوده و آنها بتوانند آنرا با اطمینان به وارثان شرعی ایشان بسپارند؛ حاکمیت دراین قلمروفقط با ملاحظات فردی وجود دارد – زیرا اغلبا با پایان زندگی او بپایان رسیده وبعدا تابع حوادث نامعین یا نوکربخت میشود.

ارتش افغان درموارد ضروری متشکل ازتمام مردان است، چون هر مرد سربازمادرزاد بوده و بمجردیکه بتواند تفنگ را محکم بگیرد خود را با یک رئیس وصل میسازد. چون سربازان پرداخت منظم ندارند ودر جریان خدمت(بصورت عام) ازطریق غارت زندگی میکنند، مشکل است گفت کدام یک فاجعه بارتر برای مردم است، ارتش خود شان یا ارتش دشمن شان، چون هریک انواع اضافه رویها را مرتکب شده، منطقه را تخریب نموده واثرات ترسناک عبورخود را بجا میگذارند؛ اگرعامیانه گفته شود قوت ارتش هرقلمرومربوط به احتمال نگهداری ناحیه ایست که بآن میروند.

با اولین خبرجنگ، سرداران با قطعات خود به قرارگاه حاکم مستقل شتافته وهریک با خود تعداد افراد را متناسب به طبیعت واهمیت

فرماندهی خود میآورد. قطعات یکجا شده ارتش را تشکیل میدهند؛ اما بعلاوه اینها طبقه دیگرجنگجویان نیزوجود دارند، باوجودیکه بهترین نمی باشند، اما اغلبا تعداد شان بسیارزیاد است؛ طورمثال، باشندگان شهرها که به هیچ رئیسی وابسته نبوده، ازحساب خود و بمصرف خود میجنگند، کاملا باساس علاقمندی و بامید بدست آوردن غنایم بزرگ. بعضی اوقات این نیروهای نامنظم یکجا شده، یک رئیس یا روسای را انتخاب میکنند که خود را تحت فرماندهی آنها قرارمیدهند؛ اما بیشتراوقات، آنها بچندین قطعه کوچک دوستان یا آشنایانی تقسیم میشوند که ازیک محل آمده، باهم پیوند داشته وعلاقه دارند درمنافع همدیگرشریک شوند؛ آنها مطابق به سبک خود وبدون نظم مارش میکنند، ولی حرکت خود را نظربه پیشرفت ارتش تنظیم نموده یا زمانی آنرا ترک میگویند که نظرومیل شان باشد.
این عناصربعضی اوقات بصورت متحد یا غیرمتحد، ارتش افغان را تشکیل میدهد، اگرکسی بتواند چنین نامی به مجتمع مردان، حیوانات و پیروان مارش کنندهٔ بینظم و گیج بدهد. برای سرداران فقط چند روزکافی است تا قطعات خود را تجهیزنمایند، چون هرفرد قبیله همیشه آماده است اسپ خود را سوارشده وتدارکات خویش را دریکنوع کیسه انتقال میدهد که درعقب زینش بسته میشود. افغانها وقتی درخانه باشند مانند طفیلیها واسفنجها میباشند، اما در مسافرت فوق العاده صرفه جو و میانه رو اند؛ قدرت ریاضت و تحمل آنها زیاد بوده و میتوانند تقریبا با هرچیز و برای مدت طولانی زندگی کنند؛ روسا وآنهائیکه توان دارند، توسط تعداد زیاد خدمه های همراه میشوند که مصروف خدمات شخصی یا مراقبت محموله بوده وتعداد آنها عموما بیشترازافراد جنگی است. اینها یک توده مخلوط، شلوغ، بی نظم، غیرعملی و بی سلاح را تشکیل داده وهیچ تدبیری برای امنیت خویش نمیگیرند، خواه درمارش باشند یا درقرارگاه وحتی در موجودیت دشمن. با وجود چنین وضع ناخوش و گیجی، ارتش با سرعت زیاد وبا فواصل بعید حرکت میکند: باشندگان دهکده ها با تقرب آنها فرار میکنند، چون آنها هرچیزیکه درمسیرراهشان پیدا شود تخریب وغارت میکنند. وقتی اکثریت داوطلبان ارتش را ترک گفته وبخانه هایشان برمی گردند کمبود شدید تدارکات درقرارگاه احساس میشود؛ سرداران که فقط غذای کافی برای نیازشخصی خود را انتقال میدهند، مجبورمیشوند بخش ازقطعات خود را برای تامین ذخایرمتفرق سازند واغلبا واقع میشود که فقط یکچهارم وحتی کمترآنها باقی میمانند. وقتی جنگ دربین خود افغانها

رخ میدهد، بصورت عام طوری پایان مییابد که درآن تعداد بسیارکمی از هرجانب سهم میگیرند.

درمیدان جنگ، افغانها هیچوقت باین فکرنیستند درخط مقدم آنها چه می گذرد؛ آنها نه پیشقراول ونه پسقراول دارند، بصورت مستقیم بدون کمترین ناراحتی وهراس حرکت میکنند تا به دشمن مواجه شوند؛ برایشان مهم نیست ارتباطات ایشان بازگذاشته شود؛ درنقطه که آنها اعاشه خود را دریافت میکنند خط عملیات است؛ آنها قرارگاه خویش را با خطر-اتفاقی بدون سیستم یا نظم دراولین محلی که بآن میرسند، برقرارمیسازند، اما ترجیحا درنزدیکی دهکده ها که بتوانند غارت نموده وجائیکه مطمئین باشند آب پیدا میشود. ازاینکه آب دربعضی حصص نایاب ودرنقاطی پیدا میشود که بهمه معلوم است، اغلبا چنین واقع میشود قطعات متعددی که درچندین ستون مارش میکنند، چشمه ها یا چاههای مییابند که درنزدیکی آنها میخواهند خیمه بزنند، خشک یا تمام گردیده و به مجاورآن میروند که اغلبا اشغال شده وجنگ خونین نتیجه آنست، وقتی چشمه ها دراختیار قویترین جانب قرارمیگیرد، دیگران باید درجستجوی چشمه درمحل دیگر ادامه دهند. درقرارگاه، هرقطعه یک حلقه غیرمنظم ساخته، محموله و خیمه رئیس درمرکزآن قراردارد. قسمت اعظم ارتش افغان متشکل از سواره است، خصلت قومی وخصوصیات اقلیم و خاک دلایل اساسی اند که آنها ارتش سواره خود را به پیاده ترجیح میدهند، باستثنای کوههای شمال کابل که بتعداد کم دربین ایشان وجود دارد: دراینجا منطقه صعب العبوربوده واقلیم معتدل است، اما درنقاط دیگرافغانستان، مردم علاقه ندارند فواصل بعید دشتها را درزیرآفتاب سوزان وجائیکه آب کمیاب است، پیاده بپیمایند. با کمترین دوراندیشی وترتیبات میتوان براین موانع غالب گردید، اما این قلمروی نیست که مردم آن بخواهند برمشکلات غلبه نمایند: هرچیزیکه اجرای آن آسان بوده ودرمدت کم تحقق یابد، تا اندازه زیادی به ذوق آنهاست.

عشق جنگ دربین افغانها نسبت بتمام اقوام شرقی بمراتب بیشتراحساس میشود؛ اما هیچوقت آرزوی اندکی برای تقویهٔ وسایل مقاومت و تعرض نشان نداده اند. جنگ برای آنها یک تجارت است، چون ناممکن است نام دانش را به هزاران اقدام پوچ وناپسندی داد که آنها بکارمیگیرند واین ثابت میسازد که روسای آنها کاملا بیخبرازابتدائی ترین عناصراین هنر

اند. دلیل پیروزی آنها بمقابل اقوام دیگرآسیائی تا امروزعبارت ازاشتیاق بحمله وشجاعت آنهاست، اما نه گرایش زیرکانه یا دانش عملیات نظامی؛ همسایگان سیکه ایشان که قبلا مطیع آنها بودند، افغانها را شکست داده و یکتعداد ولایات با ارزش آنها را تسخیرکردند، کسانیکه فقط دانش جزئی تکتیکهای اروپائی را حاصل نموده بودند. اینرا نمیتوان انکارکرد که افغانها پیاده نظام عالی وغارتگران مجرب اند، چون اینها دارای خصایل ضروری زیادی نسبت به اروپائیان است. اینها در مانورهایشان کاملا مستقل بوده، هرقطعه برای مقاصد خود جنگیده و تابع هیچ اطاعت و انظباطی نمیباشند، کسانیکه ایشان را فرماندهی میکند بهیچوجه عاقلتر ازخود شان نیستند. فقط غریزه ایشان میگوید چه حرکتی میتواند باعث نجات آنها بهنگام شکست یا پیروزی آنها شود. سربازان اروپائی نیزدر چنین شرایطی، تا اندازۀ ازهمین سبک پیروی میکنند، اما آنها تابع یک انظباط معین بوده، توسط انگیزه هدایت شده واکثریت ایشان به استعداد روسای خود باوردارند، لذا شجاعت آنها در حد مناسب محدود بوده ودر خارج آن نمیتوانند بدون بخطرانداختن انظباط یا بعضا زندگی همرهان خویش گام بردارند.

افغانها برای میدان جنگ بین ارتشهای شان همیشه جلگه های کلان را انتخاب میکنند، بخاطراینکه تعداد زیاد سواره آنها که ستون فقرات ارتش آنهاست، بتوانند آزادانه بکارگرفته شوند؛ اگرآنها بتوانند بطورمنظم ودر یک خط رهبری شوند، شاید خوبترین سواره دنیا باشند. شمشیر سلاح دلخواه آنها بوده و وقتی بیکی میگویند، "شمشیری آدم است"، باو چرب ترین تعارف را نثارکرده اند. آنها هیچ تصوری درباره مفاد موقعیت، یا ازنگاه نظامی تخمین سیمای اراضی ندارند؛ درچشم آنها، کوتاهترین راه بهترین راه است؛ آنها هرگزدرجستجوی دوردادن موضع یا انحراف آن نیستند؛ آنها همیشه درخطوط موازی به دشمن ودرتمام نقاط بیکبارگی حمله میکنند با استفاده ازضرب المثل، "گرفتن ازشاخهای گاونر". آنها قبل ازاینکه به دشمن خویش مقابل شوند، تلاش میکنند با ویران نمودن منطقه، اورا ضعیف سازند تا نتواند خود را نگهدارد؛ آنها دهکده ها را سوزانیده، باشندگان را بزوراخراج کرده و کانالها را تخریب میکنند؛ آنها پس ازاینکه دشمن خود را برای روزها دردشت ایجاد شده آواره ساخته وبا تشنگی و گرسنگی مواجه میسازند، بالای اومثل پلنگ تاخته و کشتار هولناکی براه میاندازند. ستراتیژی وتکتیک برای آنها نا آشناست. آنها

میتوانند استقلال عمل، امکانات نمایش موقعیت وقدرت فزیکی خود را داشته باشند؛ آنها پیروزی شجاعت فردی را بمراتب بالاترازدانش قرار داده وهرگونه مفکورهٔ ترکیب واتحاد درحرکات خویش را انکارمیکنند. اما این حرارت انگیزوی وشجاعت جسورانه که بآن بسیارافتخارمی کردند، وقتی با انگلیس مواجه شدند، سست ونحیف گردید، زیرا توپخانه آنها زیرکانه بکارافتیده، پیاده آنها مثل دیوارها ایستاده وخرابی هولناکی ایجاد کردند. بخصوص توپخانه که سلاح خوفناکی اروپائیان بوده وآنها را با هرناسازگاری روحیه میدهد، طوریکه قبلا به مونتلوک یا شیوالیر بیارد داده بود، اولی آنرا اختراع شیطان خوانده ودومی گفته بود حیف است آدم شجاعی توسط چنین یک وسیلهٔ بدبخت بمیرد.

احساس افغانها بمقابل توپ اینستکه نمیتوانند به شجاعت اعتماد نمایند در صورتیکه آنها چنان ارزش عالی بآن قایل اند. دلیری آنها غیرقابل بحث است، اما گستاخی ایشان بزرگتراست؛ آنها هرگزازلاف زدن دست نکشیده وبطورثابت تکرارمیکنند که اگراقوام دیگر، مثل ایشان، فقط با شمشیرمسلح میبودند، آنها میتوانستند حاکم تمام جهان باشند. وقتی آنها حمله میکنند، بصورت غیرعادی چیغ زده و دلیرترین شان خود را جلو میاندازد؛ باقیمانده خط دوم یا سوم را تشکیل داده و کمی ازدیگری فاصله میگیرد، نظربه حرارتی که آنها نشان میدهند. اینها آماده اند تا بجلودویده وغارت کنند اگرهمرهان پیشرویشان پیروزباشند یا پا بفراربگذارند اگر آنها درحال شکست باشند. روسا تا حد زیادی مصروف تشویق شجاعت افراد خود میباشند بعوض اینکه مصروف هدایت سربازانی شوند که پس ازشروع عملیات، تحت هیچ کنترولی نمیباشند. افغانها تا زمانی متفرق نمیشوند که درسه حمله پیاپی ناکام شوند، اما پس ازآن ناممکن است آنها را دوباره گرد آورد یا روحیه داد، چون آنها باوردارند طالع یا بخت مخالف آنها بوده وآنها خدا را با مخالفت طولانی احکام اورنجانده اند.

اما اگرآنها غالب شوند، وای برمغلوب! چون یک افغان ازکشتاردست نمیکشد تا بازویش دراثرشمشیر زدن خسته نشود؛ بعدا جائی برای او وجود نداشته وصد باربهتراست درمیدان جنگ کشته شود ازاینکه زنده مانده و بردهٔ او گردد، متیقین است که به سخت ترین عذاب ممکن وغیر انسانی ترین برخورد مواجه میشود: یگانه چانس رهائی فقط پرداخت پول هنگفت است. درزمان جنگ، افغانها ارتباطات خود را با علامه آتش در

بالای کوهها برقرارمیسازند، معلومات آنها دربرگیرندۀ تعداد وموقعیت آنها ومدت سوختن آتش میباشد.

آنها هیچگونه تصوری درباره حقوق افراد یا رعایت افکارعامه یا ترس جبران ندارند. ارائه هرگونه احساسات انسانی یا سخاوتمندانه پس ازیک پیروزی درچشم ایشان بزرگترین ضعف است؛ اگراینها تصوراولی در باره قدرت برتانیه را فراموش نموده باشند، بخاطراین نیست که آنها منطقه را ترک کرده اند، بلکه بخاطراینستکه آنها قبل ازخروج شان آنرا تبدیل به دشت کامل وغرق درخون باشندگانش نکردند.

برای افغانها، اشتیاق وانگیزه نتیجۀ احساسات نجیبانه نبوده، بلکه زادۀ تعصب وکوته فکری است؛ آنها بامید غارت هیجانی میشوند، مثل پلنگی که بمقصد ارضای غریزه وحشیانه خویش حمله میکند. هیچ چیزی در چشم آنها نسبت به اشغال مناطق همسایه طبیعی نیست، حتی اگرمتحد آنها بوده و جزئی ترین تحریکی نکرده باشند؛ زور(آخرین استدلال اقوامِ که خود را احترام میکنند) برای آنها اولین و یگانه استدلال بوده وتمام اعمال آنها را توجیه میکند.

باوجودیکه افغانها کاملا بیخبرازهنرحمله و دفاع شهرها و قلعه ها هستند، درمقاومت لجوجانه ودرستی مقصد ایشان جالب توجه اند وقتی درپناه دیوارها باشند. وقتی آنها حمله کننده باشند همیشه حمله میکنند، اما بندرت ازطریق غافلگیری یا حیله جنگی پیروزمیشوند. آنها اکثرا ازطریق محاصره طولانی یا خیانت واغلبا ازطریق دروغ و سوگندهای غلط میتوانند یک قلعه مستحکم را بدست آورند.

اکثریت شهرهای آنها کم وبیش شکل مربع داشته، توسط دیوارهای بسیار ضخیم و بلند خاکی احاطه شده، آمادۀ جنگ و تیرکش دار، دارای زمین بلند یا پیاده رو ازداخل که دربالای آن دونفرمیتواند پهلوبه پهلوقدم بزند: برجهای میانخالی کوچک بفاصله ها قرارداشته وبرجهای کنجها بزرگتر، محکم و برای توپچی اعمارشده اند. خندق که حصارمحوطه را میسازد درزمان جنگ با آب پرمیشود. دروازه ها با میخهای بزرگ ومیله های آهنی تقویه شده وبرای امنیت بیشتردارای پنجره و روزنه ها دربالای آن میباشد که برای دفاع بمقابل نزدیک شوندگان ساخته شده است. یکقسمت

بزرگ دهکده ها درکندهاروهرات (مثل شهرها) با دیوارهای گلی بارتفاع حدود 12 یا 15 فت وقاعدهٔ بضخامت 4 انچ ولی باریکتردر قسمت فوقانی احاطه شده اند؛ اینها بندرت توسط یک خندق محافظت شده ودربعضی موارد، برجهای کوچکی درکنجها دارند. این دفاعها درمقابل توپخانه قوی ناکافی اند، ولی اینها تمام چیزهای ضروری برای نگهداری نحوه حمله معمولی دراین قلمرواست؛ ازاینکه اقلیم بسیارداغ و بارندگی بیسارکم است، دیوارها بطورقابل توجهی مستحکم بوده و مشکل است فقط با توپچی تخریب گردد – مین وسیلهٔ غیرقابل جبران دراینموارد است.

این ملاحظات برای شهرها ودهکده های واقع درجلگه های کابل نیزقابل تطبیق است، اما نه برای آنهائیکه درکوهها قراردارند، چون درموقعیتهای دفاعی طبیعی ساخته شده اند.

بی استعدادی این قوم درانضباط وتشکیلات نظامی از روحیه بیصبرانه آنها برای کمترین اندیشه دربارهٔ خویشتنداری بوجود آمده است؛ مذهب آنها نیز به این احساس مساعدت میکند، چون آنها باوردارند که با اعلام جهاد (جنگ مقدس)، تعداد زیاد کافران نمیتوانند بمقابل تعداد کم غازیان مقاومت کنند. اقلیم و طبیعت خاک نیز تاثیر زیادی بالای عادات جنگی افغانها داشته است. قبایل جنوب نسبت به قبایل شمال کمتر ستیزه جو و کمترطرفدارجنگ اند؛ آنهائی که باشنده سواحل جنوبی هلمند اند، توسط دیگران بحیث نژاد زن صفت درنظرگرفته میشوند. دراینجا بیش ازیک مورد اثرات زیانباراقلیم بالای خصلت انسان وجود داشته و یکی ازمثال های قابل توجه آن سپاهیان رومی اند که با ادامه پیشروی بطرف شرق، دلیری وشجاعت خویش را بتدریج ازدست میدهند.

سلاح افغانها عبارتنداز تفنگ فتیلهٔ، کارابین، تفنگ چرخی یا یکتعداد تفنگچه های بی کیفیت؛ بعضی اوقات یک کمان یا نیزه با دسته بامبو(نی هندی). سلاح آتشی زمخت وسنگین بوده وچکشهای قفلها نواقص زیاد دارند؛ اکثریت لوله تفنگ تُرکی ولخت اند. اینها دارای یک پوش، بقطر 1.5 فت بوده، با مس پوشانیده شده یا دربالای فیل یا اسپ گذاشته میشود که بسیارسخت است.

تمام قشون افغان متشکل ازسه فرقه کابل، کندهار و هرات است؛ ازاینها، سربازانی که بنام دفتری (کسانیکه حقوق دریافت میکنند) یاد میشوند قرار ذیل اند:

کابل 15 هزار افغان اسپ.
6 هزارپارسیوان یا قزلباش اسپ.
6 هزار افغان کوهی، پیاده.
4 هزار پارسیوان، هزاره یا یوزبیک، پیاده.
مجموعا 31 هزار

محمد اکبرخان پسرامیردوست محمد استفاده بزرگی ازنظم وانظباط داده شده به ارتش برتانیه دریافت نموده و بمجردیکه اومیتواند تا اندازۀ قدرت خود را مستقرسازد، تلاش میکند سواره افغان را درقطارها حرکت دهد – اما تمام مساعی اوبمقابل قدرت عادت ناکام میشود. او با دو قطعۀ پارسی وان بسیارموفق است که مثل افغانها متمرد نمیباشند. طوریکه گفته میشود این قطعات باندازه کافی مانوربد انجام دادند؛ اینها توسط یک مردانگلیسی بنام کیرویل تمرینات نظامی میبینند که بهنگام فجایع کابل در1841 زخمی و اسیر وبعدا مسلمان شده وداخل خدمت دوست محمد میگردد.

درکندهار حدود 12 هزار افغان اسپ.
3 هزار افغان پیاده.
3 هزار بلوچ پیاده.
مجموعا 18 هزار

درسال 1833 کهندل خان حاکم مستقل این قلمرو کمک چند نفر اروپائی جهت آموزش وتنظیم یک ارتش را بدست آورده وپس از5 سال تقلای دوامدارآنها موفق میشوند تا اندازۀ انضباط بوجود آورند که حدود 2 هزار پیاده بوده است. در1838 وقتی محمد صدیق خان به قصد تسخیر هرات به سبزوارپیشروی میکند، این قطعات اولین باربا دشمن مواجه میشوند، اما پس ازچند شلیک، غریزه طبیعی دفاع خودی ایشان بیکبارگی ارتقا مییابد؛ تمام افراد صفوف را ترک کرده، آموخته ها را فراموش نموده و مستقلانه میجنگند، فرمانهای افسران درجنجال وگیجی غرق میشود.

کابل وکندهارنیزدارای چند توپچی اند که توسط افغانها بکارانداخته شده و یاد گرفته اند آنها را درجریان اشغال افغانستان توسط برتانیه بکاراندازند.

درهرات ارتش متشکل است از 8 هزار افغان اسپ.
4 هزار هزاره اسپ.
10 هزار پارسیوان پیاده.
مجموعا 22 هزار.

ازجمله سه شهزداۀ افغان، وزیریارمحمدخان یگانه کسی است که بیشترین اعتماد به پیاده نموده واصراربه نگهداری ایشان درارتش خود دارد؛ بدون درنظرداشت عدم دلچسپی زیاد توسط مردم، اودرتشکیل هشت قطعه وهر کدام بتعداد 1000 نفرموفق میشود. اواین قطعات را بکمک یکنفر مسلمان هندو تحقق میبخشد که سرجنت کمپنی هند شرقی بوده است؛ این مرد در سال 1829 به هرات رسیده ودرآخرین کمپاین وزیربمقابل هزاره ها در 1847 کشته میشود. درتنظیم وآموزش این قطعات فضای زیادی برای بهبود وجود داشت، لیکن آنها خدمات بسیارخوبی را انجام دادند. وزیربا دریافت اینکه ازافغانان نمیتوان سربازان با انظباط ساخت، این قطعه را بطوراستثنائی ازپارسیوانها استخدام نموده واین باعث میشود او ازاخاذی سرداران قلمروی خود رها شده وبا مهارت زیاد میتواند برای آنها ناممکن سازد که اورا جریحه دارسازد یا حتی بی اطاعتی نمایند. اما این پلان اگر مفاد خود را داشت، نواقص خود را نیزداشت، چون یارمحمد عین گناهی را مرتکب میشود که ماریوس میکند (وقتی او بردگان وآزاد شدگان را بارتش رومنها میپذیرد) و راه را برای شرمساری های بسیار زیاد آینده درهرات آماده میسازد. پارسیوانها نژاد محکوم واشغالشده بوده وتعداد آنها دوچند افغانها میباشند؛ با گذاشتن سلاح دردست ایشان که آنها میدانند چطوراستعمال کنند، یارمحمد خان برای آنها حیثیت وقدرت ایشان را اعاده میسازد. هررئیس دیگری بغیراو باید جبران این بی تدبیری را میپرداخت، لیکن سیاست اوآنقدرهوشیارانه بود که اوبا روابط قدردانی، نژادِ را بخود وصل میسازد که تا آنزمان هرگز یوغ ظالمانه مستبدین آنها را تحمل نکرده بود(مگربا بیحوصلگی). ممکن است تازمانیکه او زنده است این قطعات پیاده پارسیوان همیشه باو وفادارمانده و برایش پشتیبانی وفادارانه خود را تقدیم کنند؛ اما نظارت اوغیرمساویانه بوده، همیشه

پیشبینی نموده وبا استعداد نایاب بمقابل آن، احتمالاتی را مهیا میسازد که میتواند برایش مرگبارباشد.

توپخانه وزیرمتشکل از16 عدد توپ 6، 8 و12 پوندی بوده و درخدمت پیاده قراردارند.

درسه قلمروی افغانها، تعداد روسا بمراتب بیشترازتناسب تعداد سربازان زیرفرماندهی آنان است واین مورد بطورخاصی درهرات صدق میکند. وزیرازاین امرباخبراست، اما نمیتواند مانع غرامت این سربازان دلیر گردد که آنقدردلاورانه بمقابل ارتش محمد شاه جنگیده وبعدا اورا بمقابل شاه کامران پشتیبانی نموده است. لذا وفورافسرانی که بعدا فقیرانه پاداش داده شده وفرماندهی دایمی ندارد.

پرداخت قطعات توسط حاکمان مستقل به سرداران صورت گرفته وهرگز ثابت نمیباشد: مقدارآن نظربه نفوذ هرسردار و تعداد افرادیکه میتوانند بمیدان جنگ بیاورند، تغیرمیکند. مالیه ایالت ازآن کم میشود، اما بندرت واقع شده که آنها تمام آنرا دربین سربازان توزیع کنند – بیشتراز نیمی آن دردرست خودشان باقیمانده وآنها مردان را با بخشش های کوچک زمین، حق چراگاه، اجازه تجارت وغیره تاوان دارساخته وهیچ یاد داشتی گرفته نمیشود. هرافغان مکلف است سلاح واسپ خود را بمصرف خود نگه دارد، باینعلت آنها همیشه مواظبت خوبی ازآنها بعمل میآورند.

شهزادگان افغانستان سکه طلا ضرب نمیزنند؛ آنهائیکه دراینجا دوران دارند دوگت روسی وطلای بخارا اند. تومان طلائی و قیران نقرۀ پارس نیزدردوران است اما با کاهش یکدهم ارزش آنها، درحالیکه ارزش دوکت وطلا بعین تناسب افزود شده است. سکه های کوچک نقرۀ که بنام جینديک یاد میشود درهرات ضرب زده شده وارزش آن حدود چار پینس است؛ درکندهار، روپیه نقرۀ معادل یک شیلنگ است. درکابل ارزش روپیه معادل دوشیلینگ است.

دراینجا دوسکه سبک جعلی درهرسه شهراساسی دوران دارد که بنام شاهی وعباسی یاد میشود؛ دوشاهی یک عباسی بوده، دوعباسی معادل یک جینديک یا چار پینس میشود؛ سه جینديک هراتی یک روپیه در

کندهاربوده ودوروپیه کندهاری یک روپیه کابلی است. اجزای شاهی و عباسی توسط سکه های نقرۀ بنام پول یا پیسه ارائه میشود: قیمت آن هرگزمعین نبوده ومطابق به وفرت یا کمبود آن درمارکیت تغیرمیکند. این قیمت هرسه ماه توسط حاکمان مستقل باساس گذارش رئیس عمومی پولیس وپنج تجارکلان تعین میگردد که درمقابل حاضرین با تاجران محلات دیگرمشوره مینمایند. سه تا پنج پول مطابق اوضاع، مساوی به یک شاهی میشود، اما این سکه نقرۀ هیچ ارزشی بغیرازشهرها ندارد که معاملۀ آن اجباری است. مردم دهکده ها آنرا نمیگیرند یا زمانیکه اجناس خویش را به کاروانها وگردشگرها میفروشند، آنها درتبادله یک پارچه پنبه ساخته شده درمنطقه را میگیرند که بنام کرباس نامیده شده وبا آن لباس خود را میسازند. آنها حتی پول نقره ئی را نمیگیرند؛ اگرخریدار کالائی نداشته باشد، اوباید متاعی را پیشکش کند که برایش مفید باشد؛ درصورت غذا، آنها فقط دوچیزرا مطالبه میکنند، چای و شکر.

درقلمروی که باشندگان اینقدربیکاره وفقیراند، هرمتاعی بصورت طبیعی بقیمت بسیارپائین بفروش میرسد؛ یکمرد میتواند با دوپینس درروززندگی کند. جدول زیرارزش جاری مواد ضروری اولیه درافغانستان را درسال 1845 نشان میدهد:

یک من هرات(معادل 7 پوند انگلیس – من پارس فقط 6 پوند است؛ اما سیرمعادل 16 نخود است):

	س	د		س	د
نان	0	1.5	نمک	0	0.5
گوشت گوسفند	0	4.5	تنباکو	1	0
مسکه وروغن	1	1	گندم 200 پوند	2	1
شیر	0	1	جو 200 پوند	1	0
میوه	0	1	جواری 200 پوند	1	0
برنج	0	2.5	شراب یک بیتمین	0	5

ساختن یا نوشیدن شراب درکابل وکندهارشدیدا ممنوع است؛ درهرات برخلاف آن است، جائیکه یارمحمد حق ساختن آنرا انحصاری ساخته و ازاینطریق مفاد هنگفتی نصیب اومیگردد. بارتباط مصرف آن، اویکی ازبزرگترین مینوشان این شهریا قلمرواست.

اشیای جامد و مایع توسط وزن آن درافغانستان فروخته میشود؛ واحد اندازه گیری آن من یا بیتمین هرات است که معادل 7 پوند{حدود 3.2 کیلوگرام} بوده وبه 40 سیرتقسیم میشود، هرسیر20 مثقال وهرمثقال 24 نخود است.

کالا وتکه ساخته شده توسط گزاندازه میشود که 3 فت و3.7 انچ است. یک گزبه 16 گره تقسیم شده وهرگره به 4 نقطه تقسیم میشود. باوجودیکه این یگانه مقیاس تعین شده توسط حکومت است، افغانها بندرت آنرا بکار برده وکالای که ازبازارخریداری میکنند ازدست تا آرنج اندازه میشود و بخصوص توسط دست خودش یعنی ازآرنج تا انجام پنجه وسطی.

تعداد افغانهائیکه درامورتجارتی سهم دارند بسیارکم است؛ اینها اکثرا بابیها اند که درجنوب کندهارزندگی میکنند؛ باقیمانده هرگزخود را دراین مشاغل یا هرشاخه صنعت مصروف نمیسازند؛ آنها درحقیقت با هرنوع حرفه و پیشه مخالفت داشته وفقط درجنگ یا غارت مهارت دارند.

آنهائیکه باشنده شهرها اند معمولا مستخدم ثروتمندان خود بوده وکوچیها یا مردمان اطرافی که دارای چراگاه یا زمین زراعتی اند هرگزخودشان آنرا زرع نمیکنند. بطورمستقیم یک افغان امتیاززمین را از رئیس خویش دریافت میکند، اوآنرا با چند گاوآهن دراختیاریک پارسیوان قرار میدهد که برایش کشت ودرونموده و زمانیکه دانه خرمن میشود اویکسوم حاصل زحمات خویش را بدست میآورد؛ اگرآنها رمه داشته باشند، بعین ترتیب پارسیوان چوپان آنهاست؛ اگرافغان با فقرمواجه شود، اویک اسپ ویک شمشیربدست آورده و به غارت همسایگانش میپردازد. طوریکه قبلا گفتیم، پارسیوانها درشهرها ودهکده ها طبقه صنعتی اند؛ تمام امورات تجارتی وتولیدی دردست آنهاست؛ دریک کلمه، فقط فعالیت و ذکاوت آنهاست که منطقه وحاکمان اورا زنده نگهمیدارد. افغانها حتی توانائی تقلید ایشان را ندارند؛ آنها فقط میدانند چطوربجنگند وازدست به دهن زندگی کنند؛ درمقرریهای عامه بندرت شایستگی نشان میدهند، اما وقتی کمترین قدرتی بدست میآورند، با هرنوع اخاذی خود را ثروتمند میسازند.

درپهلوی پارسیوانها یکتعداد هندوها هم وجود دارند که طبقه تجارتی و صنعتی را تشکیل داده ودرشهرهای افغانها بامید سود جذب میشوند؛ اینها دراینجا (مانند یهودان درجاهای دیگر) همیشه آماده وروود به معاملات تجارتی بوده ومثل اسرائیلیها ذکاوت وفعالیت درتمام عملیات نشان داده، عین قیافۀ فقرزده را بنمایش گذاشته وساده ترین لباس بتن میکنند. با وجودیکه همه چیزآنها نشاندهنده حقارت است، بآنهم ازتحقیر واهانت افغانها درامان نمیباشند. این امربازهم باعث تشویش زیاد آنها نشده و خود را تسلی میدهند اگرمنجربه پرکردن صندوقهای آنها با دوکت روسی یا طلای بخارا شود، بعضی ازآنها فوق العاده ثروتمندند. اینها درمعاملات تجارتی بسیارصادق و دراجرای کارهای خویش بسیاردقیق بوده وبه آنهای وفادار‌اند که خود را وصل نموده باشند. تعداد محدود تاجران افغان وجود دارند (بصورت عام) که آنها سیدها یا اولاده پیامبراند که منشای تقدس خویش را با خدمت نمودن به هرآقا بیحرمت نمیسازند. اینها بطور خاصی در حرفه نامقدس اسپ-فروشی با هزاره ها وترکمنها مصروف اند. اینها این اسپها را به شکارپوربرده وازآنشهربا اجناس انگلیسی بر میگردند. عنوان سید آنها تمام مشکلات سفرایشان را هموارمیسازد، چون آنها توسط قبایل احترام وتکریم میشوند، حتی توسط کسانیکه معتاد غارت اند. اینکاربرای پارسیوانها وهندوها بسیارخطرناک است اگربعین سفردر تجارت صادرات وواردات بپردازند، چون آنها قبل ازاینکه نیمه راه بین کندهاروآندوس را پیموده باشند، کاملا برهنه و لخت ساخته میشوند، لذا آنها سیدها را بحیث اجنتهای خود استخدام میکنند.

حرفه های میخانیکی بصورت ناقصی درافغانستان انکشاف نموده است: آنها خنجرهای نامرغوب، شیشه، سفال لعابی وپارچه های درشت (ازپشم بز بنام کورک وازپشم شتربنام بَرَک یاد شده، ازآن لباس وعبا ساخته و مقدار هنگفت آنرا به ترکستان وپارس صادرمیکنند) میسازند. کرباس پارچۀ اساسی تولیدی آنها بوده وازآن پیراهن وتنبان (شلوار) خود را میسازند. درهرات، وفقط درآنجا، آنها یکمقدارابریشم را تربیه نموده ویک پارچه سبک برنگ سرخ تولید میکنند: لباس زنان ازاین ساخته میشود. یک تکه ضخیم تیارشده ازموهای درازشتریا بزتوسط کوچیها برای خیمه آنها بکارمیرود. اموربنائی ونجاری بصورت عام خیلی خوب دانسته میشود؛ آنها بصورت تحمل پذیری چرمگری بسیارخوب دارند؛ ازپوست گوسفند درکابل لباس قشنگی(پوستین) میسازند. این کاربا هنرقابل توجهی

صورت گرفته وعبا های (بالاپوش یا پوستین) که با این پوستها ساخته میشود بسیارمقبول بوده ودرتمام آسیای مرکزی شهرت زیاد دارند. قرار معلوم کیفیت عالی آن مربوط به این حقیقت است که آنها با پوست انار (یک میوه ایکه با وفرت درنزدیکی آنشهررشد میکند) آماده میشود: کارگرانی که درکندهاروهرات مستقرشده اند، نمیتوانند چنین نتیجهٔ با اناری بدست آورند که دراین ولایات رشد میکنند، طوریکه آنها با میوه شهربومی خود بدست میآوردند.

افغانها درپارس، ترکستان وبخصوص درهند یکتعداد اجناس ساخت اروپا را خریداری میکنند که آنرا ندارند یا نمیتوانند حتی مقدارکم آنرا درمنطقهٔ خود تولید نمایند. دربین اینها میتوان ازفلزات، اجناس ابریشیمی، پارچه، چیتها، اجناس پشمی وپنبهٔ وبخصوص آخری که بمقدارهنگفتی خریداری میکنند، طبقات پائینی ووسطی بندرت چیزدیگری میپوشند. تفنگ شکاری (ساچمهٔ) وساعتها بازارخوبی درافغانستان دارند؛ آنهائیکه من درآنجا دیدم بصورت عام ساخت فرانسه بوده وتقاضای زیادی نسبت به عین اجناس ساخت انگلیسی دارند. سفال لعابی، کاردوچنگال، عینکها، اجناس غنی و سنگین ابریشمی، پشمی یا نخی برای لنگی (دستار) وکمربند، کاغذ و شکرمیتواند با مفاد زیادی وارد شوند.

افغانستان، ترکستان وپارس مارکیتهای عالی برای انگلیس وروسیه است که بطورتقریبی تجارت این کشورها را انحصارساخته است؛ اگرفرانسه معاهده تجارتی با پارس میداشت، میتوانست امیدوارباشد که سالانه چندین میلیون فرانک درآسیای مرکزی تجارت کند. امیردوست محمد ویارمحمد با تمام وسایل کوشیده اند تا اتباع خود را درتولید بعضی امتعه که آنها از کشورهای اروپائی ضرورت دارند، تشویق نموده ولذا مانع قیمت های بلندی میشوند که مجبوراند آنرا خرید کنند، اما گفتگوبا یک افغان یا یک آدم کر روی این موضوعات مطلقا عین چیزاست؛ پارسیوانها برای این درخواستها بصورت بسیارآماده جواب میدهند، اما اینها بزودی با دانش ضروری دراینموارد بیزارمیشوند، چون فقط بمنبع تیره روزی برای ایشان تبدیل میشود: به بهانه های مختلف، طبقات ثروتمند وقدرتمند آنها را وادارمیسازند برای مفاد آنها وبدون مزد کافی کارکنند. بهترین تفنگ سازکندهاردرقلعه گرشک توسط سردارمحمد صدیق خان زندانی میشود به بهانه پوچ اینکه اودردهکدهٔ تولد شده که درقلمروی قدرت او بوده

است؛ خان باین صنتعگربدبخت بندرت نان کافی برای خوردن داده و بالاخره دراثرشکنجه جان میسپارد، بخاطرتلاش دیدن زن وفرزندانش که فقط بفاصله ده ساعت سفرازگرشک زندگی میکردند.

تجارت خارجی ازطریق 5 راه به افغانستان میآید: اولی ازغرب است که پارس را ازطریق تهران ومشهد به هرات میرسد؛ دومی ازترکستان در شمال است که ازطریق بخارا، مرو، مرغاب به هرات میرسد؛ سومی نیز ازترکستان ازطریق بخارا، قرشی، بلخ وخلم به کابل میرسد؛ چهارمی شرقی است که ازپنجاب ازطریق لاهوروپشاوربه کابل میرسد؛ پنجمی آنست که ازطرف جنوب ازهند ازطریق اندوس، شکارپور وبولان به کندهارمیرسد.

عواید افغانستان نظربه وفرت آب که یک محل را آبیاری میکند یا نژاد انسانهای که درآنجا زندگی میکنند تغیرمیکند. یک افغان فکرمیکند هر قرضی که اوبدهکاراست باید کشورش تلافی نماید، با درنظرداشت این حقیقت که بازوی اودرخدمتش بوده وهمیشه راهی پیدا میکند تا مانع پرداخت یکقسمت مالیه به حاکم خود شود: اما ایماق ها وپارسیوانها که مردمان اشغالشده ومحکوم محسوب میشوند، خود را خوشبخت احساس میکنند اگرتحصیلدار(مالیه گیر) را با پرداخت دوچند مالیه راضی سازند؛ با وجودیکه مسلمان اند(قسمت بزرگ ایشان شیعه اند) مجبوراند خراج یا مالیه سرانه نیزبپردازند که بنام سرخانه (مالیه خانه) یاد میشوند، چیزی که افغانها ازپرداخت آن معاف اند.

درزیریک نمونه مالیه داده شده (که جمع آوری نشده) است، اما درقلمرو های هرات وکندهارمعین است.

باوجودیکه افغانها ازباج اهانت آمیزسرخانه معاف اند، تحت نام دیگری دوشیلینگ برای هرخیمه یا خانه میپردازند.

ایماقها یا بلوچهای کوچی سهم سرخانه میپردازند که مقدارآن 44 جیندیک یا 14 شیلینگ و8 پینس درهرخانواده میشود: یتمیان وبیوه ها ازاین باج معاف اند.

پارسیوانها وهندوهای که درشهرها زندگی نموده وخود را تحت حمایه روسای افغان میگذارند ازپرداخت سرخانه معاف اند؛ اما حاکمان با گرفتن مالیه وضع شده ازدکانهایشان خود را بازپرداخت میکنند.

درهرات افغانها وپارسیوانها وغیره یک مالیه سالانه بخاطراسپها یا حیوانات دیگر خویش میپردازند. برای یک شتر و یک مادیان 16 جیندیک (5 شیلینگ و4 پینس)؛ برای یک گاو 3.5 جیندیک (یک شیلینگ)؛ برای یک میش یا بزماده 12 عباسی (2 پینس)؛ بز وگوسفند نرمالیه ندارد. برای تمام حیوانات (بدون تمایز نریا ماده)، یکدهم قیمت آنها مالیه پرداخته میشود(وقتیکه درمارکیت عامه فروخته شوند).

درکندهارمالیه حیوانات فقط برای گوسفند 6 پینس فی سراست؛ مالیه میدانی (فروشات) بالای تمام حیوانات دیگربنرخ 5 درصد است.

درکندهاروهرات مالیه فقط بالای زمین زراعتی وضع شده است؛ حاکم باندازهٔ تخم زمین مالیه میگیرد وهم 8 جیندیک (دوشیلینگ و8 پینس) برای تولید 10 بیتمین تخم پاشیده شده.

باغهای میوه براساس طناب یا ریسمان مالیه میشود، هرطناب 10 شیلینگ؛ این مقیاس عبارت ازفاصله 60 قدم درهرجانب است. باغهای آشپزخانه مقدار12 شیلینگ و6 پینس درهرطناب پرداخت میکنند. زمانیکه مالک افغان زمین خود را دراختیاریک پارسیوان گذارده، تخم وگاونیزتهیه کند، مالک چهارپنجم تولید را نصیب گردیده ویکپنجم را به مزدورمیدهد. اما وقتی پارسیوان فقط زمین را میگیرد، او سه پنجم گرفته ودوپنجم را به صاحب زمین میپردازد.

با گذشتن ازقلمروی کابل، برایم ناممکن بود اندازه مالیه را دریافت نمایم، اما با معلومات بدست آورده وکاوش محتاطانه میتوانم بگویم که تقریبا مشابه کندهاراست.

درچشم یک اروپائی این مالیات ناچیزمعلوم میشود، اما باید بخاطرداشت که کمترین پرداخت برای یک افغان بسیارسنگین میباشد؛ آنها آنقدر کم کارمیکنند ولذا آنقدرغریب هستند که نیازکمترین چیزگرفته ازایشان را

احساس میکنند و هرزمانیکه آنها مالیه پرداخت میکنند، بمقابل اعلام خشونت وستمگری دارند. آنها شاید به باج راضی شوند اگرپس ازاینکه پرداخته باشند، درصلح وبیکارگی گذاشته شوند تا ثمرات احتکاریا بد کرداری خویش را بچشند، اما آنها مواجه به اخاذی اجنتهای مطیع بوده و آنها را تحریک میکند باوجودیکه نسبت به پارسیوانها ودیگران کمتر می پردازند. باشندگان همچنان یک مالیه غیرمستقیم دیگرمتناسب به منابع ایشان میپردازند که تا اندازهٔ سنگین است، اما برایشان ناراحت کننده معلوم نمیشود، زیرا بشیوه مردم پیوند دارد: این مهمان نوازی است که آنها بمقابل گردشگران نشان داده وتعداد زیاد آنها خدمه های حکومت اند.

هرگاه گردشگران مردهای با درجه باشند آنها یک قطارطولانی ملازم دارند که دهاتیان مجبوراند برای تمام آنها واسپهایشان تغذیه مهیا نمایند؛ این درست است که آنها بعضا ازطریق پنهان کردن خود شان مانع اخاذی میشوند اگرآنها یاد داشت بموقع داشته باشند، اما آنها نمیتوانند ازنظارت رئیس دهکده طفره روند که همیشه چیزی ازآنها استخراج میکند؛ این خشونت است نه مهمانداری طوریکه آنها خوش دارند مشق نمایند.

بحیث یک قاعده عمومی، اگریک افغان مجبورشود یکماه درطول سال کارکند اوخود را بدبخت ترین آدم حساب میکند. اوسرکوبی یک جرم و وضع مالیه را ظلم میداند. او زندگی کردن بطوردلخواه وهرگز پرسان نکردن برای هیچ چیزی را اثبات یک حکومت پدری میداند. باوجودیکه سنگین ترین تقاضا بالای اووجود ندارد؛ پارسیوانها که وابسته به زمین اند، دربدل زحمت زرع بدست میآورند، فقط آنقدرکه برای نگهداری خود وخانواده اش ضروری است. دراینجا برای آنها هیچگونه امنیتی وجود ندارد تا زمانیکه خود را تحت حمایه یک افغان قرارنداده واین حمایه نیزبرایشان بسیارگران تمام میشود. آنهائیکه درشهرها زندگی میکنند، نسبت به آنهائیکه دراطراف زندگی میکنند، کمترمورد ظلم قراردارند، اما ازآنجائیکه ایشان بخش کاری نفوس میباشند، مواجه به پرداخت مالیات مستقیم وغیرمستقیم اند که مشکلات زیادی درپرداخت آن دارند، حتی زمانیکه همیشه درکارباشند. تجاران بخاطراجازه دکانهای خود سالانه 5 پوند و12 شیلینگ پرداخت میکنند. آنهائیکه اجناس خویش را درپیشروی خانه های خویش میگذارند مانند عطار، بقال وحلوا فروش، درمقابل هرقطی یا الماری سهمی را میپردازند که توسط مالیه گیر وضع شده

ومطابق به مفاد فرضی دکاندارفرق میکند. پیشه وران مانند کفشدوز، زین دوز، زرگر یا خیاط مجبوراند وقتیکه یک جنس میفروشند وقبل ازاینکه به خریدار بدهند بیکی ازتفتیشان تسلیم کند که بازارها را پیموده ومُهر(داغ) نمایند، چون آنها یک مالیه مساوی به یکسوم ارزش جنس فروخته شده را باید بپردازند. کارگران که شامل بنا، نعل بند یا نجاراست مجبوراند برای حکومت دوروزه کارهفته را بپردازند یا دو روز مفت کارنمایند. درحقیقت، هرپیشه یا حرفه وهربخش تجارت تابع مالیه است. درهرات بخصوص مارکیت گوشت، مولدین صابون، مسگران و آهن گران، نجاران، ترمیم کنندگان وسایل کهنه وحتی بوتها وآب بران تماما انحصاری اند.

درکابل قبلا از1839 پارسیوانها بمراتب بهترمعامله میشدند؛ آنها بیشتراز 2 درصد برای گله ورمه و4 درصد برای محصولات وخرمن خویش نمیپرداختند، مثل افغانها؛ اما اززمانیکه قدرت امیردوست محمد خان با برخورد پسرش مختل شده، تقاضاهای حریصانه دراین قلمرو بسیار افزایش یافته است.

درکندهاراخاذی بمراتب شایع ترازکابل یا هرات است. مردم درتیره روزی کامل بسربرده ودرجریان ده سال گذشته بیش از100 هزاررعیت کهندل خان مهاجرت کرده اند. تمام تاجران که داخل افغانستان میشوند باید قرارذیل مالیه بپردازند:

درهرات 5 درصد، اما با دیگراخاذیها به 9 درصد میرسد.
درکندهار 2.5 درصد، اما دیگراخاذیها به 10 درصد میرسد.
درکابل 2.5 درصد، اما دیگراخاذیها به 4 درصد میرسد.

اجناس ازهرسه قلمروبدون عوارض گمرکی صادرمیشود، اما مواجه به باج اند:

	س	د
یک شتربارداخل شونده یا خارج شونده کشور....	12	2
یک اسپ یا قاطربار....................................	8	10
یک خربار...	2	0

هر اسپ فرستاده شده به هند 1 لیره و4 س و4 د باید به رئیس کندهار بپردازد، وقتیکه قلمرو را ترک میکند.

عواید افغانستان عبارتند از:

درهرات	56000 پوند و 24000 درجواری.
درکندهار	48000 پوند و 32000 درجواری.
درکابل	140000پوند و60000 درجواری.

هرکسیکه فقط بمقداراین عواید نگاه کند، هرگزنمیتواند بطوردرست اهمیت آنرا دریابد؛ اوباید قیمت کارگر، مواد، غله ودیگر محصولات مورد ضرورت مردم را بداند، دراینصورت است که میتواند تصوری ازارزش حقیقی این مجموعه داشته باشد که ظاهرا کم معلوم میشود. تحت سیستمی که توسط روسای افغانها تعقیب میشود، این عواید تمام مصارف آنها را پوره نموده وبرای آنها یک مفاد هنگفتی نیزباقی میماند. انگلیسها بعوض تعقیب عین سیستم، افسران را منظم پرداخت کرده و همه را ارضا نموده اند، باوجودیکه ضروربود مصارف افزایش داده شود که چنین یک عایدی نمیتواند برای آن کفایت کند؛ این یکی ازدلایل اساسی است که باعث فجایع ایشان درآنجا گردید، زیرا همه ازافزایش بهره مند شده و وقتی زمان سنگرسازی آمد، اغتشاش کردند.

ما گفتیم که معادن کوههای کابل وکندهاراستفاده نشده است. یارمحمد هرات بهترازهرهمسایه اش مفاد مالکیت براین منابع ثروت را دیده و برای چند سال گذشته بالای معدن آهن وسرب درنزدیکی پایتختش کار نموده است. بآنهم نتیجه آن نسبتا مفاد وسطی بوده است، بعلت بیخبری کارگران که با عملیات فلزکاری نا آشنا میباشند؛ نقره بطورمناسب از سرب استخراج نشده؛ آهن میتواند شکسته شده، آنقدرشکننده مثل شیشه حتی زمانیکه داغ باشد. وزیرسخت مشتاق است تا عواید خود را توسط این معادن افزایش بخشد؛ اوعلاقه دارد فابریکه های نخی وپشمی و همچنان ماشین آلات ریسندگی برای پنبه، ابریشم وپشم تاسیس کند؛ همچنان کارخانه ریخته گری توپ و کارخانجات سلاح کوچک داشته باشد، اما بسبک افغانها. یارمحمد میخواهد تمام اینها را بدون مصرف هیچ پولی وبکمک یک آدمی که با تمام این مشاغل آشنائی داشته وبتواند

با افسون و جادو دریک کشوری که خالی ازهرچیزی است تمام ماشین آلات و وسایل ضروری برای پیشبرد چنین پروژه ها را بیابد.

فصل 23 – ترک شکارپورتوسط برتانویها

ترک شکارپورتوسط ارتش انگلیس، مارش ازطریق معبربولان، پیشروی کهندل خان برای مقابله با آن، شکست روسای افغان، عقب نشینی کهندل به پارس، تسلیم شدن کندهار، حمله وسقوط غزنی، تلاش دوست محمد برای مذاکره وعدم موفقیت، ترک کابل توسط امیر، ورود انگلیسها به شهر، اعادۀ شاه شجاع، اولین اختلاف بین او و برتانویها، مداخله انگلیسها دراداره سلطنت، نتایج آن، دشمنی روحانیون با مهاجمین، نا امیدی نظرات حریصانه انگلیسها، عواید وسطی افغانستان، وسایل ارتقای آن، تقاضای شاه شجاع برای تحقق معاهده، انکارانگلیسها، افزایش تنفر بمقابل آنها، تبلیغات مذهبی، ارتباط انگلیسها با زنان افغان، شورش درسلطنت، دوست محمد دربخارا، اذیت موصوف، جنگ درقرشی، تهدید محمدشاه بالای امیر یوزبیک، رهائی دوست محمد، موقعیت خطرناک اودرنزدیکی اکسوس، فراراوبه شهر سبز و خلم، بازگشت به کندهار، تصادم بین دوست محمد وانگلیسها، فرارهموطنان او، تسلیمی به انگلیس، فرستادن او به هند.

+ + +

ما حالاباید به تاریخی برگردیم که درپایان فصل 20 قطع شد: آخرین حادثه متذکره یعنی تمرکزقوتهای انگلیس درشکارپور. این ارتش آنجا را دراوایل مارچ ترک کرده وپس ازعبوردادوردداخل کوههای میشود که از طریق آن به بولان، بفاصله 52 میل وازآنجا به بزرگترین زمین هموار آسیای میانه میرسد که بیش از5000 فت بلند ترازسطح بحرقرار دارد. بادرنظرداشت مفادیکه این گردنه برای افغانها دارد، بندرت ازآن دفاع کرده اند. انگلیسها بدون مخالف جدی پیشروی میکنند، درحالیکه 200 نفربا موضع خوب میتوانست آنها را نابود سازد که بعلت مارش درد ناک ازموانع طبیعی پریشان شده وبستوه آمده بودند. در دادور (اینطرف کوه ها) ترمامیتر102 درجۀ فارنهایت بود، درحالیکه طوفان شدید برف بطورسنگینی درمسیرسربازان خسته وکوفته بهنگام پیشروی آنها ازمعبر بولان افتیده بود. در24 مارچ پس از8 روزمارش بسیارخسته کننده از شکارپور، ارتش کوهها را عبورنموده و بطرف کندهارحرکت میکند. کهندل خان با توقف دسیسه برضد دوست محمد، دست دوستی باو دراز میکند طوریکه اونیزبهنگام تهدید خطرات جدی چنین میکرد. اوتصمیم میگیرد خود را درپایتختش محصورسازد تا برادرکابلش به کمک او بشتابد، اما دوست محمد بخاطرحرکت سیکها بجانب پشاور(بطرفداری انگلیسها) معطل میماند، لذا کهندل خان تصمیم میگیرد با تجهیزتمام قطعاتش برای مقابله با دشمن مارش کند. ولی هنوزبه وادی پیشین نرسیده که صفوف ارتش اش بواسطه فراریان متعدد کاهش میابد. سردارحاجی خان کاکراولین کسی است که با 500 سوارماهربطرف شاه شجاع میرود،

کهندل خان و برادرانش با دیدن اولین علامه بی نظمی ارتش کندهاریان ازدفاع خود وخانواده مایوس شده وتصمیم به فرار میگیرند. آنها به هلمند رسیده، مسیرخود بطرف جهیل رستم را دنبال نموده وداخل پارس میشوند، جائیکه شاه آنها را به مهربانانه ترین وجهی استقبال میکند؛ او شهرکوچک شیربابک واقع دربین ولایات فارس و کرمان را برایشان بخشیده وعواید تمام این نواحی را دراختیار ایشان میگذارد که حدود 12000 تومان درسال میشود. فرارشهزادهٔ کندهاربا تسلیمی فوری سرداران حاجی دوست محمد خان اسحاقزی، حبیب الله خان سرکانی، پیشطلب خان نورزی، رمضان خان غلزی، اخترخان علیزی، سرفراز خان اسحاقزی وغیره دنبال میشود که بهمرایشان یک قطعه اسپ به شاه شجاع آورده واوازهمان ساعت بحیث پیروزمند افغانستان بنظرمیرسد.

باینترتیب ارتش برتانیه کندهاررا بدون مخالفت تسخیرکرده، شاه و سُر جان کیان ورود عمومی خویش بشهر را در20 اپریل انجام میدهند. شاه شجاع با آگاهی ازاینکه ادعایش برتخت بسیارشرعی نمیباشد، بتاریخ 8 می 1839 درمسجد احمدشاه تاجگذاری میکند، بامید اینکه این مراسم نشاندهندهٔ ادعای مهم اودرچشم افغانها باشد. پس ازنامیدن پسرش تیمور میرزا بحیث حاکم شهر، شاه و ارتش بتاریخ 27 جون بطرف غزنی مارش میکنند.

سمنرمیگوید "این شهربفاصله حدود 160 میل ازکندهارو68 میل ازکابل فاصله دارد: باوجودیکه ده روزبرای رسیدن به غزنی کافی میباشد، بتاریخ 21 جولای سُرجان کیان بپای قلعه آن میرسد. مارش سربازان تا اندازه زیادی بعلت مشکلات راه، تعداد زیاد شتران وازدحام پیروان قرارگاه که حتی بیشترازتعداد سربازان است بتعویق میافتد، اما هیچگونه مقاومت قابل ملاحظهٔ مانع پیشرفت ارتش نمیشود.

فرض میشد که شهرغزنی مستحکم نشده باشد، بآنهم توسط دیواروخندقی محاط شده است. حمله بآن با چند توپ سبک که ارتش انگلیس دراختیار داشت ناممکن میباشد، اما یکی ازدروازه ها با پودرتفنگ درجریان شب دومی تخریب شده ودر23 جولای جنگ شدیدی درکوچه های شهربوقوع میپیوندد که درآن انگلیسها 200 نفرخویش را ازدست میدهند. گارنیزیون افغان که 2500 نفراست، با انرژی غیرمتوقع جنگیده، گفته میشود که

تقریبا تمام مردگان توسط نیزه ها سوراخ شده وصرف تعداد کمی زخم تفنگ داشتند. بآنهم افغانها شکست خورده وغلام حیدرخان یکی ازپسران دوست محمد که فرمانده آنها میباشد، اسیرمیشود؛ شاه شجاع میخواهد او را به قتل برساند اما انگلیسها با مشکل بزرگی مانع این عمل اومیشوند".

بادرنظرداشت تعداد فراریانی که بطورجدی ارتش کابل را ضعیف ساخته بود، دوست محمد نمیخواهد سلطنت خود را بدون جنگ ترک کند، او در راس یکتعداد پیروان خود با 6000 مرد و توپخانه برای مقابله با ارتش انگلیس مارش میکند؛ اما با توقف دومی خبرسقوط غزنی را شنیده وبرادرخود نواب جبارخان را بحیث نماینده به سُرویلیام ایم ناتن کمیشنر انگلیس میفرستد تا با شاه شجاع مذاکره کند. افغانها نواب را بخاطری سرزنش میکردند که طرفدارانگلیس بوده وبا آنها مراوده داشته است؛ اما ازاینکه اوهمیشه گرایش سازشکاری داشته وبصورت عام بحیث مصلح درمنازعه بین برادران وسرداران قبایل مختلف همکاری نموده، این طرفداری اوسطحی پنداشته میشود. دوست نمیتواند انتخاب بهتری نسبت باوبرای مذاکره با دشمنانش داشته، برایش پیشنهاد میشود که اوباید موقفی را با شاه شجاع قبول کند که مشابه برادرش فتح خان با شاه محمود یعنی صدراعظم اوباشد. اوهمچنان خواستاراعاده پسرسومش حیدرخان و زنانش میشود که درغزنی اسیرشده اند و راضی شود که با این دوشرط تسلیم میشود؛ اما این درخواستها رد میشود. نواب با پذیرائی سرد وتقریبا اهانت آمیزدرقرارگاه انگلیسها مواجه شده وبا نفرت برمیگردد، کسیکه چند روزقبل بیشترین احترام برای آنها داشت. امیرپس از بررسی پیشنهاد خود ونتیجهٔ آن، گامهای بعدی خود را ارزیابی نموده و تصور ریاست بمقابل ارتش مهاجم را با این قوه بسیارکم ازسردورمیکند که قسمت اعظم ایشان بدون مورال شده اند – چون اوفقط میتواند متوقع فراریان تازه باشد. لذا او توقف کوتاه درکابل نموده، شهررا ترک کرده، با خانواده خود و 350 نفرپیروان وفادارش به آنطرف هندوکش به زیر سلطه امیربخارا عقب نشینی میکند. بمجردیکه اوفرارمیکند، عبدالله خان اچکزی، عزیز خان غلزی، امین الله خان لوگری وخان شیرین خان قزلباش که هنوزهم میتوانستند مشکلات تازهٔ برای انگلیسها ایجاد نموده وباعث ضایعات بزرگی درحمله آنها به کابل شوند، بصورت آشکاراز مهاجمین حمایت کرده وتسلیمی خویش را اعلان میکنند.

ارتش انگلیس بدون مخالفت بتاریخ 7 اگست 1839 داخل شهرشده و استقراردوبارۀ شاه شجاع الملک درقدرت را اعلان میکند. رئیس ستاد که امیدوار است دوست محمد را اسیرسازد، با شنیدن خبرفراراو، کلونل آوترم را با 150 سواره انگلیسی و700 سواره افغان تحت فرماندهی حاجی خان کاکربدنبال اومیفرستد. در21 اگست آنها تقریبا بهدف خود میرسند، چون آنها 14 میل ازامیرفراری فاصله دارند، لیکن با گرفتن یک اطلاع سری توسط قاصدی ازجانب حاجی خان، اوبه مارش سریع شروع نموده وازخطری رها مییابد که اورا تهدید میکرد. اوقبل ازاینکه به خلم برسد، مجبورمیشود چندین حمله هزاره دایزنگی را عقب بزند که هم اکنون قدرت نفوذ انگلیس را احساس کرده وزمانیکه به بلخ میرسد تعداد محافظین اوبه نیم کاهش یافته است. قصد اولی اواینستکه به پارس برود، اما امیرنصرالله خان بهادرباو قاصد فرستاده و پیشنهاد سکونت درتحت سلطه خود باو میدهد، لذا اوسفرخود به تهران را به تعویق انداخته و مستقیما به دربارامیریوزبیک میرود.

شاه شجاع درتخت پدرش نشسته وبزودی توسط قسمت اعظم سرداران افغان احاطه میشود، باستثنای بعضی درگیریهای کم اهمیت، باین نتیجه میرسد که بطورمحکم درمسند نشسته است. این نتیجه گیری بعلت اعلام برخورد سازشکارانه وتفاهم خوب اوبا انگلیسها میباشد؛ اوبخاطری چنین عمل میکند که شاید دوست محمد درنزدیکی ها باشد، ولی بمجردیکه می داند او به بخارا رسیده است، میخواهد قدرت مستقل خود را بدون حامیان خود پیش ببرد. درحالیکه آنها مصمم بودند چیزی باو نسپرند جز صورت ظاهری او – و سُر دبلیو ایم ناتن همه چیز را پیش میبرد. اوتمام فرمان های خود را ازطریق شاه میدهد وشاه هرصبح دردربارش درسهای گرفته شده درشام قبلی ازکمیشنربرتانوی را تکرارمیکند. سرداران این موضوع را درک نموده و نفرت خود را با جملات شدید درتمام اوقات و درهمه جا ابراز میکنند. انگلیسها با وجود مواجه بودن با این آزادی بیان، جرات نمی کنند آنرا بطورآشکار سرکوب کنند، چون مداخله آنها درحکومت بسیارهویدا میگردد، اما آنها با تثبیت روسای اغتشاشی وایجاد نارضایتی زیاد انتقام خود را میگیرند.

بادرنظرداشت نارضایتی پنهانی که درحال شیوع است، انگلیسها تصور میکردند آنها بطورمحکم مستقرشده اند، لذا قسمتی ازارتش خویش را به

هند میفرستند. آنها بیکبارگی وبدون کمترین توجه به افغانها تصمیم گرفتند اصلاحات اداری بوجود آورند که درقلمروی هند انجام داده بودند، جائیکه تماما بطورانکشافی و بدون تخریش تعصبات مردم اجرا میگردید، چون آنها نسبت به افغانها بسیارترسوبوده وادارهٔ ایشان آسان میباشد. این درست است که آنها درافغانستان افسران بومی را درراس شعبات مختلف قرارمیدهند، اما آنها همه دست نشانده بوده، هیچگونه استقلال عمل نداشته وفقط کورکورانه هدایات افسربرتانوی را اجرا میکردند که همکارآنها میباشد. دراینمورد معلوم میشود سُر دبلیو ایم ناتن با خاطرهٔ میرمحمود غلزی بهنگام استقرارحکومتش درپارس رهنمائی میشود؛ اما سُر ویلیام این نقطه را فراموش میکند یا سطحی میپندارد که میرمحمود درانتخاب پارسیان دانا تردرپهلوی افسران خود بیشترآموخته ومردمی بوده اند که همیشه درمقابل اشغالگران به خم شدن عادت کرده اند، درحالیکه افسران انگلیسی برخلاف، ارادهٔ خود را برافغانهای مامورتحمیل میکند. این پلان ناکام شده وباعث تحقیرعمومی بومیانی میگردد که شعبات را تحت چنین شرایطی قبول کرده اند.

این سیستم بتدریج تفاهم خوب بین شاه شجاع وانگلیسها را مختل میسازد؛ آنها میخواستند آقا باشند، اما به شجاعت عملی علنی نیازداشته وآنها شاه را نیزبا اندیشه خودش درمورد حکومت نمیگذاشتند: آنها ظاهرا بیطرف بودند ولی درهرچیزی مداخله میکردند. این سیستمی نادرست هم مردم و هم دربارراا ازآنها دورمیسازد؛ شاه ناخوشی بزرگ خود را بآنها ابراز داشته ودرآخربمقابل تمام تدابیرانگلیسها اقدام متقابل اتخاذ میکند. طور مثال، سُرالکساندربرنیس که لیتنانت جنرال شهرکابل تعین شده است، تعرفه جدید وکاهش مال التجاره ورودی به افغانستان را معرفی میکند، اما شاه شجاع متوجه میشود این عمل فقط بخاطرتشویق منافع تجارتی برتانیه صورت گرفته، به اجنتهای خود مخفیانه دستورمیدهد نسبت به آنچه تعین شده عوارض بیشتری وضع نمایند. تاجران مصدوم به انگلیسها شکایت نموده وآنها به وزیر شاه معرفی میشوند واین افسرآنها را بخاطر حق خواهی به خارجیان (قبل ازاینکه به حکومت شاهی مراجعه کنند) چوبکاری میکند. درآخرتقریبا یک گسیختگی آشکاربین ملا شاکرصدر اعظم شاه وسُر دبلیو ایم ناتن بوجود میآید. وزیردسته یا حزبی ایجاد میکند بامید اینکه شاه را ازنفوذ برتانویها خارج سازد واین حزب کمترین مواظبتی بعمل نمیآورد تا اهداف خود را پنهان نگهدارد. سُر ناتن و سُر

برنیس ازموجودیت آن باخبرشده ولی آنرا حقیرشمرده ووقتی طرفداران آنها تلاش نمودند نشان دهند که معافیت میتواند افغانها را تشویق کند، آنها با کلمات مشهوردوک دی گایس جواب میدهند، "آنها جرات ندارند". اما نتیجه ثابت میسازد این آقایان بهیچوجه نسبت به دوک دی گایس با حقیقت نزدیک نمیباشند.

افغانها که درپیچیدگیهای سیاسی ابتکارکمتری داشته وهنوزاز دو روئی حکومت کلکته تجربه کافی ندارند، ماده معاهده منعقده لارد اکلند با شاه را بخاطرداشتند که درآن قید شده بود بمجردیکه شاه شجاع بطورمحکم برتخت بنشیند، ارتش انگلیس به اندوس برمیگردد. این درست است که واژه "بطورمحکم" برای او آزادی عمل بزرگ میدهد، اما افغانها آنرا طوردیگری ترجمه میکردند؛ آنها برای ساعتی بیحوصله بودند که از شرحمایه کنندگان خویش خلاص شوند.

نا آرامی بالاخره گسترش یافته واعتماد فقط دربین انگلیسها موجود می باشد. افغانها پیشبین فاجعه بوده، تلاطمی که اولا درشهرها محدود است بزودی به اطراف توسعه مییابد. ملاها دیگردرمساجد "خطبه" نخوانده، اتهام می بستند که فقط برای یک حاکم مستقل میتوانند بخوانند وشاه شجاع مستقل نیست. ازطرف دیگرمصارف حفظ ومراقبت ارتش برتانیه ولایات را تقریبا ازپا درآورده، قیمت مواد اولیه زندگی چهارچند شده وفریاد های تنگدستی و پریشانی درهمه جا بلند میگردد. وزیربصورت بیهوده فرمان صادرنموده وفروش تدارکات به وضع سابق وممانعت انحصاررا صادر میکند؛ اما هیچکس باین دستورتوجه نمیکند. لذا شاه مجبورمیشود احتکار کنندگان را اسیرساخته وجواری آنها را بقیمت تعرفه و لیلام (حراج) به فروش رساند. انگلیسها نادرست قضاوت نموده وبطرفداری آنها مداخله میکنند که باعث افزایش تخریش دربین مردم شده وباین متهم میشوند که می خواهند قحطی ایجاد کنند. توزیع غذای مفت برای مستمندان توسط آنها نیزکمکی ننموده و مردم این امتیازرا بحیث اقدام خیریه حساب نمیکنند؛ این فضیلت (توزیع فقط بیک طبقه) بشیوه دیگری توسط افغانها توجیه گردیده وانگلیسها بعوض اینکه چیزی حاصل کنند، بیشترمیبازند. دیوانگی دلسوزانه توزیع طلا درکشورهای آسیائی فقط بخاطرارضای غرور بیهوده وارزش دادن اشیا فقط بخاطراینکه قیمت بها اند، برای انگلیسها دراینمورد ترسناکترین مشکلی ایجاد میکند که هرگزبآن مواجه

نشده بودند. افسران درمصارف شخصی خویش ولخرجی نموده واین باعث پائین آمدن ارزش پول میشود؛ کمیشنرانگلیس شاه را مجبورمیسازد پرداخت ماهانه افسران ملکی ونظامی را آنقدربالا ببرد که معادل سالانه آنها تاکنون بوده است، بدون درنظرداشت اینکه عواید کشورمیتواند اجازه چنین کاری را بدهد. این درست است که انگلیسها متعاقب تنظیم اداره و مقدارعواید براساس معلومات شاه شجاع (وقتیکه در لودیانه بوده است) یکمقدارپول اضافی بدست میآورند. آنها دراینمورد نیز برای بیاد نداشتن پند ماکیاولی غلط میکنند، "اقدام سفربخاطرنمایشات وآروزهای جلای وطن خطرناک و بی احتیاطی است". انگلیسها همچنان برای اجرای هر کاری، ده چند پولی را میپردازند که قبلا افغانها بدست میآوردند، طوری که تمام کارگران خوش بودند دراستحکامات یا کارهای استخدام شوند که توسط انگلیسها بوده باشد. حتی شاه شجاع نمیتواند افرادی مورد نیاز خویش را دریابد، زیرا اونمیتواند براین بنیاد پرداخت نموده و مجبور میشود توسط کارگران مصروف درترمیم قصرخود کار اضافی نموده ولی برایشان مزد عادی کشوررا بپردازد. انگلیسها باز دراینجا میانجی شده وبه وزیرمیفهماند اگرکسانیکه شکایت کرده ومطابق به تعرفه انگلیسها پرداخت نشده اند، خودشان برای آنها پرداخت کرده ومجموعه را ازحساب شاه بپردازند. این دستورجدید وتوهین آمیزباعث تخریش شاه تا درجه آخرشده وازآن لحظه تصمیم میگیرد دیگربرایش مناسبات با حامیانش اهمیت زیادی ندارد؛ اوحتی صادقانه خواستارتخلیهٔ وعده شدهٔ آنها ازقلمروش میشود. اما سُر دبلیو ایم ناتن با تقاضای اومخالفت نموده واعتراض میکند او نمیتواند درتختش "بطورمحکم" باشد تا وقتی که دوست محمد آزاد بوده وانگلیسها نمیتوانند اورا بدون پشتیبان بگذارند تا زمانیکه چانس برگشت دوست محمد موجود باشد. شاه شجاع بعوض اینکه متقاعد سازد، فشارآورده وازقیمومیت انگلیس استعفا میکند؛ اما شکایات تکراری اوباعث دشمنانه ترین احساسات بمقابل انگلیس شده و وقتی میبینند افغانها بنظرانگلیسها قادربه خدمت ایشان دانسته نشده و توسط هزاره ها و پارسیوانها جایگزین میشوند(که تا آنزمان یک مردم اشغالشده ومغلوب محسوب میشدند) خشم وغضب آنها بیحد میشود. شاید انگلیسها درداشتن تصوربهتردرباره اولاده پارسیان غلط نبودند، اما چنین قدمی باید با بزرگترین احتیاط، تدریجی وپس ازاستقرارکامل برداشته میشد. اشتباه دیگرایشان عادت دایمی آنها مبنی برتهدید فرستادن بعضی روسای نا آرام به هند وعدم اجرای این تهدید میباشد. شاید این عمل مانع

انکشاف شورشی میشد که بعدا درآن غرق شدند. افغانها کمترین احساسی ازمیهنپرستی (پاتریوتیزم) ندارند، چون برایشان کاملا بیتفاوت است کدام قبیله یا چند قبیلۀ آنها مطیع است، اگرقبیلۀ خود شان بهره مند ازآزادی شخصی باشند؛ اما این بیتفاوتی فردی دررابطه باینکه چه کسی برآنها حکومت میکند وابستگی عمیقی به قبیله خودش دارد. لذا این تهدید های تکراری جدائی ازآنها باعث هشدارجدی شده، این ترسها بالای طرفداران دوست محمد اثرنموده وباعث افزایش نفرت و بی اعتمادی بمقابل انگلیس ها میشود: هیچکسی باین علامات مختلف نشاندهندۀ تقرب مصیبت توجه ننموده ودرآرامش کامل خواب مینمودند.

درحالیکه آنها مصروف اصلاح اداره بودند، مبلغین مذهبی ایشان تلاش داشتند تا درمذهب نیزمداخله نموده ودرهمه جا انجیلهای ترجمه شده به فارسی را توزیع میکردند – تبلیغ دینی ایکه باعث تخریش بیشترمیشود بعوض اینکه مفید باشد. قبل ازاینکه انگلیسها داخل افغانستان شوند، باشندگان چنین درنظرگرفته میشدند که شاید کمترین تعصب درباره کسانی داشته باشتند که معتقد به اسلام میشوند – اما درعوض، آنها آزمندترین افراد روی زمین بوده ونتیجه این بود که بزودی زنهای خود را درمقابل پول دراختیارانگلیسها قرارمیدهند، حتی با خبربودن شوهران شان؛ پدران وبرادران، دختران وخواهران خود را بفروش رسانیده واین منظره جدیدی بود که عیسویان شوهران شرعی زنان مسلمان میشوند، چون چندین افسربطورقانونی با زنان افغان ازدواج میکند. ملاها از تحریک خشم مردم بمقابل این تخطی بالای دین شان صرفنظرنکرده و درتمام جوانب افراطیگری را برمیانگیزند که بشکل کشتاروشورش در ولایات بظهورمیرسد. کلونل هیرینگ درغزنی کشته شده وکلونل اورچارد و میجر مک گریگور با مشکلات زیادی فتنه تحریک شده توسط سید قاسم را فرومینشاند. قلعۀ کلات غلزی نیزبمقابل شاه شجاع یا انگلیسها بپا میخیزند، علت آن یکی ازاعمال غیرضروری سختگیری و خشونت است که آنها دراکثرنقاط آسیا مقصرآنند.

لیتنانت لینچ یکی ازاجنتهای سیاسی درافغانستان، بخاطراکتشاف نظامی درکلات غلزی ازباشندگان میخواهد که دروازه های قلعۀ خود را برایش بازکند. فرمانده آن یکی ازافرادی است که ازگستاخی متحدین بیگانه بالای حاکم خویش خسته شده وجواب میدهد اگرلیتنانت لینچ فرمان شاه شجاع یا

پسرش تیمورمیرزا را نشان دهد، صبح بعد میتواند با او ملاقات کند. لیتنانت لینچ با این جواب راضی نشده وبدون گفتگوی بیشتر خانه اورا با توپ تخریب نموده، رئیس وچندین نفرگارنیزیون جان خود را ازدست میدهند. زنده ماندگان که مربوط قبیله غلزی اند مدتی درمقابل طوفان خم میشوند، اما بمجردیکه فرصت میسرمیشود انتقام خود را با قتل عام تمام انگلیسهای میگیرند که بدست شان میافتد. یک قطعه تحت فرمان میجر کلیبورن درجنوب بمخاطره افتیده واین افسرزندگی خود را میبازد. سردار اخترخان علیزی با جمع نمودن یکتعداد کم سربازان قبیله خود در ناحیه زمینداورانگلیسها را درآن قسمت محصورنموده و یارمحمد خان بطور مخفی برایش قوای تقویتی میفرستد، با وجودیکه انگلیسها پول زیادی برایش میدهند، بازهم افغانهای ناراض در قلمروی او کمک و مسکن دریافت میکنند.

دروسط این مشکلات جدی، برتانوی ها با مصیبتهای تازۀ متحیرمیشوند، امیردوست محمد بطورمسلح درمرزهای شمالی نمودارشده ولحظۀ نباید درآماده سازی ومقابله با طوفان ضایع گردد.

امیربخارا شهزاده فراری وخانواده اش را زمانیکه به پایتخت اومیرسند با شیوه مناسب پذیرفته ومبلغی را برای زندگی روزانه آنها تخصیص می دهد، اما پس از5 - 6 روزمعلوم میشود که ابرازپناهندگی بخاطرکشانیدن او به دام میباشد، چون مدد معاش دوست محمد توقف گردیده و به منابع خودش گذاشته میشود. این بیتفاوتی که با مفکورۀ اسلامی مهمان نوازی بیگانه است با اهانت های اضافی دنبال میگردد.

تعداد زیاد پسران دوست محمد او را تا بخارا همراهی میکنند، اما جوانترین آنها سلطان جان که بخاطر زیبائی شخصی ودلپذیری بسیار متمایزاست توجه امیرنصرالله را جلب میکند. این هیولا با هولناکترین گرایشهای شرقی معتاد بوده و روزی یک افسرخویش را به خانه دوست محمد میفرستد تا سلطان جان را به قصربیاورد. پدرش با آشنا بودن به خصلت امیریوزبیک ازرفتن اوممانعت کرده وفورا فرمان میدهد سلطان جان همراه با پسردومش اکبرخان و100 سوارافغان بخارا را ترک کند. آنها همچنان میکنند، اما بزودی تعقیب شده وپس ازمقابلۀ نومیدانه در نزدیک قرشی که افغانها دوسوم قوای خود را ازدست میدهند، مجبورمی

شوند سلاح برزمین بگذارند. دوبرادربه بخارا اسیرآورده شده وضرور نیست گفته شود سرنوشت سلطانجان دردستهای نصرالله چه بوده است.

وضع امیردوست محمد پس ازاین حادثه بسیارغم افزا میگردد؛ اوهرروز باید بعضی تقاضاهای جدید آن ستمگررا رد کند؛ حتی زندگی اش درخطر قرارمیگیرد، چون نصرالله خان درپهلوی نفرت میراثی بمقابل افغان ها، میخواهد خود را درچشم انگلیسها با نشاندادن دشمنی به امیرکابل مشهور سازد، زیرا شاید آنها روزی داخل قلمروی اوشوند. قاصدانی بین اووشاه شجاع رد وبدل شده وهردوشاه یکی ازتوطئه های را همآهنگ میسازند که آسیائیها اغلبا برای تامین اهداف خود بکارمیبرند، وقتی شاه پارس به نصرالله خان نوشته واطلاع میدهد اورا مسئول اعمالی شریرانۀ میداند که شاید بالای دوست صورت گیرد درحالیکه اعلام کرده است تحت حمایه خاص خود قرارداده است. شاه همچنان ازاو میخواهد به این رئیس و خانواده اش اجازه زیارت مکه بدهد، همچنان به امیربخارا ارادۀ شاهانه مبنی برجنگ را میفهماند اگر به دساتیراوعمل نشود.

نصرالله بصورت آشکارازاعلام خشم خویش بمقابل شاه پارس ترسیده وبه دوست اجازه میدهد بخارا را ترک کند؛ اما قصد دارد این رئیس بدبخت را بقتل رسانده وآنرا نتیجه یک تصادم اعلام کند. اوقبل ازعزیمت دوست محمد، شخصی را به سواحل اکسوس فرستاده ودرهماهنگی با مردان گذرگاه فرمان میدهد تا کشتی را واژگون ساخته و مراقب باشند که امیر زنده به ساحل نرسد.

خوشبختانه وقتی اوبسواحل دریا رسیده وبا ظن ازبعضی خطرات کمینی، این موضوع به دوست رسانیده میشود، ؛ دراینوقت کاروانی که ازجنوب به سمرقند میرود بآنجا رسیده واوبا تغیرقیافه ودریک تخت بیمارموفق به فرارشده وبااینترتیب ازنظارت مقامات بخارا طفره میرود. زنان او بعدا آن شهررا ترک کرده و با فرستادن یک قاصد بخاطرتغیرمسیرحرکت 7 میل دورترازسمرقند باومیپیوندند، جائیکه اوفکر نمیکند در ورود بآن محتاط باشد. دراینجا اولباس زنانه خویش را که بهنگام فرارپوشیده بود بیرون آورده، به سواری اسپ به شهرسبزمیرود تا مهمان نوازی خان شهرسبز را خواستارشود که سخاوتمندانه اعطا میشود، اما صرف برای یک زمان کوتاه، چون با وجودیکه این خان ازامیربخارا نفرت دارد از

قوت اومیترسد. لذا با تهدیدها وفرمان او برای کشتن دوست محمد و پسرانش هشدارشده، با درد محرومیت ازخانات خود، بطورمخفی وسایل رسانیدن مهمانش به خلم را مهیا میسازد. میرولی رئیس این ولایت که با تقرب انگلیسها آسوده نمیباشد، به بامیان رسیده وبا آمادگیهای جنگی اورا میپذیرد. لحظات رسیدن دوست محمد نمیتوانست بیشترازاین مساعد باشد، چون طرفداران امیردرتحریک کوهستان موفق شده و مردم از اطاعت فرمان های شاه شجاع (درواقعیت ازانگلیس) انکارمیکنند. نارضایتی در ولایات دیگرافغانستان عمومی شده واگرفرمانهای انگلیس هنوزهم اجرا میشد ناشی ازضعف ومخالفت مقامات بوده است، زیرا آنها باندازه کافی فعال بوده ومیدیدند چانسی خوبی برای اخاذی میباشد. سُر دبلیو ایم ناتن نمیداند چه کند و بالای چه کسی اعتماد نماید – چون افغان هائیکه باو خاین نبودند، دربیمیلی موجود وانکشاف شورش بیتفاوت میباشند: او فرمان میدهد و فورا آنرا لغومیکند؛ درآخرمصمم به تدابیرشدید میشود، بامید اینکه شورش را خاموش سازد. باین ارتباط یکتعداد افراد مشکوک را دستگیرمیکند ولی مقصرین واقعی را پیدا نمیکند که اکثریت ایشان بدور شاه شجاع میباشند.

حاجی خان کاکراولین رئیس افغان که به انگلیس پیوست (بخاطرنشاندادن استقلال زیاد ومظنون به تعقیب آهسته دوست محمد بخاطروقت دادن برای فراراو) دستگیرو به هند فرستاده میشود. دوسرداردیگرغلزی به نامهای عبدالرحمن خان وماهمی که نزد سیکها پناهنده بودند (مخالف تمام قوانین مهمانداری) به انگلیسها سپرده شده وبه هند فرستاده میشوند. در کندهار شدت به نهایت میرسد؛ اکرم خان نورزی متهم به سلاح گرفتن بمقابل مهاجمین شده، دستگیروازدم توپ پرانده میشود. حاجی دوست محمد خان اسحاقزی تقریبا درعین زمان درزندان کندهارمیمیرد ومردم مظنون بودند که زهرداده شده است. چنین است وضع امور، وقتی والی خلم ودوست محمد برای جنگ آمادگی میگیرند. بتاریخ 30 اگست، میر افضل خان پسربزرگ امیروفرمانده محافظین پیشرو یوزبیکهای افغان، به موضع انگلیسها در باجگا حمله میکند، اما پیروزنشده وازبدنه عمده ارتش عقب میافتد. دوست محمد چند روزدیگرمنتظرمانده ودر18 سپتمبر پیشنهاد جنگ توسط کلونل دنی را قبول کرده واوهم شکست میخورد که پس ازآن یوزبیکها درمجموع عقب نشینی میکنند. بآنهم این آزمایشات، امیر را نترسانده وبه کوهستان میرود، جائیکه اکثریت روسا ازاوپشتیبانی

نموده، با افراد خود باو پیوسته و یکجا با افرادیکه درخلم پیوسته بودند، یک قوت موثر6 هزارنفری ایجاد میکند؛ نیروهای تقویتی ازنواحی دیگر نیزرسیده وخود را تحت فرماندهی اوقرارمیدهند، اما سُر ایم ناتن حرارت آنها را برای طرفداری ازرئیس سابق شان با توزیع سخاوتمندانهٔ طلا در بین قبایل دشمن سرد میسازد. دوست وهمراهانش که ازقدرت این سنگ محک (معیار) صداقت بالای افغانها بسیارخوب خبرداشتند، ازنتیجه احتمالی این ولخرجی هشدارگردیده وبتاریخ 2 نومبر1839 بالای نیرو های جنرال سیل وشهزاده فتح جنگ پسردوم شاه شجاع دردره پروانه حمله میکنند. سربازان دوست دلیری زیاد نشان داده، قطعهٔ دوم سواره منظم بنگال متزلزل شده ودرمقابل یک دسته 80 نفری افغانها تحت فرماندهی امیر فرارنموده که آنها را دروهله اول شکستانده وبعدا با پیاده بجنگ پرداخته وضایعات زیادی (بخصوص افسران) را بالایشان تحمیل میکند. جنگ این روزبنفع دوست محمد بوده وارتش انگلیس به شکست کامل مواجه میشد اگرآنها جنگ را روز بعد شروع میکردند، اما چون پیروزی مشکوک است، آنها مصمم به پیروزی با طلا میشوند؛ اجنتهای آنها داخل قرارگاه امیر شده وچنان بخوبی وبسرعت مانورمیکنند که امیرفقط میتواند با چند نفر دلاور که باو وفادارمیماند ازمرگ توسط سربازان یاغی خویش با فرار سریع نجات یابد. دوست محمد بعدا به کوهها عقب نشینی کرده وبرای مدتی درآنجا آواره وسرگردان میماند؛ طرفداران او بتدریج توسط رشوهٔ انگلیسها وهم ازترس زمستان سخت کوهها ازاوبریده وبخانه های خود برمیگردند. دوست محمد درآخرکاملا تنها مانده وتا اندازه زیادی از محرومیت وشدت موسم رنج میبرد؛ اما تمام موضوع این نیست – او خود را مورد شکارافغان های میبیند که امیدواراند پول زیادی دربدل تسلیمی او به دشمنانش بدست آورند واین بالاخره باعث میشود اوفیصله نماید که خود را دراختیارانگلیسها بگذارد.

اوبتاریخ 4 نومبر1840 تقریبا بتنهائی بپای دیوارهای کابل رفته و با استفاده ازیک ملاقات تصادفی با سُرویلیم مکناتن خود را تسلیم اومیکند، اوشمشیرخود را تسلیم اونموده وخود را معرفی میکند. دیپلومات انگلیسی فورا آنرا برحسب احترام به امیرداده ویکجا به کابل برمیگردند. دوست محمد تا زمانیکه درکابل میماند با عزت معامله گردیده وبعدا با زنانش به هند فرستاده میشود، جائیکه باومستمری داده شده وبطورمحتاطی توسط

اجنتهای سیاسی کمپنی هند شرقی محافظت میشود؛ پسرانش که در افغانستان مانده بودند(باستثنای اکبرخان) بزودی باو میپیوندند.

ما گفتیم این رئیس {اکبرخان} توسط بخارائیان پس ازیک جنگ خونین درقرشی اسیرگرفته میشود. دربرگشت به بخارا اوتوسط فرمان نصرالله خان محبوس شده ومتعاقبا ازآمدن با پدرش ممانعت میگردد. اما پس از فرارپدرش، نظارت اوتا اندازهٔ کم شده، موفق به فرارشده وبه شهرسبز میرسد: اما خان آن محل با ترس دادن پناهندگی باو با عین دلایل که مانع اقامت پدرش گردید، باو بدرقهٔ دوسواره تا خلم میدهد، جائیکه والی خلم این فراری را با چندین اقارب دیگرش که باوپیوسته بودند، میپذیرد.

با درنظرداشت نظارت شدیدیکه بالای دوست محمد وجود دارد، با احترام وتوجه زیاد توسط لارد اکلند معامله شده، میخواهد برایش تصور روشن قدرت برتانیه درهند داده و او را بتمام زرادخانه، انبار مهمات، کارخانه کشتی سازی وغیره کلکته میبرد. امیربا دیدن تمام آنها حیران مانده و پس ازآن با اعتقاد راسخ غالبا به پسرانش تکرارمیکند (وقتی آنها میخواستند با انگلیس ها بجنگند)، "آنها شکست ناپذیربوده و شاید روزی آقای جهان شوند". پس ازچند ماه سکونت درکلکته، دوست محمد بعلت اقلیم بنگال مریض شده و اجازه میابد با فامیلش درلودیانه بپیوندد – متعاقبا باواجازه داده میشود درکوههای زندگی کند که هوای آن برای صحتش مطلوب میباشد.

فصل 24 – درخواست شاه شجاع

درخواست شاه شجاع برای تخلیه انگلیس، انکارآن، جعل اسناد، تحمیل وزیرتوسط مهاجمین، اقدامات غیرموجه او، شکایات روسای افغان به شاه شجاع، توطئه شاه شجاع بمقابل انگلیسها، عبدالله خان رئیس توطئه، بی احتیاطی انگلیسها، کاهش معاش روسا، شورش غلزیها، مارش جنرال سیل بمقابل آنها، عقب نشینی به جلال آباد، احساس امنیت درانگلیسها، طغیان ولایات، قیام کابل، حمله بخانه سُربرنیس، کشتن آن افسر، راندن انگلیس ها ازشهر، موضع بد دفاعی آنها، غارت ذخایرکمیساریت، مرگ عبدالله خان، اعلام پادشاهی زمانشاه، ادامه جنگ، ضعف جنرال الفنستون، برخورد قطعۀ 44 ، تعلیق اسلحه، بازگشت اکبرخان بکابل، دودلی انگلیسها، حوداث ولایات، ترک پلان عقب نشینی، شرمساری مکناتن، تردید افغانها، ملاقات بین اکبر خان ومسکونین، کشتن مکناتن، میجر پاتینگر، معاهده با اکبرخان، عقب نشینی انگلیس، بی نقاب شدن اکبرخان، تسلیمی گروگانها باو، ازبین رفتن ارتش انگلیس، محاصره جلال آباد توسط اکبرخان، معامله بین شاه شجاع و زمان خان، کشتن شاه، خصایل او.

+ + +

پس ازتسلیمی امیردوست محمد، شاه شجاع فکرمیکند انگلیسها انگیزۀ دیگری برای طرد تخلیه افغانستان نباید داشته باشند، زیرا مدعی دیگری وجود ندارد که آرامش حکومت اورا برهم زند، باین علت برای باردوم خواستاراجرای معاهده میشود؛ آنها به بهانه های مخلتف این تقاضا را رد نموده وبه اصلاحات غیرعاقلانۀ ادامه میدهند که تعداد زیاد طرفداران خود را بیگانه میسازند. میتوان فرض کرد آنها زحمت میکشیدند تا نفوذ خود را با اتخاذ تدابیرغلط ونادرست باهداف شان ازبین ببرند؛ آنها همه روزه بنحوی دوستی خود را جریحه داروافغانها را دلسرد ساخته وتوقع داشتند افغان ها عادات، رسوم واندیشه خود را که درطول سده ها در بین شان بوجود آمده است فورا تغیربدهند – درحقیقت آنها تلاش داشتند تا ایشان چنین کنند.

دریک قلمروی که جدیدا اشغال و بالای آن حاکم جدیدی تحمیل شده، باید مخالفت لجوجانه موجود باشد؛ لذا عاقلانه ترین سیاست عبارت از رابطه با مردم ازطریق مهربانی، فراموشی مسایل گذشته (اگرممکن باشد) و بیش ازهمه بخشندگی درمقابل تخطیهای جزئی میباشد. اما برتانویها دقیقا عکس آنرا درافغانستان انجام دادند.

دوست محمد پس ازفراربه بخارا با سرداران افغانی که بدور شاه شجاع بودند رابطۀ خود را ادامه داده وتمام نامه های ایشان را نگهداشته بوده

است که دریک کیسهٔ کوچک درساحه جنگ پروانه یافت شده وبانگلیس ها داده میشود، آنها ازکشف آن سخن گفته وتهدید نمودند که ازآن بمقابل روسای سازشکاروغیرمطیع حکومت کارمیگیرند. اما این برخورد غیر محتاطانه نتیجه غیرمتوقع ببارمیآورد، زیرا سرداران که دشمن او بوده و ازفرستادن بهند میترسیدند، کناره گیری نموده وجهت جلوگیری از غافل گیری توسط اشغالگران بدورپیروان خود جمع شده وهمیشه با محافظین آماده بجنگ خود درمنظرعامه ظاهرمیشوند؛ این روحیهٔ جنگی تقریبا چالشی به دشمنان بوده وجرات قبول آنرا نداشتند. بعلاوه، انگلیس ها از طریق جبران افرادیکه این نامه ها را تحویل داده و محتویات آن در حقیقت ساخت توطئه گران ماهروحریص بوده است، کسانی را ناراض میسازند که تا آنوقت وفاداربآنها بودند – حقیقتی که بالاخره اثبات میشود.

شاه شجاع ازاشتباهات انگلیسها دردورنمودن افغانها ازایشان وتقویه خود استفاده میکند؛ وزیراوملا شاکرسردستهٔ این توطئه ها بوده وتوجه اندکی برای نجات حمایه گران حاکم خود نمیکند، طوریکه آنها درچندین مورد میتوانند تمایل دشمنانه اورا ثابت نموده وبالاخره کناره گیری او را خواستار میشوند.

شاه تا آخرین توان خود مقاومت میکند، اما درآخرمجبورمیشود وزیر منتخب ایشان را بپذیرد؛ نظام الدولت وزیرجدید که آقای خویش را بصورت شکلی مشوره میدهد، کاملا هدایات واصله ازانگلیس را تعقیب میکند. این وزیررنجوربا دریافت اینکه توسط انگلیسها پشتیبانی میشود، انواع چپاول واخاذی را مرتکب شده ومقصرچندین اقدام ظالمانه میشود؛ بعضی ازآنهائیکه مورد غارت اوقرارمیگیرند، شکایات خود را بحضور شاه تقدیم میکنند؛ اما شاه شجاع میگوید او خودش یک برده بوده و چیزی ازدستش برنمیآید. سُرویلیایم ایم ناتن تائید کنندهٔ برخوردهای وزیر نمی باشد؛ اما ازاینکه خودش اورا وزیرساخته است، نمیتواند فورا او را برطرف سازد. با این نارضایتی ها ونگرانیها، بزودی قضیهٔ بزرگتری افزوده میشود.

مدیران کمپنی هند شرقی با عادت قضاوت ارزش یک اشغال فقط بربنیاد عواید حاصله ازآن بعلت کسربودجه ایکه دراثرتهاجم افغانستان بوجود آمده است، بیشتردلسرد میشوند. لذا آنها فرمان میدهند اقتصاد جدی در

ارتش شاه رعایت شده واین هدایات توسط افسران برتانوی دارای اطلاعات اجرا میگردد. روسای که درسازشکاری حکومت عاقلانه برخورد میکردند ازدریافت هزینه کمکی محروم میگردند؛ هزینه کمک به دیگران نیززیاد کاهش میبابد، درعین زمانیکه منابع پولی افغانها مورد حمله قرارمیگیرد یکتعداد روسای هزاره و قزلباش مدارک تازه مطلوبیت دریافت میکنند که باعث تخریش بیش ازحد افغانها میشود.

سرداران درپایان سپتمبرملاقات نموده وشکایات خود را به شاه شجاع تقدیم میکنند که جواب میدهد قدرت اوبحیث شاه فقط یک تصور بوده و برایش ناممکن است عدالت نماید ومیافزاید، "این گناه شماست که من چنین پائین افتاده ام؛ شما مرا برای لذت انگلیسها ترک کردید؛ اگردر بین شما یکمرد با روحیه وجود میداشت بزودی مرا ازاینحالت شرمناک وابستگی نجات میداد". این کلمات بیهوده نمیماند. دربین سرداران موجود دردربارش عبدالله خان اچکزی (شاخه بارکزی) یک رئیس پرتوان و قاطع ایستاده شده ومیگوید این مرد اواست. اوبعد ازظهرهمانروزبطور مخفی درباغ قصربا شاه ملاقات کرده ودرآنجا شورشی را برنامه ریزی میکند که بخاطرفرصت مناسب وارائه نتایج معین بتعویق انداخته بود. بآنهم فیصله میشود مرگ سُربرنیس فورا اقدام شود؛ چون شاه زحمت بی پایان آن افسردرمورد پشتیبانی ازدوست محمد را دانسته، ازاومتنفر بوده وبسیارمشتاق است مانع مسکن اودردربارش شود، اگرسُرناتن که عزیمت او برای مدتی برسرزبانهاست باید کنارگذاشته شود.

عبدالله خان پس ازترک نمودن شاه، یکتعداد سرداران را درخانه خود جمع میکند: محمد عطاخان، سکندرخان، میرافضل خان، عبدالصمد خان، وعبدالسلام خان، تماما مربوط قبیله شاهی پوپلزی؛ همچنان سیدال خان الکوزی، امین الله خان لوگری و محمد حسین خان عرض بیگی (این سرداربرادر همان زن دوست محمد است که قبلا با محمد عظیم خان ازدواج کرد. از این ازدواج پسری دارد بنام سلطان جان خان که تا این زمان در افغانستان نفوذ دارد. روسای کابل وکندهاربطورمساویانه تلاش دارند تا اورا بطرف خود بکشانند) که با آنها تمایل شاه را درجریان میگذارد: آنها با تمام جزئیات موافقه کرده وسوگند میخورند که قدرت برتانیه در افغانستان را سرنگون سازند. این سوگند دربالای یک صفحه قرآن نوشته شده وتوسط سرداران حاضرمهرمیگردد. اسراربطورناقص

نگهداشته شده وبزودی باطلاع سُردبلیو ایم ناتن رسانیده میشود که بآن زیاد هشدار نمیشود، ولی شدیدا تحت این تصورقرارمیگیرد که ناممکن است روسا بتوانند تدابیر جدی اتخاذ کنند. اوحتی اجازه نمیدهد قرآنی ضبط شود که نامهای توطئه گران شناخته شود، شاید این اقدام تعبیربه بزدلی ایشان میکرد: بنظراو تظاهربه بیتفاوتی کامل، بهترین نحوهٔ اثبات به ناراضان است که برتانیه ازایشان نمی ترسد؛ اما برنیس کاملا نظر مخالف دارد. لذا دوافسردارای قدرت خاص هرگزبالای برنامه سالمی موافقه نمیکنند که برای منافع عمومی اتخاذ شده واین عدم تفاهم بین مسکونین و نماینده سیاسی شاید علت اساسی سقوط برتانیه درافغانستان باشد. ناممکن است شک کرد اگر سه یا چهارتوطئه کننده اسیروبه هند فرستاده میشدند،این توطئه ها پایان مییافت؛ اما بعوض اتخاذ این مسیر نیرومند، ایم ناتن برای آنها وقت کافی میدهد تا به پختگی رسیده و سرداران را با تدابیرنابهنگام اقتصادی{کاهش کمک پولی}خشمگین میسازد. اگراونمیتوانست طوفان بسیارنزدیک را ببیند، کاملا ازمشکلاتی خبرداشت که میتوانست برطرف سازد، یا کاهش درپرداخت سربازان افغان را اصلاح میکرد که توسط لارد اکلند فرمان داده شده بود؛ اما از وقتیکه اونامهٔ نامزدی به مقام حاکم بمبئی را دریافت میکند، دیگرهیچ اعتراضی به هدایات مدیران نکرده و بدون تامل تمام هزینه کمکی را کاهش میدهد که زائد نشان داده شده است.

سرداران غلزی که گردنه های خیبروکوههای بین کابل و جلال آباد را دراختیارداشته وآنها را مطابق میل خود بازیا بسته مینمودند، درآغاز اکتوبر1841 اطلاع مییابند که باید بکاهش 40 هزارروپیه = 4 هزارلیره راضی شوند، فورا آنها بیکبارگی بکابل میشتابند تا انگیزه این تغیر را دریابند. آنها اولا نمایندهٔ خویش را به سُرناتن میفرستند، او ایشان را به شاه شجاع راجع میسازد که توسط اومغرورانه مرخص میشوند واین امر بطوراعظمی آنها را جریحه دارمیسازد؛ اما شاه یکتعداد آنها را بطور مخفیانه پذیرفته، داخل توطئه بمقابل حامیان خویش نموده واطمینان میدهد که درآینده منافع ایشان درنظر گرفته میشود.

سُرالکساندربرنیس بدون پیشبینی واقع بینانه عواقب این سنگربندیها، با تمام قدرت خود با آنها مخالفت میکند، باوجودیکه اودرممانعت ایشان موفق نمیشود؛ عاقبت اینستکه وقتی سرداران غلزی بخانه های خود

برمیگردند، طرفداران خود را آماده ساخته وارتباطات کوهها را قطع میسازند.

ازطرف دیگرتوطئه کنندگان درکابل، ماموران سری بتمام ولایات افغان میفرستند تا قبایل را برای اغتشاش آماده سازند؛ آنها که ناراض شده اند، هشدارداده میشوند که روسای آنها به هند تبعید شده، شاه شجاع یک دست نشانده بوده وبزودی سرنگون میشود ویوغ برتانیه که حالا جنبۀ حمایتی دارد وقتی مطلقه شود بمراتب سنگینترخواهد بود. کوچیان فورا باین درخواست جواب داده، مسلح شده وارتباطات بین کابل وکندهار و بین کابل وجلال آباد را مسدود میسازند. جنرال سیل با یک قطعه فرستاده میشود تا راه کابل وجلال آباد را بازنموده وبالای معبرهندوکش فشار آورد؛ این قوه کوچک بتاریخ 11 اکتوبرکابل را ترک گفته، درعین روز داخل کوهها شده وبسیاردورازتوقع با مقاومت هولناک مواجه میشود. وقتی سربازان برتانوی داخل این منطقه دوزخی میشوند، عقب گشت نتوانسته ودرجریان 18 روزدراین گردنه ها خفه میشوند، جائیکه هرقدم مسیرآنها مواجه با ستیزه است. درروزاول جنرال سیل زخمی شده و فرماندهی را ترک نموده ویکچهارم قطعۀ اوبکلی نابود میشود. از12 اکتوبرسربازان میتوانند روزی فقط 3.5 میل پیشروی کنند و در2 نومبر ازپای درآمده به گندمک درجانب دیگردره خورد کابل میرسند؛ آنها در اینجا چند روز استراحت کرده وبعدا بطرف جلال آباد حرکت میکنند، توسط قبایل اغتشاشی بستوه آمده وپس ازرسیدن بآن شهردرداخل دیوار های آن پناهنده میشوند(فقط با تدارکات سه روزه). سربازان هرگزدر چنین وضع پرمخاطره قرارنداشتند؛ اما یک حادثه بسیارخوشایند بکمک ایشان میآید، زیرا کاروانها برایشان ذخیره سه ماهه ازپشاورمیآورد که آنها میتوانند مقاومت پرانرژی شورشیانی را مخالفت نمایند که درآن باقیمانده ارتش هلاک میشوند.

اخبارتصادمات کوهیان با قطعۀ جنرال سیل بتاریخ اول نومبربه کابل رسیده وعلامه نا آرامیهای جدی میباشد که دراین شهرآغازمیشود.

قبایل اشغال نشده افغانستان فقط منتظرعلامۀ میباشند که توسط خیبریان برای قیام همزمان وآغازجنگ دینی (جنگ مذهبی که خونین ترین تمام جنگهاست) داده شود. آنها با دقت ناظرسربازان برتانوی-هندی میباشند

که با بی احتیاطی درچندین گارنیزیون کابل، غزنی، کلات غلزی، چاریکار، کندهار، جلال آباد وجاهای دیگر پراگنده اند؛ آنها میدانند که این قطعات بآسانی میتوانند قطع گردیده وهم ناممکن است تا ماه اپریل نیروهای تقویه ازهند بآنها برسد، چون معبرکوهها توسط برف مسدود میشود. ازجمله 32 اجنت سیاسی پراگنده درقلمرو، حتی یکی هم کمترین نشانه حالت تحریک عمومی را درک نمیکنند؛ خود برنیس با اعتماد بیش از حد به بومیان کورشده و اولین کسی است که به حکومت هند گذارش میدهد روسای افغان صادقانه به شاه شجاع ارتباط داشته وارتش برتانوی میتواند ازگارنیزیونهای خود بیرون کشیده شوند. ایم ناتن با عین فشارو با اطمینان بیشترچنین مینویسد: همه درخواب مرگبارفرورفته وفقط با قتل عام ماحول بیدارمیشوند. کمیشنرانگلیسی درمرحله اول کوشش میکند با غلزیها گفتگو کند وآنها را وادارسازد تا به وظایف خویش برگردند، البته با تقدیم پیشکش 100 هزار روپیه = 10 هزارلیره؛ اما آنها هرگونه فریب دیگررا رد کرده وبه جنگ با مهاجمین ادامه میدهند که حملات آنها بصورت عام ازطرف شب صورت میگیرد.

بمجردیکه اشاره قیام درمنطقه داده میشود، عبدالله خان رئیس توطئه گران درکابل بدون پنهانکاری بیشتراهدافش بصورت آشکارمیگوید او برنیس را درجریان 8 روزآینده بقتل میرساند. این افسربا وجودیکه هشدارداده میشود باین تهدید ها توجه ننموده وآنها را لافزنی صرف میخواند، اما با افزایش گستاخی روزانه سرداران ناراحت شده واطلاع مییابد که دریک موقعیت جدی قراردارند؛ بعلاوه، اومیبیند که برخورد عبدالله خان با بغاوت کوهها رابطه دارد. این امرروشن میسازد دامی بزرگی بدورایشان تنیده شده واعلام میکند، "حالا دیگرچیزی نمانده و باید کشوررا ترک کرد". اوروزبعد بتاریخ 2 نومبر1841 یکی ازخدمه های خویش را بخانه عبدالله خان فرستاده وازاومیخواهد که بنزدش بیاید، اما سردار با ظن اینکه برنیس اورا توقیف نموده و به هند میفرستد، تصورمیکند لحظه اجرای پروژه وقیام آشکارفرارسیده است، چون او آمادگی خوبی گرفته است؛ لذا اولین اقدام اوکشتن قاصد برنیس بوده، بعدا بدون ضیاع وقت بهمرای سیدال خان، سکندرخان، محمد عطا خان، عبدالسلام خان ، امین الله خان وسایرپیروان وخدمه ها (حدود 130 نفر یعنی هسته طغیان) بخانه اومیروند.

آنها درمسیرراه خود افسران وسربازان برتانوی درکوچه ها را بقتل میرسانند؛ این تعویق برنیس را قادرمیسازد ازقتل عام خبرشده، دروازه بزرگ بیرونی خانه خود را مسدود سازد، لذا شورشیان پس ازمدت طولانی میتوانند معبری با قوه بگشایند. اوفکرمیکند به اردوگاه عقب نشینی کند که سه میل با شهرفاصله دارد، لذا با پوشیدن لباس افغانی میخواهد عقب نشینی خود را افشا نسازد، اما فکرخود را تغیرداده ومی گوید، "نه، من نمیتوانم بزدلانه عمل نموده وبخاطرزندگی خودم، عزت وافتخارنام برتانیه را بخطراندازم. لذا اگرمن فرارکنم، افغانها باورخواهند کرد که من ترسیده ام؛ نه، اعتبارقدرت من صد مرتبه بد ترازمرگ از بین خواهد رفت". با این کلمات اودوباره یونیفورم خود را پوشیده ودر موضع خود میماند، اما قاصدان متعدد به ایم ناتن میفرستد با تقاضای اینکه یک قطعۀ پیاده و2 عدد توپ باوفرستاده شود، چون اوفکرمیکند با این قوت میتواند شورشیان را سرکوب سازد. اوراست بود، چون اگر سربازان برتانوی درکوچه های کابل ظاهرمیشدند، 10 هزارقزلباش، هزاره و پارسیوان بدوربرنیس جمع شده وازاو پشتیبانی مینمودند؛ اما با دیدن اینکه انگلیسها ابتکار را بدست نداشته وبا تشویش مقابله با افغانها که شاید بقیمت گرانی تمام شود، بحیث ناظران منفعل مبارزه باقی میمانند. اما توپخانه فرستاده توسط افسرمحاصره شده هرگزنرسیده وجمعیت مردم با برخورد دفاعی ساده جسورمیشوند؛ باشندگان درتمام شهربپا خاسته و بزودی با مردم حومه یکجا میگردند. ازاین لحظه تکانۀ داده به شورش، کینه توزانه وغیرقابل مقاومت بوده وتمام مردم مثل یکنفربمقابل مهاجمین بیگانه ایستاده میشوند. دکانداران، کسبه کاران و باقیمانده مردم خانه برنیس را محاصره ومورد حمله قرارداده، خود را فوق العاده کینه جو نشان داده، حالتی بوجود میآید که اوحاکم شهربوده واغلبا آنها را با شدت مجازات کرده باشد. مردم زیاد تلاش نمودند تا بداخل خانه او راه یابند، ولی محاصره شدگان (بتعداد 23 نفر) که متشکل ازچند افسر، خدمه و10 سربازمحلی اند با گوش ماندن به زمین و صدای شکستن دیوارها میدانند که حمله ازکدام جانب بوده و وقتی سوراخ ایجاد میشود، بالای اولین نفر ظاهرشونده ازسوراخ فیرنموده واورا میکشند؛ این امرباعث تشویش دیگران وعقب نشینی آنها شده وعملیات خویش را ازنقطه دیگری شروع میکنند. لذا دفاع ازساعت 8 صبح تا 2 بعد ازظهرطول کشیده و افغانها چندین نفرازدست میدهند که میخواستند ازطریق مدخل وارد شوند؛ مواد منفلقه بمقابل دروازه بزرگ گذاشته شده وبا انفجارآن بطورکتلوی از

طریق معبردویده وداخل خانه میشوند. کسانیکه داخل بودند تا اینزمان تمام مهمات خویش را خلاص نموده، گلولۀ بچشم راست برنیس اصابت نموده وفورا جان میدهد: جسد او بعدا با شمشیرتوته وقطع شده ودرباغ خانه اش انداخته میشود.

تمام 23 نفرفوق الذکر با برنیس نابود میشوند که دربین ایشان برادراو لیتنانت چارلزبرنیس و لیتنانت برادفوت نیزوجود داشتند؛ کپتان جانسن رئیس خزانه بطورمعجزه آسا فرارمیکند. کپتان تریور با فامیل خود وچند افسردیگرنیزخود را به اردوگاه میرسانند. خانه اووبرنیس کاملا سوختانده شده، صندوق نظامی، خزانه و ذخایرتدارکات کمیساریت غارت میشوند. (این جزئیات مرگ برنیس توسط محمد حسین خان کاشی بمن داده شد که اویگانه فرد زندۀ قتل عام خانه برنیس است. او26 زخم برداشته بود).

سُرنات با شنیدن شورش دوقطعه تحت فرماندهی بریگدیر شیلتون و تعدادی غیرمنظمها تحت فرماندهی کپتان نیکول برای تسخیرارگ بالاحصار میفرستد که مسکن شاه شجاع است. این حرکت یگانه تدبیری است که نماینده اتخاذ میکند کاملا بدون درنظرداشت وضع شهروتقاضا های صمیمانه برنیس که پیامهای تکراری اواعلام کننده موقعیت بحرانی او میباشد. این اشتباه بزرگی میباشد، زیرا تدارکات دربارکها کم بوده و ذخایر اساسی درکابل میباشد؛ مسکونین تصورمیکنند یک گروه کوچک برای دفاع آن کافی است، اما دودلی افسرفرمانده باعث تخلیه آن میشود. دیپوی دیگریکه شجاعانه دفاع میشد، مورد حمله قرارگرفته وبا مشکلات بزرگ وضیاع افراد بدست میآید که دارای تدارکات خوب بوده و مدت طولانی تردوام میکنند.

این فجایع نتیجه عدم دوراندیشی وعلت تمام مصیبت های است که ارتش برتانیه بآن مواجه میگردد. بدون شک اگرتدابیربزرگتری اتخاد میگردید، پیروزی بزرگتربدست میآمد، اما جنرال الفنستون که کهنسال وناتوان شده، ازمدتها قبل کیفیت ضروری برای چنان فرماندهی مسئولانه را از دست داده است؛ قرارمعلوم اودروضع بیحالی قرارداشته و بطورعشرت طلبانه با رویه دفاعی خود راضی میباشد، درحالیکه مطلقا ضروربود با وسایل کاملا متفاوت اقدام میکرد. رئیس ستاد ارتش نیزخود را نسبت به فرمانده خویش شایسته تراثبات نکرده و سُرناتن خیلی ناوقت بخاطرخطا

های بیشماری که مرتکب شده بود دست بعمل زده وچند هزار هموطن خویش را درخطر انداخته، کوشش میکند با انرژی وقوت دفاعی بیشتر اشتباهات خود را ترمیم کند. اما این مساعی بیهوده بوده ومعلوم میشود همه چیزفلج شده است؛ فرمانهای اومانند تقاضاهایش بطوربزدلانه و غیرموثراجراشده، بعوض حصول کمترین بهبودی باعث فجایع تازه میشود.

بتاریخ 4 نومبرزمان خان محمد زی (پسرمرحوم نواب اسدالله خان برادر دوست محمد) که مالک ثروت هنگفت بوده ومردم را با سخاوت زیاد به جانب خود جلب نموده، به کمک کاکایش نواب جبارخان وپسرکاکایش شمس الدین خان (پسرامین خان برادراندردوست محمد) دوشخصیت با نفوذ، افغانها را وادارمیسازد تا او را بحیث شاه خود اعلام کنند واوخود را با تمام شکوه شاهی آماده میسازد. این رئیس در راس طرفدران خود روزانه چند فیر با انگلیس ردوبدل میکند که دراردوگاه خود محصوراند؛ با وجودیکه اوچند افسروسربازرا دربیرون قرارگاه دستگیروبقتل می رساند، درحملات تکراری خویش به عقبگرد مواجه میشود. دریکی از این حملات، عبدالله خان اچکزی موسس وتشویق کننده توطئه درپیشانی خود گلوله خورده ودر دو روز وفات میکند.

زمان خان پس ازهرشکست، بدون مزاحمت به شهرعقب نشینی میکند، چون انگلیسها اورا تعقیب نمیکنند که میتوانستند بدون مشکلات این کاررا انجام دهند؛ طوریکه آنها خطاهای جدی مرتکب شده ومخازن تدارکات خود را بفاصله زیاد ازاردوگاه مستقرساخته بودند، آنها درآغازباید انرژی بیشتربخرچ داده وتلاش میکردند افغانها را ازخانه های دورسازند که از بالای آنها حمله میکردند. توسط یک قطعه ودو یا سه عدد توپ میتوانستند آنها را وادار به فرارسازند: آنها قبول میکنند واین قدمی بود که آنها سخت میترسیدند اگردشمن چنین میکرد. افسران چند بارتقاضا میکنند اما جنرال الفنستون رضائیت نداده وارتش میبیند که باید خود را به تامین تدارکات با طلا وهدایا ازطریق شورشیان تامین کند – درواقعیت، برخورد جنرال غیرقابل درک است. پس ازاینکه شاه شجاع وعبدالله خان اغتشاش بمقابل انگلیس را هماهنگ میکنند، شاه شجاع بسیاروابسته عبدالله میشود در حالیکه عبدالله میخواهد اورا کناربزند. سرداراچکزی وسایرتوطئه کنندگان خود را بسیارمغرورنشان داده، بحثهای تندی صورت گرفته و

نزدیک است تفرقه بوجود آید؛ بآنهم شاه شجاع آنقدربصیرنمیباشد کشف کند که آنها باوفقط منحیث یک وسیله دیده وبزودی اورا کنارمیگذارند اگر ازبین رفتن حامیان او تحقق پذیرد، قیام خیبریها نیزشاه را وادارمیسازد خود را دردست آنها قراردهد. اواولا اجازه میدهد برنیس کشته شود، در صورتیکه میتوانست اورا بسهولت نجات دهد، زیرا ارگ اوبا گارنیزیون یکهزارنفری مجهزبود؛ اما معلوم میشود اواعتماد وهمدستی با او را از دست داده است، علت آن احتمالا معلوماتی است که اوازسردارمحمد عطا خان گرفته باشد. او بعدا فکرمیکند ازروی احتیاط باید دروازه های بالاحصاررا دربرابرمردم بسته کند قبل ازاینکه مردم بآن برسند و کور کورانه باورمیکند وقتی نظم برقرارشود، افغانها اورا دوباره بحیث شاه اعلام خواهند کرد؛ لذا ازکمک باو خود داری کرده و امیدواراست باین وسیله میتواند پشتیبانی مردمش را کمائی کند. او حتی این را غلط فکر میکند وقتی بعضی سربازان انگلیس دردروازه قلعه مسدود شده، بالای مردم فیرکرده وتوپخانه خود را بسوی شهرگشتانده بودند؛ اما این یک مسئله بسیارمتفاوت است وقتی شورشیان درختهای باغش را با توپها قطع کرده یا وقتی طرفداران زمانخان بساحه نزدیک میشوند: بعدا شاه التماس میکند تیزترین ودوامدارترین آتش ممکن فیرگردد. چندین افسر برتانوی که برایشان خیانت شاه شجاع هویدا شده، پیشنهاد میکند ارتش باید ارگ را تسخیرکنند که اودرآن مسکون است، چون آنها بعدا میتوانند شهررا دراختیارداشته ومیتوانند با تهدید تخریب آن، ذخیره وتدارکات تامین کنند. این پلان توسط ایم ناتن پشتیبانی میشود اما جنرال الفنستون آنرا رد می کند، دلیل او اینستکه دلسردی دربین سربازان اجرای آنرا ناممکن میسازد؛ درحقیقت اودرمخالفت مستقیم با این مشوره عمل کرده و فرمان میدهد قطعهٔ که به بالاحصارفرستاده شده به قرارگاه برگردد وقتی شورش آغاز شده است. پس ازاین، باوجودیکه تقویه شده بود، جنرال تمام اعتماد بنفس را برای هرهدف مفید ازدست میدهد؛ اودرآغاز از پیروزی نومید شده، با ناکاری وسردی که نتیجه یک نظرثابت است، تا بآخرمنتظر میماند:

سربازان نیزبا پیروی ازرئیس شان بیروحیه شده وتمام انرژی خود را ازدست میدهند. سربازان برتانوی ثابت میسازند که دراروپا از نگاه شجاعت درمقام دوم قراردارند؛ اما این تحت شرایط معینی است: او بایست جیره مکلمل، عرق، بیر وهزاران محرک دیگرخود را داشته باشد که تهیه آنها دلسردی و دودلی ببارمیآورد.

چنین است شرایط ووضع قوت ها درکابل، ولی باید برخورد ضعیف و بزدلانه ایچ ایم 44 و ان آی 37 را بآن تخصیص داد، وقتی توسط شورشیان دریک قرارگاه کوچک خندقی دربالای برآمدگی مورد حمله قرارمیگیرند که ارگ را حمایت میکند؛ آنها مقاومت نشان نداده، مساعی بریگدیرشیلتون برای تحریک شان بیفایده بوده، سواره و پیاده با بینظمی بزرگی فرارنموده وبه اردوگاه میآیند، اما توسط افغانها دنبال شده وشاید آنروزمیتوانستند موضع دشمن خود را تسخیر کنند، اما بعلت مداخله شورشیان سردارعثمان خان اسحاقزی دراثر یک معاهده خاص با سُرایم ناتن چند روزنسبتا آرام برای سربازان انگلیسی فراهم میشود. پس ازاین آزمایش قطعۀ 54 ان آی که دربالاحصارمستقر است بیرون رفته وشاه شجاع به منابع خودش گذاشته میشود.

قبلا متذکرشدیم محمد اکبرخان پسردوست محمد پس ازفرار ازبخارا به خلم میرسد. با عدم تامین کمک ازمیرولی بخاطرنگهداری سربازان قدیمی پدرش که با اودرتبعید یکجا شده بودند، تصمیم میگیرد به پارس برود، جائیکه کاکاهایش، سرداران کندهارتوسط محمد شاه خوب پذیرفته شده وامیدواراست آنشاه چیزی کمتری برایش نسبت بایشان نخواهد کرد؛ درحقیقت اودرمسیرراه آنجا ونزدیک بلخ ازشورش کابل خبرشده، مسیر خود را تغیرداده وبتاریخ 25 نومبربه کابل میرسد(روزنامه ها و یکتعداد نشریات بارتباط این شورش نوشتند، ازاینکه بنیاد آن چه بوده من نمیدانم، که اکبرخان با یکهزارسوارتاتاربکابل برگشته، توسط حکومت روسیه فرستاده شده، اما این ادعا کاملا نادرست است. زیرا اوبا 12 سوارافغان مجهزبا بدترین اسلحه آمده وکمکی ازروسها بدست نیاورده وآنها ازهر گونه مداخله مادی بنفع اشغالشدگان خودداری کردند.) جائیکه همه چیز دربزرگتریی گیجی قرارداشته و پسرکاکایش زمانخان بحیث شاه اعلام شده است. باوجود آزردگی با او، اکبرخان مجبورمیشود تا انتخاب اورا برسمیت بشناسد، اما فقط با اراده مخفی که دراولین فرصت آنرا سرنگون سازد، چنین است اختلاف نظرومنافع دربین افغانها دراینوقت، بآنهم اوبا کمترین مشکلی درظرف چند روز یک دستۀ قوی ایجاد نموده وبزودی برتمام روسای دیگرغلبه حاصل میکند.

تعداد زیاد افسران برتانوی با درنظرداشت عملیات نظامی و پیش بینی نتیجه که دراثرضعیفی وبی ظرفیتی جنرال الفنستون بوجود میآید، باین

نظرمیباشند که موضوع تخلیه باساس مذاکره با تمام روسای با نفوذ کابل وبدون درنظرداشت تفوق یکی بردیگری که خاصیت ایشان است صورت گیرد. برای چند روز سُرایم ناتن این مشوره را رد میکند؛ اما معلومات فاجعه بارازگارنیزیون های دورافتاده باعث میشود تا ازتدابیرمنفعل صرفنظر نماید، چون ضایعت انگلیسها ازهرجهت مورد دلسوزی میباشد. بسربازان درغزنی تحت فرماندهی کلونل پالمرفرمان داده میشود به کابل بیایند، اما موفق نشده و به ارگ عقب نشینی میکنند: باوجودیکه آنها بسیارخوب مجهزبودند. بریگاد لیتنانت کلونل ایم لارین که ایم ناتن از کندهار بکمک کابل فرامیخواند، بعلت عمق برف وموجودیت شورشیان درهرنقطه، بتعویق میافتد. این قطعه تا غزنی پیش میآید؛ اما درآنجا مجبورمیشود عقبگرد نموده و پس ازگذاشتن یک گارنیزیون درکلات غلزی با تدارکات یکساله، دوباره به کندهاربرمیگردند. ازطرف دیگر، کپتان وود برن که غزنی را با 130 نفرترک کرده درراه توسط شورشیان بستوه آمده، دریکتعداد مخروبه ها پناهنده میشود. دراینجا توسط 4 یا 5 هزارافغان محاصره میشوند، اوقطعه را بدوبخش تقسیم میکند، یکی تحت فرماندهی خودش ودیگری تحت فرماندهی یک افسربومی؛ اوبا تمام افراد خود دلیرانه یورش نموده وازبین میروند؛ بخش دوم تلاش میکند برگردد، اما فقط 5 سربازمحلی موفق به فرارمیشود. افسردیگرانگلیسی، کپتان فیریزبا 250 نفردریک قلعه محاصره شده، چندین روزبمقابل 3 یا 4 هزارافغان دفاع نموده وکوشش میکند راه خود را ازطریق دشمن بازکند که مسئله آسانی نمیباشد، چون خانم وخواهراوهمرایش است، زنان در عقب دوسواره محلی محکم بسته شده ودرمرکزقرارداده شده وپس ازیک تصادم هولناک، دسته کوچک به قلعه دیگررسیده وازآنجا بکمک رهنمایان، راه خود را به پشاوربازمیکنند.

اولین مفکوره ایم ناتن با شنیدن این فجایع اینستکه قوتهای خود را از طریق خیبرعبورداده وبا جنرال سیل درجلال آباد بپیوندد که مستحکم ساخته است؛ اما مشوره های عاقلانه ترغالب شده واین پروژه غیرعملی صرفنظرمیشود. این برنامه کاملا غیرعملی میباشد بعلت خصلت اراضی واحساس نادرست قبایل که درتمام معبرمسلح بوده وبرف عمیق که باعث مشکلات زیادی شده وقطعۀ سیل بآن مواجه میگشت، اگرفرمان داده میشد که با ایشان ملاقات کند. لذا پلان عقب نشینی توسط ایم ناتن ترک گفته میشود. متعاقبا درتطابق با نظرات عمومی، او کپتان لارینس و تریوور

را با چند افسردیگرمیفرستد تا مقدمه صلح با افغانها را مذاکره نماید که بطورمطلوب پذیرفته میشود؛ این امرباعث میشود ایم ناتن بطور مستقیم با روسا وبخصوص محمد اکبرخان ارتباط گرفته وکمیشنرانگلیس پیشنهاد عقد یک معاهده 12 مادۀ را میکند. این موضوع توسط ایشان پذیرفته شده ودرچند کنفرانس بعدی، تعداد زیاد سردارانی که خواهان برقراری آرامش اند، اصرارداشتند که شرایط تخلیه باید بطورقطعی و فوری عملی شود. ایم ناتن با درک اینکه محمد اکبرخان دربین ایشان قدرتمند معلوم شده وبیشترمتمایل به مذاکره است، ترجیح میدهد با او معامله کند، با وجودیکه خوب میداند این رئیس هرروزبا شورشیان یکجا شده وبالای سربازان اردوگاه حمله میکند. اما اکبراطمینان میدهد او بخاطری چنین میکند که دشمنی سایرسرداران با خود را کم سازد، چون آنها میخواهند اورا درچشم مردم بحیث خاین تبلیغ نمایند، باینترتیب اودربدست آوردن اعتماد کمیشنرموفق شده وتفاهم دوستانه خوب بین شان برقرارمیشود.

آیا محمد اکبرراست میگفت که به انگلیس وفاداراست وحتی وعده میدهد که قاتلان برنیس را تسلیم کند؟ این مشکوک است، چون احتمال ندارد او کسانی را فراموش کند که ویرانی خانه اش توسط آنهائی صورت گرفت که برایشان ابرازفداکاری نموده بود. آیا پدرش، رئیس خانواده اش، امیر دوست محمد هنوز درهند محبوس نبود؟ ناممکن است انکارکرد که موقف اکبرخان بسیارشرمآوراست، چون مجبوربود با مهاجمین کشورش سازش کند تا امیدی برای رهائی پدرش داشته وآنرا میتوانست فقط با خطر بد گمانی هموطنانش انجام دهد که بسیارمایل نبودند باواعتماد کنند. زمان خان پسرکاکایش میداند که برگشت دوست محمد تمام چوکاتی را درهم میشکند که تخت شاهی اوبالای آن استواربوده و لذا ازهیچ وسیلۀ برای دورساختن افغانها ازمحمد اکبرخان دریغ نمیورزد؛ اوشاید موفق میشد اگر محمد اکبربخاطرنجات زندگی خودش، شیوه برخورد فعالی اتخاذ نمیکرد که وفاداری اوباشکال مختلف توسط کسانی قدردانی میشد که موضوع را درنظرداشتند. تعداد زیاد روسا بطورآشکاربا پسرامیر منازعه داشته ودر 22 دسمبراورا سرزنش میکنند که با انگلیس معامله نموده که برای آنها ناشناس بوده وآنها را فدای جاه طلبی خود کرده است. اودرمقابل این اتهامات با انرژی ازخود دفاع میکند، اما نمیتواند مخالفین خود را قناعت دهد، اگراوبه قرآن سوگند نمیخورد که فردا کمیشنرانگلیس

را بشکل گروگان یا جسد بکابل بیاورد اورا درهمانجا توته و پارچه میکردند.

افغانهای که درحوادث غمگینانۀ پایان اشغال کابل توسط برتانیه سهم داشتند، بصورت عام متیقین اند که دریکی ازمذاکرات با محمد اکبرخان، ایم ناتن رسما وعده میدهد که پدرش را درمدت یکماه باومیسپارد؛ اما وقت پوره میشود ولی امیرهنوزدرهند اسیراست. این حقیقت تا اندازۀ زیادی اکبرخان را خشمگین ساخته ومجبورمیشود تا شرایط تخلیه را دقیقترسازد؛ مذاکرات متعددی بدون نتیجه پایان یافته وناگوارترمیشود، شب 23 بر24 دسمبرکپتان سکینرازقرارگاه افغانها به قرارگاه انگلیسها آمده وخواستارمذاکره جدیدی با ایم ناتن ازجانب اکبرخان برای عقد یک معاهده معین میباشد. دعوت پذیرفته شده ونماینده درروزکریسمیس1841 همراه با کپتان لارینس، تریوور و ایم کینزی به میعاد گاه میآیند؛ ملاقات درنزدیکی پلی انجام میشود که درپهلوی آن 16 سواره افغان قبلا درکمین گذاشته شده اند. اکبرخان کمیشنررا با سرزنشهای خشن میپذیرد مبنی بر اینکه آزادی پدرش وتخلیه کابل را اینقدرطولانی و بتعویق انداخته است؛ او همچنان اعلام میکند سلاحها، مهمات وگروگانها هیچوقت باوتسلیم داده نشده، درحالیکه همه چیزبشمول گاوان ضروری برای انتقال محموله ارتش آماده است تا دراختیارایم ناتن گذاشته شود. اومیگوید، "من درتبادله خود فقط تعویق و دوروئی یافتم؛ جنرال سیل بعوض تخلیه جلال آباد طوری که موافقه شد با انرژی بیشترازهمیشه خود را تجهیزواستحکام نموده است". کمیشنربرتانیه بطوربیهوده، تمایل خوب ووفادارانه خود را ابرازمیدارد؛ اما محمد اکبربه هیچ چیزی گوش نمیدهد: اومیگوید سُرایم ناتن تا امروزوعده های خویش را به تاخیرانداخته، لذا او و رفقایش باید منحیث اسیرگرفته شود تا تمام شرایط قبلا فیصله شده تحقق یابد. لذا او بازوی سُرویلیام را گرفته ومیخواهد اورا بکابل بیاورد، اما نماینده مقاومت نموده وفریاد میکند، "بهتراست بمیرم تا تو را دنبال کنم". اکبر خان فورا تفنگچه خود را کشیده و برسینه او فیر میکند، مرمی دومی او را نقش زمین میسازد. تفنگچه ایکه محمد اکبراستعمال میکند چند روزقبل توسط خود سُرویلیام برایش تحفه داده شده بود. کپتان تریوورکه بفاصله دورتری قراردارد، با دیدن اولین حرکت دشمنانه قاتل، فورا پیاده شده و بکمک رئیس خود میشتابد، اما توسط فیرمرمی یک افغان کشته میشود. کپتان لارینس و ایم کینزی دستگیر و لخت ساخته شده ودربالای اسپهای

دورئیس بسته میشوند که مشکلات زیادی درنجات آنها توسط پیروان آتشین خویش داشتند؛ آنها متعاقبا دریک قلعه محبوس شده ولی پس ازچند روزآزاد میشوند. کلهٔ ایم ناتن درنوک یک نیزه همراه با عینکهای سبزکه عادت پوشیدن آنرا داشت دربازارها گردانده میشود؛ متعاقبا آنرا همراه با جسد اووکپتان تریووردربالای برج یک نقطه گرد دربازارآویزان میکنند که بنام چارسو نامیده میشود: اجساد سه روزدرآنجا باقی مانده و بعدا در یک چاه خشک انداخته میشود.

پس ازمرگ ایم ناتن هدایت اموربه میجرپاتینگرسپرده میشود که مدافع هرات درسال قبل بوده است. او با ترک آنشهربه کابل آمده و حاکم چاریکار و استالف تعین شده است، دوشهرکوچک واقع درکوههای شمال کابل (21 میل ازکابل وحدود سه میل ازهمدیگر). گارنیزیون که در اختیاراو بود، پس ازیک دفاع دلیرانه غلبه مییابد که تقریبا همزمان با شورش کابل است، اما میجرپاتینگربا وجودیکه توسط مرمی در ران زخمی شده، موفق میشود معجزه آسا فرارنموده وبه خانه برنیس برسد که قبل ازاو غارت وچپاول شده است. اوازاین حادثه بیخبرمیباشد، اما با رسیدن بآنجا آثارفاجعه هنوزتازه بوده واو خود را در دود ویرانه ها ودر بین شورشیان تنها مییابد که ازدست آنها بکمک بخت و اسپ عالی اش یکباردیگرنجات یافته وبحالت ازپا درآمده به اردوگاه برتانیه میرسد.
میجرپاتینگرهنوز از زخم پایش بهبود نیافته که وظیفه سنگین هدایت امور سیاسی کابل به دوش اومیافتد. با وجود نتیجه اعتماد اندوهناک ایم ناتن به محمد اکبر و وضع بسیارسخت، بازهم میجرپاتینگرمسیربهتری نسبت به تجدید مذاکره با سرداران ندارد؛ اما روسای دیگرافغان که میخواستند مانع تمرکزقدرت دردست پسرامیرشوند، با سهم گرفتن درمعاهدهٔ اصرار میکنند که موجب بیرون راندن انگلیس میشود. آنها مجموعهٔ تصویب میکنند که مواد آن تقریبا همان چیزی است که به ایم ناتن سپرده شده بود، مواد عمدهٔ آن تخلیه جلال آباد توسط بریگاد سیل و رهائی دوست محمد است؛ اما اینزمان موافقه میشود انگلیس سلاح خود را نگهداشته وباید از طریق خیبرتوسط بدرقه افغانها وتحت فرماندهی اکبرخان تا پشاور همراهی شوند. اکبرخان باوجود جریحه دارشدن درخود خواهی وعقیم شدن در نظرات جاه طلبانه اش که نمیتواند با مهاجمین بطورانفرادی معامله کند، علاقهٔ ندارد که بدرقهٔ فوری آماده سازد. تا اینزمان 28 افسر انگلیسی-هندی بقتل رسانیده میشود؛ 10 هزارجسد افراد وحیوانات هوای

شهررا آلوده وباعث عذاب 5 هزارافراد زنده ارتش میباشد که بعلت مقاومت دوماهه بمقابل 40 هزار شورشی خسته شده اند. سردی بسیار شدید شده، مواد سوخت، تدارکات ومهمات تمام گردیده وسربازان کاملا دلسرد و بیروحیه شده اند، میجر پاتینگرفکرمیکند انتظاربیشتربرای بدرقه وعده شده مصلحت نبوده وتصمیم حرکت سریع ناچاری ازبین دشمن را میگیرد؛ باینترتیب اودر5 جنوری 1842 فرمان عقب نشینی صادرمیکند.

بروزپنجشنبه ششم جنوری پس ازیک محاصره دوامدار67 روزه وتحمل ظالمانه ترین محرومیتها، ارتش تحت فرماندهی جنرال الفنستون، با شرایط اهانت آمیزقرارگاه کابل را ترک کرده ودرمسیری حرکت میکند که عمق برف یک فت میباشد. قوتها هنوزاردوگاه را کاملا ترک نکرده که محافظین عقبی آنها توسط افغانها موردحمله قرارمیگیرند؛ یک افسر قطعۀ 5 سواره بومی بنام هاردیمین وتعداد افراد او دراین حمله کشته شده وارتش دراین روزفقط 5 میل مارش میکند. آسمان صاف و بسیارسرد بوده، وقتی آنها به زمین خیمه گاه میرسند، سربازان باید برف را پاک کنند قبل ازاینکه بتوانند بدن خسته خویش را بالای زمین یخ بگذارند؛ کمبود تدارکات نیزبا این مصایب افزود شده وقبل ازصبح چند صد مرد و زن ازسردی و گرسنگی میمیرند.

بروزهفتم جنوری قطعات بسوی باریخار مارش نموده واسکورت افغان که اکبرخان وعده کرده تا عقب نشینی را حمایه کند، بتعداد زیاد ولی بصورت دشمنانه ظاهرمیشوند؛ محافظین عقبی دراین روز با چندین برخورد خونین خسته شده ودشمن سه توپ کوهی را با خود میبرند. ازاین لحظه ببعد انگلیسها که اعتماد کمی به وعده های افغانها دارند، احساس میکنند شاید هرگزبه جلال آباد نرسند، مگربا جنگ نمودن درهر قدم و خیمه زدن درمدخل گردنه که نسبت به شب اول، وحشتناکترمیباشد. آنهائیکه تا دمیدن صبح زنده ماندند، روی زمین را پوشیده با اجساد می یابند؛ سربازان گیج محلی کالای خود را میسوزانند تا خود را گرم نمایند وسربازان برتانوی با غرق شدن درسردی وگرسنگی قدرت انتقال سلاح خویش را ندارند: هولناکترین بینظمی درجمعیت یخ زده و گرسنه حکمفرما شده وآنهائیکه هرچیزقیمت بها با خود گرفته بودند مجبور میشوند آنرا رها کنند.

درصبح هشتم، قطعات نمیتواند یکقدم پیشروی کند. ارتفاعات ماحول توسط دشمنان اشغال شده که آتش خود را درجریان شب معطل نموده وبا طلوع آفتاب آنرا ازسرمیگیرند. دراینحالت مجبوریت نهائی، انگلیسها مجبورمیشوند داخل گفتگوی دونفری با محمد اکبرخان شوند که قرار معلوم دریک برآمدگی نزدیک خیمه زده ودرحالیکه همدردی زیاد نشان میدهد، میخواهد که ایشان باورکنند. اومیجرپاتینگررا بخاطرشتاب در ترک کابل وبدون انتظاربه بدرقه وحمایه ارتش ملامت نموده ومیافزاید او به تنهائی دربین روسای افغان قدرت این را داشت تا مانع حملات ایشان شود، اوپیشنهاد میکند که میتواند شورشیان را کنترول کند بشرطیکه انگلیسها راضی شوند گروگانهای بدهند که ازتیزین پیش نروند تا زمانیکه قطعهٔ سیل جلال آباد را تخلیه نکرده است. معلوم بود که سرداراز اتصال دوقطعه درمحلی که مستحکم ومجهزاست ترسیده ومیداند که آنها میتوانند زمستان را درامنیت بسربرده ومنتظربهارشوند تا حملات را تجدید کنند. لذا جهت اطمینان به مذاکرات صادقانه، اواولا 6 گروگان تقاضا میکند، اما متعاقبا با میجرپاتینگر و کپتان لارینس و ایم کینزی راضی میگردد. بمجردیکه آنها دراختیارش قرارداده میشود، سربازان بطرف برآمدگی مشهورخورد کابل پیش میروند، اما ازتمام جوانب بدون درنظرداشت معاهده ایکه هم اکنون عقد نموده بودند، مورد حمله قرارگرفته و این روزنقطه اوج بدبختی ایشان میباشد؛ صحنه های قصابی وبیرحمی ظالمانه درهرقدم تجدید شده، قطعات با آتش دشمنان غیرمرئی شکسته شده ودرآخرتوپها را به افغانها تسلیم میکنند. با کاهش مرمی، آنها مجبور میشوند با سرنیزه دشمنان سنگرگرفته درپشت سنگها و تجهیزشده با مهمات بجنگند درحالیکه زنان واطفال سپوخته ازسردی، آواره وپریشان دربین آتش سربازان غیرمنظم سرگردان میباشند. محمد اکبرخان هیچ فرمانی بالای افرادش ندارد، چون آنها جهاد مقدس اعلام کرده، غازی شده وافراط آنها هیچ مرزی را نمیشناسد؛ احساس انتقام یعنی انجام آن چیزیکه پیش خدا خوب است و بالاترازهمه امید غنایم کاملا ایشان را دربرابرفرمان یا التماس کروکورساخته است؛ آنها بدون هرگونه رحم یا ترحم وبی پروا ازهرگونه نظم یا انظباط، خود را درخون وغارت غوطه مینمودند.

درروزنهم جنوری، اکبرخان میپذیرد که اوقدرتی درمهارکردن این غازیان ندارد، کسانیکه صحنه های روزقبل را با غضب بیشتر تجدید

نموده وطوفانی که بالای سربازان رنجوربرای سه روزمتوالی جاری است با یکی از هولناکترین فجایع نظامی تاریخ بپایان میرسد. بقایای ارتش ازپا افتیده با مارش اجباری و سردی، کمبود غذا ومواد سوخت وانواع عذاب دردناک، دیگرقدرت دفاع خود را نداشته وتوسط دشمنان بیرحم قتل عام میشوند. فقط سه نفربومی و یک اروپائی (داکتربرایدن) ازجمله 5 هزارنفر وتعداد زیاد پیروان قرارگاه (که زندگی خود را دراین سلاخی ازدست دادند) به جلال آباد میرسند. قرارمعلوم اکبرخان با دلسوزی در مورد نحوهٔ برخورد سربازان خود وعدم کنترول ایشان، دراوج این تراژیدی خونین برای زنان انگلیسی پناگاه ابرازنموده ووعده حمایه آنها را بقیمت زندگی خودش میدهد؛ این پیشکش توسط تعداد زیادی قبول میشود که دربین ایشان خانم سیل، خانم ناتن، خانم اندرسن، خانم رید و خانم مینوارینگ قرارداشته وبشکل خوبی معامله میشوند.

اکبرخان درقرارگاه خود گروگانهای داده شده باو را نگهمیدارد که دربین ایشان جنرال الفنستون، بریگادیر شیلتون، کپتان جانسن ویکتعداد افسران دیگرقرارداشته و دو روزدراین زمین مرگبار منتظرتخلیه جلال آباد توسط جنرال سیل میباشند که برایش یک نقل معاهده عقد شده بین خودش ومیجرایلدرد پاتینگرفرستاده میشود. اما جنرال سیل آنرا رسما رد کرده ومیگوید نمیتواند این محل را بدون فرمان گورنرجنرال هند ترک گوید؛ اوبسیارخوشبخت است که چنین فیصله میکند، چون افغانها پلان گرفته بودند تا سپاه اورا نیزتا آخرین نفرنابود سازند.

پس ازفاجعهٔ خورد کابل، محمد اکبرخان اسیران خویش را به تیزین و جگدلک وبعدا به تیگری یک شهرک مستحکم واقع دروادی حاصلخیز لغمان انتقال داده و پس ازتردید زیاد تصمیم میگیرد آنها را به جلال آباد تسلیم ننموده و به بودی آباد (یک قلعه بزرگ وجدیدا ساخته شده درانجام علیای وادی) میفرستد.دریازدهم آنها را به زینده انتقال داده وتحت ریاست محمد شاه خان قرارمیدهد. مرگ جنرال الفنستون بعلت عوامل طبیعی در 23 اپریل رخ داده و اکبرخان جسد را با بدرقه به جلال آباد میفرستد؛ اما غازیان درراه با آن برخورد نموده، محافظین را مورد حمله قرارداده، پراگنده ساخته، جسد را ازتابوت بیرون نموده، لخت ساخته وسنگباران میکنند.

قتل عام خورد کابل قدرت ونفوذ محمد اکبررا بسیارافزایش داده وروزانه طرفدارانش افزایش میبابد؛ غازیان درهمه جا به درخواست اوجواب داده وسواره غیرمنظمی که درخدمت انگلیس قرارداشتند نیزفرارنموده و باو میپیوندند. بعدا ارتش او به 7 یا 8 هزارنفررسیده و با آنها جلال آباد را محاصره میکند، چون متیقین است که جنرال سیل آنجا را مطابق معاهده ترک نمیکند. این افسردلیر خود را درخندقی با دوقطعه برای مدت بیش ازدوماه و زندگی با نیم جیره محصورنموده ومصمم است این محل را تا آخرین نفرنگهدارد. جلال آباد درغرب پشاورودردهانه خیبر قراردارد. درتابستان دارای 2 هزارباشنده است، اما درزمستان باشندگان آن بحدود 20 هزارنفرمیرسد، چون شدت موسم درکوهها باشندگان را مجبور می سازد تا درشهر پناه گزین شوند؛ جنرال سیل دراین موسم بآنجا آمده و مجبوراست برای امنیت قطعه خود قدم های بردارد تا مانع افزایش نفوس شهرشود. تمام مساعی اکبرخان جهت بیرون راندن این جنرال دلیر بی اثر مانده وبعوض موفقیت، بسیارنزدیک بود زندگی خود را به علت بد قسمتی یا خیانت ازدست بدهد. تفنگ رئیس محمد عثمان خان اسحاقزی (اولین سردارشورشی که با ایم ناتن معاهده عقد میکند) تصادفا فیرنموده – چنین است اظهاراو – ومرمی به بازوی اکبر خان اصابت میکند، اما اکبرخان وانمود میسازد حمله قصدی بوده و عثمان خان توسط انگلیس رشوه داده شده تا اورا بقتل برساند: لذا او را بمرگ محکوم میکند.

وقتی اکبرخان مصروف محاصره جنرال سیل درجلال آباد است، زمان خان، شاه منتخب جدید افغانها شهرکابل را تسخیرنموده وشاه شجاع را محاصره میکند که درارگ{بالاحصار} قراردارد؛ چند هزارنفرزندگی خود را دراین مبارزه ازدست میدهند، اما زمانخان موفق نمیشود؛ اوبا این ضایعات بیمورد عصبانی ودلسرد میشود؛ لذا اوپیشنهاد داده شده توسط شاه را قبول نموده، ازحق شاهی داده شده توسط مردم بخود صرفنظر نموده وراضی میشود که صدراعظم شهزاده سدوزی شود. اوبا چنین اقدامی فکرمیکند میتواند مانع آمدن دوست محمد شده وهم اکبرخان را به اطاعت وادارد که مصمم است دراولین فرصت شاه شجاع را سرنگون ساخته وتخت را بار دیگرتسخیرکند؛ اما حوادث طوری میآید که تمام برنامه های اوخنثی میشود. ازطرف دیگرشاه نیزبیشترازوزیرش مخلص نبوده و باو چیزهای را وعده میدهد که هرگزمیل اجرای آنرا ندارد؛ اواین امتیازات را به خاطری به دشمنانش میدهد که خود را ازموقعیت شرمسار

کنونی رها ساخته ومیخواهد ازشرتمامشان خلاص شود (اگربتواند خود را بطور محکم مستقرسازد). اوجهت تکمیل این مصالحه ظاهری، اکبر خان را سردارسرداران نامیده واین مقرری را برای اودرجلال آباد میفرستد؛ اما این رئیس معاهده عقد شده با پسرکاکایش را نه قبول ونه تحریم میکند، مگراینکه شاه شجاع درمحاصره آنشهرپشتیبانی وکمک کند. بسیارمشکل است تمام پیشنهادات مطابق به میل شاه باشد، چون اومشتاقانه منتظر فرصتی است که کابل را ترک نموده وبا قوتی به پشتیبانی انگلیسها برگردد، وقتی میبیند کمک آنها ناوقت شده، چارۀ دیگری ندارد. شرایط ارائه شده توسط اکبرخان بهیچوجه برای توطئه زمان خان مطلوب نبوده، لذا بشاه مشوره میدهد تا آنرا قبول نکند یا اگر بخواهد کابل را ترک کند، اورا درجریان غیابتش فرمانده کابل سازد؛ اما شاه با درک نیت اوفرمان میدهد او را تا جلال آباد همراهی نموده واثبات کند که دراین تصمیم صادق است، لذا اودرغیاب خویش پسرسردار امین الله خان را حاکم کابل تعین میکند. زمان خان با ناراحتی به سماجت شاه، فیصله میکند قضیه را معلوم ساخته ومیداند که اوتوسط شاه فریب داده شده است، کسیکه میخواست خودش خیانت کند.

شاه شجاع بادرنظرداشت تمایل خود، ارگ را ترک میگوید تا با ارتش کوچکش دریکنیم میلی بالاحصاریکجا شود، با اعلام هدفش مبنی برمقابله با انگلیسها، اما درحقیقت استعمال آن بحیث بدرقه بخاطر قراردادن خود تحت حمایت انگلیسها؛ بمجرد حرکت او سردارشجاع الدولت پسرزمان خان بهمراهی چهار خدمه فرا رسیده وبرتخت روان اوحمله میکند. شاه بد قسمت توسط چندین مرمی زخمی شده وهنوزنفس میکشد که قاتلان اورا ازکجاوه بیرون نموده وجسد اورا درجویباری میاندازند که نزدیک سرک قراردارد. این حادثه درفبروری 1842 بوقوع میپیوندد.

خصایل شاه شجاع بصورت عام بطورشدیدی موردانتقاد قرارگرفته است. درحالیکه حتی دشمنان او(محمد زیها) که حالا برافغانستان حکومت می کنند، میپذیرند اویک آدم بسیارقابل توجه بوده ویگانه پسرتیمورشاه میباشد که قابلیت سلطنت داشت. اوهر دو مشخصۀ قابلیت وشجاعت را دارا بود که افغانها خوش داشتند درشهزادگان خویش ببینند. اویک مدیرخوب بوده ومیدانست چطوریک جنگ را پیش ببرد؛ اوفقط نیازبه بخت بهترداشت؛ نظرافغانها چنین است. اوچندین بار شکست خورده وازمنطقه بیرون

رانده میشود، اما هرگزخود را مغلوب نشمرده و 12 باردرتلاش تخت بمیدان جنگ میرود. ناممکن است این استقامت را فقط لجاجت نامید؛ این امرنشاندهنده توان بزرگ او بوده واگراوهمیشه ناکام ماند، بعلت این بوده است که اوهرگزبه کوچکترین تخطی به حقوقش اجازه نمیدهد. وقتی ما اروپائیان درباره اقدامات مردم وحشی آسیا نظرمیدهیم، همیشه مطابق به معیارهای اخلاقی وعلایق سیاسی خود مان و بدون کمترین انعطاف به اختلافات موجود بین احساسات وعادات خود و دیگران قضاوت میکنیم. هیچ سوالی وجود ندارد که شاه شجاع مثل تمام افغانان دیگر ظالم ومستبد بوده است، اما بیائید موقعیتی را بازنگری کنیم که اودرآن قرارداشته و حکومت کردن برمردمی که زور یگانه قانون آنست، نمیتوانست طوری دیگری عمل کند. نفوذ محمد زیها در حکومت بسیارزیاد بوده وهمیشه برضد اودرجریان سلطنت اولش توطئه نمودند. پس ازمرگ احمد شاه، اولاده اوهمیشه مواجه به هوا و هوس بوجود آمده توسط جاه طلبیهای سردارانی بوده است که برایشان فقط سایه قدرت باقی میماند. شاه شجاع درمقابل توطئه های آنها نسبت به قبلیها با بزرگترین سرسختی مقاومت کرده وبطورخاصی هدف دسایس آنها بوده است؛ اوباید احمق میبود اگر اجازه میداد بدون هیچ تلاشی برای دفع آن شکست بخورد و زور یگانه وسیلهٔ بود که توسط آن میتوانست درتمرکز قدرت دردستش موفق گردد: اوباورداشت اگربتواند باید هدف خود را تامین کند، درغیرآن اشتباه خودش است. اونشان داد که قبایل با هزاران رشته با روسای خود بسته بوده وباو یک پشتیبانی ضعیف ومبهم میدهند، اودقیقا ازاستعمال زور برای بدست آوردن آن پرهیزکرد؛ اما اگرخودش ضعیفی میکرد، باید بیکبارگی تسلیم میشد. برخورد او دردوردوم سلطنت اوثبوت آن استقلالی است که باعث بد قسمتی اوگردید: آزردگی و خشم در زیریوغ تحمیلی انگلیسها، تمام رذایل افغانی او را عریان میکند؛ او به ولی نعمتان خود خیانت میکند، درمقابل ناجیان خود مقاومت میکند و با دست های آدم کشان بقتل میرسد – برای یک افغان نمیتواند شکوهی بیشتری ازاین موجود باشد.

فصل 25 – بازگشت اکبرخان به کابل

فتح جنگ میرزا جانشین شاه شجاع، جنگ بین فتح جنگ و زمانخان، شکست فتح جنگ، برگشت اکبرخان به کابل وعقب نشینی فتح جنگ به ارگ، وزیرشدن اکبروقبولی شاهی فتح جنگ، غارت فتح جنگ توسط اکبر، فرارشهزاده، تسلط اکبربرکابل، نگهداشت انگلیسها در کندهاربا وجود طغیان، دوراندیشی میجرراولینسن، حوادث درهمسایگی آن شهر، گزارش پارسیان، شکست اخترخان علیزی توسط آنها، پلان افغانها برای تسخیرکندهار، شکست آنها، تهاجم دومی انگلیس به کابل، شکست اکبرخان دربتخاک، نظرمطبوعات درمورد تهاجم دوم، حقایق ودروغها، غلطیهای ژورنالیستها درمسایل نظامی، تخلیه افغانستان توسط انگلیس، به تخت نشاندن شاپورمیرزا درکابل توسط انگلیس ها، آزادشدن دوست محمد توسط انگلیس ها، برگشت اکبرخان به کابل وتسخیرقدرت، اعاده دوست محمد درکابل، بیرون راندن صفدرجنگ توسط کهندل خان ازکندهار.

+ + +

شاه شجاع چندین پسربرجای میگذارد که چهارنفرآن درحوادث سیاسی افغانستان درجریان اشغال انگلیس سهم دارند؛ اینها عبارتند از تیمور میرزا، فتح جنگ میرزا، صفدرجنگ میرزا و شاپورمیرزا.

باوجودیکه شاه شجاع قبل ازمرگ خشونت بارخویش حاکم کابل را تعین کرده بود، برای امنیت بیشتر، پسردومش فتح جنگ را دربالاحصار جابجا میسازد. وقتی این شهزاده ازقتل پدرش باخبرمیشود، خود را در ارگ با یکهزارمرد دارای منشای عربی که باو وفاداراند، محصورنموده و برای طرفدارخود امین الله خان لوگری پول میفرستد که درحومه شهربا 3 هزار نفر قراردارد تا بنام او دربین مردم پول توزیع نموده ومردم را وادارسازد تا بمقابل زمانخان قیام کنند: اوچنین کرده وجنگ خونینی برای دو روز و دو شب بوقوع میپیوندد تا اینکه امین الله مجبورمیشود به بالاحصار عقب نشینی کند.

محمد اکبرخان هنوزاززخم خود بهبودی کامل نیافته است که ازاین حوادث باخبر شده، فورا ازمحاصره جلال آباد دست برداشته (اقدامی که تا کنون برایش فقط منبع دلسردی بوده است) وباعجله 20 روزپس از مرگ شاه شجاع به کابل میرسد. او ازاینکه یا قوت کافی ندارد یا لحظه را مناسب نمی پندارد، برای گرفتن قدرت تلاش ننموده و درمرحله اول فیصله میکند دشمنان خویش را مصروف ازبین بردن همدیگرسازد، باین

مقصد با زمانخان متحد شده وبه اودردستگیری شهزاده فتح جنگ کمک میکند. آنها با قوتهای متحد خود چهارحمله غیرموفقانه به بالاحصارنموده وبالاخره درپراندن یکی ازبرجها موفق میشوند، بعدا بداخل قصر یورش برده وتمام کسانیرا که درداخل قصربودند یا میکشند یا اسیرمیگیرند.

زمان خان میخواهد فتح جنگ را بقتل رساند، اما محمد اکبربا این پیشنهاد مخالفت نموده ونتنها آن شهزاده را تحت حمایه خود میگیرد بلکه با ابراز وفاداری باواعلام میکند هرگزافغان دیگری را بحیث حاکم مستقل نمی شناسد. هدف این سخاوت ظاهری اوشکست قاطعانه قدرت زمانخان است که خود را درحومه های شهرمستحکم نموده است، اما محمد اکبرحمله نموده، او را درهرنقطه بعقب رانده و او نجات خود را با کناره گیری از ادعای شاهی ومقام وزارت بدست میآورد. اکبرخان پس ازاین پیروزی با دخترسردارامین الله خان ازدواج میکند، متحدیکه طرف او را بسیارقوی میسازد؛ اوهمچنان توسط فتح جنگ بحیث وزیرتعین شده وفرمانده ارتش میگردد. اما این امتیازات، برنامۀ اصلی اورا متاثرنساخته وآماده است تا سقوط این شهزاده را مهیا سازد، فتح جنگ ازخطرآگاه شده و یکباردیگر به ارگ عقب مینشیند، بآنهم مجبورساخته میشود پس ازیک محاصره 48 ساعته عقب نشینی کند. اکبر فورا تمام خزانه شاه شجاع را قبضه میکند که به پسرش باقی گذاشته، اما مظنون است ازاینکه فتح جنگ یکمقدارآنرا پنهان کرده است، لذا به محافظین خود فرمان میدهد یک لحظه هم نظارت او را ازدست نداده و او را بخواب نگذارند تا وقتی تمام الماس های را تسلیم نکند که دراختیارش قراردارد. فتح جنگ بیچاره مدت سه شبانه روزمورد شکنجه قرارمیگیرد، تا اینکه خان شیرین خان (یک سردار قزلباش که طرفدارمخفی او و پشتیبان انگلیسها است) با دریافت فرصت پرداخت 200 دوکت باو وتوزیع آن به دربانها، زمینه فراراو را مهیا میسازد. محبس اودریکی ازبرجهای بزرگ کنج ارگ قرار داشته و دارای یک کلکین بطرف شهرمیباشد؛ ازاینجا اودراثنای شب توسط ریسمان پائین شده ودرقسمتی پناهگزین میشود(بفاصله یک فیر توپ از محل) که باشندگان آن قزلباشهای جوانشیربوده وخانشیرین خان او را درخانه خویش پنهان میسازد.

وقتی فراراومعلوم میشود، اکبرخان به جستجوی اومیپردازد؛ سختگیر ترین جستجوبرای 12 روزبراه انداخته میشود، اما بدون موفقیت پایان

میبابد، بعدا فتح جنگ ازخفا برآمده و با بدرقهٔ 100 سواره قزلباش به جلال آباد میرسد. این موضوع تا زمانی فهمیده نمیشود که خان شیرین خان درفرارشهزاده کمک کرده است، باوجودیکه نارضایتی محمد اکبر بسیارزیاد است اما آنرا پنهان میکند، چون با نگهداری مناسبات خود با این سردارضرورت دارد. آیا تمام این توطئه ها وضد توطئه ها بهترین شاهد خصلت بی ثباتی ویاغیگری افغانها برای تغیرمداوم وعشق فطری آنها برای خونریزی نمیباشد؟

فرارفتح جنگ میرزا آخرین قسمت داستان اشغال کابل توسط برتانوی ها میباشد. آنها بعلت خوشقسمتی یا آمادگی بهتردرکندهارمیتوانند این شهر را نگهدارند؛ نتیجه ایکه مربوط به استواری جنرال نات وبیشتراز همه فعالیت خستگی ناپذیرمیجرراولینسن بوده که امورات آن مسکونه را با توانائی زیادی اداره میکند (میجرراولینسن یکی ازشخصیت های نایابی است که توانامندی همه چیزرا دارد – محترم، استوار، روشنبین وصلح آمیز – اومحبوب همه است. خاطره حکومت او را مولف حتی در1845 درحافظه مردم تازه وقابل قدرمیبابد. شیوه دفاع اوازکندهارتصور نادرستی ازشایستگی وشجاعت این افسرمیدهد. اورا میتوان دربین مردان بزرگی بحساب آورد که درخدمت کمپنی هند شرقی بوده وممکن است احساس شگفتی کرد که پس ازیکچنین دفاع با شکوه، استعداد و صداقت، اوتوسط حکومتش بیحرمتانه معامله میشود. اما بآنهم چنان مردانی همیشه نسبت به همقطارانش بالارفته وصرفنظرازاینکه اینها موردحمایت حکومت قرار میگیرند یا نه، احترام وتحسین جهانیان با ایشان است.)

پیشبرد جنگ دراین ولایت بسیارمشکل است، زیرا این قلمروهرگزبطور کامل مطیع نبوده است. سرداراخترخان علیزی که به ناحیه زمینداورعقب نشینی کرده است، جنگ بیوقفه بمقابل انگلیس را نگهداشته و با وجودیکه دایما شکست میخورد، با بیباکترین شیوه وبطورثابت بازهم حمله میکند. وقتی شورش کابل بوجود میآید، تعداد طرفداران او بطورقابل توجهی افزایش یافته و سردارصدیق خان، محمد عطاخان، سالوخان، میرافضل خان ودیگران با قطعات بزرگی باومیپیوندند.

صفدرجنگ پسرسومی شاه شجاع که درکندهارزندگی میکند، ازآن شهر فرارنموده وبه شورشیان میپیوندد؛ لذا پدروپسردرمقابل ولی نعمتان خود

(انگلیس) یا کسانیکه مرهون آنها بودند با سیاهترین ناسپاسی برخورد میکنند.

اخبارقیام کابل فورا به میجرراولینسن میرسد، اومخفیانه قاصد های بتمام جهات میفرستد تا سربازان پراگنده را جمع کند. او همچنان انتقال تدارکات ازتمام ذخایرمختلف را به ارگ فرمان میدهد که درآن مسکون بوده واین اقدامات عاقلانه قبل ازگزارش قیام درشهرتکمیل میشود. دراینوقت در کندهاروحومه های آن 4 هزارافغان-اسپ درپرداخت دولت قراردارد؛ این سربازان علت بزرگترین ناراحتی برای میجر راولینسن بوده ومتعاقبا او به میرزا محمد خان پوپلزی وزیرتیمورمیرزا (پسربزرگ شاه شجاع و حاکم کندهار؛ اما فقط رسمی، چون قدرت انگلیسها دراینجا بیشترازکابل بوده است) فرستاده وخواهش میکند بگوید آیا اوبا برتانویها هست یا نه؟ او باین سوال پاسخ مثبت میدهد، لذا میجرراولینسن ازاومیخواهد جهت اثبات وفاداری خود، کندهار را با سواره خود ترک کرده و به سردار محمد خان حمله کند که ازکابل درراس قسمت اعظم شورشیان بطرف شهرپیشروی میکند. میرزا محمد اولا مقداربزرگ پول دریافت نموده وبا قطعاتش حرکت میکند، اما بعوض جنگ کردن، با قوتهای رئیس شورشی میپیوندد. با شنیدن این خیانتکاری، تدابیربسیارضروری اتخاذ میشود تا ازتخریبات قطعهٔ جنرال نات جلوگیری شده وفرمان میدهد قسمت اعظم باشندگان که منشای افغانی دارند شهررا درکوتاهترین مدت زمانی ترک نموده وفقط تعداد محدودی درپهلوی پارسیها وهندوها باقی بمانند.

انگلیسها درکندهار 9 قطعهٔ نامکمل، 2 قطعهٔ توپچی و چند صد سواره هندی داشتند، اما قطعات کامل دربیرون شهربوده ومنطقه تحت فرمان پاتینسن میباشد. درجریان اقامتم درکندهار، من یک گذارش فارسی حادثه المناکی را خواندم که باعث مرگ آن افسر و یکی ازهمرهان او بنام گولدینگ میشود. سهل بودن سند مرا وادارساخت تا آنرا ترجمه نموده و متن فارسی آنرا نیزارائه نمایم تا درستی ترجمهٔ من قضاوت گردد:

"دوفوج جانبازازمردان افغان-فارسی-کابلی درکندهاربودند. دو تا صاحب منصب انگلیس سرکرده همین دو فوج جانبازبود. یکی اسمش، گولدینگ بود یکی ویلسن. پاتینسن صاحب سرکرده کل، درچادر گولدینگ صاحب بود. بیرون دروازه هرات چادرزده بودند. همان شب که میخواستند

صبحگاه بروند درگرشک، فوج گولدینگ صاحب ریختند بالا چادر. هردوصاحب خوابیده بودند درچادر. دست به شمشیربالای اینها ریختند، گولدینگ صاحب کشتند، پاتینسن صاحب ازچادربیرون آمد. یازده زخم شمشیرداشت. یک نوکرهوشیارداشت؛ اسپ حاضرمیکند وخودش پشت صاحب سوارمیشود. همان شب او را آورد درکندهار. بی آن صاحب دیگر، که ویلسن صاحب باشد، خبردارمیشود؛ خودش را به چادر صاحب میرساند – میبیند خون بسیارریخته است وصاحبان این نیستند – مضطرب بیرون میآید؛ میبیند یک فوج جانبازهمه رفتند. میآید میان فوج خودش، میگوید: هرگاه شما این نمک بحرام هستید، مرا بکشید، وخود تان بروید، آنها درجواب میگویند: خدا نکند! ما نمک بحرام نیستیم – میگوید هرگاه نمک بحرام نیستید با من بیائید، که برویم خون برادران مارا بگیریم. این سوار ازهمین فوج اسپهای خود را زین میکنند، دوصدو پنجاه سوار ازرساله. هندی، عالیجاه میجر راولینسن، به کمک او میفرستد، وغافل می ریزند بالای همان فوج گریخته. فرصت تفنگ انداختن نبود، دست به شمشیرکشی میشود، عالیجا ویلسن صاحب شیردل اول سواربود، میرسد. سه تا ازسرکرده – بزرگ - را به شمشیر میزند، کشته شده ازاسپ می اندازد یکم میدید، سر یکی را می برند: - قلندرخان اسمش بود همین فاسد – را آن کرده بود باقی سوار، شکست کرده، رو به گریز میگذارند، عقب ایشان میروند تا بسیار ازایشان قتل کرده و اولجه بسیارمیآورند، برمیگردند سربریده قلندر خان را آوردند در کندهار؛ اینکارکردند که سه روز دربازارآویزان کردند. جارچی جار کشید در بازار که سزای کسی که نمک بحرامی میکند".

درواقعیت، خیانت فرمان روزبرای افغانها است؛ افراطیگری که تا این زمان برای این مردم نا آشنا است، بآن افزوده میشود. توسط ملاها برانگیخته شده، افکاررا تحریک نموده، این وزرای خون آشام خداوند بدون وقفه درتمام خطابه ها این آیه قرآن را تکرارمیکنند کشتن هرکافر عملی است که خدا را خشنود میسازد وهرغازی پس ازمرگش به بهشت رفته ودربین حوران همیشه جوان وقشنگ زندگی میکند. آیا این شگفت انگیزاست که چنین آموزشی این مردم وحشی را وادارسازد تا با رقت انگیزترین افراطیگری توسل جویند؟

یک نمونه میتواند تصوری درباره وضع احساس عامه دراین زمان ارائه کند. یک افسرکمیساریای انگلیس مصروف خرید دربازار بوده ویکی از این افراطیون پیش آمده ودرشکم او چاقوی خود را فرومیبرد. او فورا بازداشت وبنزد میجرراولینسن آورده شده و پرسیده میشود چرا چنین یک عمل شیطانی را مرتکب شده است؟ میرزا جان یک خدمه انگلیس فریاد میزند، "اودیوانه است" وباینترتیب میخواهد زندگی اورا نجات دهد. اما آن افغان مشتاقانه جواب میدهد، "نه، نه، من تمام حواس خود را دارم" وبا ننگ آورترین شیوه به مردم میگوید، "بدون پشیمانی ازآنچه کرده ام، اگرحالا چاقوی خود را داشته باشم ودستهایم آزاد باشد، برای تونیزچنین کاری را انجام خواهم داد". این تبهکارمتعاقبا ازدم توپ پرانده میشود.

برگردیم به روایات خویش. شهزاده صفدرجنگ، اخترخان، محمد عطا خان ودیگرروسای شورشی پس ازمتحد ساختن قوتهای خود بتاریخ 9 جنوری 1842 بفاصله کوتاهی ازکندهار پیشروی میکنند، درعین زمان یک دسته کوچک 600 نفری تحت فرماندهی جنرال نات میتواند آنها را شکست دهد. بآنهم آنها با این آزمایش بیمورال نشده وپشتکاربخرچ میدهند تا شهررا تسخیرنمایند. اما با قضاوت اینکه تعداد ایشان برای تحقق این هدف ازطریق زوررممکن نمیباشد، بیک مهارت خوبی متوسل مشوند که نزدیک بودند موفق شوند. بتعداد 18 تا 20 هزارغازی کوشش میکنند ماحول کندهاررا غارت کنند، جنرال نات فورا بمیدان برآمده وآنها را بعقب میراند. اوفقط دارای 8 قطعه ناتکمیل وچند سواره است؛ دربین اینها یکصد بلوچ تحت فرماندهی همان آغا خان قراردارد که انگلیسهادر1841 بغرض ایجاد شورش به جنوب پارس فرستاد، اما درآن معامله ناکام مانده ودوباره بایشان می پیوندد. غازیها با تقرب جنرال نات بآهستگی عقب نشینی کرده، با زدوخورد تمام تا کوههای ناحیه زمینداور، سه روزه راه ازکندهاربعقب میروند وسربازان برتانوی با بی مبالاتی به دنبال ایشان میروند. وقتی فرمانده شورشیان میبیند آنها درکشانیدن دشمن خیلی دوراز شهرموفق شده اند چند سواردرپیشروی خود میگذارند تا آنها را مصروف ساخته و خود بسرعت با قسمت عمدۀ سربازان خویش به کندهاربرمی گردند، جائیکه گارنیزیون باقیمانده متشکل از700 سربازمحلی ویکصد سربازانگلیسی با یک افسراست. دراینصورت میجرراولینسن ذکاوت، خونسردی واراده لازم نشان میدهد. اوافراد خود را بنحو درستی جابجا

میسازد: هندوها بالای دیوارها ویکتعداد انگلیسها دردروازه ها؛ با این اقدام، منتظررسیدن دشمن درآرامش کامل میشود.

بهنگام شام یکتعداد افغانها دردروازه هرات با قاطران بارشده با هیزم ظاهرمیشوند، آنها ادعا میکنند چوب برای مصرف شهر بوده وخود را دوستان انگلیس اعلام میکنند. سربازمحلی نگهبان بالای استحکامات این داستان را احمقانه باورنموده وبآنها اجازه میدهد در محدوده یک فیر توپ ازمحل توقف نمایند، بی احتیاط ترین برخوردیکه نزدیک بود باعث تسخیرشهرشود. درساعت 2 صبح زمستان انبارهیزمی که آنها مخفیانه بمقابل دروازه ها ذخیره نموده بودند، بآتش کشیده شده و یک دسته ارتش شورشیان یورش آورده ودرروشنائی آن خود را بداخل روزنه ایجاد شده توسط شعله آتش میاندازند. آنها با گلوله های تیزپذیرائی میشوند، بآنهم چند نفرایشان میتوانند بداخل شهررخنه کرده وبزودی ناپدید میشوند.

جنگ با شدت دراطراف دروازه ادامه داشته؛ توپخانه برتانوی خدمات قابل وصفی انجام داده وصفوف کامل غازیان را ازپا میاندازد: آنقدرجسد افغان درآنجا میافتد که کاملا مانع ورود شده واستحکامی برای محاصره شدگان ایجاد میکند. چندین حمله دیگری که درنقاط دیگرانجام میدهند، کاملا غیرموفقانه میباشد؛ آنها پس از6 ساعت جنگ سخت عقب نشینی کرده وبیش از1200 جسد درزیراستحکامات برجا میگذارند. اطلاعت محل فورا به جنرال نات فرستاده شده وآنها بزودی به کندهاربرمیگردند، افغانها دیگرجرات باقی ماندن دراین نزدیکیها را نداشته و مساعی خود را بمقابل قلعه کوچک گرشک متوجه میسازند. این محل تحت اداره محمد قلی خان یک پسروزیرمشهورفتح خان محمد زی قراردارد که متحد انگیسها میباشد؛ این سردارجوان با تهدید ها وبرتری بزرگ قوتهایکه اورا برای چندین ماه درحالت محاصره قرارداده بود نترسیده، درجریان آن مقاومت قهرمانانه نشان داده ودرپایان آقای محل باقی میماند.

ازاینکه انگلیسها درجریان تمام دورانیکه مصیبتها درکابل ادامه دارد میتوانند خود را درکندهارنگهدارند، طوریکه قبلا خاطرنشان کردم، مربوط به استعداد وشجاعت میجر راولینسن بوده که تدابیراومیتواند جدیترین مشکلات را برطرف کرده ومنتظرباشد تا ارتش نجات بخش ازهند رسیده ودوباره اعتبارارتشهای هند-برتانوی را دراین قلمرواعاده

سازد. این تهاجم با اجازه ازطریق قلمرو های مهاراجه پنجاب، اندوس را دروسط تابستان 1842 عبورمیکند. بمجردیکه این معلومات به کندهار میرسد، چهارقطعۀ گارنیزیون وسواره بلوچها تحت فرماندهی برادرآغا خان محموله وتوپهای سنگین را تا شکارپوربدرقه نموده وازآنجا به هند میروند. 5 قطعۀ جنرال نات نیزشهررا بتاریخ 8 اگست 1842 ترک نموده وبطرف کابل مارش میکند، جائیکه آنها اتصال خود را با قطعۀ که از پشاورپیشروی میکند درپایان همین ماه تحقق میبخشند.

افغانها تحت فرماندهی محمد اکبرخان شهرکابل را ترک نموده ودردهکده بتخاک بفاصله 14 میل ازکابل با انگلیسها مقابله میکند. خان شیرین خان سردارقزلباش با اویکجا میشود، اما پس ازتبادل چند فیربا 5 هزارسوار تحت فرمانش بصف انگلیسها میپیوندد(خان شیرین خان، سردارسرداران قزلباشها 4 هزارخانواده تحت فرمان خود داشته ومورد توجه و تشویش افغانها میباشد. 6 هزارخانواده دیگراین قبیله دربین سرداران دیگرپراگنده اند که ازجمله غلام حسین خان اچار بسیارمشهوربوده وبالای یکهزار خانواده صلاحیت دارد).

درجنگ بتخاک که حدود 5 ساعت دوام میکند، محمد اکبرخان شکست خورده، به کوهها عقب نشینی کرده وازآنجا عازم خلم می شود. او در اینوقت همرایش یک افسربرتانوی همراه دارد که درآغازجنگ گروگان گرفته واول فکرمیکند باید کشته شود اما ترس انتقام ازفامیلش که هنوز درهند ودراختیارانگلیسها است، باعث برخورد مناسبترگردیده وپس از فرارش به خلم، این افسررا با بدرقۀ دوسوارافغان به قرارگاه برتانیه می فرستد؛ اسیران دیگرشامل مردان، زنان واطفال نیزبآنجا میرسند. محمد اکبرآنها را بتاریخ 28 می اززینده انتقال میدهد تا از نزدیک مراقبت شوند، چون گفته میشود دورئیس بانگلیسها پیشنهاد کرده بودند 2 هزار مرد تهیه نموده وآنها را آزاد میسازند. لذا آنها را درقلعه های مختلف بفاصلۀ حدود یکساعت از کابل، نزدیک دریای لوگرپراگنده میسازد که دراین زمان منزل وغذای بهترداشتند. اما وقتی قوتهای برتانیه به اکبر خان نزدیک میشود؛ با ترس اینکه آنها را گرفتارنمایند واو شاید بهترین زمینه برای هرگونه قراردادی را ازدست بدهد که میتواند امید رهائی برای خانواده تبعیدی اش باشد، بتاریخ 29 اگست آنها را بطرف بامیان میفرستد، جائیکه آنها در3 سپتمبررسیده وبا بدترین حالت مواجه میشوند.

پس ازجنگ بتخاک، باوجودیکه خان شیرین خان توسط قزلباشها جستجو انجام داده وآنها را بطورمحفوظ بتاریخ 21 سپتمبربداخل قرارگاه درکابل میآورد. اوآزادی آنها را با وساطت خود با محمد شاه خان تامین میکند که پرداخت 20 هزارروپیه نقد و تقاعد سالانه 2000 وعده داده میشود ولی هرگزپرداخت نمیشود.

ارتش هند-برتانوی برای چند روزدرپای دیوارهای کابل میماند قبل از اینکه داخل شهرشوند ودر9 اکتوبرسُرآر شکسپیرفرمان مییابد یک کمپنی نقب زنها، 5 کمپنی علیاحضرت 26 و33 و5 کمپنی 31، سواره سبک بنگال وسواره 3 غیرمنظم داخل شوند. چون باشندگان با تقرب سربازان برتانوی فرارنموده بودند، هیچ کسی نبود که با آنها بجنگد: اما هدایات افسراینستکه چندین قسمت این شهرمرغوب را ویران سازد. بتاریخ 11 تخریب ساختمان مجلل ودرخشان علیمردان خان، بزرگترین مرکزفروش اینقسمت آسیای مرکزی تخریب شده و پس ازآن مسجد نزدیک بازارها تخریب میشود؛ خود بازارها وهرربع شهر، باستثنای بالاحصارو خانه های قزلباشان، بعین ترتیب معامله شده وهیچ چیزی باقی نمیماند بجزاز یک کتله ویرانه. ارتش پس ازویران ساختن شهربه گندمک میرود، جائی که آنها بدون هیچ مقاومتی بتاریخ 18 میرسند، منطقه را مخروبه نموده، مسکونه های روسا ودهکده های مسیرمارش را میسوزانند. بتاریخ 21 یک قطعه به فرماندهی جنرال پالاک به جلال آباد رسیده وتوسط جنرال نات دنبال میشودکه بتاریخ 24 میرسد. در25 اکتوبرانجنیران،استحکامات جلال آباد را پرانده وخانه ها را ویران میکنند – قوتها پس ازاین عملیات تهاجمی انتقامگیری، برگشت فوری خود بهند را آغازمیکند.

من این قسمت جنگ درکابل را با نقل قول ازاثرخانم سیل بپایان میرسانم که بحیث یکی ازاسیران سخن گفته ودرتندی های کوههای خیبراقامت موقت دارد: "گفته میشود انتقام وکینه جوئی یک زن هولناک است؛ اما هیچ عملی نمیتواند مرا درمقابل اکبر، سلطان جان ومحمد شاه خان اقناع سازد. هنوزمیتوانم بگویم اکبرفقط بخاطراهداف سیاسی خودش ارتش ما را ازبین برد و فقط بیک نفر(داکتربرایدن) اجازه داد تا فرارنموده و داستان را بگوید وهمچنان باسارت گرفتن خانواده ها– ولی اززمانیکه مارا دراختیارداشت برخورد خوب کرد – یعنی بعزت ما احترام شد. این

درست است که ما آسایش مشترک نداریم؛ اما چیزیکه ما معین داریم برای زنان افغان ناشناخته است – آنها همیشه بالای فرش میخوابند، مینشینند وغیره. وزیربرای ما جیرهٔ گوشت، برنج، اوتاه، روغن، تیل و میوه های تازه میداد. دراول برای ما غذای آماده میدادند که بسیارچرب ومنزجرکننده بوده و ما خواهش کردیم بگذارند ما برای خود میپزیم. این درست است ما را به اطراف بردند که با گرمی، سردی، بارندگی وغیره مشکلات مواجه شدیم؛ اما زنان خودشان چنین بود. اوبرای ما چیت گلدار ولباس درازداد تا خود را بپوشانیم؛ اما من تردید ندارم تکرارکنم که با ما همیشه برخورد خوب میشد منحیث اسیرانی که میتواند درچنین یک قلمروی صورت گیرد. اما بارتباط اکبرخان که باید محاکمه گردد، من هرگزنمیتوانم صدمهٔ را فراموش کنم که اوبه انگلیس زده است. ارتش ما توسط یک دشمن قسم خورده درمیدان جنگ یا معبرها توته وپارچه می شود، بگذاربا آنهمه حیله های که بکاربردند خوش بوده وآنرا مناسب پندارند. اکبرمانند ویلیام تیل درخشید: اوآزاد کنندهٔ منطقه خود از یوغ ننگین تحمیلی کافران است؛ اما او باساس اعتراف آزادنه خودش قاتل نماینده، آنهم نه توسط شخص دیگری بلکه با دستهای خودش میباشد. او با دشمنان خودش معامله و خیانت میکند؛ اودرزیرچشمان خود هزاران مرد و زنی را قتل عام کرد که از سردی و گرسنگی درحالت مرگ قرار داشتند، درحالیکه بآنها وعدهٔ غذا و دفاع داده بود؛ لذا نام او با رسوائی دایمی همراه میباشد".

من اکثرروزنامه ها ومجلاتی را مطاله کرده ام که درآنها اشغال افغانستان توسط برتانیه مورد بحث قرارگرفته و تماما با صدای بلند بمقابل تهاجم دوم کابل رجزخوانی کرده اند – مطبوعات لندن و پاریس و بخصوص مطبوعات اپوزیشن انگلیس. چرا با اینهمه حرارت؟ چرا با اینهمه روحیه حزبی؟ چرا تحریف حقایق یا اغراق آن؟ این درست است که خطاهای صورت گرفته ولی آن فجایع خونین وحتی اضافه رویها، عواقب آن تهاجم بوده است؛ اما چنین ناسزاگوئیها نمیتواند آنرا ترمیم کند. بیائید با آرامش و کرامت مردمان متمدن (بعوض وحشی شدن دردفاع وحشیان) بایشان توضیح دهیم. درمسیراین روایات، ملامت نشان داده شده وبیطرفی بطورمساویانه درنظرگرفته شده، بخاطراصلاح بیانات اضافی حوادث و اوضاع که گفته میشود بهنگام تهاجم دوم کابل بوقوع پیوسته است. مقالهٔ در"ژورنال دیس دیبیتس" 8 جنوری 1843 باوجودیکه با درجهٔ معین

خشونت نوشته شده، معتدلترین مقالهٔ ایست که تا آنزمان دراین موضوع درفرانسه نوشته شده ومرا وادارمیسازد آنرا با افزودن چند ملاحظه در اینجا درج کنم:

"حقیقت اساسی که ما درماهنامه میل هند یافتیم، اطلاعات واصله ازبمبئی تا اول دسمبر 1842 عبارت ازتخلیه نهائی افغانستان است.

دراوایل نومبرارتش هند برتانوی اندوس درپشاوردرسلطنت لاهور متمرکز شده، آماده برگشت به قلمروی هند برتانوی بوده، جائیکه توقع میرود آخرین قطعه بین 20 و 25 دسمبربرسد.

حوادثی که این تخلیه را برای همیشه بخاطرمیسپارد، اسفناک است. در حقیقت، اگرما بخواهیم انتقام خویش را ازاظهارات لارد پالمرستون بگیریم – اگرما بخواهیم تمام اتهامات بدون وقفه مطبوعات انگلیس بمقابل جنرالها وسیستم جنگی ما را بگردن انگلیس بیاندازیم که مجبوربودند در الجزایربکاربرند – وظیفه بسیارآسان است. عقب نشینی قوتهای جنرال پالاک با وحشیگری های نهایت نفرت انگیزوبیهوده مشخص شده است: هرکسی که بدست ارتش میافتد، کشته میشود؛ تنها افغانها نبودند که نمونه بیدادگری بودند، چون اینها اسیران 1841 را صحیح وسالم برگشتاندند (اما اینها همان افغانهای نبودند که درمقابله با تسلیمی موافقه شده توسط خود و روسا شان برای عقب نشینی سالم، آن ارتش را تا آخرین نفر قتل عام کردند؟ این درست است که اسیران انگلیسی برگشتانده میشود؛ اما اگردوست محمد اسیرکمپنی هند شرقی نمیبود، چنین میشد؟ فیریر).

سه شهرکه یکی ازآنها 60 هزارباشنده داشت، بخاکستربرابرمیشود، چرا؟ برای چه؟ برای مسرت بیمورد واقناع غریزه ناپسند ما، جذبهٔ انتقام.

مگربرخورد سربازان وجنرالان ما درافریقا اینطورنبود. اگروحشیگری دشمنان ما که مثل افغانها نمیدانند چه کسی را باید اسیرساخت – اگرنیاز های سخت جنگ جنرالهای ما را وادارمیسازد تا تدابیربسیارشدید اتخاذ کنند – آنها حد اقل بدنبال یک هدف معین مثبت، پسندیده ودرخشان بودند. درآن سختگیریها وزرای فرانسه حداقل امیدوار بآینده روشنتربودند؛ آنها حق داشتند باورنمایند که روزی آن مستعمره را ازوحشت نجات میدهند.

قربانیهای داده شده توسط فرانسه ثبوتی به جهان بود که این اقدام واقعی و جدی بوده وکشورچیزهای بهتری نسبت به ارضای جذبهٔ حیوانی میبیند؛ اما درتنظیم این سوختنها و قتل عام ها، آن جنرال چه هدفی دارد که فورا افغانستان را برای همیشه تخلیه میکند؟

نامه یک افسرانگلیسی میگوید، استالف یک شهرک بسیارزیبای 15 هزار (درخارج آن 4 هزار) باشنده است که بمقابل آنها ما چیزی برای گفتن نداریم بجزاینکه شهرآنها بین کابل وچاریکارقراردارد، جائیکه یکی از قطعات گورخه ما (سواره غیرمنظم پیاده – سربازان قابل تحسین و استخدام شده درکشورکوهستانی درقاعده هیمالیا) سال قبل توسط افغانها ازبین برده میشود. ازآن ببعد آنها فشارمیآورند ولی نمیتوانند به چاریکار برسند، استالف جزا داده میشود. یک قطعه تحت فرمان جنرال ایم کاسکیل دراوایل سپتمبرداخل شده وپس ازیک برخورد جزئی همه کسانیرا که موفق به فرارنمیشوند، ازدم شمشیرمیگذرانند. قرارمعلوم حتی زخمیها و مردگان نیزمورد احترام قرارنمیگیرد. سربازان محلی اضافه ازبیرحمی کامل، آتش به لباس نخی قربانیان خویش زده وباینترتیب مردگان و میرندگان را سوختاندند که حتی مطابق به تصورات خرافاتی خودشان، نفرین براولاده آنهائیست که بقایای آنها را بدون احترام دفن نمیکنند. پس ازسلاخی، 600 زن دردست فاتحین میماند که آنها را آزاد میسازند. آیا آنها احترام شدند، طوریکه خانمهای اروپائی پس ازفجایع کابل درزمستان قبلی دردست افغانها افتیدند؟ معلوم نمیشود سربازانی اسیران خویش را ببینند که بهنگام تحویل ایشان اینقدرراضی باشند.

دوسربازپیاده نهم ارتش شاهی دریکوقت دختر 14 ساله را گرفتارنموده ونمیخواهند برای تصاحب آن بجنگد، آنها موافقه میکنند با دایس (تخته نرد) تصمیم بگیرند – باین شرط که برنده باید او را زن خود ساخته وبا اوازدواج کند. دایس انداخته میشود، بازیگرموفق با عروس منتخب بیرون میرود اما فرمان مییابد که باید او را آزاد سازد. اوبیهوده التماس نموده و تمایل نیک خود را ابرازمیدارد؛ مجبورمیشود او را تسلیم نماید ولی بدون تاسف نمیشود.

یک کپتان بیست وششم، ازبین گروپ زیباهای دیوانه یکی را انتخاب کرده، برای سلطانه خود رخت مجلل گلدوزی میخرد که زنان عالی افغان

میپوشند که پس ازغارت شهرببهای ناچیزی بفروش میرسد؛ اما اووقت بسیارکم دارد تا اورا بخانم هدیه کند، وقتی فرمان میرسد اورا آزاد سازد: آنزن ضرورت ندارد که دوباره گفته شود، اما آنقدرکه میتواند بسرعت فرارمیکند.

وقتی اوناپدید میشود، کپتان آهی کشیده ومیگوید، اگرمن تمام ناسپاسی قلب زن را میشناختم ، اینها هرگزنمیتوانستند مرا با خرید این لباسها بگیرند.

استالف پس ازاینکه غارت میشود، به آتش کشیده شده وقطعۀ جنرال ایم کاسکیل بکابل برمیگردد، جائیکه تراژیدی شکل دیگرمیگیرد.

کارویرانی اینجا با یک پالودگی بربریت سیستماتیک ومکارانه تحقق میپذیرد که باورآن مشکل است. انگلیسها با رسیدن بپای دیوارهای مرکز بتاریخ 15 سپتمبرآنرا متروک میبابند؛ چون نمونه های که آنها انجام داده بودند، باعث فرارتمام مردم میشود. جنرال پالاک با مصروفیت درمورد رهائی اسیران انگلیسی، هرگزهیچگونه میل شریرانه بمقابل شهراعلان نمیکند؛ ارتش دربیرون خیمه زده، محافظین دردروازه ها گماشته شده و سربازان اجازه عبور ندارند: میتوان فرض نمود این یک ارتش دوستانه است، ارتش جانبازان پرهیزگار، چون ریف مسترآلن با استفاده ازعدم فعالیت سربازان در جریان این چندروز استراحت چندین موعظه درباره رحمت خدا میکند که برگشت همرهان اسیرش را اجازه داده است. حادثه توسط محفل رسمی برگذارشده، تمام لشکرحضوریافته ومردان انتخاب شده ازپیاده سبک 13 سرود مذهبی میخواند. انضباط سخت ارتش و تمرینات مذهبی تا اندازۀ اعتماد باشندگان رنجوررا اعاده نموده وتعداد زیادی جرات میبابند به خانه های خود برگردند. بعدا در9 اکتوبرجنرال پالاک به کلونل ریچموند شکسپیرفرمان میدهد با قطعۀ خود داخل شهر شده وباستثنای بالاحصاروربع که توسط قزلباشها (این قزلباشها همان مردمی اند که لارد اکلند متهم به دشمنی با برتانیه نموده ودوست محمد را با مطلوب دانستن ایشان مقصردانست. اعلامیه سیملە لاردشیپ دیده شود. فیریر) مسکون بوده وهمیشه با انگلیسها دوست بوده، شهررا ویران نموده وبسوزانند.

درجلال آباد عین صحنه بنمایش گذاشته شده ومشکل است فهمید چرا آن محل با چنین سختگیری مواجه میشود. وقتی درنومبر 1841 جنرال سیل توسط غلزیها بستوه آمده وتقریبا باوغالب میگردند، خود را به دروازه ها رسانیده و باشندگان بدون مقاومت آنرا بازمیکنند. اوبا خود فقط دوروزه تدارکات آورده است، اما آنها باو ذخیره لازم مهیا میکنند. وقتی اومیبیند نمیتواند قبل ازبهارنجات یافته وباید زمستان را درشهربگذراند، بخاطر جلوگیری ازنابودی گارنیزیون کوچکش با قحطی، مجبورمیشود باشندگان را بیرون رانده وآنها خانه های خود را بدون شکایت ترک میکنند. چرا این شهربطورکامل تخریب وسوختانده میشود؟ (نیازهای جنگ سخت است؛ جنرال سیل با دانش خصلت افغانها تدابیراحتیاطی برای سلامتی سربازانش میگیرد. پس ازهمه، این آنچیزی بود که داووست برای دفاع هامبورگ انجام داده وهرجنرالی دیگری درعین موقعیت چنین میکند. فیریر).

دراینجا خانه های 100 هزارمردم فقط درآغاززمستان سوختانده میشود، وآنهم درمناطقی که زمستان آن مانند روسیه سخت است. اینها خوفناک اند ولی نفرت انگیزترین معامله ظالمانه اینستکه دراین جنگ بالای باشندگان شهرها، انگلیس ها مردم بی آزاررا جزا دادند نه قبایلی که ارتش جنرال الفنستون را در1841 ازبین بردند. درافغانستان مانند الجزایرقبایل جنگی با رمه هایشان دراطراف سرگردان اند؛ شهرها توسط یهودان، ارمنیها، هندوها، کشمیریها، تاجکها، بردگان، تاجران، کسبه کاران وصنعتگران مسکون بوده که دارای طبیعت صلحجو بوده وهرگزدیده نشده که تفنگی دردست شان باشد(این درست نیست، زیرا باشندگان کابل مثل کوچیها جنگی بوده ودرتمام قلمروبتعداد 6 یهود یا ارمنی بیشترنیست. فیریر).

درتمام جنگهای که این قلمروبرای مدت طولانی صحنه آن بوده است، اینها مردمی اند که باید ضربه انتقام برتانیه را تحمل کنند: اینها مردمان ناشایسته اند. اگرآنها اراده انتقام نموده بودند باید غلزیها، افریدیها، شنواریها، مهمندها وعتمان خیلها را دنبال میکردند، درحقیقت جنرال پالاک نخواست آنها را درتندی کوهها‌یشان جستجونموده وبعوض انتقام خود را ازشهریان میگیرد. دریک کلمه، جنرال پالاک چیزی انجام داد که یک جنرال فرانسوی میکرد که بایست شورش فلیتاس یا بن امیرها را در الجزیره مجازات مینمود؛ او وحشت بدون عذرمرتکب گردید (دراینجا

موضوع طوردیگری است، چون مردمان شهری افغانستان نیزکاملا مثل اطرافیها جنگی بوده ودرشورش بسیارخطرناک و وحشی اند. فیریر).

بآنهم باید گفته شود افکارعامه درهند هم اکنون صدای خود را بمقابل این اضافات فرومایه وبیرحمانه بلند نموده وبدون شک درانگلیس نیزمورد خشم قلبهای بخشنده قرارخواهد گرفت. بآنهم گورنرجنرال، لارد ایلنبورو برای پذیرائی مجلل ازارتش پیروزمند افغانستان درفیروزپورآمادگی میگیرد. دعوتنامه بتمام شهزادگان برای اشتراک درجشن نظامی فرستاده وگفته میشود مهتاب گرفتگی شکوه دربارامپراطورقدیمی مغول است؛ یک طاق پیروزی مجلل درجریان ساختمان است که ازطریق آن ارتش اندوس رژه رفته و توسط یادگارپیروزی آن، دروازه های قبرمحمود غزنوی که درغزنی تسخیرشد و24 عدد توپ در1839 ازدوست محمد گرفته شد، دنبال میشود. این جزئیات آخرکمترین قسمت کنجکاوانه تجلیل نیست، چون کاملا معلوم است که ارتش انگلیس با باختن توپخانه خود از افغانستان برگشته است؛ توپها یا توسط افغانها گرفته شده یا به فرمان جنرالهای برتانیه تخریب شده که هیچ وسیلهٔ برای انتقال آن نداشتند (تمام این نمایشات درحقیقت عوضی بوده است؛ بی اندازه دردناک است آنقدر پائین شد تا افغانها را چنان شدید مجازات کرد بدون افزودن مسخره پیروزی که وجود ندارد، چون درآنجا هیچ جنگی وجود نداشت. اما حرکت دستجمعی بخاطراثرگذاری بالای سیکها، بومیان هند ومتحدان مشکوک که باید تا اندازه زیاد مثل اهداف لارد ایلنبورو وخشنودی بچگانه باشد).

دوست محمد وخانواده اش وتمام افغانهای محبوس درهند، دراین جشن حاضرشده وپس ازآن گورنرجنرال اجازه خواهد داد برگردند طوریکه شاید فکرکنند شایستهٔ کشورشان باشد.

حکومت هند برتانوی بعدا خود را ازتمام مکلفیت ها درافغانستان آزاد میداند: درآنجا بینظمی بوجود آورده، برای سه سال جنگ را ادامه داده و هرج ومرجی باقی میگذارد که شاید برای عصرها باقی بماند".(این کاملا درست است. فیریر).

من بمنظوربررسی حقایق مربوط به اشغال افغانستان توسط انگلیسها خواستاراسناد وشواهد ازافغانها گردیدم، متاسفانه با تعدیلات متفاوت تصدیق نمودند که بطورقابل توجهی وزن بعضی ازآنها را کم میسازد. آنها تائید میکنند باوجود بیرحمیها واضافات1841 آنها درمقابل انگلیسها مقصراند، چون انگلیسها نسبت بآنچه توقع میرفت بیشتربرخورد انسانی وعادلانه نموده اند، زیرا آنها میدانستند مستحق بیشترین جزای اند که میتواند بالای شان تحمیل گردد؛ آنها مرکزرا ترک گفته وخانه هایشان بیشترازاستالف سوختانده نمیشود، چون این خانه ها ازخاک ساخته شده و قابل سوختن نمیباشند. اما این درست است که بازارهای کابل (که بهترین تعمیرات درافغانستان بودند) مانند بعضی خانه های مجاور، ماینگذاری وویران شدند. لذا این درست نیست، طوریکه در"ژورنال دیس دیباتس" گفته شده که 100 هزارنفربدون پناگاه ماندند.

این نیزنادرست است که شهرهای افغانها توسط مردمان بی آزارمسکون است؛ درکابل یهودان تحمل نشده ودربیرون آن، بیش ازدویا سه خانواده ارمنی وجود ندارد. قسمت عمدۀ نفوس دارای منشای افغانی است؛ صرفنظرازمشغله، هرفرد این قوم قبل ازهمه جنگی، یاغی، عاشق غارت، کشتن و ویرانی است. ثبوت آنرا میتوان درهزاران نمونه پیدا کرد، من میتوانم یکی را نام بگیرم، کشتاربرنیس بدقسمت درخانه خود توسط همین دکانداران که مثل مردمان صلحجومعلوم میشوند. طوریکه قبلا گفتم، اینها دکانداران یا تاجران سرباز(درافغانستان سربازان شامل قطعات نبوده، ملیشه های بی انضباط اند؛ هرکس درخانواده خود زندگی نموده وبعضی اوقات چند هزارآنها درشهروجود دارند) وغازیان دیگر بودند که بطورخاصی باعث غضب انگلیسها شده ولذا بهنگام بازگشت دومی، خانه های خود را ترک کرده ودراستالف پناه گزیدند، یک قلعه کوچکی که فکرمیکردند تسخیرناپذیراست، اما ازآنجا نیزفقط پس از6 ساعت جنگ بیرون رانده شدند. نفوس آن شهر3 یا 3.5 هزارنفراست؛ اگراینشهربهنگام حملۀ انگلیسها 15 هزارنفرداشته باشد، بعلت مهاجرت ازکابل بوده است. فراریان با خانواده ومحموله خویش به این شهرکوچک آمدند، با باوراینکه ایشان ازهرگونه تلاش دشمنان درامن خواهند بود؛ انگلیسها بزودی ازفریب آنها آگاه شده وتعداد زیادی عذاب جنگ را می چشند؛ اما افغانها ضایعات خود را تخمین نمیکنند، دراستالف وکابل، زیاده از450 نفر.

بارتباط غارت جلال آباد، تاریخ آنقسمت نیزاغراق شده است. استحکامات که جنرال سیل برای دفاع خود ساخته، ویران میکند تا افغانها ازآن استفاده ننموده وخانه های مجاورنیزبا آن تخریب میشوند. اما بزرگترین تصورغلط دراین موضوع اینستکه امتیاز بخشندگی به اکبرخان داده شود، گویا او زنان انگلیسی را تحت حمایه خود قرار داده وآنها را از انتقام نگهمیدارد.

مولف این موضوع را اثبات میکند که درست است آنها احترام میشوند، ولی این حقیقت بهیچوجه نمیتواند اعتباری برای پسردوست محمد باشد، چون اوبیش ازچند بارایشان را دربین حرمهای بعضی سرداران جوان، دوستان هرزه وفاسد خویش تقسیم نموده وبرای خودش دخترجنرال سیل را نگهمیدارد، مکالمات محرمانه او با دیگران اغلبا با چشم اندازاین تقسیمات زندگی بخش بوده است. یکشب، پس از مینوشی طولانی، این بانوان درخطرحتمی قرارداشته وفقط بواسطه آشوبی جلوگیری میشود که فورا محمد اکبر را به صحنه عمل فرا میخوانند. بآنهم وقتی این رئیس با خوردن شراب، زیاد مست نشده، اجازه میدهد کمی در باره موضوع صحبت شود، زیرا بخاطردارد که پدرش دراختیارانگلیس ها بوده و می ترسد ازاینکه دوست محمد و زنان خانواده اش چقدرعذاب خواهند کشید اگراواین اعمال رذیلانه را انجام دهد. انگلیسها شاید در مورد سرنوشت اسیران درافغانستان باوگوشزد نموده باشند؛ باین علت است که اکبرخان برای ایشان احترام میکند؛ وقتی آنها تهاجم دوم بالای این منطقه را رویدست میگیرند، باین علت نیست که نمیتوانند ایشان را بطریق دیگری رها سازند، چون میتوانستند آنها را با دوست محمد، زنها واطفالش تبادله نمایند، اما آنها میخواستند به افغانها ثابت سازند فاجعهٔ که در1841 باعث عذاب آنها شد، نمیتواند به قدرت آنها صدمه رسانیده وآنها قادراند (هر وقتی بخواهند) قلمروی ایشان را اشغال نمایند. افغانها این حقیقت را میدانستند وبهمین علت پس ازجنگ بتخاک فورا سلاحهای خود را بزمین میگذارند، برتانویها میتوانستند باردوم کابل را با اتخاذ تدابیر سیاسی عاقلانه ترنسبت به تهاجم اولی ایشان نگهدارند.

اما آنها آنرا نگه نداشته وعمل درستی انجام دادند؛ چون اگراین قلمرو بحیث یک وزن مرده بالای خزانه ایشان ثابت نمیشد، بهیچوجه

نمیتوانست چیزی به خزانه آنها افزود کند. این قلمرو به هیچ درد آنها نمیخورد، باستثنای یک موضع مقدم بمقابل نقشه های جاه طلبانه روسیه؛ اما تا وقتی قفقاز کاملا مطیع نشده است، محتمل نیست آن قدرت اقدامی درجهت تسخیرآسیای مرکزی نماید، ازاینزمان تا آنوقت کابل میتواند برای خودش باقی گذاشته شود (ازوقتیکه انگلیسها قسمت بالائی اندوس را اشغال کردند، آنها تمام مناطق درساحل راست این دریا درشرق کابل را فرماندهی کرده ومیتوانستند درمدت کمترازیکماه افغانستان را اشغال کنند). پس ازتحقیق ومواظبت تمام جزئیات معلومات بارتباط تهاجم دوم کابل، من متقاعد گردیده واثباتی بدست آورده ام که اقدامات انگلیس کاملا تاسف آوراست، اما دربارهٔ آن فوق العاده مبالغه شده است. درآخربا شرح جوانب مثبت ومنفی آن، خواننده باید خود قضاوت نماید. بسیار مشکل است کسانی را یافت که خصلت وسیاست افغانها را دانسته و باور نمایند ارتش هند-برتانوی چیزی را تعقیب کند که درآن قلمرو کاملا نابود شده ودرمقابل مظالم وبیداد قربانیان آن بیتفاوت یا فراموشکارباشد. برای انتقامگیری، کسی باید اقاربی یا دوستی داشته باشد؛ سربازان هندی با اندیشه های مذهبی ایشان این مسایل را با نظرات بسیارمتفاوتی نسبت به اروپائیان میبینند که من باوردارم برای فرماندهان شان ناممکن است از کردارهولناک ایشان ممانعت کنند که بواسطه عشق به انتقام یا بیشتر احساس باوربه مکلفیت بوجود آمده است.

من بهیچوجه قصدی برای تبرئه این جنایات وسختگیریها ندارم؛ اما من جنگهای آسیا وافریقا را دیده وشوربختانه با تجربه میدانم ناممکن است آنرا با اروپا مقایسه کرد، جائیکه دراکثریت دولت ها، حقوق افراد احترام میشود. ما شاید بمقابل خونریزی بیهوده رجزخوانی میکنیم؛ ما شاید هرگزنتوانیم میدان جنگ را به اتاق رسامی تبدیل کنیم، جائیکه تمام جوانب مایل به تبادل نزاکت ونجابت اند. وقتی من میشنوم گفته میشود، "سربازان روسی چند هزارقفقازی را ازدم تیغ کشیدند"، یا "فرانسویها درخون عربها حمام کردند!" یا "انگلیسها هزاران هندورا بخاطرحرص مال قربانی کردند"؛ وقتی من میشنوم گفته میشود سربازان این ملتها "تفاله زمین است – بیوجدانانی که تمام قوانین، انسان و یزدان را هتک حرمت میکنند"، نمیتوانم برمردمانیکه چنین میگویند نفرین ولعنت نفرستم – مردان یا نامردانیکه شجاعت رذیلانه داشته وبه طرفداری بربریان صحبت میکنند، درحالیکه میتوانند فقط یک صدای اتهام آمیز پیدا کنند

وقتی ازسربازان کشورخود صحبت میکنند. شما چقدر آدمهای دیوانه و شوربخت هستید! آیا شما میدانید چنین دشمنانی بخشندگی شما را ضعیفی میدانند وشکیبائی شما را ترس؟ - آنها هیچ سپاسی درمقابل هیچکسی جز خدای اسلام ندارند که مانع سلاح کافران ازکشتن ایشان میشود – ومذهب آنها سفارش میکند بدون هیچگونه رحم واندوهی قتل عام کنند.

درمان درجائی وجود دارد که درد و زیان وجود دارد. جنگ سختی های خود را داشته وبسیاربزرگ است، لذا نباید بآن اقدام گردد، مگربا دلایل درست وشرعی؛ کافی است گفته شود که من هرگزاقدام جنگ انگلیسها بمقابل افغانها را تائید نکرده ام. اما اقدامات یک حکومت را نباید با اعمال سربازان آن درآمیخت: برای اولی مردودیت کامل – برای دومی، بخاطر عذابها وسختیها چند کلمهٔ تشویق کننده. فراموشی ایشان درآرامش خصوصی بسیارآسان است – وقتی درجوارآتش وبالای صندلی بسیارنرم نشسته باشیم قضاوت آسان است وآنهم ازنقطه نظرانسانی؛ اما کسانیکه رنج ومصیبت را تحمل نموده اند – کسانیکه درگرمی جنگ بخشندگی نشان داده ولی درسینه خود زخم شمشیر یا مرمی خورده اند – کسانی به شکنجه های مواجه شده اند که صدها مرتبه بدترازمرگ بوده و کسانیکه بعدا خود را بد نام ومتهم توسط کسانی میبینند که باید کردار شان را تمجید نمایند – ازایشان بپرسید نظرشان درمورد سیستم شما چیست؟ از تعداد زیاد جنرالان انگلیسی، فرانسوی وروسی بپرسید که با جنگ نمودن بمقابل مسلمانان تا حد مرگ بیزارشده اند یا نوشته های دیگران را ببینید که آنها میگویند ثمرات ملاحظات بی تدبیرانه شما چه است. شما انرژی روحیه ملی را ازبین بردید وبه هیچ چیزی محدود نیستید جز رفاه کشور خود تان؛ اگرمن بالای شما قدرت میداشتم، برای شما نویسندگان بیوجدان فرمان میدادم هیچ جزای دیگری بجزازتمرین سخاوتی داده نشود که شما با چنان چرب زبانی درباره آن موعظه میکنید. برای چند سال فقط به الجزایر، تفلیس یا کلکته برووتفنگ را تحمل کن، وقتی برگشتی، صحبت خود را ازسرمیگیریم.

دررابطه به تهاجم 1842 انگلیس، هدف احتمالی آنها اعاده حیثیت ارتش های هندی- برتانوی درافغانستان بوده و من قصد ندارم آنرا توجیه کنم؛ اما اگرحکومت کلکته دلایل مثبت بیشتری برای آغازچنین افزایش هزینه ارائه نموده و مردم عام را در کنارخود دارد که با برگشت سریع ارتش

بدون کشتن چند صد نفر و ویرانی یک بازار و چند خانه متعجب نشده باشد. این موضوع زمینه را برای این گمان بازمیگذارد که آنها هرگز نمیدانستند چرا بکابل رفتند یا چرا برگشتند، یک نویسنده میگوید، "انگلیسها طوری ازکابل برگشتند که نشاندهنده عقب نشینی یک ارتش شکست خورده ومارش یک ارتش پیروزمند میباشد". این را نمیتوان باورکرد که آنها بخاطراعاده یک سلطان شرعی رفتند؛ اما اگرچنین تمایلی داشتند، فقط میتوان گفت که آنها درتهاجم دومی ازبخت بیشتری نسبت به تهاجم اولی برخوردارنبودند.

انگلیسها قبل ازاینکه کابل را ترک کنند، بالای فتح جنگ میرزا فشار آوردند تا قدرت شاهی را نگهدارد، بامید اینکه او با سربازان خود و پشتیبانی اخلاقی آنها شاید بتواند خود را پس ازبازگشت ایشان درقدرت نگهدارد. اما آن شهزاده با شکوه خیالی خیره نمیشود؛ اوبسیارخوب میداند بمجردیکه حمایه گران رسمی اش اورا ترک کنند، اوباید اکبر خان را با خود داشته ومصمم میبود تا خود را در خطر تکرارمعاملاتی قرارنمیداد که ازآن سردارگرفته بود، اواین پیشنهاد را انکارمیکند. بآنهم توسط برادر جوانش، شاپورمیرزا قبول میشود اما اوبزودی تخریب کامل امیدهای جاه طلبانه خویش را میبیند که درآن مغزغیرمجرب اوغوطه شده بود.
پیشگوئی های برادران بزرگ اوبه تحقق میپیوندد، چون آخرین دسته ارتش برتانیه بندرت ازچشم اودورشده ودرعبورازاندوس است که محمد اکبردرکابل ظاهرشده، بالای میرزا حمله نموده، اورا شکست داده، خزانه او را قبضه و او را مجبوربه فرارمیسازد. دیگربرای انگلیسها مهم نبود چه میشود؛ آنها دریافتند(باوجودیکه ناوقت بود)، نظربرنیس در مورد قبول ننمودن مفکوره اعادۀ سدوزی بمقابل محمدزی راست بوده است؛ ثبوت این ادعا اینستکه دوست محمد در19 دسمبرهمراه با کپتان نیکولسن (بحیث بدرقه کنندۀ او) وچند روزپس ازآزاد شدنش به شکارپور میرسد. اورا آزاد ساخته بودند تا هرجای خوش دارد برود یا هرچه خوش دارد انجام دهد، امیریک لحظه هم تردید ندارد بجزاینکه راه افغانستان را در پیش گیرد. او با رسیدن به لاهوربا استقبال دولتی شیرسنگه، مهاراجه بعدی پنجاب مواجه گشته وانگلیسها میگویند این شهزادگان یک معاهده مخفی عقد نمودند؛ اما این شکایتی بوده است که همیشه وجود داشته و بخصوص وقتیکه آنها میخواهند یک منطقه را اشغال نمایند. حقیقت این بود که مدیران با کسربودجه دراثرجنگ افغانها آنقدرگیج شده بودند که

نمیدانستند چه کنند و قویا از استقبال درخشان امیرکابل توسط حاکم مستقل سیکها خشمگین بودند.

هنگامیکه دوست محمد مصروف لذایذ وخوشیهای دربار لاهوراست، پسرش محمد اکبرخان مشکلات زیادی دراداره دسته های مختلف کابل دارد که دراول مطیع بوده وحالا پراگنده شده اند.

شجاع الدولت (قاتل شاه شجاع) پسرزمانخان وشمس الدین پسرکاکایش، (هردو برادرزاده دوست محمد) دریکجا ساختن طرفداران زمان خان پیروز شده واکبرخان را مجبورمیسازند به ارگ عقب نشینی کند، جائیکه آنها او را برای 73 روزمحاصره میکنند. اطلاع این وقایع وموقعیت بحرانی اوبه دوست محمد درلاهورمیرسد، خودش قادرنیست با سرعت به کابل برود لذا چهارپسرخود، محمد افضل خان، محمداکرم خان، محمد عظیم خان وغلام حیدرخان را به کمک برادرمحاصره شده اش میفرستد. سرداران با یک فرمان مهاراجه ویک خدمه فورا حرکت نموده، اسپان خود را درهرقریه تبدیل نموده، با ادامه سفرروزوشب که کسی مانع ایشان نمیشود به کابل میرسند(طی این فاصله در10 روز). رسیدن این شهزادگان بسیارمهم میباشد، چون وقتی اینها میرسند محمد اکبرفقط دو روزتدارک درارگ دارد. این چهارجوان درکابل بزرگ شده، محبوب باشندگان وشاهد شجاعت جوانی آنها بوده وظهورآنها بیکبارگی باعث طرفداری آنها شده وبالاخره بردشمنان خود پیروزمیشوند. بازگشت امیر که بزودی و پس ازایشان صورت میگیرد، بتمام منازعات نقطه پایان میگذارد؛ اوپس ازتاجگذاری که سه سال ازآن محروم شده بود، بیکبارگی بوظیفه خطیرمحواثرات هرج ومرج درقلمروش اقدام میکند که باثرتهاجم انگلیس بوجود آمده است.

درکندهارنیزکه متروک شده است، جنرال نات ومیجرراولینسن کوشش میکنند تیمورمیرزا پسربزرگ شاه شجاع را وادارسازند درراس این قلمرو باقی بماند. اما این شهزاده میلی به تملک تاج وتخت ندارد. او راضی میشود که افتخارشاهی افغانستان برای همیشه ازسدوزی ضایع شده وسلطنت باید به محمد زی داده شود، لذا پیشنهاد را انکار نموده و ترجیح میدهد به هند برگردد، جائیکه اوامیدواراست دریک زندگی آرام قرارداشته وتا اندازه زیادی مطابق ذوق اومیباشد. با نپذیرفتن موصوف،

انگلیسها پیشنهاد میکنند برادرش صفدرجنگ حکومت را بردوش گیرد. خواننده بخاطرخواهند داشت که این شهزاده قبلا بایشان خیانت کرده وبا شورشیان میپیوندد، اما اتحاد اوبا آنها زیاد طول نمیکشد؛ مرگ پدرش اورا کاملا متغیرساخته، باعث تسلیمی واتحاد او به آنهائی میشود که قبلا ترک کرده است. سردارمحمد قلی خان پسروزیرفتح خان بحیث وزیر موصوف تعین میشود، لذا با توزیع قدرت بین یک محمد زی که همیشه به آنها وفاداربوده ویک سدو زی که اورا ترک کرده بود، (باوجودیکه او بعدا قویا بایشان وابسته میباشد) – با بیلانس یکی بمقابل دیگری – انگلیسها امیدواراند تا نفوذ خود را دراین شهرمهم نگهدارند. اما این برنامه فقط باعث افزودن توهمات بیشترمیشود، چون حدود چهار ماه پس ازاینکه صفدرجنگ به منابع خودش گذاشته میشود، کهندل خان ازپارس برگشته وتمایل خود را برای گرفتن کندهاراعلان میکند. اوبرای مدتی درسواحل هلمند باقی مانده و با سرداران اخترخان، سرفراز خان، شاه پسند خان وغیره یکجا میشود؛ وقتی اوخود را با قوت کافی میبیند، بطرف مرکزسابق خود مارش میکند تا صفدرجنگ را عزل کند. بارتباط محمد قلی خان، اوبیکبارگی شهزاده را ترک گفته وبه قرارگاه کاکای خود میرود. بآنهم صفدرجنگ با فرار وزیر خود دلسرد نشده وبا کهندل خان درحوض سنگر 28 میل درغرب شهربجنگ میپردازد؛ اما دراولین برخورد متوجه میشود که نیم ارتش او فرارنموده وباقیمانده به دشمن میپیوندد. کهندل خان فورا اختیارپایتخت را دروسط تحسین باشندگان دردست میگیرد (باوجودیکه خاطره خوبی ازاداره قبلی او ندارند) و سرداراین تبریکات را عوضی میگیرد؛ اینها برای اونبوده، بلکه برای موفقیت اصول نمایانده درشخصیت اومیباشد - انتخاب مردم باستثنای حق الهی – یکی نمایانده آزادی افغانها ودیگری سلطه انگلیسها.

صفدرجنگ پس ازاین ناراحتی نمیتواند به کندهاررسیده وآنرا دفاع کند، لذا مجبورمیشود بطرف شکارپوربرود که بدون مشکل وخطرنیست. از آنجا به هند میرود، جائیکه برادرانش باو می پیوندند.

جنگ حوض سنگرآخرین قسمت سریال اشغال افغانستان توسط انگلیس میباشد، جائیکه کمپنی هند شرقی ارتش خود را میفرستد تا بمیرد وخزانه اش تهی شود! یک مولف ذکی وهوشیارمیگوید، "اینست نتیجه این جنگ وسیاست لارد پالمرستون که دراول دودل ودرآخرخشن است. بعوض

مسیرعالی ومستقیم که دولتهای منظم باید افتخارانه وبرازنده اتخاذ نموده وعزتمندانه با یکدیگرملاقات و برخورد کنند – بعوض اینکه با روسها روبرو ملاقات کند – اوترجیح میدهد با آنها ازفاصله دوروتوسط مانور های متقابل مشاجره نماید، سیاستی که فقط میتواند بختهای سیاسی خود را غرق سازد، درواقع این آخرین مذاکراتی است که ما خلاصه آنرا تقدیم نموده وسریال اندوهناک مدارا، دوروئی، بیقراری واحتیاط بمقابل روسیه پایان مییابد. دراینجا همه چیزختم میشود. اولین پیامد سیاست جنابعالی در آسیا عبارت ازتهاجم لارد اکلند، دومی قتل عام ارتش انگلیس توسط افغانها، سومی انتقامیگری ازافغانها وآخری پیروزی پوچ وبیمعنی لارد ایلینبورو درفیروزپوراست. خدا انگلیس را ازچنین چیزها نگهدارد؛ خدا او را نگهدارد! اما این صحیح است که دشمنیهای سیاسی و افراطیگری مذهبی آسیای مرکزی را (که به بهانه افزایش ترور درهرجا سرکوب میکند) برانگیخته وارتقا میدهد - اونفرت ازنام روسها را که قبلا تحریک شده بود خاموش میسازد – اواحترام به قوت خودش را از بین برده و ترس آنرا گسترش میدهد که او جرات حمله بآن قدرت را (بغیرازطریق غیرمستقیم) ندارد – اوخودش پیشگام تهاجم مسکویها میشود".

بدون قبول نمودن نتایج نویسنده ایکه فوقا نقل کردم، میتوان بدون تناقض اظهارداشت قبل ازاین تهاجم نامیمون به کابل، انگلیسها درافغانستان هرگزبجزازهمدردی با چیزدیگری مواجه نمیشدند؛ حالا نظردرمورد ایشان بسیار متنوع بوده واکثریت روسا دشمن ایشان است. احساس مطلوب بآنها بعوض اینکه دربین مردم پیدا شود(با وجود تعصبات ایشان)، اداره منصفانه مهاجمین را فراموش نکرده وهنوزتاسف میخورند چرا توسط فرمانداران افغان خود شان ادامه نمییابد. درهرصورت، انگلیس حالا باید به درستی مشوره داده شده توسط الکساندر برنیس باورمند شود. مخالفین اوسُر سی وید، سُردبلیو ایم ناتن وسُر ژی ایم نیل بوده و سیاست آنها توسط لارد اکلند قبول میشود. انگلیس میتواند بالای این چهارفرد اتهام مسئولیت فجایع آنرا بیاندازد؛ مشوره شریرانه آنها باعث مرگ برنیس میشود: متاسفانه زندگان نمیتوانند ضایعات تحمیلی درمرگ او و تعداد زیاد افسران دیگر(مردان دارای فضیلت علمی، شجاعت تسلط ناپذیر وآینده امیدوار) را تعویض کنند.

فصل 26 – وضع کابل

وضع کابل پس ازبازگشت دوست محمد، مخالفت بین امیروپسرش اکبرخان، برنامه های جاه طلبانه اکبر، جنگ بین دوست محمد ووالی خلم، دلایل این گسست، تمایل اکبرخان برای عزل کهندل خان ازکندهار، همکاری با سیکها بمقابل انگلیسها، گسستن با دوست، ازدواج اکبر با دختریارمحمد خان، توطئه کهندل خان جهت جلوگیری ازاین اتحاد، نمایش اکبرخان بمقابل کندهار، تقاضای کمک ازشاه پارس، جواب مطلوب آن شاه، مجبورساختن پدرش برای کناره گیری توسط اکبر، مرگ اکبرخان، اغتشاش محمد شاه خان، بازگشت اجباری او به وظیفه توسط دوست محمد، اتحاد بین پارس و کابل، هشدارانگلیسها، شرمساری امیر، برگشت سلطان محمد خان به کابل، استقبال توسط دوست، تعین پسرش حیدرخان بحیث وزیرتوسط امیر، یکجا شدن دوست با سیکها بمقابل انگلیسها، ناسازگاری افغانها با سیکها وعکس آن، تسخیراتک توسط دوست، شکست سواره اوتوسط انگلیسها، فراربا اسپ.

+ + +

اگرآرامی مطلق، عواقب فوری برگشت دوست محمد به قلمروش نباشد، حد اقل تعلیق دشمنیها دربین جوانب مختلف دولت را بوجود میآورد. اکثر مردم بدوراوجمع میشوند، اما هنوزناممکن بنظرمیرسد تا عین وحدتی را دوباره ایجاد نمود که قبل ازتهاجم انگلیس وجود داشت؛ سرداران و بخصوص آنهائیکه مربوط قبیله غلزی اند اطاعت الزامی اندکی نسبت به قبل نشان میدهند، لذا دوست محمد میبیند اومقدارزیاد آن احترامی را که قبلا داشت ازدست داده وعلت آن اقامت موصوف درهند بوده است: اودر چشم افغانها طوری آلوده شده است که هرگز نمیتواند آنرا تصفیه نماید؛ آنها نمیتوانند اورا بخاطرقدردانی ازتمدن برتانویها عفونموده وبه مساعی اوجهت بهبود ایشان تقریبا بحیث یک جرم میبینند.

اکبرخان، وارث احتمالی قدرت، نیزازتائید سیاست های جدید بسیارفاصله دارد. اوبا عین تعصبات کتلۀ مردم افغان قویا آغشته بوده وازانگلیس ها نفرت دارد، باوجودیکه برتری آنها را درمسایل جنگی وحکومت داری کاملا درک میکند. اوپس ازبدام اندازی وقتل سُردبلیوایم ناتن متیقین است که خون ریخته شده توسط اونمیتواند بازخرید شود و دشمنان اونمیتوانند ازانتقام اوبخاطرآن جرم نفرت انگیزش پرهیزکنند؛ لذا اوضاع کاملا مشابه میل خودش او را درخط برخورد متفاوت ازپدرش انداخته و اودر مخالفت خویش سرسختی بیشترنشان میدهد، تا حدیکه دراتحاد با نظرات تعداد زیاد هموطنانش قرارگرفته ومتاثرازآنها میباشد.

لذا نفرت محمد اکبربمقابل انگلیسها کینه توزانه بوده ومخالفت سرسختانه او، باوجود سرزنشهای پدرش، بمقابل آنها قاطع ومصمم است و تا وقتی آرام نمیگیرد که آنها را شکست نداده و ازمفکوره اشغال بیشتردرشمال آسیا بیزارنسازد. اوآمادگی خویش را با مشتعل ساختن مغزسربازانش با وحشی ترین و گمراه کننده ترین وعده ها آغازمیکند، درحالیکه پدرش از هیچگونه تلاشی بخاطرآرامسازی حرارت وغیرت غیرمدبرانه او و طرفدارانش بخاطرخاموش سازی خانه جنگی، اعاده امنیت وامیدواری برای انکشاف تجارت وزراعت دریغ نمیورزد. اما محمد اکبرکه همه چیزرا ازمنشوراحساسات افراطگرائی خود دیده ومتوجه میشود موفقیت ومخالفت دوامداراو بمقابل انگلیسها که باعث برانگیختن مغزافغانها و پشتیبانی پیروان یاغی اوشده با تدابیرعاقلانه ومفید پدرش برای انکشاف، استقلال و رفاه مردمش تخریب وازبین میرود. مقام وزارت که توسط فتح جنگ به محمد اکبرداده شده و پدرش چنان غیرمدبرانه او را نگهداشته است، باو نفوذ زیادی درامورحکومت داده واوآنرا بشیوه بسیارقاطعانه برای چشم اندازهای آینده اش بکارمی بندد. اودرخیالات اعاده دوباره سلطنت افغانها، شکوه وقدرت سابقه وتسخیرسایرقلمروهای افغان ها، خانات یوزبیک، پنجاب وبلوچستان افراط میکند؛ حتی این مناطق نیزجاه طلبیهای او را ارضا نساخته وهند برتانوی درچشم او جایزه یا غنیمتی است که اوتصورمیکند روزی بتواند آنرا اشغال کند. نمیتوان چیزبیشتری درباره خیالات آنروزی اظهارکرد اگراومیل داشت آنرا بخاطربهترسازی شرایط مردمی بکاربندد که آرزوی مطیع سازی آنها را داشت؛ اما اوفقط میخواست سریالهای خونینی را ازسرگیرد که با سلطنتهای چنگیزخان و تیمورلنگ سوگوارانه تجلیل میشود، جائی برای شادی و وجد وجود ندارد، چون امیربا این پیشنهادات واعلامیه های جنگی وبدون بازتاب اکبرخان با محکمی تزلزل ناپذیرو آرزوهای مخلصانه برای صلح مخالفت میکند.

فروریختگی سیکها وتاخت وتازبرتانویها درقلمروی ایشان اولین فرصت مناسب برای طغیان ودرگیری جدی بین پدروپسرمیباشد؛ برای اکبرخان، دیدن اینکه دوست محمد مخالف مارش اوبرای کمک به همسایگانش بوده وبصورت تغیرناپذیری مصمم است اقدامی نکند که باعث دوباره آوردن انگلیسها شود، به نقطهٔ میرسد که با پدرش کاملا مقاطعه کند. اودراین

زمان علاقمند است با دختریارمحمد خان ازدواج نموده وتلاش میکند وزیر را شامل برنامه هایش ساخته، باواطلاع میدهد میخواهد برای مدتی ازکابل خارج شده وتقاضا دارد درناحیۀ ازقلمروی اومسکون بوده و خود را با افغانهای نزدیک سازد که مایل اند پیروی او باشند. اما یارمحمد اعتراضات زیادی بارتباط این خواهش دارد؛ اوباین خاطرمداخله میکند تا دوست را وادارسازد که تهیج پسرش را آرام سازد واین مشکلات با دادن امتیازازجانب دوست حل میشود، طوریکه وعده میدهد با 500 سواره بمقابل برادرودشمن سابقش سلطان محمد خان بفرستد. این سرداردر خدمت سیکها بوده و با حکومت روتاها همکاری میکند پس از اینکه رنجیت سنگه پشاوررا تسخیرمیکند؛ نواب جبارخان، برادردیگرامیرنیز که مظنون به داشتن همدردی با انگلیس است، محمد اکبربا سپردن فرماندهی این 500 سواره به عبدالغیاث خان (پسرجبارخان) میخواهد او را درچشم ایشان خوارسازد. اما این نمایش بمقابل حکومت هند انگلیسی برای ارضای اکبرخان کافی نمیباشد؛ اواز کاکایش کهندل خان میخواهد باو بپیوندد و درصورت انکار، تهدید به تهاجم به قلمرو اومیکند. اوشاید این تهدید را اجرا میکرد، اما بخاطریک حادثه غیرپیش بینی شده عملی نمیشود که فرض میشود دوست بیخبرنمیباشد؛ پسرش جنگ را با تمام خطراتش میخواهد ودراین خواهش، اوبشیوه ذیل طرح میکند که با او مخالفت نکند:

دوست محمد بدرفتاری امیربخارا بمقابل خود وخانواده اش را فراموش نکرده وآرزومیکند با اعلان جنگ بمقابل اوانتقام بگیرد. اوهمچنان آرزو دارد بلخ را اشغال کند که توسط *ایشان صددور* تحت حکومت مطلقه نصرالله حکومت میکند، اما بخاطررسیدن به آنشهرضروراست ازقلمرو خلم عبورکند ووالی آن قلمرواجازه تهاجم افغانها ازطریق قلمروی خویش را رد میکند با درک اینکه نتیجه این رضایت چه میباشد. او به دوست مینویسد، "اگرتو کدام شکایتی بمقابل امیربخارا داری، من منازعه شما را حمایت نموده وخودم خواهم جنگید، اما اگر شما به قلمروی من تجاوز نمائید، من با اویکجا شده وبمقابل شما ایستاده میشوم".

لذا مذاکرات توقف میکند، دوست محمد که مهربانیهای والی را بخاطر دارد درآستانه پس گرفتن پیشنهاد خود میباشد، اکبرخان نیزکه باید بخاطر برخورد سخاوتمندانه والی نسبت بخودش سپاسگذارباشد، اوضاع با یک

آدم ربائی چنان مغلق میشود که درچشم تعداد زیاد افغانها نسبت بتمام پیروزی او بالای انگلیسها، برایش افتخارزیاد بارمیآورد. محمد اکبر بهنگام ترک خلم، یک نوجوان مربوط خان آن ناحیه را بمقصد بینام با خود میآورد. این واقعه باندازۀ اهمیت دارد که والی اعلام جنگ نماید و اکبربرادرخود اکرم خان را درراس 10 هزارسواربمقابل یوزبیکها می فرستد. سه جنگ در1845 و 1846 بوقوع می پیوندد، اما بدون نتیجه و خان خلم مضطرب میباشد، چون عقبش ازطرف امیربخارا مورد تهدید قراردارد؛ لذا اوبه پایتخت خود واکرم خان به کابل برمیگردد، جائیکه برادرش مصرف زیاد پول را برای شخصی ادامه میدهد که علت اساسی جنگ است.

وقتی اکبرخان متیقین میشود جائی برای ترس ازوالی خشمگین خلم وجود ندارد میخواهد با لجاجت بیشتربه برنامۀ اتحاد با سیکها پیوسته ویکباردیگربجنگ با انگلیس بپردازد. درپایان 1845 بتعداد 500 سوار تحت فرماندهی پسرکاکایش عبدالغیاث خان بکمک سیکها میفرستد ولی بموقع نمیرسد تا درجنگ سوربراون حاضرباشد که در1846 سرنوشت پنجاب را تعین نموده وبرتانویها قادرمیشوند داخل لاهورشوند؛ اما اکبر خان باوردارد اوفقط میخواست خود وسربازانش بآنجا برسند وواگذاری پشاوردربدل این مداخله مسلحانه وعده داده شده بود. دوست محمد در مقابل این معامله بیتفاوت نبوده وفرصت آن میسرمیشود که این شهر مرزی را شامل قلمروی خود ساخته وهیچوقت نمیخواست آنرا ازدست بدهد؛ بآنهم اواحساس میکند این موضوع اورا با انگلیس مقابل میسازد اگرآنرا دربدل همکاری با سیکه بدست آورد، لذا اوترجیح میدهد آنرا در لحظۀ دراختیارداشته باشد که آنها قدرت دفاع آنرا ندارند؛ اما اکبربازهم اصراردارد که میخواهد ازاندوس عبورکند. این هدف اوتوسط دوست عقیم ساخته میشود که بطورمخفی استخدام ارتش را بتاخیرانداخته و پسرش مجبورمیشود اجرای هدف خویش را بتعویق اندازد. جهت جبران دلسردی اوفیصله میکند بطرف کندهارمارش شود، باتهام اینکه کاکایش با برتانویها اتحاد بسته ونارضایتی درکابل را تحریک کرده است که باعث ایجاد تغیرات بسیارنامناسب به منافع دوست محمد میشود. باین ارتباط، چندین سردار صف امیررا ترک کرده وبخدمت برادرش میروند؛ اما هیچ یک ازاین پناهندگیها باندازۀ پسراندرش، سلطان جان خان برایش دردناک نمیباشد. این سردارجوان با 500 سواره به کندهارپیوسته وتوسط کهندل

خان مورد استقبال گرم واقع میشود – این امردرچشم اکبرعلت کافی برای اعلام جنگ بمقابل کاکایش بوده وامیرمشکلات زیادی برای ممانعت اواز برداشتن این قدم دارد. این نظرات متفاوت درموضوعات بسیارجدی، تخریش بین پدروپسررا بیشترساخته وباعث منفعت زیادی برای دشمنان میشود. اکبر که تجربه امیر را نداشته و روحیه مستبدانه وتحکم آمیز نا آرام دارد، هرگزهیچ نوع ملاحظهٔ را درنظرنگرفته، نظرات خشن او توسط روسای یاغی مثل خودش پشتیبانی شده ومصمم به پیشروی بسوی کندهارمیشود(با اعتنا نکردن کامل به مخالفت پدرش)؛ بآنهم او بدون اینکه مسایل را بآخربرساند، فکرمیکند سیاست خود را با اتحادی تقویه کند که دوست محمد تهداب آنرا درسال قبل گذاشته است.

یارمحمد، پس ازاینکه شاه کامران را ازتخت عزل وخفه میسازد، تمام قدرت هرات را بدست خود گرفته است امیرباید اورا درمنافع خود مطمئن سازد؛ لذا مذاکره بین هردو خانواده آغازمیشود؛ اکبردر1846 با بوبوجان دختربزرگ یارمحمد ازدواج نموده وپسروزیر، سردارسید محمد خان با گوهریگانه دخترمحمد خان مرحوم (برادراندرامیردوست) عقد میکند.

مادراکبرخان بهرات میرود تا عروس خویش را به کابل بیاورد؛ اما بهنگام برگشت مدت زیادی درکندهارمیماند بعلت شورشی که درناحیه کلات غلزی بوقوع پیوسته ومانع ادامه مسافرت اومیگردد. شورش دراثر توطئه کهندل خان وبدنبال اتحاد منعقده بین کابل وهرات صورت گرفته است، چون قلمرو او دربین کابل وهرات یا دربین دوآتش قرارمیگیرد. او ازیارمحمد بخاطردادن دخترش به اکبرخان با صدای بلند شکایت کرده و قبل ازاینکه ازدواج صورت گیرد، اورا برای یکی ازپسران خودش خواستگاری میکند، با اصرارانیکه اوهمسایه وزیربوده وباید نسبت به کابل ترجیح داده شود. اما نماینده اونمیتواند دراین تنظیمات تغیری ایجاد نموده وباشندگان کلات غلزی میشنوند که امیربرای 2 هزارسوارغزنی فرمان داده که بمقابل آنها مارش کند، لذا مسئله با بازنمودن راه برای عروس محمد اکبرخان پایان مییابد. دراینمورد خشم سرداران کندهارزیاد گردیده وآنها با فرستادن چند هزارسوار برای غارت دشت بکوا که مربوط هرات است، انتقام خود را میگیرند (با علاوه نمودن اینکه آنها میخواستند خود شهررا نیزبگیرند)، برنامه آنها وقتی ناکام میشود که انحرافی بطرفداری محمد اکبرصورت گرفته وبرادر او، حیدرخان در

راس 8 هزارسواربطرف کندهارپیشروی میکند. لحظه ایکه دوست محمد خبرمیشود کندهاریان عقب نشینی کرده اند(با تاسف زیاد اکبر)، او را به کابل میخواهد. اکبربا این بهانه وبخاطرآزادی کامل خود ازصلاحیت پدرش با مغرورترین وگستاخترین شیوه اظهارمیدارد او بعد ازاین هرچه دلش خواست همان را نموده وازپدرخود میخواهد درآینده درامورات او مداخله نکند. متاسفانه محمد اکبرخان باندازه کافی قوی است تا با این زبان دربرابرحاکم مستقل خود ایستاده شود وامیرخود را بمقام غیرفعالی تنزل میدهد که پسرش تعین میکند.

فهم ودرک اقدامات عجولانه واحمقانۀ اکبرخان بعدا ازاین ناممکن است؛ باوجودیکه تدابیرزیادی برای تحکیم قدرتش انجام میدهد. اودرپایان1846 آخندزاده عظیم را بخاطرعقد یک اتحاد تعرضی وتدافعی با شاه پارس بنزد اومیفرستد ؛ خسرش، یارمحمد خان نیزنمونه اورا تعقیب نموده ویک اجنت را برای عین مقصد به تهران روان میکند. این دو رئیس یک نامه مشترک به محمد شاه مینویسند با شرایط بسیارمبرم و نشان دادن اینکه چطورانگلیسها اشغال خود را درمسیرکامل اندوس ادامه داده وآماده داخل شدن به افغانستان است؛ نامه رسمی با این کلمات پایان مییابد: "اگراعلی حضرت شما ازسهم گرفتن با ما درجنگ بمقابل انگلیسها تردید دارید، الله ازشما بازخواست خواهد کرد چطوراجازه دادید که مسلمانان توسط کافران ازبین بروند".

شاه پارس بدون وعدۀ کمک تقاضا شده، کاملا متمایل به اتحاد طرح شده است. نماینده های هرات وکابل بگرمی استقبال شده وشمشیرهای گوهر نشان وتزئین شده به دوست محمد، اکبرخان، برادران، کاکاها وديگر سرداران قلمروفرستاده میشود.

کهندل خان که روزمره با اقدامات یارمحمد واکبرخان ناراض میگردد، تهاجمات تازۀ به قلمروهای هرات، درناحیۀ گلستان براه میاندازد که نتیجه آن پیشروی وزیربسوی واشیر و گرشک بوده وانتقامهای هولناکی بوجود میآورد. اکبرخان مشتاق است خسرخویش را کمک نموده وبمقابل کهندل خان مارش کند، اما دوست محمد مخالفت نموده ومجادله تند بین پدرو پسرایجاد میشود که امیر را با لحن تلخی سرزنش نموده، اورا بزدل وترسو خوانده وحتی تهدید به حبس میکند. این منازعه بالاخره چشمهای

دوست محمد را بازنموده وبرایش گرایش شریرانه وشیطانی پسرش را ثابت میسازد که تا اینزمان درمورد آن تردید دارد؛ لذا اوازارگ خارج شده وبه قلعه جوانشیرپناه میبرد، جائیکه خان شیرین خان، رئیس قزلباش اورا با گرمی تمام واحترام زیاد میپذیرد. محمد اکبرتهدید میکند اما اثری ندارد؛ اونمیتواند قزلباشها را وادارسازد تا مهمانش را تسلیم کند؛ اینکه اکبرتا کدام نهایت پیش میرفت وچه میکرد نامعلوم است، چون اوبا یک مرگ فوری و نابهنگام ازبین میرود. طوریکه گفته میشود، با خوردن دو تابلیت مقوی غریزۀ جنسی که توسط یک طبیب هندو برایش داده میشود. این طبیب آنرا با یکتعداد دیگردریک قطی داشته و دوتابلیت آنرا درپیش روی اکبر میخورد، لذا اکبرنیزآنرا بدون بد گمانی بلعیده و پس ازسه ساعت تشنج هولناک میمیرد. برخورد اکبرخان بندرت برایش چانس مردن طبیعی را گذاشته بود؛ اوفکرمیکرد با ایجاد یک قوت جنگی قوی ازطرفداران خود میتواند هم با پدرش وهم با انگلیسها مخالفت نموده و ازهشدارهای که غالبا درمورد امنیت شخصی اش داده میشد، طفره میرفت.

نظرافغانها درمورد انگیزه مرگ اومتفاوت است. بعضیها آنرا به گردن انگلیس میاندازند، بدون اینکه ثبوتی داشته باشند؛ دیگران فرض میکنند دراثرتحریک دوست محمد و پسرانش صورت گرفته است واکبرآنها را ازاستبداد انگلیس بخاطری رها ساخت که وزنۀ خود را سنگین سازد. بهر صورت، دوست محمد پس ازمرگ اویکمقدارآزادی عمل پیدا میکند، اما نه بآن حدیکه او توقع داشت. اکبرخان مرده بود، اما طرفدارانش زنده بودند؛ یکتعداد سرداران با دیدن اینکه برنامه شان به شکست مواجه شده، با نفرت به قلمروهای خود برگشته وبه امیر پیر بی اعتنا میشوند؛ دیگران بمقابل اوشورش میکنند که دربین شان محمد شاه خان غلزی قراردارد، رئیسی که دارای نفوذ زیادی دربین قبایل کوهی میباشد. اودوست محمد وخانواده اش را دنبال میکرد وقتی انگلیسها کابل را تسخیرکردند، وقتی آنها به خلم برگشتند کمک اودرتنظیم اقدامات بمقابل شاه شجاع وهم در جریان شورش 1841 فوق العاده ارزشمند بوده است. این سردار و محمد اکبرسوگند دوستی وبرادری نموده، آنرا بالای قرآن نوشته وتوسط یک ملا رسما تصدیق نموده بودند؛ قوانین اسلامی اینگونه روابط را تائید نموده واین دورئیس منحیث برادرمحسوب میشدند. دروقت حیات اکبر، محمد شاه خان یک فرمانده مهم درمناطق کوهی شمال کابل بوده، باو

اعتماد زیاد شده و هم بعلت موقعیت منطقۀ او، اکبرتمام ثروت خود را دردست اوگذاشته بود تا از هرگونه حملات آزمندانه ازطرف برادرانش یا حتی برگشت انگلیسها بکابل درامان باشد؛ تفاهم خوب بین این دو رئیس تا مرگ محمد اکبرخان بدون وقفه ادامه میبابد. پس ازاین حادثه، دوست محمد خواهان اموالی میشود که پسرش دراختیارمحمد شاه خان گذاشته است، اما اوتسلیمی آنرا لجوجانه انکارکرده وادعا میکند سوگند آنها دربرگیرنده وراثت اموال نیزبوده وامیرنمیتواند بصورت غیرعادلانه از دادن عنوان وزیرنیزانکارکند که به اکبربخشیده بود؛ بعین ترتیب اوحق دارد تمام بیوه های او را درترجیح نسبت به پسران دوست ازدواج کند – محمد شاه خان درواقعیت تعداد زیاد ادعاهای غیرمستدل ارائه میکند که با نمایشات دشمنانه پشتیبانی میشود. غلزیها باین درخواست بطورمجموعی جواب داده وامیرمجبورمیشود ارتشی بمقابل آنها بفرستد، اما تعداد آنها برای سرکوب شورش کافی نمیباشد، چون منطقۀ عملیات پرازمشکلات بوده، با دشمنی که همیشه با استفاده ازموقعیت بزرگ اراضی جنگیده و لذا سربازان مجبورمیشوند عقب نشینی نموده ومنتظرتقویه باشند. دوست محمد که با مشکلات اراضی آشنا است، مساعی خویش را دوچند میسازد تا قوای کافی جمع آوری نموده ودرماه اپریل 1847 بتعداد 25 هزار جنگجویان کهنه کاری گرد هم میآیند که با قبیله غلزی نفرت دارند. اوبا این ارتش بزرگ بمقابل یک دشمن نسبتا ضعیف مارش میکند که تاکنون میتوانستند خود را درمقابل مخالفین خویش با استفاده ازخصلت کوهستانی منطقه خود نگهدارند وامیرتصمیم دارد ضربه قاطع وارد نماید؛ لذا او با تمرکزسربازان بنقطه میرسد که محمد شاه خان با تعداد زیاد شورشیان خیمه زده واورا قویا و شدیدا تحت فشارقرارمیدهد که بالاخره تسلیم گردیده وخزانه مورد مناقشه را به وارث قانونی محمد اکبر تسلیم میکند. دوست همچنان خان را وادارمیسازد تا شرایط کاملا اهانت آمیزی را قبول کند؛ اوپسرش را گروگان گرفته وفقط حکومت یک ناحیه کوچک کوهی را باو باقی میگذارد – تدابیریکه شورش دیگری را برایش تقریبا ناممکن میسازد. سرکوب این قبیله شورشی باعث صلح درقلمروی کابل شده وسرداران سازشکار با ترس ازدست دادن اموال، آزادی یا زندگی شان برای تسلیمی به قرارگاه امیرمی شتابند، امیر پس ازنصب پسرش غلام حیدرخان درجلال آّباد درستاد فرماندهی ساحه غلزی فورا به کابل بازمیگردد؛ اوبعدا خود را درترمیم زخمهای سالیان جنگ داخلی تحمیلی

بالای خوبترین ولایات افغانستان مصروف میسازد که درآن ضدیت با انگلیس همیشه درمغزپسرش محمد اکبرموجود بوده است.

دراین ایام است که آخند زاده عظیم، سفیربه درباریارس، به کابل بر می گردد؛ امیرچاره دیگری ندارد بجزاینکه برخورد نماینده پسرمرحومش را تائید کرده ومطابق آن تمام گامهای که آخند زاده عظیم برای اتحاد محکم بین افغانها وپارسها برداشته، تصویب کند.

حکومت انگلیسی هند با اضطراب ناظرافزایش روابط خوب بین این دو ملت است. صرفنظرازدشمنیهای اکبرخان، هدف او رویاروئی نبوده و میدانستند طرحهای مرکزگریزی اواحتمالا زود یا دیرباعث زیان قدرت، نفاق دایمی وگیجی دربین ایالات افغان را بوجود میآورد. موجودیت چنین شخصی درراس ادارهٔ کابل وسیلهٔ خوبی برا ی کمپنی هند شرقی بوده و لذا قابل تردید است که مرگ خشن او برای شان قناعت بخش باشد – حد اکثرمیتواند انتقامی برای قتل سُردبلیو ایم ناتن باشد که مقصربود. آنها امیدواربودند دوست محمد با رهائی ازاسارت طاقت فرسای پسرش، شاید بیطرفی بمقابل آنها را حد اقل برای مدتی نگهدارد. بآنهم دراینصورت خطربزرگ دیگری درکمین بود، چون درتحت اداره توانمند امیر، قدرت این قلمرو درمدت کوتاهی ده برابرافزایش خواهد یافت؛ روسای تحت نفوذ اوبه آسانی متحد میشوند درحالیکه تحت اکبر، آنها همیشه درمنازعه بودند: بآنهم دوست محمد شاید مجبورساخته شود به تقاضا های آنها تن دهد، طوریکه حقایق بعدی نشان داد، همینطورمیشود.

انگلیسها بطورکامل میدانستند که آرامش افغانستان برایشان مفید نبوده و بعوض اکبرخان شاخه دیگرنفاق را مهیا ساختند.

دراین تاریخ نشان داده میشود قبل ازاینکه دوست محمد قدرت مستقل را بدست گیرد، اوازطریق سالهای مشکلات وجنگها مبارزه نموده، چندین بارجنگ نموده واگراوبرهرمشکلی فایق میآید مدیون خانواده اش برای کمک باوبرای بدست آوردن این نتیجه نبوده است؛ تقریبا تمام برادرانش با اودشمن بوده وکسیکه نفرت اومداوم وکینه توزانه است سلطان محمد خان میباشد که با اودرحاکمیت کابل تا آخرین دم درستیزبود. همچنان گفته شد که این سردارمجبورساخته میشود به پشاورقناعت نموده ومتعاقبا

بالایش تحمیل میشود آن ولایت را به رنجیت سنگه تسلیم نماید که اورا حاکم قلعه روتاس درپنجاب تعین میکند. پس ازمرگ مهاراجه وشیرسنگه آخرین پسرش، سلطان محمد خان دشمنی وزیرسیکه، جواکرسنگه را بسوی خود جلب نموده، متعاقبا به لاهورخواسته شده ودرآنجا محبوس ساخته میشود. اما انگلیسها بالای اونظارت داشتند؛ چون هیچ کس دیگری بجزسلطان محمد خان نمیتواند نقشه های آنها را بصورت بهتری عملی نماید، چون مخالفت ودشمنی ثابت اوبا امیربرایشان بسیارخوب معلوم بوده واین مایه امیدواری است که استفاده ازاومیتواند باعث تحقق پلانهای شان شود. لذا با پا درمیانی ایشان، سردارافغان رها شده وفکرمیشود از ایشان وعده تقاعد دریافت میکند؛ اوبعدا به افغانستان برگشته، چندین ماه درپشاورزندگی کرده وبعدا به کوهات(یک شهرکوچک واقع درجنوب پشاور) میرود.

دوست محمد ناظرتمام این رویداد ها است، اما هیچگونه اظهارنارضایتی نمیکند. پس ازاینکه سلطان محمد ازحکومت پشاورمحروم ساخته میشود، قلب امیربا سرنوشت اونرم شده ودرموارد متعددی تلاش میکند با او سازش نماید؛ اما غرورستیزه جویانه برادرش با هرتلاش اوغیرقابل دسترس است. وقتی اومیبیند ازلاهوربرگشته است، بازهم ابتکارنموده، با اوتماس گرفته وپسربزرگش محمد افضل خان را به کوهات میفرستد تا برای کاکایش تضمین امنیت او را نموده واورا وادارسازد به کابل بیاید. این گام آخری موفق میشود: سردارپیردرنهایت وعده میدهد نفرت قدیمی را فراموش نموده وبنزد دوست محمد میآید. اووعده خود را نگهداشته و پس ازمدت کوتاهی بکابل میرسد. امیردر سازش خویش مخلص است. آیا میتوان چنین چیزی را درمورد برادربزرگش گفت؟ این مسئله ایست که فقط زمان میتواند اثبات سازد.

بازگشت سلطان محمد خان به کابل وقتی صورت میگیرد که یک شورش جدید غلزیها بمیان آمده ومحمد شاه خان یکباردیگرخود را درراس آنها قرارمیدهد. دوست محمد اعلان میکند وظیفه نظامی اش بپایان رسیده، او صلاحیتش را بصورت عام به پسرسومش غلام حیدرخان (مدافع غزنی بمقابل انگلیسها) سپرده وفقط اداره امورملکی را برای خودش نگهمیدارد. سرداران کناره گیری نیمی اورا مطلوب میدانند؛ حیدربرایشان مانند اکبر

با عین دلایل عزیزبوده وبعلاوه پسرعین مادرمیباشند: شجاعت آنها مساوی و نفرت آنها ازانگلیس عمیقتروثابت میباشد.

با بعهده گرفتن ازدرجه وزیر، غلام حیدرخان یکتعداد خانمان برادر مرحوم خویش ودربین ایشان بوبوجان را عقد میکند. اولین اقدام او، نصب روسای تمام قبایل، سوگند وفاداری به خانواده او و جنگ بمقابل غلزیهای غیرمطیع است؛ اوعلاقه ارتش را با افزایش پرداخت سربازان کسب نموده وطرفداری مردم را بهنگام تعقیب محمد شاه خان وسرکوب سریع او (تا حدیکه دیگرامکان شورش نداشته باشد) کمائی میکند.

شوق ایجادی با این موفقیت ومزایای جنگی روسای جدید، باعث خواهش میدانهای تازه جنگ برای افغانها میشود: آنها با آوازبلند بالای غلام حیدر خان صدا میکنند آنها را بمقابل انگلیسها هدایت کند؛ چنین است احساس متفق آرائ که برای امیرناممکن است آنرا نادیده بگیرد یا بتعویق اندازد. سیکها برای چندین سال پیشنهاد نموده بودند که پشاوررا دربدل کمک قبلی بایشان برگردانده وحالا تصمیم گرفته این پیشنهاد را قبول نماید که تا اینزمان رد کرده است؛ چون اگرطور دیگری عمل میکرد، شاید علاقه مردمش را بیگانه ساخته وتخت افغانستان را برای همیشه ازدست میداد.

وقتی جنرالهای برتانوی فرمانده پنجاب میدانند دوست محمد با 15 هزار نفربه جلگه اندوس سرازیرشده است، مایل بودند مسیراورا بدانند. با بآزمایش کشیدن شاطرسنگه وپسرش شیرسنگه، که سیکها را درتمام جوانب بمقابل ایشان شورانیده بودند، درموقعیتی قرارنداشتند تا مانع تهاجم افغانها شوند که اختیارجلگه حاصلخیزپشاوررا بدست گرفته و متعاقبا به اتک مارش میکنند که فرمانده آن کلونل هیربیرت است. این افسروسایل دفاع قلعه را نداشته، مجبوربه تسلیم گردیده وافغانها آنرا اشغال میکنند. بآنهم بعوض نشاندادن کمترین گرایش بطرفداری سیکها که متحد ایشان وباشندگان شهربودند، آنها را غارت نموده، قوای خود را بداخل حرم آنها برده وبه زنان ودختران آنها تجاوزمیکنند، درانتقام به توهین ناشنیده ایکه (طوریکه آنها گفتند) گویا ارتش شیرسنگه خوگها را درمساجد مسیرخود میکشتند.

دوست محمد وپسرش بصورت کامل توانائی کنترول سربازان خود را نداشته ومجبورمیشوند باین اضافه رویها بهانه ودستاویزپیدا کنند وهم برای متحد شان که برای دفاع آنها آمده بودند. اما موقعیت جدی وخراب سیکها باعث میشود روسای سیکه درمقابل این شرارتها چشم پوشی نموده ولذا انگلیسها متیقین میشوند که متعاقب ضدیت مذهبی ایشان، هیچ اتحادی نمیتواند بین سیکها وافغانها ایجاد شود؛ لذا آنها با پیشروی دوست محمد تشویشی زیادی نشان نمیدهند.

با درنظرداشت دورنمای که برای امیردرمورد اشغال کشمیرمیسرشده و قبلا مربوط سلطنت افغانها بوده، معلوم میشود اوبهیچوجه علاقه ندارد تا ازمحدودهٔ اشغال شده فراتررفته وهیچ تمایلی برای پشتیبانی از حرکات شورشیان سیکه ندارد. تصاحب اتک، جائیکه اومیتوانست یک قوه کافی را برای حفاظت خودش ازیک حملهٔ ناگهانی متمرکزسازد، جاه طلبیهای اورا ارضا میسازد، اما سربازانش چنین نیست؛ آنها بسادگی اورا دنبال نکردند تا درسواحل اندوس خیمه زنند ولی بخاطرتسکین آنها، او یک قطعه سواره به شیرسنگه میفرستد که اندکی قبل انگلیسها را درشیلیانواله شکست داده اند. انگلیسها بزودی انتقام خود را گرفته، افغانها وسیکها را بتاریخ 21 فبروری 1849 درگجرات درهم میکوبد. شکست خوردگان بصورت داغ دنبال میشوند، اما فرماندهان سیکه (شاطرسنگه وشیرسنگه) میدان جنگ را برای یکماه دیگرنگهمیدارند؛ آنها بعدا درمییابند تمام موقعیت وقسمت اعظم توپخانه را ازدست داده وبه سُروالترگیلبرت تسلیم میشوند که باقیمانده ارتش سیکه را خلع سلاح میکند. این حادثه قطعات اورا آزاد ساخته وازستاد ارتش، لارد گاف فرمان میگیرد بمقابل اتک وپشاورمارش نموده وافغانها را ازماورای معبرهای افغانستان براند.

اگردوست محمد امیدواراست انگلیسها اورا درتصاحب صلح آمیزشهر های تسخیرشده اش باقی خواهد گذاشت، این تصوربزودی باطل میشود، چون حمله وشکست اوبرای آنها یک عملیات فوری وآسان است. اوبا یک فرارشتابناک خود را نجات داده و سواره هندی از امیر فراری برای دو ساعت بفاصلهٔ یک فیرتوپ ازهم فاصله دارند؛ بالاخره اسپ چابک او فاصله گرفته، آزادی و شاید زندگی او را نجات میدهد.

فصل 27 – تسخیرپنجاب توسط انگلیسها

اشغال پنجاب توسط انگلیسها، ازدست دادن پشاورواتک توسط دوست محمد، عقب نشینی اوبه کابل، سیاست کهندل خان درکندهارپس ازبازگشت پارس، بازنگری امورهرات، یارمحمد خان وانگلیس، میجرپاتینگروکلونل ستودارت، عزیمت ستودارت به بخارا، ملاقات بین میجرپاتینگر وشیردل خان، عواقب جدی آن، برخورد یارمحمد، میجرتاد درهرات، معاهده با شاه کامران، قدرت کامل یارمحمد درقلمرو، صحنهٔ یک نان شام با یارمحمد، توطئه های او، معامله اوبا شاه کامران، سوئ تفاهم بین میجرتاد ووزیر، دین محمد خان، تصویب برخورد میجرتاد توسط مدیران کمپنی هند شرقی، دساتیررسمی بآن افسر، بدایمانی یارمحمد، مشکلات موقعیت میجر تاد، خیانت یارمحمد، توقف کمک مالی به شاه کامران وخانواده او، تقاضاهای تازه وزیربالای میجرتاد، پیشنهاد متقابل تاد، ترک هرات.

+ + +

انگلیسها باردیگربا اشغال پشاور و اتک خود را بشیوه مستقرساختند که مانع بیرون نمودن سهل خویش شوند؛ دوست محمد به کابل برمیگردد، جائیکه کمترازهمیشه مصئون بوده وبا نظرات نهائی همسایگانش توافق کمتردارد. اگراومتاسف باشد که نتوانست مناطق اشغالی خود را نگهدارد، حداقل توانست به رعیتش اثبات کند که قضاوتش درست بوده، حمله بالای انگلیس بی احتیاطی بوده وحالا آنها خطرناکترازهروقت دیگراند. شکست اوتوجیه سیاست گذشته او بوده وبا تغیرآن، حالا دربدترین حالت ممکن قراردارد. انگلیسها بخاطرسلاح برداشتن بمقابل ایشان در1848 از او متنفرشدند: اوبرای افغانها یک فرد مشکوک بوده وآنها مظنون اند که او همیشه آماده ومتمایل به معامله با کمپنی هند شرقی است. درحقیقت آیندهٔ اوبرای همه بی اهمیت ونامعلوم است؛ سرنوشت امیر و سلطنت اومسئله ایست که فقط زمان میتواند آنرا حل کند.

موقعیت کهندل خان درکندهارنسبت به برادربزرگش بمراتب شرم آورتر است. نشان داده شد اوچطورپس ازشکست دادن شهزاده صفدرجنگ، اختیارقلمروی خود را ازسرمیگیرد. پس ازاین او درمییابد که درپهلوی منازعه با اکبرخان ویارمحمد خان، باید اغتشاشهای هزاره های پشت کوه وبلوچهای را سرکوب کند که درحوزه قدرت اوقراردارند. اما سرداران ولایت اومانند کابل یاغی نبوده واومشکلات کمتری نسبت به دوست محمد دارد؛ استعداد سیاسی او باندازه امیرخوب نیست، اما برای موقعیت او کافی است. سرداراخترخان یگانه کسی است که میتوانست برایش مضر

باشد، اما با درنظرداشت خدماتی که بهنگام تحکیم دوباره قدرت او به شهزاده انجام داده وروابط خانوادگی که بین آنها وجود دارد، کهندل خان تصمیم میگیرد اورا ازناحیه زمینداورخارج سازد؛ اودراینجا درقلب قبیله خویش (علیزی) مستقربوده، درپایان 1847 با یک قوت زیاد مورد حمله قرارگرفته ومجبورمیشود به هرات فرارکند. این حادثهٔ بسیارخوبی برای یارمحمد خان است، چون اوازنفوذ این سرداربالای قبایل افغان درجنوب وامکانات اوبا خبربوده ومیتواند آنرا بمقابل روسای کندهاراستفاده نماید. وزیربا نصب اخترخان درناحیه غوررواقع درمرزکندهاروقریب زمینداور تدابیروقایوی کهندل خان را خنثی میسازد که قبیله علیزی تقریبا تمام آنرا ترک کرده و به رئیس خود درمحل جدید میپیوندند. این حقیقت درایجاد تفاهم مدنظرگرفته نشده بود که مدتها قبل بین کهندل خان ویارمحمد قطع شده بود؛ ازاین زمان تعامل بین آنها با خشونت افزایشی دوامدارمشخص میشود: بسیارمشکل است نتیجه این خصومت را ازقبل دانست، افغانستان کشوریست که درآن هیچ چیزی را نمیتوان پیشبینی کرد.

یک خواهش بخاطرجلوگیری ازضرورت برگشت به تاریخ کابل وکندهار مولف را وادارساخت تا آنرا بدون وقفه ادامه دهد؛ اما چون چیزی برای افزودن وجود ندارد، پیشنهاد میشود به هرات برگشته وحوادثی را شرح دهد که پس ازرفع محاصره محمد شاه رخ داده است: دوران اعادهٔ شاه شجاع درتخت سدوزیها درکابل توسط انگلیسها واستقلال هرات دروقت شاه کامران.

باوجودیکه عقب نشینی پارسیان ونجات هرات باید حساسیت برتانویها را کاهش میداد، لارد اکلند کمترین اصراری درغیرعادلانه ترین تهاجم این قلمرو نمیکند.

قبلا گفته شد شاه شجاع با بدرقهٔ ارتش انگلیسی-هندی اولا اختیارکندهار را بدست میآورد؛ اودرهمآهنگی با سُردبلیو ایم ناتن (نماینده سیاسی برتانیه دردربارکابل) موافقه میکند تا چند قطعهٔ ارتش را برای تسخیر هرات بآن شهربفرستند. دلایلی باعث میشود ازاین برنامه صرفنظرشود، چون اهمیت هرات پس ازعزیمت ارتش پارسیان دردرجهٔ دوم پنداشته میشود؛ درپهلوی آن شاه شجاع اظهارمیکند امیدواراست برادرزاده اش، شاه کامران بخاطرکمک انگلیسها سپاسگذارباشد. اما این دلایل فقط باین

خاطرگفته میشود تا حالت حقیقی اوضاع پنهان گردیده و بخاطرپیشبینی رنجش واثرات اخلاقی زیان آوردرباره حقیقت اتحاد افغانها که وفاداری وایمانداری آنها بسیارمشکوک است. مراسلات میجرپاتینگرکه پس ازرفع محاصره درهرات میماند وکلونل ستودارت که با اویکجا شده وبعدا اولتیماتوم را به شاه پارس میبرد دربرگیرندۀ ضمانتهای است که باعث تعویق این تدبیرمیشود. آنها به سُرناتن خبرمیدهند یارمحمد ممکن است بحیث حاکم مستقل واقعی هرات درنظرگرفته شده وپس ازتوصیف او بحیث یک مرد پرانرژی ومخالف با نظرات جاه طلبانه آنها، چنین پایان میدهد: اوپست ترین آدم درآسیای میانه است. بآنهم آنها قدرت واژگون سازی او را به کمک کامران وهراتیان پذیرفته واین انگیزه واقعی است که باعث تعویق برنامه ناتن واصلاح برنامۀ اولیه اشغال نظامی هرات میشود. لذا آنها به واژگونی وزیرازطریق دپلوماسی اعتماد میکنند؛ اما شورای کلکته بسیارزیاد با همنوائی بخت حساب میکند که تا اینزمان در اجرای برنامه های افغانستان موفق بوده ونظارت یارمحمد خان مظنون تمام محاسبات ایشان را مغشوش میسازد.

پس ازعقب نشینی شاه پارس در1838 میجرپاتینگربه پرداخت هزینه سربازان هرات با پول تهیه شده توسط کمپنی هند شرقی ادامه میدهد. مساعی او و کلونل ستودارت عمدتا بخارنجات هراتیان رنجورازقحطی وممانعت فروش آنها توسط یارمحمد به یوزبیکها است؛ عواید دولت به پایان رسیده و وزیر پول دیگری ندارد بجزادامه تجارت انسان فروشی، اما انگلیسها مکلف بودند بخاطرتوقف آن، پرداخت تقاعد به شاه کامران وروسای عمده هرات را بگردن داشته باشند. این تدبیرهدف را برآورده نساخته وافسران برتانوی بزودی ازمعاملات نادرست یارمحمد شکایت میکنند؛ بنظرآنها، انگیزه عبارت ازحمایه مردم شهربمقابل حاکم مستبد ایشان بوده است. من پس ازتحقیقات گسترده باین نتیجه رسیدم که آنها در اشتباه اند؛ این آقایان امیدواربودند سپاسگذاری بخاطرپشتیبانی حکومت هرات ازکلکته و ترس ارتش برتانوی درهمسایگی کابل باید یارمحمد خان را مجبوربه تسلیمی درمقابل خواهشات ایشان کند. بخصوص کلونل ستودارت خود را مربی فرض نموده وتوقع داشت باید اطاعت شود؛ او اغلبا با گرایش خشن با وزیربرخورد نموده وبعوض اینکه به منافعش خدمت نماید اورا مستحق توهین میسازد.عواقب آن، فرمان شاه مبنی بر ترک هرات میباشد؛ بعلاوه، برخورد غیرمحتاطانۀ او پاتینگررا نیزدر

موقعیت خراب قرارمیدهد. ستودارت رخصت شده وبه بخارا میرود، جائیکه وظیفه دیگری برایش داده میشود، ولی فقط بواسطه تدبیربسیار خوب است که پاتینگرمیتواند اجازه باقی ماندن درهرات بدست آورد، جائیکه بزودی با مشکلات جدی روبرومیشود؛ مشکلات ایجادی درررابطه به بعضی امتیازات خواسته شده ازوزیردربدل کمکهای نقدی کمپنی هند شرقی است. امتیازات مورد سوال عبارت بودند از: اصلاح حکومت در هرات واعتماد اداره آن به اجنتهای برتانوی؛ اشغال ارگ توسط دوقطعهٔ منظم هراتیان تحت فرماندهی انگلیسها؛ وتسخیردوباره قلعه غوریان که ازپایان 1837 دراختیارپارسیان است.

وزیرتمام این پیشنهادات را رد نموده وتفاهم موجود که توسط ستودارت خدشه دارشده بود، کاملا با میجرپاتینگرقطع میشود. پاتینگربا دریافت اینکه تقاضاهایش قبول نشده، پرداخت کمک مالی برای روسای افغان را قطع میکند؛ اما یارمحمد با درک اینکه این پرداختها حق اکتسابی و استمراری اومیباشد، این توقف را غیرقانونی وغیرعادلانه میپندارد. او بتاریخ 30 جنوری 1839 برادرخود، شیرمحمد خان را نزد میجرپاتینگر میفرستد تا توضیحات ارائه نماید. افغانها دربین ملل اروپائی وشرقی غیرمودب بوده وگفته میشود رئیس افغان رسالت خود را با چنان خشونتی اظهارمیدارد که میجرپاتینگر بیکی ازخدمه هایش (یک هراتی) فرمان میدهد برایش دروازه را نشان دهد؛ غوغا برپا گردیده و خدمه های شیر محمد خان با شنیدن جیغ وفریاد های اوبکمک آقای خود شتافته واورا از موقعیت بیعزتی اش نجات میدهند: سرداربا خشم وغضب بنزد برادرش برگشته و دست خدمهٔ کش کننده او(خدمه بدبخت میجر)، فورا به فرمان وزیربخاطرجرات دست بالا کردن بالای رئیس افغان بریده میشود. اوبعدا فرمان میدهد سرتیپ لعل محمد خان قلعه بیگی خانه افسربرتانوی را با دوصد نفرمحاصره نموده وهرگزازنظارت اودست نکشند که فرمان فورا عملی میشود.

یارمحمد خان ازتمام توطئه های چیده شده توسط نماینده برتانیه بخاطر محروم سازی اوازقدرتش خبرداربوده ولذا متاسف نیست ازاینکه فرصتی بدست آورده تا برایش بفهماند که کمترین تحقیری ازاقدامات او نصیبش نشده است؛ اوبا زیاده جوئی وچیره دستی تدبیرنموده وبا تاکید ازاستقلال خویش با تقاضای انگلیس مقاومت نموده وخود را باندازه کافی خم میکند

تا برای سازشی پس ازاین گسستگی اجازه دهد. اودراتخاذ این شیوه، هیچ چیزدیگری بجزازثروتمند سازی خود درنظرنداشته و فیصله میکند از روزیکه آنها تامین خزانه را قطع کرده اند، چیزدیگری نخواهد. یارمحمد به مولف گفت، "آنها میخواستند مرا غارت کنند، نابود سازند وشاید هم بدتر، من باید احمق بزرگی باشم اگرازآنها پیش نباشم".

میجرپاتینگردانش خوبی ازخصایل مسلمانان آسیا، تنوع وانعطاف پذیری درمعامله با ایشان دارد؛ لذا او بزودی ازنظارت محافظینش رهائی یافته ومذاکرات خود را دردربارشاه کامران تجدید میکند، اما فقط با از سر گیری پرداخت کمک مالی که موقتا قطع شده وآزادی خود را بدست میآورد. با وجودیکه شهزاده، دربار و وزرا بطورمطلق توسط انگلیس حمایه مالی میشوند، هیچکس ازاین حقیقت قدردانی ننموده وحتی بآنها احترام نمیگذارند، چون اینها میدانستند که سخاوت ایشان تا اندازه زیادی بمنافع خودشان است تا منافع هراتیها. یارمحمد نیزهرگزساده لوح نبوده، ازمارچ 1839 درمکاتبه با دربارپارس قرارداشته وتلاش میکند پشتیبانی ایشان را بمقابل آنها کمائی کند. دراین زمان است که او به محمد شاه پیشنهاد میکند ارتش خود را با شهزاده کندهاریکجا نموده وبا تهاجم شاه شجاع مخالفت کند؛ اما مارش سریع برتانویها بطرف آنشهر وتاخیرشاه پارس درتهیه کمک مالی برای پیشبرد جنگ، باردیگر وزیر را وادار میسازد خود را به انگلیس بچسپاند که بیشترین منفعت را دربین هردو دارد. او با اتخاذ پلان مطابق روز، اولین کسی است که تبریکات خویش را به شاه شجاع بخاطرموفقیتش میفرستد. میجرپاتینگرنمیداند دروسط تمام این نوسانات درسیاست وزیر، کدام طرف را بگیرد ولی با یک احساس مسرت غیرقابل اظهارمیشنود کمپنی هند شرقی میخواهد اورا با فرستادن جانشین از زنجیرها آزاد سازد.

میجردارسی تاد مربوط توپچی، معاون ومنشی نظامی سُردبلیو ایم ناتن، افسرمسئولی بود که توسط گورنرجنرال ازلودیانه به شکارپورهمرای شاه شجاع رفته و بعدا با ارتش به کندهارمیرود، جائیکه هیئت تبریکیه به شاه توسط یارمحمد میرسد. این افسرصاحب دانش نهانی زبان پارسی وامور آسیای میانه است که بهنگام خدمت شاه پارس فراگرفته وبحیث نماینده به دربارهرات در15 می 1839 انتخاب میشود. مواد آتی دساتیری است که اودریافت میکند:

1. دریافت تمایلات واحساسات شاه کامران ودربارش بمقابل حکومت انگلیس واگردریابد که با وجود مفاد حاصله ازانگلیس، بازهم حکومت پارسیان را مطلوب بدانند، دریافت علت نارضائیتی ورفع آن با انجام هرچه درقدرت دارد.
2. مذاکره معاهده اتحاد با شاه کامران.
3. ارایهٔ نامه تحریری تاوان برای یارمحمد بخاطربرخوردات گذشته و تامین اعتماد اوبرای آینده، اما بدون اطمینان سپردن حکومت کشورباوو خانواده او.
4. توجه به روابط مالی کمپنی هند شرقی با دربارهرات.
5. بردن افسران توپخانه وانجنیربخاطراعاده وترمیم استحکامات شهر.
6. تعین مرزی که (اگرممکن باشد) پارس را ازهرات جدا سازد.
7. تفهیم اهداف سیاست برتانیه برای روسای بخارا وخیوه؛ پس ازانتقال این دساتیر، میجرپاتینگررا بحیث نماینده انگلیس درهرات گذاشته و به کابل برگردد.

چنین بود دساتیرانتقال شده به نماینده برتانیه؛ اما بنظرمیرسد دراینجا چیز های مخفی نیزبوده است: بهرصورت، فقره آخری ماده سوم، جائی برای حدس وگمان میگذارد – هرچه باشد، میجرتاد درجولای 1839 به هرات میرسد. اومساعی بخرچ میدهد تا وظیفه سپرده را اجرا نموده وتفاهم قلبی بین شاه کامران، وزیر وخودش ایجاد کند؛ مساعی او دراول موفقانه است، چون دراگست 1839 یک معاهده اتحاد ودوستی با شهزاده سدوزی انعقاد میکند. استقلال قلمروی هرات توسط انگلیسها تضمین شده و بزرگترین منابع پولی دراختیارروسای آن قرارداده میشود، بشرطیکه تجارت بردگان پایان یافته وتمام مکاتبات با دربارهای دیگرمتوقف شود، مگراینکه به اجازه نماینده برتانیه صورت گیرد. مجموعه پولی ماهانه مساوی به عواید قلمرو قبل ازمحاصره برای حفظ ومراقبت حکومت اهدا میشود، چون زمینها برای 18 ماه بدون زراعت بوده وتمام کارها ازآغاز خصومتها قطع شده اند.

کمپنی هند شرقی پیشرفت زیادی درعرصه زراعت، تجارت ودکانداری میکند تا آنها بتوانند پیشه خویش را آغازنموده وتمام مالیات تا پس از خرمن 1840 معاف میشود؛ پول هنگفتی درترمیم استحکامات بمصرف

میرسد. حکومت انگلیسی-هندی بمشکل میتواند چیزبیشتری انجام دهد حتی اگرهرات دراختیاربرتانیه میبود ودراینجا تردید کمی وجود دارد که آنها امیدواربودند، هرات بزودی یگانه ونمونه شود طوریکه آنها با چنان سخاوتمندی برخورد میکردند. بآنهم تدابیرآنها خوبترین نتایج را برای افغانها ببارمیآورد؛ شهربسرعت مزدحم شده، زمینها با غله جات پوشانیده شده، تجارت فعالیت خود را شروع نموده، کاروانها بسرعت رفت وآمد نموده وامنیت واعتماد کاملا ایجاد میگردد. اما قربانیها ومخارج کمپنی هرگزبا مفادی که توقع آن میرفت، جبران نمیشود. یارمحمد کوچکترین امتیازی نداده وآقای مطلق قلمروباقی میماند؛ اوانگلیس را تحمل میکند اما فقط بخاطریکه طلا بدست آورد. این درست است که آنها بطورثابت تلاش کردند تا شاه کامران را وادارسازند که وزیرمستبد خود را تعویض کند؛ اما آن شاه نمیتواند چاره دیگری برای عزل او دریابد مگراینکه اورا بکشد – تدبیریکه میجرتاد تصویب نکرده و شاه نمیتواند آنرا اجرا کند مگراینکه انگلیس همرایش همکاری کند، لذا وقتی نظرات هردوجانب بسیارمتضاد باشد بسیارمشکل است به تفاهم رسید. سردارشیرمحمد خان، برادروزیر و ایشک آغاسی فیض محمد الکوزی هردوطرفداران گرم اتحاد پارسیان، همواره موجب گزارشات خصمانه بمقابل انگلیسها بوده وتمام امیدهای رسیدن به یک احساس قلبی کاملا عقیم میماند. هرات در حقیقت پرازتوطئه بوده واگرخون ریخته نمیشود، فقط بخاطروفاداری میجرتاد است که بطورثابت توسط طرفدارانش تحت فشارقراردارد تا برای کشتن وزیرراضی شود واو همیشه این مفکوره را با خشونت رد میکند؛ اگرآن افسرمیخواست مسئله را باین شیوه خاتمه دهد، هیچ چیزی نمیتوانست آسان ترازآن باشد، چون در یکی ازنانهای شب که اوبه یار محمد خان میدهد، وزیرکه مسلمان خوبی نمیباشد آنقدرمست میکند که درزیرمیزبیهوش میافتد. فرصت خوبی است: تعداد زیاد مهمانان ودربین ایشان شهزاده محمد یوسف (نواسه حاجی فیروزالدین)، سرداردین محمد خان و قاضی هرات دشمنان اعلام شده او میباشند؛ حسن محمد مهمان دیگرپیشنهاد میکند سروزیر بیهوش باید قطع شود ومیجربزرگترین مشکل را برای ممانعت ایشان ازقبولی این پیشنهاد داشته، مجبورمیشود تمام شب درکناراوایستاده وزندگی اورا نجات دهد. این بیهوده میباشد که او به این روسا تذکرمیدهد چنین اعمال توسط اروپائیان مردود بوده و درتضاد با مذهب وحقوق افراد است؛ آنها باین برخورد اومنحیث ترسو نگریسته و فقط باین دلیل چندین سرداراز طرفداری انگلیس دست می

کشند، مرگ وزیردراثربیهوشی اختلاط آمیزیا سکته آوربهیچصورت نمیتواند میجرتاد را باحتمال قوی پریشان سازد. شاه قبل ازآمدن نماینده انگلیس درمورد یارمحمد بدنیت بوده و درپنهان نمودن نظرات خود زحمت نمیکشد؛ اما اودیگردرباره پارسیان پس ازعقب نشینی فکرننموده ووقتی میبیند فرنگیها تقاعد اورا با چنان وقت شناسی پرداخته واورا با وفرت شراب والکول تامین نموده که افسون زندگی اورا میسازد، طرفدار داغ آنها شده وهرچه میخواهند دراختیارایشان قرار میدهد. اما انگلیسها تصویب وزیررا ضرورت دارند واین وزیرهرگز چیزی را تصویب نمیکند. حکومت هند این را برای میجرتاد یک جرم میپندارد که اوشاه پیررا تسلیم نساخته وازقدرت اقناع واستدلال بالای وزیراستفاده ننموده است؛ اما هیچ ثبوتی وجود ندارد که نماینده برتانیه چانس موفقیت با او داشته باشد، چون یارمحمد هم اکنون به تصمیم احترام به قدرت انگلیس رسیده وتعویض وزیربجای شاه، پشتیبانان شاه کامران را ازمیجرتاد دورمیسازد. بعلاوه این مربوط شاه است که توسط حکومتش اعتبارکسب نموده است؛ لذا این وظیفه اواست مذاکرات اورا درمسیرمنظم اجرا کرده واگرشاه کامران قدرت جوانی خود را میداشت، ازهمان آغازتفاوت خویش را با وزیرش تصفیه میکرد. وزیر هرصبح یک محفل داشته ودر آن گزارش درباره اوضاع امور‌را بصورت عام به شاه ارائه میکند؛ خدمه هایش همیشه دردروازه ارگ باقی میماند که اقامتگاه شاه بوده و برای شاه بسیارآسان است که یارمحمد را اسیر ساخته وخفه کند قبل از اینکه کمترین کمکی باو برسد: اما بعوض اتخاذ این گام، اورا با خشن ترین وپوچ ترین شیوه تهدید میکند تا اینکه درپایان 1839 به ازدست دادن آزادی وبعدا زندگی اش میانجامد. جریان ازاین قراراست:

شاه کامران خبرمیشود وزیرمقدار100 هزارروپیه گرفته وتقاضا میکند باید باوداده شود؛ اما وزیرجواب میدهد این پول نه برای نگهداری، بلکه برای مصارف اداره اش میباشد. مطابق به رسوم شرقی ها، یارمحمد در اینزمان بالای زانوها بمقابل شاه نشسته وفوق العاده مست وبیخود میباشد، شاه ازریش وزیرخود گرفته، با یکدست او را بطرف خود کشانیده و با دست دیگرخنجرخود را کشیده وآماده زدن میشود. بآنهم تلاش میکند پولی که پیش وزیراست، اعاده گردد؛ اما تهدید و وعده بالای نخست وزیراثر نداشته وخونسردی خود را نگهمیدارد. اومیگوید، "بزن، سرنوشت من دردستهای شماست. من پول را بخاطرخوبی دولت مصرف کرده ام وهیچ

پولی ندارم که بشما برگردانم". کامران با آن ثبات فوق العاده و رفتاریکه درجریان ده سال با چنان نفوذ عظیمی بالای اونگهداشته بود، لرزیده، خنجررا درکمرش گذاشته وبه یارمحمد اجازه میدهد برود. وزیرپس ازاین نظارت شدیدی بالای شاه نگهداشته وهرگزبه تنهائی داخل نمیرود تا بالای سیاست دولت بحث گردد.

این حادثه فاصلۀ بیشتری بین میجرتاد و یارمحمد ایجاد نموده وبزودی با حادثه دیگری دنبال میشود که انگلیسها بحیث محرکین آن متهم میشوند.

سرداردین محمد پس ازمرگ عطارخان پدرش در1830 بزودی پشیمان میشود که اومقام قدرتمند وزیررا به پسرکاکایش تسلیم نموده است؛ جاه طلبیهای اوبا ازدیاد عمرافزایش یافته وخود را دربین دشمنان یارمحمد قرارمیدهد. با درنظرداشت این خصومت، دواقارب ازملاقات ونگهداری روابط دوستانه دریغ ننموده ووزیرمکارازهیچ چیزی صرفنظرنمیکند تا دین محمد را طرفدارخود سازد، چون هیچکس نمیتواند نظرات جاه طلبانه اش را بهترازاوتشویق کند. این سرداریک نمونه کامل جنگجویان آسیائی است – یکی ازروسای دلیروآتشین که شمشیراوازنیامش میپرد وقتی دست آقایش به قبضه آن برسد؛ بیباکی اودربین افغانها جوره نداشته وهیچکس بهترازاونمیدانست چطورشجاعت واشتیاق را درسینه دیگران برانگیخته والقا کند. یارمحمد خان شاید درتامین کمک اوموفق میشد اگر انگلیسها اورا به طرفداران خویش ملحق نمیساختند، دین محمد به نفوذ اقناعی وطلای آنها تسلیم شده وبزودی داخل برنامه های ایشان میشود. این سرداردرآغاز 1840 قاصدی به وزیرمیفرستد بغرض دعوت مهمانی درخانه اش که قبول شده وتدابیری اتخاذ میشود تا پسرکاکایش را بهنگام رسیدن دستگیر کند؛ وزیر با عبورازآستانۀ دروازه هشدارشده، فورا برگشت نموده، بخانه خود آمده ویک دسته 500 سواره میفرستد تا خانه دین محمد را محاصره نموده و او را اسیرسازند. چنین صحنه های هر روزبوقوع پیوسته وتا اندازه زیادی برمشکلات نماینده برتانیه میافزاید که با آن مبارزه نماید.

قسمت زیادیکه من درباره میجرتاد بیان داشتم ازیک مقاله درتایمزبمبئی مورخ 14 نومبر1847 گرفته شده است. با یکجا ساختن این روایات با یادداشت های خودم، امیدوارم شرح ساده وصریح دردفاع این افسرشجاع

ارائه نمایم که توسط حکومت ناسپاس کلکته چنان ناشایسته معامله شده است.

کمیته مخفی شورای کلکته معاهده عقد شده بین نماینده خود درهرات را با شاه کامران تصویب میکند؛ آنها به میجرتاد نوشته وازتوانائی اودراین مذاکرات تمجید میکنند؛ آنها همچنان تمام مصارف را پذیرفته وبرای استحکامات شهر، حفظ ومراقبت سربازان هراتی ومقاصد دیگروعده داده ومیافزایند، "ما اهمیت زیادی به امنیت هرات قایلیم، اما قربانیهای که ما برای شاه کامران میکنیم برای تواین حق را میدهد تا نفوذ قوی بالای شوراها وبرخوردهای او داشته وامیدواریم او خود را برای تمام آنچه حکومت برتانیه انجام میدهد، سپاسگذارنشان دهد". شورا درتوقع "نفوذ قوی" خود را بطورعجیبی فریب میدهد که میجرتاد بمشکل میتواند تحمل نموده وبسیاردورازتوقع است. معاهده تصویب شده توسط شورا دراگست 1839 عقد شده ودراکتوبربه دنبال قربانیهای که آنها درنامه ایشان به نماینده اشاره کرده بودند، بالغ به شش لک روپیه (60 هزارلیره) میشود.

اما یارمحمد درمقابل سخاوت حکومت انگلیس بیتفاوت بوده وهرلحظه ایکه آنها خواهان پشتیبانی جدی میشوند اوپیشنهاد تازۀ بدرباریارسیان ارائه میکند؛ نامه هائیکه اوبه آصف الدولت گورنرجنرال خراسان نوشته، درهرجمله آن مُهرنفرت کینه توزانه نسبت به انگلیس دیده شده واو پیشنهاد میکند که خود و کشورخود را تحت حمایه محمد شاه قرارمیدهد. وقتی میجرتاد، نماینده انگلیس درکابل را ازاین خیانت تازه باخبرمیسازد، اواظهارمیدارد نگهداری روابط دوستانه با دربارشاه کامران بیشترازاین ممکن نبوده و برای امنیت سلطه شاه شجاع واجب است قلمروی هرات را ضمیمه سازد. او همچنان موقعیت پرمخاطره وغیرمفید خود و وظیفه خود درآن شهررا درمقایسه با هزینه هنگفتی که دربردارد نشان داده واصرار میورزد براینکه کمپنی هیچ چانسی درنتایج مخارج خود نداشته و ایجاد نفوذ دایمی ومحکم بدون موجودیت ارتش انگلیسی-هندی برای ترساندن وزیرامکان ندارد. اوبا این گفتارنتیجه میگیرد اگردرمخالفت با مشوره های او درنگهداری استقلال هرات اصرارکنند، کمپنی برای خود مشکلاتی خلق میکند که بسیارترسناک است.

سُردبلیوایم ناتن نظرات میجرتاد را با شورای مدیران پشتیبانی کرده و میافزاید که اوضمیمه سازی هرات را برای تحکیم کامل سلطه برتانیه درافغانستان ضروری میداند. اما درچنان موضوع جدی، مدیران فکر میکنند به بازتاب وارزیابی نیازداشته وپس ازضیاع چند ماه بخاطر مشوره، تصمیم میگیرند برخورد یارمحمد را به لارد اکلند پیش نموده وجنابعالی فیصله نماید چه اقدامی دراوضاع کنونی مناسب است.

درحالیکه میجرتاد منتظرجواب است، مشکلات هرات هرروز بزرگتر میشود. وزیربا دانستن اینکه خیانتش افشا شده، با تقاضا های تازه ولحن آمرانه اقامت میجرتاد را ناممکن میسازد؛ فقط پول بزرگ میتواند اورا قانع ساخته ومیجرتاد برایش پول میپردازد تا موقف خود را نگهدارد.

درجنوری 1840 پرداخت به شاه کامران، وزیرحریص ومردم گرسنه هرات بالغ به 100 هزارلیره میشود، یارمحمد درجریان این ماه نامه دیگری به شاه پارس فرستاده، خود را خدمه وفاداراو خوانده واعلام میدارد اوبه نماینده برتانیه فقط بربنیاد ادب ومهربانی اجازه داده است. درعین زمان اونامه به وزیرروسی درتهران نوشته وازاومیخواهد یک اجنت روس را به هرات بفرستد؛ نفرت اوبمقابل انگلیسها چنان بزرگ است که تسلیمی شهررا به گارنیزیون پارسیان درغوریان پیشنهاد میکند. میجرتاد با دریافت این حقیقت خشمگین گردیده، فورا بنزد وزیرمیرود تا اورا سرزنش دوستانه نماید، اما اونمیتواند اوراوادارسازد تا اینکه تفنگچه اش را برسینه اومیگذارد؛ این کوشش بدون شک بی احتیاطی بوده است، اما نماینده برتانیه همه چیز را به قمارمیگذارد. یارمحمد با این شجاعت و قاطعیت اوترسیده وجرات مقاومت را ازدست میدهد، اگرلارد اکلند گزارشات میجرتاد را قدرمیکرد شاید اوبا تواضع بیشتربرخورد مینمود؛ اما ضعیفی باورنکردنی جنابعالی درمعامله با این وحشیان، اورا تشویق میکند تا تمام تکبر و گستاخی قدیمی خود را ازسرگیرد. گورنرجنرال درجواب به نماینده برتانیه میگوید اوخیانت یارمحمد را بمفکوره مبهم خطرتخصیص داده و باوتوصیه میکند با تمام وسایل ممکن تلاش نماید وزیررا باحساس قلبی و دوستانه با حکومت هند وادارساخته و او را بعوض اقدامات دورویانه ومشکوک بمقابل کمپنی ازمفاد اتحاد با برتانیه بفهماند. لارد اکلند میافزاید با درنظرداشت خدمات سابقه وزیرومقاومت چندین ماهه درمقابل پارسیان، اوباید درمقابل هرگناهی که مقصرآن باشد

پوزش بخواهد. این نامه درفبروری 1840 بهرات رسیده وآخرین اقدامات خیانت بار یارمحمد درجنوری 1840 بوقوع پیوسته، آنرا به فراموشی سپرده ومیجرتاد مجبورمیشود وظیفه دردناک تحمیلی بالای خود را اجرا کند. اوبه وزیرمثبت ترین ورسمی ترین اطمینان میدهد که تمام تخلفات گذشته ازمعاهده فراموش شده و یارمحمد ازمهربانی لارد اکلند ظاهرا محظوظ بنظرمیرسد؛ اما بطورمخفیانه درمغزخود متیقین میشود برخورد آینده اوبمقابل انگلیس هرچه باشد، اوبخشندگی برای کردارهای شریرانه خود را حاصل نموده ولذا با پلان قدیمی بهره برداری ازحماقت ایشان برای پرکاری جیبهای خود با پول ایشان ادامه میدهد.

پس ازگسستن با دربارپارس، سُرجان ایم نایل به انگلند برگشته، سکرتر خود لیتنانت کلونل شیل را بحیث شارژدافیر در ارزیروم میگذارد که از آنجا مکاتبات فعال با وزیرپارسیان را نگهداشته، تفاهم خوب بین انگلیس وپارس را تابع تخلیه غوریان توسط پارسیان واعاده آن به شهزاده هرات میداند. باین ارتباط تقاضاهای عاجلی توسط کلونل شیل به تهران فرستاده میشود، درعین زمان پیشنهاد یارمحمد درمورد تسلیمی محل به شاه پارس میرسد ویکجا با آن درخواست اینکه هرات را اشغال کند. این تصادفات باعث مجادله زیاد بین میجرتاد و وزیرمیشود؛ اما وقتی وزیر پوزش کامل از تخلفات اورا ازلارد اکلند میگیرد، با سپاس بیکران باین سخاوت اعتراف نموده وسوگند میخورد با اعمال فداکارانه آنرا ثابت سازد؛ لذا او ازمیجر تاد تقاضا میکند یکمقدارپول پیشکی بپردازد، با وعده اینکه او تهاجم بمقابل قلعه غوریان را براه میاندازد. میجربا قرارداشتن در موقعیت مضطرب خویش به اخلاص اواعتماد نموده ودولک روپیه پیشکی باو میدهد تا قوتهایش را تجهیزکند، وقتی پول نقد به خزانه وزیر میرسد، آمادگیها که فقط هزینه ناچیزی ضرورت دارد به کندی پیش رفته واو درمدت کوتاهی به بهانه های احمقانۀ اعلان میکند ازاین اقدام منصرف شده است. بعدها بصورت واضح ثابت میشود که یارمحمد به حاکم پارسی غوریان نوشته وخبرداده که با اخبارجنگی هشدارنشود، چون باوجودیکه انگلیس اورا مجبورساخته و وعده داده که محل را محاصره کند، ازمغز خویش ترس واضطراب را دورکند، چون اوعلاقه ندارد که حرف خود را نگهدارد. میجرتاد با نومیدی ازچنین بیعهدی مطلق بحکومتش مینویسد که تهاجم تحت شرایط کاملا پیمان شکنانه

منصرف شده است. این واقعه درجولای 1840 رخ داده ودراینزمان پول مصرف شده بخاطرتحکیم این اتحاد بی ثمربه 190 هزارلیره بالغ میشود.

نماینده برتانیه با دیدن ناسودمندی کامل این مصارف هنگفت، تصمیم میگیرد پرداخت ماهانه دربارهرات را به 2500 لیره کاهش دهد؛ یار محمد درسپتمبرآینده با خشم ازاین کاهش توطئه های خویش با شاه پارس را ازسرمیگیرد. به درخواست اومیرزا مسعود، وزیرخارجه محمد شاه که دراین زمان درمشهد است به غوریان آمده وبا یک اجنت وزیرملاقات میکند؛ اما یارمحمد میتواند حتی این عمل خاینانه را بنفع خود بچرخاند، به ارتباط او به میجرتاد وانمود میسازد که این موضوع بدون اطلاع او وتوسط برادرش سردارشیرمحمد صورت گرفته است: او پیشکی تازهٔ بخاطراین اظهارصریح بدست میآورد، اما باید افزود او این مبلغ را از دست میجردرمیآورد بعوض اینکه اوبرایش داده باشد. هرگزموقعیت یک اجنت برتانوی درشرق مثل این افسردرهرات تلخ نبوده است. با مواجه بودن بمقابل نیرنگ وحرص مردیکه ازطریق نظرات جاه طلبانه حکومت انگلیسی-هندی بالای کشورش میبیند، نماینده کاملا درخدمت و رحمت او قرارداشته و وزیرآگاهانه هرساعت روزرا برای او درهرات تلخ وغیر قابل تحمل میسازد. همانقدرکه امتیازات آن حکومت بزرگ وسخاوتمندانه است، بهمان اندازه یارمحمد نفرت وخصومت خویش را به حمایه کنندگان بی احتیاط خود کمترپنهان میکند؛ نفرت وخصومت افزایش مییابد، در حالیکه هرشکست یا برگشت سربازان برتانوی درافغانستان توسط وزیر مبالغه گردیده وبحیث پیروزی مسمانان برضد کافران ارائه میشود: اوتا آن اندازه پیش میرود که درمحضرعام میگوید اوبا استفاده ازفرصت اولین فاجعه بزرگ ارتش برتانوی به دشمنان ایشان خواهد پیوست. دراین دوران افق آسمان سیاسی افغانستان ابرآلود است؛ دوست محمد درشمال شمشیر خود را ازغلاف بیرون نموده وکابل را تهدید میکند: درجنوب دسته میجرکلیبورن تارومارشده و کلات غلزی ازمهاجمین گرفته شده است. این درست است که منازعه بین وزیروپسرکاکایش باعث اضطراب وزیرشده ومانع سهم گرفتن اوبمقابل انگلیسها میشود؛ اما اوبا پیوستن به معنویات ناراض کابل وکندهاربخود صدمه میزند که با کمک آنها میتواند بآسانی آرامش آن ولایات را برهم زده ومانع ایجاد سلطه شاه شجاع شود. این فقط با اقناع تقاضا های درنده خوئی وگزافی امکان دارد که یارمحمد

روزانه وتقریبا ساعتوار با هربهانه ممکن به پیش میبرد ومیجرتاد دراین لحظه بحرانی میتواند پای خود را درهرات نگهدارد.

لذا با ادامه کشیدن خزانه کمپنی، یارمحمد واقعا برنامهٔ برای حمله به کندهاردرشورا پیش میکند، نقشه ایکه اومطمینانه میتواند اجرا کند اگر دوست محمد درمیان نمیبود. درتمام این دوران هفتهٔ نبود که اودر باره اتحاد با پارس وتمایل برای اسارت افسران انگلیس صحبت نکند؛ درماه اگست دستگیری آنها چنان بصورت عام توقع میرود که هیچکس به خانه اش نمیرود، حتی افرادیکه تحت مکلفیت ایشان نمیباشد. شاه کامران در اینمورد درمحضرعام صحبت میکند، اما میافزاید، سفارت چیزی برای ترس نداشته، اودوست ایشان بوده وکسی زنده نخواهد ماند اگربطرفداری ایشان مداخله کند. این شرایط اسفناک بجائی میرسد که ظهور یک بحران اجتناب پذیراست. پول مصرف شده بالای روسا واستحکامات هرات به 300 هزارلیره میرسد ولی بهیچوجه مانع یارمحمد ازادامه مقاربت با دربارپارسیان نمیگردد؛ اودرجنوری 1841 یک اجنت مخفی بنزد آصف الدولت میفرستد با درخواست کمک پولی و 6 عدد توپ ازشاه پارس بخاطرمارش بمقابل گرشک، یک قلعه کوچک نزدیک کندهار(مانند غوریان درهرات). وقتی میجرتاد ازهدف این سفرمتیقین میشود، اووزیر را به خطری مواجه میسازد که مخالف ماده 8 معاهده بوده ونقض آن معاهده رسمی خارج ازرنج طولانی وحوصله حکومت اومیباشد؛ او همچنان اعلام میکند نمیتواند خود را محدود به ادامه جیرهٔ نماید که تا آنزمان پرداخت شده – باوجودیکه تمام خزانه کمپنی نمیتواند ضروریات اورا کفایت کند – ووزیرباید هزینه حکومت خود را تهیه نماید تا وقتی اوببیند که مطابق شرایط ومواد دوستی موجود بین دوملت عمل میگردد.

بتعقیب این اعلامیه، میجرتاد پرداخت 2500 لیره به دربارشاه کامران را دراول فبروری 1841 معطل میسازد. وزیرکه با معافیت عادت گرفته، این موقوفسازی را کاملا موقتی پنداشته وتوقع دارد اوباید بخاطرآخرین نقض پیمان معاف شود، لذا بتاریخ 8 همین ماه تقاضاهای ذیل را بآدرس میجرتاد تقدیم میکند:

1. نماینده برتانیه تمام برخوردهای گذشته اورا معاف نموده واورا برای آینده تحت کدام هراسی نگذارد.

2. اوباید فورا 30 هزارلیره ازکمپنی هند شرقی بخاطرتادیه وام شخصی اش دریافت نماید.
3. تقاعد ماهانه اش افزایش یافته ویکساله پیشکی پرداخت شود.
4. نماینده برتانیه باید موافقه تحریری بدهد که هرات را درهیچ جنگ خارجی تا پس ازخرمن جولای بخطرنیاندازد.
5. استحکامات شهرباید بمصرف کمپنی هند شرقی توسعه وتکمیل شود، حکومت هرات باید با منابع پولی ضروری تامین شود تا بتواند محلاتی را اشغال کند که ازاطاعت برگشته اند.
6. کمپنی باید سربازان هراتی درمیدان جنگ را پرداخت وتامین کند.

پس ازتخلف آخری ازمعاهده موجود، این مواد آنقدرگزاف معلوم میشود که میجرتاد جواب میدهد ناممکن است حکومت اوبرای قربانیهای تازه راضی شود حتی بشکل اصلاحی آن (مگربخاطرمفاد مکاتباتی)، اما او پیشنهاد میکند بعضی تقاضاهای یارمحمد را میپذیرد اگراوامتیازات آتی را قبول نماید:

1. یارمحمد باید هرگزدوباره ازروحیه معاهده بین دوحکومت انحراف نکند.
2. سردارسید محمد خان پسربزرگش باید یکتعداد سربازان را به کابل برده ودرخدمت ارتش برتانیه قرارگیرد.
3. بمجردیکه این سرداربمقصد خویش میرسد، نماینده نیمه وام وزیررا تادیه نموده ومدد معاش ماهانه اورا افزایش میدهد.
4. ارگ هرات باید یک گارنیزیون برتانوی را پذیرفته و اقامتگاه شاهی روز- باغ 7 میل درجنوب شهر با زمین مربوط بآن باید به انگلیس داده شود تا برای سربازان خویش بارکها اعمارنماید.
5. وزیرباید هرگزدوباره توقع نکند پول مناسب برای حفظ ومراقبت روسای دربارشاه کامران را اخذ وتوزیع نماید ومجموعه تخصیصی برای این مقصد باید توسط اجنتهای کمپنی بخود ایشان تادیه شود.

این پیشنهادات میجرتاد توسط سُرویلیام ایم ناتن تصویب میشود، درحالیکه گورنرجنرال هند آنرا مایهٔ تاسف میداند. یارمحمد کاملا راضی بنظر می رسد بشرطی که مجموعه تقاضا شده پیشکی پرداخت شود؛ اما میجرتاد خصایل شخصی اورا دانسته ونتیجهٔ آن یک بحث بسیارتحریک کننده

میباشد. وزیربا دروغ بهانه میکند که میجرتاد بحساب او ازکمپنی هند شرقی پول زیاد گرفته وباو پول کم پرداخت کرده است واین تفاوت را به مردمانی داده تا تحریک شده وحکومت هرات را سرنگون سازند. درآخر نماینده بطورثابت با شاه کامران توطئه نموده تا وزیرسقوط داده شود – قرارمعلوم این صحیح است – وزیرقهربه میجرتاد اعلام میکند موجودیت واطاعت اوبیشترنمیتواند درهرات تحمل شود و او باید بدون کمترین معطلی هرات را ترک کند.

باینترتیب مداخله بیمناک وسنگین حکومت هند-برتانوی درهرات بپایان میرسد، ونتیجه آن طوریکه توقع میرفت چندین اقدام غارتگرانه ازجانب یارمحمد نشان داده میشود که فورا تمایل مارش بمقابل کندهاررا آشکار میسازد؛ بخاطراینکه هیچ شکی دراخلاص اونماند، برادرش سردارشیر محمد خان را بحیث سفیربه دربارپارس میفرستد با هدایا برای شاه و تقاضای کمک مالی برای تهاجمی که اوطرح کرده است. اما آشکاربود که وزیردراین تقاضا اخلاص بیشتری ندارد نسبت باینکه با انگلیس ها داشت؛ یگانه هدف اوبدست آوردن پول ممکن ازهردوجانب {انگلیس و پارس} بمقصد تقویه وتحکیم موقف خودش میباشد.

نماینده برتانیه به گزینۀ رانده میشود که یا قربانیهای تازه بدهد یا عزیمت کند، اومصمم به عزیمت شده ووزیربرایش وسایل ضروری سفررا تامین میکند، با اوسردارفتح خان یکی ازپسرکاکاهایش را بحیث بدرقه تا مرز میفرستد. میجرتاد با هدفی که فهم آن آسان است مقدارزیاد جواری در هرات جمع کرده است؛ اما انبارغله قبل ازاینکه اوشهررا ترک گوید توسط مردم غارت شده و گزارشی اشاعه مییابد که اوچهارجعبه خزانه را انتقال میدهد، هراتیان تصمیم میگیرند او را غارت کنند واگروزیرکوچه ها و بازارها را با سربازان مسدود نمیساخت، دقیقا اینکاررا میکردند. پسراو، سردارسید محمد خان نیزمیجرتاد وهمراهان او را تا فاصلۀ امنی همراهی میکند تا آنها را از اعمال خشونت نجات دهد.

فصل 28 – واکنش بمقابل انگلیسها

واکنش بمقابل انگلیسها درهرات، ناسپاسی کمپنی هند شرقی بمقابل میجرتاد، مرگ آن افسر، تهاجم روسها بمقابل خیوه، ترک اورنبورگ توسط جنرال پیروفسکی، فجایع وعقب نشینی ارتش روسیه، ظهورقیام درکرمان توسط آغا خان، قاضی هرات درخیوه، گفتگو با خان، رسوائی یعقوب مهتر، قبولی اتحاد با انگلیسها توسط الله قلی خان، دام برای قاضی، کپتان ابوت درخیوه، رسالت او، توطئه های یعقوب مهتر، عزیمت کپتان ابوت به روسیه، اسیرشدن او توسط یوزبیکها، ترک خیوه توسط آخند زاده وجستجوی او، ملاقات آخند زاده واسیر، یوس باشی و حسن بهادر، پیچیدگیهای تازه، رسیدن کپتان ابوت به روسیه، رسیدن لیتنانت شکسپیر به خیوه، تامین آزادی بردگان روسی وانتقال ایشان به استراخان، استقبال لیتنانت شکسپیردر سنت پطرزبورگ، عدم پاداش کپتان ابوت، خلق مشکلات درخیوه ازطرف روسها، تقاضای شاه بخاطربردگان پارسی، رسیدن کپتان کونولی به خیوه، ناکامی او، نیازمندیهای خان.

+ + +

پس ازعزیمت نماینده برتانیه واکنش دردناکی بمقابل تمام آنهای صورت میگیرد که مورد سخاوتمندی انگلیسها قرارداشتند، کسانیکه درخدمت آنها بودند یا تقاعد اخذ میکردند: آنها توقیف ومحبوس گردیده، همه چیزایشان ربوده شده وبه پریشانی بزرگی گرفتارمیشوند. درهرات چند تجاری وجود داشتند که با میجرتاد معامله داشته وبعضی ازآنها سرمایهٔ بزرگی کمائی نموده بودند؛ وزیربخاطرمنفعت خویش دارائی آنها را یا ضبط یا مالیه گزاف نموده، توهین وسرکوب برای چندین ماه ادامه مییابد.

دربین خانواده های که متقبل بزرگترین صدمه شدند، قاضی هرات حسن محمد وپسرش آخند زاده صالح محمد است؛ بمقدار20 هزار لیره آنها گرفته شده، زنان، دختران وبردگان ایشان مورد شکنجه قرارمیگیرند تا بگویند قاضی بزرگ ثروت خود را درکجا پنهان نموده است. این پیر محترم واقعا به مرگ محکوم میشود ولی زندگی اوبا پرداخت 1400 لیره نجات مییابد که توسط میجرتاد فرستاده میشود. طبیعت رذیلانه یارمحمد در اینمورد تمام مظالم فطری خود را ازسرمیگیرد؛ فقط دربین بحرخون است که اواموال ودارائی تعداد زیاد این مردمان شوربخت را میگیرد – این غنایم وتاراج که اوفرض میکند شرعا مربوط اومیشود، فقط باین علت است که آنها گویا ازسخاوت مفسدانه انگلیس کمائی کرده اند.

قابل ذکراست 9 ماه قبل ازعزیمت هیئت هرات، لارد اکلند به شورای مدیران پیشنهاد میکند اگرتدابیرتطبیقی توسط حکومت برتانیه درآن قلمرو مورد ظن یارمحمد قراردارد باید میجرتاد فراخوانده شود؛ جنابعالی می فرمایند با چنین فراخوانی، وزیراحساس خواهد کرد موقف اودررابطه به دفاع ازاستقلال کشورش غلط خواهد بود. اما با رسیدن اخبارحل اختلاف بین پارس وانگلیس به کلکته دربارهٔ واگذاری غوریان به شاه کامران، این پیشنهاد صرفنظرمیشود. دکتور ریاش، آتشه سفارت برتانیه درپارس که به ایرزیروم برگشته است، درجنوری 1841 به تهران فرستاده شده و به خراسان سفرمیکند تا بهنگام تسلیمی محل درآنجا باشد؛ این موضوع در معاهده منعقده بین برتانیه بزرگ وپارس قید شده و پارس با بازگردانی جزیره خارک به محمد شاه جبران میشود.

شورای مدیران امیدواربودند این تنظیمات ومعاهده جدید با پارس باعث شود شاه پارس از یارمحمد خان دست برداشته وبه توطئه های یارمحمد نقطهٔ پایان گذارد. اما این پیشبینی نادرست واشتباه است؛ عزیمت میجرتاد ازهرات پس ازیکسال وفقط درلحظه ایکه لارد اکلند دربهترسازی موقف خود موفق میشود، تصادفی است که باعث دلسردی تلخ کمپنی هند شرقی وحتی خشم گردیده وسکرترحکومت فرمان مییابد تا به سُرویلیام ایم ناتن، سفیرمقیم برتانیه درکابل که میجرتاد وابسته اواست، بنویسد که نماینده آخردرهرات یک شخص نالایق دراجرای مناسبات سیاسی بوده وباید با بی احترامی به قطعه خود بپیوندد.

چنین است پاداشی که این افسردربدل چنان کاروزحمت، چنان فداکاری به کشوروچنان خطرات وبرخورد شجاعانه نصیب میشود. چنین بود شورای مدیران، مردانیکه ازیک آدم پرذکاوت وظرفیت یک نتیجهٔ ناممکن وحتی بیشترازناممکن میخواستند؛ بخاطریکه اوموفق نمیشود – بخاطریکه او یارمحمد را ازبین نمیبرد، اینها بالایش برچسب بیعزتی میزنند که در حقیقت خود شان مستحق حماقت ورسوائی میباشند، نه تنها درامورهرات بلکه درتمام ولایات دیگرافغانستان که سیاست دردست ایشان بود. آیا میجرتاد همانقدرمقصربود؟ آیا اواوضاع را درست بررسی نکرده بود وقتی مشوره داد آنها باید همه چیزرا ازیارمحمد گرفته وهرات را با ارتش برتانیه اشغال کند؟ آیا این مدیران نالایق نبودند که حرص ایشان کمترازیارمحمد نبوده ونمیدانستند چطورمشوره نماینده خود را ارزش

دهند وبه وزیراجازه دادند باورنماید اومیتواند هرچه بخواهد با معافیت کامل انجام دهد؟ شرم آوروافتضاح آمیزاست که نویسندگانی درمطبوعات برتانیه یافت میشوند باندازه کافی احمق که ملامتی را تائید نموده و نام یک مرد ذکی و باعزت را لکه دارمیکنند – ملامتی ایکه هرگز نمیتواند ناسپاسی سیاه شورای مدیران را پنهان کند.

میجردارسی تاد بد قسمت با قوت آگاهی براینکه برخورد اودرهرات دقیقا غیرقابل سرزنش است به قطعه توپچی خود درهند میپیوندد؛ اما بطور ثابت با افکاریکه آنها چنان غیرعادلانه اورا بدنام ساختند، درمضیقه قرار گرفته، زندگی پرمشقت اوبا تلخی لبریزگردیده وبا مسرت فرمان میگیرد درجنگ 1845 بین انگلیس وسیکها سهم گیرد. اوبمیدان جنگ فیروزشاه میرود با درک اینکه درآنجا زندگی خود را بسپارد، اوبا شجاعترین شیوه برخورد میکند وقتی گلولۀ یکی ازتوپهای دشمن بحضورغمناک او پایان میدهد. قبل ازاینکه میجرتاد بحیث یک سربازبمیرد، مدتها قبل مورد احترام هموطنانش قرارداشته، ایمان آنها نسبت باو برای لحظۀ لرزیده و حالا خاطره اورا احترام نموده ودلچسپی عمیقی درحوادث پیشۀ ممتازاو دارند – دلچسپی ایکه جاودانه خواهد بود.

بخاطرداریم وقتی میجرتاد به هرات میرود، دساتیراو همچنان شناسائی اهداف سیاست برتانیه درآسیای میانه به خانهای بخارا وخیوه میباشد. انگلیسها فورا ازیک حالت صلحجویانه کامل بیک ترس مبالغه آمیزعبور نموده ودیگرقناعت نمیکنند که اشغال افغانستان باندازه کافی سلطه هندی ایشان را برآورده سازد. حالا میخواستند با استقرارکامل نفوذ خویش در خانات یوزبیک، ترکستان را بحیث حایل بمقابل روسها تبدیل نمایند. حتی لحظه ها گرانبها بنظرمیرسند، چون درزمانیکه شاه ازهرات برمیگردد، کونت سیمونیچ جسورانه اعلام میکندیک قطعه نظامی روسی اورنبورگ را ترک گفته وبطرف خیوه مارش میکند تا خان آن کشوررا سرکوب کند و کابینه سنت پطرزبورگ انگیزه بسیارمستدلی برای این تهاجم جدید می دهد. تعداد زیاد تبعۀ روسی توسط یوزبیکها انتقال شده و بحیث برده در مارکیتهای خیوه به فروش رسانیده شده وتمام مذاکرات برای رهائی آنها غیرموفقانه میباشد، چون الله قلی خان برای رهائی انها لجوجانه راضی نمیشود. حکومت روسیه دراول با انتقامگیری در پی درمان بوده و از سال 1833 بدینسو یک کاروان مردمان خیوه متشکل از200 نفرو800

شتربارر ا با مقدارزیاد مال التجارهٔ با ارزش دراستراخان توقیف میکند؛ اما این عمل بعوض اینکه خان را معقول سازد باعث تخریش اومیشود، لذا امپراطورتصمیم میگیرد تقاضای عادلانه خود را با قوه تامین کند.

درآغاززمستان 1840 جنرال پیروفسکی اورنبورگ را درراس 6 هزار پیاده و 10 هزارشتر برای سرکوب مقاومت لجوجانه حاکم مستقل یوزبیک ترک میکند. این موسم بخاطری انتخاب شده تا سربازان متقبل زحمات کمبود آب درجلگه های خشک مسیرمارش نشوند؛ اما بعلت یکی ازچانسهای عجیب که بعضا بوقوع میپیوندد، این زمستان دارای شدت فوق العاده وغیرقابل تصورمیباشد. شدت سرما 40 درجهٔ زیرصفراست: برف زمین را با عمق زیاد پوشانیده وباد با سرعت فوق العاده خشن در بالای جلگه لخت میوزد. چند هزارسربازسرما زده، پاها ودستهای خود را ازدست داده وتعداد زیاد مردان وحیوانات قبل از رسیدن به آق بولک (ایستگاهی درمرزهای نهائی روسیه وخیوه) نابود میشوند، وقتی جنرال پیروفسکی عاقلانه عقب نشینی میکند، فجایع بیشترجلوگیری میشود.

وقتی ناراحتی ارتش روسیه آشکارمیشود، هیچ چیزی نمیتواند اهداف انگلیسها را بهترازآن برآورده ساخته وقناعت آنها متناسبا بزرگ میشود؛ اما با درنظرداشت اینکه تهاجم دیگری ممکن است با موانع کمترمواجه گردیده وبرنامه های را تحقق بخشد که این بارنشد، لذا انگلیسها شتاب داشتند(اگرممکن باشد) مانع پیشروی تازهٔ روسها ازطریق وادارسازی قلی خان واقناع او برای برآورده سازی تقاضای روسها شوند؛ بخاطر ممانعت شاه پارس ازطرفداری تزاردرجنوب خیوه، حکومت برتانیه مشکلات زیادی درقلمروش ایجاد میکند.

بارتباط امورات کندهار، ازیک سید اسماعلیه سخن بعمل میآید که بسیار شجاع ومورد تکریم بلوچها بوده وبنام آغا خان یاد میشود. این رئیس پس ازبدرقهٔ محمولهٔ جنرال نات به شکارپوردر1839، درراس یکتعداد سوار به کرمان مارش نموده وخود را درآنجا مستقرمیسازد، چون طرفداران زیادی دراین ولایت دارد. موفقیت اوچنان سریع وقاطع است که شاه پارس مجبورمیشود تعداد زیاد سربازان بمقابل اوفرستاده ویکسال دربر میگیرد تا او را سرکوب ساخته وازکشورش براند.

وقتی آغا خان مصروف این شورش درجنوب پارس است، میجرتاد به هرات رسیده ودرانطباق به دساتیرقبلی، محمد حسن را بحیث سفیربنزد خان خیوه میفرستد. میجرنمیتوانست نماینده بهتری نسبت به قاضی پیدا کند، چون بعلاوه نفوذیکه ازطریق قاضیگری دربین مسلمانها دارد، او همچنان منشای چغتائی ترکستانی دارد(اولاده چغتای، پسرچنگیز خان)، قبیله ایکه درکشورخودش مورد احترام زیاد است. قاضی نامه های از میجرتاد، شاه کامران ووزیریارمحمد به خان یوزبیکها برده وشاه افغان ازاومیخواهد پیمان اتحاد با انگلیس عقد کند؛ اما این رسالت تا اندازه زیادی خطرناک، حساس ونیازمند شجاعت است، چون دراین زمان معلوم بود که یعقوب مهتر، وزیرالله قلی خان هرکسی را که ازسیاست برتانیه پشتیبانی کند بقتل میرساند. قاضی شجاع وذکی مصئون به خیوه میرسد، اما با استقبال فوق العاده خشن یعقوب مهترمواجه میشود؛ بآنهم اوخود را نباخته، خونسردی واحتیاط خود را حفظ میکند. پس ازملاقات با خان، محمد حسن نامه شاه را باوسپرده وچنین وانمود میسازد که فقط حامل نامه شاه کامران بوده است. پس ازتعارفات معمولی، شهزاده یوزبیک فضا را جدیترساخته وخواستارهدف مسافرتش میشود؛ مکالمه ذیل صورت میگیرد ومن آنرا همانطورکه قاضی برایم گفت، نقل میکنم:

خان - ای قاضی، عقیده مرا بخودت قوی ساز، با اطمینان اینکه شما هنوز یک مسلمان هستید. اگرشما مسلمان میبودید، هرگزنمیباید این فرنگیهای کافررا به کشورمسلمان میآوردید.

قاضی - این من نیستم که آنها را آورده ام، این کارخداوند است که آنها را اینجا آورده است.

خان - توچطورجرات میکنی نام خداوند را با این کار بد یکجا سازی؟

قاضی - من فقط حقیقت را میگویم و میتوانم آنرا به توثابت کنم.

خان - پس ثابت کن.

قاضی - وقتی قاجارهای رافضی هرات را محاصره کردند، حاکم ما که آدم بینظیراست، بشما نامه فرستاد که به کمک ما بیائید – به کمک ما سنی

های مانند شما، پایه های واقعی اسلام: شما آمدید؟(افغانها درتشریح یک قوم اغلبا آنها را بنام قبیله شان یاد میکنند: مثلا آنها پارسیان را قاجارها، کندهاریان را محمد زیها، سندیها را تلپوره ها، سیکها را رنجیتها یاد میکنند. فیریر)

خان - من کمک هیچ مسلمانی را بیجواب نگذاشته ام! ارتش پیروزمند من فورا با اخذ نامه اول شاه کامران مارش کرد؛ اما وقتی درپنجده رسیدم، محمد زمان خان سردارجمشیدیها مرا مطمئین ساخت که سربازان من برای نجات محل ضروری نیستند – یعنی افغانها کاملا کافی بوده ومن بعدا به قلمروی خود برگشتم.

قاضی - خان بزرگ، به کمک شما کی ضرورت داشت، زمان خان یا شاه کامران؟ چرا بحرف زمان خان گوش کردید، وقتی پایان ترسناک شاه کامران رسیده و بتمام آسیا معلوم است؟ شما نتنها قضیه مارا ترک کردید، بلکه شما تبعه های خود را قدغن کردید که برای ما تدارکات بیاورند. این نمونه ناخوش بین بخارائیان ومحمد زیها دنبال گردیده و بعوض اینکه به کمک ما بیائید به قاجارهای رافضی پیوستید. بعدا فرنگیها چه کردند که شما آنها را کافرمیدانید؟ آنها بکمک اولاد حقیقی خداوند آمدند، آنها برای ما جواری وارد کردند که شما رد کردید؛ آنها برای ما طلای خود، خون خود وهوش خود را آوردند تا استحکامات خود را دفاع کنیم که تحت توپهای محمد شاه فرومیریخت وحالا تحت مراقبت نیکوکارانه آنها بالامیشود. آنها بودند که دست معاونت به بیچارگان درازکرده وبرایمان فراوانی وآرامش آوردند، کسانیکه خود را با عدالت ومساوات مشخص ساخته ومسلمانان حقیقی را درمقابل مرتدان حمایه کردند. پس چه کسی کافراست – پارسیان که بالای ما هرگونه مصیبت آوردند و شما جانب کی را میگیرید؛ یا کسانیکه فرارکردند، طوریکه ما برادربودیم، خدا آنها را فرستاد برای حمایه ما، شما کمک کی را میخواهید تا ازپیشرفت روسها ممانعت کند؟

خان - ای قاضی، واقعا درست است که این فرنگیها همینطوراند که شما تشریح کردید؟ آیا آنها اسلام را پشتیبانی کرده اند؟

دراین نقطه قاضی میبیند که گرمی سخنانش بالای الله قلی خان اثرنموده، ازجیب خود نامه میجرتاد را کشیده، باوتقدیم نموده ومیگوید، "برای یک لحظه هم شهزاده بزرگ شک نکنید؛ این نامه را بگیرید که عالیترین ایلچی (نماینده) با اعتباردرحاکمیت قدرتمند ما بتو فرستاده است؛ کلمات اومثل مروارید گرانبهائی است که اودرحلقه گل دوستی بافته ودررابطه به اینکه اوتمنیات خویش را برای سلطنت طولانی ودرخشان شما ابراز داشته است".

نامه دریک کیسه ابریشمین وگلدوزی شده با طلا پیچانیده شده بود. خان آنرا گرفته، مهربزرگ ارتش برتانیه را کنده وپس ازاینکه نامه رسمی را میخواند که دربرگیرنده پیشنهادات دوستی واتحاد وهم میانجیگری فعال بین اووروسیه است، پیشانی منقبض شده اش بتدریج انبساط نموده وازآن زمان قاضی را با احترام زیاد معامله میکند. محمد حسن با استفاده ازاین فرصت، ازبی احترامی وزیرنیزشکایت میکند. حاضرین بهنگام تقدیم هدایای فرستاده شده توسط میجرتاد به شهزاده یوزبیک رخصت گردیده بودند – آلات عدسی وسلاحهای باشکوه که درتماشای آن تمام دربار به وجد آمدند؛ مسئله انگلیس با رسوائی یعقوب مهتر(دشمن خطرناک آنها) بیشترمفید میگردد که ازصحنه مذاکرات دورنگهداشته میشود.

قاضی پس ازتهیه مقدمات یک معاهده بسرعت به هرات برمیگردد تا به نماینده برتانیه گذارش نتایج سفارت خود را ارائه کند: اما وقتی اوبه مرو میرسد درکمینی میافتد که تقریبا برایش کشنده تمام میشود. این دام توسط حاکم شهرنیازمحمد خان کاکای یعقوب مهتر وزیرخشمگین تنیده میشود. خوشبختانه یکتعداد اشخاصی که نزدیک بودند با شنیدن فریادهای قاضی بکمک اوشتافته واو را ازدست قاتلان نجات میدهد. نیازمحمد با تصدیق تاسف خویش باین حادثه، ریاکاری نموده وازاودیدن میکند، اما هیچکس با این عمل ظاهری اوفریب نمیخورد؛ صدمات وارده به قاضی نشاندهنده اثرات رسوائی بالای یعقوب مهترمیباشد.

وقتی میجرتاد خبرمیشود قاضی دراهداف رسالت خویش موفق شده است، کپتان ابوت را به خیوه میفرستد (کپتان ابوت روایت سفرخویش را بنشر سپرده است، اما بعلت عدم آشنائی با زبان انگلیسی نمیتوانم ازخواندن آن اثردلچسپ بهره گیرم. معلومات اوبارتباط مذاکرات برتانیه درخیوه فوقا

تقدیم گردید طوریکه اوازقاضی حسن محمد و پسرش آخند زاده صالح محمد گرفته است). دساتیراو(اگرممکن باشد) وادارساختن الله قلی خان برای رهائی اسیران روسی بوده است؛ اوبمجردیکه باین هدف موفق میشود، به استراخان رفته ورهائی کاروان را حاصل میکند که درآنجا برای مدت 7 سال توسط روسها توقیف بودند. کپتان ابوت سفرخویش را دراوایل 1840 آغازمیکند – دریک لحظه بسیارفرخنده، چون ارتش جنرال پیروفسکی تلفات زیاد دیده ومجبوربه عقب نشینی شده است، لذا فضای خوبی برایش مهیا بوده ومذاکرات به نتیجه مطلوبی برسد.

اگرانگلیسها درتسهیل اشغال افغانستان درمصرف طلا ولخرجی نمودند، درتلاش برای اثرگذاری اهداف شان درترکستان نیزچنان بودند؛ کپتان ابوت بطورآزادانه ازاین وسیلهٔ تطمیع استفاده میکند. اوآنقدرولخرج است که درمرومجبورمیشود آخند زاده صالح محمد را به هرات فرستاده واز میجرتاد تقاضا کند یکمقدارپول بیشتربرایش بفرستد: بآنهم اومنتظرنمانده وسفرخویش به خیوه را ادامه میدهد، درآنجا توسط خان با گرمی استقبال میشود، با وجود توطئه های یعقوب مهترکه دوباره گماشته شده وبطور عادلانه یاغیرعادلانه، طرفدارداغ روسیه میباشد. بآنهم حقیقتی وجود داشت که نشاندهنده تناقض بود؛ اوبهرطریقی سعی میکرد مانع آزادی بردگان روسی شود وانگلیسها تائید میکنند اوبخاطری چنین میکرد تا بهانهٔ برای مارش ارتش روسیه به خیوه بدهد. بآنهم خان باوجود مخالفت وزیرخویش امتیازضروری برای حل اختلاف با روسیه را به کپتان ابوت میسرمیسازد. اگرچه قراردادی طرح میشود، اما وزیرخود را مغلوب نمیداند ؛ این درست است که قاضی هرات ازدام اوفرارمیکند، اما کپتان ابوت نمیتواند چنین موفقیتی بدست آورد.

پس ازبدست آوردن وعده مثبت که باید بردگان روسی اعاده شوند، افسر انگلیس که با اشتیاق خواهان ختم رسالت مهم خود دراسرع وقت است، نمیتواند برای بازگشت آخند زاده (با پول ازهرات) منتظربماند؛ او با تامین آنچه درهمانجا ضرورت دارد بهمرای 7 خدمه، یک مهماندارچند سوارکه توسط خان خیوه آماده شده است بطرف استراخان حرکت میکند – مهمانداریک افسردرجه عالی بنام حسن بهادرمیباشد. این افسردرمرحله اول کپتان ابوت را به بندرگودیک برده ودرجوارقبیله خود خیمه میزند که رئیس آن قبیله است. کپتان ابوت با نیافتن کشتی دراینجا، تصمیم میگیرد

به داش قلعه برود که چهارروزه سفربطرف جنوب قرارداشته ودراشغال روسها است. حسن بهادرازهمراهی بیشترصرفنظرمیکند، بدلیل اینکه حاکمش اجازه پیش رفتن ازمرزهای گودیک را باو نداده است؛ لذا کپتان ابوت مجبورمیشود سفرخویش را بدون بدرقه ادامه دهد: خدمه هایش نیز مثل اودرمنطقه بیگانه وازراهها بیخبرمیباشند.

مهمانداریاساس فرمان مخفی وزیرخاین عمل میکند، با پیشبینی مشکلاتی که کپتان ابوت با نیافتن کشتی مواجه میشود، قبلا قاصدی بآنجا فرستاده و فرمان میدهد تمام کشتیهای آنجا بندررا ترک کنند. افسردررفتن خود خطری نمیبیند، ولی آنهائیکه برای نابودی اوقسم خورده ومنتظرش میباشند، درپیشروقراردارد؛ هنوزبیش ازده ساعت مارش از داش قلعه دورنشده اند که او و خدمه هایش توسط دستۀ یوزبیکها مورد حمله قرار میگیرند، آنها دراول مقاومت پرزورنشان میدهند، اما درآخربعلت تعداد زیاد آنها مغلوب، دستگیرو لخت ساخته میشوند. کپتان ابوت دو پنجه خویش را ازدست داده، یک زخم درسرخود برداشته ودراینحالت بیک خیمه کوچیها ده میل بطرف شمال، تقریبا درمرزهای بحیره کسپین برده میشود. میزبان جدید او با خشونت زیاد برخورد میکند؛ خدمه هایش ازاو جدا ودرخیمه های جداگانه انداخته میشوند.

درحالیکه کپتان ابوت به توطئه یعقوب مهترگرفتارشده، آخند زاده به خیوه رسیده وبا خود یکهزاردوکت ازمیجرتاد آورده است، زیرا کوشش پیوسته اونمیتواند اورا بآن شهربرساند قبل ازاینکه کپتان عزیمت نماید؛ وقتی می خواهد اورا دنبال کند توسط یعقوب مهترازمرگ نابهنگام افسرمطلع می شود: وزیر درعین زمان فرمان میدهد تمام نامه های میجرتاد به کپتان ابوت ازنزد آخند زاده گرفته شود، باوجودیکه به انگلیسی نوشته شده و محتوایش را نمیداند. پس ازاینکه آخند زاده ده روزدرخیوه میماند،اخباری حاصل میکند مبنی براینکه کپتان ابوت هنوززنده است، او با این امید تصمیم سخاوتمندانه گرفته وبه جستجوی اومیرود. الله قلی خان دراول کوشش میکند مانع اوشود؛ اما با ثابت قدم یافتن او، برایش اجازۀ عزیمت با 8 سواربرای امنیت شخصی اومیدهد. این وظیفه بسیارمشکلی است که پسر قاضی هرات بعهده میگیرد؛ او با نا آشنائی ازمنطقه و زبان تاتار مجبوراست خیمه به خیمه درجلگه های خشک آواره شده وغالبا با معلومات غلط منحرف گردیده واکثرا با سوئ نیت بدرقۀ خود ستیزه

میکند. اما او با پشتکاربجستجوی افسرانگلیس ادامه میدهد. درروزهفدهم پس ازترک خیوه (درقراگاه ماوکیگلاگ)، اوباراول به ردپائی میرسد که میتواند با اعتماد کپتان ابوت را پیدا نموده وتصمیم میگیرد بدون معطلی بمحل توقیف او بشتابد، وقتی بدرقه با اخذ فرمان مخفی یعقوب مهتراز همراهی اوسرباز میزند، با تاکید اینکه این منطقه درحالتی است که رفتن بآن مواجه شدن به مرگ حتمی است. بآنهم آخند زاده ازهرخطری که برایش نشان داده میشود، نمیهراسد؛ او شتران وتدارکات خویش را به کوچیان ماوکیگلاگ گذاشته وبتنهائی درمسیرنامعلوم جلگه ها سفرمیکند. مصیبت های اودردناک است. ساعتواردرمعرض دستبردوکشتن، محروم ازآب برای فرونشاندن تشنگی سوزنده خودش واسپش یا غذا جهت تسکین گرسنگی، درپایان روزچهارم احساس میکند ازبیجانی نابود میشود، وقتی خوشبختانه یک مسافرپیاده درمسیرراهش را میبیند که برایش یک جرعه آب ویک مشت جواری میدهد. لذا کمی تقویه شده وبه جستجوی کسل کننده خود ادامه میدهد؛ چنین بود فداکاری او که میخواست بمیرد ولی ناکام نشود. درآخر، درروزپنجم اوبه قرارگاهی میرسد که کپتان ابوت توسط آدمان رذیلی توقیف بوده که اورا غارت نموده اند. افسرنگون بخت دربالای یک فرش رنجوردرازکشیده، اززخمهای خویش بسیار به رنج بوده وهرلحظه مرگ خود را توقع میکند، وقتی یک قزاق داخل خیمه شده ومیگوید، "آنها آمده اند تا تورا ببرند"؛ اوبندرت این کلمات را بزبان میآورد وقتی آخند زاده درمقابلش ایستاده میشود، "بارک الله"، دوستش فریاد میزند، "چشمهایم روشن شد ازاینکه ترا یافتم ورسیدن من پایان رنجهای توست". اثرات این نا امیدترین رستگاری بالای احساسات کپتان ابوت را میتوان تصورکرد. آخند زاده بعدا یکهزاردوکت را برایش میدهد که درکمرش برای 22 روزپس ازحرکت خیوه پنهان کرده ودرهمه اوقات میترسد که ازاوگرفته شود. این عمل درچشم کسانیکه با خصایل آسیائیها بلد اند بسیاربرجسته است، نسبت به فداکاری درقضیه برتانیه وکپتان ابوت، چون او بآسانی میتوانست بگوید که دستبرد زده شده و هیچکس برای یک لحظه هم نمیتوانست بالای حرف اوشک کند. در واقعیت تعداد کمی افغان پیدا میشود مانند اوعمل کند (این برخورد برای اومفاد کمی بارمغان داشت: اشخاص دیگری که خدماتش نمیتواند با او مقایسه شود، مورد بخشش سخاوتمندانه قرارگرفتند درحالیکه اومقدار بسیارکمی بدست میآورد. این ناسپاسی درحق کسیکه اینهمه خوب برایشان خدمت میکند، خصلت اورا تغیرداده ودر1847 مقصریک عمل جرمی میشود که

مستوجب مجازات چوب زدن میگردد: باساس فرمان حاکم خراسان، آصف دولت که اوباید چند هزارفرانکی را اعاده کند که انگلیسها برایش داده بودند تا به خلم بخاطر جستجوی بعضی اسیران انگلیسی برود که گفته میشد درآنجا اند. آخند زاده پول را گرفته، اما در خانه مانده و خاموشانه دروقتهای مختلف بنمایندگی برتانیه گزارش میفرستد که او مصروف معامله است). وقتی اولین احساسات قلبی بین کپتان ابوت و ناجی دلیروخود گذرش سپری میشود، آخند زاده به رئیس قبیله فرمانی را تقدیم میکند که حاملش میباشد؛ دراین فرمان، الله قلی خان به اتباعش میگوید درکشف کپتان ابوت وخدمه هایش همکاری نموده وهرجا اورا بیابد تسلیم ایشان نماید. لذا کوچیها درک میکنند(گرچه ناوقت) با اطاعت ازرئیس خویش وحمله به افسرانگلیسی، خود را درمعرض خشم حاکم شان گذاشته اند، چون واضح بود اوکاملا بیخبرازاین معامله بوده و مسئولیت بالای ایشان میافتد. تقاضای کپتان ابوت بخاطرعفو ایشان، آنها را متوجه او نموده ودو روزه سفر را ازماوکیگلاگ تا قرارگاه دیگربعهده میگیرند که متشکل ازدوقبیله است، اولی توسط رئیسی بنام یوس باشی فرماندهی میشود ودیگری توسط پسرحسن بهادروآنها درخیمه اولی منزل موقتی خود را اختیارمیکنند.

یوس باشی مهمان خود را بگرمی استقبال نموده وبزودی پسرحسن بهادر بدیدن اومیآید؛ اما وقتی درمییابد افسربرتانوی مایل است پدراورا مسئول مشکلاتی سازد که باووارد شده، میخواهد بعجله اورا درجریان گذارد و هم دشمن ایشان یوس باشی درپی جمع آوری شواهد بمقابل آنها است تا جرم اورا سنگینترسازد. قاصد با چنان سرعتی این نامه را انتقال میدهد که حسن بهادردرمدت کوتاه 4 روزدرراس 150 سواربقصد ممانعت کپتان ابوت ازبرگشت به خیوه (با بدرقه یوس باشی) به قرارگاه پسرش میرسد. وقتی اوخیمه خود را تنظیم میکند بالای کپتان ابوت فشارمیآورد که مهمانش باشد، بترتیبی که او مهماندارش بوده و وظیفه اوست ازامنیت اونظارت نماید. این افسر با وجودیکه بصورت قطعی پیشنهاد دعوت اورا رد میکند، یوس باشی با پشتیبانی ازانکاراو به سرزنش تند حسن بهادر میپردازد. بحث گرم وداغ گردیده، شمشیرها کشیده شده وباید خون ریخته شود، اما مداخله آخند زاده بالای دوستش غالب شده وفیصله میگردد شب درخیمه حسن و روزدر خیمۀ یوس باشی بماند. کپتان ابوت میخواهد به خیوه برگردد، اما آخند زاده اورا منصرف میسازد. او میگوید، "الله قلی

غافل نیست ازاینکه من نامه ایرا که برای توآوردم با زورازمن گرفت؛ اوبا گزارشات حسن بهادرتحت نفوذ قرارمیگیرد که علاقمند تبرئه خود ازاقدامات جنائی بمقابل تواست. یعقوب مهتراورا کمک خواهد کرد وشما ممکن است دراثرتوطئه های تازه، ثمرات مذاکرات قبلی خود را ازدست بدهید. لذا آنچه با الله قلی خان بسته اید نگهداشته وبه داش قلعه واستراخان برو، من به خیوه برگشته وازمنافع تو نظارت میکنم وبرای آنچه واقع میشود، آماده باش".

افسرانگلیس این مشوره را پذیرفته وسرانجام تمام منافع این برخورد هوشیارانه ودلیرانه دراین نمایندگی خطرناک را ازدست میدهد. اوبه قلعه روسها میرسد، جائیکه پنجه هایش قطع شده وبمجردیکه زخمهایش بهبود مییابد بطرف استراخان میرود تا با مقامات روسی مشوره کند، درحالیکه آخند زاده با بدرقهٔ تهیه شده توسط حسن بهادربه خیوه برمیگردد.

گزارش یعقوب مهترمبنی برکشته شدن کپتان ابوت بزودی به هرات رسیده، میجرتاد عمیقا درمحروم شدن ازهمکاری چنان یک همکارخوب غمگین شده وبغرض ادامه مذاکرات با خان خیوه فورا لیتنانت ریچموند شکسپیررا به درباراومیفرستد وهم معلوم سازد که سرنوشت اسف بار افسرقبلی چه بوده است. لیتنانت شکسپیربهمرای قاضی حسن محمد در آغازجون 1840 به خیوه میرسد، همان روزیکه آخند زاده (پسرقاضی) نیزازماوکیگلاگ رسیده وآنها را ازخطرات وارده برکپتان ابوت ورهائی غیرمنتظره اوآگاه میسازد.

وقتی لیتنانت شکسپیرازسلامتی هموطن خود متیقین میگردد، مصروف معاملهٔ میشود که کپتان ابوت با چنان خوبی آغازکرده است. الله قلی خان که قلبا متمایل به انگلیسها شده بود، بزودی تعصباتی را ازدست میدهد که وزیرش درمغزاوتزریق کرده وحتی ازصحبت با لیتنانت شکسپیربالای مسایل مربوط به سیاست ایشان لذت میبرد. او یک روزبرایش میگوید، "چطوراست، ملت توکه بسیاردورازمن است، اینقدرمشتاق اتحاد با من است؟"، آن افسرجواب میدهد، "ما مالک هند یا یک باغ وسیع هستیم، ما بخاطرغافلگیرنشدن میخواهیم آنرا با دیوارها احاطه کنیم – این دیوارها خیوه، بخارا، هرات و کابل اند.". خان با این جواب راضی شده وبرایش روشن میشود که ممکن است پشتیبانی آنها را بمقابل روسها کمائی کند،

ازآن زمان به معامله حاضرمیشود، صرفنظرازاینکه وزیرش چه موقفی اختیارمیکند. یعقوب مهتربا دیدن اینکه تمام پلانهایش بشکست مواجه گردیده، درجستجوی وسایلی میشود که مشکلات لیتنانت شکسپیررا زیاد ساخته واورا شرمسارسازد، درلحظه ایکه باید معاهده عقد شود او جسارت نموده وباو میگوید، "اگرتواینقدرعلاقمند مردم مسلمان هستی، چرا خودت مسلمان نمیشوی؟ چرا خودت کافرمانده ای؟"، افسربرتانوی میگوید، "کدام یک ما کافراست؟ شما که با حرص سیرنشدنی روزانه بردگان را شکنجه میکنید، دختر را ازپدرو زن را ازشوهرجدا ساخته و آنها را به قیمت ترین مشتری دربازارهای خود بفروش میرسانید؛ یا کسانیکه مثل من درجستجوی رهائی تعداد زیاد موجودات بیچارۀ اند که میخواهند آنها را پس به کشوروخانواده خودشان برگردانند؟"؛ الله قلی از توبیخ اهانت آمیزوزیرش شرمیده و او را با این کلمات معاف میکند: "شما چه وقت ازافشای رذایل ما به بیگانگان دست میکشید؟ این همان کسی است که میخواهد بتمام جهانیان بفهماند". یعقوب مهترپس ازپایان این مناظره برای هشت روزدرخانه خود شرمسارباقی میماند.

شهزاده خیوه تا اینوقت همیشه اصرارمیکرد تزارباید کاروانی رابرگرداند که دراستراخان توقیف نموده است قبل ازاینکه اوبردگان را آزاد سازد؛ اما لیتنانت شکسپیرحتی براین فیصله پیروزمیشود، با دادن تضمین یک سند تبادله برای 4400 لیره وتائید قاضی هرات که درصورت عدم اعاده کاروان پس ازتسلیمی به روسها، پرداخت میشود. این ترتیبات بطور قناعت بخش عقد شده، نماینده برتانیه تمام رعایای تزاررا که 424 نفر میشود جمع نموده وبا کرایه نمودن شتران وافراد، خیوه را ترک میکند، اما با رسیدن به اورغندی کهنه خبرمیشود یک زن روسی درحرم شهزاده یوزبیک باقی مانده است. صرفنظرازعواقب این تقاضا، او فورا قاصدی به الله قلی خان فرستاده و زن را آزاد میسازد، با وجود نکوهش یعقوب مهتر، این زن میتواند مسرت یکجا شدن با هموطنانش را کمائی کند. رهائی کاروان با رسیدن لیتنانت شکسپیردراستراخان همزمان با تسلیمی بردگان نجات یافته فورا صورت میگیرد؛ اوبعدا به اورنبورگ رفته واز آنجا به سنت پطرزبورگ میرود. او درپایتخت با عالیترین شیوه توسط امپراطورپذیرائی شده، با نشان روسی مزین گردیده وتوسط حکومت خودش بحیث شوالیه شناخته میشود. دستآورد مهمی که توسط این افسر بدست آمد توسط تزار و شاه خودش مورد استقبال قرارمیگیرد؛ اما بخت

خوب چیزی است که باید علاوه گردد، زیرا قسمت زیاد پیروزیهای ما در زندگی نتیجه تصادف است – سُرریچموند شکسپیر موفق میشود، اما این پیروزی نتیجه زحمات قاضی هرات وکپتان ابوت است. پاداش قاضی تباهی است که توسط یارمحمد بالایش تحمیل میشود، مجازات اوبخاطر مفید بودن به انگلیسها بوده وحالا درفقروتنگدستی درمشهد گیاه میخورد؛ پاداش ابوت ازدست دادن دو پنجه با زخمهای دیگراست – چنین است قدردانی حکومتها. برخلاف، سُرریچموند شکسپیر به خیوه سفرمیکند، مشکلاتی که قبلا برطرف شده است؛ بالاترازهمه، اوقاضی را با خود دارد که تضمین موفقیت اواست؛ بعدا چون اوپیروزمیشود (بدون فکردر باره زحمات و تکالیف افراد قبلیها)، مرکزپاداشها، جوایز و تکریمات قرارمیگیرد،درحالیکه پیشاهنگان پرانرژی وشجاع وآنهائیکه راه را برای اوهموارکردند، در فراموشی کامل قرارمیگیرند. این جهان یک کمیدی غمناک است!

آیا فقط تطمیع بود که خان خیوه را وادارساخت اسیران را تسلیم کند؟ این نقطه ایست که ما نتوانستیم بررسی کنیم؛ حتی اگرطلا میتواند مذاکره برای رهائی اسیران روسی را مساعد سازد، آیا میتوانیم بنحودیگری مردمانی را تحسین کنیم که این نتیجه را بدست آوردند با چنان انتخاب سالم اجنتهای که یک معلامله را چنان وفادارانه ونجیبانه اجرا نمایند؟ انگیس با آزاد سازی تعداد زیاد موجودات اسیرواعاده ایشان به روسیه دلیل اساسی تهاجم دوم به خیوه را ازبین میبرد. درایجاد دوباره تفاهم بین تزارنیکولاس والله قلی خان، انگلیسها توقع داشتند نفوذ قدرتمند بالای الله قلی خان داشته باشند؛ اما این توقعات کاملا برعکس میشود، چون دربار سنت پطرزبورگ دلچسپی مستقیمی درمطیع ساختن زود یا دیر مردم ترکستان وعادت دادن آنها به قبول نکردن هیچ کس دیگری بجزازروسها دارد. لذا الله قلی خان باید با صدها وسیله آنرا درک میکرد، اگر خطری برای اودررنجش روسها میبود، عین خطردردریافت پشتیبانی از ایشان وجود داشت؛ حاکم یوزبیک بندرت مشکلات خود را با روسها حل می کند، درحالیکه روابط اوبا پارس بسیارنامطلوب است، چون شاه با مبرم ترین حالت، اعاده 40 هزارتبعه اش را میکند که درقلمروخیوه بحیث برده نگهداشته شده اند. میتوان بآسانی دید چه کسی این تقاضا را تحریک میکند. الله قلی خان جواب میدهد صرفنظرازاینکه اوچقدرمایل به نگهداری روابط دوستانه با شهنشاه است، موافقت با این تقاضا ناممکن

است. اومیگوید، "قسمت اعظم بردگان پارسی بطورقانونی ازترکمن های مسکون درمرزهای ما خریداری شده که تابع قوانین من نبوده وازایشان ناممکن است پولی را حاصل کرد که برای آنها داده اند. تعداد زیاد این بردگان خود را بازخرید نموده، ازدواج کرده ودرنقاط مختلف قلمرو مستقرشده و خانواده ها ایجاد کرده اند؛ اجازۀ برگشت ایشان به پارس میتواند باعث ایجاد نا آرامی دربین رعایای من ومنجربه اغتشاش شده و من اولین قربانی آن خواهم بود. لذا درقدرت من نیست به تقاضای محمد شاه راضی شوم".

انگلیسها باردیگربامید فرونشاندن این اختلافات، مداخله خویش را پیشنهاد میکند، باین مقصد نمایندۀ دیگری تعین میشود که سُردبلیوایم ناتن سفیر مقیم دردربارشاه شجاع این وظیفه را به کپتان کونولی میسپارد، یک افسری که قابلیت بزرگ خود را درچندین مورد برجسته ساخته است (او در 1832 به پارس، ترکستان وافغانستان سفر میکند. کتاب سفرهای او درلندن به نشررسیده است). بعلاوه، بخاطرصلاحیت ومواظبت بیشتراو، سُرویلیام با اویک نماینده افغان، الله داد خان پوپلزی را میفرستد که حامل نامۀ ازشاه شجاع به خان خیوه میباشد.

کونولی با بدرقه هزاره دایزنگی، کوههای آنها را دورزده، بطورمستقیم ازکابل به میمنه سفرکرده وازآن شهربه میجرتاد (که درهرات است) مینویسد که برایش یکمقدارپول بفرستد. میجرفورا آخند زاده را با دوصد دوکت میفرستد؛ چون آخندزاده درخیوه معروف بوده ومیتواند برایش در آنجا مفید باشد، کپتان کونولی اورا با خود میبرد. دراینجا افسرانگلیسی با عزت زیادی توسط خان پذیرفته شده واحترام زیادی باو وحکومت او ابرازمیدارد، اما درمقابل تمام استدلالهای اوبرای آزادی بردگان پارسی مقاومت نموده وازآزاد سازی ایشان انکارمیکند.

کپتان کونولی چهارماه درخیوه میماند تا اینکه نامۀ ازیارمحمد به خان میرسد درمورد اینکه اومیجرتاد را ازهرات اخراج نموده وتوصیه نموده که نمونه اورا تقلید نموده وکپتان کونولی را ازپایتخت خود برگرداند. اما بعوض قبول مشوره او، یوزبیک برایش لباس افتخار بخشیده و او را مطمئین میسازد که اواین پیشنهاد را رد نموده وازاوتقاضا میکند خیوه را منحیث کشورخود وقصرشاهی را منحیث خانه خود بداند. کپتان کونولی

نمیتواند این احساس خوب بمقابل خود را بیک اصراردوباره به قضیه بردگان بیچاره برگردانده و زحمات اوکاملا بدورانداخته میشود. اوبعدا مفکوره خریداری این اشخاص نگون بخت را بحساب حکومت هندی در پیش میگیرد.

یکی ازعلل اساسی نارضایتی محمد شاه از انگلیس عدم پرداخت کمک مالی وعده شده به پارس توسط مکدونالد کینیار(بعدا سفیربرتانیه دردربار فتح علیشاه) برای کمک دربراه انداختن جنگ بمقابل روسیه است. کپتان کونولی فکرمیکند اگریکمقدار پول بمنافع پارس وبحیث غرامت برای بردگان مورد سوال پرداخته شود، هردو، شاه پارس وخان خیوه بطور مساویانه راضی خواهند شد؛ لذا آخند زاده را به کابل میفرستد تا سُرناتن را وادارسازد که برنامه را پذیرفته وآنرا به کلکته تقدیم کند. عزیمت این دوست ذکی و وفادارازخیوه علامۀ است برای هزاران توطئه که نقطۀ پایان به نفوذ انگلیس دردرباریوزبیک میگذارد. قاضی هرات وپسرش بمنافع انگلیسها مخلصانه وفاداربوده، با ترکمنها روابط مذهبی داشته و هیچ کسی دیگری بهترازآنها نمیتوانست منافع برتانیه را درآن قسمت ترکستان پیش ببرد؛ وقتیکه آنها ترک میکنند، یعقوب مهتر سمت الراس را دوباره اشغال نموده ومنافع روسها باردیگرغالب میشود. خان با وجودیکه هیچ چیزی برای کپتان کونولی واگذارنمیکند، با گذشت هر روز سختگیرترمیشود، بالاخره اصرارمیکند باید ازحکومت کلکته برای او درخواست کمک مالی نماید، باندازه ایکه آنها به شاه هرات پرادخت میکنند: بآنهم با این تفاوت که بعوض نپذیرفتن کمک افسران انگلیس، از یکتعداد آنها میخواهد ارتش اورا تنظیم و برایش توپ قالب ریزی کند. اجنت برتانیه تلاش میکند اورا بفهماند که درآن لحظه تقاضای اوبرآورده شده نمیتواند، زیرا این عمل شاید زندگی کلونل ستودارت (که دراینزمان دربخارا اسیراست) را بمخاطره اندازد، چون امیربخارا نمیتواند قبول کند کمک بیکی ازهمسایه های اوداده شود که ازقدرت اوبشدت میترسد. بآنهم خان با استدلال کونولی متقاعد نشده وعلاقه اش باو کم میشود: بالاخره افسرانگلیس اورا مقابل خود یافته وبرایش فهمانده میشود که قلمروش را ترک کند.

فصل 29 – عزیمت کپتان کونولی بجانب قوقند

عزیمت کپتان کونولی بجانب قوقند، سخاوتمندی او، جنگ بین بخارا وقوقند، درخواست کلونل ستودارت ازکونولی بخاطرآمدن به بخارا، مخالفت خان قوقند، فرمان نصرالله بخاطرتامین امنیت کپتان کونولی، عزیمت کونولی به قرارگاه امیر، کلونل ستودارت، شرایط بدی که اوبه بخارا میرود، اولین ملاقات بین کلونل ستودارت وامیر، اقدامات عجیب آن افسربهنگام ملاقات با نصرالله، معامله گستاخانه با او، اسیرشدن ستودارت، معاملات وحشیانه، میرشب، انداختن ستودارت درسیاه چاه، مسلمان ساختن او، مداخله روسها بطرفداری او، شجاعت صبورانه ستودارت، تغیربرخورد امیربمقابل او، دگرگونی او، مداخله سلطان بطرفداری او، همچنان طرفداری وزیرروسیه وخان خیوه ازاو، جواب امیربه میانجیگران.

+ + +

کپتان کونولی 14 روزپس ازرفتن آخندزاده تصمیم میگیرد خیوه را ترک نموده و به قوقند برود. اودستورگرفته است تا راهی را جستجو کند که به آنشهرمیرود، با گذاشتن بخارا بطرف راست وعبور ازطریق آلتون قلعه، آق مسجد وآشکیان؛ فهم دقیق این مسیربرای انگلیس ارزش زیاد دارد، چون روسها هرروزبآن نزدیکترشده وبطورواضح هدف اشغال ایشان نقاط فرماندهی است تا قادرباشند بصورت قدرتمند بالای ایالات کوچک تاتارعمل کنند. کابینه سنت پطرزبورگ تمایل خویش را ازمدتها قبل برای آنها درمورد اعماریک قلعه درآق مسجد ابرازمیکند، چون دراین نقطه سه راهی وجود دارد که ازطرف شمال به خیوه، بخارا و قوقند میرود. بررسی دقیق ساحه، کپتان کونولی را متوجه خطری میسازد که متوجه استقلال ترکستان میباشد اگربااین اقدام روسیه اجازه داده شود، لذا او به شهزاده یوزبیک مشوره میدهد تا آخرین توان خود مقاومت کند. بآنهم امپراطورنیکولاس اعتراضات آنها را درنظرنگرفته وآمرانه به خانها معلومات میدهد او به آنها سه سال وقت داده است فکرنموده، آق مسجد وحوالی آنرا ترک گویند. این تاخیردر1844 بپایان رسیده و سال بعد وقتی من ازطریق مشهد عبورکردم، یوزبیک های شمال برایم گفتند که قلعه روسیه بسرعت بالا میشود.

سفر کپتان کونولی ازخیوه به قوقند 6 هفته را دربرمیگیرد، محمد علی خان امیرآنجا استقبال درخشانی ازاوبعمل آورده و کپتان مشکل بزرگی در راضی ساختن او به منافع حکومتش ندارد؛ اما باید اظهارداشت توزیع هدایای فراوان اواز قبیل اسلحه آتشی مینا کاری ومزین شده وشالهای

کشمیری، نقش زیادی دراین نتایج دارد. اوبا قطاری 80 خدمه ومقدار هنگفت محموله سفرکرده وباشندگان اساسی شهرهائیکه ازطریق آنها میگذرد، بشمول مقامات حکومتی (صرفنظرازدرجات بلند یا پائین آنها) مورد سخاوت قرارمیگیرند. این شیوه برخورد دریک کشوریکه مردم آن فوق العاده آزمند است، میتواند تعداد زیاد طرفداران بوجود آورد؛ در جریان سه ماه که کپتان کونولی درقوقند است، باشندگان آن شهرهمانقدر زیرنفوذ اوقرارمیگیرند که تحت نفوذ محمد علی خان میباشند.

امیربخارا میخواهد اختیارات خود را بالای تمام خانات یوزبیک حوالی او تحمیل کند؛ اما غالبا چنین واقع میشود آنهائیکه حق او را برای این ادعا های خیالی نمیشناسند، مجبورمیشوند خود را درموقف دفاعی قراردهند. خان قوقند از15 سال باینطرف اراده نموده است خود را تحت فرمان او نسازد؛ اما پس ازشکست درچندین تصادمات، مجبورمیشود در1839 تسلیم امیرنصرالله شود. قرارمعلوم موجودیت افسرانگلیسی محمد علی را بیشتربی پروا وسرکش میسازد، چون اوفورا با شرایط معاهده عقد شده با امیراظهارمخالفت میکند؛ وقتی امیرمیبیند مذاکره بیفایده است، درراس 12 هزارنفربمقابل اومارش میکند.

وقتی این تهاجم شروع میشود، کپتان کونولی هنوزدرقوقند بوده وتقریبا درهمین زمان نامهٔ ازکلونل چارلزستودارت (بعدا یک اسیردربخارا) اخذ میکند که درآن اصرارشده به قرارگاه نصرالله برود، چون اوبا بزرگترین علاقمندی اعلان اتحاد با انگلیس نموده است. باینترتیب امیرامیدواراست بتواند کپتان کونولی را دراختیار خود داشته باشد، چون او باوردارد این افسرمحرک جنگی است که اوبمقابل خان قوقند براه انداخته است.

کپتان کونولی بهیچ وسیله نابینای خطری نیست که درزیراین تقاضای نصرالله وجود داشته ودراول تردید دارد چه باید بکند؛ اما آروزی وصل نمودن امیربه سیاست برتانیه، مفادیکه توسط حکومتش اشتقاق میشود و افتخاریکه بعدا نصیب اومیگردد باعث میشود کمتردرباره سلامتی خودش فکرنموده وتصمیم میگیرد به قرارگاه امیر برود، متیقین میشود برایش آسان است اورا وادارسازد داخل گروپی شود که شهزادگان دیگریوزبیک بمقابل روسیه تشکیل داده اند. بآنهم اوقبل ازسفرش قاصدی فرستاده و تقاضای صدورفرمان درمورد امنیت مسافرت خویش میکند. نصرالله با

خوشحالی وسایل سفرافسربرتانوی برای بدام انداختن او را آماده نموده و بصورت فوری میفرستد، اورسیدن سریع این سند را چنان اهمیت میدهد که به بردهٔ حامل آن وعده آزادی میدهد (ازطریق منطقهٔ پراز سربازان دشمن وخطرات) اگرآنرا درموعد معین برساند.

خان قوقند وتمام اشراف دربارازکپتان کونولی التماس میکنند ازاین سفر صرفنظرنموده ودرخواست میکنند بالای کلمات نصرالله اعتماد نکند: آنها اورا حتی چند روز با زور توقیف میکنند؛ اما با دیدن اینکه اودراراده اش لجاجت دارد، اجازه میدهند عزیمت نموده و گزارش سفرش را بفرستد، وهم برنامه امیربخارا بخاطرکمپاینی که رویدست دارد. این نیزقابل یاد آوریست که خان خیوه هم درچندین مورد به افسرانگلیسی مشوره میدهد زندگی وآزادی خود را درقلمروی بخارا بمخاطره نیاندازد، اگرپیشنهادی ازهرطرفی باشد درآنجا هیچ چیزی بجزازخطروبی ایمانی نخواهد یافت. لذا این دیگرچیزی بیشترازبی احتیاطی بود که کپتان کونولی را وادار ساخت تا خود را دردهان شیربیاندازد؛ ناممکن است چنین اخلاص بلند دروظیفه را احترام نکرد که درحقیقت مستحق بیشترین تحسین است، مردیکه ازاصل حفظ خودی (بقای خود) چشم پوشی نموده، با چنان جدیت درجهت منافع کشورش یا کشوریکه درآن زاده شده خدمت نموده وچنان مثالهای وطن پرستی را بوجود آورده است؟ یک کشورولخرچ درثروت و خون ذکی ترین وشجاعترین افسران خود، برای کوچکترین امید برای منافعی که درچانسها وتغیرات آینده ناپدید میشود. این خوش بینی درتعداد زیاد دولتهای اروپائی وجود ندارد؛ آنهائیکه دربین ایشان لاف قدرت و مدنیت میزنند، کسانیکه درتصورات وفصاحت کلمات حکومات خویش میدرخشند، کسانیکه برای همیشه درفضای خالی حصارمیسازند، بایست از مثالهای برتانیه بزرگ پیروی کنند.

کپتان کونولی ده روزپس ازترک قوقند به قرارگاه امیربخارا میرسد. با وجودیکه استقبال اوازطرف شهزاده درجیزاک تا اندازهٔ سرد میباشد، باواطمینان میدهد درجهت سازش بین امیرومطیعانش کوشش نماید. اوبا ترک هردوحاکم وبغرض گفتگوبالای شرایط معاهده، با بدرقهٔ مهیا شده توسط امیربه بخارا میرود، جائیکه اودرخانه یک پارسی بنام عبدالصمد خان، نایب توپ خانه (رئیس ستاد توپچی) مسکن میگزیند که منزل او دربیرون دیوارهای شهراست.(عبدالصمد که منشای پارسی دارد حرفه

نظامی خویش را درارتش عباس میرزا (وقتی این شهزاده وایسرای آذربایجان است) شروع نموده وبدرجه لیتنانت ارتقا میابد، اما متعاقب بعضی برخوردهای شرمناک این موقف را ازدست میدهد بعلت اینکه یک افسرفرانسوی فکرمیکند گزارشدهی وظیفه اومیباشد. چون باراول نبود که گناهی مرتکب میشود، عباس میرزا فرمان میدهد یکی ازگوشهایش بریده شده وازارتش اخراج میشود. اوپس ازاین مجازات، به خدمت سرداران افغانستان آمده وتوسط ایشان استقبال میشود، اما درآخر مجبور میشود اینها را نیزبعلت بدکرداری ترک کند. اوبعدا به پشاورمیرود که مربوط مهاراجه پنجاب است، دراینجا نیزمانند جاهای دیگر، گرایشهای توطئه گرانه خود را ادامه داده ودرتوطئه بمقابل حاکم شهرجنرال اوتابایل منجرمیشود، یک ناپلی که درخدمت رنجیت سنگه است. عبدالصمد و رفقایش دستگیرشده، بعضی ها حلق آویزوتعدادی بشکل دیگرمحکوم بمرگ میشوند، اما تعداد زیاد شان فلج ساخته میشوند. موصوف پس از مجازات چوب زدن فرمان داده میشود پشاوررا بدون ضیاع وقت ترک کند. از اینجا اوبه بخارا رفته، تا اندازۀ ارتش اورا تنظیم نموده وفرمانده ایشان میشود).

دراینجا کپتان کونولی را گذاشته وبه کلونل چارلزستودارت برمیگردیم. خواننده فراموش نکرده که اوعضوسفارت برتانیه دردربارتهران وحامل اولتیماتوم ارسالی به شاه توسط سُرجان نیل درجولای 1838 است که در آن وزیربرتانیه اعلان جنگ میدهد (بارتباط انکارنمودن شاه ازرفع محاصره هرات). پس ازاینکه پارسیان عقب نشینی میکنند، کلونل ستودارت نزد میجرپاتینگربه هرات رفته وبزودی مجبورمیشود بعلت اختلاف با یارمحمد هرات را ترک کند. اوبعدا بفرمان سُرجان نیل به بخارا میرود تا امیررا وادارسازد ریاست گروه ایالات تاتاربمقابل روسیه را قبول کند.

این افسرازخصایل عالی سربازی مانند وفاداری، استقامت، جانفشانی و شجاعت برخوردارمیباشد؛ اما باجود این خصوصیات برجسته، اودارای گرایش بی پروائی ولحن آمرانه است، بارتباط اینکه اوبه ملت اول جهان تعلق داشته ودیگران باید درمقابل اوخم شوند. نقاط دیگری نیزدرخصایل اووجود دارد که برای نمایندگی به امیربخارا کمترمناسب است. این اشتباه سُرجان نیل (اگرواقعیت گفته شود، خود را درچندین عرصه نمایان

ساخته بود) بود آدمی را برای ادارهٔ مذاکرات انتخاب کند که به بزرگترین برخورد وانعطاف ضرورت دارد.

جزئیات آتی مربوط به اسارت کلونل ستودارت توسط قاضی هرات آخند زاده وتعداد زیاد روسای بخارا برایم نقل گردید؛ من معلومات مشابهی را درگذارشات دکتور ولف یکی ازقربانیان بخارا دیده ام که توسط فیلاریت چارلزترجمه شده وازآن با علاوه نموده نظرات خودم استفاده شده است. این گردشگرشجاع، کلونل را سختگیرومغرور، وابسته به عادات ومذهب طفولیت وکشورش وغیرانعطاف به همه چیزباستثنای دسپلین نظامی اش توصیف میکند. اومیگوید، ستودارت خود را با حیوانات شکاری درتماس میبیند که نیازمند ترحم وعقیده خوب، خیانت بیشرمانه، چسبیده به جزئیات، باور و توجیه درانجام هرکاری پس ازعبادت وفریبدادن وکشتن با آرامش کامل وجدان میباشد. قبلا نشان داده شد ستودارت با جریحه دارساختن غرور یارمحمد، اورا دشمن خود ساخته و وزیرمتعاقبا نامهٔ به نصرالله نوشته واورا یک جاسوس بسیارخطرناک، پرازتوطئه وتکبر و یکمرد لجوج توصیف میکند؛ با علاوه نمودن اینکه او باید در نظراتش شکست داده شود یا نابود شود. اواین نامه را توسط یکی ازهمراهان کلونل به امیرمیفرستد.

ستودارت بدون هیچ شکی ازنامه عالی توصیه ها که یکی ازخدمه هایش حامل آن است ونه ازعادات ورسومی که با آن مواجه میشود، با اعتماد داخل قلمروی بخارا شده ودرپایتخت نصرالله دوروزقبل ازماه رمضان میرسد، درجریان ماهی که افراطیگری مسلمانان همیشه بیش ازهروقت دیگراست. اوتوسط یک مهماندار وتعداد زیاد سوار، به منزلی بدرقه میشود که درخانه وزیر، مخدوم بیردی رئیس مهیا شده است و باعث خشم زیاد میشود ازاینکه نامه های ستودارت به آدرس سلف اونوشته شده است بعوض اینکه بآدرس او باشد. اما این فقط یک بهانه میباشد؛ چون زمانیکه کلونل پارس را ترک میگوید، تقرروزیرجدید دربخارا برایشان معلوم نمیباشد؛ بآنهم باینترتیب سیستم ارعاب شروع شده وپس ازاینکه نامه یارمحمد بدست امیرسپرده میشود، ازهرفرصت برای اهانت او کار میگیرد بعوض اینکه میانجیگری کند. ستودارت این توهینها را مغرورانه استقبال میکند؛ وزیربه ملاقاتش نیامده وبرایش میگوید که بنزدش برود؛ بآنهم اجنت برتانیه ازرفتن انکارمیکند؛ درچنین اوضاعی است که محزوم

بیردی رایس، صبحی با غضب داخل اپارتمان کلونل میشود، "آیا شما میدانید که من تمام دشمنان امیررا ازبین برده ام؟"، ستودارت با تمسخر عوضی جواب میدهد، "من خوشوقتم ازاینکه میشنوم امیردیگردشمن بیشتری ندارد". پس ازاین آغاز غیرقناعتبخش، آنها با عین رویه به پیش میروند.

درروزاول رمضان، کلونل فرمان میگیرد پای پیاده به ریگستان، میدان بزرگ بخارا برود، چون امیرمیخواهد با اوصحبت کند؛ اما ستودارت از رفتن پیاده انکارنموده وجواب میدهد او باید با سواری اسپ برود، و او باید دربخارا همان چیزی را انجام دهد که درلندن انجام میدهد.

نصرالله که قبلا بمقابل او بدنیت ساخته شده است، این جواب برایش بسیار توهین آمیزبنظرمیرسد؛ درمیدان ریگستان هیچ کسی بجزازامیرنمیتواند خود را بالای اسپ دربخارا نشان دهد. بآنهم به مردانگلیسی خبرداده میشود همانطورکند که خوش دارد؛ ستودارت دریونیفورم کامل اروپائی، اسپ خود را با تعجب ورسوائی بزرگ تودهٔ مرد به میدان ممنوع میبرد. آنها وقتی متحیرمیشوند که صدای ترومپت تقرب امیررا اعلان نموده و این بیگانه بعوض اینکه پیاده شود، خود را همرکاب او ساخته واورا با یک سلام نظامی استقبال میکند.

امیربا دیدن این وضع ناهنجار، نگاه طولانی باوانداخته و با سکوت کامل عبورمیکند. دقایقی بعد یک محرم توسط نصرالله به ستودارت فرستاده شده وسوال میکند چرا درحضورشاه پیاده نشد؟ کلونل میگوید، "این رسم کشورمن نیست"، افسرجواب میدهد، "اما این رسم ماست"، ستودارت ادامه میدهد، "من طوردیگری نمیتوانم". محرم میگوید، "خوب، امیر راضی است ومیخواهد شما به قصرش بروید" وناظرمیرود.

لذا این الکساندربرنیس ذکی نبود که برای استقبالش توسط امیربخارا آماده شده بود. اونامهٔ فرستاده ودرآن درخواست میشود، "حفاظت وپناگاه برای گردشگران ازآن "شاه با شکوه، ارگ معتقدان راستین، برج اسلام، لعل ایمان، ستاره مذهب، نسخه مساوات وستون معتقدان"". چطوربرنیس میتواند بدون هیچ مقام رسمی دربخارا دوستان ساخته وازهرخطری فرار کند؟ ازطریق احترام به تعصب آنها، همنوائی با آداب غیرمعقول، عشق

چینائی ودوروئی شگفت انگیزآنها. تمام موانع درمقابل او هموار میشود. اما ستودارت، قرارمعلوم میخواهد تمام رسوم یوزبیکها را زیرپا نموده و دردربار بخارا نمایش دهد که غرورخم ناپذیربرای این گردشگر انگلیس بسیارعزیزاست، درحالیکه حتی اروپائیان دراینمورد دلخوری نشان میدهند.

قبل ازرسیدن نماینده برتانیه، امیرفرمان میدهد بعضی یهودان که دراروپا تجارت نموده ومیدانستند وقتی آنها یک سفیررا بحضورمیپذیرند چه مراسمی دردربارهای فرمانروایان عیسوی رعایت میشود؛ چون آنها تائید میکنند سلام ستودارت درتطابق به رسم کشوراواست، امیرآن راضی شده وفرمان میدهد اورا به قصرخود بپذیرد. کلونل بهنگام رسیدن بدربار به مسیری رهنمائی میشود که درداخل آن نصرالله دربارخویش را برقرار نموده وعرایض مردم را میپذیرد. دراینجا یک پیشخدمت باو نزدیک شده ومیگوید او میخواهد ازجانب او(ستودارت) ازامیراجازه بخواهد تا اورا معرفی نموده و"عرض بندگی" خویش را تقدیم کند. کلونل با این موضوع میرنجد؛ همچنانکه شاید به کلمه "حضرتعالی" برنجد که به کسی دیگری بجزخدا اطلاق نمیشود، یا بجمله معمولی اعتراض نماید که "خدمتگار محقرشما" گفته میشود، درحالیکه هیچ چیزی را نشان نمیدهد. اما تصورات سفت ودقیق ستودارت که فکرمیکند چنین جملاتی اهانت آمیز بوده واوبا شدت وغضب جواب میدهد، "من فقط بندهٔ خدا بوده و بردهٔ هیچکس نیستم: به بادارخود بگوئید وقتی اومرا بپذیرد من هرچه دلم میخواهد باوخواهم گفت، ولی نه قبل ازآن". چنین بی انعطافی درموارد متعدد نشان داده میشود. موجودیت یک فرمانروا دراین مناطق بطور فرضی اثرات درهم شکننده بالای یک بیگانه دارد که درمعرض تابش شعاعات اوقرارمیگیرد؛ بداینترتیب اوبا بدرقهٔ افراد مسلح داخل صالون حاضرین میرود که درآن شاه نشسته است. ستودارت که با تسلیمی باین مراسم مجبورشده است، با خشونت میلرزد که دومعاون اورا معرفی میکند؛ این برخورد قهربخارائیان را تحریک میکند. مسئول مراسم به کلونل نزدیک شده ولباس اورا تماس میکند تا ببیند سلاح مخفی زیرلباس خود ندارد که بالای امیرفیرکند، یک مشت محکم ستودارت و افتیدن او درزیرپایش نتیجهٔ این تلاشی بدنی میباشد. نصرالله خان ازاتاق داخلی تمام آنچه راکه درالحاقیه رخداده، شنیده واقدامات نماینده انگلیس اورا سخت تخریش میکند. دردروازه افسری قرارداشته وبمجرد ورود فرد بیگانه،

این کلمات را تکرار میکند، "همه برای فرمانروا دعا کنید"، طوریکه دربین این مردم وحشی همیشه مرگ وخطروجود دارد. ستودارت که هرگزبا هیچیک ازاین جزئیات آشنا نمیباشد بعوض حضورخاموشانه، با صدای بلند به قرائت دعای اسلامی بزبان پارسی میپردازد که باثرآن نصرالله که دربالای سکوی شاهانه نشسته است، ریش خود را با نفرت عمیق درمقابل این بیگانه گستاخ تکان داده وازبرخورد درشت و تحکم آمیزاومتنفرمیشود.

امیربا تکرارمعتاد الله اکبر، نامۀ ارسالی توسط سُرجان نیل را ازدست کلونل اخذ نموده، آنرا خوانده و به کلونل ستودارت میگوید او نمیتواند محتوای آنرا درنظربگیرد، زیرا برای اوخفت آوراست با یک نماینده ساده وزیر برتانیه معامله کند. همچنان بخاطرادامه مذاکره ضروراست کلونل اعتبارنامه امضا شده توسط ملکه انگلند را با خود داشته باشد. ستودارت با لحن خشک جواب میدهد سُرجان نیل نیزمثل اواجنت وبرای کمپنی هند شرقی عمل نموده واین کمپنی با تمام فرمانروایان آسیا معاهداتی عقد نموده است؛ قدرت آنها بزرگ بوده واومبنای اعتراض امیر را نمیداند، تا جائیکه عزت ومنفعت اودرمتحد شدن با آن امپراطوری بزرگ است. نصرالله ازاین جواب قانع نشده واظهارمیدارد: امپراطور نیکولاس، همسایه او و شاه که قدرت او حد اقل مساوی ملکه ویکتوریا است، آنقدر مغرورنیست که برای اوبا دست خودش بنویسد وهیچ دلیلی نمی بیند که مانع فرمانروای کلونل ستودارت ازنوشتن آن شود. امیربه کلونل میگوید، "من میتوانم فقط بربنیاد مساوات معامله کنم؛ بآنهم من منتظردساتیری میباشم که توصیه میکنم شما ازلندن حاصل نموده وبرایم نامۀ را بدهید که فرمانفرما (گورنرجنرال هند) ازطریق شما برای من بفرستد". کلونل مجبورمیشود قبول کند اونامه ندارد باوبدهد بجزازهمان نامۀ که ازجانب سُرنیل داده شده و باو دستورداده بصورت شفاهی برای جنابعالی بگوید که مدیران حاضراند یکمقدارکمک مالی با درنظرداشت وعده ازجانب امیربخاطرمقاومت درمقابل دست اندازی روسیه بپردازد. نصرالله برای چند لحظه تبسم طعنه آمیزنموده ومیگوید، "بسیارخوب، میبینم شما علاقه دارید مرا برده خود سازید، خدمت خواهم کرد، درعین زمان بیرون میشود".

چنین آغازی نمیتواند شگون خوبی برای مذاکرات باشد. ستودارت بدون انجام هیچ چیزی برای جلب احترام واعتماد امیر، بدون هدایا وبدون بدرقه وفقط مسلح با شجاعت خود به بخارا رفته است؛ اوخود را بعوض یک متحد یا دوست، بحیث یک فاتح معرفی نموده، خصلت اوبحیث یک شخصیت سیاسی نامعلوم است – اونه انگلیس را نمایندگی میکند و نه کمپنی هند شرقی را. امیر و وزیرش با استفاده ازاین اوضاع و دو روز پس ازاین مذاکره، به ستودارت خبرمیدهند که فورا به خانه وزیربرود. او به تنهائی اطاعت نموده ومیشتابد، درحالیکه کلونل قبلا چنین تقاضا ها را انکارنموده است.

هنگام شام بوده وستودارت با داخل شدن به خانه محزوم بیردی با 12 مرد مسلح متمرکزدرالحاقیه رایس مواجه میشود که بیکبارگی اورا دستگیروبزمین انداخته، دست وپاهایش را بسته و وزیر با شمشیر برهنه دردست بطرف اویورش میبرد. افسرانگلیسی فریاد میزند، "خدا گناهان شما را ببخشد!" فکرمیکند آخرین ساعت زندگی اوفرارسیده است، وقتی محزوم بیردی با چشمهای جرقه دار ودهن پرکف، نوک شمشیرش را در سینه ستودارت گذاشته واورا مورد فحش و ناسزا قرارمیدهد. اومیگوید، "جاسوس بدبخت! سگ کافر! توازطرف انگلیسها اینجا آمدهٔ که بخارا را بخری، طوریکه کابل را خریدید؟ تومو فق نمیشوی، من ترا میکشم!" او خنجرخود را دربدن بخاک افتاده ستودارت فشارمیدهد؛ اما چشم مرد انگلیسی به وزیرخشمناک دوخته میشود. این صحنه چند دقیقه طول می کشد، اینکه سیمای غیرمتحرک ستودارت بازوی قاتل را میگیرد یا به احتمال قوی فقط نمایشی بین امیر و وزیربوده است، وزیرفورا سر خود را دورداده وبه خدمه هایش میگوید، "اورا ببرید!". باران سختی میبارد، اما مردان چراغ بدست، اورا مثل یک جسد بسته درخاموشی عمیق از طریق کوچه های خالی شهرانتقال میدهند. بعضی اوقات اجازه میدهند بزمین افتاده وریسمانهای او را کش میکنند که بدوراعضای کوبیده شده اش بسته شده است؛ بعضی اوقات توقف نموده وبا قیافه های وحشیانه و خنده قهقه باودشنام میدهند. اسیربیچاره فریاد میزند، "مرا یکباره بکشید! رحم کنید، عذاب مرا طول ندهید!" با شنیدن این، یکی ازایشان خم شده، چراغ خود را بنزدیک اوآورده، اورا بزمین انداخته ومیگوید، "درحقیقت، تو شیطان یا جادوگری؛ توازقبل میدانستی که کشته نخواهی شد؛ اگرتوآدم میبودی، حتما باید میترسیدی". بااینترتیب آنها او را درامتداد کوچه ها

کشانیده ودرآخراورا همچنان که بسته است دریک اتاق تاریک انداخته وآنرا مسدود میسازند. پس ازاینکه ستودارت نگونبخت برای دوساعت دراین محل تنها وبالای زمین نمناک افتیده است، دروازه بازشده ویکتعداد خدمه با یکنفرکاملا پوشیده درچادرپشمی داخل میشود که فقط چشمانش دیده میشود. این شخص دربالای یک دیوان درنهایت اتاق نشسته و چراغها در پیشرویش گذاشته میشود؛ ستودارت با چشمهای خود حرکات این شخص را تعقیب میکند که قرارمعلوم باید شخص بزرگی باشد، چون همه با اوبا احترام فوق العاده برخورد میکنند. ستودارت با بلند نمودن خود اززمین تا جائیکه زنجیرهایش اجازه میدهد وبا جمع نمودن قوت خود با صدای محکم میگوید، "من دعا میکنم خدای متعال شما را ببخشد، شما کاربدی کرده اید که یک شخص بیگناه را درزندان انداخته اید، کسیکه مسئول پیام حکومتش به فرمانفرمای شماست. اگرشما حاضر نبودید مرا بپذیرید، بمن اجازه نمیدادید که داخل شهرشما شوم؛ این وظیفه وزیربود تا مرا با تمنیات فرماندارخود آشنا میساخت؛ اگرشما میخواهید بخارا را ترک کنم، من حاضرم این خواهش شما را برآورده سازم". شخص چادرپوش پس ازشنیدن حرفهای من برخاسته ومیگوید، "آنچه توگفتی من آنرا با امیردر میان خواهم گذاشت".

این فرد که میرشب یا رئیس پولیس است زندان را ترک میکند تا فرمان امیررا اجرا کند؛ تمام کاغذهای نماینده را توقیف وسوختانده، تمام اموال واسپها را لیلام (حراج) نموده و او را به سیاه چاه میاندازند. این سیاه چاه که درمرکزشهرواقع است حدود 21 فت عمق داشته وبزرگترین جنایت کاران درآن انداخته میشوند. پائین شدن بآن توسط ریسمان صورت می گیرد؛ وقتی ستودارت را بآنجا انداختند، دو دزد ویک قاتل هم درآنجا قرار داشته وقاتل برای چندین سال درآنجا بوده است. کلونل مدت دوماه با این مجرمان دراین سوراخ کثیف میماند، پوشیده با حشرات موذی وانواع خزندگان که همیشه مصروف کشتن آنها میباشد. غذای ایشان نیزتوسط یک ریسمان پائین شده واکثراوقات ایشان دراستعمال دخانیات میگذرد.

وقتی تمایل وحشیانه نصرالله ارضا گردیده وفکرمیکند غرورمردانگلیسی را شکستانده واورا با وحشت قدرتش تحت تاثیرقرارداده است، به رئیس پولیس فرمان میدهد اورا ازسیاه چاه بیرون کشیده وبحیث اسیر درخانه خودش نگهدارد؛ اما دوروزپس ازآن جلاد عمومی با فرمانی بنزد

ستودارت آمده ومیگوید اگرمسلمان نشود بمرگ محکوم میشود. ستودارت درمقابل این گزینه با عذاب ترسناک وازبین رفتن قدرت روحی وجسمی روبروشده، رضائیت بی میل نشان داده واعتقاد اسلامی را تکرارمیکند، پس ازآن اورا به میدان عامه برده ودرمحضریک جمعیت بزرگ مردم که بخاطراین حادثه تازه گردهم آمده اند، ختنه میکنند. کلونل ستودارت که دراحساسات مذهبی خویش حساس وسختگیرمیباشد هرگز خود را در مقابل این اقدام ضعیف خود نبخشیده ودرجریان باقیمانده زندگی رنجور خود با تلخی نادم وپشیمان میباشد.

اخبارظلم وشکنجه نماینده به بیرون پخش شده وجنرال پیروفسکی، گورنر اورنبورگ به اجنت روسی دربخارا دستورمیدهد ازنصرالله بخواهد که اسیررا آزاد سازد. امیربا رسیدن این اطلاعات به ستودارت پیام فرستاده ومیگوید، "روسها ترا میخواهند: آنها با توچه خواهند کرد؟ آیا آنها با تو خوب معامله میکنند ومن ترا بایشان بسپارم؟" اسیرمیگوید، "من مطمئین هستم روسها با من رفتارخوب میکنند؛ اما اگرحکومت من بخواهد که جنابعالی با من چه کردند، جواب جنابعالی چه خواهد بود؟" چنین است جواب مرد قهرمانی که پس ازشکنجه های بیمانند درجریان دوماه حبس درسیاه چاه ونزدیکی با مرگ متحمل میشود. امیربا جواب باوقارودرشت اوتکان خورده، ازبدن خود جامه پوستین قیمتی خویش را کشیده، آنرا بالای ستودارت انداخته وفرمان میدهد اورا بالای اسپی سوارنموده و پیروزمندانه ازطریق کوچه های بخارا عبوردهند. پس ازاعاده صحت، اولین اقدام افسربرتانوی درهمه جا، این اعلان است که او یک عیسوی بوده وفقط بربنیاد خشونت اعلام شده باومسلمان شده بود. این برخورد چنان غیرمحتاطانه ونشاندهندهٔ قوت مغزنادراواست که نصرالله، محزوم بیردی، میرشب وباشندگان بخارا احساس میکنند درهم شکسته شده اند؛ اوبحیث جاسوس درنظرگرفته شده وچنان معامله میشود، اما بازهم باو اجازه داده میشود خود را درقصرامیرحاضرساخته وازاین وحشیان، نشانهای توجه ومواظبت اخذ کند.

چندین انگیزه باید باعث این تغیردربرخورد امیرنسبت به ستودارت شده باشد. درمرحله اول، پیروزی ارتش برتانیه درافغانستان برای نصرالله تهدید کننده بنظرمیرسد؛ اوحالا مایل بود نشان دهد نماینده مورد بخشندگی اوقرارگرفته، باوجودیکه قبلا مورد ظلم قرارگرفته است. اوامیدواراست

بتواند خود را با منافع ایشان وصل سازد، طوریکه رنجیت سنگه با دیگر اروپائیان انجام داده است. امیرمیگوید، "این فرنگیها درهنرو دپلوماسی آنقدرقوی وهوشیاراند ودرتنظیم ارتش چنان استعداد دارند که درهمه جا برایشان پیروزی ببارمیآورد".

ستودارت باوجودیکه درقصرجا داشته و با مواظبت درمهمانی بخارائیان غوطه وراست، منحیث اسیردرداخل دیوارها بوده وتحت نظارت صمد خان، شخص فاسد وحریص وعبدالخالق مباشر(وکیل خرج) منزل شاهی قراردارد. دراین دوران نماینده به تب تیفوس گرفتارشده وامیربه طبیب خود فرمان میدهد او را معالجه نموده وزندگی او را نجات میدهد؛ بعدا نصرالله درآستانه فرستادن نماینده بنزد تزار به کلونل فرصت همراهی با اورا به سنت پطرزبورگ داده وبرایش وظیفه رسالت خاصی دردربار او سفارش میکند. ستودارت با رسیدن به اورنبورگ یا مرز روسیه که از چنگال امیر بیرون شده است، پیشنهاد او را رد میکند؛ اومیگوید، تا هنوز حکومت اوبرایش نگفته که باید بخارا را ترک گوید. احساس فداکاری به وظیفه نظامی یا دپلوماسی هرگز بچنین بلندی نرسیده است؛ چنین تردید های تحت چنین اوضاعی کاملا شگفت آورمیباشد. ستودارت باید میدانست فاصله زیاد ازکلکته، جنگ موجود وحالت سیاسی آسیای میانه، ارتباط با اورا تقریبا ناممکن ساخته است؛ بسته متوقع شاید هرگزنرسد و این لجاجت باعث ایجاد سوئ ظن درمورد انگیزه آمدن اوبه بخارا میشود. روزی تصورسیاهی درمغزنصرالله خطورنموده وبه صمد خان فرمان میدهد مردانگلیسی را مسموم سازد، حفظ زندگی اوفقط با تطمیع نایب به امید بدست آوردن پول زیاد میسرمیشود؛ این آدم ناکس میتواند مقدار هنگفتی با تحریک سوئ ظن امیرکمائی کند. درمواقعی دیگرنصرالله بمقابل اسیرخود برخورد بهترنموده، برایش تنباکووهدایای دیگرفرستاده و ازاو تقاضا میکند دربدل آن، با انداختن جیوه درشیشه هایش ترمامیتر ساخته وهم شمع های بسازد که بدون دود میسوزند؛ ستودارت اگربانداره شجاعت وپارسائی خود مهارت میداشت، میتوانست ازتمام اینموارد بنفع خود استفاده کند.

باوجودیکه حوادث بیرونی بنقطه اوج فجایع ارتش برتانیه در1841 پیش میرود – گردنه های افغانستان با اجساد مرده سربازان پوشیده می شود؛ این اوضاع خراب موقعیت اجنت انگلیس دربخارا را بیش ازپیش به

مخاطره میاندازد: بعلاوه، جنگ بین نصرالله وهمسایه اش محمد علی خان قوقند اعلان شده که فکرمیشود بتحریک حکومت انگلیسی-هنداست. سلطان که توسط سنیها بحیث رهبرروحانی تمام مسلمین شناخته میشود، به امیربخارا نوشته وفرمان میدهد اسیرش را رها سازد؛ تزارنیزاز طریق نماینده خود که درآستانه رسیدن به بخارا است، تقاضای اعادۀ ستودارت به کشورش را مطابق به رسوم جوانمردی مخالفان دپلوماتیک میکند، وقتی ایم دی بوتینیف اورا درآنجا میبیند، حمایه خویش را ازاو اعلام میدارد؛ خان خیوه نیزبعین ترتیب میانجیگری میکند؛ اوبا تشویش ازاینهمه درخواستهای مختلف وندانستن اینکه چه کند، خشمگین میشود. نصرالله به سلطان جواب میدهد اورا اطاعت میکند بشرطیکه ملکه انگلیس دوست اوباقی مانده و باوآسیبی نرساند؛ به کابینه سنت پطرز بورگ مینویسد اسیراو یک سیاح و بدون موقف سیاسی میباشد؛ به همسایه خیوه اش چنین جواب میدهد، "یک مردانگلیسی توداری ویکی من، چرا میخواهی اورا ازمن بگیری؟" امیرپس ازآن بخارا را بقصد جنگ بمقابل قوقندیها ترک میکند.

دراین دوران، ستودارت چندین نامه به دوستان خود مینویسد که به کردهای خراسان، پارسیان یا یهودان سپرده شده وآنها این نامه ها را در بند تنبان خویش دوخته وبمقصد خویش میرسانند؛ بعضی ازآنها چاپ شده وانسان متجب میشود که درآن سبک پروتستانهای (پاک دین) روزهای کروم ویل را درمییابد. دراین نامه ها، منافع دپلوماتیک واحساسات سرباز درمغز و سرنوشت ستودارت بمراتب پائنترازعاطفه مذهبی قرار داشته وخصلت اورا با بزرگی واقعی نشان میدهد.

فصل 30 – خصایل کونولی

خصلت کونولی، امیدواری کامل او به نتایج مذاکرات، بازگشت نصرالله به بخارا، مصاحبه او با افسرانگلیس، اسیرشدن هردو، بازگشت الله داد خان نماینده افغان به کابل، برگشت دوباره او به بخارا، توطئه های بدنام او، خروج ایم دی بوتینیف ازشهر، آخند زاده پسرقاضی هرات و برادرش محمد داود، خطرات درمقابل محمد داود، اسیرشدن آخند زاده درمرزبخارا، اسیرشدن اوتوسط امیر، برخورد لجوجانه ستودارت، رهائی خدمه های انگلیس اززندان، اسیرشدن آخند زاده والله داد خان درسیاه چاه، رهائی آنها، اعدام یک یونانی بنام جوزف، دریافت قلم وکاغذ ستودارت، چوب زدن او، اعدام آن افسروکونولی، ثبت آن حادثه واوضاع مربوط به آنها.

+ + +

حال بسراغ کپتان کونولی میرویم که درقوقند مصروف وظیفهٔ مشابه ستودارت بوده ومتعاقبا به دعوت ستودارت به بخارا میرود تا درخطرات اوسهیم شود. این افسرازدانش وخصایل با شکوهی مانند مشخصات یک سربازممتازویک دپلومات متبحربرخورداراست. با درنظرداشت شکایاتی که نصرالله ازاوداشت، دراولین مصاحبه با او خوشحال میگردد؛ شیوه موفقانه ایکه کپتان کونولی برای رفع اختلافات با همسایه قوقند اوبکار برده بود، بطورمطلوبی اورا بطرف آن افسرجلب میکند. لذا وقتی اودر بخارا به ستودارت میپیوندد، سخت امیدواراست بتواند امیررا وادارسازد تا داخل نظریات انگلیس شود؛ اما قرارمعلوم پس ازاینکه اوقرارگاه را ترک میکند، عبدالصمد خان درتغیرمفکورهٔ نصرالله موفق شده وبه بخارا فرمان میدهد به کپتان کونولی اجازه ندهد با کلونل ستودارت ارتباط گیرد. ستودارت دراین زمان در خانه سفیرروسیه زندگی نموده وامیرشک دارد اودرماندن درآنجا اصرارنموده و ایم دی بوتینیف نیزاورا حمایه میکند. لذا فرمان اوجهت ممانعت کپتان کونولی ازدیدن هموطنش، هدف دیگری ندارد جزاینکه کلونل ستودارت مجبورشود بخانه عبدالصمد خان برود: این گام مرگبار برداشته میشود؛ کلونل ستودارت که مشتاق زندگی با دوستش میباشد، منزل سفیرروسیه را بتاریخ 11 نومبر1840 ترک گفته ودرخانه رئیس ستاد توپچی اقامت میکند.

بهنگام برگشت نصرالله ازقوقند که بسیارزود وپس ازرسیدن کونولی در پایتختش صورت میگیرد، خود را آقای دومرد انگلیسی دیده واین چیزی است که اومیخواست؛ چون جنگ درکابل ادامه داشته ومردم آسیای میانه با ژرفترین نفرت تحریک شده میباشند. برخورد امیربمقابل کونولی

مغرورانه وتهدید آمیزشده وعبدالصمد میترسدازاینکه قهرشهزاده شاید شامل حال اونیز شود؛ لذا خانهٔ درداخل شهربرای ایشان آماده میگردد – یعنی مانند اسیران معامله میشوند، اما یک مدد معاش سه طلا (40 شیلینگ) درروز برایشان درنظرگرفته میشود. کونولی یکماه قبل برای ملاقات امیردرخواست کرده است، اما هرگزبدست نمیآورد؛ بآنهم این افسران در31 دسمبربه قصربرده میشوند. نصرالله به کونولی میگوید، "کجاست نامه های حکومت تان برای من؟ شما جاسوس هستید؛ اما بخاطرداشته باشید اشغال بخارا مانند اشغال افغانستان آسان نیست؛ من شما را به محبس میفرستم وهموطنان شما شاید با یک ارتش بیایند اگر بخواهند شما را ببرند". کونولی مانند ستودارت با محکمی ولی احتیاط بیشترجواب داده وهردورخصت میشوند. ملاقات با امیربرای سه روز متوالی ادامه مییابد: بارآخری آنها را به همرای 7 خدمه یا پیشخدمت ایشان به ارگ برده ودرآنجا یک شب مصیبت بار سپری میشود. خانه ایشان غارت و خدمه های ایشان (44 نفر) به سیاه چاه انداخته میشوند (که قطرآن بیش از13 فت نیست)، چون جزئیات طغیان پیروزمندانه بمقابل انگلیسها درکابل برای بخارائیان معلوم بوده وامیردیگرترسی از ایشان ندارد؛ اسیران رنجوربا ظالمانه ترین وجه وبالاخره مرگ وحشیانه مواجه میشوند، اضطرابی که تهاجم افغانستان درمغزمستبد یوزبیک ایجاد کرده است.

قبلا گفته شد وقتی کپتان کونولی کابل را بقصد شهزادگان تاتارترک میکند الله داد خان سفیرشاه شجاع نیزهمراه اومیباشد. این شخص او را تا دربار های خیوه، قوقند وبخارا همراهی میکند؛ اما وقتی داخل شهربخارا میشود بسرعت تمایل رذیلانه امیربمقابل آقای خود را درک نموده وتلاش میکند هرچه زود تراجازه عزیمت یابد.

نصرالله درواقعیت نفرت عمیقی بمقابل افغانها وبخصوص سدوزیها داشته وحتی ازتنبیه کردن سفیرشاه شجاع ابا نمیورزد؛ اما حقیقت اینکه او یک مهمانداربوده وهم علاقمندی که ملاهای بخارا باومیگیرند بطرفداری او مداخله کرده واورا وادارمیسازند برای الله داد خان اجازه برگشت به کابل داده وفقط یک هفته بعد هردوافسرانگلیس به زندان ارگ انداخته میشوند. این افغان درمسیرراه بصفت نماینده معامله شده وبطورسالم به شهرمرزی قرشی میرسد، دراینجا درمییابد امیرفرمان داده تا حکومت اوراسیرنموده

وواپس به بخارا بفرستد که اجرا میشود؛ وقتی اوبه پایتخت برگردانده می شود اورا بمحلی انتقال میدهند که بنام آب خانه یاد شده وسردی بحدی میباشد که کسی نمیتواند دو شب متوالی زنده بماند. الله داد خان پس از20 ساعت وبصورت نیم جان ازآنجا بیرون آورده شده ودرسیاچاهی مجاوربه افسران برتانوی انداخته میشود، جائیکه ایشان نیزازارگ بآنجا انتقال داده شده بودند. این محبس درخانه میرسید شریف قلعه باغی (فرمانده) قرار داشته ومن این جزئیات را ازاوگرفتم. انتقال نماینده افغان ازآبخانه، جان اورا نجات میدهد درحالیکه مستحق آن نمیباشد؛ ازاینکه اوباساس دساتیر مخفی شاه شجاع عمل میکرد (طوریکه خودش میگفت) یا باثرتمایلات فکری خودش، با یقین میتوان گفت، این پست و رذیل بعوض کمک به کپتان کونولی هرگزازتوطئه درمذاکرات خیوه وبخارا دست نمیکشد.

مونسیور دی بوتینیف درمورد بدبختی افسران برتانوی بیتفاوت نمانده وبا انرژی تمام بمقابل آنها اعتراض میکند؛ اما پس ازفجایع ارتش انگلیس در کابل که امیرخود را درخانات خود کاملا امن فکرمیکند، مداخله دپلومات روسی را فوق العاده بیمورد میداند، چون اوبشیوۀ با اوبرخورد میکند که مونسیون دی بوتینیف فکرکند شاید مثل مردان انگلیسی با اومعامله شود: لذا اوتصمیم میگیرد درپایان مارچ 1842 بخارا را ترک گوید.

درعین زمان آخند زاده که توسط کپتان کونولی قبل ازترک خیوه به کابل فرستاده شده بود، بهمرای برادرش محمد داود به خیوه برگشته ودساتیری میآورد که امیدواراست باعث وادارسازی الله قلی خان برای آزادی اسیران روسی شود. اوبعوض دریافت کپتان کونولی طوریکه توقع داشت، نامۀ دریافت میکند مبنی براینکه ازبخارا برایش نوشته وتقاضا نموده که درآنجا باوبپیوندد. آخند زاده فورا آماده میشود تا اورا دنبال کند، اما لازم میداند قبل ازسفرش، برادرش را به کابل بفرستد تا به ناتن خبر دهد که درخیوه چه گذشته است. سرنوشت حالا بطورسنگین وظالمانه بمقابل خانواده قاضی هرات عمل نموده وتوسط یارمحمد غارت وتبعید شده است، این رئیس محترم زندگی خود را فقط مرهون سخاوت میجرتاد یافته که اورا دربدل 1400 لیره ازوزیر بازخرید نموده وازاین لحظه اعضای این خانواده خود را سرسپرده ناجیان خود میسازند. محمد داود بطورسالم به خلم میرسد؛ اما دربامیان، چارروزه راه بطرف جنوب آن، که تمام منطقه درطغیان قراردارد، اورا طرفدارانگلیس فکرنموده وتوسط

افغانها توقیف ولخت ساخته میشود؛ اما با زخم شمشیردرسرویک زخم گلوله درران با کمترین چانس ازمرگ فرارنموده وخود را به کابل می رساند. با رسیدن بکابل بطرف قرارگاه انگلیسها میرود(بفاصله یک میل ازشهر) که دران ارتش برتانیه توسط شورشیان محاصره شده وبستهٔ خود را به ایم ناتن میسپارد. ناتن به او دو روزاجازه استراحت داده وباوجودی که زخمهایش هنوزالتیام نیافته، با مکتوبی بنزد جنرال نات به کندهارمی فرستد. درغزنی اوتوسط غازیان توقیف گردیده، به محبس انداخته شده و با احتیاط فراوان تلاشی میشود؛ اما او نامهٔ ایم ناتن را درمنگوله موی خود پنهان کرده است که مسلمانان اجازه دارند درعقب سرشان بگذارند، با وجودیکه ازتلاشی خشن آنها نجات یافته وچیزی نمییابند تا تقصیراورا نشان دهند، بازهم اورا دردهن توپ میبندند تا بهوا پرتاب کنند، وقتی او فریاد میزند، "خدا قاتلان پسرقاضی حسن محمد را ببخش". با صدای این نام، توسط افغانها مورد احترام قرارگرفته وملاها توصیه میکنند باید آزاد شود؛ اوپس ازعبورازخطرات زیاد با بستهٔ خویش بکندهارمیرسد.

آخند زادهٔ کمبخت راهی بخارا میشود: اوبیخبرازتوقیف کپتان کونولی به ایلجیک اوتو، یک دهکده واقع درساحل راست اکسوس میرسد؛ اوبفکر اینکه مورد استقبال دربارامیرقرارخواهد گرفت، مقصد سفرخویش را پنهان ننموده ووقتی توسط محافظین مرزمورد تحقیق قرارمیگیرد، می گوید درخدمت انگلیس بوده ومیخواهد بیکی ازافسران آنها درپایتخت بپیوندد. این دلیل کافی برای دستگیری وفرستادن اوتحت بدرقه به بخارا میباشد، امیراورا درداخل ارگ ودرخانه سید میرشریف زندانی میسازد، جائیکه الله داد خان هم اکنون درآن قراردارد – این واقعه ده روزپس از حبس ستودارت وکونولی اتفاق میافتد. دراوضاع غم فزا ومتغیریکه در رابطه به سرنوشت این افسران دربخارا رخ میدهد، ملامتی زیادی بالای حکومت انگلیسی-هند بخاطرنداشتن دوراندیشی وهم تا اندازهٔ زیادی بالای کلونل ستودارت است که با وجود سربازصادق ووفادار بودن، گرایش انعطاف ناپذیرداشته وغرورملی اورا فوق محدوده های معقولیت قرارمیدهد؛ گماشتن اوباین وظیفه کاملا نامناسب بوده ونیازبه مهارت و تطبیق پذیری جهت پیشبرد چنین وظیفهٔ مشکل دارد. شیوهٔ برخورد او نمیتوانست منجربه نابودی اونشده واعتماد کورکورانه اوبه پیروزی ارتش برتانیه درآسیای میانه درآخرین لحظات اورا تا حد نهائی غمگین ساخته وباعث مرگ یکی ازنخبه ترین هموطنانش میشود. ستودارت بعوض

ارسال پیام به کپتان کونولی که باوبپیوندد، چرا دساتیرمافوقش را تعقیب نکرد؟ مقامات کلکته باونوشتند با استفاده ازاولین فرصت فراربايد بخارا را ترک کند؛ با داشتن احساس فوق وظیفه شناسی ودرنظرنگرفتن این دساتیر، وضع بحرانی خود را طولانی میسازد تا دوران خطرناکی فرا میرسد که درآن ارتش کشورش درافغانستان نابود شده وکشتاردستجمعی کابل باعث تشویق امیربرای ازبین بردن اسیران میشود: اینها نمیتوانستند آنچیزی را تحقق بخشند که امیدواربودند، توقع تمام جوانب ازاوعلت شرمساری فوق العاده میشود. سرنوشت آنها درواقعیت باعث تحریک منافع بزرگ درهمه جا میگردد – انگلیس وحتی روسیه نمیتواند ازآنها دست بکشد: میانجیگری بخاطرآنها ازپارس، خیوه، قسطنطنیه، کابل و هرات میرسد. میجرتاد ازملای بزرگ هرات میخواهد دررهائی کلونل ستودارت کمک کند که باعث حمله خشن ازجانب نصرالله خان شده، اورا بصورت زشت انکارنموده ومیگوید، "برای اسلام شرم است که در بین آنها علمای منحطی پیدا شده ومیانجی این کافر شود". جدیتی که بخاطر رهائی این اجنت برتانوی بکارمیرود، باعث میشود امیرفکر کند زندگی اوبسیاربا ارزش بوده وشاید دربدل آن پول بزرگ بدست آورد؛ اوحتی امیدواراست اسیرانش را به قیمت خوب معامله نموده وازملکه انگلند می خواهد یکمقدارساحه مرزی خویش را به قلمروی اوملحق سازد، اما جوابی بدست نمیآورد. درحقیقت نصرالله میخواهد با اسیران معامله کند ووقتی میبیند درمحاسباتش فریب خورده است، طبیعت آتشین اوخشمگین گردیده وانتقام خود را بشیوه وحشتناکی ازافسران بیچاره میگیرد.

44 خدمه ستودارت وکونولی که درروزدستگیری آنها درارگ اسیرشده بودند، برای 44 روز با دست وپای بسته بهمدیگردرسیاه چاه باقی مانده وفقط یک جیره نان خشک برایشان داده میشود. درروزچهل وپنجم آنها را ازاین سوراخ هولناک کشیده، زنجیربگردن، 11 نفردریک زنجیر و با 4 صف، صبح هنگام به میدان عامه برده ودرآنجا درمعرض برف شدید و سرمای سوزنده تا شب دیگرمیگذارند. دونفرایشان درسیاه چاه مرده و دیگری چاشت روزبعد ازاثرسرمای شب جان سپرده وجسدش به زنجیر بسته تا آفتاب نشست میماند؛ پاها ودستهای تعداد زیاد آنها را سرما زده وبا غمگینی درانتظاراجرای حکم مرگ خویش میباشند که با تحیر بی اندازه، آزاد ساخته میشوند. این امربعلت میانجیگری ملای بزرگ بخارا صورت میگیرد، وقتی تعداد زیادی به قصرامیررفته واعتراض میکنند.

آنها به نصرالله خان میگویند، "آنها مثل ما مسلمان بوده وبرادران ما اند، اگرتوخون ایشان را بریزی، شاید غضب خدا بالای ما بیاید. آنها باندازه کافی برای خدمت به کفاررنج کشیده اند. آنها را آزاد کن اگر میخواهی ازعذاب دوزخ ومردمان دراماان باشی!" امیرتا اندازۀ زیادی ازمخالفت ملاها میترسد که پشتیبانی آنها برای حفظ قدرتش ضروری میباشد، این موجوات بیچاره پس ازده ساعت مبارزه برای رهائی ازچنگ او آزاد میشوند.

تعدادی ازهندوها وشروف یهود (بانکداران) که وسایلی برای برقراری رابطه با کلونل ستودارت وکپتان کونولی پیدا نموده بودند، ازطریق خدمه های آنها نامه های سپرده بودند که مشتاق فرستادن به مافوقان ایشان درهند بودند؛ آنها بایشان لباس وپول داده بودند. پس ازاینکه تعدادی ازآنها بطرف کابل میروند، درنیمه ستیزه 22 مارچ 1842 بکابل میرسند وقتی محمد اکبرخان مصروف محاصره فتح جنگ میرزا درارگ بوده و دراینجا چند ماه دربزرگترین پریشانی باقی میمانند، چون آنها با شناخته شدن بحیث خدمه های انگلیس میترسند؛ اما این خطر زمانی رفع میشود که ارتش انگلیسی-هند درماه اگست سال بعدی به کابل میرسد، آنها پول باقیمانده خود را بدست آورده وبعضی ازآنها بازهم مصروف خدمت با افسران انگلیس میشوند. سه نفرآنها برای چندین سال درخدمت من بودند؛ محمد باشندۀ هرات با کپتان کونولی بوده؛ علی بختیاری با کپتان ویکوویچ؛ حاجی سمنانی آشپزدکتورولف بوده ومن از ایشان جزئیات زیادی بارتباط آقایان سابق ایشان جمع آوری کردم.

ترس باعث میشود این مردان بیگناه توسط امیرعفوگردیده وجبران عدم کشتارآنها را با شدت بیشترازاسیران باقیمانده میگیرد. چارروزپس از اینکه خدمه ها رها میشوند، اوفرمان میدهد الله داد خان وآخند زاده از زندان قلعه بیگی انتقال یافته ودرسیاه چاه انداخته شوند. دراینجا هنوزهم یک یونانی ازقسطنطنیه، سرخدمه کپتان کونولی بنام جوزف (که اورا دیگرخدمه ها یوسف خان صدا میکردند) و7 پیشخدمت که درارگ زندانی بودند، قرارداشتند. 27 روزپس ملاها رهائی این 7 پیشخدمت را حاصل میکنند. ازاین دوران 92 روزسپری میشود، وقتی با میانجیگری صادقانه ودوبارۀ ملاها، نصرالله یکباردیگربخشندگی بی میل خود را با رهائی نماینده افغان، الله داد خان وآخند زاده نشان میدهد؛ اولی با شتاب به

کابل برگشته وپسرقاضی هرات پس ازچند روزاقامت دربخارا، پای پیاده به پارس رسیده وبا پدرخود درمشهد میپیوندد، جائیکه هردوازغارت و مظالم یارمحمد پناه جسته ودرآنجا تبعید شده بودند.

جوزف همزمان با الله داد خان وآخند زاده ازسیاه چاه کشیده میشود، اما پایان اسارتش به پایان زندگی اش میانجامد. اولین باریکه اوبنزد نصرالله آورده میشود، میگوید تبعه سلطان است که درست میباشد؛ اما ازاینکه او ختنه نشده است، امیرفکرمیکند اودروغ میگوید، زیرا بفکراو تمام تبعه سلطان باید مسلمان باشد وباین فکرکه شاید انگلیسی باشد، اورا به سیاه چاه میاندازد. او با عذاب درد ناک دراین محل مخوف، فکرمیکند شاید تخفیف داده شود اگرمسلمان شود؛ لذا اوباین ارتباط پیامی به امیرمیفرستد که فورا مورد قبول واقع میشود، اما هرگزاورا ازسیاه چاه بیرون نکرده ودر آنجا عملیات ختنه ومراقبت انجام میشود. فقط بتاریخ 17 جون است که او باردیگرروشنائی را میبیند، وقتی اورا با سه تبهکاردیگر(کسانیکه کلونل ستودارت مدت دوماه اول اسارت خویش را با آنها سپری میکند) میآورند تا اعدام کنند – کشتاردرروزجمعه وبهنگام نمازشام صورت می گیرد. اخبارقتل عام انگلیسها درتنگۀ خیبرتوسط سرداران افغان به نصرالله رسانیده شده وتوصیه میکنند اسیران را ازبین ببرد یا باوتحویل دهد؛ همین نامۀ آنها است که راه را برای مرگ افسران برتانوی بدقسمت مهیا میسازد باوجودیکه با مسئله دیگری شتاب میگیرد.

سه روزپس ازاعدام جوزف، امیرفرمان میدهد آنها را ازارگ به تعمیر نزدیک سیاه چاه ببرند، اما آنها به چاه انداخته نمیشوند. محافظ فشارمی آورد تا آنها لباس خود را کشیده وبا تفتیش جدی ایشان، در یک جیب کوچک دوخته شده درزیرآستین کلونل ستودارت یک پنسل وقلمهای فولادی، یک قطی رنگ واوراق کاغذ پیدا نموده وآنها را به امیرمیبرند. چند روزقبل پولیس مرز، نامۀ میگیرد که کلونل به تومسن، سکرتر سفارت انگلیس درتهران ارسال کرده است (که میخواهد جهت ادامه مذاکرات آغازشده توسط کپتان کونولی به خیوه برود)؛ وقتی این نامه به نصرالله داده میشود، ازستودارت میخواهد آنرا ترجمه نموده وهم دربارۀ موادی جواب دهد که ازکالای او یافت شده است. هیچ چیزی مهیج تراز بی اعتمادی ملل شرقی نسبت به عادت اروپائیها درمورد نوشتن یا سکیچ کردن نمیباشد(چیزیکه میبینند یا میشنوند)، درموقف قابل سوالی که این

افسران قرارداشتند وکشف دوگانۀ که صورت گرفته بود، باعث خشمگین ساختن بیشترامیربمقابل ایشان میشود؛ بعلاوه، کلونل ستودارت ازترجمه انکارمیورزد، آنها بطورظالمانه درکف پاهایش برای سه روز پیاپی بدون غلبه براراده او با چوب میزنند – اواعلام میکند نامه گرفته شده هیچ چیز دشمنانه به امیرندارد. اما نصرالله باورننموده ومحکومیت اواینستکه مقصود نامه وادارسازی خان خیوه به جنگ با او بوده وهردو اسیررا محکوم به مرگ میسازد. هیچ سخن ضعیفی ازکلونل ستودارت بمشاهده نمیرسد وقتی باوخبرسرنوشت ایشان را میدهند، اما کاملا به خشونت گرائیده و مجموعه دشنامهای پارسی را بمقابل امیر و جلاد خود تا آخرین نفسهایش استعمال میکند. او را مثل یک گوسفند بقتل میرسانند، در داخل یک مخروبۀ که درعقب زندان قرارداشته ودرموجودیت چند رهگذریکه با فریاد ها و دشنامهای او بآنجا آمده بودند. بعدا افسرمسئول کشتار به کونولی میگوید او شاهد مرگ هموطنش بوده و نصرالله زندگی او را خواهد بخشید اگراومسلمان شود، اما مرد انگلیسی بدون ترس جواب میدهد، "ستودارت و یوسف مسلمان شدند وشما هردوی آنها را کشتید؛ پیشنهاد شما یک دام است، چون شما نمیتوانید مرا نجات دهید، طوریکه آنها را نتوانیستید. من هیچ اعتمادی به وعده های شما ندارم؛ من مرتد نمیشوم. من با ثبات واستواردرعقیده خود میمیرم. کارخود را ختم کنید!" آنها همچنان میکنند واجساد این دومرد قهرمان دریک قبرمشترک انداخته میشود که قبلا درپیش چشم شان برایشان کنده بودند. این حادثه درصبح روزجمعه 24 جون اتفاق میافتد.

این جزئیات اندوهناک برای من توسط آخند زاده سید میرشریف که اورا در1845 درمشهد دیدم، خدمۀ هراتی من (که خدمه کونولی بوده و 44 روزدرسیاه چاه انداخته شده) وتعداد زیاد بخارائیان گفته شده است، برای کسانیکه مشخصات اسارت ومرگ افسران برتانوی بصورت کامل هویدا بوده است. دکتورولف فکرمیکند آنها در17 جون اعدام شده اند؛ اما من پس از بررسی زیاد فکرمیکنم حادثه 7 روزبعد اتفاق افتاده که توسط ارقام ذیل واشخاص فوق داده شده اند:

اسارت ستودارت وکونولی درارگ............................ 2 جنوری 1842.
آزادی خدمه های ایشان پس از44 روز.................. 15 فبروری 1842.
سیاه چاه انداختن آخند زاده والله داد خان پس از4 روز...19 فبروری 1842.
رهائی 7 پیشخدمت پس از27 روز........................... 17 مارچ 1842.

92 روزپس ازمرگ یوسف ورهائی آخند زاده........................ 17 جون.
اعدام کلونل ستودارت وکپتان کونولی پس از7 روز........ 24 جون 1842.

این اظهارات اکیدا درست بوده وازثبت پولیس بخارا توسط سید میر شریف نقل شده است.

آخند زاده بدون اینکه خودش بسیاردقیق باشد، درستی این ارقام را تائید میکند؛ اومعتقد است مرگ افسران برتانوی درروز2 جمادی الاول یا جمادی الثانی، چند روزپس ازظهوراولین زردآلوصورت گرفته است – چنین است نحوه آسیائی تاریخگذاری حوادث.

فصل 31 – تهدید خیوه توسط محمد شاه

تهدید خیوه توسط محمد شاه پارس، رسیدن تومسن وزیربرتانیه بآن شهر، ناکامی مذاکرات، آمدن یک ناپلی بنام ناسیلی فلوریس به تهران، سفربه بخارا وزندانی شدن، نایب عبدالصمد خان، محکومیت ناسیلی به مرگ، سرنوشت مرگ برای عبدالصمد، دلایل اعدام، ساعت ساز بنام اورلندو جیووانی، فرمان امیردرباره مرگ او، خصایل نصرالله خان، تدابیرانگلیس بخاطر دریافت سرنوشت ستودارت وکونولی، دکتورولف، سیاست یارمحمد پس ازترک انگلیسها از هرات، شاه کامران بمقابل وزیر، محاصره اودرارگ توسط یارمحمد، سرداردین محمد خان، زندانی شدن کامران وغارت اوتوسط یارمحمد، شهزاده محمد یوسف، واسکت الماس، مذاکره بخاطرآن، گول زدن محمد یوسف میرزا توسط یارمحمد، فرار او به مشهد، اغتشاش بخاطر آزادی کامران، کشتن شاه توسط یارمحمد.

+ + +

چند ماه قبل ازاینکه تراژیدی هولناک فصل گذشته (زمستان 1841) واقع شود، وزیربرتانیه درتهران آخرین سعی خود را میکند تا خان خیوه را وادارسازد که بردگان پارسی را تسلیم نماید؛ قضیه عاجل است، چون محمد شاه قطعات خود را درمرزهای اتراک وگورگان تنظیم وتهدید نموده که داخل قلب خیوه خواهد شد، اگرالله قلی خان درنگهداری اتباع او بیش ازاین اصرارکند. شاه دراثرتاخت وتازهای تازه توسط ترکمنها بالای قلمروش مجبوربراین اقدامات میشود که بتحریک خیوهیان چندین دهکده پارسیان را غارت نموده و باشندگان آنها را با خود برده اند؛ آنها دریکی ازاین یورشها، محمد ولی خان پسرکاکای شاه را غافلگیرساخته، اورا به خیوه برده وزندانی میسازند. وقتی تومسن با نماینده پارسیان، محمد علی خان کیفوربآن شهرمیرود، یک اجنت روسی اورنبورگ را با عین مقصد ترک میکند تا با مساعی مشترک راه حلی باین مسئله پیدا کنند؛ با درنظر داشت تهدید تهاجم، الله قلی خان آنها را مغرورانه استقبال میکند. او به تومسن میگوید، "لندن برای من بسیاردوراست تا تعاملی با آن داشته یا کمکی ازآن متوقع باشم. من 20 بارازانگلیسها تقاضای مربیان توپچی نمودم وآنها مرا با وعده های امیدوارساختند که هرگزتحقق نیافت؛ من نمیدانم چرا آنها درامورات من مداخله میکنند". اوبا روسها زیاد متکبر نمیباشد زیرا طرفداری آنها قبلا توسط یعقوب مهتربدست آمده است؛ اما به سفیرمیگوید: "پطرزبورگ درمقایسه به لندن با خیوه نزدیکتراست، اما استخوانهای سربازان تزارکه سال گذشته ازاورنبورگ برای مطیع سازی این کشورفرستاده شده بود، هنوزهم جلگه های مرزهای شما را پوشانیده

ودرزیرآفتاب سفید شده است، ثبوت اینکه این اقدام چندان کارآسانی نیست". بعدا روبه پارسیان گشتانده ومیگوید، "بارتباط محمد شاه، او میتواند آلهٔ دست انگلیس یا روسیه باشد، هرکدام را خشنود سازد؛ الله قلی خان هرگزنمونه اورا تقلید نمیکند. تمام شما زحمت کشیده وبه اینجا آمده اید وازمن میخواهید که بردگان پارسیان را رها سازم، من فیصله نموده ام هرگزنکنم". هرسه سفیربدون کمترین پیشرفتی خیوه را ترک میکنند.

تومسن درمرو ازتوطئه امیربخارا ویعقوب مهترنجات پیدا میکند، زیرا آدمکشانی به آنشهرفرستاده شده تا اورا بکشند، اما چانس ومعلومات نادرست مانع ایشان میشود(پس ازاین نوشته، تومسن برایم گفت این قصه درست نیست. یک زن یوزبیک بخاطرگرفتن پاداش خوب برای نجات جان من، این داستان را اختراع کرده است). وقتی اواینجا بود، تومسن یک ناپلی بنام ناسیلی فلوریس را ازاسارت آزاد میسازد که توسط حاکم نیازمحمد بیگ زندانی شده است. وقتی این مرد جوان ازتهران عبورمی کرد، تعداد زیادی باوگفتند که دررفتن به بخارا، اوبطرف مرگ میرود؛ اما اوبه مشوره های ایشان گوش نداده وسرنوشت اورا بنابودی میکشاند. فلوریس برای چندین ماه ازمهمان نوازی ایم انتیشکوف، گورنر جنرال روسی درتاوریس {کریمیا} برخورداربوده و وقتی اوبرنامه رفتن به لاهور را ازطریق ایالات یوزبیک مطرح میکند، سُرنیل که چند ماه قبل به تهران برگشته بود، بالای اومشکوک میشود؛ او حتی نامهٔ کونت دی میدیم، وزیرروسی را بازکرده وازمسیراتخاذ شده توسط ناسیلی شکایت میکند، ففقط پاسپورتی دارد که دارای ویزه مقامات روسیه میباشد. اومی گوید سفرفلوریس ازطریق تاتاردربرگیرندهٔ تمایلات پنهانی ودشمنانه بمقابل انگلیس بوده وپیشنهاد میکند او را بصورت سالم و بدون مصرف به لاهوربرساند اگراوراضی شود ازطریق خلیج فارس وهند بآنجا برود، اما هیچ چیزی نمیتواند برلجاجت این سیاح غالب شود؛ کونت دی میدیم بخاطرکاهش بدگمانی نماینده برتانیه، مجبورمیشود ویزه روسیه در پاسپورت اورا پاک نموده وبه پارسی بنویسد که سفرناپلی توسط روسیه حمایه نمیشود. فلوریس مدت زیادی درآسیا نبوده که خصایل آنها را بداند؛ اوتوقع داشت با رسیدن به بخارا مردمی را بیابد که مشابه ترکها یا پارسیان باشد وبا درنظرداشت موانعی که درپیشروی سفراوانداخته میشود، دراراده خود اصرار ورزیده وتهران را فقط با یک خدمه ترک میکند. اومدتی درمشهد باقی مانده ومن نامهٔ ازاوگرفتم (ازاین شهر)،

احتمالا آخرین نامۀ باشد که اونوشته کرده است. مطالعه آن شاید برای خواننده دلچسپ باشد. چنین تاریخ خورده است، مشهد، 22 می 1842:

"عزیزم ایم فیریر،
وقتی من تهران را ترک کردم وعده نمودم با رسیدن باین شهر شما را در جریان بگذارم. اکنون دوهفته است من اینجا هستم، پس ازیک سفر خوب 29 روزه به اینجا رسیدم. طبیعت دررابطه به پارس بسیارخسیس بوده است؛ اما سرسبزی خراسان بیشترازولایات آذربایجان وعراق است. اگر شما گاهی قصد مشهد نمائید، من مشوره میدهم وقتی به نیشاپور رسیدید، راه کوهستانی را اختیارکنید. شما دهکده های واقع درواديهای غنی را مییابید؛ درآنجا جویبارهای آب فراوان بوده ودوصف درختان درمسیراین جویبارها، سایۀ گوارای برای سفرکننده ایجاد میکند. بین نیشاپوروانیجا دوجهیل کوچک وجود دارد که بسیارزیبا وخوش منظراست.

جنرال سیمینیایو که من قبلا برایش نوشتم، تمنیات مخلصانه مرا بشما تقدیم خواهد کرد وبشما توصیف این کشوررا نموده باشد. من مجبورشدم اینجا بمانم تا کاروان بخارا آماده گردد. فکرمیشود طول روزها بسیار طولانی است؛ وقتی آدم منتظروهدفی پیشروداشته باشد، زمان بسیاربه آهستگی میگذرد.

درعین زمان من دوستان بسیارخوبی دارم؛ هموطن شما ایم جاکیت، جراح قطعه همدان درگارنیزیون اینجا، یک شخص بسیاربرجسته ومهمان نوازاست وما تمام روزها را درگفتگو میگذرانیم. اوخبرنداشت که در ارتش پارسیان فرانسوی موجود باشد؛ اومسحورخواهد شد وقتی من باو گذارش مهربانی شما را دادم تا با شما آشنا شود. شما میتوانید اخباراروپا را با آسیای مرکزی تبادله کنید که ازرسیدن باین شهرمرزی عقب نمی ماند. من ازطرف اومیخواهم محبت اورا بشما ارائه کنم، لذا حالا وظیفه شماست باوبنویسید ومن اطمینان میدهم که شما ازشناخت اوبسیار خوش خواهید شد.

ترکمنها اغلبا ازدهکده های نزدیک شهردیدن میکنند – اینها برای پارسیان یک کابوس کامل اند؛ سال گذشته آنها وزیرحکومت را دریک باغ بیرون شهرغافلگیرکرده واورا به خان خیوه فروختند. پنج ماه بعد تر

حاکم آصف دولت بمنظورانتقام بالای یک قبیله ترکمن درکوههای راست نیشاپور با 3 هزارمسلح و7 توپ برای غافلگیری آنها میرود، باوجودیکه اومارش سریع انجام میدهد، اما قسمت اعظم دشمن فرارکرده وفقط یک مقدارلباس کهنه، شمشیر، شتران پیر و چند صد نفردرداخل سنگربندی باقی مانده است. یکتعداد ترکمن وپارسیان کشته وزخمی میشوند، همچنان بعضی پارسیان، اما حاکم درروزدوم با ترس ازیکتعداد سواره دشمن، یک حمله بدون رخنه را صادرمیکند؛ ازاینجا قضاوت کنید که جنگ در این کشورچطورپیش برده میشود.

روزدیگرحاکم یک ترکمن را ازدم توپ پرانده و دستهای 7 نفردیگررا قطع میکند که درخدمت پارس بوده ومسافران را درکوهها غارت می کردند.

عزیمت من انشاالله پس فردا با یکتعداد زیاد کاروان صورت میگیرد. با دعا به جنرال سیمینیایوبگو بمجردیکه آنجا برسم، برایش یک نامه بدست قاصدی خواهم فرستاد که فیروزالله خان به تهران فرستاده است. من بار دیگر باوخواهم نوشت اگروقت اجازه دهد، اما شاید فقط آنرا بیزارسازم؛ ازشما خواهشمندم سپاس مخلصانه واحترامات مرا باوتقدیم کنید. مرا با دوستان خویش یاد کنید. من شهزاده خویش ملک قاسم میرزا را فراموش نمیکنم؛ احترامات مرا باوتقدیم نموده وبرایش بگوئید که من نامه های او را به حاکم دادم که مرا مودبانه پذیرفت. خدا حافظ، عزیزمن ایم فیریر. خدا کند باردیگردرکشوردیگرغنی وخوشحال ببینیم.

مخلص همیشگی شما، ناسیلی فلوریس
به جنرال فیریر."

فلوریس طوریکه میخواست با کاروان بطرف مرومیرود، جائیکه خوش بختانه تومسن را میبابد، او رهائی اش را فراهم نموده وبعدا بسفرخویش بطرف بخارا ادامه میدهد. خدمه او(یگانه نفری که اوهمراه داشت) پس ازمرو، ازرفتن با اوصرفنظرمیکند؛ اما این حادثه بعوض اینکه چشم او را بگشاید، باعث مصمم شدن اوبرای مواجه شدن با مشکلات وخطرات گردیده واومانند یک فاتح بطرف یک مرگ معلومدار مارش میکند. آخند زاده دوازده روزپس ازمرگ کلونل ستودارت وکپتان کونولی بخارا را

ترک میکند: اودرسفرخود ازصحنه دهشتناک، ناسیلی فلوریس را در چارجوی، واقع درساحل چپ اکسوس دیده وتمام استدلال خویش را بکاربرده تا مانع رفتن اوبه آن پایتخت شود(با اظهارموجزتمام مصایبی که اوشاهد بوده وزجرکشیده است)؛ اما ناسیلی با ندانستن یک حرف از زبانهای شرقی کوشش میکند بجای کلمات علامه گذاشته وبگوید کر و کوراست. درمغزاین افغان با انرژی میگذرد که او را با زور به مشهد بیاورد؛ اما تنها وپای پیاده بوده، عاری ازهرگونه منابع، چطور میتواند موفق شود؟ بعلاوه چنین اقدامی ازجانب اوممکن بود باعث گرفتاری خود او و فرستادنش به بخارا شود. لذا اونمیتواند چیزی انجام دهد، بجزدعا برای خدا بخاطرسلامتی این سیاح جوان که بسیارمطمین و سبک قلب بوده ومطمئنانه میخواهد برود تا جای اورا درسیاه چاه بگیرد، آخند زاده با قلب سنگین راه کسل کننده خود بطرف خراسان را میپیماید. ترس او عادلانه میباشد؛ ایتالوی شیفته سفرخود را ادامه داده وحدود یک ساعت به شهربخارا مانده است که توقیف، لخت ودرسیاه چاه انداخته می شود؛ او دراینجا 8 روزنگهداری شده وتوسط مبلغ ناچیزی که ازاو یافته بودند او را تغذیه میکنند. اوبعدا بنزد امیرآورده میشود تا درجریان تحقیق حاضر باشد، چون فلوریس نه ترکی و نه پارسی بلد است، بیک ایتالوی مرتد بنام جیووانی اورلندو فرمان داده میشود تا مکالمات را ترجمه کند؛ رئیس توپچی، عبدالصمد خان دشمن مهلک اروپائیانی که جسارت رفتن به بخارا را دارد نیزدرجمله حاضرین میباشد (دکتورولف میگوید، "من فکر میکنم شرح زندگی عبدالصمد خان را کمی توضیح بدهم. اودر1784 در تبریزتولد شده وپس ازکسب معلومات سطحی دانش نظامی درکرمانشاه ازایم لی جنرال کورت، دراینجا توسط محمد علی میرزا پسرمشهورفتح علیشاه استخدام میشود. باثربعضی خلافکاری عبدالصمدخان، محمد علی میرزا فرمان میدهد گوشهایش را ببرند. لذا خان اورا ترک کرده و پیش دشمن علی محمد میرزا، عباس میرزا درتبریزمیرود، اما بزودی مجبور میشود از آنجا نیزفرارکند. وقتی من در1832 بکابل رسیدم، سُرالکساندر برنیس را دیدم ودرمکالمه برایم گفت که: "وقتی به پشاورمیآئی، درمقابل یک شخص بنام وزیرسلطان محمد خان متوجه باش؛ نام اوعبدالصمد خان است، یک رذیل بزرگ، اگربتواند هرضرری به انگلیس میرساند؛ چون اومیداند که ما باوبچشم اهانت میبینیم". لذا دررسیدنم به پشاور، من هرگز بنزد اونیامدم، اما اورا فقط برای یک لحظه دیدم، وقتی اومرا درهمراهی با سلطان محمد خان صدا زد. مدت کوتاهی بعد ازاین، اوبمقابل این

شهزاده توطئه نموده، ازپشاورفرارکرده وبخدمت دوست محمد خان میرود؛ اوتلاش میکند شورشی را بمقابل او تحریک کند، اما افشا شده و به بخارا فرارمیکند، جائیکه حاکین بیک، گوش بیگی بخارا (وقتی من در 1832 آنجا بودم) اورا درخدمت امیرقرارمیدهد تا به سربازان انظباط نظامی یاد دهد. اوباشکوه بزرگ درخارج شهرزندگی کرده ودرجریان 9 سال خدمت صاحب 60 هزارطلای دوکت شده است. اورئیس ستاد توپچی بوده وعنوان نایب دارد. امیر شخصی بنام جیووانی اورلندو را بزور در بخارا نگهداشته است. من اجازه امیررا داشتم تا اورا باخود ببرم وقتی من آن شهررا ترک کردم؛ اما شنیدم که عبدالصمد میخواهد درراه مرا به قتل برساند، اوازمن تقاضا کرد تا وزیراستریائی درقسطنطنیه را ازموقعیت اودربخارا اطلاع دهم. عبدالصمد به ده آدمکش پول میدهد تا مرا درراه مشهد بقتل برسانند؛ این حقیقت آنقدرمعلومداراست که من با نام هرده نفر آشنا هستم").

ما دیدیم توطئه های این تبهکاربا چه شدتی سرنوشت کلونل ستودارت و کپتان کونولی را متاثرساخته وعذاب اسارت ومرگ آنها را بدترمیسازد؛ اما دربرخورد فقط اززاویه عشق برای تعین قیمت روزانه بالای زندگی آنها و نفرت بمقابل تمام فرنگیها عمل میکند: با دیدن این دوسیاح، بطور ثابت درمغزاوخاطره تیره ترین روزگاراوزنده میشود – ازدست دادن گوشها درتاوریس و چوب خوردن درپشاور – که هردو در ارتباط به اروپائیان صورت گرفته و او سوگند خورده بود تا انتقام آنها را ازهر اروپائی بگیرد که درچنگش میافتد. این کافی است که ناسیلی برای اویک اروپائی بوده ومستوجب نفرت مرگبارنایب قرارگیرد؛ اوهمچنان گناه سربازبودن را پیش چشم خود داشت، چون عبدالصمد بطورفوق العاده بیخبرازهنرنظامی بوده ومیترسد ازاینکه امیر شاید فلوریس را بخدمت گرفته وبا مقایسه نمودن دانش هردو، تا اندازۀ زیادی به نقص اوخواهد بود. اونقشۀ مرگ ناسیلی را ازهمان لحظه ایکه داخل قصرریگستان میشود برسردارد: مرگی که قرارمعلوم ناپلی بیچاره حتی تا اینجا دنبال میکند، چون نامه معرفی به هموطنش اویتابیل درلاهوردربین کاغذ های اوپیدا میشود؛ این امرعبدالصمد را کاملا خشمناک نموده و حکم مرگ سیاح بدبخت اعلام میشود. امیرنیزمتمایل به اعدام اوبوده وبهنگام ترک حاضرین، فلوریس با عین سرنوشتی مواجه میشود که ستودارت ودوست سوگوارش شده بودند.

مشیت الهی اغلبا طوری عمل میکند که کمبودات عدالت انسانی را تامین کند؛ ثبوت اینحقیقت مرگ عبدالصمد خان در1847 است باوجود خدماتی که اوبه امیربخارا انجام داده است. اوخصایل نصرالله را بسیارخوب دانسته ومثل هرشخصیت دارای مقام بلند دردربارهای آسیائی، با دشمنان زیادی مواجه بود که روزانه آقایش را بمقابل اوتحریک میکردند. با خبر بودن ازاین امرودرعین حال زیرک بودن، تمام پولهای گردآورده خود را به برادرش میفرستد که درمشهد تاجربوده ودر1847 بالغ به 40 هزار لیره میشود. اوبرای چندین سال آرزوداشت تا به پارس برگشته وثمرات غارتگریهای خویش را بچشد؛ اوبا وجودیکه انتظارفرصت مناسب بود، هیچوقت آنرا پیدا نکرده وفراربا محموله سنگین و چندین زن واطفال برایش مشکل میباشد. فرستادن ایشان قبل ازخودش نیزباعث افشای نقشۀ اومیشود که ازمدتها قبل مظنون بوده وفرمان داده است باید ازنزدیک مراقبت گردد. نصرالله احساس میکند اوبیش ازاندازه دراختیارنایب بوده وبایست اورا بمرگ محکوم سازد؛ اما اوبرایش بسیارمفید است – چون فقط بکمک اواست که قدرت خود را بالای خانهای شهرسبز وبلخ تحمیل نموده ومحروم ساختن اوازخدمتش(درحالیکه جنرال توانمند دیگری برای فرماندهی ارتش خود ندارد)، شاید برای منافع اوبسیار مضرباشد؛ لذا او منتظرمیماند، باوجودیکه بمقابل این رافضی پارسی غضبناک است. با آنکه عبدالصمد میفهمد دفع الوقت نمیتواند نقشۀ فراراورا فراهم کند، تصمیم میگیرد تا راه دیگری جستجوکند. در1847 امیربمقابل خان شهر سبزمارش میکند که اوقدرت تحمیلی نصرالله را بدورانداخته است، عبدالصمد بفکراینکه خوبترین فرصت برای فراراوفراهم شده، با خان سرکش ارتباط برقرارساخته وباومیگوید وقتی ارتشها مقابل میشوند، او تشویش توپچی را رفع میسازد، چون توپها را فقط با پودر پر میسازد، او میافزاید، "بمجردیکه شما راه خود را ازطریق صفوف بازکردید، من توپها را بطرف امیروسربازانش برگردانده وآنها را بیکبارگی تارومار میسازیم". این نامه بیک مرد توپچی پارسی سپرده شده و او آنرا به نصرالله خان میرساند، نایب فورا خواسته شده ودرمحضرعام کشته می شود؛ امیر زنان و فرزندان اورا به سربازان بیرحم میسپارد که دراثر مظالم ایشان، تعداد زیاد آنها زندگی خود را ازدست میدهند.

هنوز هم یک اروپائی دیگردربخارا مانده است – جیووانی اولندو، ایتالوی مرتد که قبلا ذکرشد. این آدم بیچاره که اصلا یک ساعتسازاست درسال 1839 درتهران زندگی میکند، وقتی سفیری ازخان قوقند باینجا آمده و توسط اومتقاعد ساخته میشود با اوبه دربارخان برود. جیووانی توسط محمد علی بسیارخوب معامله میشود؛ اما وقتی امیربخارا به قوقند حمله میکند اورا به پایتخت خودش میبرد، جائیکه اومجبورمیشود تمام ساعت های شکسته درباراورا مفت ترمیم کند. این معامله ازمهربانی خان قوقند بسیارمتفاوت است؛ اما چون امکان فرارندارد، بسرنوشت غمگین خود تسلیم میشود. وقتی دکتورولف در1844 دربخارا میباشد، امیربه ساعتساز اجازه میدهد با او به پارس برگردد؛ اما درروزعزیمت، جیووانی با یک ترس ناگهانی مواجه میشود: تصوراینکه آدمکشانی درراه تعین شده اند تا اورا بکشند چنان درمغزش خطورمیکند که با اوسفرننموده وباینترتیب یگانه چانس برگشت به اروپا را ازدست میدهد. سه سال میگذرد و او مصروف ترمیم ساعتهای کهنه امیراست: ولی با گذشت زمان وسایلش تمام شده ونمیتواند آنها را تعویض کند؛ لذا کاراو نامرغوب میشود، اما نصرالله هیچ بهانه را قبول ننموده، با بودن او اصرارکرده و بخاطر ناکامیهای مختلف مستوجب چوب زدن میشود. یکروز ساعت امیر در وسط نمازش ازکارمیافتد، امیرآنرا به دیوارکوبیده وبطور غضبناک فرمان میدهد تا ایتالوی بدبخت را بیاورند. به محافظین با تهدید میگوید، "اورا بکشید"، ضربه سومی یک چماق، عذاب جیووانی وزندگی اورا بپایان میرساند.

امیربخارا، نصرالله خان بهادر، ملک المومنین، یک هیولای درنده است. اوخود را ازطریق کشتارهای ترسناک اقارب خود وجرایم دیگری به تخت میرساند که حتی بخارائیان ازدهشت آن پیچ میخوردند؛ بی ایمانی اودربین ایشان ضرب المثل بوده ونامش با وحشت توسط مردم یاد میشود. بآنهم بخارائیان حالا به قساوت های مرتکب شده توسط امیربیتفاوت شده وخصایل منفور و رذیلانه او بیش ازحد تصوراست، آنها فکرمیکنند اوبا ارضای اغراض نفسانی اش مقام خود را توجیه میکند. افزایش مالیه یگانه چیزی است که درمورد آن حساس اند؛ اما باین ارتباط، نصرالله قویا مطابق فرمان قرآن عمل نموده وبصورت عام عوارض گمرکی بندرت بیشتراز2.5 درصد است که توسط زکات تعین شده است، لذا بخارائیان راضی بوده وفکرنمیکنند عفت زنان ودختران ایشان چندان مهم

باشد تا جائیکه به حاکم شان ارتباط میگیرد. درپهلوی آن، ملاها اولین کسانی اند که نمونه اطاعت اساسی بوده، قاضی بخارا فتوا صادرنموده مبنی براینکه نصرالله اراده خدا وآقای مطلق تمام زنان درقلمروش بوده، اوحق دارد هرچه میخواهد با ایشان انجام دهد واین جرم است که با خواهشات اومخالفت شود؛ قاضی اولین شخصی است که ثمرات موعظه خود را چشیده ودختراوقربانی اشتیاق ظالمانه امیرمیشود. لذا باید نتیجه گرفت، باشندگان باوجودیکه بسیارپیمان شکن وظالم اند، دررابطه به امیر خویش، بی قید ترین مردم اند؛ اوچنان متیقین بنظرمیرسد که وقتی قصر خود را ترک میکند، هرگزبدرقۀ برای خود نداشته ودویا سه روزدرهفته، امیررا میتوان با لباس یک درویش وهمراه یک خدمه دربازاردید که قدم میزند. دکانداران ازفرمان اوخبردارند که هیچکس برایش کمترین توجهی قایل نشده یا طوردیگری با اومعامله نکند بغیرازیک آدم عادی، باینعلت هیچکس با تقرب اوحرکت نمیکند: اوازیک دکان به دکان دیگری رفته و قیمت غله یا اموال دیگررا میپرسد؛ اینجا وآنجا خریداری میکند؛ اگر سوداگری را بیابد که فریبکاری میکند، هرگزدراین روزچیزی نمیگوید، اما روزبعد متخلف را درمحضرعامه خواسته و مجازاتی را بفکرخود تعین میکند که شایسته اواست. اودرسال 1845 حدود 34 ساله بنظر می رسد. این مردی است که انگلیسها امیدواربودند آله دست خویش بسازند؛ اما اجنت ایشان (طوریکه قبلا گفتیم) نادرست انتخاب شده وبه مرگ او میانجامد. موجودیت اروپائیها، روسها یا انگلیس ها برای اوهشدارمیباشد، نصرالله باوجودیکه یک هیولا است، وحشت حسودانه اوبمنظوربازتاب بوده ومیداند یک نماینده انگلیس به بخارا میآید، لذا او فیصله میکند تا وحشتناکترین تصورازقدرتش ارائه کند: باین وسیله اوامیدواراست هر گونه امیال انگلیسها جهت میانجیگری دراموراتش را خنثی ساخته و فیصله میکند اجنت آنها را اسیرنموده وازاوبحیث یک گروگان کارگیرد – این دلیل بدی برای یک وحشی نیست.

ارتباطات با بخارا قطع شده، حکومت هند برای مدتها بیخبرازسرنوشت ستودارت وکونولی بوده ومصروف آماده سازی تهاجم دوم انتقامگیری فاجعه 1841 افغانستان میباشد؛ چند ماه بعد، وقتی گورنرجنرال با اعلان موفقیت خود ومجازات افغانها، اجنتهای دپلومات انگلیسی را ازامیربخارا تقاضا میکند، درمییابد که ایشان دیگردراین جهان وجود ندارند.

پس ازاینکه قتل این دوافسرتائید میشود، حکومت هندی درجستجوی این است چطورانتقام بگیرد. یک ارتش بزرگی ضروراست تا حمله نموده و نصرالله خان را مجازات کند؛ او باید درعقب خود سیکها، افغانها و تمام راهزنان درسواحل چپ اندوس واکسوس را بگذارد. با رسیدن به بخارا، این ارتش بمقابل خود پوسته های روسیه یا قزاقهای جلگه ها را خواهد یافت؛ پارس وقوقند مجبورمیشوند با امیربخارا یکجا شوند، قلمروی برابر به نیم اروپا با کوهنوردان جنگی وکوچی خویش مثل یک مرد ایستاده خواهند شد. دقیقا دراینجا فضای برای بازتاب وجود داشته ومطبوعات انگلیس واپوزیشن خواب نمیباشند؛ آنها با قوت ازخطرات چنین تهاجمی یاد آوری نموده ودراینوقت مدیران جرات نمیکنند نظرات مخالفین خود را درنظرنگیرند. بآنهم مبهمی ایکه درسرنوشت ستودارت وکونولی وجود داشت باعث بیداری همدردی دوستان او شده وقدم های برداشته میشود تا حقیقت معلوم شود؛ یک مبلغ پروتستانت، دکتورولف، داوطلب رفتن به بخارا شده وبا شجاعت قابل تحسین زندگی خود را بخاطرامید نجات زندگی دیگران بخطرمياندازد. اوپس ازمواجه شدن با بزرگترین خطرات با تائید مرگ این دوافسر به اروپا برمیگردد، درحالیکه هنوزهم تعداد زیادی مشکوک اند؛ من که ازنزدیک قدمهای دکتور ولف را در تاتار و افغانستان تعقیب کردم، میتوانم تصدیق کنم اظهارات اوچیزی است که نمیتواند مورد مخالفت قرارگیرد.

روایات مذاکرات برتانیه دربخارا چنان با تاریخ افغانستان وصل است که من مجبورم بعضی جزئیات آنرا دراینجا بدهم؛ اما حالا باید هرات را از سرگرفته و خواننده را درجریان معلوماتی قراردهم که بارتباط افغانستان جمع آوری نموده ام.

بمجرد ترک مامورین برتانیه ازهرات، یارمحمد که بخاطراخراج میجر تاد توسط آصف دولت، حاکم خراسان بگرمی درخواست شده است، خواهان اجرای وعده او برای پرداخت پول کمکی، 6 توپ وهزاران تفنگ فتیلهٔ میشود تا بتواند به کندهارمارش کند. آصف دولت نیزاو را خوب میشناخت که چگونه با خواهشات اوموافقه کند؛ اومیداند که تحایف با عالیترین سپاسگذاری اخذ میشود، اما تمام شان درهمینجا پایان مییابد وبه بهانه های مختلف، اوحتی یک قدم هم دربیرون دیوارهای هرات برنخواهد داشت. لذا حاکم خراسان ازتقاضای اوطفره میرود، اما با

جملات و شرایطی که بهیچوجه دشمنانه نمیباشد؛ یارمحمد خود را شکست خورده حساب نکرده وتقاضاهای خود را مجددا تکرار میکند. وزیرهرگزاین انکار یا برخورد آصف دولت را نمیبخشد؛ وی بمقابل او و خانواده اش سوگند نفرت همیشگی خورده وعواقب این قیل وقالها درمورد حاکم خراسان دراینجا شرح میشود.

یارمحمد با موفق نشدن با پارس، مجبورمیشود خود را با پول بزورگرفته شده ازانگلیس راضی ساخته ودیگربفکرتهاجم کندهارنباشد، اما اومصمم میشود نقشهٔ را تکمیل سازد که موجودیت میجرتاد او را مجبورساخته بود معطل بماند – حالا دیگرهیچ چیزی نمیتواند مانع اوازاجرای مرگ شاه کامران واستقرارخودش درتخت هرات شود. شاه کامران بیکبارگی میبیند اونمیتواند درمقابل نقشه های گمراه کننده وزیرش بدون کمک انگلیس مقاومت نماید؛ لذا او با انرژی اعلام میکند آنها باید دردربار اوباقی مانده ونظرات خویش را پیش ببرند؛ اما چون چنین ترتیباتی برای وزیرمناسب نمیباشد، کمترین توجهی به خواست های فرماندارخویش نمیکند.

شاه کامران میداند پایان زندگی او نزدیک است، باوجودیکه پس از عزیمت میجرتاد میخواهد ازسرنوشت غمگین خویش جلوگیری نموده ودرآخر بصورت آشکارتصمیم میگیرد با وزیرمستبد خود مقابله کند. پشتیبانان ومشاوران اودراین کوشش جسورانه، چهارپسراو اند – اسکندر میرزا، نادرمیرزا، زمان میرزا و سعادت ملوک میرزا وهمچنان پسر کاکایش یوسف میرزا، نواسه حاجی فیروزالدین. این شهزادگان تمام کسانیکه مورد اعتماد ایشان است شبانه مخفیانه تجهیزنموده، بکمک ایشان بالای محافظین وزیرغالب شده، اختیارارگ را دردست گرفته وبا ایشان داخل دیوارهای ارگ میشوند. ارگ با 500 سربازفداکارمحافظت شده و گارنیزیون آن برای یکسال تدارکات داشته ومهمات جنگی بیش ازاندازه که میتواند برای دوران طولانی کفایت کند، شهزادگان امیدوار بودند این ضربه سیاسی بازتابی بمقابل وزیربوده ومردم باید اورا در شهرمحاصره نموده وآنها را آقایان خود قبول نمایند. اما حوادث تمام محاسبات آنها را باطل میسازد، چون وزیرقبل ازنیمه شب میداند که سدوزیها مسلح شده اند، بدون ضیاع وقت تمام سواره های را که میتواند جمع آوری نموده، ماحول را زیرنظارت داشته وخودش با 6 قطعهٔ مجهزومعتمد ارگ را بمحاصره میگیرد. ازاین لحظه قضیه سلطنت

سدوزی درهرات بحرانی میشود: ساعت مرگبارآن فرا میرسد. بآنهم شاه کامران یا بهتر گفته شود پسرانش ازپا نمیافتند؛ آنها حملات یارمحمد را با پشتکار و شجاعت دفع میکنند، وزیربا دریافت اینکه نمیتواند دفاع آنها را خنثی سازد، مجبورمیشود به محاصره منظم بپردازد.

شاه کامران قبل ازاینکه به ارگ عقب نشینی کند، قاصدی به انگلیسها در کندهارمیفرستد تا آنها را ازبحران هرات مطلع ساخته وازایشان میخواهد سربازان خویش را بفرستد، با وعده اینکه قلعه را تا زمان رسیدن ایشان نگهداشته وآنرا دراختیارآنها قراردهد. متاسفانه دراین دوران(بهار1841) وضع کندهارآشفته بوده ونماینده انگلیس نمیتواند با بی احتیاطی قوتهای مستقردراین قلمرو را اعزام کند؛ بآنهم حکومت انگلیسی-هند درمقابل درخواست متحد خویش بیتفاوت نمانده و ازدادان پول و وعده برای وادار سازی افغانها درهرات بطرفداری او دریغ نمیکند.

قبلا گفته شد دین محمد خان پسرکاکای وزیربا فرمان اودرپایان 1840 اسیرمیشود، اما پس ازپنج ماه موفق میشود به کوههای غورفرارکند، جائیکه او با دخترمصطفی خان رئیس مستقل قبیله ایماق تایمنی ازدواج نموده ونفوذ زیادی برای اودرمناطق مجاورمیدهد؛ این امرباعث دشمنی دین محمد با یارمحمد میشود، چون این سردار همیشه طرفدارشاه کامران بوده است، میجرراولینسن نمایندۀ انگلیس در کندهارفکرمیکند اونمیتواند چیزبهتری انجام دهد بغیرازاینکه ازاو بخواهد افغانها را بنفع شاه خویش تجهیزساخته وبه هرات مارش کند. اوبه دین محمد 1000 دوکت روسی میفرستد؛ اما به بهانه اینکه پول بسیارناوقت رسیده یا طوریکه دیگران گفتند باحتمال قوی مدت زیادی مردد میماند، لذا وقتی اواعلام مارش میکند، فرصت نجات کامران ازدست رفته است. باوجودیکه سدوزیها فقط بمنابع خویش محدود شده بودند، با بزرگترین شجاعت برخورد میکنند؛ آنها ارگ را برای مدت پنجاه روزنگهداشته و وقتی تسلیم میشوند که توپخانه و ماینها قسما دیوارهای ارگ را تخریب نموده، آشغال آن خندق ها را پرنموده و محاصره کنندگان میتوانند بآسانی بداخل محل دسترسی پیدا کنند.

یارمحمد درلحظات اول پیروزی تا اندازۀ با میانه روی عمل کرده وهر چهارپسرشاه را بدون هیچ صدمۀ به خارج قلمروی هرات میفرستد. اما

فرماندار اوکه آزادی کمی دراختیارداشت کاملا ازدست داده، وزیراو را بحیث یک اسیردولتی نگهداشته وبمجردیکه احساس میکند شاه کاملا در اختیارش قراردارد، ثروت اورا تصاحب نموده و یکتعداد الماسهای با شکوه را ازوی میگیرد که ارزش آن بیش از240 هزارلیره بوده وقرار معلوم توسط شاه محمود بهنگام حکومت درتخت کابل گرفته شده است. اما شاه معزول درمقابل تقاضاهای اومقاومت نموده با قاطعیت بیشتراز توقع او، ازمحل اختفای ثروت خویش انکارمیورزد.

یارمحمد آقای قدیم خود را خوب میشناسد وکاملا متقین است نه شکنجه ونه مرگ میتواند اورا وادارسازد که محل آنرا افشا کند؛ لذا او به حیله متوسل شده ومطمئن است که اینوسیله بهترمیتواند نسبت به تهدید اورا به پیروزی رساند. وزیربا کمترین سخاوت با محمد یوسف پسرکاکای شاه نسبت به دیگرشهزادگان عمل نموده، چون اورا بحیث یک اسیردرهرات نگهداشته وحالا تصمیم میگیرد با استفاده ازاوبرلجاجت شاه کامران فایق گردد. لذا اومحمد یوسف را آزاد ساخته وبرایش میگوید که آرزوی او هیچوقت غصب قدرت شاهی نبوده است؛ اوهمیشه آرزوداشت یک شهزاده همخون شاه را بجای شاه تعویض کند وتوجه اوهمیشه بطرف او(محمد یوسف) بوده است؛ بالاخره تصمیم اواینستکه دختربزرگ خود را بازدواج اودرآورده واورا شاه این قلمرواعلان کند. او میگوید یگانه شرط اودرمقابل این وعده های خیره کننده اینستکه اوتلاش کند تا برشاه کامران غالب شده ودریابد که طلاها والماسهای خود را در کجا پنهان کرده است. شاه پیرهمیشه عاطفه خاصی بمقابل کاکایش داشته، مورد اعتماد کامل اوبوده ولذا بدون اراده معلومات مطلوب را دراختیاراو میگذارد. محمد یوسف مانند یک مرد هوشیار نیم راز را که باوگفته شده نگهداشته وباقی را به وزیرانتقال میدهد، او نیز قدردانی خود را ازاولین پیروزی اوپنهان نمیکند. چیزیکه اوبسیار زیاد طمع داشت بآن نزدیک نشده است: این یک واسکت زنانه مزین با سنگ های گرانبها میباشد که قیمت آن 160 هزار لیره است. کامران قبل ازاینکه به ارگ عقب نشینی کند فکرمیکند این واسکت زنانه را دراختیاریکی اززنهای خود قرارداده واوهم مضطرب ازمسئولیت داده شده، اورا به مباشرخود بنام نصرالله بیگ میسپارد. این مرد معتمد دروهله اول، به اطراف رفته وسه روزپس ازعقب نشینی شهزادگان به ارگ، به مشهد رفته واین واسکت گرانبها را با خود میبرد. محمد یوسف میرزا بیخبراز حوادث آخری، میداند که

واسکت به زن شاه داده شده واین موضوع را به وزیرمیگوید، وزیراین زن بیچاره را تحت شکنجه قرارداده و او را مجبورمیسازد که آنرا تسلیم کند؛ اما اواین شکنجه های دردناک را تحمل میکند بعوض اینکه راز را افشا سازد. او بعدا ازنفوذ خانگی استفاده کرده و باو پیشنهاد میکند یگانه دختراو(ازشاه کامران) را با پسر خود سردار سید محمد خان عقد نماید؛ وقتی بآن دختربیچاره میگویند شوهرش که است، قبل ازاینکه نکاح شود، زهرمیخورد. درآخریارمحمد کشف میکند هدف مورد نظرش در مشهد بوده وتمام مساعی را بخرچ میدهد تا آنرا بدست آورد، اما موفق نمیشود؛ اوبعدا انتقام خود را از زن بدخت شاه خود اخذ نموده، اورا در ارگ زندانی ساخته وهرروز شکنجه میدهد تا اینکه در1846 باثرتقاضا های مکررشاه پارس رها میشود. او بعدا به تهران فرارکرده و بنزد برادر خود، سردارشمس الدین خان میرود که مدتها قبل ازظلم وزیرفرارنموده ودرخدمت ارتش پارسیان قراردارد. بارتباط واسکت گرانبها، اوهرگز بدست کسانی نمیافتد که خود را مستحق آن میدانستند. دردسمبر1845، وقتی من درمشهد بودم، امانتداربا وفای خزانه، نصرالله بیگ باثرکولرا میمیرد؛ اومدتی مریض بوده وآصف دولت با دیدن اینکه زمان او بآخر رسیده، او را بحیث مباشرخود تعین نموده و باو درعین زمان یکهزار تومان میدهد تا با این پول شترخریداری کند.نصرالله به مریضی افتاده و توان ندارد فرمان را اجرا کند؛ وقتی اومیمیرد، حاکم خراسان به بهانه اینکه متوفی پولهای او را دراختیارداشت، تمام دارائی اورا تملک نموده وباین ترتیب واسکت بدست اومیافتد. این درست است که ادعای سردار شمس الدین توسط شاه پارس پشتیبانی شده واوکاکایش را دستورمیدهد تا او را اعاده کند؛ اما آصف دولت مسئله اعاده آنرا با پرداخت چند هزار تومان حل میکند. ازآنزمان او از فرماندهی خراسان محروم شده وبا ثروت ذخیره ساخته درجریان 13 سال حکمرانی درآن ولایت، پسرش سپه سالاریک دسته قدرتمند ایجاد کرده وبا پشتیبانی او، اغتشاشی بمقابل شاه پارس برپا ساخته و ارتش او را از1847 تا 1850 مصروف نگهمیدارد.

درعین زمانیکه یارمحمد زن وفادارکامران را شکنجه میدهد، زنان دیگر او را – درزمان حیات شاه – دراختیاررفقا وطرفداران خود میگذارد؛ چون اکثریت آنها ثروتمند وجوان بودند، شوهران جدید شان بسیارراضی میباشند، باوجودیکه این امرخلاف قوانین اسلام است. من از یک اقدام

وزیرمطلع شدم که بمشکل میتوانستم باورکنم اگرتوسط نزدیکترین دوستانش برایم گفته نمیشد که او سه یا چهاردخترشاه کامران را بهمرای زنان بزرگ اوبه ترکمنها فروخته و آنها را درمارکیتهای خیوه و بخارا دوباره دیده اند.

برگردیم به شهزاده محمد یوسف: پس ازاجرای دساتیر وزیر، او ادعای اجرای وعده های داده شده ازطرف وزیر بخود را میکند. یارمحمد خود را آماده اجرای آن اعلام نموده ولی اعتراض میکند که محمد یوسف فقط یکقسمت وظیفه خود را انجام داده وقسمت اعظم خزانه باید دریافت گردد؛ اومیگوید قصد ندارد اراده خود را باساس این دلسردی تغیردهد، اگر شهزاده برایش ثبوت قطعی وفاداری اش را با مرگ پسرکاکایش، شاه کامران نشان دهد. محمد یوسف حالا بصورت آشکاردامی را میبیند که وزیرمیخواهد او را درآن کشانیده و متعاقبا بالای اوعداوت قتل اقاربش را بیاندازد، باینترتیب یارمحمد میخواهد بقیمت شهزاده، راه را بسوی قدرت مستقل صاف نموده و مانع رسوائی جرم شاه کشی شود. محمد یوسف متوجه خطرات رد نمودن پیشنهادات مردی مثل یارمحمد شده و برای فرونشاندن نظارت او، به تقاضای یارمحمد راضی میشود؛ هنگام شام ببهانه هواخوری به بیرون رفته وبا بدرقۀ چند خدمه به مشهد فرار میکند، جائیکه پارسیان او را با مهربان ترین وسخاوتمند ترین شکل می پذیرند. اوقبل ازترک هرات، یکتعداد نامه ها به دوستانش فرستاده ودر آنها ازکردارسیاه وزیرهشدارمیدهد؛ اما هراتیان ازمدتها قبل به استبداد اوعادت کرده، برایشان بیتفاوت شده وهیچ علاقۀ درطرحهای ندارند که بمقابل شاه کامران اتخاذ شود. یکتعداد روسا که طرفدارشاه مشروع بودند، تلاش میکردند درمردم اعتباری را زنده سازند که به خط شاهان قدیم شان وصل شوند؛ اما اینها میتوانستند فقط یک حرکت جزئی را تحریک کنند که یارمحمد بسرعت آنرا سرکوب میکند. بآنهم این اعلامیه، اورا دربرنامه های خاینانه اش دستپاچه ساخته ومنتظرمیماند تا مساعی اش را طوری سوق دهد که چانس ناکامی آن کم باشد. اولین تدبیرمقدماتی اوانتقال شاه کامران به ارگ کوسان (36 میل درغرب هرات)، سپردن محافظت اوبه پسرکاکایش سردارداد خان و چند ماه پس ازآن، مرگ این شاه معزول باثرمیگساری دراین قلعه میباشد؛ وزیرتوصیه میکند اوبطور آزاد با شراب، الکول و ادویه محرک تامین شود بامید اینکه اینها بتوانند اورا بسرعت به گوررهنمائی کنند، همچنان بهنگام بیهوشی های مستی،

او چیزی بگوید یا بنویسد که باعث کشف واسکت مشهور گوهرنشان شود. اما این امید به دلسردی میگراید، چون صرفنظرازاینکه شاه هرقدر مست باشد، همیشه وقتی به ثروت پنهانی اواشاره میشود بحالت خود-داری کامل برمیگردد. درآخریارمحمد توصیه میکند باید شکنجه شود تا لجاجت اوازبین برود؛ اما شکنجه نیزبی ثمراست. پیرمرد میگوید، "اجازه دهید به زیارت مکه بروم، وقتی به مشهد برسم، سهم بزرگی بشما میفرستم". وزیر که ارزش وعده افغانها را بخوبی میداند، نمیتواند باین وعده اعتماد کند. با دریافت اینکه اسیرش نمیتواند مقصد اساسی اورا برآورده سازد وحتی شاید برای اومشکل ایجاد کند، درآخر فیصله میکند شاه را ازسرراه خود بردارد. زمان برای اجرای برنامۀ اومطلوب است؛ گردنه های کابل شاهد نابودی قوتهای برتانیه بوده و قطعۀ کندهار فقط میتواند درمورد امنیت خودش فکرکند، شاه شجاع زندگی اش را ازدست داده و مرگ او طلایه دارمرگ برادرزاده اش، شاه کامران میشود. پس ازیک کوشش غیرموفقانه توسط باشندگان کوسان برای آزادی اودربهار 1842 این شاه بدبخت باردیگرمورد شکنجه قرارگرفته وظالمانه لت و کوب میشود، درپایان مارچ، یارمحمد دستورمیدهد اورا خفه سازند. سردارداد خان جلاد وقتی بالشت را روی دهن پیرمرد بیچاره میگذارد، او هیچگونه مقاومتی نمیکند؛ برخلاف، اوشاید تا اندازۀ راضی باشد که لحظات پایان رنجهایش فرارسیده است.

فصل 32 – پسران شاه کامران

پسران شاه کامران، حاجی فیروزالدین، پایان غمناک اووپسرش ملک قاسم میرزا، شهزادگان افغان درپارس، برخورد روسیه وانگلند دررابطه به هرات، یارمحمد شاه جدید هرات، تقویه قدرت و حمله به غور، غارت کاروانها توسط دین محمد خان، تسخیرغور توسط یارمحمد، اختلافات با کندهار، مطیع ساختن هزاره های زینت، مارش بمقابل خانات یوزبیک، برگشت اوبه جنوب، محرومیت ارتش او، تعادل بین ایالات آسیای میانه، پشتیبانی شاه پارس ازکهندل بمقابل یارمحمد، کمک یارمحمد با شاه پارس درجنگ بمقابل خراسان، مرگ شاه پارس، اتحاد یارمحمد با شاه پارس.

+ + +

کشتارشاه کامران ازجملهٔ پست ترین جرایم بیشماروو حشتناکی است که لکه آن دامنگیریارمحمد خان است. اوزیاد منتظرنمیماند تا اینکه مرگ زمامدارپیراو(که بنیه جسمی اوبا اضافه رویها وشکنجه های اوشکسته شده بود) بصورت طبیعی فرا رسد. این عمل نا مردانه برای اروپائیان بسیارنفرت انگیزاست، درحالیکه برای افغانها چنین نیست. بنظرآنها این عمل فقط اقدام سادهٔ حقگیری است (زورحق است)؛ برای آنها کشتن دشمن یک امرمعقول است؛ چنین است نحوهٔ که آنها بهمدیگرمیگویند، "وزیر، شاه کامران را کشت"، قرارمعلوم این اقدام وزیرمستوجب تقدیر بوده وشکوه دیگری بمقام اوافزوده است بعوض اینکه اقدامی قابل سرزنش باشد.

شاه بهنگام مرگ خویش ده پسردارد که نامهای ایشان قرارذیل اند: جهانگیر میرزا، سیف الملک میرزا، سعادت ملوک میرزا، عالمگیر میرزا، احمد علی میرزا، جلال الدین میرزا، اسکندرمیرزا، شهاب میرزا، زمان میرزا، نادرمیرزا.

اسکندر و زمان در1846 باثرکولرا درتهران میمیرند.

پسربزرگش، جهانگیرمیرزا که باید جانشین شاه کامران باشد، بخاطر اغتشاش بمقابل پدرش (وقتیکه اومصروف فرونشانی نا آرامیها درولایت فراه بود) وهم بخاطراقدام ظالمانه بمقابل نماینده اش موالی خان درخاطره ها وجود دارد. اونشان میدهد خون سدوزی دررگهایش جریان دارد، چون مثل تمام آن خانواده شجاع میباشد، باوجودیکه بیقراروعیاش است. او

مدتی پس ازمحاصره هرات توسط پارسیان، خود را درناحیه فراه حاکم مستقل اعلان نموده ویارمحمد مجبورمیشود برای مطیع ساختن اوارتش بفرستد؛ اوسرکوب گردیده، به هرات آورده شده ودرنیمه آزادی بسر میبرد. وقتی شاه کامران به کوسان انتقال میشود، میرزا موفق میشود به پارس فرارکند. اودرتهران طوری زندگی میکند که تمام احساس کرامت خود را ازدست داده باشد؛ اودرمحلهٔ پائین نگارستان زندگی میکند که توسط بربرها مسکون بوده وفقط درباره نوشیدن عرق وکشیدن تریاک فکرمیکند، جائیکه کاملا وحشی صفت شده وهنوزهم با تقاعد کوچکی زندگی میکند که شاه پارس برایش میدهد.

پسران دیگرکامران کاملا زن صفت بوده، کم وبیش با عین رذایل برادر بزرگ شان آلوده اند. سیف الملک وسعادت ملوک پس ازتخریب خانه ایشان اولا به ناحیه غوررفته وبعدا به زمینداورمربوط قلمروی کندهار میروند. نادرمیرزا دربغداد مستقرمیشود. عالمگیرو احمد علی درهند پناهنده شده وذکی ترین شهزادگان این خانواده اند. باقیمانده (جهانگیر، جلال الدین، اسکندر، شهاب و زمان) به تهران میروند، جائیکه سه نفر شان با نان روزانه سخاوت پسرکاکایشان (محمد یوسف میرزا) ازطرف شاه پارس زندگی میکنند. محمد یوسف میرزا که تمایل زیادی به مستی دارد، نسبت بایشان با ظرفیت بوده وبا عین خصوصیات پدرکلان خود (حاجی فیروزالدین که مورد احترام وعزت هراتیان قرارداشت) متمایز میشود. آن شهزاده که 16 سال درهرات حکومت میکند، مورد رضائیت کامل مردم هرات قرارداشته وبا ایشان بشیوهٔ پدرانه معامله میکند. پس ازاینکه توسط مصطفی خان مغلوب میشود، به مشهد رفته ودرآنجا با سخاوت حکومت پارسیان زندگی میکند. روزی چند سربازداخل باغ خانهٔ اوشده ومصروف چپاولگری میشوند، وقتی بنزد آنها رفته وبه پرخاش میپردازد، سادگی لباسهایش چنان فریبنده است که آنها فکرمیکنند خدمه است؛ بخاطراینکه مانع رفتن اوبخانه وهشداردیگران شوند، یکی ازآنها اورا با ضربه خنجرمیکشد. سرنوشت پسرش ملک قاسم میرزا بدترازاو میباشد. این شهزاده مربوط قطعه ایست که تحت فرماندهی عباس میرزا در1833 بمقابل هرات مارش میکند. اوبا گرفتاری تجارتی درمشهد، چند روزبعد ارتش را با ده خدمه دنبال نموده ودرنیمه راه بین مشهد وهرات مورد حملهٔ یک دسته ترکمنها قرارمیگیرد؛ دراین تصادم کشنده، اوناظر زخم مرگباریکی ازپسرانش بوده ولحظهٔ بعد گرفتار، بسته، به خیوه برده

شده ودرمارکیت عمومی مثل برده فروخته میشود. اخباراین واقعه به خان خیوه رسیده، فورا اورا خریداری نموده وعواید یک دهکده را دراختیاراو میگذارد، اما هرگزاجازه ندارد قلمروی او را ترک کند؛ اودر1840 در آنجا میمیرد. محمد یوسف پسرملک قاسم میرزا یکجا با یکتعداد هراتیان، زمینی ازآصف دولت بدست آورده ودهکده کوچک سنگبِست را از مخروبه اعمارمیکنند که بیش ازدوصد سال درآنحال قرارداشته است.

محمد علی، شاه پارس تمام اعضای خانواده سدوزی را بخاطراستعمال بمقابل هرات پناه داده وحمایه میکند، بامید اینکه روزی هرات را تصاحب نماید، اما جانشین او، ناصرالدین شاه که با تفرقۀ درونی سلطنت بستوه آمده، کمتربفکرتوسعه بطرف شرق است: اما شهزادگان سدوزی ویک تعداد روسای افغان هنوزدرلیست متقاعدین دولتی باقی میمانند؛ در حالیکه میتوان تائید کرد یکی ازآنها ظرفیت لازم برای وادارساختن افغانها را ندارند که اورا درتخت اجداد شان بنشانند. پیشگوئی نفوذیکه روسیه یا انگلیس شاید روزی دراین قسمت آسیا بدست آورند بسیارمهم نیست، چون این قدرتها چنین روسای افغان را بمنافع خویش وصل ساخته، آنها را با بزرگترین تعلیم پذیری به نظرات سلطه جوئی خویش خم نموده و بدون درنظرداشت شایستگی، آنها را درراس قلمروها نصب میکنند. مظالم یارمحمد خان بسیاربزرگ است؛ اما جاه طلبی وحرص اونیززیاد است که باعث هزاران رذالت بالای مردم هرات میشود؛ بآنهم آنها با شادی ناظر رسیدن اوبه قدرت مستقل میباشند، بامید اینکه آنها چه وقت ازکامران نجات میبابند، کسانیکه مورد خفت وخواری قرارداشته و وزیرشاید ایشان را بآرامش وامنیت سوق دهد؛ آنها دلسرد نبودند. به مجردیکه اوقدرت را با عنوان سادۀ "وزیرصاحب کبیر" (وزیراعظم) بدست آورد، با صلاحیت کارنموده واصلاحات زیادی بعمل میآورد که درمقاربت با انگلیس یاد گرفته بود چه چیزی برای خزانه خودش وهم برای مردمش مفید است؛ مالیات، پولیس، گمرک ومربوطات آنها بربنیاد یک قاعده تازه گذاشته شده وهمه ازاین اصلاحات بهره مند میشوند. وقتی او قویا مستقرمیشود از ظالم بودن اجتناب میورزد، حتی با کسانیکه مخالف اوبودند، اما با دزدان وقاتلان بیرحم میباشد. اوباندازۀ کافی عاقل است تا شناسائی قدرت خویش را توسط همسایگان تامین نموده وبا تعداد زیاد آنها درفضای خوب زندگی کند. سرداران هرات که تا اینزمان پشتیبانی خود را باو میفروختند، به اطاعت کامل اومیآیند: یاغی ترین را

کنارگذاشته وآنها را با سرداران قبیله الکوزی تعویض میکند که خودش متعلق بآن بوده وسرانجام بالای باجگذاران بزرگ ومردم کوچی قلمروی خویش حاکم مطلق میشود. اواین نتایج را تا اندازه زیادی ازطریق نظارت بدست میآورد بعوض اینکه ازشدت کارگیرد، هیچکس جرات نداردبمقابل حاکمیت غصب شدهٔ اوجدال نموده وقدرت اوفقط با ارادهٔ خودش محدود میگردد. شهرهرات که دراثرمحاصره 1838 تخریب شده بود، از برکت توزیع سخاوتمندانهٔ طلاهای انگیس ازبین ویرانه ها صعود میکند؛ یار محمد برنامه های رفاهی انگلیسها را (که آغازکرده بودند) ادامه داده و درمانهای فوری برای نابسامانیهای مردم رویدست میگیرد. او بویژه زراعت وتجارت را تشویق کرده، مالیه سبک بالای فروش جواری و سایرمایحتاج زندگی وضع نموده وزندگی مردم فقیررا با استخدام ایشان دراستحکامات شهربهبود میبخشد که مطابق به برنامه انجنیران انگلیسی دوباره اعمارمیگردد. بالاخره اوغارت وچپاول درتمام قلمروی خود را بررسی ومحومیسازد. شیوهٔ که اوبرای دستیابی باین هدف بکارمیگیرد چنان خوفناک است که تا امروزهرگاه هرچیزی برحسب تصادف برروی سرک یا حتی میدانها افتیده باشد هیچکس جرات برداشتن آنرا ندارد؛ اولین کسیکه این چیز را ببیند بسرعت آنرا به نزدیکترین افسرپولیس اطلاع میدهد، وظیفه افسرپولیس است تا صاحب آنرا پیدا نمده وآنرا برایش بسپارد(بدون اینکه مالک آن مستوجب سوالی گردد). یارمحمد خان حالا فوق العاده ثروتمند شده است؛ غارتگری ودرنده خوئی اوبدون اینکه خاموش شده باشد کمی فروکش کرده واومیخواهد مورد عزت و سپاس مردم قرارگیرد(پس ازینکه مفاد اداره سودمند اورا احساس کرده اند)؛ درحالیکه ملامتی هرج ومرج قبلی را به ضعف شاه کامران می اندازد، وانمود میسازد که بهنگام سلطنت اوهرگزنمیتوانست پیشنهادات رفاهی خود را عملی سازد، اوکوشش میکند خاطره آن شاه بدبخت را بی ارزش ونفرت انگیزجلوه دهد. لذا یارمحمد مصروف تحکیم قدرت خویش درهرات میباشد، تعدادی ازروسای نواحی دوردست که شاه کامران را فقط به نام میشناختند اغتشاش میکنند، اوتصمیم میگیرد بخاطرازبین بردن چنین گرایشات، بطورخشنی سرکوب نماید. او پس ازسپردن شهر به پسرش سردارسیف محمد خان ویک گارنیزیون انتخابی، به ناحیه قلعه نو پیش میرود که باشندگان آن هزاره زینت اند؛ سردارکریم داد خان رئیس آنها با احساس اینکه قدرت کافی برای مقابله با اوندارد، تصمیم میگیرد تسلیمی خود را به وزیرتقدیم نموده وحاکمیت اورا قبول نماید، بعلاوه باید

جزیۀ بَرَک واسپ تهیه نموده ویکی ازبرادران خویش را با چندین رئیس هزاره بحیث گروگان باو بدهد. این حل آرام اغتشاشات درقلعه نو یار محمد را قادرمیسازد سلاح خویش را بمقابل غورگرداند که وضع آن باعث اضطراب زیاد اوشده است.

این ناحیه توسط دورئیس مستقل، سردارمصطفی وسردارابراهیم خان اداره میشود که برخلاف زمامدارجدید هرات بوده وبتحریک کهندل خان بالای قلمروی هرات حملاتی انجام میدهند. آنها ممکن است با پشتیبانی بعضی سرداران ناراض عمل کنند، اما این خطربرای وزیرجدید بسیار حتمی است، چون اوباید توطیه های سیف الملک وسعادت ملوک پسران شاه کامران را برملا سازد که وقتی ازارگ هرات رانده میشوند، بنزد ابراهیم خان پناهنده شده اند. این رئیس آنها را بصورت گرم پذیرائی نموده واین اتحاد برای وزیر بسیاراضطراب آورمیباشد، چون منطقۀ غوردرهرقدم موقعیت خوبی برای ارتش مدافع تامین نموده، توسط کوه های بلند وصعب العبورقطع شده، بسیارتند بوده وبا جنگلات پوشیده شده است؛ دربین آنها وادیهای قشنگی وجود دارد که باشندگان آنها را کوچیها تشکیل داده و دهکده ها درشیبهای این کوهها قراردارند، چند نفرنشسته دریک کمین بآسانی میتواند مانع پیشروی یک ارتش قوی شود. بعلاوه این مفادات که شهزادگان فراری را قادربه ستوه آوردن غاصب حقوق ایشان ساخته ودرصورت ناراحتی میتوانند بموقعیت دشواروسهمگین ترعقب نشینی نمایند، چیزهای کم اهمیت ترنیزعلاوه میشود؛ پسرکاکای وزیر، دین محمد خان (طوریکه قبلا گفتیم با دخترمصطفی خان سردار دیگرتایمنی ازدواج کرده بود) نیزبا دسته ایشان یکجا شده است. دراینجا لحظۀ توقف نموده و گذارش مختصرحوادث آنرا ارائه میداریم.

دین محمد خان پس ازاینکه ازهرات فرارمیکند، بزودی اززندگی درکوه های غورخسته میشود، جائیکه اوتوسط قاصد میجرراولینسون یافت شده و پیشنهاد میکند باید برای نجات شاه کامران مارش کند که درارگ هرات محاصره مانده است. اوبعدا با استفاده ازبرگشت محمد زیها به کندهار، زندگی فعال خود را ازسرمیگیرد؛ زمانیکه انگلیسها آن شهر را ترک میکنند و کهندل خان باینجا پیشروی نموده وآنرا ازصفدرجنگ میگیرد، دین محمد درکندهارظاهرشده وخدمت خود را به پسرشاه شجاع تقدیم میکند که تحت حمایه انگلیس است. شهزاده آنرا با سپاس میپذیرد؛ در

جنگی که درحوض سنگسربوقوع پیوسته وصفدرجنگ درآن شکست میخورد، دین محمد با شجاعت خود را بظهورمیرساند. او با دوصد مرد انتخابی برای دوساعت حملات تمام ارتش کهندل خان را معطل میسازد که شش هزارنفراست؛ اما درآخربا دریافت اینکه نمیتواند پایداری کند، بکوهها عقب نشینی میکند، جائیکه هیچکس نمیتواند بفکرمزاحمت او باشد. بزودی دسته کوچک اوازهمه چیزمحروم میگردد، لذا اوبه جلگه بکوا نزدیک خاشرود رفته و خود را درکمینگاهی دراطراف کوه دزد جابجا میسازد، جائیکه منتظرکاروان چند هزارشتروقاطرمیماند؛ وقتی کاروان میرسد تمام آنها را غارت نموده وبا این غارت سربازان خود را درجریان زمستان نگهمیدارد. اودرجریان دوماه دیگرازطریق غارت کاروانهای بعدی، تمام امورمالی خویش را تامین نموده وبعدا بکوههای غوربرمیگردد، جائیکه پسرکامران را پیدا نموده وشامل سرنوشت مشترکی میشوند.

وقتی یارمحمد بمقابل غورمارش میکند، با استفاده ازمهارت معمولی خود شروع به کاشتن نفاق دربین دشمنان نموده، مصطفی خان که پشتیبان دین محمد است وابراهیم که طرفدارشهزادگان میشود، بمنازعه وجنگ کشانده میشوند. دراین تصادم ابراهیم خان شکست خورده وباعث انقیاد منطقه میشود؛ شهزادگان با ازدست دادن پشتیبانی مصطفی خان و ابراهیم به کوهها فرارمیکنند، آنها مجبوربه عقب نشینی به ناحیه سردار اخترخان درزمینداورمربوط قلمروی کندهارشده وبزودی محاصره میشوند.

دین محمد خان با خسته شدن اززندگی سخت درجریان دوسال، بسازشی راضی میشود که چندین رئیس میخواستند بین او و وزیر برقرار گردد؛ اما با ملاحظۀ پذیرائی سرد ازجانب یارمحمد ترسیده ودرعین شب از قرارگاه فرارمیکند. اوبا رسیدن به مشهد توسط آصف دولت با مهربانی پذیرفته شده وبزودی سودمندی خویش را با شجاعت نشان میدهد که در راس یکتعداد افغانها بخاطرفرونشاندن اغتشاش قسمت جنوبی خراسان فرستاده شده وپس ازاین درخدمت پارسها باقی میماند.

یارمحمد پس ازاین، مشکلات کمی درسرکوب سرداران غیرمتحد غور دارد. ابراهیم خان با رانده شدن ازیک موضع بموضع دیگری، درآخربه سنگرهای مستحکم کوههای شالاپ دالان عقب نشینی میکند که ازاعتبار

نفوذ ناپذیری برخورداراست؛ اما دراینجا با قحطی مواجه شده، با صلاح دید تسلیم شده وسوگند اطاعت به وزیریاد میکند؛ اما چند روزبعد، بازهم فرارنموده، به کوهها برگشته ودرآنجا برای مدتی ازطریق غارت زندگی میکند. این رئیس حدود 7 هزارخانواده تایمنی تحت اختیارخود دارد، یار محمد پس ازغارت کامل منطقۀ ایشان، آنها را به هرات انتقال میدهد، جائیکه بعضیها درشهروباقیمانده درحومه ها مسکون میشوند؛ آنها بعدا درچندین قطعه ارتش تنظیم شده وچون بسیارشجاع میباشند، حالا ازجملۀ بهترین سربازان اومیباشند. مصطفی خان که یارمحمد را بمقابل ابراهیم خان کمک کرده بود، وزیر جان او را نجات میدهد، اما این یگانه دلیل سخاوتمندی اونمیباشد؛ ناحیه مسکون توسط رئیس قبلی ازجمله مستحکم ترین سنگردرمنطقه بوده ومشکلاتیکه یارمحمد درسرکوب آن دارد، نقش مصطفی را برجسته میسازد بعوض اینکه وزیرهرات قدردان باشد.

وزیربا بدست آوری نتایج قناعتبخش ازاین تهاجم به پایتخت خویش بر گشته ومشغول توسعه مرزهای خود بطرف شمال میشود. درآغاز1846 اوبا ارتش خود بطرف مرغاب مارش میکند که درسواحل این دریا یک تعداد هزاره های زینت تحت فرماندهی یکی از برادران کریم داد خان قلعه نوی (رئیس تمام قبیله) قرارگاه دارد، اما این کوچیها با تقرب وزیر فرارنموده، داخل قلمروی پارس شده وخود را تحت حمایه آصف دولت قرارمیدهند و او دهکده کاریزدرمرزهای هرات را دراختیارایشان قرار میدهد. این اقدام بخاطرکاهش نفرت یارمحمد بمقابل حاکم خراسان نمی باشد: اوفراموش ننموده ودروقت دیگری اورا وادار میسازد بخاطر مخالفت خویش، بهای گرانی بپردازد.

وزیراجازه میدهد سواران اودرچراگاههای مرغوب مرغاب چریده وبعدا به هرات برگردد تا درعزیمت دخترش بوبوجان بصوب کابل حاضرباشد که با محمد اکبرخان ازدواج نموده است، این را نیزبخاطرداریم که قریب بود باعث تصادم بزرگی بین وزیروشهزاده کندهارشود. شهزاده کندهار باین بهانه میخواهد قلمروش را بطرف هرات توسعه دهد، اما هروقتیکه او سربازانش را بطرف مرزهای هرات میفرستد، محمد اکبربحیث یک داماد فداکار فورا با ارتش خود درغزنی حرکت مشابهی بسوی کندهار میکند. بآنهم یارمحمد مشتاق گرفتن انتقام ازغارتگریهای است که توسط کندهاریان درجنوب قلمروش مرتکب شده ودهکده های مرز کندهاررا

ویرانه ساخته اند. اودراواسط 1846 بمنطقهٔ غورمارش میکند، جائیکه دوباره نا آرامی بوجود آمده وآنرا ترک نمیکند تا وقتی نظم کامل برقرار میشود. تقریبا دراینوقت است که سرداراخترخان علیزی که توسط کهندل خان مورد حمله قرارگرفته وسرکوب شده، بنزد یارمحمد پناهگزین شده واوبرایش حکومت ناحیه غوررا میدهد، جائیکه اوپس ازپراگنده شدن، دوباره با قبیله اش یکجا شده وهنوزهم درآنجا مستقراست. کهندل خان از آن ببعد جرات نمیکند بالای قلمروی هراتیان تاخت وتازکند.

درپایان سال 1846 باثردسایس صدراعظم، شاه پارس وادارمیشود آصف دولت را ازحکومت خراسان محروم ساخته وعواقب آن باعث ازبین رفتن خانواده اش میشود، طوریکه قبلا گفتم یکی ازپسرانش شورش نموده و تمام خراسان به درخواست اوجواب مثبت میدهد. سقوط آصف دولت تا اندازه زیادی باعث تقویه یارمحمد شده وقدرت اوبطورقابل توجهی افزایش مییابد. وزیربرای 13 سال درمخاصمت با اوقراردارد؛ اوهرگز برایش اجازه نمیدهد فرمانروائی خود را بالای خانات کوچک یوزبیک واقع درشمال قلمروش توسعه دهد، اوتا آنجا پیش میرود که حتی بطور آشکارمقابله میکند وقتی اوبالای هزاره های زینت حمله میکند. بمجردیکه یارمحمد میداند آصف دولت بطرف تهران حرکت کرده ودیگرترسی ازاو موجود نیست، باردیگر بمقابل کریم داد خان مارش میکند که اطاعت او فقط بنام بوده است. دراینوقت رئیس هزاره میخواهد بصورت آشکاربا ارباب خود مقابله نماید؛ اویک دسته انتخابی متشکل از12 هزارسواره بهترخویش را تجهیزنموده وبه یارمحمد اجازه میدهد درمنطقه بازقلعه نو با 8 هزاراسپ، 6 هزارپیاده و6 توپ حمله کند. جنگ خونینی بمدت 9 ساعت دوام میکند، اما هزاره ها شکست خورده وتعداد زیاد روسای هر دوجانب جانهای خود را ازدست میدهند: کریم داد خان که دراثر خون ریزی زیاد ازچندین زخمش ضعیف شده، با مشکلات زیاد فرارکرده و فقط با یک سواربه قلمروی پارسیان درتربت شیخ جام میرسد.

یارمحمد درمیدان جنگ قرارگاه ساخته ودرمدت 8 روزبتعداد ده هزار خانواده هزاره زینت را جمع آوری نموده وازمسکن بومی ایشان بآنحصهٔ هرات انتقال میدهد که ازاوبی تا غوریان امتداد داشته وآنها درسواحل هریرود مسکون میشوند. با این کوچ اجباری تایمنیها وهزاره ها، قلمروی هرات درمقایسه با نفوس آن (قبل ازمحاصره 1838) بسیارپرنفوس شده

و یارمحمد مفاد دیگری بدست میآورد که عبارت اززیرچشم داشتن یاغی ترین باشندگان قلمروش است. اوازاین ایماقها عالیترین سربازان ساخته و با آمیزش آنها با افغانها، زمینهٔ خیانت ایشانرا تقریبا ناممکن میسازد.

پس ازاستقرارآنها درمنازل جدید شان وتعین پرداخت سه تومان باج برای هرخیمه درسال، یارمحمد بازبمیدان جنگ شتافته وبطرف میمنه مارش میکند(خانات کوچک مستقل واقع درشمال قلعه نو) که درآنجا دو رئیس برادر بنامهای حکمت خان و شیرخان وجود دارد که سلطهٔ اورا بدون تردید میپذیرند. وزیربعدا به خانات ثروتمند سرپل، شبرغان، اندخوی و آقچه پیشرفته وخانهای ایشان که تا اینزمان بصورت نامی تابع امیربخارا بودند، نیزمطیع میشوند. یارمحمد ازآقچه، یک نماینده بآن مستقل وهم به خلیفه مروفرستاده وبایشان اطلاع میدهد آنها باید بدون کمترین معطلی تمام بردگان هراتی درقلمروی خویش را تسلیم کنند؛ اوهمچنان اخطار میدهد اگرازطرف ایشان کمترین تظاهرمسلحانه دیده شود یا درخاناتی که مطیع ساخته شده اند، بطورمستقیم به پایتخت های ایشان مارش خواهد کرد. باوجودیکه یارمحمد درتوسعهٔ قلمروی خود چیزی برای ترسیدن ازشاه پارس ندارد، ازنگاه سیاسی لازم میداند ازمارش بمناطق یوزبیک ها اطلاع داده ومطمین سازد که این اشغالات نمیتواند سهمی درافزایش قدرت وشهرت اوداشته باشد، چون اواین اشغالات را بنام اووبحیث یکی ازبندگان متواضع اوانجام میدهد. محمد شاه که مصروف شورش خراسان بوده ونمیتواند آنرا سرکوب کند، مجبورا با این اظهارات دروغین کنار آمده وچیزی را تحمل میکند که نمیتواند مانع آن شود.

یارمحمد متعاقبا بطرف بلخ مارش میکند، وقتی قاصدی معلومات میآورد مبنی براینکه کریمداد خان خود را درراس یکتعداد فراریان قبیله خود قرارداده که با اودرخراسان یکجا شده وتمام نواحی غوریان را مورد تاخت وتازقرارداده است – نامه های دیگرنیزحاوی اخباراضطراب آور است. شاه پسند خان رئیس مستقل افغان وحاکم لاش وجوین (یک قلعه در شمال جهیل رستم) که متحد سرداران کندهاراست، بتحریک آنها وبکمک بعضی کوچیهای بلوچ، کمپها ودهکده های نواحی فراه وبکوا را غارت نموده است. این اخبارنامساعد وزیررا مجبورمیسازد بسرعت بعقب بر گشته وبا کتله سربازان خود بطرف نواحی مورد تهدید حرکت کند. اما پس ازروزپنجم مارش، یوزبیکهای که به ارتش اوپیوسته بودند فرار

کرده وخانات که دراین اواخرمطیع شده بودند، استقلال خود را اعلام کرده ودرعین زمان گارنیزیونی را که درآنجا باقی گذاشته بود، قتل عام میکنند. برای تکمیل سیاه بختی او، سرما با چنان شدتی عمل میکند که قبل ازرسیدنش به کشک، یکقسمت بزرگ سربازان وچهارپنجم اسپهایش ازبین میروند؛ تدارکات قطع شده وگرسنگی نیزبه سایرمصیبتهای ارتش اومیافزاید. این مشکلات که همزمان رخ میدهد بسیاربزرگ است، اما یارمحمد سه روزه مارش ازپایتخت خود فاصله دارد؛ لذا اومقدارهنگفت پول ازمناطق مسیرعبورخویش جمع آوری نموده، فجایع خود را ترمیم نموده وازلحظه برگشت به هرات، فعالیت ونظارت خود را ازسرگیرد.

این پیروزی بمقابل یوزبیکها بطورطبیعی حسادت پارسها، روسای مستقل وهمسایگانی که ازنفوذ وقدرت اومیترسیدند را برانگیخته و بمقابل اویک جبهه ایجاد میکنند؛ کندهاربا اطاعت ازاشاره های پارس، خود را با روسای بخارا، خلم و بلخ متحد میسازد تا برنامه های اوومتحدش امیر کابل را مقابله کند. دشمنی متقابل این ایالات نتیجهٔ ناگزیر موقعیت های خاص آنها بوده واین اوضاع مانع اتحاد قلمروهای افغانها درسلطنت واحد برای سالیان متمادی شده است. اگرکابل وهرات به کندهارحمله کنند، اقدامی درشمال توسط بلخ وخلم به پشتیبانی آن قلمرو صورت میگیرد؛ اگرایالات مرکزی بالای خلم یا بلخ حمله کنند، کندهاروپارس بطرفداری تعادل برقرارشده اقدام میکنند – تعادل قدرت درآسیای میانه. هرات وکابل برای مدتی همدیگررا کمک میکنند؛ اما باید گفت این اتحادها بسیارموقتی ومتغیراست. مدت کوتاهی قبل ازتهاجم یارمحمد به شمال، اوهشدارمیشود که رابطه نیمه دوستانه اوبا کابل با مرگ دامادش اکبرخان ازبین خواهد رفت؛ اما چون بیوه اوبوبوجان که بعدا خانم غلام حیدرخان، پسردیگر دوست محمد خان میشود واونیزدرمقام محمد اکبربحیث وزیرکابل موفق میشود، این تشویشها بتدریج ازبین میرود، وقتی اوبه جنوب مارش میکند تا شورش رئیس لاش-جوین را سرکوب کند، داماد جدیدش چنان کندهار را میترساند که یارمحمد مطمین میشود. چون وزیربا تجربه طولانی می داند که روابط خانوادگی درچشم افغانها بسیارکم ارزش بوده واندکترین تضاد منافع تمام آنرا خنثی میسازد؛ لذا اوتلاش میکند با نگهداری دوستی روسای کابل، پشتیبانی پارس را نیزتامین کند که تا اینزمان نسبت باو دشمنانه بوده است. اوبخاطرتامین اهداف خود، درمرحله اول به سربازان شاه کمک میکند که مصروف سرکوب شورش خراسان بوده ودرراس آن

پسران آصف دولت قراردارند؛ او با این عملکرد میخواهد نفرتی را کم سازد که بمقابل اعضای خانواده اواحساس میشود. اتحاد با پارس ثبوت تازهٔ برای دوربینی سیاست وزیرمیباشد، اما اعلامیه دوستانه تاثیربسیار کمی بالای محمد شاه دارد، زیرا اوازعمق قلبش احساس نفرت داشته و درجستجوی فرصتی است تا این احساس خود را نشان دهد.

در6 اگست 1846 قاصدی ازطرف شهزاده حمزه میرزا ستاد فرماندهی نیروهای پارسی درخراسان دونامه به شاه میآورد. یکی ازاین نامه ها ازجانب کهندل خان است که خود را بندهٔ فروتن شاه پارس اعلام نموده وازشهنشاه تقاضا میکند اجازه دهد با 15 هزارمرد بمقابل هرات مارش نموده وآنشهررا تسخیرکند. سردارنوشته است، "برای مدت طولانی، مردان بزرگ آنشهربطورمتواترازمن میخواهند تا با ایشان درپایان دادن به مظالم وزیریارمحمد خان کمک کنم؛ اما من این تهاجم را بدون اجازه عالیجناب شما نخواهم کرد". نامهٔ دیگرازیارمحمد است که اونیزخود را با عین جملات وفادارخوانده وخواستارکمک شاه بمقابل نمایشات دشمنانه همسایه کندهارش میشود. اوبا قضاوت سلیم مینویسد موقعیت انگلیسها در نزدیکی ساحل راست اندوس دردادور نزدیک معبربولان، فاصله بسیار کوتاهی ازکندهاربوده وهروقتیکه خواسته باشند میتوانند نفوذ بسیارقوی بالای برخورد سیاسی کهندل خان داشته و او هیچ وسیلهٔ برای رهائی خود ازآن ندارد؛ همچنان بارتباط نقشه های شهزاده کندهاربالای هرات میگوید که شاه پارس درمخالفت مستقیم با منافع خود عمل خواهد کرد، چون انگلیسها بعدا میتوانند توسط اودرهرلحظهٔ که بخواهند داخل پارس شوند. محمد شاه میداند که وزیرحقیقت را گفته است، چون تجارب طولانی باثبات رسانیده که با نگهداشت سه قلمرودرافغانستان وحمایه از استقلال روسای کوچکتر، حکومت او میتواند تفوق بمراتب بزرگتررا بالای آنها نگهدارد نسبت باینکه آنها را تحت سلطنت واحد متحد سازد؛ باینترتیب اومیتواند داخل منازعات آنها شده و آنها را ازطریق یکدیگر پیوسته کنترول نماید. اما ناسازگاری با یارمحمد برتمام ملاحظات دیگر غلبه نموده واوتصمیم به پشتیبانی کهندل خان میگیرد، اما مرگ نابهنگام اودر4 سپتمبربعدی باین اقدامات پایان داده واجرای فرمانهای فرستاده به ارتش اوبطرفداری شهزاده کندهارتوقف میشود. وقتی شاه پارس این تصمیم غیرعاقلانه را اتخاذ میکند، وزیردرمشهد بوده ومصروف کمک به شهزاده حمزه میرزا است که میخواهد آنرا محاصره کند. ارتش افغان

شجاعت بینظیری درحملات پیاپی نشان میدهد، اما 8 هزارنفرنمیتواند چیزی بمقابل شهری انجام دهد که باشندگان آن یک سده قبل و برای دو سال متواتر بمقابل 60 هزارافغان تحت فرماندهی احمدشاه سدوزی مقاومت نموده وبالاخره اومجبورمیشود محاصره را بردارد. وقتی اخبار مرگ محمد شاه به مشهد میرسد، سربازان پارسی بیروحیه شده، دوقطعهٔ که ارگ را دراشغال داشتند آنرا تخلیه نموده وبه ارتش محاصره کننده می پیوندند که مواجه به حملات روزانه و گرسنگی اند، بزودی تدارکات آنها تمام شده و چارهٔ دیگری ندارند بجزاینکه به قلمروی هرات عقب نشینی کنند، جائیکه یارمحمد شهزاده حمزه میرزا را با بزرگترین مهمان نوازی پذیرفته وسربازان اورا برای چندین ماه نگهمیدارد؛ وقتی فرمانده آنها به تهران فراخوانده میشود، آنها درآغاز1849 قلمروهرات را ترک نموده و شهزاده چهارعدد توپ را به وزیرهدیه میدهد، بپاس قدردانی ازمعاملهٔ که با او و سربازانش صورت گرفته بود.

ناصرالدین جانشین محمد شاه سیاست متفاوتی با پدرش اختیارمیکند. اودر نیمه 1849 یک شمشیرمزین با جواهرات وعالیترین تزئینات به یارمحمد میفرستد با نامهٔ که درآن گفته شده اووزیررا وفادارترین متحد خویش می داند. یارمحمد درارائه اعترافات بدوستی تاخیرننموده ودربهار1850 یک فیل عظیم الجثه به اربابش تحفه میدهد که اغلبا درکوچه های تهران گردش میکند: درحقیقت، بهترین تفاهم بین ناصرالدین شاه و یارمحمد وجود دارد. کسانیکه وزیررا میشناختند دراین همدردیهای نمایشی با پارس هیچ چیزی نمیدیدند بجزازقابلیت او، اما آنها هنوزمتیقین اند او هرگزپشتیبانی خویش را چنان کامل نمیدهد تا پارسیان قادرشوند بطور موثرشورش خراسان را سرکوب سازند. این شورش چانس خوبی برای یارمحمد است؛ اوحالا بتمام روسای کوچک دراطراف قلمروش قانون ارسال نموده وآنقدرهوشیاراست که نمیخواهد ببیند آرامش خراسان حادثهٔ زیان آوری برای اوباشد – اوبطورمخفی آتش را تغذیه میکند، اما وانمود میسازد که تلاش دارد آنرا با یک پیاله آب خاموش سازد.

کندهارنسبت به همیشه، کمترین چانس برای اخذ پشتیبانی پارس دارد؛ دراینوقت (1850)، توجه کهندل خان وامیرکابل عمدتا توسعه قلمروی انگلیسها درمناطق سیکها ومتعاقبا نزدیک شدن به افغانستان است. مرز های فعلی شمالغرب آنها اندوس است(بامتداد تمام مسیرقابل کشتیرانی

آن)؛ آنرا دردونقطهٔ پشاوردرشمال وشکارپوردرجنوب عبورکرده اند. اینها پایگاههای فرماندهی معبراین دریا بوده وبحکومت انگلیسی-هند قدرت تحمیل بزرگترین نفوذ بالای سیاست روسای کندهاروکابل میدهد– شاید اروپا متاسف نباشد ازاینکه باین اشغالها اجازه داده وبرتانیه بزرگ وروسیه ابرقدرت این سیاره شده اند.

پایان